رباعی جناب بیناب

الله بود یک الف و هی و دو لام   از کنهش که کاش عاجز آمد افهام

از بیّنه الف علی الطلب   و از هی و دو لام جم محمد نام

یا الله

1

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الاولین والآخرین محمد سید
المرسلین وعلی ابن ابی طالب امیر المؤمنین وافضل الوصیین واولادهما
الائمة الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین وبعد چون توجه
خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی ابن ابی طالب ع
شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان که اسم اشرفش از
بینات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است بانتشار مسایل دینی و اشتهار معارف
یقینی مصروف و معطوف است و اراده خاطر اقدس آنست که جمیع شیعیان
و غلامان حضرت امیر المؤمنین علی ع عارف بمسایل دین متین و واقف بر احکام حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین باشند بنابر آن امر اشرف اقدس عز صدور یافت
که این بنده دعاگو بهاء الدین محمد عاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل بر مسایل ضروریه
وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و خمس و زیارت حضرت رسالت
پناه صلعم و حضرات ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان
و مسایلی که اغلب اوقات بآن احتیاج میشود مثل مسایل وقف و تصدق و بیع و
نکاح و طلاق و نذر و کفاره دادن و غیره از آداب و مقدار خونبهای آدمی و
خونبهای زخمی که بشخص زده باشد و آدابی که از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده

و حضرت علی ابن ابی طالب ع

درخت

ورخت پوشیدن و شکار کردن و امثال آن امتثالا للامر الارفع الاشرف این کتاب بسمت تحریر یافت
و مسایل آن را بعبارتی واضح نزدیک بفهم موقوف ساخت تا جمیع خلایق از خاص و عام از مطالعه آن
نفع یابند و بهره مند شوند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار نواب اقدس همایون خلد الله ملکه
عاید گردد و این کتاب بجامع عباسی موسوم ساخت ولله ولی التوفیق و ابواب آن بتفصیل است
باب اول در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب دویم در
نمازهای واجبی و سنتی باب سیوم در زکوة و خمس واجبی و سنتی باب چهارم
در روزه واجبی و سنتی باب پنجم در گذاردن حج و عمره باب ششم در
وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن
باب هفتم در زیارت حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات
ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن
باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن باب دهم در
اجاره دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدهم در
نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک باب دوازدهم در طلاق و خلع و عده داشتن
زنان باب سیزدهم در شکار کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات
و حلال و حرام آن باب پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن
باب شانزدهم در قصاص رسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار
کردن و وصیت نمودن باب هجدهم در قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در
حدودی که در شرع مقرر است بجهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای
قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ

حکم وسگی که محافظت باغ یا زراعت کند باب اول در بیان مسایلی که تعلق بطهارت دارد
و دران دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج بنیت دارد بدانکه طهارت
یا بآب است یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است و طهارت بخاک تیمم است و در نماز گذاردن
گاهی وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست و گاهی غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست و گاهی
وضوی تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه غسل و وضو هر دو باید کرد تا نماز صحیح باشد و گاهی هم
وضو و هم تیمم باید کرد و گاهی هم غسل و هم تیمم تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گذاردن هیچ یک از
وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست اما جایی که در نماز گذاردن وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست
آن وقتی است که شخص بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را دست داده باشد یا بول یا غایط یا باد
از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضهٔ قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد
واما جایی که غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست آن وقتی است که آدمی جنب باشد که پیش غسل جنابت
بجا آورد نماز میتواند گذارد و احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با
غسل جنابت حرام است واما جایی که در نماز گذاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل باید کرد آن وقتی است
که زن از حیض یا نفاس پاک شده باشد یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا عضوی از
اعضای آدمی بعضوی از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط اول آنکه میت سرد شده باشد
دوم آنکه او را غسل نداده باشند سیوم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جایز نیست و اگر
بدن کسی ببدن او برسد برآن کس غسل واجب نمیشود چهارم آنکه آن دو عضو که بهم رسند حیات داشته
باشند یعنی مثل ناخن و استخوان و موی نباشند پنجم آنکه میت در حال حیات واجب القتل شده باشد
و خود را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بجهت آنکه بر او واجبست که خود را غسل
میت بدهد و حنوط او را بکنند غسل دادن او لازم نیست و اگر بدن شخصی ببدن او برسد بر آن شخص
غسل واجب نمیشود واما جایی که هم وضو باید ساخت و هم تیمم تا نماز صحیح باشد آن وقتی است که زن از

حیض یا نفاس پاک شده باشد یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده
باشد و آنقدر آب یافت نشود که وضو را کافی باشد و بس درین صورت بدل غسل تیمم باید کرد و وضو
نیز باید ساخت تا نماز صحیح باشد اما جایی که هم غسل باید کرد و هم تیمم آنوقتی است که یکی ازینجماعت
آنقدر آب یابد که غسل را کافی باشد و بس درین صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو تا نماز صحیح
باشد واما جایی که احتیاج بهیچ یک از وضو و غسل و تیمم نیست آن نماز میت است که احتیاج بانها
ندارد بلکه جنب و زن حایض در نماز میت میتوانند گذارد فصل در بیان آداب طهارتخانه رفتن
و آن بیست و یک چیز است سه چیز واجب است و پنج چیز حرام و پنج چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن
سه چیز که واجب است اول پوشانیدن عورتین است از نامحرم اما از طفل کوچک که تمیز نداشته باشد
لازم نیست دوم آنکه از قبله انحراف نمایند یعنی رو و پشت بقبله نکنند سیوم آنکه مخرج بول را
بآب مطلق طهارت دهند نه بآب مضاف مثل گلاب و امثال آن و نه بکلوخ که آن مذهب سنیان است
اما مخرج غایط را که حوالی موضع بدان آلوده نشده باشد بکلوخ یا لته یا پنبه و مانند آن طاهر
میتوانند کرد هر چند که آب میسر باشد اما لازم است که از سه نوبت کمتر نباشد و اگر چه بدو
نوبت یا کمتر پاک شود و اگر حوالی موضع آلوده شده باشد پاک کردن حوالی آن بآب میباید
و بس واما آن پنج چیز که حرامست اول مخرج غایط را بسرگین پاک کردن هر چند سرگین از حیوانی
باشد که گوشت آن حلال باشد دوم بچیزی پاک کردن که خوردنی باشد مثل میوه و غیره سیوم
باستخوان پاک کردن که آن نیز حرامست چهارم بچیزی پاک کردن که محترم باشد مثل کاغذی که علم دین
بران نوشته شده باشد و اگر بیکی از سه چیز اول پاک کند طاهر میشود اما آن فعل حرامست اما اگر بچیز
پاک کند از روی استخفاف کافر میشود پنجم بدست راست استنجا کردن که دران انگشتری باشد که نام محترم
مثل نام یکی از ایمه علیهم السلام بران نقش کرده باشند هرگاه گمان آن باشد که نجس شود و اما آن
پنج چیز که سنت است اول آنکه در جایی نشیند که هیچکس او را نبیند مثل گودال یا پس دیوار دوم آنکه

در وقت داخل شدن بطهارتخانه پای چپ خود را پیش کند و در وقت بیرون آمدن پای راست
سیوم آنکه در وقت طهارت کردن سنگینی بدن خود را بر پای چپ اندازد چهارم آنکه
سه نوبت از مقعد تا بیخ ذکر مسح کند و همچنین سه نوبت از بیخ ذکر تا سر حشفه و بعد از آن سه نوبت
ذکر را بیفشاند پنجم آنکه اول مقعد را طهارت دهد و بعد از آن ذکر را و اما آن هشت چیز
که در وقت طهارت کردن بفعل آوردن آن مکروهست اول روی خود بجانب آفتاب یا بطرف
یا ماه کردن بعنوانی که نور آفتاب یا ماه بعورتین او بتابد و یا بجانب باد بول کردن دوم بدست
راست استنجا کردن سیوم بول کردن در زمین سخت که بیم آن باشد که قطرات بول برگردد چهارم
بول کردن در سوراخهای حیوانات مثل مورچه و مار و امثال آن پنجم طهارت کردن در شارع
عام و در جایی که مردم آنجا آب از جوی بردارند و در جایی که مردم آنجا جمع میشوند ششم طهارت
کردن در زیر درختی که میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هفتم طهارت کردن در آب خواه
روان باشد و خواه ایستاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت کردن مگر یکی از چهار چیز
اول ذکر خدای تعالی دوم آیة الکرسی سیوم حکایت اذان یعنی هرچه موذن بگوید آنکس بگوید چهارم
اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود و بدانکه طهارت یا موقوفست بنیت قربت
و بی آن صحیح نیست یا احتیاج بنیت قربت ندارد و بی آن صحیحست نوع اول طهارت حقیقی است
و آن وضو و غسل و تیمم است و نوع دوم ازاله نجاسات است و احکام نوع اول در سه مقصد مبین میشود
مقصد اول در بیان احکام وضوء آنکه بدانی چند چیز است که تعلق بوضو ساختن دارد از آنجمله
بیست و یک امر واجبست و بیست امر سنت و نه امر مکروه اما بیست و یک امری که واجبست اول
آنکه مکان وضو یعنی آنچه در وقت وضو ساختن بران قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین
غصبی وضو سازد وضو باطلست و همچنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطلست اگرچه زمین غصبی
نباشد اما در جامه غصبی وضو درستست اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جایز نیست

اگر این

اگر این کفش قرار گرفته باشد و وضو از آفتابه طلا و نقره درستست اگر بر دست بریزند اما آن
فعل یعنی ریختن آب از آن آفتابه در دست که رو یا دستها را بآن بشویند حرامست دوم میباید
که آب وضو طاهر باشد و مشتبه بآب نجس نباشد پس اگر دو کاسه آب بوده باشد و یکی از آنها پاک
باشد و ما ندانیم که نجس کدام است از هیچ یک وضو ساختن جایز نیست و تیمم لازمست و اگر بآب
یک کاسه از این دو کاسه وضو سازد و بآب کاسه دیگر اولا اعضای خود را طهارت دهد و بعد از آن
بتتمه آن آب وضو سازد بعضی گمان برده اند که از این دو وضو یکی درست خواهد بود اگرچه تا آن نجس
دست و رو و پای خود را طهارت نده(د) نماز نمیتواند گذارد و اما این گمان باطلست و حق آنست که هیچ یک
از این دو وضو درست نیست بجهت آنکه آب مشتبه بنجس حکم نجس دارد و وضو بآن صحیح نیست و حدیث
بدین معنی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقولست سیوم میباید که آب وضو
مضاف نباشد پس بمثل گلاب و عرق بیدمشک و مانند آن وضو ساختن درست نیست و اینمذهب کل
علماست مگر ابن بابویه که او وضو بگلاب جایز میداند و اینمذهب بغایت ضعیفست اما اگر دو
کاسه باشد یکی آب و یکی گلاب بی بو و هر دو بیکدیگر مشتبه باشند و آب دیگر نباشد در این صورت واجبست
که از هر یک وضویی بسازد که یکی از این دو وضو صحیح خواهد بود چهارم میباید که آب وضو غصبی نباشد
که وضو بآب غصبی جایز نیست اگر داند که غصبیست و اگر شخصی نداند که آب غصبیست و از آن وضو سازد
وضوی او درستست و احتیاج بوضوی دیگر نیست اما بر او لازمست که اگر آن آب قیمتی داشته باشد
قیمت آنرا بصاحب برساند و اگر داند که آب غصبیست اما نداند که بآب غصبی وضو جایز نیست و وضو
بآن آب سازد آن وضو باطلست پنجم میباید که اعضای وضو پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر
دست مثلا نجس باشد یکبار شستن از برای ازاله نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازاله نجاست
باید کرد و بعد از آن بجهت وضو باید شست ششم نیت وضوست و نیت چنین کند که وضوی واجب
میسازم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم درستست

واین نیست را بهر زبانی که گوید جایز است واگر زبان در نیاورد و این معنی را در دل بگذراند وضو
صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است با ابتدای شستن روی هشتم شستن روی است
وآن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ در طول و آنچه انگشت مهین و میانین آنرا فرا گیرد در عرض
وآنچه از روی در زیر محاسن باشد و هیچ جا پایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن موی
کافیست اما آنچه در بعضی اوقات مینماید شستن آن واجب و آنچه از محاسن از زنخ گذشته باشد
شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راستست از مرفق تا سر انگشتان واگر ناخن دستی
زیاده داشته باشد واصل از زاید معلوم نباشد واجبست که هر دو را بشوید واگر زاید معلوم باشد
پس اگر در زیر مرفق است باید شست واگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم شستن
دست چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر که بالای پیشانیست یا جای آن اگر
موی آنجا نباشد و میباید که این مسح بآب تازه نباشد دوازدهم مسح پای راستست از سر انگشتان
تا بند پا سیزدهم مسح پای چپ بهمان طریق چهاردهم آنکه هر سه مسح بتری وضو باشد نه بآب
تازه پس اگر در دست تری وضو باقی نباشد از موی ریش یا ابرو فراگیرد و مسح نماید پانزدهم موالات
یعنی پیاپی بجا آوردن افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لمحه دست راست را بشوید
فعل حرام کرده اما وضوی او درستست اما اگر آنقدر صبر کند که رو خشک شود و بعد از آن دست
راست را بشوید وضوی او باطلست وهمچنین در باقی اعضا شانزدهم ترتیب وضوست بطریقی که
مذکور شد پس اگر دست چپ را پیش از دست راست بشوید واجبست که دست راست را بشوید بعد از آن
دست چپ را نوبت دیگر بشوید و در مسح پا بعضی از مجتهدین جایز داشته اند که پای چپ را اول مسح کنند
بعد از آن پای راست را هفدهم آنکه با نیت قربت چیزی دیگر ضمیمه نکند مثل خنک ساختن اعضا
رو یا چرک از دست و رو برطرف کردن هجدهم آنکه در شستن رو و دستها از بالا گرفته بزیر آید
پس اگر بعکس کند وضو باطلست اما سید مرتضی عکس را جایز میداند و باقی مجتهدین با او موافقت نکرده اند

نوزدهم

نوزدهم آنکه افعال وضو را خود بجا آورد پس اگر شخص دیگر آب بروی او بریزد آن وضو باطلست
مگر آنکه شل باشد یا بیمار و قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد در این صورت
واجبست که شخصی را بگیرد که او را وضو دهد واگر آن شخص مزد خواهد واجبست مزد با و دادن اگر قادر
بر آن باشد بیستم آنکه آب وضو بر رو و دستها روان شود پس اگر دست را تر سازد و بر رو و دستها
مالد وضو درست نیست بیست و یکم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتری و هر چیز که
تنگ باشد پس باید که آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد فصل واما آن سنتها امر که در وضو
سنتست اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو کند این دعا بخواند بسم الله وبالله اللهم
اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین دوم آنکه هرگاه از ظرف سرگشاده مثل کاسه
یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست در آن ظرف کند هر دو دست را از بند دست
یکنوبت بشوید اگر خواب یا بول کرده باشد و دو نوبت بشوید اگر غایط کرده باشد سیوم آنکه
آن ظرف سرگشاده را بجانب راست گذارد چهارم آنکه آب را از آن ظرف بدست راست بردارد
پنجم سه نوبت مضمضه کند بیک کف آب ششم سه نوبت استنشاق کند آن نیز به یک کف آب هفتم مسواک
کردن اگر چه با انگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو ساختن روی بقبله کند نهم آنکه رو را
بدست راست بشوید دهم آنکه مسح سر بمقدار عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه بکف دست
مسح پا نماید دوازدهم آنکه آب وضو مقدار یکمد باشد و آن چهار یک من تبریز است و پنج مثقال
تخمینا سیزدهم آنکه نزد مضمضه کردن این دعا بخواند اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق
لسانی بذکرک چهاردهم آنکه نزد استنشاق کردن این دعا بخواند اللهم لا تحرمنی طیبات
الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وریحانها پانزدهم آنکه نزد شستن رو این دعا
بخواند اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه شانزدهم
آنکه وقت شستن دست راست این دعا بخواند اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان

بیشتر باری و جای شستن جیفها باشد یازدهم انکه در وقت شستن دست چپ ایندعا بخواند اللهم
لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات
النیران دوازدهم انکه در وقت مسح سر ایندعا بخواند اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک سیزدهم
انکه در وقت مسح پای ایندعا بخواند اللهم ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل
سعیی فیما یرضیک عنی یا ذا الجلال والاکرام چهاردهم انکه چون از وضو فارغ شود ایندعا بخواند
اللهم انی اسئلک تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانک والجنة این است آنچه
که در وضو سنت است و بدانکه جمعی از مجتهدین را مذهب آنست که رو و دستها را در وضو دو نوبت
باید شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابوجعفر یعقوب کلینی و شیخ محمد بن بابویه را
مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار قوت دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب
حبل المتین بیان این شده بنابرین باید که رو و دستها را زیاده بر یکنوبت نشویند که اگر دو نوبت
بشویند آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا باب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد
بود فصل واما آن چیزی که بجا آوردن آن در وضو مکروهست اول استعانت نمودن بغیر
دیگر در آب در کف دست انکس بریزد که انکس روی خود یا دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضو را بر رو
یا بر دست انکس بریزد [illegible] آن وضو صحیح نیست دوم وضو ساختن بابی که بآفتاب گرم شده
باشد سیوم وضو ساختن از ظرفی که بر آن صورت حیوانی نقش شده باشد چهارم وضو ساختن
از ظرفی که نقره کوب یا طلا کوب باشد پنجم وضو ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد اما
از حدث باد و خواب در مسجد وضو ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بابی که رنگ یا بوی یا
طعم آن تغییر یافته باشد بغیر نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن از رو و پا یا بافتاب یا بغیر آن
هشتم وضو ساختن بابی که سور حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرامست هرگاه آن حیوان طاهر
باشد مثل باز و گربه و میمون نهم وضو ساختن بابی که سور حیوانی باشد که خوردن گوشت آن

مکروهست

مکروهست خواه کراهت شدید مثل استر و خواه کراهت خفیف مثل اسب فصل وضو جهت سه چیز
واجب و جهت بیست چیز سنت اما آن سه چیز که وضو جهت آنها واجب اول نماز که بی وضو درست نیست
مگر نماز میت که آنرا بی وضو میتوان گذارد چنانکه گذشت بلکه جنب و زن حایض را نیز نماز میت میتوانند
گذارد هر چند قدرت بر غسل داشته باشند دوم طواف خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد اما طواف
سنت را بی وضو میتوان کرد سیوم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن
و آنچه قایم مقام حرفست مثل تشدید و همزه بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی
خود را بی وضو بخط قرآن میتوان رسانید فصل واما آن بیست چیز که وضو ساختن جهت آنها سنت است
اول قرآن خواندن دوم مصحف برداشتن سیوم در آمدن بمسجد چهارم نماز میت گذاردن پنجم
سعی در حاجت خود یا حاجت مومنی نمودن ششم زیارت قبر مومن کردن هفتم اگر شخصی خواهد که بخواب رود
کند سنت است که اول وضو سازد خصوص اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم شده باشد
و خواهد که مجامعت کند سنت است که اول وضو سازد تا ایمن شود از دیوانه بودن فرزندی که از این جماع
بهم رسد نهم اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند تا ایمن شود از آنکه فرزندی که از این جماع بهم رسد
بد فهم و بخیل باشد دهم اگر میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود مجامعت کند یازدهم اگر
زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو سازد و مشغول بذکر خدا باشد دوازدهم
اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون آید و آن آبیست چسبنده
که از ملاعبت زنان بهم میرسد چهاردهم اگر از شخصی وذی بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از
بول بیرون میآید پانزدهم اگر دست بفرج زن برساند شانزدهم اگر شخصی را رعاف بهم رسیده
باشد هفدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن قی کراهت بهم رسد هجدهم اگر دندان خود را خلال کند
و از آن خلال کردن خون بیرون آید و از آن کراهت بهم رسد نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقص بواسطه ضرورتی
کرده باشد مثل وضوی جبیره یا تقیه یا بواسطه بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهت تعجیل قلم

برموزه یا چاقشور مسح کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود سنت است که مرتبهٔ دیگر
وضو بسازد **پنجم** اگر شخص زیاده بر چهار پیشاز شعر باطل بخواند سنت است که وضو بسازد و شعر
باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخص بصفت چند که دران شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مومنی
یا بر ترغیب مردم در امر حرام و امثال آن **فصل** اگر شخص میداند که وضو ساخته اما شک دارد که بعد از
وضو حدث کرده یا نه برو وضو لازم نیست و بهمان وضو نماز میتواند کذارد و اگر داند که حدث کرده
اما شک دارد که بعد از ان وضو ساخته یا نه درین صورت لازمست که وضو بسازد و اگر شخص داند که ازو
هم حدث واقع شده و هم وضو اما نداند که کدام یک پیشتر است برین شخص لازم است که وضو بسازد
مقصد دوم در بیان احکام غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش غسلست شش غسل واجب و
چهل غسل سنت اما شش غسل واجب **اول** غسل جنابت **دوم** غسل حیض **سیوم** غسل
استحاضهٔ متوسطه و کثیره که بعد ازین تفصیل مذکور خواهد شد **چهارم** غسل نفاس **پنجم** غسل
مس میت **ششم** غسل دادن میت و اما چهل غسل سنت **اول** غسل جمعه است و آنرا از طلوع فجر
روز جمعه تا پیشین بنیت ادا باید کرد و از پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه بنیت قضا و اگر
شخص ترسد که در روز جمعه مانع از غسل بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه بنیت تقدیم بجای اورد و هر
از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است **دوم** غسل شبهای
افراد ماه رمضان یعنی شبهای که در شماره طاقت مثل اول و سیوم و پنجم و در شب بیست و سیوم دو
غسل سنت است یکی اول شب و یکی آخر شب **سیوم** غسل شب عید ماه رمضان **چهارم** غسل روز
عید ماه رمضان **پنجم** غسل روز عید قربان **ششم** غسل شب نیمهٔ رجب **هفتم** غسل شب نیمهٔ شعبان
هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است **نهم** غسل روز مولد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است **دهم** غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم ماه ذی الحجه است
یازدهم غسل روز دحو الارض است و آن بیست و پنجم ماه ذی قعده است **دوازدهم** غسل روز

عید

عید غدیر که هجدهم ماه ذی حجه است **سیزدهم** غسل روز عرفه است **چهاردهم** غسل روز ترویه که هشتم
ماه ذی حجه است **پانزدهم** غسل روز نوروز است **شانزدهم** غسل احرام حج است **هفدهم** غسل احرام
عمره است **هجدهم** غسل طواف خانهٔ کعبه است **نوزدهم** غسل زیارت هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام
بیستم غسل توبه است چه هرگاه شخص از گناه توبه نماید سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند
بیست و یکم غسل جهت داخل شدن حرم مکه است **بیست و دوم** غسل جهت داخل شدن مکه **بیست
و سوم** غسل جهت داخل شدن مدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله **بیست و چهارم** غسل جهت داخل
شدن مسجد الحرام **بیست و پنجم** غسل جهت داخل شدن مسجد مدینه **بیست و ششم** غسل جهت
داخل شدن خانهٔ کعبه **بیست و هفتم** غسل جهت طلب حاجت **بیست و هشتم** غسل جهت
استخاره کردن **بیست و نهم** غسل دادن فرزند در انوقت که زائیده شود **سی ام** غسل نمودن
هرگاه خواهند که بنماز باران روند **سی و یکم** غسل نمودن شخصی که عمدا ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد
بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد **سی و دوم** اگر کسی را از حلق کشیده باشند
و شخص بعد از سه روز بقصد دیدن او برود و او را ببیند سنت است که غسل کند **سی و سیوم** اگر
شخص مس میت کند بعد از آنکه او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند **سی و چهارم** اگر
وزغه یعنی چلپاسه را بکشد بعد از کشتن آن غسل سنت است **سی و پنجم** اگر شخص غسل ناقص کرده
باشد بواسطهٔ ضرورت مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد سنت است که چون ضرورت
برطرف شود نوبت دیگر غسل کند **سی و ششم** اگر شخص غسل رافع حدث کرده باشد و شک کند که
بعد از ان امری که موجب غسل باشد ازو صادر شده است یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند
سی و هفتم غسل جهت رمی جمرات حج که بعد ازین مذکور خواهد شد **سی و هشتم** اگر شخص دیوانه
بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند **سی و نهم** غسل جهت کفن کردن میت **چهلم** اگر
شخص جنب بمیرد سنت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میت یا بعد از ان **فصل**

سی و دو چیز در غسل معتبر است هفده واجب و پانزده سنت اما آن هفده چیز که واجبست **اول** آنکه مکان غسل غصبی نباشد **دوم** آنکه آب غسل طاهر باشد **سیوم** آنکه مضاف نباشد مثل گلاب وغیره **چهارم** آنکه غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبیست و بآن غسل کند آن غسل صحیحست واحتیاج بغسل دیگر نیست **پنجم** آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه آب غسل تا آن برسد **ششم** نیت است ونیت چنین کند که غسل واجب میکنم از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا واگر بمباح بودن نماز رفع حدث گوید هم صحیحست اما بشرطی که زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید ورفع حدث نگوید **هفتم** اگر غسل ترتیبی کند نیت را مقارن شستن جزوی از سر یا جزوی از گردن سازد واگر غسل ارتماسی کند نیت را مقارن شستن هم جزوی از اجزای بدن که خواهد بسازد ومتصلا باقی بدن را تابع آن گرداند **هشتم** شستن سر وگردن وهر یک را بر دیگری مقدم داشتن جایز است **نهم** شستن جانب راست **دهم** شستن جانب چپ است وناف وعورتین را با هر یک از جانبین که بشوید روا است **یازدهم** آنکه در غسل ترتیبی اول سر وگردن را بشوید بعد از آن جانب راست بعد از آن جانب چپ پس اگر شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد یا چپ را بر راست غسل باطلست اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلافست وبعضی از مجتهدین بر آنند که غسل صحیحست اما اکثر بر آنند که باطلست **دوازدهم** آنکه خود افعال غسل را بجای آورد مگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد **سیزدهم** آنکه آب بر هر یکی از اعضا روان شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد وبر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود وهمچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند ومقارن نیت اصلا حرکت نکند در این صورت نیز غسل باطل خواهد بود **چهاردهم** تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد بظاهر بدن مثل انگشتری وزر هکیر وغیر آن **پانزدهم** آنکه در غسل ارتماسی وقتی که در آب فرو رود پاها را از زمین قلتین اندکی مرتفع سازد وحرکت دهد تا آب بر کف پاها بگذرد پس اگر هر دو پا یا یک پا

بزمین

بزمین قلتین چسبیده باشد وآب بر آن نگذرد غسل باطل خواهد بود **شانزدهم** بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نیز نزد بعضی از مجتهدین باطلست ونزد بعضی باطل نیست چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد **هفدهم** آنکه غسل ارتماسی نکند هرگاه احرام یا روزه داشته باشد وافطار بر او حرام باشد که آن غسل باطلست چه سر در آب فرو بردن در احرام وروزه واجب حرامست اما اگر روزه سنت داشته باشد غسل ارتماسی صحیحست وهمچنین اگر در روزه واجب بسهو غسل ارتماسی کند غسل او صحیحست وهرگاه شخصی در آب غوطه خورد ودر زیر آب بیادش آید که روزه واجبی دارد وخواهد که در آن وقت غسل ارتماسی کند باید که در وقتی که خواهد از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند ودر اثنای بیرون آمدن غسل را اتمام کند که آن صحیحست **فصل** واما آن پانزده چیز که در غسل سنت است **اول** آنکه اگر مرد یا زن را انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید واگر بول نیاید استبرا کند بطریقی که در آداب طهارت تخلی نه رفتن مذکور شد **دوم** آنکه چون دست در آب گذارد ابتدا بخواند بسم الله وبالله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین **سیوم** آنکه هر دو دست را تا مرفق سه نوبت قبل از غسل بشوید **چهارم** سه نوبت مضمضه کردن **پنجم** سه نوبت استنشاق کردن **ششم** مسواک کردن **هفتم** آنکه هر یک از سر وجانب راست وجانب چپ را سه نوبت بشوید **هشتم** دست بر بدن مالیدن **نهم** اعضا را پی در پی شستن بی آنکه مکثی در میان شستن اعضا واقع شود **دهم** شستن سر وگردن بدست راست **یازدهم** در اثنای غسل ابتدا خواندن اللهم طهر قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی مدحتک والثناء علیک اللهم اجعله لی طهورا وشفاء ونورا انک علی کل شیء قدیر **دوازدهم** آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید **سیزدهم** آنکه در وقت غسل فوطه داشته باشد **چهاردهم** آنکه هرگاه

غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد یازدهم
آنکه چون از غسل فارغ گردد این دعا بخواند اللهم طهر قلبی وزک عملی واجعل ما عندک خیرا لی
اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین فصل اگر شخص را در اثنای غسل
از غسلهای واجب حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را اتمام
کند و وضو سازد و بر او چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه قول است بعضی
بر آنند که غسل را اتمام کند و بعد از آن وضو سازد و بعضی بر آنند که غسل را اتمام کند و وضو بر او
لازم نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد و ازین سه قول قول اول بهتر است و اگر شخص را انزال
شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از او بیرون آید و نداند که آن رطوبت منی است
یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده و استبرا نیز از بول کرده باشد با آن غسل نماز میتواند کرد و وضو
لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است که وضو بسازد و اگر نه بول کرده باشد
و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر
قادر بر بول کردن نبوده با آن غسل نماز میتواند کرد و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده
غسل را از سر گیرد فصل بر جنب هشت امر حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز
واجب و سنت است مگر نماز میت چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سیوم عضوی از اعضای
خود را بخط مصحف رسانیدن یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بر طریقی که
در وضو مذکور شد چهارم قرآن نوشتن پنجم بمسجد مکه یا مدینه داخل شدن ششم در باقی
مساجد درنگ کردن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه کل باشد و خواه بعض اگر چه یک کلمه باشد
و سورهای عزیمه چهار است سوره اقرا باسم ربک و سوره والنجم اذا هوی و سوره حم تنزیل من
الرحمن الرحیم و سوره الم تنزیل الکتاب هشتم چیزی در مسجد گذاشتن اما اگر او در مسجد
باشد از مسجد بیرون آوردن آن جایز است و اما آن هفت امر که جنب را مکروه است اول عضوی از

اعضای

هفت

اعضای خود بجلد مصحف یا بجای سوای آن مالیدن دوم زیاده بر هفت آیه از سورهای غیر عزیمه
خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن خواندن را بر جنب حرام میدانند سیوم مصحف برداشتن
خواه در دست و خواه در بغل و خواه در گردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما
اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند کراهت بر طرف میشود ششم خضاب کردن
هفتم روغن بر بدن مالیدن فصل خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است
و اندک سوزشی دارد و از جانب چپ بیرون می آید و تا زن نه ساله نشود خونی که می بیند خون حیض نیست
و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد و آن زن از طایفه قریش یا طایفه نبطیه نباشد خون او نیز خون
حیض نخواهد بود اما اگر یکی از این دو طایفه باشد تا شصت سال ممکنست که خون او حیض باشد و هرگاه
دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از او آید و معلوم نشود که خون بکارت است یا غیر آن پنبه
بخود بر دارد و بتطوق و عدم تطوق معلوم نماید و کیفیت معرفت تطوق و عدم تطوق آنست که
زن صاحب آن خون بر پشت بخوابد نزدیک دیوار یا مانند آن و پاها را بر داشته بر دیوار متصل
سازد و پنبه را بدست راست بیرون فرج کند و اندک صبر کند و بعد از آن پنبه را آهسته
بیرون آورد و ملاحظه نماید اگر خون تمام روی پنبه را سرخ کرده باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر
سر آن بر گرد پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است و میانه مجتهدین خلافست در آنکه زن آبستن
خون حیض می بیند یا نه بعضی بر آنند که نمی بیند بجهت آنکه در وقت آبستنی خون حیض دو قسم میشود قسمی
بپستانها میرود و شیر میشود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او میشود پس چیزی
زیاده نمی ماند که بیرون آید و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذاهایی که مولد
خون باشد بسیار تناول نماید میتواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید
فصل اگر خون حیض بیرون آید از موضع غیر معتاد در زمان عادت حیض و موضع معتاد مسدود شده
باشد و این موضع غیر معتاد اکنون موضع معتاد شده باشد آن خونی که می آید خون حیض خواهد بود

چنانکه شیخ شهید در کتاب بیان آورده است که حکایت کرده اند در زمان شیخ رحمه الله از زنی که
خون حیض در زمان عادت آن زن از دهن آن زن بیرون می آید پس مادام که خون از دهن و فرج آن
بیرون آید آن زن حایض خواهد بود و احکام حیض بر و جاری خواهد بود یعنی تا خون آید نماز و روزه
ازان زن ساقط است و وطی شوهر بر وی حرام است و بعد از انقطاع خون از دهن او و پیش از غسل
کردن خلافست که شوهر او وطی میتواند کرد یا نه چنانکه در موضع معتاد گفته خواهد شد **فصل** مادام که
زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که ان شاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور
خواهد شد و مجامعت او نیز در قبل حرام است باجماع اما وقتی که از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل
نکرده باشد در جواز مجامعت خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانسته اند و بعضی مکروه و احوط آنست که قبل از
غسل مجامعت نکنند اما اگر شخص در وقت حیض مجامعت کند جمعی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول
حیض واقع شده واجب است که یک مثقال شرعی طلا کفاره بدهد و اگر در وسط حیض واقع شده نیم مثقال
و اگر در آخر حیض واقع شده چهار یک مثقال و بعضی بر آنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست
فصل حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمیباشد و مدت میانه دو حیض کمتر از ده
شبانه روز نمیباشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد آن خون حیض نیست و همچنین هر خونی که از ده
شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی حیض نیست و بدانکه زن یا عادت مقرر دارد یا نه و اگر عادت
مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند پس اگر خون از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد
همین ایام عادت او حیض است و در باقی روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقی که بعد ازین
مذکور خواهد شد و اگر نوبت اول است که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات
بحیض شبیه است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر و لازمست که در اوقاتی که خون او شبیه
بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتی که شبیه بحیض نیست عمل استحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتی
که خون او شبیه بحیض است از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه

بیکطرفی

بیکطرفی باشد درینصورت ایام حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان
موافق یکدیگر باشد خواه اقوام پدری و خواه اقوام مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و
باقی ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و اگر اکثر معلوم
نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط آنکه هم شهری او باشند و اگر ایشان نیز
مختلف باشند و اگر معلوم نباشد در همه ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماه هفت روز
و در باقی ایام عمل استحاضه کند **فصل** اگر زن عادت مقرر داشت اما فراموش کرد که عادت او چند روز
بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه اول ایام عادت او بود یقین خواهد دانست
که روز اول ماه و دوم و سیوم از ایام حیض اوست پس بر و واجب است که درین سه روز نماز و روزه را ترک کند
و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که اول هر ماه وسط عادت او بوده پس یکروز قبل از اول ماه و دو روز
بعد ازان حیض خواهد بود بیقین و ترک نماز و روزه دران سه روز واجب است و اگر آخر وقت عادت را داند مثل
آنکه داند که آخر هر ماه آخر عادت او بود پس روز آخر ماه و دو روز قبل ازان ایام حیض است و ترک نماز
و روزه دران سه روز واجبست و اگر داند که روز اول هر ماه در حیض می بود اما نداند که آن روز اول حیض او بود
یا وسط یا آخر درینصورت همان یکروز حیض است بیقین پس در همین روز ترک نماز و روزه کند و در دیگر
صورتها در ایامی که احتمال حیض دارد بر و لازمست که عمل استحاضه کند و روزه و نماز را ترک نکند **فصل**
خون استحاضه اغلب اوقات سیاه و غلیظ نیست و بزردی مایل است و در وقت آمدن سوزش آن کمتر از سوزش
خون حیض است و گرمی آن نیز کمتر است و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که خون
بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد درینصورت واجبست که آن پنبه را بیندازد و پنبه پاک بجای
آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آنست که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد اما ازان لته
که در بالای آن می بندند نگذرد درینصورت آنچه در قلیله واجب بود واجب است با تغییر دادن لته و یکنوبت غسل کردن
از برای نماز صبح و کثیره آنست که خون ازان لته بگذرد درینصورت آنچه در قلیله و متوسطه واجب بود واجب

بادو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز شام و خفتن و مادام که وضو و غسل را
بطریقی که مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نخواهد بود و مجامعت کردن با او در قبل نیز حرام خواهد بود
و بعضی از مجتهدین برآنند که مجامعت با زن مستحاضه بی آنکه عملهای مذکوره را بفعل آورد مکروه است و حرام
نیست **فصل** نفاس خونیست که با زاییدن یا بعد از زاییدن آید پس اگر قبل از زاییدن آید نفاس
نیست و هر چه بر حایض حرامست مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیر آن بر صاحب نفاس حرامست
و مجامعت با او و کفاره مجامعت بطریقیست که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس مقدار عدد ایام عادت
حیض است اگر صاحب عادت باشد و غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و خون مطلقا نه بیند
غسل بر او واجب نیست و میان مجتهدین خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است
و اگر بعد از زاییدن یک لحظه خون بیند و دیگر مطلقا خون نه بیند تا روز دهم و در روز دهم یک لحظه خون
بیند و فی الحال منقطع شود در این صورت کل آن ده روز ایام نفاس اوست پس اگر این ده روز از رمضان
باشد و روز اول غسل کرده باشد و تا روز دهم نماز و روزه را بجای آورده باشد آن نماز و روزه باطل
خواهد بود و بر او قضای آن نمازها واجب نیست اما قضای روزها واجبست **فصل** در غسل دادن میت و
مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بیست و شش امر است که تعلق بمیت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات
تا وقتی که او را در قبر گذارند از آنجمله بیست و هفت امر واجبست و شصت و یک امر سنت و بیست و شش امر مکروه و دو امر
حرام و این صد و بیست و شش امر بتفصیل مذکور میشود اما آنچه باو متعلق است از وقت احتضار تا وقتی که
شروع در شستن او کنند پانزده امر است یک امر واجب و یازده امر سنت و سه امر مکروه اما یک امر واجب
آنست که او را بقبله گردانند یعنی بر پشت بخوابانند که روی او و کف پاهای او بجانب قبله باشد و اما یازده
امر سنت **اول** آنست که او را تلقین کلمه اسلام و اقرار بامامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام نمایند بنحوی
که یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره

المشرکون

المشرکون و ان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابی طالب ثم ولده
الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد الباقر ثم جعفر الصادق ثم موسی الکاظم ثم
علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم الحسن العسکری ثم الخلف المنتظر محمد المهدی صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین علماء حجتی و علماء امتی و علماء شیعتی ان الله تعالی و اگر میت زن باشد
بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید **دوم** آنکه سوره صافات و سوره یس نزد
او بخوانند **سیوم** آنکه اگر جان بدشواری دهد او را بمصلی نقل نمایند یعنی بجایی که همیشه آنجا نماز میکرده تا جان
باسانی بسپارد **چهارم** آنکه چون اجابت حق نماید چشم و دهان او را بهم آورند **پنجم** آنکه او را تحت الحنک
ببندند تا دهانش باز نشود **ششم** آنکه هر دو دست او را بپهلوی او بکشند **هفتم** آنکه او را جامه
بپوشانند **هشتم** آنکه بعد از والصافات و یس آنچه میسر شود از قرآن نزد او بخوانند **نهم** آنکه اگر
شب باشد چراغی نزد او روشن کنند **دهم** آنکه مؤمنان را خبر کنند تا بتشییع جنازه او حاضر شوند **یازدهم**
آنکه چون جان سپارد در بردن او تعجیل نمایند و اما آن سه امر مکروهست **اول** آنکه جنب یا حایض
نزد او حاضر شوند **دوم** آنکه بر شکم او آهن بگذارند **سیوم** آنکه او را تنها گذارند **فصل** سی و پنج امر است
که تعلق بمیت دارد از وقتی که اراده نمایند که میت را غسل دهند تا وقتی که او را کفن کنند دوازده امر
واجبست و پانزده امر سنت و شش امر مکروه و دو امر حرام اما دوازده امر واجب **اول** آنکه در وقت
غسل دادن عورتین میت را بپوشانند **دوم** آنکه مرد را مرد بشوید و زن را زن مگر شوهر زن خود را
و زن شوهر خود را که هر یک میتوانند که دیگری را غسل دهد و آقا کنیز خود را میتواند غسل دادن اما در غسل دادن
کنیز آقا را بعضی توقف کرده اند بجهت آنکه ملک بوارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه ساله را
نیز میتواند غسل دادن و حاجت بپوشیدن عورتین نیست و هر گاه زنی یافت نشود که زن را غسل دهد شخصی
از اقوام آن زن که محرم او باشد از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق **سیوم** آنکه بعد از
ازاله نجاست او را بآب سدر غسل دهند و نیت چنین کنند که غسل میدهم این میت را بآب سدر از برای آنکه

واجب تقرب بخدا و مقارن نیت سر و گردن میت را بشویند بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن
جانب چپ را بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب سدر بآب کافور بهمان دستور بشویند
پنجم آنکه او را بعد از آب کافور بآب خالص بهمان طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن
روی او را بجانب قبله نمایند بطریق وقت احتضار هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آن
دو نوبت بآب خالص بشویند هشتم آنکه اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند عوض هر غسل
یک تیمم و در تیمم او این چنین کنند که تیمم میدهم این میت را عوض آب سدر واجب تقرب بخدا و در
نیت تیمم دوم بجای عوض آب سدر عوض آب کافور گویند و در سیوم عوض آب خالص آورند و مقارن نیت
دو کف دست خود را بر خاک زنند و پیشانی میت را بآن مسح کنند و نوبت دیگر هر دو کف را بر خاک زنند
و پشت کف دست راست او را مسح کنند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم آنکه آب غسل طاهر
باشد دهم آنکه آب مضاف نباشد یازدهم آنکه غصبی نباشد دوازدهم آنکه زمین و تخته که بر آن
غسل میدهند غصبی نباشد فصل واما آن یازده امر که سنت است اول آنکه چون خواهند که میت را
غسل دهند پیراهن او را از تا گار بدرند اما برخصت وارث اگر وارث بالغ و عاقل باشد و اگر طفل
یا مجنون باشد دریدن پیراهن میت جایز نیست دوم آنکه در وقت پیراهن کندن او را پهلو بگردانند
بلکه همچنان بر پشت خوابانیده پیراهن او را از زیر او بکشند سیوم آنکه انگشتان او را نرم گردانند
چهارم آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهت آبی که از
غسل جدا میشود گودی علیحده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میانه میت و آسمان حایلی باشد
مثل سقف یا سایبان یا غیر آن هفتم آنکه میت را قبل از غسل یا بعد از غسل وضو دهند و در این
وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال در وقت غسل دادن در جانب راست میت
باشد نهم آنکه قبل از هر یک از سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشویند دهم آنکه آب سدر را از هم
زنند تا کف کند و کف آن سر میت را بشویند یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل سه نوبت

به اشنان

به اشنان بشویند دوازدهم آنکه در هر غسلی از آن سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت
بشویند سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشند چهاردهم آنکه اگر
میت جنب باشد او را بعد از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت دهند و نیت چنین کنند که غسل
جنابت میدهم این میت را سنت تقرب بخدا پانزدهم آنکه چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک
کنند فصل واما آن شش امر که مکروه است اول آب گرم میت را غسل دادن دوم ناخن او را
چیدن سیوم محاسن او را شانه کردن چهارم موی سر او را شانه کردن پنجم موی زهار او را
تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت در طهارت خانه ریختن و اما آن دو امر که حرام است
آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را با کافور غسل دهند و همچنین
حرام است که او را حنوط کنند فصل از وقتی که از غسل میت فارغ شوند تا وقتی که برو نماز گذارند نه چیز
واجب و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن نه چیز که واجب است اول حنوط کردن میت است
یعنی کافور سائیدن بهفت عضوی که بر آن سجده در نماز واقع میشود و آن پیشانی و دو کف دست و سر زانوها
و دو انگشت بزرگ پا بهامست دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میت را سر تا پا
فرا گیرد و آن را لفافه گویند سیوم آنکه هیچ یک از این سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد و خواه
زن چهارم آنکه طلا باف و طلا دوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد ششم آنکه غصبی نباشد هفتم
آنکه بسیار تنک نباشد بحیثیتی که بدن میت از زیر آن نمایان شود هشتم آنکه قماش باشد لایق بحال میت
پس نسبت ببعضی کرباس و نسبت ببعضی قماش باریک بلند قیمت اما اگر قرض میت مساوی ترکه او باشد
یا کمتر و صاحبان ترکه راضی شوند مانع شوند از کفن کردن او در قماش بلند قیمت نهم آنکه هر چند زن مالدار
باشد کفن او بر شوهر واجبست بسه شرط اول آنکه زن دایمی باشد نه متعه دوم آنکه زن ناشزه نباشد
سیوم آنکه مرد را قدرت بر کفن بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد
اما اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست فصل واما آن دوازده چیز که سنت است اول آنکه کافور

بیست و نه امر تعلق به میت دارد ۳

واجبست

حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگ درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم
میسر نشود یک درهم دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن سیوم آنکه آنچه از کافور
حنوط زیاده ماند بر سینه میت نهند چهارم آنکه جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اگر
نباشد از درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درختهای دیگر
و می باید که هر یک از آن دو چوب باندازه ساق دست میت باشند یکی را بر پهلوی راست میت گذارند و دیگری را
بر پهلوی چپ او و آنکه بر پهلوی راست است می باید که میان آن و بدن میت کفن حایل باشد و آنکه
بر پهلوی چپ است می باید که میان آن و بدن میت پیراهن حایل باشد و می باید که سر جریدتین بچنبر گردن
میت برسد پنجم آنکه کفن از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین هفتم آنکه رشتهایی
که کفن را بآن میدوزند از کفن بیرون آورده باشند هشتم آنکه مرد را عمامه بر سر بندند که تحت الحنک
داشته باشد و هر دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینه او اندازند نهم آنکه پارچه که
طول آن سه ذرع و نیم باشد و عرض وجب بر رانهای میت با منطقی بپیچند که اول سر آن پارچه را شق
کنند آنقدر که بدو جانب شق بر کمر میت توان بستن بطریق کمربند و آن پارچه را از عقب از میان دو پای
او بیرون آورند و از زیر کمربند او بیرون کشند و بر رانهای او بپیچند دهم آنکه زن را بجای عمامه مقنعه بر سر
کنند یازدهم آنکه لفافه بهتر بر سینه زن ببندند که پستانهای او را بگیرد و دو طرف آن لفافه را بر پشت او
گره زنند دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورتین میت گذارند و اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی
زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت
دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر او را غسل باید
داد و این قول ضعیف است فصل و اما آن هشت چیز که مکروه است اول کفن را با آهن یا فولاد بریدن دوم
پیراهن را که جهت کفن میت قطع کنند آستین کردن اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند آستینهای
آن پیراهن مکروه نیست اما مکروه است که تکمه داشته باشد سیوم ریسمانی که بآن کفن را میدوزند باب

دهن

دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب مثل قطنی و غیر آن
کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و گوش میت گذاشتن و بدانکه اگر
زن آبستن بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجب است که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را
بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان از رحم بیرون آوردن
زنی دست در شکم او برد و طفل را پاره پاره کند و بیرون آورد پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق معتبر
غسل دهند و در سه پارچه بدستوری که گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته
بپیچند و بی غسل دفن کنند فصل آنچه بمیت متعلق است از وقتی که از کفن کردن او فارغ شوند تا وقتی که او را
بخاک بسپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجب است و سی و سه امر سنت و نه امر مکروه اما آن پنج امر که واجب است
اول نماز کردن بر میت بطریقی که در باب نماز مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا
بمیرد و خشکی متعذر باشد در خم یا صندوقی گذارند و سر آنرا محکم سازند و اگر خم و صندوق نباشد چیز سنگینی
بر وی بندند و در پی او صورت بطریقی که در لحد میگذارند رو بقبله کرده در دریا اندازند سیوم آنکه او را
در قبر بر جانب راست رو بقبله بخوابانند بطریقی که در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و
فرزندی از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چنین او را دفن نمایند پشت او را
بقبله کنند بجهت آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه قبر را بنوعی بپوشانند
که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد
پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب زمین بآن راضی نشود واجب است که میت را بجای دیگر
نقل نمایند و اما آن سی و سه امر که سنت است اول آنکه جماعتی که تشییع جنازه میکنند از عقب جنازه روند
یا از دو جانب آن و در پیش جنازه نروند دوم برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست میت را بدوش
راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست او را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن
بعد از آن بهمان طریق پای چپ او را بدوش چپ برداشتن و چند قدم رفتن بعد از آن دوش چپ او را بدوش

چه برداشتن و چند قدم رفتن سیوم آنکه چون جنازه را ببینند این دعا بخوانند الله اکبر هذا ما وعدنا
الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة
و قهر العباد بالموت الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم چهارم آنکه مقبره نزدیک را ترجیح
دهند بر مقبره دور مگر آنکه در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر دین مدفون باشد پنجم آنکه عمق قبر
بمقدار قد آدمی باشد و اگر تا چنبر گردن باشد سنت بفعل میآید ششم لحد در قبر کندن مگر آنکه
زمین بسیار نرم باشد و ترسند که فرو ریزد هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم لکن آنقدر فراخ
باشد که در ان توان نشست نهم آنکه میت را در جانب پای قبر یکمرتبه بگذارند بعد از ان و قدم بجانب
قبر نقل نمایند و لحظه بگذارند باز نوبت دیگر نقل کنند و لحظه بگذارند بعد از ان بقبر نقل نمایند و اگر میت
زن باشد این نقل سنت نیست دهم آنکه اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند بعد از ان
پاهای او را و اگر زن باشد یکنوبت در قبر گذارند یازدهم آنکه وقتی که زن را در قبر میگذارند روی قبر را
بچادری یا پرده یا امثال آن بپوشند دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میگذارد
سر برهنه و پای برهنه باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن باشد آن شخص که داخل قبر میشود و او را بخاک
میسپارد باید که محرم او باشد و شوهر اولیست از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد
چهاردهم آنکه در وقتی که در لحد گذارد این دعا بخواند بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله
صلی الله علیه و آله عبدک و ابن عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و الحقه
بنبیه اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا و اگر میت زن باشد بجای عبدک و ابن
عبدک امتک و بنت عبدک بگوید و بجای نزل بک نزلت بک بگوید و بجای افسح له فی قبره و الحقه بنبیه
افسح لها فی قبرها و الحقها بنبیها و بجای لا نعلم منه الا خیرا لا نعلم منها الا خیرا و بجای و انت اعلم
به منا و انت اعلم بها منا پانزدهم آنکه خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم آنکه
در زیر رخ میت خاک کلوخ بگذارند هفدهم آنکه گرههای کفن را بگشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند

نوزدهم آنکه در پس پشت میت کلوخی گذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت در قبر باین طریق
یا عبد الله اذکر العهد الذی خرجت علیه من دار الدنیا الی دار الآخرة شهادة ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا حیا قیوما دائما ابدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا
و ان محمدا صلی الله علیه و آله خاتم انبیائه و سید رسله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کله و لو کره المشرکون و ان علیا صلوات الله علیه ولی الله و وصی رسوله و خلیفته من
بعده القائم بامره و ان الاوصیاء من ولده الحسن و الحسین و علیا و محمدا و جعفرا و موسی
و علیا و محمدا و علیا و الحسن و الخلف المنتظر محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم حجج الله
علی الخلق اجمعین یا عبد الله اذا جاءک الملکان الرسولان الکریمان من عند الله یسئلانک عن
ربک و عن دینک و کتابک و نبیک و امامک فقل لا تخف و لا تحزن الله ربی و محمد نبیی و الاسلام
دینی و القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و علی امامی و الاوصیاء المذکورون من بعده ائمتی و
حججی و اشهد ان الموت حق و القبر حق و سؤال منکر و نکیر فی القبر حق و البعث حق و النشور حق
و الحساب حق و المیزان حق و تطایر الکتب حق و الصراط حق و الجنة حق و النار حق و ان
الوقوف بین یدی الله تعالی حق هذا اعتقادی علیه حییت و علیه مت و علیه ابعث ان شاء الله تعالی
و اگر میت زن باشد بجای یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید و بجای یا عبد الله
اذا جاءک یا امة الله اذا جاءک گوید و کاف جاءک و باقی کافهای خطاب را مکسور بخواند و بجای فقل و لا تخف
و لا تحزن قولی و لا تخافی و لا تحزنی بگوید بیست و یکم لحد را بخشت خام و گل پوشیدن بیست
و دوم آنکه در وقت لحد پوشیدن این دعا بخواند اللهم صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته
و اسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه بها عن رحمة من سواک فانما رحمتک للظالمین و اگر میت زن
باشد ضمیر مونث را بجای ضمیر مذکر بیاورد بیست و سیوم آنکه حاضران غیر اقوام میت خاک را
به پشت دست در قبر ریزند بیست و چهارم آنکه در وقت خاک ریختن بگویند انا لله و انا الیه راجعون

بیست و پنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت از یکدیگر دور کرده اند تا یک وجب بلند سازند بیست
و ششم آنکه بر روی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب آن بیشتر است بیست و هفتم آنکه نشانه
بر سر قبر میت نصب کنند بیست و هشتم آنکه آب بر روی قبر بریزند بطریقی که از جانب سر آغاز نموده بجانب
پا آیند و از جانب پای بسر باز گردند و آنچه از آب باند در وسط ریزند و باید که ریختن آب از اول
تا آخر منقطع نشود بیست و نهم آنکه شخصی که این آب را بر قبر میریزد در وقت ریختن آب رو بقبله باشد سی ام
آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر گذارند بحیثیتی که نشان انگشتان بر قبر بماند سی و یکم
آنکه در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سی و دوم آنکه در آن وقت سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر را هفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را بخوانند اللهم جاف الارض
عن جنبیه واصعد الیک روحه ولقه منک رضوانا واسکن قبره من رحمتک ما تغنیه عن رحمة غیرک
و اگر میت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورد سی و سیوم آنکه ولی میت یا شخصی از جهت او
بعد از رفتن حاضران باواز بلند تلقین میت کند بطریق تلقین در قبر فصل و اما آنچه امر مکروه است
اول رفتن عورت با جنازه دوم دویدن بر جنازه و برداشتن سیوم دو میت در یک قبر دفن کردن
چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میت خاک در قبر میت ششم خاک
بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر کنده اند بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم بصورت قبر را مسنم کردن یعنی
ماهی پشت ساختن هشتم تجدید قبر نمودن بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن و
پا نهادن و نشستن و این هر وقت مکروه است و بدانکه هرگاه میت در مقبره عام دفن شده باشد و آنقدر
وقت گذشته باشد که معلوم شود که آن میت خاک شده در نصورت واجب است که صورت قبر او را برطرف
سازند و حرام است که نشان گذارند بلکه باید که با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا
دفن نماید اما اگر آن میت از بزرگان دین باشد در نصورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا
بزرگان از زیارت او فیض و مردگان از جوار قبر او نفع برسد و سنت است تعزیت دادن اقوام میت را

یعنی

یعنی ایشان را پرسش نمودن و تسلی کردن و در وقت تعزیت اینده دعا جهت ایشان کردن که جبر الله
وهنکم واحسن عزاکم ورحم موتاکم و نیز سنت است تا سه روز هر روز طعام جهت ایشان فرستادن
و مکروه است نزد ایشان طعام خوردن مقصد سیوم در بیان احکام تیمم بدانکه بیست و یک امر است
که تعلق به تیمم کردن دارد دوازده امر واجب و هفت امر سنت و دو امر مکروه اما آن دوازده امر که واجبست
اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو گفته شد دوم آنکه آنچه بآن تیمم میکنند خاک باشد
و احوط آنست که تیمم بسنگ و آجر و مانند آن درست نیست سیوم آنکه خاک تیمم طاهر باشد چهارم آنکه
غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بحیثیتی که نام خاک بران اطلاق نشود تیمم
بران درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت کردن باین طریق که
تیمم میکنم تیمم واجب بدل از وضو جهت مباح بودن نماز قربة الی الله و در تیمم عوض غسل بجای بدل از وضو بدل
غسل گوید هشتم آنکه انگشتر و زهگیر و هر چه حایل باشد از دست بیرون کنند نهم مقارن نیت
هر دو کف دست بر خاک زدن دهم مسح رو کردن بهر دو کف از رستنگاه موی سر تا طرف بینی یازدهم
مسح پشت دست راست بکف دست چپ دوازدهم مسح پشت دست چپ بکف دست راست و بدانکه
میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که در تیممی که بدل از وضو باشد یکنوبت دستها را بر خاک باید زدن و اگر
بدل از غسل است دو نوبت یکی از برای مسح روی و یکی از برای مسح دستها و بعضی برانند که در تیممی که بدل
وضو باشد نیز دو نوبت دست بر خاک باید زدن بطریق تیممی که بدل غسل است و این مذهب احوط است فصل
و اما آن هفت امر که در تیمم سنت است اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هر چند
اطلاق اسم خاک بران توان کرد دوم آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد مثل تلهای صحرا سیوم آنکه
در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد چهارم آنکه بعد از دستها بر زمین
زدن هر دو دست را از خاک بتکانند پنجم آنکه اگر کف دست کسی را قطع کرده باشند جای قطع را بخاک مسح کند
ششم آنکه تیمم را تا آخر وقت انداز کنند هر چند معلوم باشد که در آخر وقت آب یافت نخواهد شد هفتم آنکه

جهت هر نماز تیمم علیحده کند چنانچه تیمم سابق نقض نشده باشد و اما آن دو امر که مکروهست اول
بر ریگ تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن مطلب دوم در بیان مسایل طهارتی که احتیاج به نیت
کردن ندارد و این طهارت را ازاله نجاست گویند و ازاله نجاست بدوازده چیز میشود که آنها را در شرع
مطهرات گویند اول آب دوم زمین سیوم آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال
هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام دهم زوال عین یازدهم مس بطاهر دوازدهم تبعیت
و احکام این مطهرات دوازده گانه بتفصیل مذکور میشود اما احکام آب که اول پاک کننده است
بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف آب مطلق آنست که آنرا در عرف و عادت آب گویند بی آنکه قیدی
بآن باشد و مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گل و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا
غیر جاری و آب غیر جاری چهار قسم است آب مساوی کر و آب کم از کر و آب زیاده بر کر و آب چاه پس
آب مطلق بر پنج قسم منقسم شد اما آب جاری در شرع آبیست که از زمین بجوشد غیر آب چاه و آن بملاقات
نجاست نجس نمیشود و اگر چه کمتر از کر باشد مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن بنجاست تغیر یابد و آب
باران مادام که میبارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری دارد اگر متصل بماده باشد که آن ماده
کر یا زیاده بر کر باشد فصل اما آب کر آبیست که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و
هفت ثمن وجب باشد بوجب مستوی الخلقه و این بوزن یکهزار و دویست رطل عراقیست و هر رطل
یکصد و سی درهم شرعیست و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس رطل عراقی عرب شش هزار و
دویست و چهل جو متوسط است پس کر هفت هزار هزار و چهار صد و هشتاد و هشت هزار جو متوسط است
و این آب نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست متغیر شود پس بنا برین
اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو برد که یک کر باشد نه زیاده و کم آب آن حوض بالتمام نجس
میشود بجهت آنکه معلومست که اندکی از رنگ آن بخون تغیر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل آن آب
نجس است اما اگر دست شخصی ببول نجس شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن حوض که

مساوی

مساوی یک کر است فرو برد آن حوض نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود بجهت آنکه چیزی از آن آب
بنجاست تغیر نیافته اما اگر آب حوض زیاده بر کر باشد و قطره خون در آن افتد و بعضی از آن آب
برنگ خون تغیر یابد در صورت تخمین باید کرد اگر آنچه از آب آن حوض که تغیر نیافته مقدار کر است
آن آب طاهر است و اگر کمتر است از کر نجس است و اگر در آبی که یک کر است بی زیاده و کم موی از سگ در آن
افتد و نجس نگشته مثلا آن مو را از روی آب بیکدفعه بردارد اندرون کاسه با آبی که در وی در آمده
نجس خواهد بود و بیرون کاسه با آبی که مانده طاهرست و اگر آن موی در کاسه در نیامده باشد بعکس خواهد بود
یعنی اندرون کاسه با آبی که در وی در آمده طاهرست و بیرون کاسه با آبی که مانده نجس است و اما آب
کم از کر نجس میشود بملاقات نجاست هر چند هیچ یک از رنگ و بو و طعم آن تغیر نیابد فصل در
احکام آب چاه بدانکه در آب چاه میان مجتهدین خلافست بعضی برآنند که مادام که رنگ یا بو یا طعم آن
بنجاست تغیر نیابد نجس نمیشود و بعضی برآنند که نجس میشود هر چند که تغیر نیابد و بعضی برآنند که اگر مقدار
یک کر است یا زیاده نجس نمیشود مگر بتغیر و اگر کمتر از کر است نجس میشود و اگر چه تغیر نیابد و بنا بر اول
اولیست و واجبست نزد آن مجتهدین که قایل اند بنجاست آب چاه بملاقات نجاست آنکه کل آب آنرا
نزح نمایند اگر شتری در آن بمیرد یا گاوی یا یکی از مسکر مایع بالاصالة در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون حیض
یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح کل آب متعذر باشد واجبست که چهار مرد بنوبت آب بکشند
با یکدیگر که دو مرد آب بکشند و چون مانده شوند آن دو مرد دیگر بکشند و وقتی که مانده شوند آن دو مرد اول
بکشند و همچنین از طلوع فجر تا غروب آفتاب و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد مقدار یک کر آب
از آن بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه آدمی کلان باشد و خواه زن و خواه بالغ باشد
و خواه طفل و اما اگر کافر باشد در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را واجب میدانند و بعضی
زیاده بر هفتاد دلو را واجب نمیدانند و اگر غایط تر در چاه افتد یا خون بسیار مثل آنقدر خونی که از
ذبح کردن گوسفندی بیرون آید پنجاه دلو باید کشید و اگر خون کم ریخته شود مثل آنقدر خونی که از ذبح کردن

کبوتری بیرون آید ده دلو باید کشید و همچنین اگر غایط خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد
و از هم نپاشیده باشد یا سگ افتد و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم پاشیده باشد
سه دلو باید کشید و اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا سگ یا گربه در چاه افتد و بمیرد چهل دلو
بکشند و همچنین اگر بول مرد در چاه ریزد و اگر کنجشک در چاه بمیرد یک دلو باید کشید و هر آبی که مضافست
مثل گلاب و عرق بید مشک و غیر آن بمجرد رسیدن نجاست بآن نجس میشود اگرچه ده کر باشد و وضو و
غسل بآن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن و غسل کردن بگلاب
کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند دوم از پاک کنندها زمین است که زیر کفش و ته پا را طاهر میسازد
و اگر پای نجس را بر زمین بمالند و بجای پا از چوب چیزی ساخته باشد زیرا آنچوب را نیز طاهر میسازد سیوم
از پاک کنندها آفتاب است که طاهر میسازد زمین نجس را و حصیر و بوریا را هرگاه آنرا خشک سازد و همچنین طاهر
میسازد هرچه قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بران بوده باشد و درها و پنجرها که داخل عمارت
شده باشد و اگر از گل نجس دیوار [illegible] ساخته باشند و آفتاب بر یک روی آن بتابد و گل آن
دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون آن همه طاهر میشود چهارم از پاک کنندها آتش است
و آن طاهر میسازد چیزی را که آنرا بسوزد یا خاکستر کند اما اگر از گل نجس خشت زنند و آن خشت را آجر سازند
در طاهر شدن آن خلافست و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند و شیخ طوسی علیه الرحمه بر آنست که این دو
طاهر میشوند و این قول قوت دارد پنجم از پاک کنندها استحالست یعنی تغییر صورت و نام شیء نجس مثل
اگر منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی نجس از جای بجای
نقل شود مثل خون آدمی که در شکم پشه و شپش رود هفتم انقلاب مثل اینکه خمر سرکه شود هشتم
نقص مثل شیره انگور که چون آنرا بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ آن کم شود طاهر میشود نهم
اسلام و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال عین یعنی برطرف شدن نجاست مثل اینکه
دهن اسب یا بعضی از اعضای او آلوده بخون شود پس بمجرد اینکه خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم

مس طاهر و این در استنجای از غایط است که چون مخرج را به سنگ یا به کلوخ یا به لته یا غیر آن بشرط
آنکه طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخص مسلمانی طفل را از کفار
حربی اسیر کند آن طفل بتبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیره انگور که چون بجوشد نجس میشود
و چون چهار دانگ آن برطرف شود دیگ و کفچه و غیر آن و دست و بدن پزنده آن بتبعیت طاهر شدن آن
طاهر میشود فصل نجاسات یازده است اول بول دوم غایط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی
باشد که گوشت آن حرام باشد و خون جهنده داشته باشد سیوم خون از هر حیوانی که خون جهنده
داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونی که بعد از ذبح در اعضای حیوان
بماند بشرط آنکه در وقت ذبح خون متعارف بیرون آمده باشد پس هر خونی که بعد از بیرون آمدن خون
متعارف در اعضای آن حیوان بماند طاهر است و خوردن آن خون حلالست چهارم منی از هر حیوانی که
خون جهنده داشته باشد خواه گوشت او حلال باشد و خواه حرام پنجم سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است
اما خوردن گوشت آن حرام است ششم خوک غیر خوک آبی که آن حکم سگ آبی دارد و اگر سگ بر گوسفندی
بجهد و از ایشان بچه حاصل شود پس اگر بسگ شبیه باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچکدام
شبیه نباشد طاهر است اما اگر سگ بر خوک بجهد و بچه حاصل شود که بهیچکدام شبیه نباشد در نجس بودن آن
میانه مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه ذمی باشد و خواه حربی و خواه
اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که یهود و نصاری طاهرند و اینمذهب
ضعیف است هشتم هرچه مست کننده باشد بشرط آنکه در اصل روان باشد و شیخ ابن بابویه تجویز
کرده نماز کردن در جامه که بخمر آلوده باشد و حرام میداند نماز کردن در خانه که دران خمر بوده باشد
نهم شیره انگور هرگاه بجوشد و چهار دانگ آن کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است
اگرچه مست کننده نباشد یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد
خواه گوشت آن حلال باشد و خواه حرام و جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزایی که حس ندارد مثل مو

و استخوان و شاخ و سم از حیوانات نجس العین نباشد و شیخ مفید بر آنست که اجزای نجس العین که حس
نداشته باشند مثل موی و استخوان سگ و خوک طاهر است و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند **فصل** اگر
سگ ظرف را بزبان بلیسد و خواهند که آنرا بآب قلیل طهارت دهند باید که اول آنرا بخاک بمالند و بعد از آن
دو نوبت بآب بشویند و اگر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که هر چه شبیه بخاک باشد مثل اشنان
و سبوس عوض خاک میشود و بعضی بر آنند که عوض خاک یک نوبت بآب بشویند و اگر آن ظرف را بآب کثیر
مثل آب کر و آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن کفایت بعد از آنکه آنرا بخاک
مالیده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بخاک مالیدن لازم نیست اگر بآب کثیر طهارت دهند و اول
اصح است و اگر خوک ظرف را بلیسد بعضی از مجتهدین بر آنند که آن ظرف را هفت نوبت بآب باید شست و بعضی
بر آنند که بطریق لیسیدن سگ است **فصل** اگر جامه مثلا ببول نجس شده باشد و خواهند که آنرا
بآب قلیل طهارت دهند پس اگر ببول طفل شیرخواره نجس شده بمجرد ریختن آب بران طاهر میشود و احتیاج
بافشردن نیست اما به سه شرط اول آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر دوم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سیوم
آنکه سن او کمتر از دو سال باشد و اگر ببول غیر طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب
بران ریزند یک نوبت بفشرند و باز آب بران ریزند و نوبت دیگر بفشرند و اگر بغیر بول نجس شده باشد
یک نوبت آب ریختن و یک نوبت افشردن پاک میشود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج بدو نوبت
فشردن نیست اما اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن آن کافیست بعد از آنکه
عین نجاست از ان ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست و اگر پوست یا دوشک و بالش و مانند آنها
بآب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن نیست و مالیدن آن کافیست و هرگاه که جامه مثلا نجس شود
بنجاستی که رنگ داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آنرا بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند آن
رنگ پاکست و ازاله آن لازم نیست **فصل** اگر ظرف نجس را مثل کاسه و دیگ و خم خواهند که بآب قلیل
طهارت دهند قدری آب دران کنند و حرکت دهند تا آب بهمه جای آن برسد و آن آب را بریزند باز

نوبت دیگر آب کنند و حرکت دهند و بریزند آن ظرف طاهر میشود و اگر آن ظرف نجس را در زمین محکم کرده
باشند مثل دیگدان کندن آن لازم نیست و بهمین طریق طهارت میتوان داد و اگر اندکی آب در ته
آن بماند آنرا بلته یا پنبه بردارند و بدانکه از ظرف نقره و طلا چیزی خوردن یا چیزی دران گذاشتن
حرامست بر مرد و زن اما آن آب و طعام و هرچه دران ظرفست حرام نمیشود ولیکن از آن ظرف بیرون آوردن
بقصد خوردن حرامست و بقصد آنکه بجای دیگر گذارند و بعد از ان بخورند حلالست و از آفتابه طلا و نقره
دست شستن حرامست و همچنین بطاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگری یا بجای ریختن و همچنین از
دوات طلا و نقره چیزی نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن اما قلم و میل طلا و نقره حلالست
و اگر از طاس یا کوزه طلا کوب یا نقره کوب آب خورند واجبست که لب خود را بطلا یا نقره آن نرسانند
و اگر ظرف مس مطلا را بر آتش گذارند پس اگر از آن ظرف طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت
و اگر مطلقا طلا حاصل نشود میانه مجتهدین دران خلافست و اصح آنست که حکم ظرف مس دارد و غسل
در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه ارتماسی اما اگر زمین آن حوض از غیر طلا و
نقره باشد غسل دران صحیح است باتمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی و حسن تیسیره **باب دوم**
از کتاب جامع عباسی در بیان مسائل نماز واجب و سنت و دران مقدمه و مطلب و خاتمه است **مقدمه**
بدانکه نمازهای واجب دوازده است **اول** نماز شبانروزی که آنرا نماز یومیه گویند **دوم** نماز جمعه **سیوم**
نماز عید ماه رمضان **چهارم** نماز عید قربان **پنجم** نماز طواف خانه کعبه **ششم** نماز آیات یعنی کسوف و
خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن **هفتم** نماز میت
هشتم نمازی که بنذر واجب شود **نهم** نمازی که بسوگند واجب شود **دهم** نمازی که بعهد واجب شود **یازدهم**
نمازی که باجاره واجب شود **دوازدهم** نمازی که از پدر فوت شده باشد و بر پسر بزرگتر واجب شود و اما نمازهای
سنتی بسیارست و آنچه درین کتاب مذکور میشود بیست و چهار نمازست **اول** نوافل یومیه که در هر شبانروز
سنت است که گذارده شود **دوم** نمازی که بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوبست **سیوم** نمازی که

بحضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه و السلام منسوبست چهارم نمازی که بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام منسوبست
پنجم نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که آنرا نماز استسقا خوانند هشتم نماز
عید غدیر نهم نماز روز اول هر ماه دهم نماز نافلهٔ ماه رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله دوازدهم نماز شب مبعث آنحضرت صلی الله علیه و آله سیزدهم نماز روز مباهله چهاردهم
نماز زیارت پانزدهم نماز رغایب شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب هفدهم نماز شب نصف ماه شعبان هجدهم
نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز وقت ارادهٔ سفر بیست و یکم نماز توبه بیست
و دوم نماز هدیه بیست و سیوم نماز روز عاشورا بیست و چهارم نماز روز نوروز مطلب
اول در بیان نمازهای واجب و در آن نه مقصد است مقصد اول در نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه که در هر شبانه روزی
بر هر بالغ و عاقل واجبست مگر زنی که حایض یا نفسا باشد بدانکه مقدمات نماز یعنی چیزی چند که پیش از شروع
در نماز بفعل باید آورد شش است اول طهارت از حدث دوم نجاست را برطرف کردن از بدن و جامه سیوم
پوشیدن عورت چهارم ملاحظه نمودن مکان نماز که غصبی و نجس نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم
تحقیق نمودن قبله و از این شش چیز دو چیز اول در باب اول این کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار
مبحث مذکور میشود مبحث اول در پوشیدن عورت و آن در نماز واجبست خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه
نباشد و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز او یا کسی و خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانهٔ
تاریک تنها نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطلست و بر مرد همین پوشیدن قبل و دبر واجب
واجبست اما بر زن واجبست پوشیدن تمام بدن غیر رو و کفهای دستها و قدمها اما اگر زن بنده باشد پوشیدن
سر و موی بر او واجب نیست و بدانکه رختی که در آن نماز گذارند بیست و هفت امر متعلقست پنج امر واجب و هفت
امر سنت و پانزده امر مکروه اما پنج امر واجب اول آنکه غصبی نباشد دوم آنکه حریر محض نباشد که نماز مرد
در حریر محض جایز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زن را نیز در حریر محض نماز جایز نیست اما اینقول ضعیفست
و جایز است مرد را حریر محض پوشیدن در غیر نماز بواسطهٔ ضرورت مثل سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز

ابا

حریر پوشیدن مرد را جایز است سیوم آنکه طلا نباشد که نماز مرد در طلا باطلست چهارم آنکه طاهر باشد مگر
در شش جا اول آنکه جراحتی یا دملی داشته باشد که خون از آن روان باشد پس با آن خون نماز صحیحست تا وقتی که آن
دمل یا جراحت به شود دوم آنکه اگر بول شخصی متواتر آید و جامهٔ او بآن بول نجس شود در آنحال نماز او در آن
نجس جایز است بشرط آنکه هر شبانه روزی یکنوبت آن جامه را طهارت دهد سیوم آنکه اگر زنی طفلی را تربیت
کند خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر و غیر از یک جامه نداشته باشد هر چند آن جامه به بول و غایط آن
طفل نجس باشد نماز او در آن جامه صحیحست بشرط آنکه در هر شبانه روزی یکنوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل
آنست که نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن جامه بیفاصله در آخر وقت گذارد و نماز شام و خفتن را
در اول وقت گذارد تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر دریافته باشد چهارم آنکه خون نباشد کمتر از مقدار درهم
بغلی و آن بقدر سر بند بالای انگشت زهگیر است پس اگر در جامه یا در بدن آنمقدار خون باشد نماز صحیحست
و برطرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان دیگر بجامه یا بدن سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس
یا خون سگ یا خون خوک یا خون کافر باشد پس در این هفت جا برطرف کردن آن از بدن و جامه واجبست اگر چه
کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در چیزی باشد که ستر عورت بدان نتوان کرد مثل
کلاه و جوراب و چاقشور و بند زیر جامه هر چند که نجاست آن مغلظه باشد یعنی یکی از آن شش چیز باشد که
مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازالهٔ آن نباشد مثل آنکه جامهٔ نجس را بجهت شدت
سرما نتواند کندن پس در آن جامه نماز جایز است اما در غیر مسجد پنجم از واجبات ساتر آنست که ساتر
پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرام است مثل سمور و روباه و همچنین موی و پشم آن اما دو حیوانست
که گوشت آنها حرامست و با وجود این نماز در پوست و پشم آن صحیحست یکی از آن دو حیوان خز است و آن
حیوانیست آبی در خشکی زندگی نمیتواند بود دوم سنجاب و بعضی از مجتهدین منع نماز کرده اند در پوست و پشم
سنجاب و اما آن هفت امر سنت که تعلق برخت مصلی دارد اول آنکه پوشش نماز سفید باشد دوم آنکه بهترین
و پاکیزه ترین پوشیدنیهای او باشد سیوم آنکه ممزوج با بریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نباشد رنگ

سیر نه داشته باشد پنجم اگه مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم اگه دستاری که دران نماز میگذارد
تحت الحنک داشته باشد هفتم در نعلین عربی نماز گذاردن واما آن یازده امر که مکروه است اول در جامه مصور
نماز گذاردن دوم بر جای نماز ابریشمی نماز کردن سیوم در لباس سیاه مگر دستار و تحت که نماز گذاردن درین هر دو
اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در جامه که کافر یا فاسق یا دوخته باشد نماز گذاردن پنجم در لنگی که بر بالای
پیراهن بسته باشد نماز گذاردن ششم نماز کردن در رخت شخصی که از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت
شخصی که از غصب کردن مال مردم ملاحظه ندارد هشتم نماز گذاردن و در دست انگشتر آهن باشد نهم
بدون ردا نماز گذاردن دهم اگه زن بدون گردن بند یا قلاده نماز گذارد یازدهم اگه خلخال در پای داشته باشد
که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن یا خود ظاهر داشتن اما اگر پنهان باشد
یا خود داشتن آن مکروه نیست چهاردهم نماز کردن مرد در جامه زر دوز و سرخ پانزدهم اشتمال صماء یعنی
دو طرف ردا را از زیر بغل بیرون آورده بر یکدوش انداختن مبحث دوم در بیان احکام مکان نماز
بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه اما دو امر
واجب اول اگه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است مگر اگه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخص
بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت چهار نوع است اول رخصت صریح مثل اگه مالک بگوید که در منزل من نماز بگذار
دوم رخصت ضمنی مثل اگه بگوید امروز در منزل من باش سیوم رخصت فحوی مثل اگه مهمان را بمنزل خود آورد
چهارم رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروانسرا است که حال شاهد است بانکه مالک بنماز گذاردن
دران راضی است دوم اگه مکان نماز نجس نباشد نجاستی که نجاست آن ببدن مصلی یا لباس او سرایت کند اگرچه
نجس کم از درهم بغلی باشد اما اگه مکان نجس خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز دران صحیح است مگر جای
سجده که اگر آنجا نجس باشد نماز دران صحیح نیست هر چند آن خشک باشد و نجاست آن ببدن و رخت مصلی نرسد
اما آن چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اول اگه کل مکان نماز طاهر باشد دوم اگه مکان پیشانی
در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا اگه مکان پیشانی از مکان ایستادن پستتر باشد سیوم

اگه

اگه در برابر مصلی ستره باشد و مراد از ستره آنست که دیوار یا چیزی در قبله مصلی باشد که میان مصلی و آن
بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصایی در برابر باشد کافیست چهارم اگه نماز واجب در مسجد
گذارده شود خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و در حدیث آمده که ثواب یک نماز در مسجد الحرام
برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله برابر ثواب ده هزار نماز است
و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر ثواب صد نماز است و در مسجد بازار
برابر ثواب دوازده نماز است اما زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در خانه اندرونی
افضل است از نماز او در خانه بیرونی و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و در صحن منزل
افضل است از نماز بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد واما آن بیست و هفت
امر مکروه که تعلق بمکان نماز دارد اول نماز در اندرون حمام گذاردن اما در جامه کن حمام و بر بام حمام مکروه
نیست دوم در کشتی نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد سیوم در اندرون خانه کعبه
نماز واجب گذاردن اما نماز سنت مکروه نیست چهارم در جایی نماز گذاردن که در برابر او نقش کرده باشد یا کتابی
یا کاغذی نوشته بشرط اگه خط آن نمایان باشد پنجم در جایی که در برابر چراغ یا آتش افروخته باشد ششم
در جایی که در برابر عورت در خواب باشد هر چند محرم باشد و پشت او بجانب مصلی باشد هفتم در جایی که شخص رو
برو باشد هشتم در جایی که سلاح بی غلاف در برابر باشد نهم در خانه که مجوسی در آنخانه باشد اما در خانه
که یهودی یا نصرانی باشد مکروه نیست نماز کردن در آنجا دهم در خانه که دران سگ باشد یازدهم در جایی که در
گشاده در برابر باشد دوازدهم در گورستان نماز گذاردن سیزدهم در جایی که چهارپایان بسته میشوند
مثل طویله و مانند آن هر چند چهارپایان دران نباشند چهاردهم در خانه که مست کننده دران باشد
پانزدهم بر روی خرمن گندم هر چند آنرا الک اندود کرده باشند شانزدهم در خانه که اکثر اوقات در آنجا
آتش میسوزانند مثل تون حمام و مطبخ هر چند که در وقت نماز از آتش خالی باشد هفدهم اگه مرد جای نماز
گذارد که در پهلوی او یا مقدم بر او زنی نماز گذارد خواه محرم باشد و خواه نامحرم هرگاه میانه ایشان حایلی نباشد

یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد اما اگر زن در پس سر مرد باشد کراهت برطرف میشود و احتیاج بحایلی یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز مرد و زن را باطل میدانند هرگاه مقارن هم تکبیر احرام گویند والا نماز آنرا که تکبیر احرام بعد از دیگری گوید باطل میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر مرد نماز گذارد و حایلی یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن بر جائی که مورچه در آن موضع از سوراخ خود بیرون میآیند نوزدهم در جائی که حیوانات را آنجا ذبح میکنند بیستم در شوره زار نماز گذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن بیست و دوم در گذرگاه آب هر چند آنجا آب نباشد بیست و سیوم بر روی ریگ روان نماز گذاردن بیست و چهارم در جاده راه نماز گذاردن بیست و پنجم در زمینی که شقایق در آن روییده باشد بیست و ششم در خانه که معمور باشد بیست و هفتم در جائی که شتران میخوابند هر چند که از شتر خالی باشد

فصل در احکام مساجد بدانکه مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس مسجدی بنا کند خدا تعالی جهت او در بهشت خانه بنا کند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل امر تعلق بمسجد دارد دوازده امر سنت و هفده امر مکروه و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول آنکه بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دوم آنکه طهارت خانه مسجد را نزدیک بدر مسجد بسازند سیوم آنکه شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند و وقتی که از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم آنکه پیش از داخل شدن بمسجد ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در وقت داخل شدن بمسجد این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله والسلام علی رسول الله وصلوات الله وصلوات ملائكته علی محمد وآل محمد والسلام علیهم ورحمة الله وبركاته رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلك ششم در وقت بیرون آمدن نیز همین دعا بخواند هفتم با وضو بودن در وقت داخل شدن هشتم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد نهم اکثر اوقات بمسجد تردد کردن و مسجد را خوشبو گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدای آوردن و صلوات فرستادن و حاجت از خدای طلبیدن یازدهم چراغ در مسجد روشن کردن

چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که هر کس در مسجد چراغ روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهت او استغفار میکنند مادام که آن چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصا روز پنجشنبه و شب جمعه و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجدی را جاروب کند و بمقدار سرمه که در چشم میکشند خاک روبه از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان او را بیامرزد اما آن هفده امر که مکروهست اول آنکه دیوار مسجد کنگره دار داشته باشد دوم آواز در مسجد بلند کردن سیوم در مسجد شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث بول یا حدث غایط دهم برهنه کردن عورتین یا ناف تا زانو یازدهم شخصی را حد زدن دوازدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیره سیزدهم آب دهن یا بلغم در مسجد افکندن چهاردهم داخل شدن شخصی که از دهن او بوی سیر یا پیاز یا مثل آن آید پانزدهم مسجد را مکتب کردن شانزدهم بفعل آوردن اهل حرف حرفت خود را در مسجد بتخصیص سر تراشی هفدهم در مسجد بفارسی یا بترکی یا بزبان دیگر غیر عربی حرف زدن اما آن یازده امر که حرام است اول مسجد را بطلا نقش کردن دوم سنگریزه که فرش مسجد باشد از مسجد بیرون کردن سیوم چیزی نجس بمسجد داخل گردانیدن هر چند سرایت بمسجد نکند چهارم درنگ کردن جنب و حایض و نفسا در مسجد پنجم فروش که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آب کر یا آب جاری باشد هفتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود یا داخل کوچه گردانیدن هشتم میت را در مسجد دفن کردن نهم صورت جاندار بر دیوار مسجد کشیدن دهم مصالح مسجد که منهدم شده باشد و قابل تعمیر نباشد در غیر مسجد بکار بردن یازدهم در مسجد درخت نشاندن

مبحث سیوم در احکام ملاحظه نمودن وقت نماز بدانکه اول وقت نماز صبح برآمدن صبح صادقست و وقت آن میکشد تا برآمدن آفتاب و اول وقت پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده باشد چنانکه در بلاد عراق و غیر

میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه بر طرف شده باشد چنانکه در مکه مشرفه واقع میشود و
این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتیست که از زوال بقدر نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی
پس اگر متطهر و مقیم باشد و مقدار چهار رکعت گذشته باشد وقت عصر داخل میشود و اگر محدث باشد
مقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد و اگر متطهر و مسافر باشد مقدار دو رکعت گذشته باشد
و اگر محدث باشد مقدار طهارت و دو رکعت گذشته باشد و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب
مقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار
ادای ظهر از اول زوال مخصوص ظهر است و ما بین دو وقت مخصوص مشترک میان ظهر و عصر و آخر وقت عصر غروب
آفتاب است و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخیست که در جانب مشرق ظاهر میشود
و اول وقت نماز خفتن وقتی است که از غروب آفتاب مقدار سه رکعت گذشته باشد اگر متطهر باشد یا
مقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک میشود میان شام و خفتن تا آنکه باقی ماند به نصف
شب آن مقدار وقت که نماز خفتن را در آن ادا توان کرد و آن خاصه نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه
گذشت و جمعی از مجتهدین بر آنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود فصل
نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد بتخصیص نماز صبح و نماز مغرب و تاخیر نماز از اول وقت بعضی
مکروهست مگر چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است و ما از آن جمله دوازده جا که مشهورتر است مذکور
میسازیم اول تاخیر نماز خفتن تا وقتی که سرخی مغرب برطرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند
دوم تاخیر نماز ظهر در بلادی که هوا بغایت گرم میشود تا وقتی که گرمی هوا کمتر شود سیوم تاخیر نماز عصر
تا وقتی که سایه که بعد از زوال حادث شده باشد مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضه کثیره دارد
هر یک از نماز ظهر و مغرب را با آخر وقت تا چهار نماز را بیک غسل دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گذاردن
نافله آن ششم تاخیر پیشنماز نماز را تا وقتی که ماموما[ن] جمع شوند هفتم تاخیر ماموم نماز را تا وقتی که
پیشنماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا وقت فرود آمدن بهرگاه آداب نماز را در منزل بهتر بجای

تواند

تواند آورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد دهم
تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او میکشند که با او افطار کنند یا خود بروزه بوده باشد و بغایت گرسنه
شده باشد یازدهم تاخیر مربیه طفل ظهر و عصر را بآخر وقت تا چهار نماز را در جامه طاهر یا در جامه قلیل النجاسه
دریابد چنانچه در باب طهارت مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که بقضای نمازهای گذشته مشغولست نماز
حاضره را تا آخر وقت و سید مرتضی تاخیر نماز حاضره را در غیر ضیق وقت واجب میدانند بنا بر آنست که هرکس را که
نماز قضا بر ذمه او باشد واجبست که علی الفور بجا آورد و او را جایز نیست که بهیچ امر مباح یا سنت اشتغال نماید
تا وقتی که ذمت خود را از همه آن نمازها فارغ سازد اما جمعی کثیر از مجتهدین درین مسئله با سید مرتضی موافقت
نکرده اند فصل در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنت
موکد است خصوصا از برای نمازی که قرائت آنرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن دو واجب
میدانند و بعضی مخصوص آن نمیدانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب میدانند و بعضی از
برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند و بس و اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنت نیست بلکه حرامست اما
سنت است که در نوبت الصلوة گفته شود و در اذان گفتن جهت نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث درین باب
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بسیار است مثل آنکه در
حدیث آمده که هرکس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید بهشت از برای او واجب میشود و باید که لازمست
که موذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز اذان گوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که
محرم او باشند جایز است بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز
او خوف فتنه نباشد جایز است که آواز او را نامحرم بشنوند فصل آنچه باذان تعلق است سی امر است نوزده امر آن سنت است
و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان را در اول وقت گوید دوم آنکه موذن در وقت
اذان گفتن رو بقبله باشد سیوم آنکه اذان را بلند گوید چهارم آنکه اذان را ایستاده بگوید پنجم آنکه در وقت
اذان گفتن وضو داشته باشد ششم آنکه بر جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش

خو کند هشتم آنکه اذان را بتأنی بگوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصل سکوت قلیلی نماید دهم آنکه اختیار
موذنی کنند که عدالت داشته باشد یازدهم آنکه موذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد
سیزدهم آنکه در وقت اذان شنیدن حرف نزنند چهاردهم دانستن موذن مسایل اذان را بطریقی که علما
قرار داده اند پانزدهم صلوات فرستادن موذن و کسی که اذان میشنود در وقت نام بردن پیغمبر صلی الله علیه و آله
و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقا واجب میداند بر هر کس که نام آنحضرت را برد یا بشنود در اذان
و غیر آن و این قول خالی از قوت ندارد شانزدهم اظهار نمودن موذن حرف ها را در لفظ الله و آله و اشهد و الصلوة
هفدهم اظهار کردن حرف حا را در لفظ الفلاح هجدهم آنکه هر چه موذن از فصول اذان گوید شنونده نیز آنرا
بگوید نوزدهم اعاده نمودن اذان نماز صبح را اگر قبل از طلوع فجر بفعل آورده باشد و اما آن چیزها که
در اذان مکروه است اول حرف زدن موذن در اثنای اذان دوم سکوت طویل در اثنای اذان سیوم لکنت
کردن موذن در حال اذان بی ضرورت و چپ چهارم هر یک از شهادتین را زیاده بر دو نوبت گفتن چنانچه
مخالفان میکنند پنجم اذان گفتن در وقت راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهت عصر
روز جمعه هرگاه نماز جمعه گذارند هشتم اذان گفتن جهت عصر روز عرفه و نماز عصر را که حاج میگذارد نهم اذان گفتن
جهت عشا در مشعر الحرام نماز عصر را که حاج میگذارد و بعضی از مجتهدین اذان گفتن را در این سه جا حرام میدانند و اما
آن دو امر که حرام است اول گفتن اذان قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان نماز صبح که قبل از طلوع فجر
جایز است دوم گفتن الصلوة خیر من النوم در اذان صبح مگر بواسطه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است
فصل اقامت بعد از اذان سنت موکد است و با آنکه اذان ثواب عظیم دارد ثواب اقامت بیش از آن است
و سنت است که آواز را در اقامت بلند نکنند و تأنی در آن سنت نیست بلکه ترک تأنی سنت است و سید مرتضی اقامت
را در همه نمازهای پنجگانه واجب میداند و بعضی اقامت گفتن را احرام میدانند و ایستادن را در آن واجب
میدانند و جمعی از مجتهدین حرف زدن را بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز تعلق داشته
باشد مثل اشاره کردن حاضران از نماز عاد که پیشنماز ایشان نشد یا امر کردن مامومین را با آنکه صفها را

راست

راست برابر نمایند و مانند این و بدانکه هرگاه شخصی اذان و اقامت را بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که
نماز را قطع کند و هر دو را بجا آورده نماز را از سر گیرد و این مشروط به پنج شرط است اول آنکه بسهو ترک اذان و اقامت
کرده باشد نه بعمد دوم آنکه مشغول در رکعت اول باشد سیوم آنکه رکوع نکرده باشد چهارم آنکه وقت هنوز
نماز آنقدر تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در خارج وقت واقع شود پنجم آنکه
لازم نیاید که بعضی از نماز در مکان یا در جامه غیر مباح واقع شود مثل آنکه صاحب خانه یا صاحب جامه گوید که
رخصت است که دو رکعت نماز در خانه من یا در جامه من بگذاری و زیاده بر دو رکعت رخصت نیست در این صورت
جایز نیست که نماز را قطع کند و بعد از گفتن اذان و اقامت نماز را از سر گیرد بجهت آنکه آخر نماز در مکان
غیر مباح یا در جامه غیر مباح واقع خواهد شد و واجب است که چون خواهد بواسطه تلافی اذان و اقامت نماز را
قطع کند قبل از قطع بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و هرگاه در اثنای اذان از موذن
حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو سازد و اذان را از آنجا که قطع کرده با تمام رساند و لازم نیست
که اذان را از سر گیرد و اما اگر در اثنای اقامت از و حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد و سنت است که مابین
اذان و اقامت فاصله واقع شود به دو رکعت یا به یک سجده یا به یک نشستن یا به یک گام برداشتن یا بگفتن
سبحان الله یا الحمد لله و اگر فاصله بسجده یا بنشستن کند در اثنای آن این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی
بارا و عیشی قارا و رزقی دارا واجعل لی عند قبر رسولک صلی الله علیه و آله مستقرا و قرارا و در وقت نشستن
این دعا را بخواند سبحان من لا تبید معالمه سبحان من لا ینسی ذکره سبحان من لا یخیب سائله سبحان من
لیس له حاجب یغشی و لا بواب یرشی و لا ترجمان یناجی سبحان من اختار لنفسه احسن الاسماء سبحان من فلق
البحر لموسی سبحان من لا تزداد علی کثرة العطاء الا کرما وجودا سبحان من هو هکذا و لا هکذا غیره
و بعد از اقامت این دعا را بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة و الصلوة القائمة بلغ محمدا
صلی الله علیه و آله الدرجة الوسیلة و الفضل و الفضیلة بالله استفتح و بالله استنجح بمحمد صلی الله
علیه و آله اتوجه اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنی بهم عندک وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین

مبحث چهارم در ملاحظه قبله نمودن بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون
خانه کعبه است یا بر بام خانه یا آنقدر نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را تواند دید یا از شهر مکه آنقدر دور است
که دیدن خانه کعبه او را میسر نیست پس اگر در اندرون خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه
در نماز چهار رکعتی میتواند که در هر رکعت رو بیکی از دیوارهای خانه کعبه کند بر خلاف فعل کثیر لازم نیاید
و اگر بر بام خانه کعبه باشد نیز این حکم دارد اما واجب است که آنچنان باشد که در وقت سجده کردن از بام خانه کعبه قدری
در قبله او باشد و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه روبرو بجانب در کعبه نماز کند واجب است که قدری از آستانه در کعبه
در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک خانه کعبه باشد یعنی که خانه کعبه را تواند دید مثل مردی که در مکه اندرو
لازم نیست که در وقت نماز کعبه را ببیند اما واجب است که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم او تا میان پیشانی او
در وقت سجود خطی راست بکشند آن خط راست بخانه کعبه بخورد و باید دانست که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیر زمین
تمام حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوهی که در شهر مکه است یا در چاهی عمیق نماز گذارد نماز او صحیح است اگر خطی که از میان
دو قدم او بطریقی که مذکور شد بکشند بعین خانه نخورد اما هر گاه بآنچه در حکم خانه کعبه است میرسد کافی است
و نماز او درست است و اما آن شخص که از شهر مکه دور است یعنی که دیدن خانه کعبه او را ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر
باشد قبله او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جانبی که خانه کعبه در آنجانب است و آنجانب بمقداریست که
که مصلی در هر جزوی از اجزای آن تجویز کند که خانه کعبه بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و آنرا
بقبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و بعلاماتی که در میانه فقها مشهور است نیز معلوم میشود مثلا
علامت قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد آنست که جدی را بر پس دوش راست بگیرند و علامت بعضی دیگر از آن بلاد
مثل شهر موصل آنست که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامت قبله بعضی از بلاد شام
آنست که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامت بعضی از آن بلاد آنست که سهیل را در وقتی که بغایت بلندی رسد
در میان دو چشم بگیرند و علامت قبله بلاد یمن آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر ما بین دو شانه بگیرند و اکثر
این علامات از علم هیات معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد بر قول بعلم جایز است و اما اگر شخص در صحرا باشد و از

علامات

علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن بقبله بهم رسد بر این شخص واجب است که نماز را
چهار نوبت بچهار جانب بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد و اگر چه یکنوبت
باشد بهر جانب که خواهد **فصل** اگر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی او بقبله
نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر وقت باقی نباشد و اگر
ظاهر شود که قبله در جانب راست او یا در جانب چپ او بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت
گذشته باشد نمازی که کرده کافیست و قضای آن لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله در پس پشت او نبوده و در یکی از
دو جانب او نیز نبوده درین صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در ما بین پیش رو و جانب راست بوده یا در
ما بین پیش رو و جانب چپ یا در ما بین پس پشت و جانب راست یا در ما بین پس پشت و جانب چپ پس در دو صورت
اول اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را
از سر گیرد خواه وقت باقی باشد و خواه نباشد و بدانکه گاهی در نماز وجوب رو بقبله کردن ساقط میشود مثل
آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص واجب است که در اثنای گریختن
پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند که از خانه من بیرون رو و در خانه در جهت قبله باشد
و وقت نماز تنگ باشد اما اگر وقت تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید تا
وقتی که عذر بر طرف شود **فصل** آنچه در نماز معتبر است دوازده نوعست یا فعلست یا ترک فعل و هر یک از این دو
واجب یا سنت و هر یک از این چهار یا بزبانست یا بدل یا باعضا و هیچ آنچه بنماز تعلق دارد از این دوازده نوع
بیرون نیست **اول** آنچه بزبان بجا آوردن آن واجب است مثل تکبیر احرام و قرائت **دوم** آنچه بدل بجا آوردن آن واجب است
مثل نیت نماز **سیوم** آنچه باعضا بجا آوردن آن واجب است مثل رکوع و سجود **چهارم** آنچه بزبان بجا آوردن
آن سنت است مثل قنوت خواندن **پنجم** آنچه بدل بجا آوردن آن سنت است مثل بخاطر گذرانیدن معنی آنچه
در نماز خوانده میشود **ششم** آنچه باعضا بجا آوردن آن سنت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت
هفتم آنچه بزبان ترک کردن آن واجب است مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد **هشتم** آنچه بدل ترک

آن واجب مثل قصد کردن ریا ببعضی از افعال نماز **نهم** آنچه باعث ترک کردن آن واجب مثل در سخن
در نماز چنانچه مذهب سنیانست **دهم** آنچه بر زبان ترک آن سنت است مثل قرآت ماموم با وجود شنیدن قرآت
امام **یازدهم** آنچه بدل از ترک آن سنت است مثل فکر در کار دنیا **دوازدهم** آنچه باعث ترک آن سنت است
مثل دست برهم زدن بطریق متکبران و ما در رساله اثنی عشریه که حسب الامر [illegible] بفارسی ترجمه شده است
بیان کرده ایم که هر یک ازین دوازده نوع دوازده قسمست و همه اقسام را بترتیب در آن رساله مذکور ساخته ایم
فصل بدانکه در جمیع نمازهای پنجگانه یومیه سیصد و شصت و هشت فعل واجبست با تفصیل در رکعت اول
بیست و یک فعل واجبست **اول** ایستادن **دوم** رو بقبله کردن **سیوم** نیت کردن **چهارم** تکبیر احرام گفتن
پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر احرام **ششم** قرآت کردن **هفتم** درنگ نمودن بقدر قرآت **هشتم** خم شدن
بجهت رکوع **نهم** درنگ نمودن در رکوع بقدر ذکر **دهم** ذکر گفتن **یازدهم** سر از رکوع برداشتن **دوازدهم** لمحه
درنگ نمودن **سیزدهم** خم شدن بجهت سجود **چهاردهم** درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر **پانزدهم** ذکر گفتن **شانزدهم**
سر از سجود برداشتن **هفدهم** نشستن در میان دو سجده **هجدهم** لمحه درنگ نمودن **نوزدهم** خم شدن بجهت
سجده دوم **بیستم** درنگ نمودن بقدر ذکر **بیست و یکم** ذکر گفتن و باقی بیست و یک فعل رکعت اول تمامست
و در رکعت دوم ازین بیست و یک فعل سه فعل کم میشود نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در تکبیر احرام پس
افعالی که واجبست در رکعت دوم هجده باشد و بعد از آن چهار فعل دیگر واجبست که آنها را بعضی داخل رکعت دوم
میدانند اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سیوم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن در تشهد و اگر
نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجبست اول نشستن بجهت سلام گفتن دوم سلام گفتن سیوم درنگ کردن بقدر سلام
گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجبست و در نماز شام شصت و هفت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و خفتن
هشتاد و پنج فعل واجبست اینست جمیع سیصد و شصت و هشت فعل که واجبست در نمازهای پنجگانه شبانروزی
بفعل آوردن آن و بدانکه از جمله این افعال هشت فعلست که احتیاج ببیان دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام
و قرآت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیلی باید **فصل اول** در بیان

انچه تعلق

آنچه تعلق به نیت دارد بدانکه نیت هر یکی از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادتست از برای رضای خدا و در نیت
اولا تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است و ادا است یا قضا و واجبست یا سنت بعد از آن قصد کند که آن نماز را
بجا میآورم از برای رضای خدا [illegible] و این قصد در نهایت آسانیست و هیچ اشکال ندارد و وسواس که
بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطانست و بامضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عقوبت
و آنچه بعضی گمان برده اند که نیت نماز مرکب است از چند جز مثل تعیین نماز و آنکه واجب یا سنت و ادا است یا قضا
این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت بر اینها واقع میشود **فصل دوم** در بیان آنچه تعلق
بتکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب و هفت امر سنت اما هفت امر واجب **اول** آنکه بلفظ
عربی گفته شود پس اگر بجای الله اکبر خدا بزرگتر است گوید مثلا آن نماز باطل خواهد بود **دوم** آنکه حروف
تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون آورد بطریقی که متعارف است **سیوم** آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک
[illegible] در میان تکبیر احرام و نیت واقع شود چنانکه سکوتی یا لفظی در میانه آخر نیت و اول تکبیر احرام
در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطلست **چهارم** آنکه در میان لفظ الله و لفظ اکبر فاصله
در نیاید خواه سکوت و خواه لفظ دیگر پس اگر میان لفظ الله و لفظ اکبر سکوت کند یا لفظ دیگر در آورد
مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست **پنجم** آنکه همزه الله و همزه اکبر را قطع نماید پس اگر وصل سازد
همزه را با آخر نیت یا همزه اکبر را بهاء الله نماز باطلست **ششم** آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگر چه تقدیری
باشد مثل آنکه کر باشد یا در اثنای فریاد مردم تکبیر را بگوید پس اگر بر تقدیر آنکه کر نمیبود یا فریاد نمیبود
تکبیر را میشنید نماز او صحیحست و الا باطلست **هفتم** اگر گنگ باشد بدل اقامه کند و با انگشت اشارت کند و
زبان را حرکت دهد و اما آن هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنتست **اول** دستها را برداشتن در
حالت تکبیر گفتن تا برابر گوشها **دوم** آنکه ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست برداشتن باشد و انتها با انتهای آن
سیوم آنکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد **چهارم** آنکه انگشتان بهم چسبیده باشند
بغیر دو انگشت بزرگ که انگشت بزرگ از انگشتان دیگر میباید دور باشد و انگشت بزرگ را ابهام گویند

پنجم آهسته گفتن تکبیرات اگر ماموم باشد و بلند گفتن آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه
تکبیر احرام را بعد از شش تکبیر دیگر در اول رکعت بجا آورد یا در اثنای آنها یا مقدم بر آنها هفتم آنکه
شش تکبیر سنت را و تکبیر احرام را با دعاهای ماثور بفصل آورد باین طریق که سه تکبیر بگوید و بعد از آن بخواند اللهم
انت الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت
بعد از آن دو تکبیر بگوید و بعد از آن بخواند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی
من هدیت لا ملجأ منک الا الیک سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت سبحانک رب البیت
الحرام بعد از آن یک تکبیر بگوید و بعد از آن بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب
والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین
لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین فصل سیوم در بیان آنچه تعلق بقیام دارد و آن هجده
امر است پنج امر واجب و ده امر سنت و سه امر مکروه اما پنج امر واجب اول راست ایستادن است در حال
بی ضرورت پس اگر خم کرده ایستد نماز باطلست هرچند بحد رکوع نرسد دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی
نکردن بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود مصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن متعذر است بر نشسته نماز گزاردن
سیوم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر در وقتی که باد تند باشد نماز بگذارد و باد او را بسیار
بجنباند و تواند جای دیگر نماز گذارد که باد او را نجنباند آن نماز باطلست چهارم بهر دو پا ایستادن پس اگر
بی ضرورت بر یک پا ایستد نماز باطلست پنجم قدمها را از یکدیگر دور نگذاشتن آنقدر که از متعارف بیرون
رود و اما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول بخضوع و خشوع ایستادن بطریق غلامان با اخلاص که در
خدمت آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای دیگر سیوم قدمها را از یکدیگر دور از[...]
بمقدار سه انگشت از هر دو طرف تا بیک وجب چهارم آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشند نه آنکه یکی پیش باشد
و یکی پس پنجم انگشتان هر دو پا را بجانب قبله داشتن ششم هر دو کف دست را بر دو ران گذاشتن
هفتم انگشتان دست را ملاصق هم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را با یکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند.

نهم

نهم آنکه زن کفهای دست خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت کردن و محل آن در رکعت دوم بعد از
قرآت و قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که در قنوت رکعت دوم بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است
و بهتر آنکه قنوت سنت مؤکد است حتی بعضی آن دعا است خواه دست خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد
و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میدانسته و نماز بی قنوت را باطل میدانسته و اگر فراموش کند آنرا بعد از سر بر
داشتن از رکوع سنت است که به نیت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش شود بعد از سلام دادن بنیت
قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش کند و در وقت راه رفتن بخاطر رسد همانجا رو بقبله کند و بجا آورد و در قنوت
هفت امر سنت است اول الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا نزدیک گوش در وقت تکبیر سیوم
آنکه در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی آن چهارم آنکه انگشتان را بهم چسباند
مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن
و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب
الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن و رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین و بعد از آن
بگوید اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة ٢ هفتم بلند خواندن پیشنماز
و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آنرا و اما آن سه امر که در قیام مکروهست اول دست در کمر زدن بطریق
متکبران دوم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سیوم کفها را
بعد از قنوت بر رو مالیدن و در قنوت کردن بفارسی میان علما خلافست و اصح آنست که جایز نیست و
در کتاب حبل المتین بیان آن شده فصل چهارم در بیان آنچه تعلق بقرآت فاتحه و سوره دارد و آن بیست
قرآت فاتحه و سوره در رکعت اول و دوم از نمازهای پنجگانه اما در رکعت سیوم و چهارم مصلی مخیر است اگر خواهد
فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات اربع چنانچه بتفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلق بقرآت فاتحه و سوره
دارد سی و دو امر است یازده امر واجب و ده امر سنت و پنج امر مکروه و شش امر حرام اما آن یازده امر که
واجبست اول آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس اگر بزبان دیگر ترجمه آنرا بخواند نماز باطلست

٢ انک علی کل شیء قدیر

دوم حروف را از مخارج معتبره بیرون آوردن سیوم ملاحظه اعراب الفاظ و تشدید کردن چهارم موافق
یکی از صنوف قرآت مشهوره خواندن و لازم نیست که از اول تا آخر یک قرآت بخواند پس اگر بعضی را مثلا بقرآت
عاصم و بعضی را بقرآت حمزه و بعضی را بقرآت باقی قرآت بخواند جایز است بلکه سنت است که در قرآت التزام یک
قرآت نکند پنجم مقدم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر بسهو سوره را مقدم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه
سوره بخواند و اگر عمدا سوره را مقدم دارد نماز باطلست ششم آنکه در میان الفاظ قرآت فاصله واقع
نشود خواه بسکوت طویل و خواه بیک کلمه که غیر از قرآن و دعا باشد اما فاصله بهر چه از قرآن و دعا جایز است
بشرط آنکه نظم قرآن فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اول نماز شام و خفتن را
بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اول فاتحه و سوره بسم الله بخواند و ترک نکند که آن مذهب بعضی شافعیه است
نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از روی نوشته با آنکه از بر تواند خواند بخواند نماز باطلست دهم
آنکه در وقت اراده سوره خواندن قصد سوره معین کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله
خواندن سوره را تعیین نماید نماز باطلست یازدهم آنکه چون سوره الم ترکیف را بخواند سوره لایلاف در عقب آن
بخواند و چون سوره والضحی بخواند سوره الم نشرح در عقب آن بخواند و اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره
سنت است اول آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید دوم ملاحظه نمودن صفات
حروف بطریقی که در علم قرآت مقرر شده مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سیوم اشباع کسره کاف مالک یوم الدین
کردن چهارم اشباع ضمه دال ایاک نعبد کردن پنجم وقف تام و وقف حسن بجای آوردن و در فاتحه چهار وقف
تام هست و ده وقف حسن اما چهار وقف تام در آخر بسم الله است و بر یوم الدین و بر نستعین و بر ولا الضالین
و اما ده وقف حسن بر بسم الله و بر الرحمن و بر الحمد لله و بر رب العالمین و بر الرحمن و بر الرحیم و بر ایاک نعبد
و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه پنهان قرآت فاتحه و سوره را امام بماموم
در نماز جهریه بشنواند بشرط آنکه بسیار بلند بطریق اذان نخواند هفتم بلند خواندن پنهان و منفرد بسم الله
را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید خواند هشتم بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره بمقدار

یکنفس

یکنفس ساکت شدن نهم آنکه چون سوره والشمس بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون سوره اخلاص
بخواند بعد از اتمام آن کذلک الله ربی سه نوبت بگوید دهم آنکه در نماز صبح سوره بخواند که در درازی مثل
سوره عم و سوره قیمت باشد و در نماز ظهر و عشا مثل سوره والشمس و سوره اعلی و در نماز عصر و شام مثل
سوره انا انزلناه و سوره اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه سوره جمعه و سوره منافقین بخواند و اما آن
پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است اول ادغام کردن میم الرحیم در میم مالک یوم الدین دوم بعد از
فاتحه دو سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آنرا حرام میدانند سیوم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر
سوره اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر قبل از آنکه نصف
سوره اول خوانده شود و بعد از آن حرامست چنانکه مذکور خواهد شد پنجم بسیار کشیدن مد الف خواه
متصل باشد و خواه منفصل و اما آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن آن حرامست اول
آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه دوم سوره طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از فعلهای واجب نماز در خارج
وقت واقع شود سیوم سوره از سورهای عزایم خواندن و سورهای عزایم قبل از این بتفصیل مذکور شد چهارم
خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسوره دیگر بعد از خواندن
نصف سوره اول مگر عدول کردن از سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا حرامست
خواه عدول قبل از خواندن نصف باشد و خواه بعد از آن الا عدول نمودن ازین دو سوره بسوره جمعه
و سوره منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جایز است اما بدو شرط اول آنکه اختیار آن دو سوره از روی
عمد نکرده باشد دوم آنکه بنصف نرسیده باشد و هرگاه از سوره بسوره دیگر عدول کند واجبست که بسمله را
اعاده نماید و اکتفا به بسمله که در سوره اول خوانده شده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه یا سوره را
بنوعی که مرد نامحرم بشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را میل باو نباشد جایز است که نامحرم آواز او را
بشنود و بدانکه در رکعت سیوم و چهارم اگر بجای فاتحه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بخواند
واجبست که آهسته بخواند و اولی آنست که استغفر الله در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت

افضل نخواهد بود و اگر در رکعت اول و دوم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سیوم و چهارم
بجای تسبیحات اربع فاتحه بخواند فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است
شش امر واجب و شانزده امر سنت و چهار امر مکروه اما آن شش امر که واجبست اول آنکه آنقدر خم
شود که کف دستها بزانو برسد اما دستها بزانو گذاشتن واجب نیست دوم سبحان ربی العظیم و بحمده
گفتن یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورتی داشته باشد یکنوبت سبحان الله کافیست سیوم درنگ نمودن
بمقدار ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد چنانکه در فصل تکبیر احرام و قرآت
مذکور شد پنجم سر برداشتن از آن ششم لحظه درنگ نمودن بعد از سر برداشتن و اما آن شانزده امر که در
رکوع سنت است اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر گوید دوم آنکه در حال رکوع زانوها به پس برد و پیش
نیاورد سیوم آنکه پشت خود را راست بدارد بنوعی که اگر قطره آب بر آن بریزند بجای خود بایستد چهارم
آنکه گردن را موازی پشت بکشد پنجم آنکه نظر بجای میان دو قدم خود اندازد ششم آنکه دو دست خود را
از دو پهلوی خود دور دارد هفتم آنکه دو کف دست را بر دو زانو گذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم دور
کند نهم آنکه دست راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن دو کف دست خود را بالاتر از
زانو گذارد یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده تا سه نوبت و پنج نوبت فاضلتر است و افضل از آن
هفت نوبت دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده این دعا بخواند اللهم لک رکعت
و لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و
دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر سیزدهم آنکه اگر
پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم آنکه اگر ماموم باشد آهسته بگوید پانزدهم آنکه اگر منفرد باشد
ذکر را بطریق قرآت خواند در جهر و اخفات شانزدهم آنکه چون سر از رکوع بردارد بگوید سمع الله لمن حمده
و الحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء و العظمة [والجود] و الجبروت و اما آن چهار امر که در رکوع مکروهست اول
دستها را در وقت رکوع بدو پهلوی خود چسبانیدن دوم سر بزیر افکندن برو جهی که سر و دل مساوی

بلند

پشت نباشد سیوم آنکه پیشنماز ذکر رکوع را زیاده بر سه نوبت نگوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از
ماموین بواسطه ضرورتی تعجیل دارند چهارم دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانوها گذاشتن و
بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد و آن سی و هفت امر است
ده امر واجب و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما آن ده امر واجب اول آنکه بر جمیع هفت عضو سجود نماید که
آن پیشانیست و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت بزرگ پایها دوم آنکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو
اندازد پس اگر بر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد نماز او باطلست اما لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه اعضا
برابر باشد سیوم آنکه هر یک از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشد پس اگر بر روی برف
نرم یا پنبه پاشیده سجده کند بحیثیتی که بعضی از اعضا مستقر نباشد نماز باطلست چهارم آنکه پیشانی را بر خاک
گذارد یا بر چیزی که از خاک روئیده باشد بشرط آنکه پوشیدنی و خوردنی نباشد بحسب عادت پنجم گفتن سبحان
ربی الاعلی و بحمده یا سه نوبت سبحان الله و در وقت ضرورت یکنوبت سبحان الله کافیست ششم درنگ کردن
بمقدار ذکر هفتم آنکه ذکر را چنان گوید که خود بشنود چنانکه در رکوع گذشت هشتم سر از سجده اول برداشتن
نهم بعد از سر برداشتن لحظه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن بطریق سجده اول و اما آن بیست و پنج امر که
در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت است اول الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع و قبل از خم شدن
بجهت سجود دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن سیوم در وقت الله اکبر گفتن دستها را برابر بالا بردن تا
نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد که بسجده رود اول دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن دو زانو را
و اگر زن باشد اول زانوها را بزمین رساند بعد از آن کف دستها را پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دستها را
بهم چسبانیده از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از
دستها بپهلو چسبیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی مقدار یکدرهم بسجده گاه برساند نه کمتر از آن و بعضی
از مجتهدین برآنند آنست که رسانیدن مقدار یکدرهم واجبست نهم آنکه بر خاک سجده کند نه بر سنگ و چوب و
امثال آن و افضل آنست که خاکی که از چهارده معصوم علیهم السلام باشد خصوصا خاک کربلا علی ساکنها التحیة و الثنا

دهم آنکه قبل از ذکر سجود ابتدا بخواند اللّهمّ لک سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک
توکّلت و انت ربّی سجد وجهی للّذی خلقه و شقّ سمعه و بصره والحمد لله ربّ العالمین و تبارک الله
احسن الخالقین یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور شد دوازدهم آنکه میانه هر یک از
هفت عضو و زمین حایل نباشد بلکه باید که هر این هفت عضو برهنه بزمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم
بینی را هم با اعضای سجود داخل گردانیدن چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از هم دور داشتن
اگر مصلی مرد باشد نه زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر گوید هفدهم آنکه در وقت الله اکبر
گفتن دستها را بالا بردارد بطوری که قبل ازین مذکور شد هجدهم گفتن استغفر الله ربّی و اتوب الیه بعد از
گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بمقدار الله اکبر گفتن و تعقیب کردن بیستم آنکه در ما بین
دو سجده تورّک کند یعنی بر ران چپ نشیند و پشت قدم پای راست را بر شکم پای چپ نهد و اگر زن باشد
بر کفل نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها بر زمین نهد بیست و یکم آنکه هر وقت سجود ساق و دستها
را بالا گیرد و بر زمین بگذارد و اگر زن باشد بر زمین گذارد بیست و دوم آنکه چون در رکعت اول و سیوم در
نماز چهار رکعتی سر از سجده دوم بردارد لمحه بنشیند و این را جلسه استراحت میگویند و سید مرتضی علیه الرحمه
از واجبات میداند بیست و سیوم آنکه در جلسه استراحت تورّک کند بیست و چهارم آنکه زن در وقت سجده کردن
جبهه را بر جایی بگذارد که از موی سر او چیزی فاصله نشود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از پیشانی آنچه واجب است
که بسجده گاه برسد رسیده باشد بیست و پنجم آنکه مواضع هفت عضو برابر باشد یعنی بعضی بلند و بعضی
پست نباشد اما تفاوت در بلندی و پستی تا بمقدار چهار انگشت جایز است و زیاده ازین جایز نیست و اما
آن دو چیز که در سجده بفعل آوردن آن مکروه است اول پف کردن در موضع سجود بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل
نشود که اگر دو حرف حاصل شود حرامست و نماز باطل دوم اقعا کردن ما بین دو سجده یعنی بر عقب پا نشستن
و سرهای انگشتان پاها بر زمین نهادن اینست جمیع آنچه تعلق برکعت اول دارد تتمه در بیان احکام سجده
تلاوت قرآن بدانکه سجدهای تلاوت قرآن پانزده است اول در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیوم

درسوره

در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم و هفتم در سوره حج که آنجا دو سجده است
هشتم در سوره فرقان نهم در سوره نمل دهم در سوره الم تنزیل یازدهم در سوره ص دوازدهم
در سوره فصلت سیزدهم در سوره والنجم چهاردهم در سوره انشقت پانزدهم در سوره اقرأ و ازین پانزده
سجده چهار سجده واجبست و آن در سوره الم تنزیل و فصلت و والنجم و اقرأ است و یازده باقی سنت است
و سجده وقتیست که آیه تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن از حدث و خبث و رو بقبله کردن و ستر عورت
نمودن هیچ یک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت عضوی که متعارف است سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین
گذاشتن نکند و بر چیزی که سجده نماز بر آن جایز نیست سجده نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر را
بگوید لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیةً و رقاً سجدت
لک یا رب تعبداً و رقاً و بدانکه همچنانکه بر خواننده سجده عزایم سجود واجب است بر شنونده نیز واجب است
و تاخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اگر تاخیر شود بنیت قضا بجا باید آورد و بعضی از مجتهدین
بر آنند که همیشه اداست پس اگر تاخیر شود نیت قضا لازم نیست فصل هفتم در بیان آنچه تعلق بتشهد دارد
و آن بیست امر است نه امر واجب و بیست امر سنت و یک امر مکروه اما آن نه امر واجب اول نشستن بقدر
تشهد خواندن دوم درنگ نمودن بعد از ذکر سیوم تشهد خواندن باین طریق که اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد
و جایز است که باشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از مخارج مقرره نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم
کلام اجنبی در میان نیاوردن هفتم بعد از تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر تشهد را انداند و وقت ادراک آن
تنگ باشد هشتم تشهد را بلند خواندن اگر پیش نماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما آن
بیست امری که سنت است اول تورّک نمودن بطوری که در نشستن ما بین دو سجده مذکور شد دوم دستها را
بر رانها گذاشتن سیوم انگشتها را بهم چسبانیدن چهارم نظر بکنار دامن کردن پنجم پیش از شروع در تشهد

عبودیةً
تعبداً ورقاً

بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله گفتن ششم آنکه بعد از گفتن و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
بگوید ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم الرب و ان محمدا
نعم الرسول هفتم آنکه بعد از گفتن اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید و تقبل شفاعته فی امته و ارفع
درجته الحمد لله رب العالمین هشتم آنکه در تشهد دوم بعد از گفتن و ان محمدا نعم الرسول بگوید
التحیات لله و الصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات السابغات
الناعمات لله ما طاب و طهر و زکا و خلص و صفا فلله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و اشهد ان ربی نعم
الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور
الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله رب العالمین اللهم صل
علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و سلم علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کما صلیت
و سلمت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و اما آن یک امر که مکروهست
اقعاست در حال تشهد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد فصل هشتم در آنچه تعلق بتسلیم دارد
و آن هفده امرست پنج امر واجب و دوازده امر سنت اما آن پنج امر واجب اول نشستن بمقدار تسلیم دوم
آرام نمودن بآن مقدار سیوم گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن
از تشهد بجا آوردن پنجم آنکه چنان بگوید که خود بشنود اگر چه تقدیری باشد و اما آن دوازده امر که سنت است
اول تورک نمودن بطریق تورک در تشهد دوم کفها را بر رانها گذاشتن سیوم انگشتان را بهم چسبانیدن
چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مومنان انس و جن کردن
ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموم را در ضمن مومنین هفتم قصد کردن ماموم سلام بر پیشنماز در ضمن
مومنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته گفتن ماموم آنرا و منفرد مخیرست دهم آنکه پیشنماز و
ماموم در وقت سلام دادن بجانب ابروی راست خود اشاره کنند یازدهم آنکه ماموم نوبتی دیگر بجانب چپ سلام

دیگر اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را در این سلام قایم مقام شخص دانسته اند دوازدهم آنکه
منفرد در وقت سلام دادن بگوشه چشم بجانب راست اشاره کند تتمه چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است که
بتعقیب اشتغال نماید و اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر نوبت دستها را تا نزدیک گوش رساند
و بعد از آن بگوید لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون لا اله الا الله لا نعبد الا ایاه مخلصین
له الدین و لو کره المشرکون لا اله الا الله ربنا و رب آبائنا الاولین لا اله الا الله وحده وحده
انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی
لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی
من رحمتک و انزل علی من برکاتک سبحانک لا اله الا انت اغفر لی ذنوبی کلها جمیعا فانه لا یغفر
الذنوب کلها جمیعا الا انت اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من کل
شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی جمیع اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب
الآخرة و اعوذ بوجهک الکریم و سلطانک القدیم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمتنع منها
شیء من شر الدنیا و الآخرة و من شر الاوجاع کلها و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
توکلت علی الحی الذی لا یموت و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم
یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و بعد از آن تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را بجا آورد
و آن سی و چهار نوبت الله اکبرست و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام در هر شبانروزی بعد از هر نماز دوستتر است نزد من
از هزار رکعت نماز که گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام سوره توحید دوازده نوبت
بخواند و بعد از آن دستها را گشوده در برابر رو داشته این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک المکنون
المخزون الطاهر الطهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک القدیم یا واهب العطایا و
یا مطلق الاساری و یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق رقبتی

من النار وان تخرجنی من الدنیا آمنا وتدخلنی الجنة سالما وان تجعل دعائی آخره ولهُ فلاحا
واوسطه نجاحا وآخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد ازان سجدهٔ شکر بجا آورد که ثواب
آن بسیار است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که شخصی که سجدهٔ شکر کند و خضوع داشته
باشد خدای تعالی ثواب ده نماز با و میدهد و ده گناه عظیم با و می بخشد و باید که پیشانی را در وقت سجده
بر خاک گذارد و اگر خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم را بر زمین رساند و این دعا
بخواند اللهم انی اشهدک واشهد ملائکتک وانبیائک ورسلک وجمیع خلقک انک انت الله ربی
والاسلام دینی ومحمدا نبیی وعلیا بن ابی طالب امامی والحسن والحسین وعلیا ومحمدا وجعفرا وموسی
وعلیا ومحمدا وعلیا والحسن ومحمد المهدی صلواتک علیهم ائمتی بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرا
بعد ازان سه نوبت بگوید اللهم انی انشدک دم المظلوم بعد [illegible] سه بار اللهم انی انشدک
بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرنهم بعدوک وعدوهم ان تصلی علی محمد وآل محمد وعلی
المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان سه نوبت بگوید اللهم انی اسئلک
الیسر بعد العسر بعد ازان جانب راست روی خود را بر زمین گذارد و بگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب
وتضیق علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة لی وکان عن خلقی غنیا صل علی محمد وعلی
المستحفظین من آل محمد صلی الله علیه وآله و بعد ازان جانب چپ روی خود را بر سجده گاه گذارد
و سه نوبت بگوید یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد وعزتک بلغ بی مجهودی بعد ازان سه نوبت
بگوید یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام بعد ازان نوبت دیگر پیشانی بر سجده گاه گذارد
و صد نوبت شکرا شکرا بگوید و بعد ازان حاجت خود را از خدای عز و جل بطلبد و چون از سجده بر دارد
دست راست را سه نوبت بر سجده گاه گذارد و هر نوبت بجانب چپ روی و پیشانی و جانب راست رو بمالد
و بگوید بسم الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک
من الهم والحزن والسقم والعدم والصغار والذل والفواحش ما ظهر منها وما بطن مقصد دوم

در نماز

در نماز جمعه است بدانکه میان مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام خلافست و اصح
آنست که مکلف مخیر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر اما چون ثواب نماز جمعه بیش از ثواب نماز ظهر است
اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهت احتیاط ظهر را بعد ازان بگذارد
جایز است و از ان منعی نیست و نماز جمعه دو رکعتست مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اول زن دوم
بنده سیوم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم بیمار عاجز هفتم شلی که از راه رفتن عاجز باشد هشتم
کسی که از او تا جایی که نماز جمعه گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر کسی از جماعت مذکوره غیر از
زن حاضر شود نماز جمعه ازو ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلق دارد سی امر است نه امر واجب است و بیست و یک امر
سنت اما نه امر واجب اول ملاحظه نمودن وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتاب است تا وقتی که
سایه که بعد از زوال حاصل میشود مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین برانند که وقت نماز جمعه مثل
وقت نماز ظهر است دوم جماعت گذاردن چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرام است سیوم آنکه جماعتی که نماز
جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز باشد چهارم آنکه پیشنماز یا غیر او قبل از نماز
جمعه دو خطبه بخواند که هر یک ازین دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او
و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه و یا یک آیه تام الفایده پنجم آنکه خطیب در وقت خطبه خواندن ایستاده باشد
ششم آنکه وضو داشته باشد هفتم آنکه هر دو خطبه را به پنج نفر از حاضران یا زیاده بشنواند هشتم
آنکه در مابین دو خطبه لمحه بنشیند نهم آنکه هر گاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میان این دو جا
یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میانه ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو یکبار شروع در
نماز کرده باشند نماز هر دو باطلست و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطل و اما آن بیست و یک امر سنت
که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دوم سر تراشیدن و سر را بسدر و
خطمی شستن سیوم محاسن شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین و پاکترین
رخت خود پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم

آنکه حاکم جماعتی را که در زندان محبوس اند رخصت دهد که بنماز جمعه حاضر شوند بعد از آن ایشان را حبس کند اگر ایشان
موافق شرع باشد ایشان را از زندان باز کرده نشد دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد
دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند سیزدهم آنکه چون بر منبر برآید بر حاضران
سلام کند چهاردهم آنکه بعد از سلام آنقدر بر منبر نشیند که موذن اذان را بگوید بعد از آن شروع در خطبه
نماید پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم
آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب میدانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت
اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم سوره منافقین نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و
در رکعت دوم بعد از رکوع چنانکه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید در قرائت و قنوت و ذکر
رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است بهر وقت
از روز جمعه که خواهد میتواند گذارد و افضل آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندک زمانی
بگذارد و شش رکعت را بعد از آن باندک زمانی و شش رکعت را قبل از زوال باندک زمانی و دو رکعت بعد از
زوال مقصد سیوم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و این نماز واجب است بر جماعتی
که نماز جمعه بر ایشان واجب است گاهی که امام علیه السلام حاضر باشد و در زمان غیبت سنت است حتی بر آن
جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است و افضل آنست که بجماعت گذارده شود و آن دو رکعت است بطریق نماز
صبح در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت کند و در رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا
آورد و آنچه باین نماز تعلق دارد هجده امر است سیزده امر سنت و پنج امر مکروه اما آن سیزده امر سنت
اول ملاحظه نمودن وقت و آن از طلوع آفتاب بروز عید است تا زوال دوم غسل کردن سیوم خوشبوی استعمال
کردن چهارم و پنجم پیاده و پا برهنه ذکر گویان بمصلی رفتن ششم زندانیان را بمصلی بردن بطریقی که
در نماز جمعه گذشت هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت
اول و سوره والشمس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا را در قنوت خواندن

اللهم

اللهم اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی
والمغفرة اسئلک بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا و لمحمد صلی الله علیه و آله ذخرا و
شرفا و مزیدا ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمدا و آل محمد و ان
تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمدا و آل محمد صلواتک علیه و علیهم اللهم انی اسئلک خیر ما
سألک به عبادک الصالحون و اعوذ بک مما استعاذ منه عبادک المخلصون یازدهم آنکه نماز بر روی
زمین بی حایل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقی که در نماز جمعه گذشت سیزدهم آنکه
اگر نماز عید ماه رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را بمردم بیان کند و اگر عید قربان
باشد آداب قربان کردن را بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه بخواند پانزدهم آنکه این نماز در
صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی از راه دیگر برگردند و اما آن پنج امر که
مکروهست اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن سیوم
سلاح بسته بمصلی رفتن چهارم نافله گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مگر در مسجد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله پنجم منبر مسجد را بمصلی بردن و سنت است که اگر عید ماه رمضان باشد
قبل از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن از مصلی مقصد چهارم در نماز
طواف خانه کعبه و آنچه باین متعلق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر سنت اما دو امر واجب اول
آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام حضرت ابراهیم علیه السلام گذارند یا در یکی از دو جانب
آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهند بگذارند دوم آنکه نماز را بعد از فراغ از طواف
و قبل از شروع در سعی بگذارند و اما دو امر سنت اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول
و سوره توحید در رکعت دوم دوم آنکه [illegible] بعد از طواف نماز گذارند مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف
و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و مانند آن و این نماز دو رکعت است
در هر رکعتی پنج رکوع و اینست بطریقی که چون بعد از تکبیر احرام فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود و چون

سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره را بخواند و باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از
رکوع پنجم بسجده رود و دو سجده بجای آورد و برخیزد و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد
سلام دهد و این نماز را باین صورت بجای آوردن افضل است و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه
یک آیت از سوره بخواند و برکوع رود و چون سر از رکوع بر دارد از موضع قطع یک آیت دیگر یا زیاده بی فاتحه
بخواند و برکوع رود و همچنین کند تا قبل از رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف ابتدای
گرفتن آفتاب و ماهست و آخر وقت شروع در انجلاست و سید مرتضی آخر وقت را آخر انجلا میداند و اگر شخص
این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته شده باشد قضا بر وی واجبست
و اگر بعض گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته باشد و خواه
بعض و نماز زلزله در تمام عمر اداست و در باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر
وقت نماز را نگنجد نماز ساقط میشود و بعضی بر آنند که ساقط نمیشود و بعضی بر آنند که اگر وقت گنجایش
یک رکعت داشته باشد نماز واجبست والا ساقط **تتمه** اما هشت امرست که باین نماز متعلق است **اول**
جهر نمودن مصلی در قرآت خواه در روز این نماز واقع شود خواه در شب **دوم** خواندن سورهای طوال مثل سوره انبیا
و سوره کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد **سیوم** الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از هر
رکوع غیر پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید **چهارم** قنوت کردن بعد از رکوع پنجم و دهم **پنجم** آنکه
این نماز را در مسجد گذارند یا جایی که سقف نداشته باشد **ششم** آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود
و قنوت مساوی زمان قرآت باشد **هفتم** آنکه بجماعت گذارده شود خواه همه قرص گرفته باشد و خواه بعض
و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جایز نیست **هشتم** آنکه اگر قبل
از تمام انجلا از نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز در این صورت واجبست
و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد در این صورت
مکلف مخیرست در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت دیگری موسع تقدیم آنکه

مضیق است

مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد واجبست تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود
با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشند و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود
جایز است که این نماز را قطع کند اگر وقت تنگ باشد و بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را
از آنجا که قطع کرده باتمام رساند **مقصد ششم** در نماز میت این نماز واجب کفایه است یعنی هر گاه یک شخص
بگذارد از همه ساقط میشود و نماز کردن بر میت وقتی واجبست که آن میت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان
مثل اطفال مسلمانان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشند و اگر کمتر از شش سال داشته باشند نماز بر ایشان
سنت است و کیفیت این نماز آنست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجا آورد و بگوید اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله باز تکبیر دوم بجا آورد و بگوید اللهم صل علی
محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ترحم علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت
علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید باز تکبیر سیوم بجا آورد و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و
المؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات و تابع بیننا و بینهم بالخیرات
انک مجیب الدعوات انک علی کل شیء قدیر باز تکبیر چهارم بجا آورد پس اگر میت مؤمن باشد بگوید
اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منه
الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه
و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین و اگر میت مخالف و معاند باشد بجای آن این بگوید
اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات والعقارب و اگر میت مستضعف
باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد نیز نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اغفر للذین
تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و اگر اعتقاد میت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
هذه النفس انت احییتها و انت امتها اللهم ولها ما تولت واحشرها مع من احبت و اگر میت طفل
باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و ذخرا و اگر میت زن مؤمنه باشد

بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول
به اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم ان کان محسنا فزد فی
احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و احشره مع من کان یتولاه من الائمة الطاهرین
و آخر نماز میت تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز میشود **تتمه** آنچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیت و پنج تکبیر و دعاها
نوزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت و سه امر مکروه اما چهار امر واجب **اول** آنکه در وقت
نماز کردن سر میت بجانب دست راست مصلی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعاده نماز واجب است **دوم** آنکه
میت را در آن وقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف آن ظاهر شود اعاده نماز واجب است **سیوم** آنکه مصلی
از تابوت میت بسیار دور نباشد **چهارم** آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد و بدانکه آنچه
درین نماز مجزیست و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیت و تکبیر احرام اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله بگوید و بعد از تکبیر دوم اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از تکبیر سیوم
اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات بگوید و بعد از تکبیر چهارم دعای میت بجای آورد و بتکبیر پنجم نماز را
ختم کند و اما آن دوازده امر که درین نماز سنت است **اول** آنکه مصلی متطهر باشد **دوم** آنکه پیشنماز بجای
کمر میت بایستد اگر میت مذکر باشد و محاذی سینه میت بایستد اگر میت مونث باشد **سیوم** کفش از پاها بیرون
کردن **چهارم** نزدیک ایستادن بجنازه چنانکه اگر بادی بوزد دامن مصلی بتابوت رسد **پنجم** آنکه مصلی در هر تکبیر
از پنج تکبیر دستها را نزدیک گوش رساند **ششم** آنکه این نماز را بجماعت گذارند **هفتم** آنکه اگر ماموم همین
یک کس باشد در پس پیشنماز بایستد اما در غیر این نماز سنت آنست که در جانب راست پیشنماز بایستد **هشتم**
ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است **نهم** نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش سال داشته
باشد بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بوده و مرده جدا شده نماز بر او سنت
نیست **دهم** آنکه نماز میت را در روز گذارند اگر عذری نباشد **یازدهم** آنکه مرد را بجانب مصلی گذارند و
زن را بجانب قبله اگر جمع شوند اما بنوعی که سینه زن محاذی کمر مرد شود و اگر طفلی که کمتر از شش سال داشته باشد

بایستان

بایشان جمع شود از زن موخر گذارند و بر همه یک نماز جایز است و دعا بجهت هر یک بطریقی که مذکور شد
بفعل آورند و اگر همه را در یک دعا شریک سازند هم جایز است مثل آنکه بگوید اللهم ارحم هؤلاء الاموات
دوازدهم آنکه چون از نماز فارغ شوند پیشنماز در مکان خود بایستد تا تابوت را بردارند و اما آن سه امر که مکروه است
اول نماز بر میت در مسجد گذاردن هرگاه تقیه نباشد **دوم** فاتحه با سوره درین نماز خواندن هرگاه تقیه نباشد
سیوم سلام دادن در آخر این نماز در وقتی که تقیه نباشد و بعضی از مجتهدین سلام دادن را درین نماز مکروه
نمیدانند و این نماز را جنب و زن حیض دار میتوانند گذارد چنانکه در باب طهارت مذکور شد **مقصد هفتم**
در نمازی که بنذر واجب میشود یا بعهد یا بسوگند و شرط نمازی که بجهتی از این سه امر واجب میشود آنست که کیفیت آن
مخالف کیفیت نمازهای متعارف شرع نباشد پس اگر نذر کند که یک رکعت یک سلام بگذارد یا دو رکعت
بچهار رکوع آن نذر باطلست اما اگر نذر کند که سه رکعت نماز بیک سلام یا یک رکعت بیک سلام بگذارد در صحت این نذر
خلافست و اصح آنست که صحیح است و اگر نذر کند که نماز عید را یا نماز کسوف را در غیر وقت عید و کسوف بگذارد اقوی
عدم صحت است و اگر شخصی نماز واجبی مثل یکی از نمازهای یومیه را نذر کند نذر او صحیح است و وجوب آن موکد میشود پس اگر
بجا نیاورد کفاره بر او لازمست و مقدار کفاره در باب نذر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و چنین کفاره دهد
که مخالفت نذر کرده مخالفت می باید اما گناه ترک نماز بجای خود باقیست و بکفاره دادن تخفیف نمی یابد و اگر شخصی نذر
دو رکعت از نمازهای نافله کند بعضی از مجتهدین را اعتقاد آنست که واجبست که در هر رکعت بعد از فاتحه سوره بجا آورد چه
در نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز گذارد مثلا بیک روز عمدا ترک کند نذر او باطل
میشود و لازم نیست که دیگر بگذارد و اما کفاره نذر لازمست و اگر نذر کند که سجده بجای آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر
کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجای آورد آن نذر باطلست **مقصد هشتم** در نمازی که باجاره واجب میشود هرگاه در ذمت میت
شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیت کند که شخصی را اجاره کنند که نمازی که در ذمت اوست بگذارد و این در وقتی
است که آن شخص پسر نداشته باشد و قضای نماز پدر بر ذمت اوست چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست
که پسر را بران مطلع سازد و چنین شخصی را بجهت قضای نماز میت اجاره کنند و حق اجاره را از ثلث متروکات او

که اگر پسر داشته باشد هم

اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر وارث لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجارهٔ نماز
را بطریق وجه اجارهٔ حج از اصل ترکه باید داد خواه وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد و شخصی را که اجاره
میگیرند که نماز بجهت میت بگذارد می باید که مسایل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال
نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور باشتغال نماید یا اکثر اوقات
با آن مشغول باشد بلکه همین قدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بحیثیتی که بحسب عرف گویند که با آن اشتغال دارد
و کاهلی نمیکند و جایز است که دو شخص یا زیاده بجهت نماز یک شخص اجاره گیرند اما وقت نماز هر یک از آنها
می باید که معین باشد تا دیگری در آن وقت بقضای نماز آن میت اشتغال نماید و نماز او بترتیب قضا شود و چنین
گویند که زن را بجهت نماز قضای مرد باجاره دهد مخیر است میانه جهر و اخفات و همچنین اگر زن مرد را بجهت
قضای نماز کسی باجاره دهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود و تفصیل که قبل از این مذکور شد **مقصد نهم**
در نمازی که از پدر فوت شده باشد و بر پسر واجبست که از برای او بجا آورد بدانکه بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر
نمازی را که از او فوت شده باشد قضا کند بدو شرط **اول** آنکه میت را پسری از او بزرگتر نباشد که اگر بزرگتر باشد
بر پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه
قضا کنند و اگر یک نماز باقی ماند مثل آنکه چهار پسر از او باشد و پنج نماز او فوت شده باشد در این صورت قضای
آن یک نماز بر ایشان واجب کفاییست یعنی هر کدام که بجا آورد از دیگران ساقط میشود **دوم** آنکه پدر وصیت
نکرده باشد که شخصی را غیر پسر بزرگتر جهت نماز استیجاره کنند که اگر وصیت کرده باشد در این صورت قضای نماز
پدر از پسر بزرگتر ساقط است و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و آن آنست که آن نماز بواسطهٔ بیماری
یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمدا بی عذری از او فوت شده باشد قضای آن را بر پسر لازم نمیدانند
و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن آنست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا
مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند **مطلب دوم** در نمازهای سنت و انواع
آن بسیار است و در این کتاب آنچه اهم است و چهار نماز مذکور میشود چنانکه قبل از این گفته شد **اول** از

نمازهای سنت نوافل یومیه است که هر شبانه روزی گذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است
هشت رکعت نافلهٔ ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافلهٔ عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافلهٔ مغرب است
بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که یک رکعت حساب است و آن را وتیره گویند نافلهٔ خفتن است بعد از خفتن و
هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نافلهٔ نماز صبح است و اول
وقت نافلهٔ ظهر زوال آفتاب است و آخر آن وقتی است که سایهٔ شاخص بمقدار دو قدم بر سایهٔ وقت زوال افزاید
در جایی که وقت زوال شاخص را سایه باشد و در جایی که سایه در وقت زوال معدوم میشود آخر آن وقتی است که
سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و اول وقت نافلهٔ عصر فارغ شدن است
از نماز ظهر که در اول وقت گذارده میشود و آخر آن وقتی است که سایهٔ شاخص بمقدار چهار قدم برسد و اول
وقت نافلهٔ مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب که در اول وقت گذارده شود و آخر آن برطرف شدن سرخی است
که در جانب مغرب بهم میرسد و اول وقت نافلهٔ خفتن فارغ شدن است از نماز خفتن که در اول وقت گذارده
شود و آخر آن تا نصف شب است و اول وقت نماز شب نصف شب است و آخر آن تا طلوع فجر دوم و هر چند که
بفجر دوم نزدیکتر باشد افضل است اگر بعد از گذاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود چهار رکعت باقی نافله
را مخفف بگذارد و اگر قبل از گذاردن یکی از چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و بنماز صبح اشتغال نماید
و جایز است که نماز شب را در اول شب بگذارد هرگاه ترسد که در نصف باقی شب بیدار نشود و وقت نماز شفع
و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب است و افضل آنست که شفع و وتر را در ما بین فجر اول و فجر دوم بجا آورند
و وقت نافلهٔ صبح بعد از فارغ شدن از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن سرخی مشرق و ادعیه
و آداب نوافل یومیه بسیار است و ما آنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساخته‌ایم و در این کتاب آنچه
اهم است مذکور میسازیم **بدانکه** چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل شود باید که این دعا را بخواند
که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه تعلیم محمد بن مسلم داده و فرموده که محافظت کن بر این چنانچه محافظت
میکنی بر چشمهای خود و آن اینست سُبْحَانَ اللهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ

فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا بعد ازان وضو سازد و شروع در نافلهٔ ظهر کند و در
رکعت اول تکبیرات سبعهٔ افتتاحیه را با ادعیهٔ آن بطریقی که در فصل تکبیر احرام مذکور شد بجا آورد
و بعد از فاتحه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ قل یا ایها الکافرون
بخواند و سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و پس این دعا
بخواند اللهم انی ضعیف فقو فی رضاک ضعفی وخذ الی الخیر بناصیتی واجعل الایمان منتهی
رضاک وبارک لی فیما قسمت لی وبلغنی برحمتک کل الذی ارجو منک واجعل لی ودا وسرورا للمؤمنین
وعهدا عندک پس دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را بگذارد بطریقی که ذکر شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیهٔ آن
پس دو رکعت دیگر را نیز بهمین طریق بجا آورد و بعد از هر دو رکعت ازین شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب نماز
بجا آورد و بعد ازان اذان ظهر بگوید و بعد از اذان دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را بهمین طریق بجا آورد و
بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافلهٔ عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه
هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا را بخواند اللهم انه لا اله الا انت
الحی القیوم العلی العظیم الحلیم الکریم الخالق الرازق المحیی الممیت المبدی البدیع لک الحمد ولک
المن ولک العز ولک الکرم ولک الجود ولک الامر وحدک لا شریک لک یا واحد یا احد یا صمد یا
من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ولم یتخذ صاحبة ولا ولدا صل علی محمد و آله پس حاجت
خود بخواهد و بعد ازان دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اللهم رب
السموات السبع ورب الارضین السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن ورب العرش العظیم
ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل ورب السبع المثانی والقرآن العظیم ورب محمد خاتم النبیین
صل علی محمد و آله واسئلک باسمک الاعظم الذی به تقوم السموات والارض وبه تحیی الموتی وترزق
الاحیاء وتفرق بین المجتمع وتجمع بین المتفرق وبه احصیت عدد الآجال ووزن الجبال وکیل البحار
اسئلک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد و آل محمد پس حاجت خود بخواهد و دو رکعت دیگر بگذارد بطریقی

بعد ازان

بعد ازان این دعا بخواند اللهم انی ادعوک بما دعاک به عبدک یونس اذ ذهب مغاضبا فظن
ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
فاستجبت له ونجیته من الغم وکذلک ننجی المؤمنین فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک
وسئلک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تستجیب لی کما استجبت
له وادعوک بما دعاک به عبدک ایوب اذ مسه الضر وانت ارحم الراحمین فاستجبت له وکشفت ما
به من ضر وآتیته اهله ومثلهم معهم فانه دعاک وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک وسئلک وهو
عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب
لی کما استجبت له وادعوک بما دعاک به یوسف اذ فرقت بینه وبین اهله وهو فی السجن فانه دعاک
وهو عبدک وانا ادعوک وانا عبدک وسئلک وهو عبدک وانا اسئلک وانا عبدک ان تصلی علی محمد و
آل محمد وان تفرج عنی کما فرجت عنه وان تستجیب لی کما استجبت له فصل علی محمد وآل محمد پس حاجت
خود را بخواهد و بعد ازان دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر را بگذارد پس این دعا بخواند یا من اظهر الجمیل و
ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر یا کریم الصفح یا عظیم المن یا حسن التجاوز یا
واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرحمة یا سامع کل نجوی ویا منتهی کل شکوی یا مبتدیا بالنعم
قبل استحقاقها یا رباه یا رباه یا رباه یا سیداه یا سیداه یا سیداه یا غایة رغبتاه یا ذا
الجلال والاکرام اسئلک بحق محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی
ومحمد وعلی والحسن ومحمد صاحب الزمان سلام الله علیهم اجمعین ان تصلی علی محمد وآل محمد
وان تکشف کربی وتغفر ذنبی وتنفس همی وتفرج غمی وتصلح شانی فی دینی ودنیای وان تدخلنی
الجنة ولا تشوه خلقی بالنار ولا تفعل بی ما انا اهله برحمتک یا ارحم الراحمین پس اذان واقامت بگوید
از برای نماز عصر و بعد از گذاردن نماز عصر تعقیب بجای آورد و بعد ازان بگوید استغفر الله الذی لا اله
الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام واسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل

خاضع فقیر بائس مستکین مستجیر لا یملک لنفسه ضرا و لا نفعا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا اللهم انی
اعوذ بک من نفس لا تشبع و من قلب لا یخشع و من علم لا ینفع و من صلوة لا ترفع و من دعاء لا یسمع
اللهم انی اسئلک الیسر بعد العسر و الفرج بعد الکرب و الرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمة
فمنک وحدک لا شریک لک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و سنت است که بعد از نماز عصر
هفتاد نوبت استغفار کند و سوره انا انزلناه فی لیلة القدر ده نوبت بخواند بعد از آن دو سجده شکر
بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد و باید که در آخر دعاهایی که بعد از نماز عصر میخوانند این دعا بخواند
اللهم انی وجهت وجهی الیک و اقبلت بدعائی علیک رجاء اجابتک طمعا فی مغفرتک طالبا
ما اوجبت به علی نفسک مستنجزا وعدک اذ تقول ادعونی استجب لکم فصل علی محمد و آل محمد و اقبل
الی بوجهک و ارحمنی و استجب دعائی یا اله العالمین فصل چون وقت نماز مغرب داخل شود باید که با تمام
متوجه نماز مغرب شود بجهت آنکه وقت آن مضیق است چنانچه قبل از این مذکور شد و بعد از آنکه نماز مغرب را
بگذارد و تعقیب را بطریقی که مذکور شد بجا آورد سه نوبت بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل
ما یشاء غیره پس نافله مغرب را بگذارد و از ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین مبالغه و تاکید در گذاردن
نافله مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرمود
بحارث بن مغیره که ترک مکن چهار رکعت نافله را بعد از مغرب در سفر و حضر اگرچه لشکرهایی از اعدا و ایشان
از عقب تو باشند و مکروه است حرف زدن میانه نماز مغرب و نافله آن و همچنین مکروه است حرف زدن میان
چهار رکعت نافله مغرب و هر گاه فوت شود وقت نافله مغرب قضا کند آن را همچو سایر نوافل و چون شروع
در نافله مغرب کنند هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلثه بجا آورد و در رکعت اول بعد از حمد سوره
قل هو الله احد سه نوبت بخواند و در رکعت دوم سوره انا انزلناه یکنوبت اگر خواهد در رکعت اول سوره
قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم سوره قل هو الله احد و اگر در هر دو رکعت با لحمد اکتفا کند
جایز است همچنانکه در سایر نوافل و باید که قرائت را در نافله مغرب و در جمیع نوافل بلند بخواند و بعد از

فارغ شدن از دو رکعت اول این دعا بخواند اللهم انک تری و لا تری و انت بالمنظر الاعلی و ان
الیک الرجعی و المنتهی و ان لک الممات و المحیا و ان لک الآخرة و الاولی اللهم انا نعوذ بک من
ان نذل و نخزی و ان ناتی ما عنه تنهی اللهم انی اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و اسئلک الجنة
برحمتک و استعیذ بک من النار بقدرتک و اسئلک من الحور العین بعزتک و ان تجعل اوسع رزقی
عند کبر سنی و احسن عملی عند اقتراب اجلی و اطل فی طاعتک و ما یقرب منک و یحظی عندک و یزلف
لدیک عمری و احسن لی فی جمیع احوالی و اموری معونتی و لا تکلنی الی احد من خلقک و تطول علی بقضاء
جمیع حوائجی للدنیا و الآخرة و ابدا بوالدی و ولدی و جمیع اخوانی المؤمنین فی جمیع ما سئلتک
لنفسی برحمتک یا ارحم الراحمین پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافله مغرب و در رکعت اول از این دو رکعت
این چند آیه از سوره حدید بخواند بسم الله الرحمن الرحیم سبح لله ما فی السموات و الارض و هو
العزیز الحکیم له ملک السموات و الارض یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر هو الاول و الآخر
و الظاهر و الباطن و هو بکل شیء علیم هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم
این ما کنتم و الله بما تعملون بصیر له ملک السموات و الارض و الی الله ترجع الامور یولج اللیل
فی النهار و یولج النهار فی اللیل و هو علیم بذات الصدور و در رکعت دوم آخر سوره حشر را بخواند
لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله و تلک الامثال نضربها
للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم
هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر
سبحان الله عما یشرکون هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات
و الارض و هو العزیز الحکیم و در سجده آخر از این دو رکعت هفت نوبت بگوید اللهم انی اسئلک
بوجهک الکریم و اسمک العظیم و ملکک القدیم ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لی ذنبی العظیم

انه لا یغفر الذنب العظیم الا العظیم پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل ازین در سجدهٔ
شکر مذکور شد و اگر در هر یک شکراً شکراً بگوید کافیست بعد از آن دو رکعت نماز غفیله
بگذارد و کیفیت آن عنقریب مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب مغرب بطرف شود از برای نماز
خفتن اذان و اقامت بگوید و ادعیهٔ پیش از اقامت و بعد از اقامت را بجا آورد و چون از نماز خفتن
فارغ شود و تعقیب بجا آورد باید که بخواند اللهم بحق محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و لا تؤمنا
مکرک و لا تنسنا ذکرک و لا تکشف عنا سترک و لا تحرمنا فضلک و لا تحلل علینا غضبک و لا
تباعدنا من جوارک و لا تنقصنا من رحمتک و لا تنزع عنا برکاتک و لا تمنعنا عافیتک و اصلح لنا
ما اعطیتنا و زدنا من فضلک المبارک الطیب الحسن الجمیل و لا تغیر ما بنا من نعمتک و لا تؤیسنا
من روحک و لا تهنا بعد کرامتک و لا تضلنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
پس هر یک از فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را ده نوبت
بخواند و ده نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ده نوبت بگوید اللهم
صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم افتح لی ابواب رحمتک و اسبغ علی
من حلال رزقک و متعنی بالعافیة ما ابقیتنی فی سمعی و بصری و جمیع جوارحی اللهم ما بنا من نعمة
فمنک لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک یا ارحم الراحمین پس دو سجدهٔ شکر بجا آورد
و بعد از آن دو رکعت وتیره را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جایز است و بعد تکبیر افتتاحیه
با ادعیهٔ ثلثه آن بجا آورد و در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ تبارک یا سورهٔ واقعه بخواند و در
رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ توحید و بعد از فارغ شدن چنانچه خواهد **فصل** در بیان آداب
نماز شب چون بندهٔ مؤمن از خواب بیدار شود اول چیزی که باید گفت آنست که سجده کند پس بگوید
در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه النشور الحمد لله
الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اللهم

انی

انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و آله و اقدمهم بین یدی حوائجی فاجعلنی بهم وجیها فی
الدنیا و الآخرة و من المقربین اللهم ارحمنی بهم و لا تعذبنی بهم و اهدنی بهم و لا تضلنی
بهم و ارزقنی بهم و لا تحرمنی بهم و اقض لی حوائج الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و
بکل شیء علیم پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب بتکبیرات سبع با ادعیهٔ ثلثه و افضل آنست که
در رکعت اول بعد از الحمد سورهٔ قل هو الله احد را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قل یا ایها
الکافرون را و در شش رکعت دیگر از نماز شب سورهای دراز مانند سورهٔ انعام و کهف و انبیا و یس
و اگر وقت تنگ شود از خواندن سورهای دراز کافیست خواندن حمد و قل هو الله احد در هر رکعت و جایز است
که اختصار کند بحمد تنها همچو سایر نوافل و مع ذلک اتفاق کرده اند علمای ما قدس الله ارواحهم
بر اینکه قنوت همچنانکه سنت است در نمازهای واجب سنت است در هر رکعت دوم از نوافل مگر رکعت دوم
شفع که در آن قنوت سنت نیست بلکه قنوت در رکعت سیوم است که آنرا وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور
میشود و کافیست از قنوت اینکه بگوید اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا
و الآخرة انک علی کل شیء قدیر و سنت است بلند خواندن قنوت و اگر چه در نوافل روز باشد
و همچنین سنت است تطویل قنوت خصوصا در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای مختصر که
سزاوارست که در نماز واجب و سنت خواندن شود این دعاست الهی کیف ادعوک و قد عصیتک و کیف
لا ادعوک و قد عرفت حبک فی قلبی و ان کنت عاصیا مددت الیک یدا بالذنوب مملوة و عینا
بالرجاء ممدودة مولای انت اعظم العظماء و انا اسیر الاسراء انا الاسیر بذنبی المرتهن عظیم
بجرمی الهی لئن طالبتنی بذنبی لاطالبنک بکرمک و ان طالبتنی بجریرتی لاطالبنک بعفوک
و لئن امرت بی الی النار لاخبرن اهلها انی کنت اقول لا اله الا الله محمد رسول الله
اللهم ان الطاعة تسرک و المعصیة لا تضرک فهب لی ما یسرک و اغفر لی ما لا یضرک یا ارحم
الراحمین و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این دعا بخواند اللهم انی

اسئلك ولم يسمل مسئلتك انت موضع مسئلة السائلين ومنتهى رغبة الراغبين ادعوك
ولم يدع مثلك وارغب اليك ولم يرغب الى مثلك وانت مجيب دعوة المضطرين وارحم
الراحمين واسئلك بافضل المسائل وانجحها واعظمها يا الله يا رحمن يا رحيم وباسمائك
الحسنى وامثالك العليا ونعمك التى لا تحصى وباكرم اسمائك واحبها اليك واقربها
منك وسيلة واشرفها عندك منزلة واجزلها لديك ثوابا واسرعها فى الامور اجابة و
باسمك المكنون الاكبر الاعز الاجل الاكرم الذى تحبه وتهواه وترضى به عمن دعاك وبكل
اسم هو فى التورية والانجيل والزبور والفرقان العظيم وبكل اسم دعاك به حملة عرشك
وملائكتك وانبيائك ورسلك واهل طاعتك من خلقك ان تصلى على محمد وآل محمد وان تعجل
فرج وليك وابن وليك وان تعجل خزى اعدائه بعد از ان حاجت خود را بخواهد و تسبيح فاطمه
زهرا عليها السلام بجا آورد و بعد از ان دو سجده شکر کند و در هر یکی از ان دو سجده دعائی را که منسوبست
بحضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه بخواند الهی وعزتك وجلالك وعظمتك لو انی منذ
بدعت فطرتی من اول الدهر عبدتك دوام خلود ربوبيتك بكل شعرة فى كل طرفة عين سرمد الابد
بحمد الخلايق وشكرهم اجمعين لكنت مقصرا فى بلوغ اداء شكر خفى نعمة من نعمك على ولو انى
كربت معادن حديد الدنيا بانيابى وحرثت اراضيها باشفار عينى وبكيت من خشيتك مثل بحور
السموات والارضين دما وصديدا لكان ذلك قليلا من كثير ما يجب من حقك على ولو انك
الهى عذبتنى بعد ذلك بعذاب الخلايق اجمعين وعظمت للنار خلقى وجسمى وملأت طبقات جهنم
منى حتى لا يكون فى النار معذب غيرى ولا يكون لجهنم حطب سواى لكان ذلك بعدلك على
قليلا فى كثير ما استوجبه من عقوبتك پس ده نوبت بگوید یا الله یا الله پس این دعا بخواند صل على
محمد وآله وارحمنى وثبتنى على دينك ودين نبيك ولا تزغ قلبى بعد اذ هديتنى وهب لى من لدنك
رحمة انك انت الوهاب و بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه آن برخیزد و بکند

در دو رکعت

در دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات آن مابین فجر اول و فجر دوم است و در هر رکعتی از دو رکعت
شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و در رکعت دوم قل اعوذ
برب الناس بخواند و بعد از سلام و اول این دعا بخواند الهى تعرض لك فى هذا الليل المتعرضون و
قصدك فيه القاصدون واملوا فضلك ومعروفك الطالبون ولك فى هذا الليل نفحات وجوائز
وعطايا ومواهب تمن بها على من تشاء وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها انا ذا عبدك
الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت يا مولاى تفضلت على احد من خلقك وعدت عليه
بعائدة من عطفك فصل على محمد وآله الطيبين الطاهرين الخيرين الفاضلين وجد على بطولك
ومعروفك يا رب العالمين وصلى الله على محمد وآله خاتم النبيين وآله الطاهرين الذين
اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ان الله حميد مجيد اللهم انى ادعوك كما امرت
فاستجب لى كما وعدت انك لا تخلف الميعاد پس مشغول باید بگذاردن مفرده وتر و افتتاح کند
بتکبیرات سبع و ادعیه مذکوره و بخواند در ان بعد از حمد سوره توحید را سه نوبت و معوذتین را پس
برد از دو دست را برابر رو قنوت کند در حالتی که بگرید یا بگریه دارد خود را بانیه دعای لا اله الا الله
الحليم الكريم لا اله الا الله العلى العظيم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضين السبع
وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم اللهم انت الله نور السموات والارض وانت الله زين
السموات والارض وانت الله جمال السموات والارض وانت الله عماد السموات والارض وانت
الله قوام السموات والارض وانت الله صريخ المستصرخين وانت الله غياث المستغيثين وانت
المفرج عن المكروبين وانت الله المروح عن المغمومين وانت الله مجيب دعوة المضطرين وانت
الله اله العالمين وانت الله الرحمن الرحيم وانت الله كاشف السوء وانت الله بك تنزل
كل حاجة يا الله ليس يرد غضبك الا حلمك ولا ينجى منك الا التضرع اليك فهب لى من لدنك يا
الهى رحمة تغنينى بها عن رحمة من سواك بالقدرة التى بها احييت جميع ما فى البلاد وبها تنشر

من عقابك الا رحمتك ولا يجيره

مميت العباد ولا تهلكني غما حتى تغفر لي وترحمني وتعرفني الاستجابة في دعائي وارزقني العافية
الى منتهى اجلي واقلني عثرتي ولا تشمت بي عدوي ولا تمكنه من رقبتي اللهم ان رفعتني فمن ذا
الذي يضعني وان وضعتني فمن ذا الذي يرفعني وان اهلكتني فمن ذا الذي يحول بينك وبيني او
يتعرض لك في شيء من امري وقد علمت انه ليس في حكمك ظلم ولا في نقمتك عجلة وانما يعجل
من يخاف الفوت وانما يحتاج الى الظلم الضعيف وقد تعاليت عن ذلك يا الهي فلا تجعلني للبلاء
غرضا ولا لنقمتك نصبا ومهلني ونفسني واقلني عثرتي ولا تتبعني ببلاء على اثر بلاء فقد ترى ضعفي و
قلة حيلتي استعيذ بك الليلة فاعذني واستجير بك من النار فاجرني واسألك الجنة فلا تحرمني
پس بخواند در قنوت هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین لفظ استغفر الله واتوب اليه
و بعد از ان دعا کند از برای چهل تن یا بیشتر از برادران مؤمن باین لفظ که اللهم اغفر لفلان و
فلان و اسم ایشان را ذکر کند و اگر صد نوبت استغفار کند افضلست و ثواب آن بیشتر پس هفت نوبت
بگوید استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم لجميع ظلمي وجرمي واسرافي على نفسي واتوب اليه
پس بگوید رب اسأت وظلمت نفسي وبئس ما صنعت وهذه يداي يا رب جزاء بما كسبت وهذه رقبتي
خاضعة لما اتيت وها انا ذا بين يديك فخذ لنفسك من نفسي الرضا حتى ترضى لك العتبى لا اعود
پس سیصد نوبت بگوید العفو العفو پس بگوید رب اغفر لي وارحمني وتب علي انك انت التواب الرحيم
و هر گاه که قنوت در نماز وتر در رکعت سیوم است پس در رکعت دوم شفع قنوت بخواند و اگر وقت تنگ باشد
از تطویل قنوت اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از سلام تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام
بجا آورد و بعد از ان سجده کند و این دعا بخواند اللهم صل على محمد وآل محمد وارحم ذلي بين يديك
وتضرعي اليك ووحشتي من الناس وانسي بك يا كريم يا كائنا قبل كل شيء ويا مكون كل شيء ويا كائنا بعد
كل شيء لا تفضحني فانك بي عالم ولا تعذبني فانك علي قادر اللهم اني اعوذ بك من كرب
الموت ومن سوء المرجع في القبور ومن الندامة يوم القيمة اسألك عيشة هنيئة وميتة سوية

ومنقلبا

ومنقلبا كريما غير مخز ولا فاضح اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبي ورحمتك ارجى عندي من عملي
فصل على محمد وآله واغفر لي يا حيا لا يموت و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر و آنچه متعلق است
بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافله صبح را بگذارد در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخوانده
و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و
جانب راست رو را بر دست راست بگذارد و این دعا بخواند استمسکت بعروة الله الوثقى التي لا انفصام
لها واعتصمت بحبل الله المتين واعوذ بالله من شر فسقة العرب والعجم وشر فسقة الجن والانس
ربي الله ربي الله ربي الله آمنت بالله وتوكلت على الله لا حول ولا قوة الا بالله ومن يتوكل على الله
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدرا حسبي الله ونعم الوكيل اللهم من اصبح
وله حاجة الى مخلوق فان حاجتي ورغبتي اليك وحدك لا شريك لك لك الحمد الحمد لله رب الصباح
الحمد لله فالق الاصباح الحمد لله قاسم المعاش الحمد لله جاعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا
ذلك تقدير العزيز العليم اللهم صل على محمد وآل محمد واجعل في قلبي نورا وفي بصري نورا وعلى لساني
نورا ومن بين يدي نورا ومن خلفي نورا وعن يميني نورا وعن شمالي نورا ومن فوقي نورا ومن تحتي
نورا وعظم لي النور واجعل لي نورا امشي به في الناس ولا تحرمني نورك يوم القيمة پس بخواند
آیة الکرسی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان في خلق
السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الالباب الذين يذكرون الله قياما
وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك
فقنا عذاب النار ربنا انك من تدخل النار فقد اخزيته وما للظالمين من انصار ربنا اننا سمعنا
مناديا ينادي للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا
مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيمة انك لا تخلف الميعاد پس تسبیح
فاطمه زهرا علیها السلام بجا آورد و بعد از ان صد نوبت بگوید سبحان ربي العظيم وبحمده استغفر الله ربي

وأتوب إليه بعد از آن هفت نوبت بگوید بسم الله الرحمن الرحیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم پس دو سجدهٔ شکر بجای آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد و این دعا را نیز بخواند اللهم
رب الفجر واللیال العشر والشفع والوتر واللیل اذا یسر ورب کل شیء وإله کل شیء ومالک کل
شیء وملیک کل شیء صل علی محمد وآل محمد وافعل بی وبفلان وفلان یعنی نام برادران مؤمن ببرد
ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله فانک اهل التقوی واهل المغفرة دوم از نمازهای سنت
نمازیست که بحضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه وآله منسوبست و آن دو رکعت در هر رکعت فاتحه یکنوبت
و انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و در رکوع نیز انا انزلناه پانزده نوبت بخواند و همچنین در هر سر برداشتن
از رکوع و در هر سجده و در هر سر برداشتن از سجود سیوم نمازی که بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوبست
و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت فاتحه یکنوبت و قل هو الله احد پنجاه نوبت چهارم نمازی که
بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام منسوبست و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و انا انزلناه
صد بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار پنجم نمازی که منسوبست بجعفر طیار رضی الله عنه
و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم بعد از
فاتحه و العادیات و در رکعت سیوم بعد از فاتحه اذا جاء و در رکعت چهارم بعد از فاتحه قل هو الله احد
و بعد از هر رکوع سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده نوبت
و در هر سر برداشتن از رکوع ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت
پس این تسبیح در این نماز سیصد نوبت گفته میشود و اگر این نماز را هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و
اگر میسر نشود هر هفته یکنوبت بگذارند و الا هر ماه یکنوبت و الا هر سالی یکنوبت و اگر کسی نوافل یومیه را
با نیت این گذارد ثواب هر دو را دریابد و بعضی از مجتهدین برآنند که نماز واجب یومیه را نیز با نیت این می
توان گذارد و مصلی ثواب هر دو را خواهد یافت و جایز است که در رکعت اول و دوم و سیوم این نماز بجای آن
سه سوره سورهٔ قل هو الله احد بخواند و سنت است که چون ازین نماز فارغ شود این دعا بخواند سبحان

من لبس العز والوقار سبحان من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له
سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم سبحان ذی العزة
والفضل سبحان ذی القوة والطول اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک ومنتهی الرحمة
من کتابک وباسمک الاعظم وکلماتک التامات التی تمت صدقا وعدلا صل علی محمد واهل بیته
بعد از آن حاجت خود را بخواهد ششم نماز اعرابیست و آن ده رکعت است دو رکعت اول بیک سلام
بعد از آن هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت بیک سلام و وقت آن چاشت روز جمعه است و در رکعت اول بعد از
فاتحه قل اعوذ برب الفلق هفت نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه قل اعوذ برب الناس هفت نوبت
و چون سلام دهد آیة الکرسی را هفت نوبت بخواند بعد از آن هشت رکعت باقی را بگذارد و در هر رکعت
بعد از فاتحه سورهٔ اذا جاء یکنوبت بخواند و قل هو الله احد بیست و پنج نوبت و چون سلام دهد هفتاد نوبت
بگوید سبحان الله رب العرش الکریم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هفتم نماز طلب باران که آن را نماز
استسقا گویند و گذاردن آن بجماعت افضلست و سنت است که امام در خطبهٔ روز جمعه مردم را امر کند
بتوبه و با یکدیگر سه روز بعد از روز جمعه روزه بدارند و روز سیوم که روز دوشنبه است بصحرا روند اگر
در مکه نباشند و اگر در مکه باشند این نماز را در مسجد الحرام گذارند و سنت است که پا برهنه بخضوع و خشوع
استغفار کنان بصحرا روند و مردمان پیر و زنان پیر و اطفال و چهارپایان را نیز با خود ببرند و اطفال را
از مادران جدا سازند و زنان جوان و مخالفان ملت را نبرند و مؤذنان پیش پیش روند و در وقت نماز بجای
اذان سه نوبت الصلوة بگویند و وقت این نماز وقت نماز عید است و آن دو رکعت است بطریق نماز عید مگر دعای
قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اللهم اسق عبادک وبهائمک وانشر رحمتک واحی بلادک
المیتة و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بر دوش راست است
بر دوش چپ اندازد و بر عکس و دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت الله اکبر
بگوید بعد از آن رو بجانب راست کند و صد نوبت سبحان الله بگوید و بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت

لا اله الا الله بگوید بعد از آن رو بجانب حاضران کند و صد نوبت الحمد لله بگوید و همه حاضران با او
جمیع این ذکرها را با آواز بلند بگویند **هشتم** نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت
بخواند و هر یک از آیة الکرسی و انا انزلناه و قل هو الله احد ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است
به نیم ساعت و سنت است که بعد از نماز دعای طولانی که در مصباح مذکور است بخواند و بعد از دعا حاجت خود را
بخواهد و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از دور و
نزدیک در این روز سنت است و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیشتر از زمین است و ثواب تصدق
یک درهم در این روز برابر ثواب تصدق هزار درهم است و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران را
ضیافت کردن در این روز ثواب عظیم دارد **نهم** نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه
یکبار بخواند و قل هو الله احد سی بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و انا انزلناه سی بار **دهم** نماز نافله ماه رمضان
و آن هزار رکعت است و گذاردن آن به دو طریق است طریق اول آنکه در شب اول تا شب بیستم هر شب بیست رکعت
گذارد هشت رکعت بعد از نماز شام و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزاید و باقی صد
رکعت که باقی میماند در ده شب آخر هر شبی سی رکعت بگذارد هشت رکعت میان شام و خفتن و بیست و دو رکعت
بعد از خفتن و در شب بیست و یکم صد رکعت افزاید و همچنین در شب بیست و سیوم طریق دوم آنست که در هر یک از
شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم بصد رکعت اکتفا کند و از هشتاد رکعت که میماند چهل رکعت در چهار
روز جمعه بگذارد هر روز جمعه ده رکعت چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دو رکعت نماز حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام و چهار رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است
اگر خواهد در یک جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از آنجمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست
رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی کمتر باشد نماز شب سی ام ساقط است
و قضای آن مشروع نیست و هر چه غیر از آن گذارده نشود قضای آن سنت است **یازدهم** نماز روز مبعث

جان

حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعت است هر دو
رکعت بیک سلام در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار
بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله الا الله والله اکبر والحمد لله
و سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن چهار نوبت بگوید الله اکبر الله ربی لا اشرک به
شیئا بعد از آن حاجت خود بخواهد **دوازدهم** نماز شب مبعث و این نماز نیز دوازده رکعت است هر دو رکعت
بیک سلام هر وقت از شب که خواهد بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و هر یک از سوره ناس و سوره فلق
و قل هو الله احد چهار بار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لا اله
الا الله والله اکبر والحمد لله و سبحان الله و لا حول و لا قوة الا بالله بعد از آن حاجت خود بخواهد
سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذی الحجه است و آن روز تصدق حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است بانگشتری در نماز و این نماز مثل نماز عید غدیر است **چهاردهم** نماز زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و باقی حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است و آن دو رکعت است بعد از زیارت کردن و همچنین زیارت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند دو رکعت نماز زیارت حضرت آدم علیه السلام و دو رکعت نماز زیارت حضرت
نوح علیه السلام بکند چون هر دو در آن مکان مقدس مدفونند و سنت است که نماز زیارت را در بالای سر
بگذارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اول دو رکعت نماز زیارت
را بجای آورد و بعد از آن زیارت کند **پانزدهم** نماز رغایب است و آن را در شب جمعه اول ماه رجب میان شام
و خفتن باید گذارد بعد از آنکه پنجشنبه را روزه داشته باشد و این نماز دوازده رکعت است هر دو رکعت
بیک سلام در هر رکعت الحمد یکبار بخواند و انا انزلناه سه بار و قل هو الله احد دوازده بار و چون سلام دهد
هفتاد نوبت بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سبوح قدوس
ربنا و رب الملائکة والروح و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز
عما تعلم انک انت العلی الاعظم باز بسجده رود و آنچه در سجده اول گفته بود هفتاد بار بگوید و بعد از آن

حاجت خود را از خدای تعالی طلبد شانزدهم نماز نیمهٔ ماه رجب و آن سی رکعت است هر دو رکعت بیک سلام
در هر رکعتی فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد صد بار هفدهم نماز نیمهٔ ماه شعبان و آن چهار رکعت
بدو سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار و قل هو الله احد صد بار هشتدهم نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعت
در رکعت اول فاتحه یکبار بخواند و قل هو الله احد هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قل هو الله احد یکبار
نوزدهم نماز ساعت غفلت و آن ساعتی مابین شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعت
در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه را بخواند وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى
فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ
كَذٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا
هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا
يَابِسٍ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَفَاتِحِ
الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَفْعَلَ بِي حاجت بعد از آن حاجت خود طلبد
بیستم نمازی که در وقت شروع در سفر بجای آورد و آن دو رکعت در هر رکعتی فاتحه و سوره یکبار بخواند
و چون از نماز فارغ شود این دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْتَوْدِعُكَ نَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي وَدِينِي وَدُنْيَايَ وَآخِرَتِي
وَخَوَاتِيمَ عَمَلِي بیست و یکم نماز توبه است و آن دو رکعت در هر رکعتی فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این
نماز را بعد از توبه و غسل توبه باید که بگذارد و چون از نماز فارغ شود دعای توبه را که در صحیفهٔ کامله مذکور است
بخواند بیست و دوم نماز هدیهٔ میت است و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و آیة الکرسی
یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و انا انزلناه ده نوبت و چون سلام دهد بگوید اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَهُمَا اِلٰى قَبْرِ فلان و نام میت را ببرد و وقت این نماز شب اول
دفن میت است بیست و سیوم نماز روز عاشورا است و آن چهار رکعت بدو سلام در رکعت اول فاتحه
یکنوبت بخواند و قل یا ایها الکافرون یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و قل هو الله احد یکنوبت

و در رکعت سیوم فاتحه یکنوبت و سورهٔ احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقین
یکنوبت و بعد از سلام زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بکند بیست و چهارم نماز روز نوروز است
و آن چهار رکعت بدو سلام در رکعت اول فاتحه یکنوبت بخواند و انا انزلناه ده نوبت و در رکعت دوم فاتحه
یکنوبت و قل یا ایها الکافرون ده نوبت و در رکعت سیوم فاتحه یکنوبت و قل هو الله احد ده نوبت و در
رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هر کدام ده نوبت و بعد از سلام
بسجده رود و در سجده این دعا بخواند اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ وَعَلٰى جَمِيعِ
اَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَصَلِّ عَلٰى اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ
اللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ لَنَا فِي يَوْمِنَا هٰذَا الَّذِي فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ
اللّٰهُمَّ بَارِكْ لِي فِيمَا اَعْطَيْتَنِي فِيهِ حَتّٰى لَا اَشْكُرَ اَحَدًا غَيْرَكَ وَوَسِّعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافلهٔ آن مطلب سیوم در بیان احکام
خللی که در نماز واقع میشود و در آن سه مقصد است مقصد اول در بیان خللی که موجب بطلان نماز است
و آن بیست و سه امر است اول حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو
خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجدهٔ آخر نماز و خواه بعد
از آن و شیخ ابن بابویه برآنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ آخر واقع شود نماز باطل
نمیشود و واجبست که وضو بسازد و نماز را باتمام رساند دوم عمداً پشت بقبله کردن بضرورت و اگر ضرورت
باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز باطل نمیشود اما اگر پشت بقبله
کردن از روی سهو واقع شود در صورتی نماز باطل است که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از
خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز گذارده آن نماز صحیح است چنانچه در بحث قبله مذکور شد سیوم
انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد که بضرورت واقع شود اما اگر از روی سهو باشد و قبل از آن
نماز باطلست که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقاً مذکور شد چهارم ظاهر شود که غسل باو نهد

یا مقلب القلوب والابصار یا مدبر اللیل والنهار یا محول الحول والاحوال حول حالنا الی احسن الحال

یا تیمم خللی داشته مثل اینکه ظاهر شود که بعضی از اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو یا غسل یا
خاک تیمم مضاف بوده یا مشتبه بمضاف یا نجس بوده یا مشتبه بنجس یا آب یا خاک غصبی یا مشتبه بغصبی
دانسته وضو یا غسل یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصبیت یا اشتباه
نباشد و بعد از نماز اطلاع یابد که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در این صورت نماز که کرده صحیح است پنجم هرگاه
نداند که دو رکعت گذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن هفتم رکنی از ارکان
خمسه نماز را که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده یا کم کردن اگر چه از روی سهو باشد
هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف او را مصلی نگویند اگر چه سهوا باشد اما اگر فعل قلیل باشد
مثل کشتن شپش یا عقرب را بیک ضرب کشتن یا یکقدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل
کردن بطریقی فعل کثیر که در عرف او را مصلی نگویند دهم اگر یک رکعت یا زیاده فراموش کند و بجا آوردنش
مگر در وقتی که در ما بین امری از مبطلات در شده باشد که نماز با آن باطل شود عمدا و سهوا مثل حدث یا پشت
بقبله کردن اما اگر در ما بین امری از مبطلات در شده باشد که اگر عمدا واقع شود نماز باطل میشود و اگر سهوا
واقع شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در این صورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید
یازدهم هرگاه در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهوا زیاد کند بشرط آنکه بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد
ننشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است هر چند تشهد نخوانده باشد دوازدهم هرگاه
کل نماز را پیش از وقت بجا آورد خواه عمدا و خواه سهوا اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز بگذارد
و در اثنای نماز وقت داخل شود در این صورت نماز او صحیح است سیزدهم دانسته در مکان غصبی یا جامه غصبی یا
بر فرش غصبی نماز گذاردن چهاردهم در جامه یا در بدن نجس که پیش از نماز میدانست که نجس است بعد از آن
فراموش کرده نماز گذارد پانزدهم بی تقیه عمدا بطریق سنیان دست در نماز بستن شانزدهم عمدا چیزی
خوردن در اثنای نماز هر چند اندک باشد هفدهم عمدا بدو حرف تکلم نمودن هژدهم عمدا بقهقهه
خندیدن نوزدهم از برای امور دنیا عمدا گریه کردن بیستم عمدا ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگر چه

رکن نباشد اما اگر بجهت جهالت مسئله عمدا ترک کند جهر را در جایی که جهر واجب است یا اخفات را در جایی که
اخفات واجب است آن نماز صحیح است بیست و یکم عمدا زیاده کردن واجبی از واجبات نماز را اگر چه رکن نباشد
بیست و دوم عمدا انحراف قلیل از قبله کردن که بجهت یمین یا یسار رسد بیست و سیوم عمدا کشف عورت خود
کردن مقصد دوم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوع است نوع اول خللی
که بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود نوع دوم خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب است و احکام این
دو نوع در دو فصل تفصیل می یابد فصل اول در بیان خللی که بواسطه آن سجده سهو واجب نمیشود و آن
فراموش کردن فعلیست از افعال واجبی نماز که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را
فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید فاتحه را بخواند و سوره را اعاده نماید
و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید راست ایستد و رکوع را
بجا آورد و جایز نیست که اکتفا بان خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه از
حد رکوع گذشته باشد و خواه زیاده بر آن و اگر هر دو سجده یا تشهد اول را فراموش کند و بعد از ایستادن
و قبل از رکوع بیادش آید دو سجده و تشهد را بجا آورده و نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش
کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشسته و طمانینه را بفعل آورده احتیاج بنشستن و طمانینه دیگر نیست
و الا بنشیند و طمانینه را بفعل آورد و احتیاج بسجده سهو نیست و اگر پیشنماز فعلی از افعال نماز را شک کند
و ماموم او را بر فعل آن یا بر عدم فعل آن واقف سازد بر پیشنماز واجب است که عمل بقول ماموم نماید اگر چه ماموم
یک کس باشد و عادل نباشد و در این صورت بر پیشنماز سجده سهو واجب نیست و واقف ساختن ماموم پیشنماز را
جایز است که باشارت انگشتان باشد اگر نزدیک پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک کرده باشد
در نماز چهار رکعتی میانه دو و سه یا میانه سه و چهار و ماموم داند که سه رکعت گذارده پس آیه سوره کهف
سیقولون ثلثة بخواند و اگر شخص سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را در عرف کثیر السهو گویند در این صورت
ملاحظه آنچه نکرده بر او واجب نیست هر چند محل باقی باشد و سجده سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را در

کثیر السهو میگویند که در سه نماز متوالی سهو کند یا در یک نماز سه سهو کند و اگر شک بسیار کند بخصوص که در عرف
او را کثیر الشک گویند ملتفت نشود هر چند محل باقی باشد و نماز او صحیح است و سجده سهو بر او واجب نیست پس اگر
مثلا شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع برود و واجب نیست که آن را ملتفت شده برکوع رود و سوره را بخواند
و اگر سوره را در صورت بخواند آن نماز باطلست هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده بود **فصل دوم**
در بیان خللی که دو سجده سهو بسبب آن واجبست و آن در هفت موضع است **اول** فراموش کردن یک سجده **دوم**
فراموش کردن تشهد و تنها در تشهد **سیوم** فراموش کردن صلوات بر حضرت پیغمبر و آل او صلی الله علیه و آله
بشرط آنکه محل هر یک از این سه گذشته باشد پس در صورت واجبست که آن را بعد از سلام دادن قضا بعمل آورد
و بعد از آن دو سجده سهو بکند و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجبست که اول
بعد از سلام دادن هر دو را با آن ترتیب که فوت شده بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجده سهو
بکند اما لازم نیست که قصد نماید که دو سجده اول از جهت خلل اولست و دو سجده ثانی از برای خلل ثانیست
پس اگر در نماز ظهر مثلا تشهد اول را با یک سجده از رکعت سیوم فراموش کرده باشد اول تشهد را بجا آورد
و نیت چنین کند که تشهد فراموش کرده نماز ظهر را بجا می آورم ادا واجب قربة الی الله و اگر وقت گذشته باشد
بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجده فراموش شده را بهمین طریق بکند و سجده‌های سهو را نیز بعد از آن
بجا آورد و اگر دو سجده سهو تشهد را بر دو سجده سهو سجده مقدم دارد بهترست اما واجب نیست و نیت
چنین کند که دو سجده سهو از برای سهوی که در نماز ظهر کرده ام بجا می آورم واجب قربة الی الله و ذکر ادا و قضا
لازم نیست و اگر در نمازی که با جاره یا جهت بدر میگذارد مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که نیابت
فلان تشهد فراموش کرده را بجا می آورم بجهت آنکه واجبست بروی ادا بهت و برمن نیابت اداء قربة
الی الله اما در نیت سجده سهو نام آن شخص بردن واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند و نیت سجده
فراموش شده و سجده اول دو سجده سهو او واجبست که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن و
ذکر دو سجده سهو اینست بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چنین سر از سجده دوم برداشته

تشهد باینطور بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد
بعد از آن سلام دهد و واجبست در آن استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث **چهارم** از هفت موضع
کردن دو سجده سهو در آن واجبست شک کردن میانه چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در مبحث شکیات مذکور
خواهد شد **پنجم** سلام دادن از روی سهو در غیر محل **ششم** ایستادن یا نشستن در غیر محل **هفتم**
حرف زدن زیاده از دو حرف غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجده سهو را واجب میدانند از برای
هر زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و اینقول احوط است و وقت آن بعد از سلام
دادن است خواه از برای زیاده باشد و خواه از برای نقص و بعضی از مجتهدین آنچه از برای نقص است مقدم
بر سلام میدانند و اولی آنست که این دو سجده را قبل از فعل منافی و بعد از سلام دادن بی فاصله بجای آورد
مقصد سیوم در بیان احکام شک و شک در نماز یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد رکعات و احکام هر یک
در بحثی مذکور خواهد شد **بحث اول** در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک
کند خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته باشد واجبست که آن را بجا آورد
مثل آنکه قبل از رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه یا بعد از قرائت و پیش از خم شدن بواسطه سجود
شک کند که رکوع کرده است یا نه یا قبل از درست نشستن بواسطه تشهد یا راست ایستادن بواسطه قیام شک
کند که سجود کرده است یا نه اگر محل آن گذشته باشد و شروع در واجب دیگر کرده بجای آوردن آن لازم نیست
و شک مذکور از معرض اعتبار ساقط است مثل آنکه در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را بجای آورده یا نه
یا در اثنای سجود شک کند که رکوع کرده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت برخاستن در قیام
شک کند که سجود کرده یا نه اما در این دو صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را واجب باید آورد و هم
هرگاه فعلی از افعال مشکوک فیه را در محل تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آن را بجا آورده بود پس اگر آن فعل
رکن است نماز باطل میشود و اگر رکن نیست نماز باطل نمیشود و صحیحست و اگر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطلست
خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن **بحث دوم** در شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات

نماز مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک میانه یک رکعت و دو رکعت و هر گاه در نماز چهار رکعتی شک
در عدد رکعت واقع شود مشهور از آن دوازده صورت است **اول** شک کردن میانه دو و سه بعد از اتمام
سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ آخر است اگرچه سر از سجده بر نداشته باشد پس واجب است که
بنا بر سه نهد و نماز را باتمام رساند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد
یا دو رکعت نشسته **دوم** شک کردن میانه سه و چهار خواه سجدتین را باتمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده
باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط را بطریق سابق بجا آورد **سیوم** شک کردن میانه دو و چهار
بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه
شک میانه دو و چهار را مبطل نماز میداند **چهارم** شک کردن میانه دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین
پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بگذارد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر
کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت **پنجم** شک کردن میانه دو و پنج
بعد از اکمال سجدتین **ششم** شک کردن میانه سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک
واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شک او میانه دو و چهار شود و حکم آن مذکور شد اما دو سجده
سهو واجب است بواسطه زیاده کردن قیام **هفتم** شک کردن میانه دو و سه و پنج بعد از اکمال سجدتین
هشتم شک کردن میانه دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و در این چهار صورت مجتهدین را دو وجه است
یکی آنکه بنا بر اقل نهد و نماز را اتمام کند و وجه دیگر آنکه نماز او باطلست و در صورت آخر وجهی دیگر گفته اند
و آن بنا بر چهار نهادنست و دو رکعت احتیاط ایستاده بجا آوردن و دو سجده سهو کردن **نهم** شک کردن
میانه دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این حکم صورت هشتم دارد باز یادتی دو رکعت احتیاط
نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده بگذارد **دهم** شک کردن میانه چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است
سلام دهد و دو سجده سهو بجا آورد و اگر قبل از رکوعست آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانه سه و
چهار شود پس مخیر است در گذاردن یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجا آورد

واگر

واگر بعد از رکوعست و قبل از سجدتین بعضی از مجتهدین نماز را باطل میدانند بعضی مثل شک قبل از
رکوع میدانند **یازدهم** شک کردن میانه سه و چهار و پنج در این صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که
بنا بر سه نهد و نماز را اتمام کند و این نماز احتیاط ندارد و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد و یک رکعت
احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد **دوازدهم** آنکه شک تعلق برکعت ششم گیرد در این
صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطلست و بعضی بر آنند که بنا بر اقل نهد و حکم آن شک حکم تعلق شک
برکعت پنجم است و هر گاه در عدد رکعت نماز سنتی شک واقع شود مصلی مخیر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر
و بنا بر اقل افضل است **فصل** در بیان نماز احتیاط بدانکه آنچه در اصل نماز واجب است در نماز احتیاط واجبست
مثل طهارت از حدث و خبث و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و چهار
امر در نیت آن واجب است که در اصل نماز واجب نیست **اول** قصد نماز احتیاط **دوم** تعیین آنکه یک رکعت است
یا دو رکعت **سیوم** تعیین آنکه ایستاده گذارده میشود یا نشسته **چهارم** تعیین نمازی که احتیاط بجهت آنست
و در این نماز بعد از فاتحه سورت نمیباید خواند و فاتحه را بلند خواندن جایز نیست و تسبیحات اربعه قایم
مقام فاتحه نمیشود و نیت چنین کند که دو رکعت نماز ایستاده میگذارم بجهت احتیاط فلان نماز از برای
آنکه واجب است اداء قربة الی الله و اگر نشسته میگذارد قصد نشسته کند و اگر بعد از وقت قصد قضا کند و هر گاه
میانه نماز اصل و نماز احتیاط منافی نماز واقع شود مثل استدبار قبله یا حدث یا فعل کثیر در این صورت
بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل نمیشود و اولی بطلانست و هر گاه در اثنای نماز احتیاط ظاهر
شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط را باتمام رساند و چیزی دیگر لازم نیست
و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعادهٔ آن باید کرد و قول دوم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن
از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بآن التفات نکند و نماز او صحیحست و اگر در اثنای نماز احتیاط
ظاهر شود که نماز اصل درست بوده در این صورت نماز احتیاط نافله میشود و مصلی مخیر است میانه قطع و اتمام
آن و بدانکه هر گاه شخصی که نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترک آن کند و نماز را از سر گیرد آن نماز از ...

او ساقط نمی‌شود و واجبست برو که احتیاطی را که شارع فرموده بفعل آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعادهٔ
نماز اصل بفعل آورد در این صورت نیز نماز در ذمهٔ او ثابت بجهت آنکه فعل ساقط در مابین نماز اصل و نماز
احتیاط واقع شد طور آن نماز ایست که آنرا بخلاف شرع بفعل آورده **خاتمه** در بیان احکام نماز قضا و نماز غیر
و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای
یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد
و کافر اصلی نبوده باشد قضای آن نماز برو واجبست پس اگر نماز در وقت جنون یا وقت حیض یا وقت نفاس
فوت شود قضا ندارد و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نمازهای ایام کفر را قضا نمیکند اما کافر مرتد هرگاه
مسلمان شود واجبست برو قضای نمازهای ایام ارتداد و همچنین نمازی که در وقت خواب یا در وقت مستی از
شخص فوت شود قضای آن نیز واجبست و اگر شخص چیزی بخورد که موجب خواب طولانی شود بحیثیتی که تمام وقت نماز
در خواب باشد پس اگر نمیدانست که خوردن آن موجب اینچنین خوابیست قضای آن نماز برو واجب نیست و اگر میدانست
که موجب اینچنین خوابیست اما آنرا بواسطهٔ معالجهٔ مرض تناول نموده و علاج بقول طبیب حاذق منحصر در آن بوده
در این صورت نیز قضای آن [نماز] برو واجب نیست و همچنین قضا ندارد اگر باکراه آنرا بخورد او داده باشند اما اگر نه بواسطهٔ
معالجهٔ مرض تناول نموده باشد یا بقول طبیب غیر حاذق خورده باشد یا علاج منحصر در آن نبوده باشد در این
صورت قضا برو واجبست و هرگاه شخص سنی شیعه شود برو واجب نیست که نمازی که در ایام تسنن کرده قضا کند
اما واجبست که نمازی که در ایام تسنن برو واجب بوده و از او فوت شده قضا کند و اگر شخص محدث باشد و تا آخر
وقت نماز نه آب یابد و نه خاک که وضو سازد یا تیمم کند نماز از او ساقط میشود اما در وجوب قضای آن میانهٔ
مجتهدین خلافست و اولی قضاست اما اگر از اول وقت آنمقدار زمان گذشته باشد که طهارت و نماز را در آن
وقت بجا توان آورد و عمدا نماز نکرده باشد و بعد از آن آب و خاک نیابد در این صورت قضای آن نماز برو واجب
و بدانکه هرگاه نمازی از شخص فوت شده باشد و آن شخص در آن وقت صحیح باشد و قادر بر قیام و بر کل افعال متعلق
بنماز بوده باشد آن شخص را جایز است که در ایام بیماری و عدم قدرت بر قیام و بعض افعال آن نماز را بجهت معذور

قضا کند و لازم نیست که منتظر ایام صحت و قدرت بر همه افعال باشد پس بیماری که قادر بر قیام نباشد جایز است
که نشسته نماز کند خواه ادا و خواه قضا و اگر بر نشستن قادر نباشد بر جانب راست خوابیده نماز کند و اگر
از آن عاجز شود بر جانب چپ و چون از آن عاجز شود بر پشت خوابد بطریقی که وقت احتضار رکوع و سجود را
باشارت سر بجا آورد و اگر از اشارت سر عاجز باشد بچشم اشارت کند و در این دو صورت سجود را
از رکوع منخفض تر سازد و قرآت و باقی اذکار را بجا آورد و اگر از همه اینها عاجز باشد افعال نماز را
بر ترتیب بخاطر بگذراند و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد در اثنای نشستن قدرت بر قیام بهم رساند باید که
بایستد و قرآت کند و اگر قرآت را تمام کرده باشد و این ایستادن بجهت رکوع باشد درنگ کردن در قیام
واجبست و اگر از قیام عاجز شود بنشیند اما در حال انتقال از قعود بقیام یا از قیام بقعود قرآت نکند و اگر
بیماری که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام بهم رساند باید که بایستد و بعد از
ایستادن بجهت سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم نیست و در همهٔ این احکام میانهٔ ادا و قضا فرق نیست
تتمه ترتیب در نماز قضا نزد جمعی از مجتهدین واجبست پس هرگاه از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد
و نداند که اول کدام فوت شده است در این صورت سه نماز بگذارد یک عصر مابین دو ظهر یا یک ظهر مابین دو عصر
و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده باشد در این صورت بهفت نماز گذاردن ذمت او بری میشود بطریقی که
ظهری بگذارد باز عصری باز مغربی باز عصری باز مغربی باز ظهری باز مغرب باز ظهری باز عصری و اخصر از این است
که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد پس بهفت نماز ذمت او بری میشود و اگر با ظهر و
عصر و مغرب عشا فوت شده باشد پانزده نماز بگذارد یکی از این چهار را بکند و سه دیگر را بعد از آن
باز یکی دیگر را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن باز دیگری و سه دیگر را
بعد از او و اخصر از آن اینست که آن هفت نماز را که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگذارد پس به پانزده نماز
ذمت او بری میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد سی و یک نماز بکند یکی از این پنج و چهار دیگر بعد از آن
باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا بخوبت و اخصر از این آنست که چهار روزه نماز را ابتر بگذارد و بعد از آن

بجا آورد **تتمه** اگر شخصی را یکنماز از نمازهای پنجگانه فوت شده باشد و نداند که کدام نماز است پس اگر در حضر
فوت شده صبح و مغرب و چهار رکعتی بگذارد و چهار رکعتی را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و عشا و در جهر و
اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است میانه جهر و اخفات در هر نمازی که اطلاق کند میانه نماز جهری و نماز اخفاتی
و اگر در سفر فوت شده باشد مغرب بگذارد و دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد
و نداند که آن نماز در سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی
بگذارد مطلق میانه ظهر و عصر و عشا و مغرب را بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده باشد
چهار نماز بگذارد صبح و دو چهار رکعتی چهار رکعتی اول را اطلاق کند میانه ظهر و عصر و چهار رکعتی دوم را
میانه عصر و عشا و مغرب را میانه دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل شود و اگر در سفر فوت شده باشد
سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن مغرب و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق
میانه ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو
رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و عصر و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب بعد از آن
دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر و عشا بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد
پس اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز یومیه را به ترتیب بگذارد و اگر در سفر فوت شده باشد چهار نماز
بگذارد دو رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر و دو رکعتی دیگر مطلق میانه ظهر و عصر بعد از آن مغرب بعد از آن
دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا و اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو
رکعتی مطلق میانه صبح و ظهر بعد از آن ظهر و عصر تمام بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه ظهر و عصر بعد
از آن مغرب بعد از آن دو رکعتی مطلق میانه عصر و عشا بعد از آن عشا را تمام بگذارد و اگر چهار نماز
فوت شده باشد پنج نماز حاضره را بگذارد اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز مسافر را اگر در سفر فوت
شده باشد و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت نماز بگذارد صبح بعد از آن
ظهر تمام بعد از آن ظهر قصر بعد از آن عصر تمام بعد از آن عصر قصر بعد از آن مغرب بعد از آن عشای

تمام بعد از آن عشای قصر و همچنین اگر پنج نماز از یکروزی فوت شده و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس
هشت نماز بهمین طریق بگذارد **و بدانکه** سه نماز است از نمازهای واجب که قضا ندارد نماز جمعه و نماز عید
قربان و نماز عید ماه رمضان و اما نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی از قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و
بعد از خروج وقت بر آن مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت مطلع شده باشد و عمدا
بجا نیاورده باشد یا فراموش کرده باشد بعضی از مجتهدین قضای آنرا واجب میدانند و بعضی واجب
نمیدانند و احوط وجوبست و اگر همه قرص ماه یا آفتاب گرفته شده باشد بر جمیع تقادیر قضا لازمست خواه بعد از
خروج وقت بر آن مطلع شده باشد و خواه قبل از آن و خواه عمدا بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده
باشد اما نماز زلزله در تمام عمر اداست **فصل دوم** در بیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هر یک از نماز
ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت شرط **شرط اول** قصد مسافت است و آن هشت فرسخ شرعی است
یا قصد چهار فرسخ بشرط آنکه اراده بازگشتن در همان روز یا در همان شب داشته باشد و فرسخ سه میل است
و میل چهار هزار گز است بگز دست و گز بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشد و انگشتی
هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشد و جوی هفت موی است از موهای یال اسب یا بوی که بعرض در
پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی بگز شرعی دوازده هزار گز است و با انگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت
و بجو یکهزار هزار و سیصد و شانزده هزار جو است و بموی یال اسب یا بو چهارده هزار هزار و سیصد و دوازده
هزار موی است و این هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند بکوتن راهی که شتر باردار آن راه برود در یک روز
اگر آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که
دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر در صورت جایز است از راه دورتر رفتن بقصد نماز قصر کردن
و لازم نیست از راه نزدیک رفتن بقصد نماز تمام کردن **و بدانکه** اگر شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب
غلام گریخته از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا غلام را بیابد برگردد در صورت این شخص را قصر کردن نماز
جایز نیست هرچند از هشت فرسخ بیشتر رود اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میانه او و شهر هشت فرسخ باشد

شرط دوم آنکه از موضع اقامت آنمقدار برود که اذان را نشنود و دیوارها را تمیز نکند و اینمقدار را
حد ترخص گویند **شرط سیوم** آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن ناشزه و شکار کنندهٔ
که بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او از سفر امر حرام باشد هیچ یک از اینها را قصر نماز جایز نیست
شرط چهارم آنکه سفر او وقت نماز را فوت نکرده باشد پس اگر بسفر رود و بعد از آنکه از اول وقت
بمقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد در اینصورت این نماز را اتمام بگذارد و قصر جایز نیست
و همچنین هرگاه از سفر بوطن باز آید و از وقت نماز بمقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را اتمام
بگذارد **شرط پنجم** آنکه کثیر السفر نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح و بعضی
از مجتهدین برآنند که وقتی کثیر السفر میشود که سه سفر کند و در مابین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف
نکند و در غیر وطن خود نیز ده روز بقصد توقف نایستد پس مادام که کثیر السفر باشد او را قصر
کردن نماز جایز نیست **شرط ششم** آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای سفر
بوطن خود عبور کند نماز را اتمام کند هر چند قصد اقامت ده روز ننماید **شرط هفتم** آنکه در اثنای
سفر بموضعی نرسد که او را در آنموضع ملکی باشد و اگر چه یک درخت باشد و شش ماه در آنموضع توطن کرده
باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هرگاه مسافر بچنین موضعی رسد
واجبست که نماز را اتمام کند اگر چه قصدش این باشد که زیاده بر یک روز یا کمتر در آنجا نباشد **شرط هشتم**
آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار موضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه و مسجد کوفه و حایر کربلاست نرسد و مراد
از حایر آن زمینی است که متوکل آب فرات را در آن سر داده بود تا مرقد مقدس حضرت امام حسین
علیه السلام را خراب کند پس آب دور آن زمین بر بالای هم ایستاد و یک قطره داخل آن نشد و آنرا حایر
بجهت آن گفتند که آب حیران وار بر کنار آن ایستاده بود و نتوانست که داخل آن موضع شود و آن حضرت
آستانهٔ مقدس است با عمارتی که در آنست پس هرگاه مسافر بیکی از آن چهار موضع رسد و قصد اقامت
ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانهٔ قصر و اتمام و اگر نماز را اتمام کند ثواب آن

بیش

بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست که تخییر میان قصر و اتمام مخصوص مواضع اربعه است و سید مرتضی
با بعضی از مجتهدین برآنند که فرقی میانهٔ این چهار موضع و مشاهد مقدسهٔ حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام
نیست و ظاهر کلام ایشان آنست که اتمام نماز در همهٔ این مواضع بر مسافر واجبست و قصر جایز نیست
و ابن بابویه برآنست که در چهار موضع مذکور قصر واجبست و اتمام جایز نیست و اصح قول مشهور است و
واجب نیست در نیت نماز قصد قصر یا اتمام کردن اما جایز است در اثنای نماز عدول کردن بقصر بعد از
نیت اتمام و عدول کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت اولی وقتی عدول بقصر جایز است که رکعت
سیوم شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی ازین چهار موضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضای آن
سه احتمالست اول آنکه همچنانکه مکلف در ادا مخیر بود در قضا نیز مخیر است اگر چه قضا را در غیر چهار موضع
بجای آورد دوم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار موضع بجا می آورد مخیر است اما در غیر آن مخیر نیست
بلکه قصر لازمست سیوم آنکه مطلقا قصر لازمست خواه قضا در یکی از آن چهار موضع واقع شود و خواه
در غیر آن و اصح احتمال اولست **و بدانکه** هرگاه شخصی بقصد سفر از شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر
تا آنموضع حد ترخص باشد و در آنموضع انتظار رفقا کشد و قافله دیر بهم رسد در اینصورت واجبست که
از روزی که بآنموضع رسیده تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را اتمام گذارد هر چند داند
که قافله عن قریب میرسد و همچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز در آنموضع
متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را اتمام گذارد
و اگر چه یک نماز باشد **و بدانکه** هرگاه مسافر در موضعی قصد توقف ده روز کند و در اثنای آن ده روز از آن
موضع بیرون رود بموضعی که بعد ترخص است و از موضع اول تا آنموضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در
وقت بیرون رفتن از موضع اول عزم داشت که معاودت کند و ده روز مجدد در آنجا توقف نماید در اینصورت
در وقت رفتن بموضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را اتمام بگذارد و اگر در وقت بیرون
رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه بعد از عود ده روز آنجا توقف نماید و

عزم عدم توقف باقی باشد در نصوبت نماز را در وقت رفتن چون بمحل ترخص رسد و در وقت گشتن
و توقف نمودن قصر کند و هرگاه مسافر در موضعی قصد اقامت ده روز نماید و بعد از ان عزم را
تغییر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از عزم اقامت یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را اگر
در انموضع بگذارد تمام گذارد و الا قصر کند و جایز است مسافر را که در اثنای گذاردن نماز قصر
قصد اقامت ده روز نماید پس درین حال لازمست که این نماز را که شروع در ان کرده تمام بگذارد و سنت است
که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سُبحَانَ اللّهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلَا اِلٰهَ اِلّا اللّهُ وَاللّهُ اَکبَر **فصل سیوم**
در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله مکرر نماز خوف را بجماعت گذارده اند پس هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت
قبله باشند و اهل اسلام اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان
حمله آورند دو فرقه شوند اگر احتیاج بزیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعت بگذارند و فرقه دیگر
حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون برکعت دوم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند
قصد انفراد کنند و رکعت دوم را منفرد بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر
آیند و در رکعت اول خود برکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز متشهد نشیند ایشان برخیزند
و رکعت دوم را بانفراد بگذارند و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورده
سلام دهد و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است با هر یک ازین دو فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد
و بفرقه دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز نماز را با یک فرقه باخر رساند و نوبت دیگر این نماز را با فرقه
دیگر بگذارد و این نماز دوم پیشنماز نماز نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند
پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او
بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم با او سجود نکنند بلکه ایشان ایستاده بحراست مشغول
باشند و چون پیشنماز برکعت دوم شروع نماید بسجود روند و صف اول بحراست اشتغال نمایند و چون برکوع رود

هر دو

هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کنند و صف دوم حراست نمایند و چون با
صف اول متشهد مشغول شود صف دوم بسجود روند و بعد از تشهد هر دو صف با پیشنماز سلام دهند
و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورتست سلاح با خود داشتن واجبست هر چند سلاح نجس باشد و اگر
کلاه خود و پیشانی را بپوشد و نتواند در وقت سجود دور کردن دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است
تتمه هرگاه جنگ درگیرد و در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سوار یا در حال راه رفتن
نماز بگذارد و بسوی اگر رو بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در بعضی که تواند بکند اگر چه در تکبیر احرام
باشد و بس و سجده بر یال اسب یا کوهه زین کند و اگر از رکوع و سجود متعذر باشد اشارت بسر
کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجای رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت
سُبحَانَ اللّهِ وَالحَمدُ لِلّهِ وَلَا اِلٰهَ اِلّا اللّهُ وَاللّهُ اَکبَر بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض
هر یک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد **فصل چهارم** در بیان
احکام نماز جماعت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نماز جماعت افضل است از نماز
منفرد به بیست و چهار درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه یومیه مستحبات با استحباب مؤکد و در نماز جمعه
واجبست خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب باشد
و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحبست اما در نماز سنت جماعت حرامست مگر در شش جا **اول** نماز طلب
باران **دوم** نماز عید قربان **سیوم** نماز عید ماه رمضان وقتی که سنت باشد **چهارم** نماز عید غدیر **پنجم**
نماز بر میتی که بشش سال رسیده باشد **ششم** نمازی که یک نوبت پیشنماز گذارده باشد و جمعی حاضر
شوند و خواهند که در ان نماز با او اقتدا کنند پس جایز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر بنیت
سنت بگذارد و جمعی که با او نماز گذارده بودند نیز جایز است که نوبت دیگر با او آن نماز را بنیت سنت
بگذارند و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروطست بچهارده شرط **اول** آنکه پیشنماز بالغ باشد و بعضی
از مجتهدین جایز داشته اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشنماز کند و اینمذهب ضعیف است **دوم** آنکه شیعه

اثنا عشری باشد سیوم آنکه عادل باشد اگرچه سنی باشد و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده
پیشنمازی غیر سنی کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر شود که پیشنماز عادل نبوده بر ماموین
لازم نیست که نماز را اعاده نمایند خواه وقت نماز باقی باشد و خواه نباشد و اگر در اثنای نماز
ظاهر شود نیت انفراد کند و آنچه به نیت اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد
پس اگر بجهت بیماری نشسته نماز گذارد جایز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما
کسی که قدرت ایستادن ندارد جایز است پنجم آنکه از اخراج بعضی حروف فاتحه و سوره و اذکار واجب
عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جایز نیست که پیشنمازی شخصی کند که بران قادر باشد و جایز است
که پیشنمازی مثل خود کند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنمازی مردان کند چه زن را پیشنمازی مردان
کردن جایز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جایز است مگر او زن و خنثی را جایز است که پیشنمازی زنان
کنند اما پیشنمازی مردان و مثل خود جایز نیست هفتم آنکه ماموم تقدم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن
او نزدیکتر بقبله نباشد اما در پهلوی پیشنماز ایستادن او جایز است و بعضی از مجتهدین آنرا نیز
جایز نمیدانند و اگر سجده گاه ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیکتر باشد از سجده گاه پیشنماز
اما جای ایستادن او نزدیکتر نباشد بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جایز میدانند و همچنین هرگاه ماموین
بر دور کعبه نماز گذارند جایز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیکتر باشد از پیشنماز و اگر در اندرون
خانه کعبه نماز گذارند جایز است که یک صف در پس پیشنماز و یک صف در پیش ایستند رو بروی پیشنماز و جایز است
که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان دایره ایشان ایستد و اگر کشتی که ماموین در آن نماز گذارند
بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجب است که ماموین نیت انفراد کنند و اگر بر نیت جماعت بمانند
نماز ایشان باطلست هشتم آنکه ماموم از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت باشد اما اگر بعضی
از ماموین بواسطه تعدد صفها بسیار دور شوند قصور ندارد نهم آنکه مکان نماز پیشنماز از مکان نماز
ماموین آنمقدار بلند نباشد که نتوان آنرا کم ارزدن و جایز است که مکان ماموم بلندتر باشد از

مکان

مکان پیشنماز زیاده از یک گام اما هرگاه فرزمین سرابالا یا سراشیب باشد نماز جماعت در آن جایز است
خواه ماموم بلندتر باشد و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام گوید
و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که بر منفرد واجب است مثل ذکر رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او
باطلست اما بر پیشنماز نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن واجب باشد مثل نماز جمعه که
در آن بر پیشنماز نیت جماعت واجبست یازدهم آنکه پیشنماز نزد ماموم معین باشد پس اگر دو پیشنماز
نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطلست دوازدهم آنکه پیشنماز زیاده از یک شخص
نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص کنند نماز باطلست اما اگر پیشنماز را مهمی یا حدثی واقع شود در خصوص
این عذر ماموم را جایز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بی عذر نیز
جایز است در اثنای اقتدا به پیشنمازی عدول به پیشنماز دیگر کردن خصوصا اگر پیشنماز دوم افضل و اتقی
باشد سیزدهم آنکه ماموم پیشنماز را ببیند یا شخصی از ماموین را ببیند که پیشنماز را بی واسطه ببیند یا بواسطه
یا بوسایط پس اگر پرده یا دیواری حایل باشد بحیثیتی که ماموم نه پیشنماز را ببیند و نه کسی را که بواسطه
یا بوسایط پیشنماز را ببیند نماز باطلست و اگر حایل کوتاه باشد چنانچه پیشنماز در وقت نشستن دیده نشود
اما در وقت قیام دیده شود در این صورت نماز آن جماعت صحیح است اما اگر زن بمرد اقتدا کند و حایلی در میان
باشد نماز زن صحیح است چهاردهم آنکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز ماموم نباشد پس اگر در وقتی
که پیشنماز مثلا نماز کسوف میگذارد جایز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر با او اقتدا کند و جایز است
در نماز واجب اقتدا کردن بشخصی که نماز سنت میگذارد در غیر صورتی که قبل از این مذکور شد و همچنین جایز است
اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و بالعکس و در نماز ادا بنماز قضا و بالعکس و در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی
یا چهار رکعتی و بالعکس و چون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کشد تا وقتی که سلام
دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد اما انتظار افضل است و اگر نماز ماموم اطول
باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمه نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار

بواسطه

سلام دادن او کند و بعد از آن نماز خود را تمام کند و انتظار افضل است **تتمه** بر ماموم واجبست
متابعت کردن پیشنماز یعنی هیچ یک از اقوال و افعال نماز را قبل از پیشنماز بفعل نیاورد اما با هم بجا
آوردن جایز است مگر تکبیر احرام که آنرا واجبست که ماموم بعد از پیشنماز بجا آورد و پس اگر با هم
تکبیر احرام را بجا آورند نماز ماموم باطل خواهد بود و بعضی از مجتهدین برآنند که متابعت پیشنماز در اقوال
و افعال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آنرا قبل از پیشنماز بجا آورد
قصوری ندارد و این قول اقوی است و هرگاه بعضی از افعال را پیش از پیشنماز عمدا بجا آورد نماز او باطل نمیشود
پس اگر قبل از پیشنماز رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا پیشنماز رکوع را بجا آورد و نماز او صحیح است
مگر در یک صورت و آن آنست که عمدا برکوع رود قبل از آنکه پیشنماز قرائت را تمام کند اما اگر از روی سهو
قبل از پیشنماز رکوع کند در این صورت واجبست که سر از رکوع بردارد و با متابعت پیشنماز رکوع کند و جایز است
ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه اما بعد از آنکه
نیت انفراد کند و همچنین جایز است که در اثنای نماز نیت انفراد کند و تتمه نماز را منفرد بگذارد مگر در
نمازی که جماعت در آن واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید در وقتی که واجب باشد و هرگاه ماموم در اثنای نماز
نیت انفراد کند پس اگر انفراد او قبل از آنست که پیشنماز حمد را خواندن لازمست که او حمد و سوره را بخواند
اگر محل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شود اکتفا بخواندن پیشنماز کند در خواندن
حمد و خواندن سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر در اثنای خواندن پیشنماز حمد را یا سوره را یا تسبیح را
نیت انفراد کند لازمست که آنچه پیشنماز نخوانده بخواند و از ماموم غیر از قرائت حمد و سوره و تسبیحات اربع
چیزی ساقط نمیشود خواه قرائت پیشنماز را بشنود و خواه نشنود اما تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهد
و سلام دادن بر ماموم واجبست و بعضی آوردن پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرائت کردن
ماموم را حرام میدانند و بعضی مکروه مگر آنکه ماموم قرائت پیشنماز را بهیچ وجه نشنود که در این صورت قرائت او را
مکروه نمیدانند **و بدانکه** هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد در این حال نیت اقتدا کند و برکوع رود

حکم آن دارد که گویا رکعت را دریافته باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنماز از ذکر رکوع رسیده باشد
و اگر برسد که تا بعضی مامومین رسیدن پیشنماز سر از رکوع بردارد در این صورت مخیر است اگر خواهد همانجا که رسیده
نیت اقتدا کند و تکبیر احرام گوید و برکوع رود و در رکوع کرده خود را بصف رساند و اگر خواهد دو سجده را
نیز بجای آورد و بعد از آن خود را بصف رساند و سنت است که در وقت رفتن بجانب صف پای خود را
بر روی زمین بکشد و گام برندارد و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از رکوع برداشته و بسجود رفته یا در رفع
که در سجده اول باشد در این دو صورت سنت است که نیت اقتدا کند و تکبیر احرام بجا آورد و با پیشنماز سجده
کند و چون پیشنماز برکعت دوم برخیزد با او برخیزد و نیت کرده نماز را از سر گیرد و بعضی از مجتهدین برآنند که
نیت اول کافیست و احتیاج به نیت دیگر نیست و اگر وقتی برسد که پیشنماز سر از سجده دوم برداشته تشهد
نشسته باشد سنت است که بعد از نیت و تکبیر احرام با او بنشیند و ذکر خدا بجای آورد پس اگر تشهد آخر باشد
ماموم آنقدر صبر نماید که پیشنماز سلام دهد و بعد از آن برخیزد و نماز را بهمان نیت اقتدا باقی تمام
کند و اگر تشهد اول باشد با پیشنماز برخیزد و نماز را بهمان نیت با تمام رساند و هرگاه ماموم دو رکعت
آخر را با پیشنماز دریافته باشد مخیر است در دو رکعت باقی که منفرد میگذارد میانه حمد و تسبیح اگر چه پیشنماز
در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که هرگاه پیشنماز در دو رکعت آخر فاتحه نخوانده
باشد و اکتفا بتسبیح کرده باشد بر ماموم واجبست که در یکی از آن دو رکعت فاتحه بخواند و اکتفا بتسبیح نکند
و اگر شخصی بواسطه تقیه به پیشنماز سنی اظهار اقتدا نماید واجبست که آهسته قرائت کند و اگر مجال سوره خواندن
نماند فاتحه کافیست و اگر مطلق قرائت نکند نماز او باطلست و اگر در اثنای قرائت کردن او پیشنماز برکوع رود
او نیز برکوع رود و از قرائت آنچه تواند بجا آوردن در وقت خم شدن و در حال رکوع قبل از ذکر بجا آورد
تتمه سنت است که صفهای نماز جماعت را راست بدارند و صف اول مخصوص اهل فضل و تقوی گردانند
و اگر ماموم یک شخص باشد در جانب راست پیشنماز بایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشد در پس پیشنماز
بایستد و اگر امام پیشنماز زنان کند داخل صف ایشان بایستد و تقدم بر ایشان نکند و نیز سنت است که پیشنماز

در ذکر رکوع و سجود و قنوت جهر نماید و نماز را تطویل ننماید بسورهای طوال خواندن یا تطویل قنوت یا ذکر
رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شد و اراده نماز
جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قرآت تا آن شخص رکعت اول را دریابد و میباید که مدت
انتظار زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند
انتظار امدن ایشان بکشد آنقدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروه است که پیشنماز جولاه باشد
اگرچه عالم باشد یا حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه عابد باشد و همچنین مکروه است که کور یا
یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر انکه پیشنماز جماعتی کند که در این علتها مثل او باشند و همچنین
مکروه است اقتدا کردن بشخصی که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطه ضرورت به تیمم میگذارد **باب**
سیوم از کتاب جامع عباسی در بیان احکام زکوة واجب و سنتی و خمس واجب و سنتی و در آن مطلب است
مطلب اول در زکوة واجب و در آن شش فصل است **فصل اول** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار
در حدیث وارد است از آنجمله از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند زکوا اموالکم
حصن تحصنوا اموالکم یعنی زکوة مالهای خود بدهید تا نماز شما قبول گردد و نیز از آنحضرت منقول است که فرمودند
مانع الزکوة فی النار یعنی منع کنندهٔ زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث دیگر نیز باین مضمون وارد است
که شخصی که زکوة مال خود نمیدهد حق تعالی در قیامت مار افعی بروی مسلط گرداند که دست او را بگزد و طوق گردن او
باشد و هر شتر و گاو و گوسفندی که زکوة او را نداده باشد آن شخص را در زیر دست و پای خود میگیرند
و شاخ دارها او را بشاخ میزنند تا وقتی که حساب خلایق باخر رسد **فصل دوم** بدانکه زکوة در نه چیز واجبست
طلا و نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست که بالغ و عاقل باشد
و منع نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلی که انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و قدرت داشته باشد
که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد زکوة نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجبست
که سه شرط بهم رسد **اول** انکه سکه داشته باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس

شوشه

شوشه طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة واجب نیست و همچنین در زر مغشوش اگرچه قدیم باشد معامله
کنند **دوم** انکه هر یک از طلا و نقره بنصاب رسیده باشد و نصاب طلا بیست مثقال شرعی است و در کمتر از
بیست مثقال زکوة نیست و اگر به بیست مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة
نیست تا بچهار مثقال رسد و همچنین اگر به بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن
زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهار مثقال رسد و بر همین قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و در کمتر از آن
زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا وقتی که بچهل درهم رسد
و بر همین قیاس و زکوة طلا و نقره یک دانگ و نیم ده یک است پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة چهار
مثقالی که بعد از بیست مثقال بهم رسد ده یک مثقال است و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل
درهمی که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است **سیوم** حول است یعنی انکه نصاب مدت یازده ماه در
ملک انکس باشد و در این یازده ماه سکه دار باشد پس چون اول ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای
این مدت چیزی از مقدار نصاب تلف شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات مطلقا
سازد زکوة ساقط میشود هر چند بعمد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود و بدانکه قرض داری مانع زکوة نمی شود
پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض داشته باشد زکوة دادن بر او واجبست
هر چند مالک چیزی دیگر نباشد **فصل سیوم** در بیان زکوة جو و گندم و خرما و مویز زکوة در این اجناس بعد از آن واجب میشود
بدو شرط **اول** انکه این اجناس را خود کاشته باشد یا قبل از انکه گندم و جو و انگور دانه بندد و خرما زرد
یا سرخ شود بملک او در آمده باشد پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از انکه سرخ یا زرد شود
بملک شخصی در آید زکوة بر او واجب نیست **دوم** انکه بنصاب رسیده باشد و آن هشتصد صاع شرعی است و صاع شرعی
یکهزار و صد و هفتاد درهم شرعی است و درهم شرعی بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار
و یکصد و شصت جو میانه است چنانکه در بحث وضو مذکور شد و هر چه بر نصاب زیاده باشد اگرچه آن کمتر باشد
باشد زکوة دادن آن واجب است و زکوة این اجناس ده یک است اگر باب روان یا آب باران یا بدون احتیاج آب

دادن حاصل شده باشد و نصف ده یک است اگر آب چاه و کاریز و امثال آن حاصل شده باشد و اگر
بهر دو حاصل شده باشد حکم بر اغلبیت و اگر برابر باشند چهار دانگ و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر
شصت خروار گندم بهر دو آب بالسویه حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم است و اعتبار نصاب این
اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصه برزگر و نقصان گاو و مصالح الاملاک است و اگر آب یا زراعت را
قبل از آنکه از بستن خرمن باشد قیمت آنرا نیز بر وی گیرند و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب باشد
زکوة واجبست و اگر کمتر بماند ساقط است و انگوری که عادت نیست که آنرا مویز کنند و رطب که عادت نیست که
آنرا خرما کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد زکوة واجبست والا ساقط
و تا وقت دادن زکوة هرچه بحساب مال از این اجناس تصرف نماید از انگور و رطب و غیره واجبست که مقدار
زکوة آنرا معلوم سازد تا در وقت دادن زکوة عوض آن بمستحق رساند و هرگاه زکوة این اجناس یکنوبت
داده باشد دیگر دادن زکوة آنها واجب نیست و اگرچه چند سال بر آن بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة
شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجبست بچهار شرط **اول** آنکه مدت یازده ماه در ملک آنکس باشد **دوم** آنکه
مدت مذکور قوت آنها از چریدن باشد نه از مال صاحب **سیوم** آنکه در مدت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند
مثل بار کردن و زمین شیار کردن **چهارم** آنکه بنصاب رسد پس در کمتر از پنج شتر زکوة نیست و تا به بیست و
شش شتر رسد زکوة هر پنج شتر یک راس گوسفند است و چون به بیست و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که
یکسال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد و چون بسی و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که
داخل سال سیوم شده باشد و چون بچهل و شش رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل
شده باشد و چون بشصت و یک رسد زکوة آن یکنفر شتر ماده است که در سال پنجم داخل شده باشد و چون
بهفتاد و شش رسد زکوة آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سیوم شده باشد و چون بنود و یک رسد
زکوة آن دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة آن
در هر چهل شتر یکنفر شتر ماده است که در سال سیوم داخل شده باشد و یا در هر پنجاه شتر یکنفر شتر ماده است که

درسال

درسال چهارم داخل شده باشد **و گاو** تا بسی فرد نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة آن یک فرد
گوساله است خواه نر و خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد و چون بچهل رسد زکوة آن یک فرد گوساله ماده
است که در سال سیوم داخل شده باشد **و گوسفند** تا بچهل راس نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکوة
آن یک راس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة آن دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد
زکوة آن سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوة آن چهار راس گوسفند است و چون بچهارصد
رسد زکوة آن در هر صد راس یک راس گوسفند است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا
در شرع نصاب گویند و هرچه مابین دو نصاب واقع شود زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود واجبست
که کمتر از هفت ماهه نباشد و بیمار و عیبناک و لاغر و آبستن نباشد و اگر مادر زاییده باشد تا پانزده روز
نگذرد بزکوة نمیتوان داد **فصل پنجم** در بیان مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند **اول و دوم** فقرا
و مساکین اند یعنی کسانی که مالک قوت یکساله خود و عیال خود نباشند و کسب و صنعت نداشته باشند که بآن
وفا کنند بشرط آنکه سید نباشند مگر آنکه زکوة دهنده سید باشد چه زکوة سید بر سادات رواست **سیوم**
جماعتی اند که حاکم شرع ایشانرا بجهت اخذ زکوة از مردم و ضبط و محاسبه و قسمت آن تعیین نموده باشد
و شرط نیست که احتیاج فقرا و مساکین داشته باشند پس اگرچه مالدار باشند آنچه حاکم شرع بحق السعی ایشان تعیین
نماید میتوانند گرفت **چهارم** جماعت کفار که در جهاد مدد اهل اسلام نمایند **پنجم** بنده که در خدمت
آقای خود مشقت و آزار کشد پس او را از زکوة میتوان خریدن و آزاد کردن و همچنین بنده که شرط کرده باشد
که مبلغی باقای خود دهد و بعد از آن آزاد باشد هرگاه عاجز آید از تحصیل کل آن مبلغ یا از بعض آن پس
آن مبلغ را یا تتمه آنرا از زکوة باقای او میتوان داد تا آزاد شود **ششم** جماعتی که قرض بسیار برآورده
باشند و از دادن آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند **هفتم** سبیل الله
مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهت طالب علمان ساختن که بعلم مشغول باشند که در آخرت
از آن نفعی بایشان برسد **هشتم** ابن السبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است اما غریب افتاده باشد و [illegible]

سنی با وزکوة میراث داد بشرط آنکه سفر او معصیت نباشد و محتاج نباشد که از او قرض بگیرد یا چیزی از
اموالی که در شهر خود دارد بفروشد فصل سیم در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل
باشد و قادر بر قوت یکساله خود و عیال خود باشد خواه خود و عیالان او روزه ماه رمضان گرفته باشند
و خواه نگرفته باشند بر او واجب است که از خود و از هر یک از عیالان خود مقدار یک صاع یعنی یک من و یک چهار یک
بوزن تبریز تخمینا از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا برنج یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل
آن ملک باشد بمستحق رساند و وقت دادن بمستحق نیت چنین کند که این جنس را بمستحق میدهم بابت زکوة فطره
واجب قربة الی الله و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آنجنس بمستحق و اگر در شب عید
ماه رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر آنکس واجب است خواه طعام آنکس را بخورد و خواه نخورد
و همچنین هر غلام و کنیزی که آنجا باشند یا طفلی که باشند فطره ایشان نیز بر آنکس واجب است مادام که مردان
ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است
تاخیر آن پس اگر تاخیر کند بنیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین برآنند که تا آخر روز عید بنیت ادا میتوان
داد و بعد از آن قضاست مطلب دوم در بیان زکوة مستحب بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول آن
مادیانست و زکوة هر اسبی در سالی دو مثقال شرعی طلاست اگر پدر و مادر آن هر دو اصیل باشند و تحقیق اینست
اگر یکی از ایشان اصیل باشد یا آنکه هیچ یک اصیل نباشد بشرط آنکه تمام سال در صحرا بچرد و بعضی علف
ایشان از مال مالک نباشد دوم از آنچه زکوة در آن سنت است آنست که مالک آن کاری کرده باشد
که بواسطه آن کار زکوة دادن در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال از برای فرار شخص زر
سکه دار را مطلق سازد یا از نصاب اول شتر یا گاو یا گوسفند چیزی ببخشد که از مثل اینها زکوة داده
سنت است سیوم از آنچه زکوة دادن آن سنت است حاصل مستغلاتست مثل دکان و حمام و کاروانسرا
و امثال آن پس سنت است که بعد از آنکه مؤنه ده یک آن حاصل را زکوة بدهد هر چند بنصاب نرسد و حول نگذرد
چهارم از آنچه زکوة دادن آن سنت است هر چیزیست که از زمین بروید و بکیل و وزن در آید مثل برنج و

نخود و عدس

نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است
و همچنین در عشر و نصف عشر اما در سبزیها و خیار و خربزه و مانند آن زکوة سنت نیست پنجم از آنچه زکوة
دادن آن سنت است آنست که چند سال در دست مالک نباشد و بعد از چند سال بدست مالک آید سنت است
که زکوة یکسال آنرا بدهد ششم از آنچه زکوة دادن آن سنت است آنست که مالک شک داشته باشد که
بنصاب رسیده یا نه سنت است که مادام که شک داشته باشد زکوة آنرا هر سال بدهد هفتم از آنچه زکوة
دادن آن سنت است مال التجاره است یعنی هرگاه شخص متاعی چند بجهت تجارت بخرد و یا ملکی را اجاره کند بقصد
آنکه باجاره دهد و فایده از آن حاصل کند پس هرگاه راس المال بنصاب طلا یا نقره برسد و در مدت یکسال
نقصان نکند زکوة دادن آن سنت است هشتم از آنچه زکوة دادن آن سنت است مال طفلست هرگاه ولی
طفل با آن تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت بهم رسد سنت است که ولی از آن زکوة بدهد مطلب سوم
در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجب است اول غنیمتی که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که
باشد دوم هر کانی که بهم رسد مثل فیروزه و مس و کحل ارمنی و مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات
ضروری مثل کندن و صاف نمودن قیمت آنچه بماند بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست
که دادن خمس آن واجب است هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد سیوم هر چه از دریا بغواصی بیرون
آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هرگاه قیمت آن بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هرگاه بمال حرام
مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد اما آنقدر معلوم باشد که از پنج یک زیاده نیست در خصوص
خمس آنرا باید داد بهر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از پنج یک زیاده است خمس را باید
داد و آن زیادتی را بتخمین باید نمود و بفقرا و مساکین تصدق باید کرد پنجم زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد
واجبست که خمس آن زمین یا خمس قیمت آن یا خمس حاصل هر ساله آنرا بدهد ششم زری که از زیر زمین یافت شود
پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس آن واجب است خواه اثر اسلام بر آن باشد و خواه نباشد
و باقی از آن شخص است که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافت شده باشد و اثر اسلام بر آن نباشد و اگر

اگر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام آن بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی هفتم فایده
کار از تجارت یا زراعت یا حرفت و مانند آن است پس هرگاه آن فایده زیاده از کل اخراجات یکساله
اینکس باشد خمس آن زیاده را باید داد پس اگر شخصی از تجارت بیست تومان مثلا حاصل کرده باشد و
اخراجات لایق بحال او ده تومان باشد ده تومان از آن بیست تومان بجهت اخراجات بردارد و از ده تومان
که می ماند دو تومان بخمس دهد و بر این قیاس است هر فایده که از زراعت و حرفت حاصل شود و اگر در اول سال
چیزی که شخص بدهد یا زن بخواهد یا غلام یا کنیز یا مانند آن خرید لازم نباید یا او را اجرت کند از جمله
اخراجات سال حساب است پس آنچه بعد از وضع کل آنها باند دادن خمس آن واجب است هر قدر که باشد
و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام دارد و نصف دیگر باید داد بجمعی که از جانب
پدر بهاشم که جد حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله و سلم منسوبند اگرچه از اولاد حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام نباشند بشرط آنکه شیعه اثنا عشری باشند و ایتام یا مساکین یا ابنای سبیل باشند و نصفی
که بانجماعت متعلق است صاحب مال میتواند که خود میانه ایشان قسمت نماید و اما آن نصفی که تعلق بحضرت
صاحب الزمان علیه السلام دارد در زمان غیبت بر صاحب مال واجب است که آنرا بمجتهدی دهد تا مجتهد آنرا
میانه آن جماعت قسمت کند **باب چهارم** از کتاب جامع عباسی در بیان احکام روزه واجب
و سنت و در آن چهار مطلب است **مطلب اول** در بیان محرمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل
آوردن آن در روزه واجب حرام است و اگر بفعل آورند روزه باطل میشود **اول** چیزی خوردن و آشامیدن
هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که خوردن آنچه خوردن آن خلاف
عادت است مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه
بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخص غالب شود
چنانکه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد اما زیاده بر آنچه دفع ضرورت کند نخورد و بر او واجب است که لقمه بزرگ نکند
و همچنین جرعه آب را تا مدت خوردن و آشامیدن دراز نشود **دوم** از آنچه روزه را باطل میسازد انزال

منی است عمدا بهر طریق که باشد اما اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که
همانوقت غسل کند مگر اگر وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او
از روی عمد و اختیار حرام است **سیوم** از آنچه روزه را باطل میسازد داخل کردن حشفه است عمدا در قبل یا
دبر زنی یا مردی پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخص زن خود را در روز روزه بزور جماع کند
کفاره شود و آن زن در کردن گناه است و اگر زن شوهر را بزور جماع دارد کفاره شود و زن هر دو بر زن است
چهارم از آنچه روزه را باطل میسازد عمدا بر جنابت ماندن است تا وقتی که صبح داخل شود پس قضا و کفاره
لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقتی که صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد
بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است و نه کفاره و اگر قصد آن داشته که غسل
نکند هم قضا و هم کفاره بر او لازم است و اگر غسل کردن و نکردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفاره
و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخواب رود بگمان آنکه بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد
و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر در نوبت دوم گمان بیدار شدن نداشته باشد کفاره نیز
لازم میشود و اگر نوبت سیوم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود قضا و کفاره هر دو بر او لازم است هر چند بقصد
غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد **پنجم** از آنچه روزه
را باطل میسازد رسانیدن گرد غلیظ است عمدا بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه
یکی از این هر سه چیز را بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است اما کفاره ندارد **ششم** از آنچه روزه را باطل
میکند قی کردن است از روی عمد و آن موجب قضاست و کفاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز
لازم میدانند اما اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند چیزی لازم نمیشود **هفتم** از آنچه روزه را باطل
میکند فرو رفتن در آب است از روی عمد و با آن قضا واجب میشود و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند
و اگر جز روزه واجب دیگر داشته باشد و غسل ارتماسی کند آن غسل باطل است **هشتم** از آنچه روزه را باطل
میکند دروغ بر خدا گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیز را خدا تعالی حرام کرده یا فلان را حلال کرده و العیاذ بالله

خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بر یکی از ائمه معصومین علیهم السلام
و آن موجب قضاست و بعضی از مجتهدین کفاره را نیز واجب میدانند **مطلب دوم** در بیان روزه واجب و سنت
و حرام و مکروه و در آن چهار فصل است **فصل اول** در بیان روزهای واجب و آن بر هشت قسم است **اول** روزه
ماه رمضانست و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اول آنکه معلوم شود که سی روز
از ماه شعبان گذشته دوم شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن غالب حاصل شود و اخبار نمایند که ماه را
دیده اند سیوم آنکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را دیده اند پس اگر دو زن عادل با آنکه یک مرد عادل
و دو زن یا چهار زن عادل باشند گواهی دهند که ماه را دیده اند بگواهی ایشان ثابت نمیشود مگر آنکه بحد
شیاع رسد و بحساب تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود **دوم** از روزهای واجب روزه قضای
ماه رمضانست و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر بر شخصی ده روز
مثلا قضای ماه رمضان واجب باشد قضای آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتیکه تا ماه رمضان آینده ده روز باقی ماند
پس اگر همیشه عازم بوده باشد که آن ده روز را قضا کند و چون تا ماه رمضان ده روز ماند مانعی از روزه
داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار گردد یا زن حیض بیند در این صورت همین قضای ده روز بر او واجبست و اگر
بی عذر تا ماه رمضان آینده تاخیر کرده باشد آن ده روز را قضا کند و بجهت هر روز مقدار یک مد گندم یا
برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و مد چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده مثقال و چهل حبه تمام
و همچنین قضا و تصدق لازمست اگر عزم قضا نداشته باشد تا وقتیکه تا رمضان آینده مقدار مدت قضا
باند و در این مدت بیمار گردد یا زن حیض بیند **و بدانکه** قضای ماه رمضان را پیش از پیشین بخوردن و جماع
کردن و غیر آن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرامست پس اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن
یا غیر آن قضا و کفاره لازم میشود و کفاره آن ده مسکین را اطعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز
روزه بدارد **سیوم** از روزهای واجب آنست که شخصی شخص دیگر را اجاره دهد که قضای روزه میت او کند
پس بر او واجبست که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که عرفا گویند که او مشغولست بقضای روزه **چهارم**

ازروزها

از روزهای واجب روزه ایست که بر پدر او واجب بوده و پدر در حال حیات با وجود قدرت
بر قضا آن را قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست که آنرا قضا کند و اگر میت دو پسر داشته باشد
که سال یکی بیشتر باشد و سال دیگری کمتر اما آنکه سال او کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که قضا
بر آنکس است که بالغ شده اما احوط آنست که قضا بر آنکس است که سال او بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یک
نصف قضا کنند اگر عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز واجب کفائیست یعنی هر کدام که
آن روز را قضا کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مقارن هم
افطار کنند کفاره آن نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائیست و بعضی بر آنند که بر هر دو بالسویه واجبست **پنجم**
از روزهای واجب آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق آنست
که نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین بر سه قسم است اول آنکه تعیین زمان
کند مثل آنکه گوید روز اول ماه رجب دوم آنکه تعیین مکان کند مثل آنکه گوید یکی از عتبات عالیات سیوم تعیین
زمان و مکان هر دو کند مثل روز اول ماه رجب در مکه معظمه پس هر گاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان
مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا حیض بهم رسد قضا باید کرد **ششم** از روزهای واجب روزه دو ماهست
بجهت کفاره فاسد کردن روزه ماه رمضان پس هر گاه شخص بالغ و عاقل باشد و از روی عمد در روز ماه رمضان
روزه را بخوردن یا آب نوشیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه روزه بدارد
یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را یک مد نزد بعضی مجتهدین و دو مد نزد بعضی دیگر و اگر
روزه ماه رمضان را بچیزی حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع
کردن در این صورت هر سه کفاره بر او لازمست یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را
طعام دهد **هفتم** روزه اعتکافست که عنقریب تفصیلش مذکور میشود **هشتم** روزه کفاره ایست که در بحث
کفارات انشاء الله مذکور خواهد شد **فصل دوم** در بیان روزه سنت و انواع آن بسیارست و ما در این کتاب
بیست نوع از آنچه مشهورترست مذکور میسازیم **اول** روزه روز مولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

اگر گوید

و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روزه روز مبعث آنحضرت صلی الله علیه و آله و آن بیست و هفتم ماه
رجب است سیوم روزه روز عید غدیر و آن هیجدهم ماه ذی الحجه است چهارم روزه سه روز از هر ماه یعنی
پنجشنبه هفته اول ماه و پنجشنبه هفته آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه دوم ماه پنجم روزه ایام بیض و آن
سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزه روز عرفه که نهم ماه ذی الحجه است بدو شرط اول
آنکه محقق باشد که نهم ماه است دوم آنکه از روزه داشتن ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا
اشتغال نماید هفتم روزه روز مباهله و آن بیست و چهارم ماه ذی الحجه است و آن روزیست که تصدق نمود حضرت
امیرالمومنین علیه السلام انگشتری را در اثنای رکوع هشتم روزه اول ماه ذی الحجه تا روز نهم نهم روزه
کل ماه رجب دهم روزه کل ماه شعبان یازدهم روزه روز دحو الارض و آن بیست و پنجم ذی قعده است
دوازدهم روزه نه روز اول ماه محرم سیزدهم روزه روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن
افطار با آب نماید یا بخاک کربلا بهتر بشرط آنکه زیاده بر یک نخود نباشد چهاردهم روزه روز پنجشنبه و جمعه
پانزدهم روزه یوم ترویه و آن هشتم ماه ذی الحجه است شانزدهم روزه شش روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم
روزه پانزدهم ماه جمادی الاول هیجدهم روزه داود پیغمبر علیه السلام و آن همیشه یک روز در میان روزه
داشتن است نوزدهم روزه یوم الشک بنیت سنت و آن آخر شعبان است هرگاه احتمال اول ماه رمضان
داشته باشد بیستم روزه بیست و نهم ذی قعده است فصل سیوم در بیان روزه حرام و آن نه قسم است
اول روزه عید ماه رمضان و عید ماه قربان باجماع اهل اسلام دوم روزه یوم الشک بقصد آنکه از ماه
رمضانست اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سیوم روزه صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد کند که
از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزه وصال و آنرا دو تفسیر کرده اند اول آنکه در وقت نیت روزه
قصد تاخیر افطار نماید و شام و سحور را یکی کند دوم آنکه دو روز متوالی روزه بدارد بدل آنکه بی شب روزه
بگیرد پنجم روزه زن بنیت سنت بی رخصت شوهر ششم روزه غلام و کنیز بنیت سنت بی رخصت آقا
هفتم روزه بیمار هرگاه از روزه گرفتن مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضر است

هرچند

هرچند آن طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج این بیماری منحصر است در جماع و تاخیر
جماع تا شب خطر عظیم دارد در این صورت جماع در روز ماه رمضان واجب میشود پس اگر زن یا کنیزی
اینکس که روزه واجب داشته باشد و عورت دیگر که روزه بر او واجب نباشد یافت نشود زن خود را میتواند
که بروز جماع کند و بر ایشان مخالف آنقدر که توانند لازمست و چنین یا کنیز از ایشان جماع کند و
که کفاره او را بدهد هشتم از روزهای حرام روزه مسافر است بنیت وجوب هرگاه سفر او مباح باشد اگر
در سفر چنانکه روزه واجب در سفر مباح در آن سفر جایز است و حرامست اول روزه نذری که سفرا و حضرا قید
شده باشد دوم روزه سه روز در وقت حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانکه در باب حج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی
سیوم روزه بجهت روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانکه در باب حج
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی نهم از روزهای حرام روزه ایام تشریق است و آن یازدهم و دوازدهم و
سیزدهم ماه ذی الحجه است بشخصی که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست فصل چهارم
در بیان روزه مکروه و آن چهار است اول روزه سنت در سفر دوم روزه سنت شخصی که مومنی او را دعوت
کرده باشد بطعام چه بهتر است که افطار کند و اظهار نکند که روزه دارد سیوم روزه یوم عرفه هرگاه
شک در اول ماه داشته باشد یا روزه موجب ضعف شود بر وجهی که بفراغت بدعا اشتغال نتواند نمود چهارم
روزه مهمان بنیت سنت بی رخصت صاحب خانه و بعضی از مجتهدین بر آنند که روزه صاحب خانه نیز بی رخصت مهمان
مکروه است مطلب سیوم در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصل است فصل اول در بیان نیت روزه
بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اول نیت را قبل از طلوع فجر بجا آوردن دوم قصد قربت سیوم
تعیین آنکه روزه واجب است یا سنت چهارم تعیین آنکه از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم تعیین آنکه ادا است
یا قضا و بعضی بر آنند که در روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی یعنی در اثنای روزه
قصد فعلی نکند که روزه را باطل میکند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخص در اثنای روزه
قصد چنین فعلی کند که مبطلات است اگر چه آنرا بفعل نیاورد میانه مجتهدین خلاف است که آیا بمجرد این قصد

یا کنیز خود هم

بلکه ثواب دارد هم

روزه باطل میشود یا نه و بر تقدیر بطلان آیا همین قضا لازمست یا کفاره نیز لازم میشود درین نیز خلافست
واصح آنست که قضا لازمست اما کفاره لازم نیست و به آنکه اگر شخصی روزه واجب را فراموش کند و
قبل از چیزی بیاد او آید و آن وقت نیت کند روزه او صحیحست و در روزه سنت هر وقت که بیاد او رسد اگر نیت
کند ثواب روزه آن روز را دارد و اگر چه پس از شام یک لحظه نیت کند **فصل دوم** در ذکر جماعتی که روزه
ایشان صحیح نیست **اول** شخصی که از روزه داشتن بواسطه پیری مشقت عظیم یابد پس عوض هر روز یک من گندم
یا مانند آن تصدق نماید **دوم** شخصی که تشنگی بر وغالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز
عوض هر روز یک من تصدق نماید و هر وقت که عذر او برطرف شود قضا کند **سیوم** زنی که حامله باشد و گمان
آن داشته باشد که از روزه داشتن با او یا بحمل او ضرر میرسد و حکم او حکم جماعت تشنگانست **چهارم** زنی
که طفل شیر میدهد خواه طفل خود را و خواه طفل غیر را هرگاه که از روزه داشتن شیر او بطفل وفا نکند حکم
او حکم حامله دارد **پنجم** زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب را
بفعل نیاورد **ششم** بیماری که از روزه داشتن ضرر یابد **هفتم** مسافر چنانکه قبل ازین مذکور شد **هشتم**
طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزه آن روز از و صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر قبل از چیزی
بالغ شود روزه آن روز از و صحیح است **نهم** شخصی که مست باشد روزه او صحیح نیست و قضای آن روز بر و واجبست
دهم شخصی که کافر اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزه داشتن آن روز از و صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین برآنند که اگر قبل از چیزی مسلمان شود روزه آن روز از و صحیح است و قضای روزهایی که گذشته لازم نیست
است اما هرگاه شخصی مرتد شود و باز توبه کند بر و لازمست قضای روزه واجبی که در ایام رده از و فوت شده
اما اگر شیعه شود حکم کافر اصلی دارد که قضای روزه بر و واجب نیست **فصل سیوم** در بیان امری چند
که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان سنت است و آن دوازده امر است **اول** آنکه در وقت دیدن هلال این
دعا را که از اهل بیت منقولست بخواند و بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب
میدانند و میباید که در وقت خواندن این دعا رو بقبله کند نه بجانب هلال و دعا اینست الحمد لله الذی

خلقنی

خلقنی وخلقک وقدر منازلک وجعلک مواقیت للناس اللهم اهله علینا اهلالا مبارکا اللهم
ادخله علینا بالسلامة والاسلام والیقین والایمان والبر والتوفیق لما تحب وترضی **دوم** مباشرت (والتقوی)
بحلال اخیر کردن در شب اول ماه **سیوم** افطار کردن بشیرینی **چهارم** تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار
او کشند که با او افطار کنند **پنجم** سحور خوردن و هر چند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشترست
ششم خواندن این دعا در وقت افطار اللهم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبله منا ذهب الظماء
وابتلت العروق وبقی الاجر اللهم تقبله منا واعنا علیه وسلمنا فیه وتسلمه منا **هفتم** خواندن
دعاهایی که در روزها و شبهای ماه رمضان مشهور است **هشتم** گذاردن هزار رکعت نماز بطریقی که در باب نماز مذکور
شد **نهم** خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سیوم **دهم** غسل کردن در شبهایی که طاق شده سیوم
و پانزدهم و بیست و یکم اما در شب بیست و سیوم دو غسل سنت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانچه در بحث
طهارت گذشت **یازدهم** در ینماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود در خدمت یعنی خدمت دشوار ایشان را
نفرماید **دوازدهم** وداع ماه رمضان در روز آخر ماه **فصل چهارم** در ذکر آنچه روزه دار را بفعل آوردن
آن مکروهست و آن یازده امرست **اول** بو خواندن اگر چه مدح حضرات مقدسات علیهم السلام باشد **دوم** فعلی
که موجب ضعف باشد مثل نشستن بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن **سیوم** زنان را بوسیدن یا دست بازی
کردن **چهارم** شیاف بر داشتن **پنجم** حقنه کردن **ششم** سقز خاییدن **هفتم** در گوش یا بینی چیزی چکانیدن
هرگاه بحلق نرسد که اگر بحلق برسد روزه باطل میشود **هشتم** شکوفه و گل بو کردن بتخصیص نرگس **نهم** پیراهن
بر خود تر کردن **دهم** سرمه که مشک یا صبر داشته باشد در چشم کشیدن **یازدهم** زنان را در آب مکث کردن
مطلب چهارم در اعتکاف و آن مکث عبادتست در مسجد جامع سه روز یا زیاده بقصد قربت و در ان ثواب
عظیمست خصوصا اگر در دهه آخر ماه رمضان واقع شود و حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله
همیشه در دهه آخر ماه رمضان اعتکاف میفرموده اند و بی روزه داشتن اعتکاف جایز نیست و از سه روز
کمتر نمیباشد و در غیر مسجد جامع صحیح نیست و هرگاه شخصی نیت سنت دو روز اعتکاف نماید روز سیوم واجب

میشود و اگر نه روز یا هشت روز اعتکاف کند روز ششم یا نهم واجب میشود و بر همین قیاس و جایز نیست
اعتکاف کننده را که از مسجد بیرون رود مگر از برای حاجت ضروری که در مسجد بر نمی‌آید یا عیادت مومن
یا رفتن بوداع او یا مشایعت جنازهٔ او و نماز بر آن و چون از مسجد بیرون رود حرامست نشستن و در
سایه راه رفتن و نماز گذاردن در غیر مسجدی که در آن اعتکاف کرده مگر بواسطهٔ ضرورت مثل آنکه بجهت
غلبهٔ ضعف بنشیند یا راه تشییع منحصر در مسقف باشد یا آنقدر وقت نماند که نماز را در مسجد تواند گذارد
مگر در مکه معظمه که جایز است که هرگاه بواسطهٔ ضرورتی از مسجد بیرون رود نماز را هر جا که خواهد بگذارد
و نیز حرامست در اعتکاف واجب روزه را فاسد ساختن و در شب جماع کردن و در روز و شب بوی خوش
شنیدن و زنان را بوسیدن یا دست بدن ایشان رسانیدن و هر چه روزه را باطل میسازد
اعتکاف را نیز باطل میسازد و اگر اعتکاف واجب را در روز ماه رمضان بجماع فاسد سازد دو کفاره
لازم میشود یکی جهت ماه رمضان و یکی جهت اعتکاف و اگر در شب بجماع فاسد سازد یک کفارهٔ اعتکاف
لازمست و بس و همچنین اگر روزهٔ اعتکاف را در روز بغیر جماع فاسد سازد و اگر معتکف زوجهٔ معتکفهٔ خود را
در اعتکاف واجب با اکراه مجامعت کند چهار کفاره بر او لازم میشود دو کفاره از جهت خود و دو کفاره از
جهت زوجهٔ خود **باب پنجم** از کتاب جامع عباسی در بیان حج و شروط آن و در آن مقدمه
و هفت مطلبست **مقدمه** بدانکه حج کردن از اعظم ارکان دین است و چون واجب شود تاخیر کردن
آن گناه عظیم است و در حدیث باین مضمون وارد است که هرگاه بر شخصی حج واجب شود و حج نرود
با آنکه مانع شرعی نداشته باشد پس چنین کس میرد در وقت مردن مسلمان نخواهد مرد بلکه جهود یا نصرانی خواهد مرد
و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرات ائمهٔ معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده از آنجمله منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله آمد و گفت ای رسول خدای از خانهٔ خود بعزم حج بیت الله بیرون آمدم و چون بدانجا رسیدم
وقت حج فوت شده بود و من مردی غنی و مالدارم امر فرمای که من مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم

که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روی مبارک خود بآن شخص کرد
و فرمود که بکوه ابو قبیس نظر کن اگر آن کوه تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن
بثواب حج نمیرسد بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که شخصی که ارادهٔ حج کند چون بمهیا ساختن
یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر نوبت که چیزی را از آن اسباب و یراق از زمین بردارد یا بر زمین
گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد و ده گناه او را می‌بخشد و ده درجه جای او را در بهشت
بلندتر میسازد و شتری که آن شخص بر او سوار است هر بار که پا از زمین برمیدارد یا بر زمین میگذارد مثل
آن ثوابها خدا تعالی از برای آن شخص مینویسد **مطلب اول** در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج جزم شود
باید که ذمهٔ خود را از حق الناس خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از منزل خود بیرون آید عیال و
بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم انی
استودعک الساعة نفسی و اهلی و مالی و ولدی و دنیای و آخرتی و خواتیم عملی اللهم احفظ الشاهد
منا و الغائب اللهم احفظنا و احفظ علینا اللهم اجعلنا فی جوارک اللهم لا تسلبنا نعمتک
و لا تغیر ما بنا من عافیتک و فضلک و بعد از آن وداع عیال و اطفال خود کند و تحت الحنک بسته عصای
بادام تلخ بدست گیرد و از منزل خود بیرون آید و در وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله آمنت بالله
توکلت علی الله الله اکبر الله اکبر بعد از آن سه نوبت بگوید بالله اخرج و بالله ادخل
و علی الله اتوکل پس بگوید اللهم افتح لی وجهی هذا بخیر و اختم لی بخیر و قنی شر کل دابة
انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و چون از خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد
و فاتحه و آیة الکرسی یکنوبت پیش رو و یکنوبت بدست راست و یکنوبت بدست چپ بخواند بعد از آن
این دعا بخواند اللهم احفظنی و احفظ ما معی و سلمنی و سلم ما معی و بلغنی و بلغ ما معی ببلاغک
الحسن الجمیل یا ارحم الراحمین بعد از آن تصدق کند با نیت آنکه متوجه خانهٔ کعبه میشوم که حج
اسلام بجا آورم برای آنکه حج واجبست تقرب بخدا و پا در رکاب کند و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله والله اکبر و چون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند الحمد لله الذی هدانا للاسلام
ومنّ علینا بمحمد صلی الله علیه وآله سبحان الذی سخّر لنا هذا وما کنّا له مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون والحمد لله رب العالمین اللهم انت الحامل علی الظهر والمستعان علی الامر
اللهم بلّغنا بلاغا الی الخیر بلاغا یبلغ الی مغفرتک اللهم لا خیر الا خیرک ولا حافظ غیرک
وسنت است که در هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند رب انزلنی منزلا مبارکا
وانت خیر المنزلین و دو رکعت نماز بگذارد و چون از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد
وبدانکه بهترین روزها از برای سفر روز شنبه و سه شنبه و پنجشنبه است و در روز دوشنبه سفر بغایت بد است
وهمچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز بد سفر کند باید که تصدق بکند و متوجه سفر
گردد که تصدق تلافی بدی آن روز میکند و سنت است فراخ دستی در این سفر مبارک و سعی در خوبی توشه و بسیاری
آن و در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنت است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان
و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر کس که براه خانه خدا
میرود اگر سه خصلت در وی نباشد حج او بهیچ است و آن خوش خلقیست و خشم فرو خوردن و صلح و تقوی شعار خود
کردن **مطلب دوم** در بیان شرایط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط بهم نرسد حج واجب نمیشود **شرط اول**
بلوغ است پس بر طفل حج واجب نیست هر چند مالدار باشد اما اگر طفل را بحج برده احرام بندد و قبل از
وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج را بجای آورد حج او صحیحست و از حج اسلام مجزیست
شرط دوم عقل است پس مجنونی که هیچ وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش آید مدت هشیاری او افعال حج را
نگنجد حج بر او واجب نیست اما اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان هشیاری
بجای آورد حکم او حکم طفلست بطریقی که مذکور شد **شرط سیوم** حریت است پس بر بنده حج واجب نیست
هر چند بعد از آن آزاد شود و اگر برخصت آقا حج کند ثواب دارد اما این حج از حج اسلام مجزی نیست و هرگاه
بعد از آزادی استطاعت حج بهم رساند نوبت دیگر حج بر او واجبست مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود

که درینصورت

که درینصورت حکم طفل و مجنون دارد بطریقی که دانسته شد **شرط چهارم** استطاعت یعنی قادر بودن
بر خرج راه در رفتن و برگشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکاران و باقی ضروریات بحسب حال آنکس
و اگر شخصی گوید که خرج راه تو در عهده منست و بر سخن او اعتماد باشد و متعهد گردد درینصورت بر او حج
واجبست و همچنین اگر بعضی از خرج راه داشته باشد و تتمه را شخصی که بر او اعتماد باشد متعهد شود و از جمله
استطاعت نفقه عیال و بازماندگان واجب النفقه از وقت رفتن تا رسیدن بمکان خود خواه خود قدرت
بر آن داشته باشد و خواه دیگری متعهد آن شود و نیز از جمله استطاعت قدرت بر وفای دین شرعی
و مهر زن و غیر آن پس مادام که قادر بر وفای آن نباشد حج واجب نمیشود و اگر زن در راه حج احتیاج بمحرم
داشته باشد و محرم بجهت رفاقت او اجرتی خواهد قدرت بر اجرت آن محرم نیز داخل استطاعت است پس اگر
بر اجرت او قادر نباشد حج بر او واجب نیست **شرط پنجم** صحت بدن است بحیثیتی که از رفتن بحج او را مشقت
شدید لازم نیاید **شرط ششم** امنیت راهست پس مادام که گمان نا امنی باشد رفتن واجب نیست **شرط هفتم**
آنکه آنقدر وقت باشد که خود را بمکه معظمه رساند و افعال حج را بفعل آورد پس اگر وقت تنگ باشد حج در آن
سال ساقط است و هر گاه بر زن حج واجب شود میتواند که بی رخصت شوهر بحج رود اما حج سنتی بی رخصت شوهر
نمیتواند کرد **مطلب سیوم** در بیان انواع حج و ذکر مواقیت بدانکه حج بر سه نوع است حج تمتع و حج قران
و حج افراد اما حج تمتع بر شخصی واجب میشود که منزل او از مکه معظمه شانزده فرسخ شرعی دور باشد و حج قران
و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکه معظمه باشد یا دوری منزل او از آن مکان مقدس کمتر از آن مقدار
باشد و اول افعال حج تمتع احرام عمره است از میقات و میقات مکانیست که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وآله قرار داده اند که حاجیان از آنجا احرام ببندند و آن شش موضع است که هر یک میقات عمره حج تمتع
جمعی است یکی ذو الحلیفه است و آن میقات جماعتی است که از راه مدینه مقدسه می آیند دوم جحفه است و آن میقات
جمعیست که از راه شام می آیند سیوم یلملم است و آن میقات جمعیست که از راه یمن می آیند چهارم قرن المنازل است
و آن میقات جمعیست که از راه طایف می آیند پنجم عقیق است و آن میقات جمعیست که از راه عراق عرب می آیند

و بدانکه احرام بستن قبل از رسیدن بمیقات صحیح نیست مگر آنکه بنذر یا عهد یا سوگند بر خود لازم
سازد که قبل از رسیدن بمیقات احرام بندد و همچنین گذشتن حاجیان از میقات بی احرام حرامست
و اگر از میقات بی احرام بگذرند واجبست که برگردند و از میقات احرام ببندند مطلب چهارم در بیان
افعال حج تمتع به سبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع هجده است باین ترتیب یعنی باید که هر یک از هجده
فعل را بترتیبی که مذکور میشود بجا آورند اول احرام عمره بستن است دوم طواف خانه کعبه است سیوم دو رکعت
نماز طواف گذاردن چهارم سعی ما بین صفا و مروه کردن پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن
و باین پنج فعل افعال عمره تمتع تمامست ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف عرفات هشتم وقوف
مشعر است نهم جمره عقبه را بهفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن یا تقصیر کردن
دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن چهاردهم سعی ما بین صفا و مروه
کردن پانزدهم طواف نسا کردن شانزدهم دو رکعت نماز طواف نسا کردن هفدهم شب ایام تشریق
در منی بودن هجدهم در هر یک از ایام تشریق هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن و این آخر افعال
واجبه حجست و چون از اینها فارغ شود سنتست که بمکه معظمه عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و باقی
سنتهایی که بعد از این مذکور خواهند شد ان شاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان افعال حج تمتع بر سبیل تفصیل و
در آن چهار مقصد و خاتمه است مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات و ملحقات آن و در آن دو
فصلست فصل اول در ذکر اموری که قبل از شروع در احرام بجا آوردن آن سنتست و آن هشت
امرست اول آنکه از اول ماه ذی قعده از موی سر و موی ریش مطلقا چیزی نگیرد دوم بر طرف ساختن
موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره گذاشتن و نوره افضلست سیوم سبیل گرفتن چهارم
ناخن چیدن پنجم مسواک کردن ششم غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آنرا واجب میدانند و اگر بعد از
غسل و قبل از احرام بخواب رود یا حدث کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن
و بو کردن آن حرام باشد غسل را اعاده کند هفتم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعتست بسلام

واکتفا

و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جایزست و سنتست که در رکعت اول بعد از فاتحه سوره قل یا ایها
الکافرون و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد بخواند هشتم آنکه بعد از نماز این دعا بخواند
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین اللهم انی اسئلک
ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بوعدک و اتبع امرک فانی عبدک و فی قبضتک لا
اوقی الا ما وقیت و لا آخذ الا ما اعطیت و قد ذکرت الحج فاسئلک ان تعزم لی علیه علی کتابک
و سنة نبیک صلی الله علیه و آله و تقوینی علی ما ضعفت عنه و تسلم منی مناسکی فی یسر منک
و عافیة و اجعلنی من وفدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم انی ارید التمتع
بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک صلواتک علیه و آله فان عرض لی عارض یحبسنی فحلنی
حیث حبستنی بقدرک الذی قدرت علی اللهم ان لم تکن حجة فعمرة احرم لک شعری و دمی
و بشری و لحمی و عظامی و مخی و عصبی من النساء و الثیاب و الطیب ابتغی بذلک وجهک و الدار الآخرة
و بدانکه حیض مانع احرام نیست و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرامست فصل دوم در بیان
باقی امور متعلق باحرام و آن چهل و سه امرست سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و
چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است بانیکه احرام عمره تمتع می بندم از برای آنکه واجبست
تقرب بخدا دوم مقارن ساختن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد از نیت بی فصل واجبست که بگوید
لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک سیوم پوشیدن دو جامه احرامست مردان را از هر چه
جایزست نماز در آن یکی را لنگ کنند و یکی را بر دوش اندازند بشرط آنکه دوخته یا شبیه بدوخته نباشد
مثل لنگ و زره و زنان را جایزست در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر و اما چهار امر سنت اول
آنکه مرد تلبیات را بلند گوید دوم آنکه تلبیاتی که مذکور میشود اضافه کنند بتلبیات واجب و آن اینست
ان الحمد و النعمة و الملک لک لا شریک لک لبیک لبیک ذا المعارج لبیک لبیک داعیا الی دار السلام
لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک لبیک تبدی

والمعاذ الیک لبیک تستغنی ونفتقر الیک لبیک لبیک مرهوبا ومرغوبا الیک لبیک لبیک
اله الحق لبیک لبیک ذا النعماء والفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکروب لبیک لبیک
عبدک وابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک سیوم از سنتهای احرام آنست که کلمات تلبیات مذکوره را
اکثر اوقات بگوید خصوصا در شش جا اول بعد از هر نماز خواه نماز واجب و خواه نماز سنت دوم هر وقت
که شتری که بران سوار است از جای بر خیزد سیوم هر گاه در راه بر بلندی مثل پشته یا کوهی بر آید
چهارم هر گاه به سراشیبی در آید پنجم هر گاه از خواب بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هر گاه سوار شود
یا فرود آید هشتم هر گاه در راه بشخصی بر خورد چهارم از سنتهای احرام آنکه چون خانهای مکه معظمه را
ببیند تلبیات را قطع کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع تلبیات واجبست و اما آن دوازده
امر که در احرام مکروه است اول حمام رفتن دوم شستن جامه احرام هر چند چرکین باشد سیوم بو کردن میوه
مثل سیب و به و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب
احدی لبیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام نداشته
باشد کسی که احرام داشته باشد تراشیدن سر او مکروه است هشتم غسل کردن از برای خنک ساختن
بدن نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامه احرام از غیر پنبه باشد دهم آنکه ملمع
باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه در ابتدای احرام جامه احرام
چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست و اما آن بیست و چهار امر که در
حال احرام بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن یا شخصی را بشکار فرمودن یا گفتن که فلان جا شکاری
هست یا نمودن شکار یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این
امور حرام است بدو شرط اول آنکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست
و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن قاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی
تخم کند حرام است شرط دوم آنکه خوردن گوشت آن جانور حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار

کردن

کردن حیوانی که گوشت آن حرام است مثل خوک و پلنگ و چرغ و باز در حال احرام حلال است اما از جمله
جانوران که گوشت آنها حرام است شش جانور است که آنها را شکار کردن در حال احرام حرام است و آن شیر و
روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است و اگر شخصی در حال احرام شکاری کند آن شکار
ملک او نمیشود و واجبست که آزادش کند و خوردن گوشت شکار بر محرم حرام است اگر چه دیگری آنرا شکار کرده
باشد و هر شکاری را اگر محرم بکشد میته است و خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم از بیست و
چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردنست و مقدمات آن مثل بوسه و دست بازی کردن با حلال
خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطلست اما رجوع در طلاق
و کنیز خریدن بقصد آنکه بعد از احرام مباشرت کند جایز است سیوم گواه شدن بر عقد نکاح و
گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل و نرگس و
بنفشه و مانند آن میانه مجتهدین خلافست و اصح آنست که بو کردن آنها نیز حرام است اما شنیدن بوی
مشک و عنبر و مانند آن که بر خانه کعبه میمالند جایز است و همچنین جایز است شنیدن بوهای خوش که در بازار
صفا و مروه میباشد پنجم منع گرفتن محرم از چیزهای بدبوی ششم روغن بر بدن مالیدن خواه خوشبو
باشد و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد چیزی را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته چنانکه قبل از این مذکور
شد هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتری در انگشت کردن بجهت زینت نه بجهت
آنکه سنت است دهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگر چه بارتماس باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه
رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار اما در سایه
کجاوه و مانند آن راه رفتن مرد جایز است هر چند بالای سر باشد و همچنین جایز است در وقت فرود آمدن
که در سایه چیزی براه رود و بنشیند هر چند آن چیز در بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن دوازدهم
موی از سر یا بدن برطرف کردن سیزدهم ناخن چیدن اگر چه ناخن انگشت زیادتی باشد چهاردهم کشتن
شپش یا از بدن یا از جامه انداختن آن پانزدهم سرمه سیاه در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن

برای زینت هفدهم در آینه نگاه کردن هیجدهم دندان کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم
خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن باشد اما اگر از خاریدن گر بیرون آید قصوری ندارد
بیست و یکم جدال است یعنی لا والله و بلی والله گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دوم پوشیدن
زن طلا آلات یا نقره آلاتی که عادت آن نباشد که مثل آنرا بپوشند بیست و سیوم اظهار کردن زن
زیور خود را بر شوهر یا بر جمعی که محرم او باشند بیست و چهارم روی خود را بچیزی پوشیدن که بروی او برسد
پس میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلق بروی او نخورد مقصد دوم در بیان طواف و مقدمات
و شروط آن بدانکه اول افعال عمرهٔ تمتع بعد از احرام طواف خانه کعبه است و چهل امر بآن متعلق است
و مجموع آن در دو فصل تفصیل میباید فصل اول در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن
شانزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنت اما چهار امر واجب اول طهارت کردن از حدث
اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب باشد اما در طواف سنت طهارت از حدث اصغر سنت است دوم
ازالهٔ نجاست از رخت و بدن سیوم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه پس اگر خود را ختنه نکرده باشند
طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است اول غسل است جهت داخل شدن
حرم مکه معظمه دوم اذخر خاییدن قبل از داخل شدن در حرم سیوم نعلین کندن و پا برهنه راه رفتن
چهارم نعلین خود را بدست خود گرفتن پنجم در وقت داخل شدن حرم این دعا خواندن اللهم انك
قلت في كتابك وأذن في الناس بالحج يأتوك رجالاً وعلى كل ضامر يأتين من كل فج عميق اللهم
اني ارجو ان اكون ممن اجاب دعوتك وقد جئت من شقة بعيدة ومن فج عميق سامعاً لندائك
ومستجيباً لك ومطيعاً لامرك وكل ذلك بفضلك علي واحسانك الي فلك الحمد على ما وفقتني له
ابتغي بذلك الزلفة عندك والقربة اليك والمنزلة لديك والمغفرة لذنوبي والتوبة علي منها
بمنك اللهم صل على محمد وآل محمد وحرم بدني على النار وآمني من عذابك وعقابك يا اكرم ششم
غسل کردن جهت داخل شدن مکه معظمه و این غسل زن حائض را نیز سنت است هفتم غسل کردن جهت

داخل شدن

داخل شدن مسجد الحرام هشتم داخل شدن در مسجد الحرام از دری که آنرا باب بنی شیبه گویند نهم
آنکه در بیرون در مسجد الحرام بایستد و بگوید السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
بعد از آن بگوید بسم الله وبالله وما شاء الله والسلام على انبياء الله ورسله والسلام على
رسول الله والسلام على ابراهيم خليل الله والحمد لله رب العالمين دهم بخضوع و خشوع داخل مسجد الحرام
شدن یازدهم آنکه چون داخل شود رو بجانب کعبه مکرمه و معظمه کند و دستها برداشته این دعا بخواند
اللهم اني اسألك في مقامي هذا في اول مناسكي ان تقبل توبتي وان تجاوز عن خطيئتي و
تضع عني وزري الحمد لله الذي بلغني بيته الحرام اللهم اني اشهد ان هذا بيتك الحرام الذي
جعلته مثابة للناس وامناً مباركاً وهدى للعالمين اللهم اني عبدك والبلد بلدك و
البيت بيتك جئت اطلب رحمتك وأؤم طاعتك مطيعاً لامرك راضياً بقدرك اسألك مسألة
الفقير اليك الخائف لعقوبتك اللهم افتح لي ابواب رحمتك واستعملني بطاعتك ومرضاتك
دوازدهم آنکه نزدیک بحجر اسود آید و روی بجانب حجر کند و این دعا بخواند الحمد لله الذي هدانا لهذا
وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر من خلقه واكبر
مما اخاف واحذر لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويميت ويحيي
بيده الخير وهو على كل شيء قدير اللهم صل على محمد وآل محمد وعلى جميع الانبياء والمرسلين بعد
از آن حجر را ببوسد و اگر بواسطه کثرت و ازدحام نتواند بوسید دست خود را بآن برساند و دست
خود را ببوسد و اگر دست نتواند رسانید بجانب حجر بدست اشارت کند و این دعا بخواند اللهم اني
أومن بوعدك وأوفي بعهدك اللهم امانتي اديتها وميثاقي تعاهدته لتشهد لي بالموافاة
اللهم تصديقاً بكتابك وعلى سنة نبيك اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً
عبده ورسوله آمنت بالله وكفرت بالجبت والطاغوت واللات والعزى وعبادة الشيطان
وعبادة كل ند يدعى من دون الله اللهم اليك بسطت يدي وفيما عندك عظمت رغبتي فاقبل

سعیی و اغفر لی وارحمنی اللهم انی اعوذ بک من الکفر والفقر و مواقف الخزی فی الدنیا والآخرة
و چون از این دعا فارغ شود شروع در طواف کند **فصل دوم** در بیان باقی امور که متعلق است بطواف
و آن بیست و سه امر است یازده امر واجب و دوازده امر سنت اما یازده امر واجب **اول** نیت طواف
باین طریق که طواف عمره تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربة الی الله و نیت را مقارن طواف سازد
بر وجهی که جزو اول جانب چپ او در ابتدای طواف محاذی جزو اول حجر اسود باشد و این بدو طریق میشود
یکی آنکه در مقابل حجر اسود بایستد و مقارن نیت خود را بگرداند تا در ابتدای طواف کل بدن او محاذات
کل حجر اسود بگذرد **دوم** آنکه در مقابل و محاذی حجر اسود نه ایستد بلکه آنرا در جانب چپ گیرد و بعضی
از اجزای بدن خود را پس بدارد و محاذی اول حجر اسود نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او بر
محاذات کل حجر بگذرد و طریق اول افضل است **دوم** استدامت حکم نیت در اثنای طواف و هیچ امری
نکند که منافی طواف باشد مثل حدث و قصد آنکه طواف را باتمام نرساند **سیوم** آنکه در حال طواف
مر باید که خانه کعبه بر دست چپ باشد **چهارم** آنکه دوری طواف کنندن از خانه کعبه در کل جهات کمتر از
دوری مقام ابرهیم باشد از خانه کعبه **پنجم** آنکه گشتن بر گرد خانه کعبه کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت
نوبت نباشد و هر نوبت را یک شوط گویند و هر هفت شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک کند
که هفت شوط کرده یا کمتر یا بیشتر التفات بآن ننماید و طواف او صحیح است اما اگر شک کند قبل از فارغ
شدن باشد در صورت از سه حال بیرون نیست **اول** آنکه شک کند میانه هفت شوط و زیاده **دوم** آنکه
شک کند میانه هفت شوط و کمتر **سیوم** آنکه یقین داند که هفت شوط کرده و شک او میان هفت شوط باشد
شد آنکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت اول اگر برکنی که حجر اسود درو است
رسیده باشد طواف او صحیح است و اگر آن رکن نرسیده باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در
صورت دوم و سیوم مطلق طواف او باطل است خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را
از سر باید گرفت **ششم** آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشد یعنی فاصله در میان واقع نشود

پس اگر

پس اگر فاصله در میان واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهت ضرورت واقع شده باشد
مثل نماز واجب که وقت آن تنگ شده باشد و خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در میانه شوط چهارم
و پنجم و میانه سه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقت آن تنگ شده باشد
یا قضای حاجت مومنی یا داخل شدن بخانه کعبه و همچنین جایز است در سه شوط آخر قطع شوط کردن بجهت
امثال آن امور و واجب است که در وقت قطع طواف مکانی را که آنجا قطع شده نشان کند تا چون بر سر
اتمام آن آید زیاده و کم نشود **هفتم** آنکه حجر را بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیواریست
کوتاه در جانب ناودان خانه کعبه **هشتم** آنکه در وقت طواف چیزی از بدن او داخل شادروان کعبه نباشد
پس اگر طواف کنان دست بر دیوار خانه کعبه گذارد آن طواف باطل است **نهم** آنکه در طواف بطریق متعارف
راه رود پس اگر بر یک پا یا چهار دست و پا یا خیزکنان طواف کند صحیح نخواهد بود **دهم** آنکه آخر شوط هفتم
جایی باشد که ابتدای طواف از آنجا کرده بلا زیاده و نقصان **یازدهم** دو رکعت نماز طواف گذاردن
در پس مقام ابرهیم علیه السلام یا در پهلوی آن و مخیر است در قرآت این دو رکعت میانه جهر و اخفات
و اگر طواف سنت باشد در هر جا از مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت را میتواند گذارد و سنت است که در رکعت
اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سوره قل یا ایها الکافرون و اما آن دوازده
امر سنت که تعلق بطواف دارد **اول** آنکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امر اشتغال ننماید الا بمقدمه
یازدهم و دوازدهم طواف که قبل ازین مذکور شد و بعد از آن بی فاصله شروع در طواف عمره کند
مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا ترسد که نماز جماعت ازو فوت شود **دوم** بوسیدن حجر اسود
در هر شوطی و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن **سیوم** بوسیدن هر کنجی از چهار رکن خانه کعبه بتخصیص
رکن یمانی و رکن عراقی **چهارم** آنکه طرف ردای خود را از زیر بغل راست بیرون آورده و بر دوش چپ اندازد و
دوش راست را برهنه گذارد **پنجم** گام خود را در حین طواف کوتاه گردانیدن چه بواسطه هر گامی شش هزار
حسنه جهت اینکس نوشته میشود **ششم** نزدیک شادروان طواف کردن هر چند گام کمتر شود که نزدیکی لا...

زیادتی گام مکنند هفتم آنکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد هشتم
آنکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللّهمّ انّی اسئلک باسمک الّذی یمشی به علی ظلل الماء کما یمشی
به علی جدد الارض و اسئلک باسمک الّذی تهتزّ له اقدام ملائکتک و اسئلک باسمک الّذی
دعاک به موسی من جانب الطّور فاستجبت له و القیت علیه محبّة منک و اسئلک باسمک الّذی غفرت
به لمحمّد صلّی الله علیه و آله ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و اتممت علیه نعمتک و بعد از ان حاجت خود را از
حق تعالی طلب نماید نهم آنکه در اثنای طواف خانه کعبه هرگاه محاذی در خانه کعبه شود صلوات بفرستند
دهم آنکه هر وقت که در اثنای طواف بدیوار کوتاهی که در علاف ناودان خانه کعبه است برسد این دعا بخواند
اللّهمّ ادخلنی الجنّة برحمتک و عافنی من السّقم و اوسع علیّ من الرّزق الحلال و ادرأ عنّی شرّ
فسقة الجنّ و الانس و شرّ فسقة العرب و العجم یازدهم آنکه چون در شوط هفتم بمستجار برسد و آن در
زمان سابق در خانه کعبه بوده و الحال بسته شده و علامت آن نمایانست پس باید که روی و شکم را بر آن در بکشد و
خود را بآن بچسباند و این دعا بخواند اللّهمّ البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مکان العائذ بک من النّار
و در آن وقت بگناهان خود یکیک اقرار کند چه در حدیث وارد است که هر مؤمن که در این مکان بتفصیل اقرار بگناهان
خود کند البته حق سبحانه و تعالی گناهان او را می‌بخشد دوازدهم آنکه بعد از اقرار بگناهان خود
این دعا بخواند اللّهمّ من قبلک الرّوح و الفرج و العافیة اللّهمّ انّ عملی ضعیف فضاعفه لی
و اغفر لی ما اطّلعت علیه منّی و خفی علی خلقک و چون در مقابل رکن یمانی آید بگوید استجیر بالله من النّار
اللّهمّ قنّعنی بما رزقتنی و بارک لی فیما آتیتنی و بعد از گذاردن دو رکعت نماز طواف سنّت است که
نزد حجر اسود آید و آنرا ببوسد و بجانب چاه زمزم آید و یک یا دو دلو آب بکشد و از آن آب بخورد و بر
تن خود بریزد و در وقت ریختن بگوید اللّهمّ اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من کلّ داء و
سقم و بعد از ان متوجّه سعی مابین صفا و مروه گردد مقصد سیوم در بیان سعی میان صفا و مروه و مقدّمات
و شروط آن بدانکه آنچه بسعی تعلّق دارد بحسب اکثر ده امر واجبست و هشت امر سنّت اما ده امر واجب

اول

اول نیّت سعی است باین طریق که سعی میکنم میانه صفا و مروه هفت شوط در عمره تمتّع برای آنکه واجبست
قربة الی الله دوم آنکه در وقت نیت پاشنه پای او برزینه اول از صفا چسبیده باشد سیوم مقارن ساختن
نیت با ابتدای رفتن بجانب مروه چهارم استدامت حکمی یعنی قصد امری که منافی نیت است نکند پنجم آنکه
از راه متعارف مابین صفا و مروه رود نه از راه مسجد الحرام و غیر آن ششم آنکه سعی از هفت شوط کمتر
و بیشتر نباشد هفتم موالات یعنی هر هفت شوط از پی هم باشد بنا بر مذهب طایفه‌ای که در طواف مذکور شد
و بعضی از مجتهدین بر آنند که موالات شرط نیست هشتم آنکه جمیع مسافت مابین صفا و مروه را قطع کند و
هیچ چیزی در میان نگذارد پس چون از صفا بمروه رسد چنان کند که سر انگشتان پا برزینه اول مروه برسد
و همچنین چون از مروه بصفا رود پاشنه پا را برزینه اول مروه ملصق سازد پس بجانب صفا رود و این
قاعده را منظور دارد تا هفت شوط باتمام رسد نهم آنکه اگر طواف را امروز کرده باشد سعی را تا روز دیگر
تأخیر نکند بلکه بجا آورد و اگر شب طواف کرده باشد سعی را در آن شب بجا آورد و بعضی از مجتهدین تأخیر بروز
دیگر را جایز داشته اند دهم آنکه سعی بعد از طواف واقع شود پس اگر قبل از طواف بفعل آید باطل خواهد
بود و اما آن هشت امر که در سعی سنّت است اول آنکه چون از مسجد الحرام بجهت سعی بیرون رود باید که از در صفا
بیرون رود و جای آن در الحال داخل مسجد الحرام است اما دو ستون بجهت علامت آن گذاشته اند پس باید که
از مابین دو ستون بگذرد دوم طهارت از حدث اکبر و اصغر سیوم ازاله نجاست از بدن و رخت چهارم
آنکه چون از مسجد الحرام بیرون آید ببالای صفا رود و رو بکعبه ایستد در مقابل رکنی که حجر اسود در وست
و هفت نوبت بگوید الله اکبر و هفت نوبت لا اله الّا الله و سه نوبت لا اله الّا الله وحده لا شریک له
له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کلّ شیء قدیر
بعد از ان صلوات بفرستد و سه نوبت بگوید الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا
و الحمد لله الحیّ القیّوم و الحمد لله الحیّ الدّائم و سه نوبت اشهد ان لا اله الّا الله و اشهد انّ
محمّدا عبده و رسوله لا نعبد الّا ایّاه مخلصین له الدّین و لو کره المشرکون و سه نوبت اللّهمّ

آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار بعد از آن الله اکبر صد نوبت لا اله الا الله صد نوبت سبحان الله صد نوبت الحمد لله صد نوبت بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده انجز وعده و نصر عبده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد وحده اللهم بارک لی فی الموت و فیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بک من ظلمة القبر و وحشته اللهم اظلنی فی عرشک یوم لا ظل الا ظلک استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه دینی و نفسی و اهلی اللهم استعملنی علی کتابک و سنة نبیک و توفنی علی ملته و اعذنی من مضلات الفتن اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة انک انت غنی عن عذابی و انا محتاج الی رحمتک فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله و لا تفعل بی ما انا اهله فانک ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی و لن تظلمنی اصبحت اتقی عدلک و لا اخاف جورک فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی و اگر فرصت خواندن کل این دعاها و ذکرها نداشته باشد آنچه از جمله میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع در سعی نماید و بدانکه بر بالای صفا رفتن و آنجا این دعاها خواندن مردان را سنت است اما زنان را سنت نیست پنجم از سنتهای سعی آنست که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود و مقابل خانه کعبه بایستد و ادعیه که بر بالای صفا خوانده آنجا بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه ترسد که بواسطه تعب نتواند بتوجه تمام بعبادت مشغول شد هفتم آنکه در اول هر شوطی و آخر آن تند براه نرود مگر در مابین منار و کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولیست خواه پیاده باشد و خواه سوار و این تند رفتن مردان را سنت است و زنان را سنت نیست هشتم آنکه در اثنای سعی این دعا بخواند اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک انت الاعز الاجل الاکرم یا ذا المن و الفضل و الکرم و النعماء و الجود و اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا انت مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احرام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی چیزی از ناخن بگیرد خواه ناخن دست و خواه ناخن پای یا از موی بدن چیزی ازاله کند اگر چه بموی

باشد

باشد خواه بمقراض و خواه بکندن و خواه بنوعی که داشتن و تراشیدن همه سرها جایز نیست اما تراشیدن بعضی پس بعضی جایز است و نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتع از برای آنکه واجبست قربة الی الله و مقارن نیت بتقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آید جمیع آنچه باحرام حرام شده بود حلال میشود و تقصیر آخر افعال عمره است و سنت است که تقصیر بر مروه واقع شود و مکروه است طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجبست که بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکه است و نیت چنین کند که احرام حج تمتع بجای آورم از برای آنکه واجبست قربة الی الله و نیت را مقارن تلبیه سازد و سه امر در این احرام سنت است اول آنکه روز هشتم ذی الحجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سیوم بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته است اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد در وقتی که شتری که بران سوار است از جا برخیزد و واجبست که بعد از احرام بستن بعرفات رود و از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود و تا طلوع آفتاب آنجا توقف کند بعد از آن بمنی رود و آنجا روز عید سه میل را که آنرا جمره عقبه گویند بهفت سنگریزه بزند و بعد از آن قربانی کند و بعد از آن سر تراشد و بمکه مراجعت نماید بجهت طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود کند بجهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلثه و این اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور میشود فصل اول در بیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن مکانست بنیت از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سوار و چند امر از داخل شدن عرفات معتبر است اول آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ذی الحجه باشد نه قبل از آن و نه بعد از آن و آن روز را یوم الترویه گویند اما اگر بیمار باشد یا از کثرت ازدحام بهم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم الترویه بیکروز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوم آنکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اللهم الیک صمدت و ایاک اعتمدت و وجهک اردت اسئلک ان تبارک لی فی رحلتی و ان تقضی لی حاجتی

وان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی سیوم آنکه چون در راه عرفات بمنی رسد این دعا
بخواند اللهم هذه منی وهی مما مننت به علینا من المناسک فاسئلک ان تمن علی بما مننت به
علی انبیائک فانما انا عبدک وفی قبضتک چهارم آنکه ظهر وعصر ومغرب وعشا را در منی بگذارد پنجم آنکه
در شب نهم ذی الحجه که شب عرفاتست در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد
وافضل آنست که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید بعد از ان از منی متوجه عرفات شود هفتم آنکه خیمه
خود را در بیرون زمین عرفات بزند در مکانی که بعرفات متصلست وآن مکان را نمره گویند و واجبست
که اول وقت ظهر نیت وقوف عرفات کند باین طریق که توقف میکنم در عرفات از ظهر تا وقت شام
در حج اسلام حج تمتع برای آنکه واجبست تقرب بخدا وبحکم نیت بماند تا وقت شام وبعد از زوال در عرفات
دوازده امر سنتست که در اثنای وقوف بفعل آورد اول غسل جهت وقوف ونیت چنین کند که غسل وقوف
عرفات میکنم از برای آنکه سنتست تقرب بخدا و باید که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود
دوم بر وضو بودن سیوم ظهر وعصر را در اول وقت باهم جمع کردن بیک اذان و دو اقامت چهارم
برپا ایستادن از وقت ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر خود را
بهیچ امر مشغول نساختن مگر متوجه بدرگاه الهی هفتم آنکه میانه او و آسمان حایلی نباشد مثل خیمه وغیر آن
هشتم گناهان خود را یکیک شمردن و استغفار کردن نهم دعا کردن از برای برادران مومن و باید که
کمتر از چهل نفر نباشند دهم آنکه صد نوبت الحمد لله و صد نوبت لا اله الا الله و صد نوبت الله اکبر
و صد نوبت سبحان الله بگوید یازدهم آنکه صد نوبت قل هو الله احد بخواند دوازدهم آنکه
این دعا بخواند اللهم انی عبدک فلا تجعلنی من اخیب وفدک وارحم مسیری الیک من الفج العمیق
اللهم رب المشاعر کلها فک رقبتی من النار واوسع علی من رزقک الحلال وادرأ عنی شر
فسقة الجن والانس وشر فسقة العرب والعجم اللهم لا تمکر بی ولا تخدعنی ولا تستدرجنی
اللهم انی اسئلک بحولک وجودک وکرمک ومنک وفضلک یا اسمع السامعین ویا اکرم

الاکرمین

الاکرمین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین ان تصلی علی محمد وآل محمد وحاجت خود را
از حق تعالی طلب نماید و بعد از ان روی بآسمان کند و بگوید اللهم حاجتی الیک التی ان اعطیتنیها
لم یضرنی ما منعتنی وان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک خلاص رقبتی من النار اللهم انی عبدک
وملک یدک ناصیتی بیدک واجلی بعلمک اسئلک ان توفقنی لما یرضیک عنی وان تسلم منی مناسکی
التی اریتها خلیلک ابرهیم علیه السلام ودللت علیها نبیک محمدا صلی الله علیه وآله اللهم اجعلنی ممن
رضیت عمله واطلت عمره واحییته بعد الموت حیوة طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و
له الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد کالذی نقول
وخیرا مما نقول وفوق ما یقول القائلون اللهم انی اعوذ بک من الفقر ومن وساوس الصدر ومن
شتات الامر ومن عذاب القبر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی
لحمی نورا وفی دمی وعظامی وعروقی ومقعدی ومقامی ومعقدی نورا ومقصدی نورا ومدخلی نورا ومخرجی نورا و
اعظم لی نورا یا رب یوم القاک انک علی کل شیء قدیر و بدانکه دعاهای روز عرفات که از حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده بسیارست وافضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای حضرت
امام حسین علیه السلام که مشهورست ودیگر دعای حضرت امام زین العابدین علیه السلم که در صحیفه کامله مذکورست وچون هر یک
ازین دو دعا بغایت طویلست درین مختصر مذکور نشد فصل دوم در بیان احکام وقوف مشعر الحرام چون
وقت مغرب داخل شود پس از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و چون اراده بیرون آمدن از
عرفات کند این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا ما ابقیتنی واقلبنی
الیوم مفلحا موفقا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک
علیک واعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر والبرکة والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک
لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر وبارک لهم فی و باید که وقت رفتن بجانب مشعر بتانی راه رود
در کمال خضوع وخشوع و در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ مشغول باشد و چون

بمشعر الحرام رسد و واجبست که نیّت کند باین طریق که از بوقوف تا طلوع آفتاب توقّف میکنم در مشعر الحرام
در حج تمتّع از برای آنکه واجبست قربةً الی الله و سنّت است که در آنجا چند امر بعمل آورد اول آنکه قبل از بار فرود
آوردن نماز مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت بگذارد دوم آنکه نافلهٔ مغرب را بعد از عشا بگذارد سیوم
آنکه آن شب را که شب عید قربانست احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و دعا و تلاوت قرآن مشغول
باشد و از جمله دعاها اینست که بخواند اللّهمّ هذه جمع اللّهمّ انّی اسئلک ان تجمع لی فیها جوامع
الخیر اللّهمّ لا تؤیسنی من الخیر الّذی سألتک ان تجمعه لی فی قلبی ثمّ اطلب الیک ان تعرّفنی ما
عرّفت اولیائک فی منزلی هذا وان تقینی جوامع الشرّ پنجم آنکه در اول شب غسل کند و نیّت چنین کند
که غسل بودن در مشعر الحرام میکنم از برای آنکه سنّت است قربةً الی الله ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از
حدث اکبر و اصغر باشد هفتم آنکه اگر حج اوّل او باشد بربالای کوهی که در مشعر الحرام واقعست برود و در آنجا ذکر
الهی بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگریزه که بجهت رمی جمرات مقرّر است از مشعر الحرام بردارد و واجبست که
آن شب تا صبح در مشعر الحرام باشد نهم آنکه چون فجر طالع شود اولی آنست که نیّت علیحده بجهت وقوف
مشعر کند باین طریق که توقّف میکنم در مشعر الحرام در حج تمتّع از بوقوف تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجبست
قربةً الی الله و سنّتست که بحمد الهی و صلوات فرستادن و دعا کردن اشتغال نماید و از جملهٔ دعاها
اینست که بخواند اللّهمّ ربّ المشعر الحرام فکّ رقبتی من النّار واوسع علیّ من رزقک الحلال وادرأ
عنّی شرّ فسقة الجنّ والانس اللّهمّ انت خیر مطلوب الیه وخیر مدعوّ وخیر مسئول ولکلّ وافد جائزة
فاجعل جائزتی فی موطنی هذا ان تقیلنی عثرتی وتقبل معذرتی وان تجاوز عن خطیئتی ثمّ اجعل التقوی
من الدّنیا زادی و چون آفتاب برآید بجانب منی رود و جایز است زنان را و شخصی را که ضرورتی باشد آنکه
قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منی روند فصل سیوم در رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان
افعال ثلاثه مناسک منی که روز عید قربان در منی واجبست که بعمل آید چون از مشعر الحرام متوجّه منی شود
و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محسّر گویند سنّت است که در آن موضع موازی صد گام تند رود و این دعا

بخواند

بخواند اللّهمّ سلّم عهدی واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی و چون بمنی رسد واجبست
که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید بترتیب بجا آورد فعل اوّل رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن سنگها
که آنرا جمرهٔ عقبه گویند بهفت سنگریزه و در رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست و سیزده امر سنّت اما هشت
امر واجب اوّل نیّت کردن باین طریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام حج تمتّع از برای آنکه
واجبست قربةً الی الله دوم نیّت را مقارن شروع در رمی کردن سیوم استدامت حکمی یعنی مدام در حکم نیّت
بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را یکیک انداختن پس اگر هفت را یکجا بیندازد یکی از آنها حساب
و باقی محسوب نیست پنجم هر یکی از هفت سنگریزه را بآن میل رسانیدن ششم مجموع هفت سنگریزه را از زمین
حرم برچیدن هفتم آنکه همه سنگریزه‌ها بکر باشد یعنی بهیچ یکی از آنها رمی جمره واقع نشده باشد هشتم آنکه رمی
بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و اما آن سیزده امر سنّت که در رمی جمرهٔ عقبه معتبرست اوّل در
وقت رمی وضو داشتن دوم پیاده بودن نه سوار سیوم در وقتی که هفت سنگریزه را در دست داشته باشد
و خواهد که بمیل زند این دعا بخواند اللّهمّ هؤلاء حصیاتی فاحصهنّ لی وارفعهنّ فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن
هر یکی از آن سنگریزه الله اکبر بگوید و این دعا بخواند اللّهمّ ادحر عنّی الشّیطان اللّهمّ تصدیقاً بکتابک
وعلی سنّة نبیّک صلّی الله علیه وآله اللّهمّ اجعله حجّاً مبروراً وعملاً مقبولاً وسعیاً مشکوراً وذنباً
مغفوراً پنجم آنکه در وقت رمی جمرهٔ عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم آنکه دوری او از جمره در وقت رمی
از ده ذرع تا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه سنگریزه را بر شکم انگشت ابهام بگذارد و به پشت ناخن
انگشت شهادت بیندازد هشتم آنکه سنگریزه‌ها را چیده باشد نه آنکه سنگ را بشکند و ریزه‌های آن رمی
جمره کند نهم آنکه سنگریزه‌ها را از مشعر الحرام چیده باشد دهم آنکه سنگریزه‌ها را ببوید یازدهم آنکه هر یکی
از سنگریزه‌ها بمقدار بند بالای انگشت باشد دوازدهم آنکه هر یکی از سنگریزه‌ها رنگهای مختلف داشته باشند
سیزدهم آنکه رنگ هر یکی مخالف رنگ دیگری باشد فعل دوم از افعال ثلثه مناسک منی که روز عید در منی
بجا آوردن آن واجبست قربانی کردنست و در آن ده امر واجبست و شش امر سنّت اما ده امر واجب

اول آنکه قربانی گوسفند باشد یا بز یا گاو یا شتر و اگر غیر اینها را مثل اسب یا آهو قربان کند آن
قربانی صحیح نیست دوم آنکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یکسال
تمام کرده باشد و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنجسال تمام کرده باشد و در سال ششم
داخل شده باشد سیوم آنکه بیمار نباشد و کور نباشد و کرنه اشته باشد و لاغر و لنگ و خصی و گوش
بریده نباشد و شاخ اندرونش شکسته نباشد چهارم آنکه کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست
که شخص دیگر در قربانی شریک باشد پنجم آنکه وقت کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را
میکشم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است قربت الی الله ششم آنکه نیت را مقارن اول ذبح
سازد اگر قربانی غیر شتر باشد و مقارن اول نحر سازد اگر قربانی شتر باشد و نحر آنست که کاردی یا
حربه در گودی که در میانه گردن و سینه شتر واقعست بزنند هفتم استدامت حکم نیت تا آخر ذبح یا
آخر نحر هشتم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا شخص را نایب خود سازد و نایب چنین نیت کند که این قربانی
را میکشم بنیابت فلان در حج اسلام حج تمتع برای آنکه بر او واجب است قربت الی الله و اولی آنست که هر دو نیت
کنند نهم آنکه قربانی کردن در روز دهم واقع شود و اگر متعذر باشد در باقی ایام ماه ذی الحجه کردن جایز است دهم
آنکه بعضی از آنرا تصدق کند و بعضی را خود بخورد و بعضی را هدیه کند و اما آن شش امر که در قربانی کردن
سنت است اول آنکه اگر قربانی گوسفند یا بز باشد باید که نر باشد و اگر شتر یا گاو باشد ماده باید دوم
آنکه فربهی آن نمایان باشد نه آنکه در فربهی و لاغری میانه باشد سیوم آنکه آنرا در عرفات حاضر کرده باشد
چهارم آنکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را ما بین زانو و پاشنه ببندد پنجم آنکه اگر شخصی را در کشتن
قربانی نایب خود سازد دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد ششم آنکه در وقتی که خواهد که قربانی
کند بگوید وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ إِنَّ صَلٰوتِی
وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ اللّٰهُمَّ مِنْکَ
وَلَکَ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَاللّٰهُ أَکْبَرُ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی و مقارن آن بکشتن مشغول شود فصل سیوم از افعال

ثلثه مناسک منی که روز عید بفعل آوردن آن در منی واجب است آنست که بعد از قربانی کردن از موی خود چیزی
ازاله کند خواه بتراشیدن و خواه بغیر آن و زنانرا تراشیدن سر جایز نیست و در ازاله کردن موی سه امر
واجب و هفت امر سنت اما سه امر واجب اول نیت با شرایطی که از موی بدن چیزی ازاله میکنم در حج اسلام
حج تمتع از برای آنکه واجب است قربت الی الله دوم مقارنت نیت با ازاله کردن سیوم استدامت حکم و اما
آن هفت امر سنت اول آنکه در وقت موی ازاله کردن رو بقبله کند دوم آنکه در آنوقت بگوید که بسم الله الرحمن
الرحیم اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة سیوم آنکه در تراشیدن سر شروع از جانب راست کند
چهارم آنکه کل سر را بتراشد پنجم آنکه اگر بر سر موی نداشته باشد پاکی را بر سر بگرداند ششم آنکه بعد
از ازاله کردن موی ناخن بچیند و سبیل بگیرد هفتم آنکه موی را در منی دفن کند و بعد از فارغ شدن از افعال
ثلثه مناسک منی حلال میشود بر وی جمیع آنچه باحرام حرام شده بود مگر زن و بوی خوش فصل چهارم در بیان
باقی افعال حج چون مناسک منی را بجا آورد واجب است بمکه مراجعت کردن بجهت بجا آوردن پنج امر و آن طواف
حج است و دو رکعت نماز آن و سعی ما بین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اول را
بفعل آورد بوی خوش بر وی حلال میشود اما زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت نماز آن بجا آورد
و واجبست که این پنج امر بترتیبی که مذکور شد بفعل آید و جمیع آنچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از
امور واجب و سنتی در این دو طواف عمره و سعی معتبر است و فرق همین در نیت است پس در طواف حج چنین نیت
کند که طواف حج اسلام حج تمتع میکنم از برای آنکه واجب است قربت الی الله و در طواف نسا نیت چنین کند
که طواف نسا میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجب است قربت الی الله و نیت نماز این دو طواف و نیت
سعی ما بین صفا و مروه بر این قیاس کنند و چون از این پنج امر فارغ شود واجب است که بمنی مراجعت نماید بجهت چهار امر
اول در منی بودن شب ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و جایز است شخص را
که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت بزن نکرده باشد آنکه شب سیوم در منی نماند و آنکه بعد از وقت
ظهر روز دوازدهم از منی بیرون رود مگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن

آن شب در منی واجبست و بیرون رفتن جایز نیست و در هر یک از این سه شب تا نصف شب ماندن در منی لازم است
حکم اینقدر توقف نماید که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون میتواند رفت و جایز است بجای ماندن آن شب
در منی ماندن آن شب در مکه بشرط آنکه تا صبح بعبادت مشغول باشد دوم رمی جمره اولی در هر یک از این روزهای
تشریق بهفت سنگریزه سیوم رمی جمره وسطی در این سه روز بهمان طریق چهارم رمی جمره عقبه در این سه روز
بهمان طریق و واجبست این ترتیب را رعایت داشتن و وقت رمی از طلوع آفتابست تا وقت شام و اگر شخص را
عذری باشد جایز است که شب رمی کند و بدانکه آداب بسیار این رمیها بطریقیست که قبل از این تفصیل آنها مذکور شد و فرقی
نیست الا در دو امر اول آنکه هر یک از جمره اولی و جمره وسطی را در وقت رمی بر دست راست بگیرد دوم آنکه
بعد از رمی هر یک از این دو جمره اندکی نزدیک آن بایستد و بجهر و صلوات و دعا اشتغال نماید اما بعد از
رمی جمره عقبه ایستادن نزد آن سنت نیست و بدانکه این رمی آخر افعال واجبه حجست و جایز است که از منی
بوطن خود رود یا اگر بمکه معاودت نماید اما معاودت جهت وداع خانه کعبه سنت است پس چون خواهد که بمکه
معاودت کند سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز بگذارد در هر دو رکعت یک سلام و بعد از آن متوجه
مکه شود و آداب دخول مکه و مسجد الحرام از غسل و غیر آن بطریقیست که قبل از این گذشته و بدانکه داخل شدن
در خانه کعبه سنت است و واجب نیست و آداب آن نه امر است اول غسل کردن دوم آنکه حلقه در را وقت
داخل شدن بگیرد سیوم آنکه کمال خشوع و خضوع در وقت داخل شدن بجا آورد چهارم آنکه چون داخل شود
بگوید اللهم انک قلت و من دخله کان آمنا فآمنی من عذابک عذاب النار پنجم آنکه بر سنگ سرخی که
مابین دو ستون خانه کعبه فرش است دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره حم سجده بخواند
و در رکعت دوم بعد از فاتحه از آیات قرآن بعدد آیات سوره حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار آیت است
ششم آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانه دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن این دعا بخواند اللهم من
تهیأ و تعبأ و اعد و استعد لوفادة الی مخلوق رجاء رفده و جوائزه و نوافله و فواضله فالیک
کان یا سیدی تهیئتی و تعبئتی و استعدادی رجاء رفدک و نوافلک و جوائزک فلا تخیب الیوم رجائی یا

من لا یخ

من لا یخیب سائله و لا ینقص نائله فانی لم آتک الیوم بعمل صالح قدمته و لا شفاعة مخلوق رجوته
و لکن اتیتک مقرا بالذنوب و الاساءة علی نفسی فانه لا حجة لی و لا عذر فاسئلک یا من هو کذلک
ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعطینی مسئلتی و تقیلنی عثرتی و تقلبنی برغبتی و لا تردنی محروما
و لا مجبوها و لا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسئلک یا عظیم ان تغفر لی الذنب
العظیم لا اله الا انت هفتم آنکه در درون خانه کعبه سر بسجده نهد و این دعا بخواند اللهم لا یرد
غضبک الا حلمک و لا ینجی منک الا التضرع الیک فهب لی یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة التی بها
تحیی اموات العباد و بها تنشر میت البلاد و لا تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی و تعرفنی الاجابة
فی دعائی اللهم ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی و لا تشمت بی عدوی و لا تمکنه من عنقی من ذا الذی
یرفعنی ان وضعتنی و من ذا الذی یضعنی ان رفعتنی و ان اهلکتنی فمن ذا الذی یعرض لک
فی عبدک او یسئلک عن امره و قد علمت یا الهی ان لیس فی حکمک ظلم و لا فی نقمتک عجلة و انما
یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الی الظلم الضعیف و قد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا
فلا تجعلنی للبلاء غرضا و لا لنقمتک نصبا و مهلنی و نفسنی و اقلنی عثرتی و لا تتبعنی ببلاء علی
اثر بلاء فقد تری ضعفی و قلة حیلتی و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک اعوذ بک الیوم فاعذنی
و استجیر بک فاجرنی و استعین بک علی الضراء فاعنی و استنصرک فانصرنی و اتوکل علیک فاکفنی
و اؤمن بک فآمنی و استهدیک فاهدنی و استرحمک فارحمنی و استغفرک مما تعلم فاغفر لی
و استرزقک من فضلک الواسع فارزقنی و لا حول و لا قوة الا بالله هشتم آنکه در وقت بیرون آمدن
از خانه کعبه حلقه در خانه کعبه را بگیرد و بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر اللهم لا تجهد بلائی و لا
تشمت بی اعدائی فانک انت الضار النافع نهم آنکه چون از خانه بزیر آید دو رکعت نماز بگذارد در
نزدیکی کعبه بجانبیست که در خانه کعبه در جانب دست چپ او باشد خاتمه در بیان آداب وداع خانه
کعبه و آن ده امر است اول آنکه هفت شوط طواف وداع را بجا آورد و نیت چنین کند که طواف وداع

خانهٔ کعبه میسکیم سنت تقرب بخدا دوم آنکه در هر شوطی استلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در
شوطی نتواند در شوط اول و دوم استلام نماید سیوم آنکه بعد از فارغ شدن از طواف التزام
مستجار کند بطریقی که در طواف عمره مذکور شد چهارم آنکه نزد حجر اسود آید و شکم خود را بکعبه
بچسباند و دست چپ را بر حجر اسود گذارد و دست راست را از جانب در خانهٔ کعبه بچسباند و بگوید الحمد لله
وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک وامینک وحبیبک
ونجیبک وخیرتک من خلقک اللهم کما بلغ رسالتک وجاهد فی سبیلک وصدع بامرک واوذی
فیک حتی اتاه الیقین اللهم اقلبنی مفلحا منجحا مستجابا لی بافضل ما یرجع به احد من وفدک
من المغفرة والبرکة والرضوان والعافیة مما یسعنی ان اطلب فی سئلک ان تعطینی مثل الذی
اعطیته او فضلا من عندک تزیدنی علیه اللهم ان امتنی فاغفر لی وان احییتنی فارزقنیه من
قابل اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة بیتک اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک
حملتنی علی دابتک وسیرتنی فی بلادک حتی ادخلتنی حرمک وامنک وقد کان من حسن ظنی بک ان تغفر
لی ذنوبی فان کنت غفرت لی ذنوبی فازدد عنی رضا وقربنی الیک زلفی ولا تباعدنی وان کنت
لم تغفر لی فمن الآن فاغفر لی قبل ان تنأی عن بیتک داری فهذا اوان انصرافی ان کنت
اذنت لی غیر راغب عنک ولا عن بیتک ولا مستبدل بک ولا به اللهم احفظنی من بین یدی
ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی حتی تبلغنی اهلی ومالی فاذا بلغتنی اهلی فاکفنی مؤنة عبادک
وعیالی فانک ولی ذلک من خلقک ومنی پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آید و
قدری از آب آن بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در اثنای
بیرون رفتن بگوید آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون الی ربنا راغبون الی الله راجعون
ان شاء الله هفتم آنکه نزد در مسجد الحرام سجدهٔ طویل با کمال خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد
الحرام بایستد و بگوید اللهم انی انقلب علی لا اله الا الله نهم آنکه یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق

کند دهم آنکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج آید مطلب ششم در بیان احکام حج قران
و حج افراد و قبل ازین مذکور شده بود که حج قران و حج افراد بر شخصی واجب میشود که از اهل مکهٔ معظمه باشد
یا آنکه دوری او از آن مکان مقدس کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد که اگر دوری آنکس از مکهٔ معظمه شانزده
فرسخ یا زیاده بر شانزده فرسخ شرعی باشد حجی که بر و واجب میشود حج تمتع است و افعال حج تمتع را بتفصیل
مذکور ساختیم و افعال حج قران و حج افراد مثل افعال حج تمتع و حج عمره است لیکن عمرهٔ حج تمتع قبل از حج است
و طواف نسا ندارد و عمرهٔ حج قران و افراد بعد از حج است و طواف نسا دارد و افعال این دو نوع حج یکی
است لیکن در حج قران مخیر است میانه آنکه نیت احرام را مقارن تلبیات یا مقارن اشعار یا مقارن
تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از حج قران و حج افراد واجب است که از میقات باشد
یا از مسکن خود هرگاه مسکن او بمکه نزدیکتر از میقات باشد یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد و باقی افعال
بطریق افعال حج تمتع است پس چون احرام ببندد متوجه عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام
شود و بعد از وقوف مشعر الحرام بمنی رود و رمی جمرات و قربان و تقصیر بجا آورد و بمکه باز گردد و طواف
و دو رکعت نماز آن را و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن را بطریقی که قبل ازین مذکور شد
بعمل آورد و چون ازین افعال فارغ شود عمرهٔ مفرده را بجا آورد باین طریق که یا از میقاتها یا از نزدیکترین
موضعی بحرم احرام عمرهٔ مفرده ببندد و طواف عمره کند و دو رکعت نماز آن و سعی میان صفا و مروه
و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت نماز آن بجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتر را
که بجهت قربانی میبرد که در منی قربانی کند زخم زند و آن جانب را بخون آن زخم آلوده کند و مراد از تقلید
آنست که در گردن قربانی که میبرد نعلینی ساییده که در آن نعلین نماز گذارده باشد مطلب هفتم در بیان
احکام حج نیابت و در آن دو فصل است فصل اول در باب گرفتن از جهت میت و حی هرگاه حج بر شخصی فوت
شود و ترکهٔ او وافی گذارد و حج اسلام بر و واجب شده باشد و در ذمت او مستقر گشته باشد واجبست
که وارث آن شخص اجاره بگیرند که بنیابت او حج بجا آورد اگر وقت حج باقی باشد والا سال دیگر خواه

میت وصیت کرده باشد که بجهت او حج کنند وخواه وصیت نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمت او
مستقر گردد فوت شود نایب گرفتن واجب نیست وحج در ذمت وقتی مستقر میشود که شخص با وجود استطاعت
رفتن بحج حج را تأخیر کند تا آنقدر مدت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از
استطاعت وقبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقطست ونایب گرفتن لازم نیست و
اجرت حج مقدمست بر میراث وحکم سایر قروض دارد پس هرگاه میت مشغول الذمه باشد بحج
وقرض نیز داشته باشد واجبست که اول اجرت المثل حج وقرض او را از متروکات وی ادا کنند
وآنچه بعد از آن بماند بوارث میرسد واگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمیرسد وهمچنین اگر همه
متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد ووارث از متروکات
او محرومست وهرگاه شخصی تبرع نماید وبلا اجرت بنیابت میت حج بجا آورد درینصورت حج از ذمت
میت ساقط میشود ولازم نیست که نایب بجهت او بگیرند وهمچنین اگر شخصی تبرع از مال خود شخصی را باجاره
بگیرد که بنیابت میت حج کند وهرگاه میانه مجتهدین خلافست درین که نایب میت از کجا متوجه حج شود
بعضی برانند که از آنجا که فوت واقع شده واجبست که متوجه حج شود وبعضی برانند که توجه از میقات
کافیست وبعضی برانند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود واگر بآن وفا نکند از میقات
وانیقول بصواب نزدیکترست وظاهر اقوال دوم باین قول بازگشت میکند واگر حج در ذمه شخص مستقر شده باشد
اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسیده مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجبست که شخصی را
باجاره بگیرد که بنیابت او حج کند هرگاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود واگر بعد از آنکه نایب
بنیابت او حج کرده باشد مانع برطرف شود بر وی واجبست که خود حج کند وحجی که نایب او کرده کافی نیست
اما اگر بعد از آنکه حج گذاردن بر وی واجب شده باشد وقبل از آنکه در ذمت او مستقر شود او را مانعی از
حج رفتن پیش آید درینصورت در وجوب نایب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که حکم شخصی دارد
که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد وبعضی برانند که از این شخص حج ساقطست مادام که مانع باقی باشد

ونایب گرفتن واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد وخواه نداشته باشد و
اقرب قول اولست **فصل دهم** در بیان شرطهایی که در نیابت حج معتبرست وآن شش امرست
اول آنکه نایب بالغ باشد وبعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جایز داشته اند بشرط آنکه تمیز داشته
باشد وبر تحقیق او اعتماد باشد **دوم** آنکه عادل باشد پس حرامست که غیر عادل را نایب حج سازند
اما اگر غیر عادل را نایب کرده باشند ودانند که حج را بالفعل آورده درینصورت حج او کافیست واحتیاج
بنایب عادل گرفتن نیست وبعضی از مجتهدین برانند که هرگاه ظن غالب باشد که نایب افعال حج را بجا
می آورد نایب گردانیدن او جایزست **سیوم** آنکه در ذمت نایب حج واجب نباشد **چهارم** آنکه افعال
حج را بالتمام داند یا شخص عادلی با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی او را تعلیم کند **پنجم** آنکه در
نیت قصد کند که این افعال را بنیابت فلانی بجا می آورم **ششم** آنکه آن شخص که نایب بنیابت او حج
میگذارد باید که شیعه اثنی عشری باشد پس نایب مخالف مذهب شدن جایز نیست مگر آنکه پدر نایب یا جد
پدری او نایب باشد که درین دو صورت نیابت کردن او جایزست با وجود آنکه مخالف مذهب باشد
وبعضی از مجتهدین این دو صورت را نیز جایز نداشته اند وجایزست که زن نایب مرد شود وبر عکس
وهمچنین جایزست که غلام یا کنیزی که عادل باشند برخصت آقای خود نایب شوند واگر نایب در اثنای
راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام وداخل شدن حرم واقع شود نایب دیگر باید گرفت که از
آنجا که او فوت شده روانه حج شود وورثه او را از وجه اجارت موازی مسافتی که قطع کرده برسد و
بس وتتمه بورثه صاحب مال برسد واگر فوت او بعد از احرام وداخل شدن حرم باشد واز باقی
افعال چیزی بجا نیاورده باشد آنچه بفعل آورده کافیست واحتیاج بنایب گرفتن دیگر نیست اما
میانه مجتهدین خلافست بعضی برانند که در متوفی کل مبلغی که وجه اجاره اوست بوارث او میرسد **تم**
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب بروز تاریخ یوم الاثنین اثنین شهر رجب الحرام سنه ۱۰۷۵
خمس وسبعین بعد الالف من الهجرة النبویة علیه الصلوة والسلام کتبه العبد الاثیم ابراهیم الحسینی **تم**

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی و خیر الوصیین
امیر المؤمنین علی المرتضی و آلهما الائمة النجباء علیهم الصلوة من العلی الاعلی اما بعد
چنین مسکین همت عالی نهمت بندگان همیون ارفع اقدس اعلی که آستانه خیر البشر مروج مذهب
حق ائمه اثنی عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض
علی العالمین عدله و بره و احسانه برای احیای معالم شریعت سید المرسلین و اعلای اعلام مذهب حق
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصورست و اراده خاطر ملکوت ناظر مقدس
معطوفست بر آنکه شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عالم بمذهب حق آنحضرت باشند
لهذا استاد بندگان اعلی حضرت خاتم المجتهدین و خلاصة المتقدمین و زبدة المتأخرین بهاء
الملة والشریعة والحقیقة والدین محمد العاملی رحمه الله را مأمور ساخته بودند بتصنیف کردن کتابی
که مشتمل باشد بر مسائل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان و
مسائل ضروری که بیشتر اوقات بآن احتیاج واقع میشود چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن
و حضرت خاتم المجتهدین امتثالا للامر الاشرف شروع در تالیف آن کتاب نموده آنرا موسوم بجامع
عباسی ساخته مشتمل بر بیست باب و چون بعد از اتمام پنج باب آن در دوازدهم ماه شوال سنه هزار و
سی و یک هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست در ثانی الحال امر اشرف اعلی عز صدور یافت که پانزده باب
تتمه آن کتاب سمت اتمام و صورت اختتام پذیرد داعی دولت قاهره نظام بن حسین ساوجی امتثالا
للامر الاشرف المطاع لا زال نافذا فی الاقطار والارباع شروع در اتمام آن نموده والله الموفق للاتمام
والمیسر للاختتام امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همیون ارفع اقدس گردد باب
ششم از کتاب جامع عباسی در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد کردن

وجهاد با کفار کردن و در آن چهار مطلبست مطلب اول در بیان وقف کردن و توابع آن و در آن سه فصلست
فصل اول در شروط وقف بدانکه شروط وقف شانزده است اول اهلیت واقف پس وقف غیر بالغ و دیوانه
که تمام وقت دیوانه باشد صحیح نیست و کسی که گاهی دیوانه باشد و گاهی نباشد در غیر وقت دیوانگی وقفش
صحیح است و در وقف طفلی که ده سال داشته باشد میانه مجتهدین خلافست و گویا اکثر علما برآنند که وقف او را
صحیح میدانند متمسک شده اند بحدیثی که در جواز صدقه او واقع شده است و تصدق را بر وقف حمل کرده اند
چه وقف نیز صدقه جاریه است و همچنین وقف مست و بیهوش و فرزندی که حاکم شرع او را از مالش منع
کرده باشد وقف غلام صحیح نیست دوم نیت واقف پس وقف غافل و کسی که در خواب باشد یا
بیهوش باشد صحیح نیست و اگر بعد از وقف کردن و قبض دادن دعوا نماید که وقف بی نیت واقع شده آن دعوی
مسموع نیست و خلافست میانه مجتهدین که آیا قربت در وقف شرطست یا نه اقرب آنست که شرطست پس
وقف کافر صحیح نیست سیوم ملکیت واقف پس اگر ملک دیگری را وقف کند صحیح نیست و اگر مالکش بعد از
وقف اجازت دهد چهارم ایجاب چون وقفت و آنچه با قرینه دلالت بر وقف کند پنجم قبول مقارن
ایجاب از بطن اول در وقف اولادی و در بطون دیگر شرط نیست هرگاه وقف بر کسی باشد که در او قبول
ممکن باشد و اگر وقف بر طفل باشد قبول ولی او یا صرفه و غبطه کافیست و در وقف بر فقرا قبول شرط نیست
بلکه در صورت قبول ممکن نیست و همچنین اگر وقف بر مصالح مسلمانان باشد چون وقف بر مساجد و مشاهد
و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که در صورت قبول حاکم شرع نیز لازم نیست ششم معلق نساختن وقف
بشرطی یا صفتی غیر واقع پس اگر چیزی را وقف کند و آنرا بر شرط یا صفتی واقعی که عالم بوقوع آن باشد
معلق سازد صحیح است مثل آنکه گوید این را وقف کردم اگر امروز جمعه باشد هفتم دوام وقف است
پس اگر مقارن مدتی سازد آن وقف نخواهد بود بلکه آنرا حبس میگویند و آن بانقضای مدت باطل میشود
و همچنین است اگر شرط کرده باشد که هر وقت که خواهد رجوع کند و اگر وقف کند بر کسی که اغلب آن باشد که
منقرض شود بعد از انقراض او میان فقها خلافست بعضی گفته اند که راجع بواقف میشود در حالت

صحیح نیست و همچنین م

حیات او منتقل بوارث او میکردد بعد از وفات او و بعضی برانند که بورثه موقوف علیه راجع میشود و بعضی کفته اند که در ابواب البر صرف باید کرد و اصح قول اول است و اکر در اول منقطع باشد همچو وقف بر معدوم الکاه بر موجود اقوی آنست که باطلست و اکر در وسط منقطع شود چنین وقف بر زید الکاه بر غلام شخص الکاه بر فقرا درین هر احتمالست یکی صحت طرفین و بطلان وسط و عود حصه آن بواقف و وارث او و اکر در هر دو طرف منقطع باشد مثل اول اقوی بطلانست **هشتم** قبض موقوف علیه در وقف بطن اول از وقف او لازم است در بطون دیکر قبض شرط نیست و قبض ولی طفل یا حاکم شرع در صغیر کافیست پس بنابراین شرط اکر واقف پیش از قبض بمیرد وقف او باطلست و در قبض فوریت شرط نیست پس هر وقتی که قبض کند صحیح است و در قبض اذن واقف شرطست و هر کاه واقف تولیت الخیر را اکر بر فقرا وقف کرده از جهت خود شرط کرده باشد در مدت حیات او قبض فقرا شرط نیست بلکه قبض او کافیست **نهم** انکه آنچه آنرا وقف میکند از نفس خود بیرون کند پس اکر بر خود وقف نماید صحیح نیست و اکر بر خود وقف کند و بعد از آن بر فقرا مجتهدین را درین مسئله دو قولست اصح آنست که باطلست و اکر بر خود و بر فقرا وقف کند دران دو احتمالست یکی انکه نصف آن صحیحست و نصف باطل **دوم** انکه تمام باطلست و اکر شرط کند که قرضهای خود را از وقف بدهد یا در مدت حیات نفقه او از آن باشد باطلست اما اکر شرط کند که نفقه اهل و عیال او از وقف باشد صحیحست زیرا که حضرت رسالت پناه و فاطمه علیهما السلام این شرط کرده اند پس در صورتیکه اکر اولاد الکفاف بر وقف کند و واجب النفقه او باشند آیا نفقه ایشان از وی ساقط میشود یا نه میانه مجتهدین درین خلافست و همچنین در نفقه زوجه نیز خلافست **دهم** انکه آنچه وقف میکند میباید که معین باشد مشخص که از آن منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست و همچنین وقف هر چه خوردند از ماکولات صحیح نیست زیرا که اصل آن باقی نیماند و خلافست میانه مجتهدین که وقف درهم و دینار جایز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند برانکه وقف آنها جایز نیست و اصح آنست که جایز است زیرا که جهت زینت از آنها منتفع میتوان شد **یازدهم** انکه صحیح باشد که مسلمان آنرا مالک شود پس اکر شراب یا خوک را وقف کند صحیح نیست **دوازدهم**

انکه بیان

انکه بیان مصرف آن کند پس اکر بیان مصرف نکند صحیح نیست **سیزدهم** انکه موقوف علیه در ابتدای وقف موجود باشد پس اکر بر معدوم وقف کند صحیح نیست و اکر چه طفل در شکم و جهه کرفته باشد و اکر بر موجود وقف کند و بعد از آن بر آنچه از نو در وجود آید صحیح است اما اکر بر معدوم وقف کند و بعد از آن بر موجود آیا آن وقف در حق موجود صحیح است یا باطل مجتهدین را دو قولست اصح آنست که باطلست **چهاردهم** انکه موقوف علیه را مالک شدن چیزی صحیح باشد پس وقف بر ملک و جن و دواب صحیح نیست و اکر چه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و همچنین بر جمادات وقف صحیح نیست اما اکر بر مشاهد و مساجد و پلها وقف کند صحیح است زیرا که فی الحقیقه آن راجع بمسلمانان میشود **پانزدهم** انکه موقوف علیه مشخص باشد پس اکر بر یکی از دو شخص یا بر یکی از دو مسجد وقف کند صحیح نیست **شانزدهم** انکه وقف کردن بر موقوف علیه جایز باشد پس اکر بر زنا کنندکان یا راه زنان وقف کند باطلست و همچنین وقف کردن مسلمان چیزی را بر نوشتن توریت و انجیل و کتب انبیای سابق که احکام دین ایشان منسوخ است یا وقف نمودن بر معابد و کنشتهای یهود و نصاری باطلست اما بنده بعضی از مجتهدین وقف کردن بر یهودان جایز است و بعضی در مقام اشکال کرده اند برانکه چرا بر یهودان وقف جایز است و بر معابد و کنشتهای ایشان جایز نیست و جواب این چنین کفته اند که وقف بر معابد و کنشتها معصیت محض است بخلاف وقف بر یهودان چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند و احتمال دارد که از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند جایز است اما وقف کردن یهود بر معابد و کنشتها جایز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانسته و هر کاه شروط وقف متحقق شود موقوف علیه مالک میشود منافعی را که بعد از وقف کردن حاصل کرده و در منافعی که در حال وقف کردن موجود باشد چون میوه و پشم و بر کوسفند خلافست میانه مجتهدین و اکر وقف مرسوم بشرطی باشد در آنچه واقف شرط کرده است صرف باید نمود و جایز نیست فروختن وقف اما اکر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانه موقوف علیهم در وقف اولاد نزاع افتد که منجر بخراب شدن وقف کردد میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایز است

فصل دوم در بیان تصدق نمودن بدانکه در تصدق کردن ثواب بسیار وارد شده است و صدقه پنهانی

افضل است چنانچه در حدیث صحیح با آن وارد شده مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه در مخصوص
آنکس را باید داد و در تصدق چهار چیز شرطست **اول** ایجاب چون تصدقت و آنچه بدان ماند **دوم**
قبول چون قبلت **سیوم** اقباض باذن مالک چه بدون اذن او صحیح نیست **چهارم** نیت قربت و حرامست
بر بنی هاشم اخذ تصدقات واجبه چون زکوة و جز آن از غیر بنی هاشم اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جایز است
چنانچه در بحث زکوة مذکور شد و غلامی که بنی هاشم او را آزاد کرده باشد جایز است که از تصدقات
واجبه بگیرد و جایز است بنی هاشم را که تصدقات سنت بگیرند و واجبات نیز بمقدار معاش گاهی جایز است
گاهی که خمس وفا بمعاش ایشان نکند و جایز است تصدق بر جهود و اگر چه بیگانه باشد یعنی خویش نباشد
پس هرگاه تصدقات واجبه داده شود دیگر رجوع کردن در آن جایز نیست و تصدقات سنت نیز همین حکم
دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اجنبی باشد رجوع میرسد
و اصح قول اولست **فصل سیوم** در بیان سکنی و عمری یعنی شخصی دیگری گوید که در این خانه ساکن باش
تا زنده باشی و در آن سه چیز شرطست **اول** ایجاب چون أَسْكَنْتُكَ وَأَعْمَرْتُكَ وَأَرْقَبْتُكَ
و آنچه بدینها ماند **دوم** قبول **سیوم** قبض و هرگاه ساکن گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا مدت
معین باشد بقبض لازم میشود و بعد از موت هر کدام که شرط کرده باشند بمالک انتقال می یابد
پس اگر گوید در این خانه ساکن باش تا زنده باشی هرگاه ساکن بمیرد بمالک منتقل میشود و اگر در صورت
مالک بمیرد ورثه مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید در این خانه ساکن باش تا وقت
فوت من پس هرگاه مالک بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیش از مالک بمیرد مالک را نمیرسد که ورثه
ساکن را در مدت حیات خود بیرون کند و اگر مقید بوقت نکرده باشد هرگاه خواهد ساکن را بیرون
میتواند کرد و صحیح است سکنی و عمری در هر چیزی که وقف کردن آن جایز است و سکنی و عمری بفروختن
آن خانه باطل میشود و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن با اهل و فرزندان خود ساکن میشود و اگر سوای ایشان
جماعت دیگر را نیز شرط کرده باشد جایز است که ساکن شوند و هرگاه کسی غلام یا اسب خود را در راه خدا بعمل

جنس نماید

جنس نماید یا گوید که غلام خدمت خانه کعبه یا مسجد الحرام کند لازمست خدمت کردن تا آن غلام
و اسب زنده باشند و اگر گوید که خدمت شخصی کند و آن شخص را معین نکند آنگاه بمیرد غلام بورثه آن
منتقل میشود **مطلب دوم** در بیان قرض دادن و در آن دو موقف است **موقف اول** در ثواب قرض دادن
بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که
آنحضرت فرموده اند شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم که نوشته بود که صدقه دادن ده مثل آن
ثواب دارد و قرض دادن هجده مثل آن و آنچه در بعضی روایات وارد شده که صدقه دادن ده مثل ثواب
قرض دادن دارد مراد از آن صدقه بر خویشان و علماست چه صدقه بر ایشان افضل از قرض دادنست
و در قرض دادن سه چیز لازمست **اول** ایجاب چون أَقْرَضْتُكَ يا تَصَرَّفْ فِيهِ يا انْتَفِعْ بِهِ وَ
عَلَيْكَ رَدُّ عِوَضِهِ و آنچه بدینها ماند **دوم** قبول چون قبلت و آنچه دلالت بر آن کند **سیوم** آنکه
میباید هر یک از ایجاب و قبول از جایز التصرف واقع شود پس از دیوانه و مست و مفلسی که حاکم او را از
مالش منع کرده باشد و طفلی که پانزده سال نداشته باشد معتبر نیست و قرض دادن بزن جایز است و فرق
میانه مرد و زن نیست و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جایز است اما در آنچه مثل نداشته باشد
دو قولست و معلوم در قرض دادن معتبر نیست چه قرض دهنده فی الحال مال خود را با تمام میتواند طلبید
و اگر چه متفرق داده باشد **موقف دوم** در اموری که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن پنج امر
متعلق است پنج امر واجب و پنج امر حرام و چهار امر سنت و چهار امر مکروه اما پنج امر واجب **اول** رد
کردن قرض گیرنده مثل آنچه گرفته باشد **دوم** آنکه هرگاه قرض گیرنده همانچه گرفته یا مثل آنرا رد کند بر
قرض دهنده قبول کردن آن واجبست و اگر چه در نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد پس اگر آنرا مثل نبوده
باشد قیمت آنرا در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت آن روزی که بقرض گرفته است بدهد
سیوم آنکه همیشه در خاطرش باشد که هرگاه که قدرت بهم رساند ادای آن بکند **چهارم** آنکه اگر قرض گیرنده
آنرا بگذارد که سالی بر آن بگذرد و طلا و نقره سکه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجبست **پنجم**

قرض گرفتن

اگر در دادن آن مال بقرض دهنده سعی کند و اما آن چه از او حرام است **اول** شرط زیادتی کردن در مقدار
و وصف خواه جنس باشد که زیاده و نقصان در آن حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل
و وزن در آید و خواه آنچنان نباشد پس اگر قرض دهنده شرط کند که خانه خود را بکمتر از اجرت واقعی
یا زیاده از آن با او بیاجارت دهد یا آنکه برای او هدیه بیاورد یا جهت او کاری کند جایز نیست اما اگر
قرض گیرنده بی شرط او زیاده دهد جایز است و در بعضی احادیث وارد شده که جایز است که در عوض
درم ناروا درم رایج یا بدل درم کهنه درم تازه بدهد و اگر شرط کند که عوض درست شکسته یا ناقص در
قیمت بدهد آن شرط لغو است و اگر شرط کاری یا ضمانتی جهت این قرض کند یا آنکه در شهر دیگر ادا نماید
جایز است و اگر شرط کاری و ضمانتی جهت قرض دیگر کند جایز نیست **دوم** قرض دادن آنچه بکیل و وزن
در آید به آنکه بکشند یا کیل کنند **سیوم** اسراف کردن قرض گیرنده در نفقه بلکه باید که اکتفا بقلیل کند
چهارم طلب کردن قرض دهنده مال خود را از کسی که قادر بر ادا نباشد بلکه میباید که با او مدارا کند
پنجم طلب کردن مال خود از کسی که ملتجی بحرم کعبه شده باشد مگر آنکه در حرم قرض داده باشد و بعضی از
مجتهدین مدینه طیبه و حرم امیرالمؤمنین را نیز بکعبه ملحق ساخته اند **ششم** قرض گرفتن کسی که قادر بر
دادن آن نباشد **هفتم** ناز کردن قرضدار در اول وقت اما چهار امر سنت **اول** قرض دادن **دوم**
ظاهر ساختن قرض گیرنده مالداری و مفلسی خود را بر قرض دهنده **سیوم** وفا کردن بشرطی که کرده باشند
چهارم آنکه اگر قرض گیرنده جهت قرض دهنده هدیه بیاورد در مال خود حساب کنند و اما چهار امر مکروه
اول قرض کردن مالدار بی ضرورتی اما با ضرورت مکروه نیست چه در احادیث وارد شده که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در حین وفات
قرض گذاشتند **دوم** قصد زیادتی کردن هر یک از قرض دهنده و گیرنده را با آنکه بلفظ نگویند **سیوم**
فرود آمدن قرض دهنده در خانه قرض گیرنده **چهارم** زیاده از سه روز در منزل او بودن و بعضی از
مجتهدین این را حرام میدانند **مطلب سیوم** در بیان بنده آزاد کردن و در آن ثواب بسیار است و در احادیث

اهل‌بیت علیهم السلام وارد شده که هر که بنده آزاد کند حق سبحانه و تعالی بعوض هر عضوی از آن بنده
عضوی از او را از آتش دوزخ آزاد کند اگر مرد باشد و اگر زن باشد بعوض هر دو عضو او یک عضو او را
از آتش دوزخ آزاد کند و آزادی پنج قسم است **اول** واجب چنانچه در بحث کفاره خواهد آمد یا آنکه نذر
کند که غلام را آزاد نماید یا آنکه در حال خریدن غلام آقای او شرط نماید که او را آزاد کند **دوم** سنت چون آزاد
کردن بنده مؤمنی که از خویشان او باشد که بخریدن آزاد نشود چون برادر و عم و پسر عم و خال و همچنین
سنت است آزاد کردن غلامی که مؤمن باشد و هفت سال خدمت او کرده باشد **سیوم** مکروه چون آزاد
کردن بنده که از کسب کردن عاجز باشد یا طفل باشد و معاش این را تعیین نکند **چهارم** حرام چون
آزاد کردن بنده کافر **پنجم** مباح چون آزاد کردن ولد الزنا و مستضعف و آزادی بچهار چیز حاصل میشود
اول مباشرت **دوم** سرایت **سیوم** مالک شدن **چهارم** عوارض و در آن چهار موقف **موقف اول** مباشرت
است و آن بر چهار قسمت **قسم اول** آزاد کردن بنده و در آن معتبر چیز شرط است **اول** صیغه چون أنت حرّ
یعنی تو آزادی و اگر أعتقتک یعنی آزاد گردانیدم ترا و قصد انشا کند مجتهدین را در این دو لفظ
اسم آنست که با منقول نیز آزادی واقع میشود و بغیر از این دو لفظ بهیچ لفظ نمیشود از کنایتها و اشارتها
و اگر چه با آن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه در این صورت اشارت و
نوشتن با قرینه بر قصد قایم مقام گفتن این دو لفظ میشود **دوم** آنکه صیغه از بالغ و عاقل مختار قصد کننده
جایز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بنده از طفل و اگر چه ده ساله باشد و دیوانه و کسی که
او را باکراه بر آن دارند درست و غافل و مفلسی که حاکم شرع او را از مال منع کرده باشد که بر محجوران
او در هر و بیماری که در بیماری زیاده از سه یک مال خود آزاد کند واقع شود باطلست **سیوم** آنکه مجرد سازد
آزادی را از شرط و صفت اما جایز است که چیزی با آزادی شرط کند پس اگر شرط خدمت غلام نماید جهت خود
یا غیر خود در زمان معین جایز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمیشود و بر غلام اجرت آن زمان
لازم است و اگر مولی بمیرد و بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را [illegible] آن قدر زمان او را خدمت

فرمایند مجتهدین نیز را درین دو قول اصح آنست که تمیز شد و همچنین در آنکه اگر اول شرط کنند که آنچه
شرط کرده اگر غلام بفعل نیاورد همان بنده باشد مجتهدین را خلافست اصح آنست که شرط باطلست
چهارم آنکه قصد قربت کند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این را شرط نمیدانند و آزاد
کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار نبوت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله یا قرآن است صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی است باطلست پنجم آنکه غلام مسلمان باشد
پس اگر غلام کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و بعضی دیگر
میگویند اگر نذر کند آزاد کردن غلام را جایز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را
آزاد کند صحیح نیست و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است
اصح آنست که جایز نیست هفتم آنکه جایز از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه در خصوصیت آزاد کردن او
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و میگویند مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام تتمه
هفت امر تعلق بآزاد کردن دارد چهار امر مستحبات و سه امر مکروه اما چهار امر مستحب اول آزاد کردن
غلام مؤمن دوم آزاد کردن غلام مؤمن که هفت سال خدمت او کرده باشد سیوم آنکه هر گاه غلام خود را
حد بزند مستحبست که او را آزاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز شده
باشد و اما سه چیز مکروه اول آزاد کردن غلام ناصبی دوم جماعه اکراه از بعضی از علماء درس و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند سیوم آزاد کردن غلامی که از کسب و کار عاجز شده باشد قسم دوم کتابت است و کتابت
آنست که کسی با غلام خویش گوید که مبلغ معین بده و آزاد باش و این بر دو قسمت قسم اول مطلق است که
اقتصار بصیغه و عوض و نیت و وعده کند و هر گاه غلام چیزی را از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد شود
قسم دوم مشروط و آن چنانست که آقا بغلام گوید که هر گاه از عوض عاجز شوی همان بنده باشی و شروط کتابت
دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید که کاتَبْتُكَ عَلى اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَيَّ كَذا فَاِذا اَدَّيْتَ
فَاَنْتَ حُرٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن مبلغ معین و هر گاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط

چنین گوید

چنین گوید که کاتَبْتُكَ عَلى اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَيَّ كُلَّ شَهْرٍ كَذا فَاِذا اَدَّيْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ
وَاِنْ عَجَزْتَ فَاَنْتَ رِقٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا کنی بمن در هر ماه این مبلغ معین را
و هر گاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی تو همان بنده باشی دوم قبول غلام آن معنی را سیوم آنکه
هر یک از آقا و غلام بالغ باشند پس اگر طفل باشند صحیح نیست و اگر چه ده ساله باشند و اگر چه ولی او
اذن دهد چهارم آنکه هر یک ازین هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه دیوانگی او متصل
باشد صحیح نیست و اگر ولی او اذن دهد صحیحست و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی گاهی باشد و گاهی
نباشد در حالتی که نباشد صحیحست و اگر آقای غلام دعوی نماید که کتابت در حالت طفولیت یا جنون
واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدمست هر گاه حالت جنون ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول
غلام مقدمست پنجم قصد است پس اگر غافل یا مست صیغه بگوید باطلست ششم جواز تصرف است پس از سفیه
و مفلسی که حاکم شرع برای قرضخواه او را از مالش منع کرده باشد و بیماری که ثلث مالش وفا بآزادی نمیکند
و زیاده از ثلث شود صحیح نیست مگر با جازت وارث و از مرتد ملی نیز صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع
و بعضی از مجتهدین بر آنند که مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس اگر کسی که او را با اکراه بر آن
دارند صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان باشد چه کتابت غلام غیر مسلمان صحیح نیست زیرا که در آن
حد یعنی وا داشتن نهم آنکه تمام غلام را مکاتب سازد پس اگر نصف او را مکاتب سازد صحیح نیست دهم آنکه
عوضی که غلام میدهد میباید که دین باشد پس اگر عین باشد صحیح نیست یازدهم آنکه آن عوض چیزی باشد
که مملوک مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد جایز نیست دوازدهم آنکه مالی که غلام میدهد میباید که
جنس و قدر و وصف آن معلوم باشد تتمه هر گاه بر آقا زکوة واجب باشد واجبست بر او که از سهم رقاب
چیزی بغلام دهد تا در عوض مال کتابت او بدهد و بعضی از مجتهدین این را مخصوص مکاتب مطلق دانسته اند
و هر گاه آقا چیزی نداشته باشد واجبست بر او که قبول کند و سنت است بر آقا که اگر چیزی از زکوة نیز بر و واجب
نباشد از خود چیزی بغلام بدهد و هر گاه غلام عاجز آید صبر نماید تا آنکه چیزی بهم رساند و مکروهست

مکاتب ساختن غلام غیر این غلامی که قادر بر کتابت باشد و همچنین کم و زیادت مال کتابت از زیاده از قیمت
غلام قرار دادن خواهی کتابت سیزده امر است اول وقوع کتابت میانه غلام و آقا دوم آنکه عوض معوض
ملک مالک باشد سیوم بودن غلام مکاتب میانه درجه استقلال و عدم استقلال چهارم آنکه از میان غلامان
مکاتب مالک میشود و تصرف او صحیح است پنجم ثابت شدن بر آقا ارش جنایتی که آقا جور کرده باشد و اگر بر آقا
نیز جنایتی از غلام واقع شده باشد آقا ارش آنرا ازو میگیرد ششم آنکه مضاربه بمال خود نمیتواند کرد
و اگرچه آقا اذن دهد اما از غیر مضاربه میتواند کرد هفتم قرض نمیتواند داد و اگرچه آقا اذن دهد اما قرض
میتواند کرد هشتم آنکه غلام خود را مکاتب نمیتواند ساخت مگر با غبطه و مصرفه نهم تزویج نمیتواند کرد و خانه خود
بهم نمیتواند رسانید دهم و هبه و هبه قبول نمیتواند کرد از کسی که برو آزاد شود یازدهم کنیز که مکاتب
نمیتواند شوهر کند دوازدهم کفاره ازو صحیح نیست مگر روزه داشتن الا باذن آقا سیزدهم آنکه مکاتب
میتواند غلام خود را تعزیر کند چه بعضی از مجتهدین برانند که هر گاه غلام او کاری کند که مستوجب حد باشد
حد نیز میتواند زد قسم سیوم تدبیر است یعنی آقا بغلام خود گوید که تو بعد از مردن من آزادی و آیا تدبیر
نسبت بغیر آقا نیز واقع میشود مثل آنکه آقا بکنیز خود گوید که تو بعد از مردن شوهرت آزادی میانه مجتهدین
درین خلاف است و آنچه در احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده آنست که این نیز تدبیر است و تدبیر سه
قسم است اول تدبیر واجب مثل آنکه بصیغه نذر گوید که لِلّٰهِ عَلَیَّ عِتقُ عَبدِی بَعدَ وَفَاتِی یعنی خدای راست
بر من آزاد کردن بنده من بعد از وفات من و رجوع درین قسم تدبیر جایز نیست دوم تدبیر مستحب و آن مطلق
تدبیر است و رجوع در آن جایز است سیوم تدبیر مکروه چنین تدبیر کافر و ناصبی و شروط تدبیر شش است اول
صیغه چون اَنتَ حُرٌّ بَعدَ وَفَاتِی یعنی تو بعد از وفات من آزادی و آنچه دلالت بران کند و اشارت
اخرس بجای صیغه گفتن اوست دوم آنکه صیغه از بالغ و عاقل واقع شود پس از طفل و دیوانه صحیح نیست
سیوم آنکه بر [illegible] تصرف باشد پس از سفیه و مفلس که حاکم شرع او را از تصرف در مالش منع کرده باشد
صحیح نیست و بعضی از مجتهدین تدبیر سفیه را صحیح میدانند چهارم آنکه قصد کند پس از غافل و مست و خفته

دکر

و کسی که او را با اکراه بران دارند صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربت کند پس تدبیر کافر صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
نیت قربت را شرط ندانسته‌اند و میگویند که تدبیر وصیتی است بآزاد کردن نه آزاد کردن است ششم آنکه تدبیر را
از شرط مجرد کرده باشد پس اگر معلق بشرطی سازد چون آمدن زید از سفر مثلا صحیح نیست و مدبر همان بنده است
آقا میتواند که او را تصرف کند بفروختن و بخشیدن و غیر آن و اگر او را بفروشد یا ببخشد آیا تدبیر او باطل
و اگر مدبر بگریزد تدبیرش باطل میشود
میشود یا نه مجتهدین را درین دو قول است اکثر برانند که باطل میشود و صحیح است تدبیر کنیز حامله و اگر طفل او
داخل باشد و عکس آن نیز جایز است و ثابت است بگواه گرفتن دو عادل تدبیر قسم چهارم ام ولد است
و او کنیزیست که از آقای خود حامله شود و در ام ولد چند شرطست شرط اول آنکه از آقای خود حامله شود
بنطفه آزادی در حالتی که ملک او باشد پس اگر وطی کننده غلام باشد یا کنیز دیگری را بشبهه دخول کند
و بعد از آنکه حامله شود مالک او گردد ام ولد نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که درین صورت نیز ام ولد میشود
و همچنین اگر ولد بنده باشد مثل آنکه کنیز شخصی را بنکاح درآورد و شرط کند که ولد او بنده آقا باشد
آنگاه حامله شود و بعد از آن کنیز را بخرد ام ولد نمیشود اما اگر کنیز خود را بشخصی تزویج نموده باشد آنگاه
خود وطی کند فعل حرام کرده اما اگر کنیز آبستن شود ام ولد میشود شرط دوم آنکه فرزند از کار فرو و قابل
کسی که میراث ببرد نباشد و سه چیز از خواص استیلاد است اول آنکه جایز است که او را مدبر سازد دوم آنکه
جایز است که او را مکاتب سازد سیوم آنکه فروختن او جایز نیست مگر در عوض قیمت او چه هر گاه آن شخصی که
او را خریده باشد و دخول کرده و فرزندی ازو حاصل نموده از قیمت او عاجز شود او را میتواند فروخت
و بعضی از مجتهدین سوای این موضع در نوزده موضع دیگر فروختن او را جایز دانسته‌اند لیکن آنچه در حدیث
وارد شده همین یک موضع است که مذکور شد موقف دوم سرایت است یعنی هر گاه شخصی نصف غلامی را آزاد کند
تمام او آزاد میشود و اگر غلام میانه دو شخص شریک باشد حصه شریک نیز آزاد میشود و لازمست بر آزاد
کننده حصه خود که قیمت حصه شریک را ادا نماید و در سرایت چهار شرطست اول آنکه [illegible]
مالی که زیاده از خانه و خادم و جهت [illegible] و جامه معتاد و نفقه یکروزه [illegible] و عیال او باشد بمقدار قیمت

حصه شریک نمیشود و اگر مفلس باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه
شریک را میدهد اگر مالدار باشد و اگر مفلس باشد غلام خود سعی کند و اگر غلام از دادن قیمت حصه شریک عاجز
آید نصف او آزاد است و نصف او بنده و کسب نیز انچنان دارد و خلافست میانه مجتهدین که در دادن
قیمت بشریک آزاد میشود یا بعد از دادن اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن
بعد از دادن قیمت حصه شریک است دوم انکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف او از پدر و مادر بمیراث بدو
منتقل شود سرایت در و جاری نیست سیوم انکه حقی باو تعلق نگرفته دارد حقوقی که مانع [illegible] خدمت او باشد چون
وقف و تدبیر چهارم انکه اول حصه خود را آزاد کند پس اگر اول حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست موقف
سیوم ملک است یعنی مالک شدن مرد یازده کس را اول پدر دوم مادر سیوم جد چهارم جده پنجم
فرزندان خواه ذکر و خواه انثی ششم فرزند فرزند و هر چند پایین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله و
هر چند بالا رود دهم دختر برادر و هر چند پایین آید یازدهم دختر خواهر و هر چند پایین آید چه هرگاه
اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد میشوند و در آزاد شدن محرمات رضاعی برینها خلافست میانه مجتهدین
اشهر آنست که آزاد میشوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی آزاد شود آیا نصف دیگر اینها بسرایت آزاد میشود
و قیمت نصف را از حصه پس میباید داد اصح آنست که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازمست و اگر بی اختیار
مالک شود یا انکه مفلس باشد لازم نیست و بزنان غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند
پایین آیند کسی دیگر بخریدن آزاد نمیشود موقف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض
شود بنده آزاد میشود اول انکه غلام کور شود چه درینصورت آزاد میشود دوم انکه جذام بهم رساند سیوم
انکه برص بهم رساند و بعضی از مجتهدین باین علت آزاد نمیدانسته اند چهارم انکه آقای غلام بعضی از
اعضای غلام را قطع نماید مثل انکه گوش و بینی او را ببرد پنجم انکه غلام لنگ زمینگیر شود ششم انکه
غلام پیش از آقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم انکه هرگاه شخص مالداری بمیرد و میراث خوار
نداشته باشد سوای بنده حکم شرع او را از مال میت میخرد و آزاد میسازد و مال او را باو میدهد و اگر

میراث خوارم

بالکلیه

بالکلیه نفوذ نشد حاکم شرع او را جبر میکند بر فروختن هشتم انکه هرگاه یکی از پدر یا مادر آزاد باشد
فرزند آزاد میشود هرگاه مولی شرط بندگی فرزند نکند مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن
و در این مطلب فصلست فصل اول در ثواب جهاد بدانکه جهاد از اعظم ارکان اسلام است و در
آیات قرآن مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب آن و سرزنش آنکسی که بی مانعی جهاد نکند واقع شده
و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان بیشمار است از آنجمله از
حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَغَدْوَةٌ
فِي سَبِيلِ اللهِ وَرَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا یعنی قسم بآنکسی که نفس
بید قدرت اوست که هر رفتنی بجنگ در راه خدا تعالی و هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در وست
و نیز از آنحضرت منقولست که الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي السَّيْفِ وَتَحْتَ ظِلِّ السَّيْفِ
وَلَا يُقِيمُ النَّاسَ إِلَّا السَّيْفُ وَالسَّيْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ
یعنی تمام خیر در شمشیر است و در زیر سایه شمشیر و مردمان راست نمیشوند مگر بشمشیر و شمشیر کلید
بهشت و دوزخ است و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوستتر نیست از قطره
خونی که در راه او ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رِبَاطُ لَيْلَةٍ فِي سَبِيلِ اللهِ خَيْرٌ
مِنْ صِيَامِ شَهْرَيْنِ یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان یکشب جهت رضای خدا تعالی
بهتر است از دو ماه روزه داشتن فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجب است
بنص و اجماع و وجوب آن کفایی است یعنی هرگاه جمعی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده
باشند متعهد جنگ شوند از دیگران ساقط میشود بشرطی که امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر
امام جماعتی را باسم طلبیده باشد جهت مصلحت جهاد بر ایشان واجب عینی است و هرگاه بنذر یا
باجاره بر کسی واجب کرده باشد یا در وقت بهم رسیدن هر دو لشکر با صف ایستاده باشد [illegible] مرد
در شهر تنها نیز جنگ کردن واجب عینی میشود و هرگاه مسلمانان اندک باشند و تا همه جمع نشوند

مقاومت با ایشان نکنند جهاد واجب عینی است و هرگاه دوازده شرط بهم رسد جهاد واجب **شرط اول**
آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب نیست **شرط دوم** آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب
نیست تا آنکه بالغ شود **شرط سیوم** آنکه عاقل باشد پس بر دیوانه واجب نیست **شرط چهارم** آنکه
آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر مدبر یعنی بنده که مولای او با او گفته باشد که بعد از
فوت او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب یعنی بنده که مولای او با او قرار داده باشد که
هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود واجب نیست و اگرچه اکثر او بسبب دادن اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد
و اگر امام بنده‌های مجاهد را باذن ایشان بجنگ ببرد جایز است جهت آنکه از ایشان منتفع میتوان شد **شرط
پنجم** آنکه پیر نباشد چه پیران عاجزند و قوت جنگ کردن ندارند **شرط ششم** آنکه دانا با آداب جنگ
باشد چه اگر دانا نباشد واجب نیست **شرط هفتم** آنکه کور و لنگ نباشد بلکه قادر بر پیاده رفتن
و سوار شدن نباشد **شرط هشتم** آنکه بیمار نباشد و اگر در حضور تنها که از رفتن بجنگ عاجز باشد اما
قدرت داشته باشد که کسی را باجرت بگیرد آیا واجب است که کسی را باجرت بگیرد یا نه مجتهدین را
در این دو قول است **شرط نهم** آنکه قادر باشد بر نفقه جهت خود در سفر و عیال خود در حضر **شرط دهم** آنکه
قادر باشد بر چاروای که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد خواه
نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مسافت هست و نخست قدرت بر چاروا نیز شرط است و اگر
نفقه و راحله کسی بدهد تا آنکه جنگ کند در غیبت واجب نیست بجنگ رفتن اما اگر باجرت بگیرد واجب است
قبول کردن **شرط یازدهم** آنکه قرضداری نباشد که وعده او رسیده باشد و صاحب قرض مطالبه
نماید و قدرت بر دادن آن داشته باشد چه در غیبت بجنگ رفتن او جایز نیست مگر آنکه قرض را ادا
کند یا ضامنی و رهنی بقرضخواه دهد و او را راضی کرده باشد و اگر او را امام باسم طلبیده باشد واجب است که
بجنگ رود و اگرچه قرضخواه اذن ندهد اما منت است که متعرض جاهایی که گمان کشته شدن داشته باشد
نشود یعنی پیش صف نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرضخواه نرسیده باشد یا رسیده باشد و

قادر

قادر بر دادن نباشد مجتهدین را در این دو قول است اصح آنست که در هر دو صورت قرضخواه را
منع نمیرسد **شرط دوازدهم** رضای والدین پس اگر شخصی را امام کسی را نطلبیده باشد بدون رضای
پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این دوازده شرط بهم رسد واجب است در حال حضور
امام که خود بجنگ رود یا کسی را باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد
که در این صورت نایب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقا مذکور شد و هرگاه عاجز شود مثل آنکه بیمار
شود مخیر است در برگردیدن خواه هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند و خواه نرسیده باشند اما اگر
عذر غیر بیماری باشد مثل آنکه آقای غلام از رخصت دادن پشیمان شود و غلام را طلب نماید در صورت
اگر هر دو لشکر بیکدیگر نرسیده اند واجب است که برگردد و اگر بهم رسیده باشند جایز نیست و در حالت
غیبت امام نیز جهاد واجب هرگاه دشمنان بر دیار مسلمانان آیند و از ایشان بمسلمانان آسیب رسد
فصل سیوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجب بدانکه سه طایفه اند که
قتال کردن با ایشان واجب **طایفه اول** حربی و ایشان دو گروهند **گروه اول** مردمان اند
که غیر خدای را پرستش مینمایند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان و غیر اینها
گروه دوم جماعتی اند که هیچ چیز را پرستش نمینمایند چون ملحدان و دهریان و با این هر دو جماعت
جهاد کردن در حال حضور امام واجب تا آنکه مسلمان شوند و از این دو طایفه جزیه قبول نمیتوان
کرد **طایفه دوم** اهل کتاب اند و ایشان نیز دو قسم اند **قسم اول** جماعتی اند که کتابی در دست دارند
و پیغمبری داشته اند چون جهودان که توریت کتاب ایشانست و موسی کلیم علیه التحیة والتسلیم پیغمبر ایشان
و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی علیه السلام پیغمبر ایشان **قسم دوم** آنکه کتاب نداشته و پیغمبری
نداشته اند اما شبه کتابی و پیغمبری قایل اند چون مجوسان که میگویند کتابی موسوم به زند و پازند داشته اند
و پیغمبری زردشت نام داشته اند و در احادیث وارد شده که ایشان کتابی د[illegible]
و پیغمبری داشته اند که او را کشته اند و پیغمبر ایشان کتابی بر ایشان آورده بود که بر پوست دوازده هزار

کاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه نیز واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرایط
و شرایط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب امام هر
ساله در آخر سال بر سر هر یک از مردان عاقل بالغ این دو طایفه اگرچه پیر و لنگ و زمینگیر باشند یا بر زمینهای
ایشان مقرر فرماید و میانه مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه اقرب آنست که نمیدهد و بعضی
از مجتهدین فرق کرده اند میانه بنده جهودی که ملک مسلمان باشد و میانه بنده جهودی که ملک جهودی باشد
پس بر اول واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانه مجتهدین که آیا جزیه را مقداری
معین است یا نه آنچه در حدیث وارد شده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام مقرر کرده بود که فقرای ایشان هر سال
دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالداران ایشان چهل و هشت درهم یا آنکه
مقدار جزیه غیر معین است و تعیین آن منوط برای امامست و اصح قول دوم است چه او مناسبت بذل و خواری
ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین آن وارد شده محمولست بر آنکه رای شریف حضرت امیرالمومنین علیه السلام
در آنوقت بجهت مصلحتی بران قرار گرفته بود و اگر در اثنای سال جمعی ازین دو طایفه مسلمان شوند جزیه
ازیشان ساقط میشود **شرط دوم** التزام نمودن احکام مسلمانانست **شرط سیوم** آنکه آنچه منافات
با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان و معاونت و امداد حربیان و با این شرط اگر خلل
رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه نکردن اینها را با امام شرط کرده باشند و خواه نکرده باشند و
خواه عمدا کرده باشند و خواه سهوا **شرط چهارم** آنکه زنا با زنان مسلمانان نکنند و همچنین ایشانرا نکاح
ننمایند **شرط پنجم** آنکه ترک فتنه کردن کنند با آنکه مسلمانان را از راه نبرند **شرط ششم** آنکه ترک
راه زدن مسلمانان کنند **شرط هفتم** آنکه جاسوسان کفار را در خانهای خود راه ندهند و کفار را بر اسرار
مسلمانان عالم نسازند و خبری از اخبار مسلمانان بایشان ننویسند **شرط هشتم** آنکه مردان و زنان
مسلمانان را نکشند این هشت شرط را اگر امام در عقد جزیه با ایشان شرط کرده باشد و ایشان عمل بآن
نکنند حربی میشوند **شرط** آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله نکنند و استخفاف دین

وکتب

وکتب مسلمانان را نمایند چه اگر عیاذا بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف دین
اگر شرط کرده باشند بخلاف آن حربی میشوند **شرط دهم** آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب
و گوشت خوک خوردن و نکاح مادر و خواهر و غیر اینها کردن **شرط یازدهم** آنکه احداث عبادتخانها
در دار اسلام نکنند و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانهای خود را
بلندتر یا برابر خانهای مسلمانان نسازند و باین شروط اگر خلل رسانند و در عقد جزیه شرط کرده باشند
بلکه پست سازند
که آنها را نکنند حربی میشوند **شرط دوازدهم** آنکه بطریقی بروند که از مسلمانان متمیز شوند با آنکه لباس
ایشان غیر لباس مسلمانان باشد یا چادر ایشان غیر چادرهای سواران مسلمانان باشد و بر یکطرف
سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یکجانب آویزند و بر اسب سوار نشوند و بر زین ننشینند و شمشیر و
سواره
سلاح نبندند و نصاری زنار بر میان ببندند و زنان ایشان نیز بنوعی بروند که از زنان مسلمانان متمیز
شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند و لقب و کنیت بر مولود خود نگذارند و این شرط
دوازدهم را مجتهدین ذکر کرده اند اما در حدیث مذکور نیست و جایز نیست ذمی که در حجاز توطن کند و مراد
از حجاز مکه و مدینه و طایف و حوالی آنهاست و اگر بگذرد و توطن نکند جایز است و جایز نیست ایشانرا
مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن نمیشوند و بعضی از مجتهدین اینرا مکروه میدانند **طایفه سیوم** از سه
که احادیث را بآیات ملحق نخوانند
و بعضی از مجتهدین
طایفه که قتال کردن با ایشان واجب است حربیان و خوارج و ایشان طایفه اند که از امام زمان
روی گردان و یاغی شده باشند و قتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگروند یا کشته شوند و هر گاه که
متفرق شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنها که بجنگ آمده باشند خواهند بود یا نه بر تقدیر
اول واجب است که ایشان را بکشند و در عقب گریختهای ایشان رفته بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج
بایشان نیست بلکه وقتی که شکست خوردند و گریختند کافیست و باجماع مجتهدین ذریت این طایفه و زنان
ایشانرا مسلمانان مالک نمیشوند و همچنین چیزی از مالهای این طایفه را اگر [illegible]
قابل نقل و تحویل باشد و خواه نباشد مالک نمیشوند و در مالهای ایشان که در لشکرگاه هست میانه

مجتهدین خلاف است که آیا لشکریان مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که نمیشوند فصل چهارم در کیفیت
جهاد کردن با کفار بدانکه در جهاد با کفار کردن پنج و چهار امر تعلق است سه امر واجب و ده امر حرام
و شش امر سنت و هشت امر مکروه اما سه امر واجب اول دعوت باسلام کردن است زیرا که جایز نیست
ابتدا بقتال کردن با کفار مگر بعد از آنکه امام یا نایب او ایشان را بشهادتین و اقرار بوحدانیت حق تعالی
و عدل او و نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد او و
بجمیع شرایع و احکام آن دعوت کنند و اگر بی اذن امام کفار را دعوت باسلام نماید مسلمانی یکی از ایشان را بکشد
گناه دارد اما قصاص و دیت بر او نیست و این دعوت عامه کفار را لازم است مگر جماعتی را که دعوت بایشان
نرسیده باشد و عالم ببعث رسول صلوات الله علیه و آله نموده باشند اما جماعتی را که دعوت بایشان
رسیده باشد و عالم ببعثت و دعوت رسول باشند لازم نیست لیکن سنت است دوم مبارزت نمودن
هرگاه امام التزام بر آن نماید سیوم ابتدا بقتال دشمن نزدیک کردن مگر آنکه دشمن دور ترسناکتر
باشد یا با دشمن نزدیک امام جهت مصلحتی مهلت کرده باشد و بعضی این را سنت میدانند اما آن ده امر
که حرام است اول در چهار ماه حرام قتال کردن و آن رجب و ذی القعده و ذی الحجه و محرم است و بدین سبب
این چهار ماه را ماههای حرام میگویند و جهاد کردن درین ماهها با جماعتی که حرمت این ماهها را دانند و
با مسلمانان جنگ نکنند باجماع حرام است و اما با جمعی که حرمت این ماهها را ندانند و با مسلمانان جنگ کنند
جنگ کردن با ایشان درین ماهها حرام نیست دوم مبارزت نمودن با منع امام سیوم گریختن از
جنگ دشمنانی که دو مثل مسلمانان باشند اگرچه گمانش باشد که کشته میشود الا آنکه ضعف زیادت
بیش باشند مگر آنکه قصد آن داشته باشد که با دشمنان حیله کند مثل آنکه پشت بآفتاب نماید یا بر
بلندی برآید یا خود را بجایی که آب داشته باشد رساند یا پشت بکوه دهد یا در کمین غرضش آن
باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشند باجماع فقها ایستادن واجب
نیست اما اگر گمان فتح داشته باشند در صورت جهاد گریختن حرامست چهارم کشتن زنان کفار اگرچه

معاونت

معاونت کفار کنند و همچنین حرامست کشتن اطفال و دیوانهای ایشان پنجم کشتن پیرمردان ایشان که
از جنگ کردن و تدبیر نمودن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان ایشان هرگاه جنگ کنند لا بأس است
ششم گوش و بینی ایشان بریدن هفتم غدر کردن با ایشان یعنی کشتن ایشان بعد از آنکه امام
ایشان را امان داده باشد هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت را پنهان کردن نهم جنگ کردن
با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب ایشان ریختن هرگاه بغیر آن ممکن باشد و بعضی از مجتهدین
آنرا مکروه میدانند و بعضی برآنند که اگر گمان آن باشد که در آن دیار مسلمانی هست حرامست و اما
آن هشت امر که سنت است اول آنکه در وقت مقابله ایشان دو صف جهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله میخوانده اند اللّهمّ مُنزِلَ الکتابِ سریعَ الحسابِ مُجرِی
السَّحابِ اِهزِمِ الأحزابَ یا صَرِیخَ المکروبینَ یا مُجیبَ دَعوةِ
المُضطَرِّینَ یا کاشِفَ الکَربِ العَظیمِ اِکشِف کَربِی وغَمِّی
فَاِنَّکَ تَعلَمُ حالِی وحالَ اَصحابِی فَاکفِنِی بِقُوَّتِکَ عَدُوِّی دوم آنکه در حالت
اختیار باید که قتال در وقت زوال آفتاب یا بعد از گذاردن نماز ظهر و عصر باشد چرا که در آن وقت
درهای آسمان گشاده است و فتح و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک شب است و کشتن کمتر بوقوع
میاید و اگر کسی از جنگ مسلمانان بگریزد خلاص میشود سیوم آنکه امام در راه رفتن لشکر را تعجیل
نبرد و بکند با او راه برد چهارم آنکه با صاحب تدبیران لشکر مشورت نماید پنجم آنکه اختیار منزل جایی
نماید که آب و علف در آن بسیار باشد ششم آنکه اگر چاروای از لشکری باز مانده شود و چاروای
دیگر نداشته باشد که بار خود را بردارد امام بار او را بر چاروای خود بردارد و جایز است قتال کردن
بهر نوعی که فتح در آن ممکن باشد چون خراب کردن منازل و قلاع کافران و سنگ انداختن بمنجنیق بر
ایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان و کشتن ایشان اگرچه [illegible]
و پیران و اسیران مسلمانان کشته شوند و بآتش سوزانیدن ایشان و بریدن درختان ایشان و منع

کردن آب از ایشان باحتیاج جایز است و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که
منع کردن آب حلال نیست و بعضی از مجتهدین روایت مذکور را حمل بر آن کرده اند که زهر در آب
ایشان ریختن بی احتیاج حلال نیست و اما آن هشت امری که مکروه است اول بدست خود پدر کافر
خود را کشتن دوم شبیخون بر اعدا بردن بغیر حاجت سیوم پیش از زوال قتال کردن بغیر حاجت چهارم
چارپایان ایشان را پی کردن بی مصلحت اگر چه از رفتن باز مانده باشند و با مصلحت کشتن بهتر است اما
پی کردن چارپایان کافران جایز است چه آن سبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن در صف
بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند ششم نگاه داشتن اسیر جهت کشتن و چیزی
باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله همچنین را
بد منظر تر نگشته مگر عقبة بن ابی معیط را هفتم آنکه هر گاه فتح بغیر خراب کردن قلاع و منازل ایشان
ممکن باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سر دادن و ایشان را باتش سوختن و درختان ایشان را
بریدن خصوصاً درخت میوه بی احتیاج مکروه است هشتم کشتن چارپایان ایشان بعد از آنکه جنگ
تمام شده باشد اما در حال جنگ جایز است چنانچه گذشت فصل پنجم در امان دادن کفار بدانکه آحاد
مسلمانان را جایز است که آحاد کافران را امان دهند و غلام مسلمان و زنان ایشان را جایز است که
کافران را امان دهند اما امان دادن دیوانه و نابالغ و مسلمانی که باکراه کافر را امان دهد و کسی که عقل او
بخوردن شراب یا داروی بیهوشی یا خواب کردن رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمانانی که در دست
کفار باشند و باکراه بعضی از کافران را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن تجار مسلمانانی
که بدیار کفار تردد مینمایند و مسلمانانی که کافران ایشان را باجرت گرفته باشند صحیح است بشرطی که
امان دادن در دیار کفر واقع شده باشد و هر گاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفار را امان
داده و ممکن باشد حتی پیش از گرفتار شدن باشد قولش مقبول است و اگر بعد از آنکه گرفتار شود ادعا
نماید قولش مقبول نیست و امان را دو لفظ است اول آجرتک یعنی پناه دادم ترا دوم آمنتک

یعنی امان

۱۸۴

یعنی امان دادم ترا و آنچه مرادف اینها دلالت بران کند حکم این دو لفظ دارد مثل آنکه گوید اذممتک
یعنی امان دادم ترا یا آنکه بگوید اَنْتَ فِی ذِمَّةِ الاِسلام یعنی تو در امان اسلامی و اگر
چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن بقصد امان واقع شده صحیحست خواه آن نوشته بلغت عربی
باشد و خواه بفارسی مثل آنکه نوشته باشد که مترس و همچنین اگر اشارت کند بطریقی که امان
از آن مفهوم گردد و هر گاه امان داده شود واجبست وفا کردن بآن بهر طریقی که شرط شده باشد بشرطی که
متضمن شرطهای نامشروع نباشد و آنچه کفار را بگمان امان اندازد و بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند
واجبست که ایشان را نکشند و بگذارند که بمنازل خود روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدنست
پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و اما امام را بعد از گرفتار
شدن کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جایز است فصل ششم در صلح کردن با کفار بدانکه هر گاه
امام مصلحت در صلح کردن با کفار بیند و ترک جنگ را با ایشان مصلحت داند جایز است که با ایشان صلح
کند و می باید که صلح کمتر از یکسال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال نیز جایز داشته
اند و اصح آنست که آن مقدار وقت که امام مصلحت در آن داند صلح جایز است و اگر در صلح کردن محتاج
بدادن چیزی باشد آیا دادن آن واجب باشد میانه مجتهدین خلافست قول اقرب آنست که واجب نیست
و متولی عقد صلح غیر از امام و نایب او کسی دیگر نمیتواند شد بخلاف آنکه هر یکی از مسلمانان را جایز است
که هر یکی از کافران را امان دهد صلح اینچنین نیست و هر گاه امام با کفار صلح کند بر او واجبست که ایشان را
و اموال ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروعی که در صلح واقع شود وفا بآن کند و اگر امام بعد از آنکه با
کفار صلح کرده باشد بمیرد بر امامی که بعد از وست لازمست که وفا بشرط او نماید و هر گاه کافران کاری
کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و همچنین هر گاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد
نسبت بایشان صلح باطلست و هر گاه بر امام ظاهر شود که کفار صلح را بر هم خواهند زد یا از ایشان
خیانتی ظاهر خواهد شد جایز است که صلح را بر طرف کند بشرطی که مجرد گمان نباشد بلکه ظن او قوی باشد

وهرگاه میانه کفاری که امام با ایشان صلح کرده باشد نزاع واقع شود و دعوی خود را با امام رفع نمایند لازمست بر امام که بطریق اسلام میانه ایشان حکم کند و اگر جهودان و نصاری دعوی خود را با امام رفع نمایند مخیرست که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا از ایشان اعراض نماید و جواب ایشان ندهد **فصل هفتم** در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهادکنندگان بدانکه غنیمت مالیست که جهادکنندگان بر سبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن بر سه قسمست **قسم اول** آنکه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند از رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که در معرکه بر او سوار باشند یا در دست داشته باشند بجهادکنندگان تعلق دارد که ایشان را کشته باشند و آیا انگشتری و میان بند و همیان کفار تعلق بکشندگان ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست و اقرب آنست که تعلق بکشندگان دارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که اینها از کشنده باشد از اوست و الا داخل غنیمتست و غنیمت را بعد از آنکه جمع کرده باشند اول میباید که امام اجرت حمالی را که بجهت مصلحت گرفته باشند بدهد و اجرت نگاهدارنده و چهارپایان و علف ایشان را در مدت احتیاج بیرون کند آنگاه خمس آنرا بمستحق آن رساند آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد مسلمانان آمده باشند و در جنگگاه حاضر باشند آنچه مصلحت داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصه جهادکنندگان باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسب داشته باشد یک سهم جهت اسب بآقای او دهند و کمتر از یک سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای او گفته باشد که بعد از فوتم او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و حصه نیز از غنیمت مساوی جهادکنندگان میبرد آنگاه امام غنیمت را میانه جهادکنندگان مسلمانان که در [illegible] اگرچه جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بطریقی که کسی را که جهت یک اسبست اگرچه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا باشد دو سهم دهد و

واگر زیاده

واگر زیاده از یک اسب داشته باشد سه سهم دهد و پیاده را یک سهم دهد و اگر جماعتی که اسب داشته باشند و در جنگ بنوبت بر او سوار شده باشند هر یک را سهمی دهد آنگاه یک سهم اسب را میان ایشان قسمت نماید و اگر اسب یکی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصه ندارد و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد سهم او تعلق بوارث او دارد و سنتست که قسمت غنیمت در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بی عذر مکروهست و سنتست که امام در قسمت ابتدا بجماعتی کند که نزدیکتر بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند ابتدا بجماعتی کند که سن ایشان زیاده باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن عجم را و امام را میرسد که از غنیمت آنچه خواهد جدا کند چون کنیزکان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته باشد **قسم دوم** آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دیهها و زمینها و خانهها و آنچه بدینها ماند که بقهر و غلبه گرفته باشند و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها بلکه تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهادکنندگان نیست و متولی آن امام یا نایب اوست که حاصل آنرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهادکنندگان و ما یحتاج عاملان شهرها و قاضیان و ملاها و موذنان و آنچه بدینها ماند و فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی جنگ بدست آید مخصوص بامامست و لشکریان را در آن حصه نیست و آنچه بدست لشکر افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشند آن نیز تعلق بامام دارد **قسم سیوم** اسیرانند که در جنگگاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن ملک آنها میشوند که ایشانرا گرفته باشند و کشتن ایشان جایز نیست اما مردان بالغ ایشان اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیرست میانه کشتن ایشان یا بریدن دست و پای ایشان و گذاشتن که خون از آن برود و بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان جایز نیست و امام مخیرست میان بنده نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آنچه گذران

خاتمه در بیان امر بمعروف و نهی از منکر بدانکه امر بمعروف نیک واجبست چنانچه از واجبات و بفعل نیک

جهت م

سنت چنین نماز سنت کشتن است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چنین زنا واجبست و نهی کردن از فعل
مکروه سنت است و در هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر بمعروف واجب و نهی از منکر اجماعیست و
هیچ یک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما خلاف در آنست که آیا وجوب این بحسب عقلست
یا بحسب شرع اقوی قول دویم است و نیز میانه مجتهدین خلافست که آیا واجب کفائیست که چون جمعی بآن قیام
نمایند از دیگران ساقط میشود یا بر همه کس واجبست تا آنکه قبول کند اقوی قول دویم است و تا پنج شرط بهم نرسد
واجب نمیشود اول آنکه کسی امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند میباید که بالغ و عاقل باشد دویم آنکه بداند
که فعل نیک نیکست و فعل بد بد تا آنکه ایمن باشد از غلط کردن سیوم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی نماید
در آن شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر نمیکند واجب نیست چهارم آنکه شخص اراده دارد که فعل نیک او را
ترک سازد یا از فعل بد نهی او کند یا عازم باشد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند پس اگر توبه کرده باشد
امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان
نباشد پس اگر مستلزم ضرر یا مفسده باشد واجب نیست و بعد از آنکه این شروط متحقق شود هر گاه شخصی
داند که بمجرد اظهار آزردگی ترک میکند واجبست که اظهار آن نماید و همچنین اگر داند که باظهار کراهیت
برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از او برطرف میکند واجبست که از او دوری کند و اگر بداند که باینها برطرف
نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند یا نکه وعظ بگوید و او را امر و نهی نصیحت کند و اگر بنرمی برطرف نکند سخنان
[وجهت که بزبان اظهار کند هم]
درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر داند که باین برطرف نمیکند واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن برطرف
نمیکند و محتاج بآنست که عضوی را از او مجروح سازد یا او را بکشد آیا جایز است بی اذن امام یا نه سید مرتضی
رحمه الله برین است که جایز است و اصح آنست که محتاج باذن امامست و همچنین خلافست میانه مجتهدین که آیا اقامت
حدود بی اذن امام جایز است یا نه اما در حالت غیبت بعضی از مجتهدین برین رفته اند که آقای غلام حد او را
میتواند زد هر گاه مشاهده کند که غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند که غلام کاری کرده که
مستحق حد شده باشد بشرطی که ضرر بر نفس یا مال یا بر یکی از مسلمانان نرسد و همچنین بعضی از مجتهدین

کفته اند

گفته اند که پدر حد بر پسر خود میتواند زد و شوهر بر زن خود خواه شوهر و زن هر دو آزاد باشند و خواه بنده
یا یکی بنده باشد و فرقی نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را تجویز نکرده اند و شرط نیز در زن
آنکه دخول کرده باشد و اما باید که زن بنکاح دایمی باشد یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین
درین خلافست و همچنین خلافست در آنکه آقای غلام و پدر و شوهر هر گاه فقیه جامع الشرایط باشند میتوانند
حد زد یا مطلقا جایز است اینها را اصح آنست که مطلقا جایز است چرا که فقیه جامع الشرایط چنانچه مذکور
خواهد شد میتواند که مطلقا حد بزند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در حالت غیبت امام مجتهد میتواند اقامت
حدود کردن اقوی آنست که میتواند بشرطی که مستلزم فتنه و حرج نباشد باب هفتم از کتاب
جامع عباسی در زیارت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولد و وفات ایشان و آن چهار فصل است
فصل اول در ثواب زیارت هر یک از ایشان بدانکه سنت مؤکد است حاجیان و غیر ایشان را که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله را در مدینه طیبه زیارت کنند و در حدیث وارد شده که امام جبر او فقها ایشان را
بر زیارت بدارد اگر ترک زیارت کنند زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وارد شده که کسی که حج کند و زیارت من در مدینه نکند بر من جفا کرده باشد و جفا کار
بروز محشر آید و جفا بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حرامست و نیز آنحضرت فرموده که هر که مرا زیارت
کند واجب میشود که روز قیامت او را شفاعت کنم و هر کرا واجب شود که من شفاعت کنم واجبست که به بهشت
رود و هم آنحضرت فرموده که آنکه که زیارت قبر من کند بعد از فوت من چنانست که از دار کفر بسوی
من هجرت کرده باشند و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند از دور بر من سلام فرستند که بمن میرسد
و هم از آنحضرت منقولست که خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام کرده فرمودند ای فرزند من هر کس که مرا در
حیات و در ممات زیارت کند یا پدر ترا یا برادر ترا یا ترا ای حسین مرا او را روز قیامت زیارت کنم و از گناهان
خالص گردانم و هم از آنحضرت منقولست که هر امامی را در گردن دوستان و شیعیان عهدیست و از اتمام وفای آن

عهد زیارت کردن قبر او است پس هر کس یکی امام را زیارت کند و رغبت در زیارت او نماید هر آینه آن
امام روز قیامت شفیع او باشد و هم از آنحضرت منقولست که روزی حضرت امام حسن علیه السلام از رسول سوال
نمود که یا رسول الله کسی که زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمودند هر کس که مرا یا پدر ترا یا برادر ترا
یا ترا در حیات و ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب میشود که او را روز قیامت از آتش دوزخ خلاص کنم
و هم از آنحضرت منقولست که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را خطاب کرده فرمودند که هر کس مرا یا ترا که
فاطمه سه روز زیارت کند واجب میشود مر او را بهشت پس فاطمه از آنحضرت سوال نمود که در حال حیات
یا ممات فرمودند هم در حال حیات و هم در حال ممات و از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام منقولست که هر کس زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده بجا آرد خدای تعالی عوض هر
گام او حجی و عمره بنویسد و اگر پیاده از زیارت آنحضرت برگردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و نیز
آنحضرت فرموده که کسی که آنحضرت را زیارت کند و عارف بحق او باشد یعنی بیقین داند که امام مفترض الطاعة
خدای تعالی است حج او مقبول و عمره مبرور بنویسد و بخدا قسم که آتش دوزخ نمی چشد پاهائی که غبارآلوده
شده باشد در زیارت او خواه در سواری و خواه در پیادگی و نیز از آنحضرت منقولست که فرموده که هر کس یکی از
ما را زیارت کند چنانست که حضرت پیغمبر را زیارت کرده باشد و از حضرت علی بن موسی علیه السلام منقولست
که خطاب بجمعی نظر کرده فرمودند که روز غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شود که خدای تعالی در آن روز از هر مومن و
مومنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله را می بخشد و دو برابر آنچه در ماه رمضان و شب قدر و شب فطر از
آتش دوزخ آزاد میسازد در آن روز آزاد میکند و یکدرهم تصدق در آن روز برابر هزار درهم است در غیر
آن روز پس در این روز تصدق کن بر برادران مومن خود و حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
در ثواب زیارت حضرت امام حسین علیه السلام فرموده که هر کس که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند
و دو رکعت نماز بگذارد در دیوان اعمال او حج مبروری نوشته میشود و همچنین است ثواب زیارت کردن
هر امامی که اطاعت او واجب باشد و در زیارت حضرت امام حسین علیه السلام ثواب بسیار است و در بعضی روایات

وارد شده

وارد شده که زیارت آنحضرت فرض است بر هر مومن و مومنه و تارک او تارک خدا و رسول خدا است و باعث
عقوق پیغمبر و نقص در ایمانست و واجبست بر هر مالداری که هر سال یکبار زیارت او کند و کسی که یکسال از زیارت او
برو بگذرد و بزیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارت او عمر را دراز میکند و ایام زیارت او از
عمر آنکس حساب نمیشود و بهر گامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کند میابد و بهر درهمی که در آن
راه صرف میکند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کس که او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدای تعالی
گناهان پیشین و آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه معادلست بیست حج و بیست عمره مبروره است
که با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بجای آورده باشد و در بعضی روایات وارد شده که
زیارت آنحضرت در روز عرفه با عارف بودن بحق او معادل هزار حج مقبول است و هزار هزار جهاد که در راه خدای تعالی
با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و زیارت او در اول ماه رجب مغفرت گناهان است و در نصف شعبان
مصافحه میکند با او صد و بیست هزار پیغمبر و در شب قدر سبب آمرزش همه گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارات
او میان عرفه و فطر و شب نصف شعبان معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا
و آخرت میکند و زیارت عاشورا با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش و مراد از این کلام کثرت
از ثواب بسیار است و بزرگی بیشمار شدن کسی که خدای تعالی او را [illegible] کرده و زیارت اربعین یعنی روز بیستم
ماه صفر از علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس
بر بلندی رود و بسوی آسمان کرده توجه بقبر او کند و بگوید اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند
و در روایت وارد شده که نماز کردن در مشهد منور آنحضرت هر رکعت معادل هزار حج و هزار عمره است و
هزار بنده که آزاد کند و هزار جنگ در راه خدای تعالی کند با حضور پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گذاردن معادل
حجست و نماز سنت معادل عمره و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که فرموده هر کس که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام را زیارت کند هرگز درد چشم نبیند و بیمار نشود و مبتلا نمیرد و حضرت امام جعفر

الصادق علیه السلام منقولست فرموده که هر که مرا زیارت کند خدا تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد
و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که پرسیدند از او که زیارت پدر تو مثل زیارت امام حسین علیه السلام است
آنحضرت فرمودند آری و گفتند که هر که پدرم را در بغداد زیارت کند حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را زیارت کرده باشد و از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که فرمودند
زیارت فرزندم علی پیش خدا تعالی برابر هفتاد حج مبرور است تا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو افضل است یا زیارت امام حسین علیه السلام فرمود که زیارت پدرم
زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصهای شیعه و مراد از خاصهای شیعه جماعتی اند که قایلند بامامت دوازده
امام علیهم السلام چه جماعت ناووسیه که تا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام امام میدانند و واقفیه که تا
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام امام میدانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قایل اند و غیر آنها
از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین علیه السلام میکنند و زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نمیکنند
مگر خواص شیعه و بهتر آنست که حضرت امام رضا علیه السلام را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که با احمد بزنطی نوشتند که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدا تعالی مقابل هزار حج مقبول و
هزار عمره مقبوله است احمد بزنطی گوید از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند که زیارت پدر تو مقابل
هزار حج است آنحضرت فرمودند که مقابل هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که هر که مرا
در غربت دور زیارت کند او را در سه موضع یاری کنم آنگاه که نامها از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن
بر صراط و هنگام کشیدن اعمال فصل دوم در آداب زیارت بدانکه چند ادب تعلق بزیارت دارد
اول غسل کردن پیش از دخول روضه دوم آنکه تا داخل شدن با طهارت باشد پس اگر در میانه حدثی
واقع شود اعاده غسل باید کرد سیوم آنکه جامه پاک پوشد و بر در مشهد بایستد و دعای منقول بخواند
و اذن دخول بطلبد پس اگر در اثنای او را رقتی بهم رسد داخل شود و الا انتظار بکشد که هر گاه رقتی بهم رسد
داخل شود چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت بیرون آمدن

پای چپ را

پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح بچسباند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر است و این غلط است
چه در احادیث وارد شده که بر ضریح تکیه باید کرد و بوسیدن ضریح جایز است و در بوسیدن آستانه
حدیثی وارد نشده و بعضی از مجتهدین امامیه بر آنند که جایز است ششم آنکه رو بقبله نکند بلکه رو بضریح
و پشت بقبله کردن در حال زیارت بهتر است هفتم زیارت بطریق منقول کردن چنانچه در فصل آینده
مذکور خواهد شد و قول اَلسَّلامُ عَلَیْکَ کافیست و بعضی از مجتهدین حاضر شدن در آنجا را
کافی میدانند هشتم جانب راست روی خود را بر ضریح نهادن در وقت فارغ شدن از زیارت و
دعا کردن نهم جانب چپ روی خود را بر ضریح نهادن و سؤال نمودن از خدا تعالی بحق او و بحق صاحب قبر که او را
از اهل بهشت بگرداند بشفاعت صاحب قبر و مبالغه در دعا کردن و الحاح نمودن دهم بر سر بالین آمدن
و رو بقبله نموده دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز زیارت کردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله باشد سنت است که نماز زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او گذارد و اگر زیارت
حضرات ائمه معصومین علیهم السلام باشد در بالین سر باید گذارد و در این نماز رخصت از ائمه علیهم السلام وارد
شده که رو بقبر میتوان کرد اگرچه مستلزم پشت بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که رو بضریح کنند و پشت
بقبله نکنند بهتر است دوازدهم بعد از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از امور
دین و دنیا طلب نمودن و دعا برای جمیع خلایق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیکتر است سیزدهم
در آنمکان تلاوت قرآن نمودن و ثواب آنرا بصاحب ضریح هدیه کردن چه نفع آن بزائر و میت میرسد و
تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب است در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن از جمیع گناهان
پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتکاران و نگاهبانان آنمقام و محتاجان آنجا چه ثواب تصدق در آنمقام
مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم صاحب قبر است هفدهم آنکه هر گاه
از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن شهر است هجدهم آنکه هر گاه رفتن او نزدیک آید وداع
بدعای منقول کند نوزدهم آنکه سؤال کند از خدا تعالی عود بدان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن

از آنمقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید **بیست و یکم** اگر زود از آنمقام بیرون رود جهت
و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق باز آمدن زودتر بهم میرسد **فصل سیم** در بیان زیارت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام بدانکه زیارت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بطرق متعدده واقع شده و چون این مختصر گنجایش جمیع آنها ندارد لهذا در این رساله اقتصار بر زیارات
مختصره جهت هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل
الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر او و غیر اینها از کتب ادعیه و مزار
و غیر آن انتخاب شده **زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله** بدان وفقک الله تعالی و ایانا که هر گاه اراده
داخل شدن مدینه کنی غسل بکن و خواه در آن باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
بفعل آری و با دابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل علیه السلام داخل مسجد آنحضرت شوی
و در بالای سر آنحضرت روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ را بجانب ضریح مقدس آنحضرت کنی و پهلوی
راست را بجانب منبر آنحضرت و این دعا را که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده بخوانی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد
انک رسول الله و انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت
رسالات ربک و نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله و عبدت
الله حتی اتاک الیقین بالحکمة و الموعظة الحسنة و ادیت الذی
علیک و انک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین فبلغ من الحق
الله بک اشرف محل المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من
الشرک و الضلالة اللهم اجعل صلواتک و صلوات ملائکتک
المقربین و عبادک الصالحین و انبیائک المرسلین و اهل السموات

والارضین

والارضین و من سبح لک یا رب العالمین من الاولین و الآخرین
علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و نجیک و ولیک و حبیبک
و صفیک و خاصتک و صفوتک من بریتک و خیرتک من خلقک اللهم
اعطه الدرجة و الوسیلة من الجنة و ابعثه مقاما محمودا و العطیة
یعطیه به الاولون و الآخرون اللهم انک قلت و قولک الحق و لو انهم
اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول
لوجدوا الله توابا رحیما و انی اتیت نبیک مستغفرا تائبا من
ذنوبی و اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة محمد صلی الله علیه و آله یا
محمد انی اتوجه الی الله ربی و ربک لیغفر لی ذنوبی و بعد از آن بر
میکنم زیارت کن یا مطلق که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سنت مؤکد است پس از آن بگوی
السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک
یا امین الله اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل الله و
عبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله افضل ما جازی نبیا عن امته اللهم
صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم
انک حمید مجید آنگاه دست بر داشته بر ضریح مقدس آنحضرت را گذاشته پس از آن دست
گذاشته رو بقبله کن و دستهای خود را برداشته از حق سبحانه و تعالی طلب حاجتهای که باجابت
مقرون گردد و بعد از آن دعائی که حضرت امام زین العابدین علیه السلام میخوانده اند بخوان که
اللهم الیک الجات امری و الی قبر محمد صلی الله علیه و آله عبدک
و رسولک استندت ظهری و القبلة التی رضیت لمحمد استقبلت
اللهم انی اصبحت و لا املک لنفسی خیر ما ارجو لها و لا ادفع عنها

أشرتما عليها وأصبحت الأمور بيدك ولا فقير أفقر مني إني لما أنزلت إلي
من خير فقير اللهم أردد بي منك بخير ولا راد لفضلك اللهم إني أعوذ
بك من أن تبدل اسمي أو تغير جسمي أو تزيل نعمتك عني اللهم
زيني بالتقوى وجملني بالنعم واغمرني بالعافية وارزقني شكر العافية
آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته چشم و روی خود را بران بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمهای
خود بر منبر آنحضرت شفای چشمهاست و در میان منبر و قبر آنحضرت آمده جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا
کن چه از حضرت رسالت پناه منقولست که میانه منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت
نماز زیارت حضرت بگذار و بعد از فراغ از نماز تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده جهت مطالب
دنیوی و اخروی خود دعا کن که باجابت مقرون گردد آنگاه بگو اللهم إني صليت هاتين
الركعتين هدية مني إلى سيدي ومولاي محمد بن عبد الله رسولك
ونبيك اللهم فصل على محمد وآله وتقبلها مني واجزني على ذلك
جزاء المحسنين اللهم لك صليت ولك ركعت ولك سجدت وحدك
لا شريك لك لأنه لا يكون الصلوة والركوع إلا لك لأنك أنت الله لا
إله إلا أنت اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل مني زيارتي وأعطني
سؤلي بمحمد وآله الطاهرين **زيارت حضرت فاطمه علیها السلام** بدانکه مکان قبر حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام در احادیث اهل بیت علیهم السلام مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث
آمده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون گشته و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر
حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفونست و چون بنی امیه مسجد مدینه را بزرگ کردند
قبر آنحضرت داخل مسجد شد و الحال در آن خانه که حضرت مدفونست علامت ضریح مقدس آنحضرت است

پس هرگاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی هر سه زیارت کن که زیارت حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاه بگو السلام عليك يا بنت رسول
الله السلام عليك يا بنت نبي الله السلام عليك يا بنت خليل الله السلام
عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت صفي الله السلام عليك
يا بنت أمين الله السلام عليك يا بنت خير خلق الله السلام عليك يا
بنت أفضل أنبياء الله ورسله وملائكته السلام عليك يا بنت خير البرية
السلام عليك يا سيدة نساء العالمين من الأولين والآخرين السلام
عليك يا زوجة ولي الله وخير الخلق بعد رسول الله السلام عليك
يا أم الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة السلام عليك أيتها
الصديقة الشهيدة السلام عليك أيتها الرضية المرضية السلام عليك
أيتها الفاضلة الزكية السلام عليك أيتها المظلومة أيتها الحوراء
الإنسية السلام عليك أيتها التقية النقية السلام عليك أيتها
المحدثة العليمة السلام عليك أيتها المطهرة المقهورة السلام عليك
يا فاطمة بنت رسول الله ورحمة الله وبركاته وصلى الله عليك وعلى
روحك وبدنك أشهد أنك مضيت على بينة من ربك وأن من سرك
فقد سر رسول الله صلى الله عليه وآله ومن جفاك فقد جفا رسول الله
صلى الله عليه وآله ومن وصلك فقد وصل رسول الله صلى الله عليه
وآله لأنك بضعة منه وروحه التي بين جنبيه كما قال عليه أفضل
سلام الله وصلواته أشهد الله ورسوله وملائكته أني راض عمن
رضيت عنه ساخط على من سخطت عليه متبرئ ممن برئت منه موال

السلام علیها المعصومة

لمن واليت ومعادٍ لمن عاديت مبغض لمن ابغضت محب لمن احببت و
كفى بالله شهيدا وحسيبا وجازيا ومثيبا بعد از ان صلوات بر حضرت رسالت
پناه و ستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه علیها السلام بجای آر و دعایی که مذکور شد
بخوان و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین
العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم سنت تقرب بخدا و الگاه بگوی السلام
عليكم ائمة الهدى السلام عليكم حجج الله على اهل الدنيا السلام
عليكم ايها القوامون في البرية بالقسط السلام عليكم اهل
الصفوة السلام عليكم اهل النجوى اشهد انكم قد بلغتم ونصحتم و
صبرتم في ذات الله وكذبتم واسيء عليكم فغفرتم واشهد انكم الائمة
الراشدون وان طاعتكم مفترضة وان قولكم الصدق وانكم دعوتم
فلم تجابوا وامرتم فلم تطاعوا وانكم دعائم الدين واركان الارض
لم تزالوا بعين الله ينسخكم في اصلاب المطهرين وينقلكم في ارحام
المطهرات لم تدنسكم الجاهلية ولم يشرك فيكم فتن الاهواء طبتم
وطاب منبتكم انتم الذين من بكم علينا ديان الدين فجعلكم
في بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا
عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا واختاركم لنا وطيب خلقنا بما
من علينا من ولايتكم وكنا عنده مسلمين بعلمكم مقرين بفضلكم
معترفين بتصديقنا اياكم وهذا مقام من اسرف واخطأ واستكان
واقر بما جنى ورجا بمقامات الخلاص وان يستنقذ بكم مستنقذ

الهلكى

الهلكى من النار فكونوا لي شفعاء فقد وفدت اليكم اذ رغب عنكم اهل
الدنيا واتخذوا آيات الله هزوا واستكبروا عنها الگاه سر و دستهای خود را
سوی آسمان بکن و این دعا بخوان يا من هو قائم لا يسهو ودائم لا يلهو ومحيط
بكل شيء لك المن بما وفقتني وعرفتني ائمتي عليهم السلام اذ صد عنهم
عبادك وجحدوا معرفتهم واستخفوا بحقهم ومالوا الى سواهم فكانت
المنة لك ومنك علي مع اقوام خصصتهم بما خصصتني به فلك الحمد
اذ كنت عندك في مقامي هذا مذكورا مكتوبا فلا تحرمني ما رجوت ولا
تخيبني فيما دعوت الگاه هر دعایی که خواهی بکن که مستجابست بعد از ان دو رکعت نماز زیارت
هر امامی که کرده بگذار و زیارت قبر عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمزه که در احد مدفونست
بکن که از جمله مستحبات است پس چون بدانجا رسی بگوی السلام عليك يا عم رسول الله وخير الشهداء
السلام عليك يا اسد الله واسد رسوله واشهد انك قد جاهدت
في الله ونصحت لرسول الله وصبرت بنفسك وطلبت ما عند الله و
رغبت فيما وعد الله و چون بقبر شهدا رسی بگو السلام عليكم بما صبرتم
فنعم عقبى الدار وانتم لنا فرط وانا بكم لاحقون و چون خواهی که وداع حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله نمایی باید که غسل کنی و زیارت آنحضرت را بطریقی که مذکور شد
بجای آری پس بگو اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة قبر نبيك فان توفيتني
قبل ذلك فاني اشهد في مماتي على ما اشهد في حيوتي ان لا اله الا انت
وان محمدا عبدك ورسولك وانك اخترته من خلقك ثم اخترت من اهل
بيته الائمة الطاهرين الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا
فاحشرنا معهم وفي زمرتهم وتحت لوائهم ولا تفرق بيننا وبينهم

في الدنيا والآخرة يا ارحم الراحمين وچون خواهی که وداع ائمه بقیع علیهم السلام کنی بطریقی که مذکور شد زیارت ایشان را بفعل آر آنگاه بگوی السلام علیکم ائمة الهدی ورحمة الله وبرکاته استودعکم الله واقرأ علیکم السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتم به ودللتم علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاهم وارزقنی العود ثم العود

زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام بدان وفقک الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت امیر المومنین علیه السلام نمایی در نجف اشرف باید که غسل کنی وآدابی که در فصل سابق مذکور شد باهستگی وسکینه ووقار متوجه مرقد منور مطهر آنحضرت شوی تا آنکه بر قد سر آنگاه روی خود را بجانب کرده رو بقبله کن ومیت چنین کن که زیارت حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام میکنیم ست تقرب بخدا پس بگوی السلام علیک یا ولی الله انت اول مظلوم واول من غصب حقه صبرت واحتسبت حتی اتاک الیقین واشهد انک لقیت الله وانت شهید عذب الله قاتلک بانواع العذاب وجدد علیه العذاب جئتک عارفا بحقک مستبصرا بشانک معادیا لاعدائک ومن ظلمک القی علی ذلک ربی ان شاء الله تعالی ان لی ذنوبا کثیرة فاشفع لی عند ربک فان لک عند الله تبارک وتعالی جاها وشفاعة وقد قال الله عز وجل ولا یشفعون الا لمن ارتضی آنگاه بگوی الحمد لله الذی اکرمنی بمعرفته ومعرفة رسوله ومن فرض طاعته رحمة منه وتطولا منه ومن علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده وحملنی علی دوابه وطوی لی البعید ودفع المکروه عنی حتی ادخلنی حرم اخی نبیه وارانیه فی عافیة الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا

ان هدانا

ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله جاء بالحق من عنده واشهد ان علیا عبد الله واخو رسول الله اللهم عبدک وزائرک متقرب الیک بزیارة قبر اخی رسولک وعلی کل ماتی حق لمن اتاه وزاره وانت خیر ماتی واکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن یا رحیم یا جواد یا واحد یا احد یا نور یا فرد یا صمد یا من لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ان تصلی علی محمد واهل بیته وان تجعل تحفتک ایای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقبتی من النار واجعلنی ممن یسارع فی الخیرات و یدعوک رهبا ورغبا واجعلنی من الخاشعین اللهم انک بشرتنی علی لسان نبیک محمد صلی الله علیه وآله فقلت وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم اللهم فانی بک مؤمن وبجمیع انبیائک فلا تقفنی بعد معرفتهم موقفا تفضحنی به علی رؤس الخلایق بل قفنی معهم وتوفنی علی التصدیق لهم فانهم عبیدک وانت خصصتهم بکرامتک وامرتنی باتباعهم آنگاه نزدیک ضریح مقدس آنحضرت رفته بگوی السلام من الله علی محمد بن عبد الله امین الله علی رسله وعزائم امره ومعدن الوحی والتنزیل والخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل المهیمن علی ذلک کله والشاهد علی خلقه والسراج المنیر والسلام علیه ورحمة الله وبرکاته اللهم صل علی محمد واهل بیته المظلومین افضل واکمل وارفع واشرف ما صلیت علی احد من انبیائک ورسلک واصفیائک اللهم صل علی محمد وامیر المومنین

عبدك وخير خلقك بعد نبيك واخي رسولك الذي انتجبته من خلقك
والدليل على من بعثته برسالاتك وديان الدين بعدلك وفصل
قضائك بين خلقك والسلام عليك ورحمة الله وبركاته اللهم
صل على محمد وآله الائمة من ولده والقوامين بامرك من بعده
المطهرين الذين ارتضيتهم انصارا لدينك وحفظة لسرك والشهداء
على خلقك واعلاما لعبادك ما استطعت السلام على الائمة
المستودعين السلام على خالصة الله من خلقه السلام على الائمة
المتوسمين السلام على المؤمنين الذين قاموا بامرك وآزروا اولياء
الله وخافوا بخوفهم السلام على الملائكة المقربين انگاه بگو السلام
عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوة الله السلام عليك
يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا عمود الدين
ووارث علم الاولين والآخرين وصاحب الميسم والصراط المستقيم
اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف
ونهيت عن المنكر واتبعت الرسول وتلوت الكتاب حق تلاوته
وجاهدت في سبيل الله حق جهاده ونصحت لله ولرسوله وجدت
بنفسك صابرا محتسبا ومجاهدا عن دين الله موقيا لرسول الله
طالبا ما عند الله راغبا فيما وعد الله ومضيت للذي كنت عليه
شهيدا وشاهدا ومشهودا فجزاك الله عن رسوله وعن الاسلام
واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلك ولعن الله من خالفك ولعن الله
من افترى عليك وظلمك ولعن الله من غصبك ومن بلغه ذلك

رضي

فرضي به انا الى الله منهم بريء لعن الله امة خالفتك وامة جحدت
ولايتك وامة تظاهرت عليك وامة قتلتك وامة حادت عنك
وخذلتك الحمد لله الذي جعل النار مثويهم وبئس الورد المورود
وبئس ورد الواردين وبئس درك المدركين اللهم العن قتلة
انبيائك واوصياء انبيائك بجميع لعناتك واصلهم حر نارك
اللهم العن الجوابيت والطواغيت والفراعنة واللات والعزى
والجبت وكل ند يدعى من دون الله وكل مفتر على الله اللهم
العنهم واشياعهم واتباعهم واوليائهم واعوانهم ومحبيهم لعنا كثيرا
انگاه سه مرتبه بگوی اللهم العن قتلة امير المؤمنين انگاه سه مرتبه بگوی اللهم
العن قتلة الحسين انگاه بگوی اللهم عذبهم عذابا لا تعذب به احدا من
العالمين وضاعف عليهم عذابك كما شاقوا ولاة امرك واعد لهم عذابا
لم تحله باحد من خلقك اللهم ادخل على قتلة انصار رسولك وقتلة
انصار امير المؤمنين وعلى قتلة انصار الحسن وقتلة انصار الحسين و
قتلة من قتل في ولاية آل محمد اجمعين عذابا مضاعفا في اسفل درك
من الجحيم ولا تخفف عنهم من عذابها وهم فيها مبلسون ملعونون
ناكسون رؤسهم عند ربهم قد عاينوا الندامة والخزي الطويل لقتلهم
عترة انبيائك ورسلك واتباعهم من عبادك الصالحين اللهم العنهم
في مستسر السر وظاهر العلانية في سمائك وارضك اللهم اجعل
لي لسان صدق في اوليائك وحبب الي مشاهدهم حتى تلحقني بهم
وتجعلني لهم تبعا في الدنيا والآخرة يا ارحم الراحمين انگاه دو رکعت [illegible]

بشين وبگو سلام الله وسلام ملائكته المقربين والمسلمين لك بقلوبهم
والناطقين بفضلك والشاهدين على انك صادق امين صديق
عليك يا مولاي السلام من الله وعلى روحك وبدنك اشهد انك طهر
طاهر مطهر اشهد انك يا ولي الله وولي رسوله بالبلاغ والاداء و
اشهد انك حبيب الله وانك باب الله وانك وجه الله الذي يؤتى
به وانك خليل الله وانك عبد الله واخو رسوله اتيتك وافدا لعظيم
حالك ومنزلتك عند الله وعند رسوله صلى الله عليه وآله اتيتك
متقربا الى الله بزيارتك خلاص نفسي متعوذا بك من نار استحقها مثلي
بما جنيته على نفسي اتيتك انقطاعا اليك والى ولدك الخلف من
بعدك على تزكية الحق فقلبي لك مسلم وامري لك متبع ونصرتي
معدة وانا عبد الله ومولاك في طاعتك الوافد اليك والتمس بذلك
كمال المنزلة عند الله وانت من امرني الله بصلته وحثني على بره و
دلني على فضله وهداني الى حبه ورغبني في الوفادة اليه والى طلب
الحوائج عنده انتم اهل بيت يسعد من تولاكم ولا يخيب من اتاكم
ولا يخسر من يهواكم ولا يسعد من عاداكم ولا اجد احدا
افزع اليه خيرا لي منكم انتم اهل بيت الرحمة ودعائم الدين واركان
الارض والشجرة الطيبة اللهم لا تخيب توجهي برسولك وآل رسولك
اللهم انت مننت علي بزيارة مولاي وولايته ومعرفته فاجعلني
ممن ينصره وينتصر به ومن علي بنصرك لدينك في الدنيا والآخرة
اللهم اني احيى على ما حيي به علي بن ابي طالب واموت على ما مات

عليه

عليه علي بن ابي طالب عليه السلام الخ و دو رکعت نماز در بالای سر آنحضرت بگذار
وجهت مطالب دنیوی و اخروی خود دعا کن که محل اجابت دعاست بعد از آن بگو اللهم اني
صليت هاتين الركعتين هدية مني الى سيدي ومولاي ووليك واخي
رسولك امير المؤمنين وسيد الوصيين علي بن ابي طالب عليه السلام
فصل على محمد وآل محمد وتقبلهما مني واجزني على ذلك جزاء المحسنين
اللهم لك صليت ولك ركعت ولك سجدت وحدك لا شريك لك
لانه لا تكون الصلوة والركوع والسجود الا لك لانك انت الله الذي
لا اله الا انت اللهم صل على محمد وآل محمد وتقبل مني زيارتي و
اعطني سؤلي بمحمد وآله الطاهرين الخ و حضرت آدم و نوح علیهما السلام را
زیارت کن چه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم و جسد نوح
علیهما السلام در آن مکان شریف مدفونست پس هرگاه خواهی که آدم را زیارت کنی در زیارت
که بگو السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا حبيب الله
السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك
يا خليفة الله في ارضه السلام عليك يا ابا البشر صلوات الله وسلامه
عليك وعلى روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك وذريتك
صلوة لا يحصيها الا هو ورحمة الله وبركاته و در زیارت نوح علیه السلام
بعد از نیت زیارت بگو السلام عليك يا نبي الله السلام عليك يا
صفي الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حبيب الله
السلام عليك يا شيخ المرسلين السلام عليك يا امين الله في ارضه
صلوات الله وسلامه على روحك وبدنك وعلى الطاهرين من ولدك

ورحمة الله وبركاته آنگاه چون هر یک از این دو رکعت نماز بگذارد و دعایی که مذکور شد
بخواند و هرگاه اراده نماید که بوطن خود رود وداع حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کند بطریقی
که مذکور شد زیارت آنحضرت بجا آرد بعد از آن بگوید السَّلامُ عَلَيْكَ يا اَمِيرَ المُؤْمِنِينَ
وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكاتُهُ اَسْتَوْدِعُكَ اللهَ وَاَسْتَرْعِيكَ وَاَقْرَأُ
عَلَيْكَ السَّلامُ آمَنّا بِاللهِ وَبِالرُّسُلِ وَبِما جاءَتْ بِهِ وَدَلَّتْ عَلَيْهِ اَللّٰهُمَّ
فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِينَ اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهْدِ مِنْ زِيارَتِي اِيّاهُ
فَاِنْ تَوَفَّيْتَنِي قَبْلَ ذٰلِكَ فَاِنِّي اَشْهَدُ فِي مَماتِي ما شَهِدْتُ عَلَيْهِ فِي حَيٰوتِي
اِنَّ الاَئِمَّةَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طالِبٍ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَجَعْفَرٌ
وَمُوسىٰ وَعَلِيٌّ وَمُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالحَسَنُ وَمُحَمَّدُ بْنُ الحَسَنِ صاحِبُ الزَّمانِ
صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ وَاَشْهَدُ اَنَّ مَنْ قَتَلَهُمْ وَحارَبَهُمْ
مُشْرِكُونَ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْهِمْ فِي اَسْفَلِ دَرْكِ الجَحِيمِ وَاَشْهَدُ اَنَّ مَنْ حارَبَهُمْ
لَنا اَعْداءٌ وَنَحْنُ مِنْهُمْ بُرَآءُ وَاِنَّهُمْ حِزْبُ الشَّيْطانِ وَعَلىٰ مَنْ قَتَلَهُمْ
لَعْنَةُ اللهِ وَالمَلائِكَةِ وَالنّاسِ اَجْمَعِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بَعْدَ
الصَّلوٰةِ وَالتَّسْلِيمِ اَنْ تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلا تَجْعَلْهُ آخِرَ العَهْدِ مِنْ
زِيارَتِي وَاِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْنِي مَعَ هٰؤُلاءِ الاَئِمَّةِ المُسَلِّمِينَ اَللّٰهُمَّ
وَذَلِّلْ قُلُوبَنا لَهُمْ بِالطّاعَةِ وَالمُناصَحَةِ وَالمَحَبَّةِ وَحُسْنِ المُوازَرَةِ وَالتَّسْلِيمِ

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بدان وفقک الله وایانا که هرگاه اراده زیارت حضرت
امام حسین علیه السلام کنی در کربلای معلی باید که در نهر فرات غسل کنی و جامهای پاک پوشی و پای
برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که راه رفتن در آن حرم محترم چنان باشد که در حرم خدا و رسول خدا
راه رود و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و سلام و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا آنکه بدر

حای

حایر آنحضرت رسی و مراد بحایر دیواریست که الحال بر دور گنبد حضرت کشیده اند و بعضی اطلاق آن بر سر
میگویند که متوکل عباسی خواست که کسی زیارت قبر آنحضرت نرود آب را در آنجا سر داد تا قبر آنحضرت
را خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید بر بالای یکدیگر جمع شد و پیش نرفت و حیران وار بر دور آن
بایستاد پس چون بدر حایر آنحضرت رسی بگو السَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ
اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ يا مَلائِكَةَ اللهِ وَزُوّارَ قَبْرِ الحُسَيْنِ بْنِ نَبِيِّ اللهِ
المُناصِحُونَ لَهُ فِي جِهادِ اَعْدائِهِ المُناهُونَ فِي نُصْرَةِ اَوْلِياءِ اللهِ الذّابُّونَ
عَنْ اَحِبّائِهِ فَجَزاكَ اللهُ اَفْضَلَ الجَزاءِ وَاَوْفىٰ جَزاءِ اَحَدٍ مِمَّنْ فِي بَيْعَتِهِ
وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَاَطاعَ عَلَى اللهِ آنگاه داخل حایر شو و بعد از آنکه
ده گام بر داشته باشی توقف کن و سی مرتبه اَللهُ اَكْبَرُ بگو آنگاه متوجه آنحضرت شو و رو بحضرت
کرده قبله را در میان هر دو کتف بگیر و بگو السَّلامُ عَلَيْكَ يا حُجَّةَ اللهِ السَّلامُ
عَلَيْكَ يا قَتِيلَ اللهِ وَابْنَ قَتِيلِهِ السَّلامُ عَلَيْكَ يا ثارَ اللهِ وَابْنَ ثارِهِ
السَّلامُ عَلَيْكَ يا وِتْرَ اللهِ المَوْتُورَ فِي السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ اَشْهَدُ اَنَّ
دَمَكَ سَكَنَ فِي الجَنَّةِ وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ اَظِلَّةُ العَرْشِ وَبَكىٰ لَهُ جَمِيعُ الخَلائِقِ
وَبَكَتْ لَهُ السَّمٰواتُ وَالاَرَضُونَ وَما فِيهِنَّ وَما بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي
الجَنَّةِ وَالنّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنا وَما يُرىٰ وَما لا يُرىٰ اَشْهَدُ اَنَّكَ حُجَّةُ اللهِ
وَابْنُ حُجَّتِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ قَتِيلُ اللهِ وَابْنُ قَتِيلِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ ثارُ اللهِ وَ
ابْنُ ثارِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ بَلَّغْتَ عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَوَفَيْتَ وَوافَيْتَ وَ
جاهَدْتَ فِي سَبِيلِ رَبِّكَ وَمَضَيْتَ لِلَّذِي كُنْتَ عَلَيْهِ شَهِيداً وَمُسْتَشْهَداً
وَشاهِداً وَمَشْهُوداً اَنَا عَبْدُ اللهِ وَمَوْلاكَ وَفِي طاعَتِكَ وَالوافِدُ
اِلَيْكَ اَلْتَمِسُ بِذٰلِكَ كَمالَ المَنْزِلَةِ عِنْدَ اللهِ وَثَباتَ القَدَمِ فِي الهِجْرَةِ

إِلَيْكَ وَالسَّبِيلِ الَّذِي لَا يَخْتَلِجُ دُونَكَ مِنَ الْمُدْخَلِ فِيكُمْ [illegible] الَّتِي أُمِرْتَ

بِهَا مَنْ أَرَادَ اللهَ بَدَأَ بِكُمْ وَبِكُمْ يُبَيِّنُ اللهُ الْكَذِبَ وَبِكُمْ يُبَاعِدُ زَمَانَ الْكَلَبِ

وَبِكُمْ يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَبِكُمْ يُثْبِتُ وَبِكُمْ يَفُكُّ الذُّلَّ مِنْ رِقَابِنَا | يَفْتَحُ اللهُ وَبِكُمْ

وَبِكُمْ يُدْرِكُ اللهُ تِرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ يُطْلَبُ وَبِكُمْ تُنْبِتُ الْأَرْضُ أَشْجَارَهَا وَبِكُمْ تُخْرِجُ

الْأَشْجَارُ أَثْمَارَهَا وَبِكُمْ تُنْزِلُ السَّمَاءُ قَطْرَهَا وَبِكُمْ يَكْشِفُ اللهُ الْكَرْبَ

وَبِكُمْ يُنَزِّلُ اللهُ الْغَيْثَ وَبِكُمْ تُسَبِّحُ الْأَرْضُ الَّتِي تَحْمِلُ أَبْدَانَكُمْ لَعَنَ اللهُ أُمَّةً

قَتَلَتْكُمْ وَأُمَّةً خَالَفَتْكُمْ وَأُمَّةً جَحَدَتْ وَلَايَتَكُمْ وَأُمَّةً ظَاهَرَتْ عَلَيْكُمْ

وَأُمَّةً شَهِدَتْ وَلَمْ تُسْتَشْهَدْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مَأْوَاهُمْ

وَبِئْسَ وِرْدُ الْوَارِدِينَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللهِ بَرِئْتُ إِلَى اللهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ أَنَا إِلَى

اللهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ بَرِئْتُ إِلَى اللهِ مِمَّنْ خَالَفَكَ [illegible]

عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ [illegible] اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ

رَسُولِ اللهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ

الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ خَدِيجَةَ [illegible] صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ

صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ

أَنَا إِلَى اللهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ أَنَا إِلَى اللهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ [illegible]

اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ فُزْتُمْ وَاللهِ فُزْتُمْ وَاللهِ فُزْتُمْ وَاللهِ

يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا آنگاه بپای سر آنحضرت آمده

زیارت بگذارد و دو رکعت بعد از نماز زیارت مذکور بخواند و هر مطلب دینی و دنیوی

و عیال و برادران مؤمن که دعا کن که دعا در زیر قبه حضرت امام حسین علیه السلام اکرم است

ورد [illegible] کنید که از آنحضرت بیرون آمده چنان کن که بقبر حضرت عباس

[illegible] إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ آنگاه که قبر آنحضرت از طرف ... شود آنگاه

[illegible] بن علی بن ابی طالب رو و جهت [illegible] کنند سَلَامُ اللهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ

الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِ اللهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ

وَالصِّدِّيقِينَ الزَّاكِيَاتُ الطَّيِّبَاتُ فِيمَا تَغْتَدِي وَتَرُوحُ عَلَيْكَ يَا

ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصْدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ

لِخَلَفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْمُرْسَلِ وَالسِّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَالدَّلِيلِ

الْعَالِمِ وَالْوَصِيِّ الْمُبَلِّغِ وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزَاكَ اللهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنِ الْحَسَنِ وَعَنِ الْحُسَيْنِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ

وَاحْتَسَبْتَ وَأَعَنْتَ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ لَعَنَ اللهُ مَنْ قَتَلَكَ وَلَعَنَ اللهُ

مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ وَلَعَنَ اللهُ مَنْ حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَاءِ

الْفُرَاتِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَأَنَّ اللهَ مُنْجِزٌ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ جِئْتُكَ

يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَافِدًا إِلَيْكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ إِنِّي بِكُمْ وَ

بِإِيَابِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِمَنْ خَالَفَكُمْ وَقَتَلَكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ قَتَلَ اللهُ أُمَّةً

قَتَلَتْكُمْ بِالْأَيْدِي وَالْأَلْسُنِ آنگاه داخل گنبد شده رو بقبر آنحضرت نهاده بگو

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ

وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى

مَا مَضَى بِهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ الْمُنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ

أَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ الذَّابُّونَ عَنْ أَحِبَّائِهِ فَجَزَاكَ اللهُ

افضل الجزاء واوفر جزاء احد ممن وفى ببيعته واستجاب له دعوته و
اطاعوه ولاة امره اشهد انك قد بالغت في النصيحة واعطيت غاية
المجهود فبعثك الله في الشهداء وجعل روحك مع ارواح السعداء
واعطاك من جنانه افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذكرك في
العليين وحشرك مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين
وحسن اولئك رفيقا اشهد انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت
على بصيرة من امرك مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بيننا
وبينك وبين رسوله واوليائه في منازل المحسنين فانه ارحم الراحمين
وهرگاه خواهی که وداع علی اکبر کنی بگو استودعك الله واسترعيك واقرأ
عليك السلام آمنا بالله وبكتابه وبما جاء من عند الله اللهم اكتبنا
مع الشاهدين اللهم لا تجعل آخر العهد من زيارتي قبر ابن اخي
رسولك صلى الله عليه وآله وارزقني زيارته ابدا ما ابقيتني واحشرني
معه ومع آبائه في الجنان وعرف بيني وبينه وبين رسولك واوليائك
اللهم صل على محمد وآل محمد وتوفني على الايمان بك والتصديق
برسولك والولاية لعلي بن ابي طالب والائمة من ولده والبراءة
من عدوهم فاني قد رضيت يا رب بذلك وبعد از آن جهت خود و پدر و مادر
و برادران مؤمن خود دعا کن و هرگاه خواهی که وداع حضرت امام حسین علیه السلام کنی بطریقی که مذکور
شد زیارت آنحضرت کرده بگو السلام عليك ورحمة الله وبركاته
نستودعك وعليك السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جاء به ودل
عليه واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين اللهم لا تجعله آخر العهد

منا ومنه

منا ومنه اللهم انا نسألك ان تنفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا
الا تنصر به دينك وتقتل به عدوك وتبير من نصب حربا لآل محمد
فانك وعدته ذلك وانت لا تخلف الميعاد السلام عليك ورحمة الله
وبركاته آنگاه روی خود را بجانب شهدا کرده بگو اشهد انكم شهداء نجباء جاهدتم
في سبيل الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله وابن
رسوله صلى الله عليه وآله وسلم تسليما انتم السابقون والمهاجرون
والانصار اشهد انكم انصار الله وانصار رسوله وسلم تسليما اللهم
لا تشغلني في الدنيا عن شكر نعمتك ولا بالاكثار منها تلهيني عجائب
بهجتها وتفتني زهرات زهرتها ولا بالاقلال يضر على كدي وتملأ صدري
همه اعطني من ذلك غنا عن اشرار خلقك وبلاغا انال به رضاك يا
رحمن اسئلك السلام عليكم يا ملائكة الله وزوار قبر ابي عبد الله
آنگاه طرف راست روی خود را بضریح مقدس بمال و بعد از آن طرف چپ را و چنان بیرون رو که
پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر از نظر غایب شود **زیارت حضرت امام موسی و امام محمد تقی
علیهما السلام** بدان وفقك الله وايانا که هرگاه ببغداد رسی و اراده زیارت حضرت امام موسی کاظم
و امام محمد تقی علیهما السلام نمایی غسل کن و رختهای پاک بپوش و متوجه زیارت شو و چون
بمشهد مقدس رسی از آن در نزدیک قبر حضرت امام موسی علیه السلام رفته بزیارت کن
و بگو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك
يا نور الله الساطع في ظلمات الارض اتيتك زائرا عارفا بحقك معاديا
لاعدائك مواليا لاوليائك فاشفع لي عند ربك آنگاه حاجت که داری بخواه
که محل اجابت است بعد از آن نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفته بزیارت آنحضرت کن و بگو

اللهم صل علی محمد بن علی الامام البر التقی الرضی المرضی و حجتک علی فوق
الارضین و من تحت الثری صلوة کثیرة نامیة زاکیة مبارکة متواصلة
مترادفة کافضل ما صلیت علی احد من اولیائک السلام علیک
یا ولی الله السلام علیک یا نور الله السلام یا حجة الله السلام علیک
یا امام المومنین و وارث النبیین و سلالة الوصیین السلام علیک
یا نور الله فی ظلمات الارض اتیتک زائرا عارفا بحقک معادیا لاعدائک
موالیا لاولیائک فاشفع لی عند ربک آنگاه ضریح را ببوس و گونهٔ راست و چپ بر آن
گذار بعد از آن بر بالین حضرت امام محمد تقی جهت هر یک دو رکعت نماز زیارت بگذار و دعای
که مذکور شد بخوان و هر گاه خواهی که ایشان را وداع کنی بطریقی که مذکور شد زیارت کن آنگاه بگو
السلام علیکما و رحمة الله و برکاته یا ولیا الله استودعکما
و اقراء علیکما السلام امنا بالله و بالرسول و بما جئتما به و دللتما
علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعل آخر العهد
من زیارتی ایاهما و ارزقنی مرافقتهما و احشرنی معهما محبتهما
و السلام علیکما و رحمة الله و برکاته **زیارت حضرت امام رضا علیه السلام**
بدان وفقک الله تعالی و ایانا که هر گاه بمشهد مقدس رسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا
علیه السلام بجای آری اول غسل زیارت کن و در وقت غسل کردن این دعا بخوان اللهم طهرنی
و طهر قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک
فانه لا قوة الا بک اللهم اجعل لی طهورا و شفاء آنگاه جامهای پاک
بپوش و پای برهنه با سکینه و وقار تکبیر و تهلیل گویان داخل روضه شو و در آن وقت بگو
بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله

علیک

وحده

وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله
پس خود را بضریح مقدس آنحضرت رسان و تبرک کن و قبر را در میان هر دو کتف خود بگیر و بگو اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و انه سید الاولین و الآخرین و انه سید الانبیاء و المرسلین اللهم
صل علی محمد و آل محمد عبدک و رسولک و نبیک و سید خلقک اجمعین
صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم صل علی امیر المومنین
علی بن ابی طالب عبدک و اخی رسولک الذی انتجبته لعلمک
و جعلته هادیا لمن شئت من خلقک و الدلیل علی من بعثت برسالاتک
و دیان الدین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک و المهیمن علی ذلک کله
و السلام علیه و رحمة الله و برکاته اللهم صل علی فاطمة بنت نبیک
و زوجة ولیک و ام السبطین الحسن و الحسین سیدی شباب
اهل الجنة الطهر الطاهرة المطهرة التقیة النقیة الرضیة الزکیة سیدة
نساء العالمین اهل الجنة صلوة لا یقوی علی احصائها غیرک اللهم
صل علی الحسن و الحسین سبطی نبیک و سیدی شباب اهل الجنة
القائمین فی خلقک و الدالین علی من بعثت برسالاتک و دیان الدین
بعدلک و فصل قضائک بین خلقک اللهم صل علی علی بن الحسین عبدک
القائم فی خلقک و الدلیل علی من بعثت برسالاتک و دیان الدین بعدلک
و فصل قضائک بین خلقک سید العابدین اللهم صل علی محمد بن علی
عبدک و خلیفتک فی ارضک باقر علم النبیین اللهم صل علی جعفر
بن محمد الصادق عبدک و ولی دینک و حجتک علی خلقک اجمعین

الصادق البار اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح ولسانك في
خلقك والناطق بحكمك والحجة على بريتك اللهم صل على علي بن موسى
الرضا المرتضى عبدك وولي دينك القائم بعدلك والداعي الى دين آبائه
الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي عبدك
والقائم بامرك الداعي الى سبيلك اللهم صل على علي بن محمد عبدك
وولي دينك اللهم صل على الحسن بن علي العامل بامرك القائم في خلقك
وحجتك المؤدي عن نبيك وشاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك
الداعي الى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك عليهم اجمعين اللهم
صل على حجتك ووليك القائم في خلقك صلوة تامة باقية تعجل بها فرجه
وتنصره بها وتجعلنا معه في الدنيا والآخرة اللهم اني اليك اتقرب
بحبهم واوالي وليهم واعادي عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا
والآخرة واصرف عني بهم شر الدنيا والآخرة واهوال يوم القيمة
انگاه بربالین آنحضرت بنشین و بگو السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا
حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك
يا عمود الدين السلام عليك يا وارث ابرهيم خليل الله السلام عليك
يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله
السلام عليك يا وارث محمد رسول الله السلام عليك يا وارث امير
المؤمنين علي ولي الله السلام عليك يا وارث الحسن والحسين سيدي
شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي بن الحسين سيد العابدين
السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علوم الاولين والآخرين السلام

عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقي السلام عليك يا وارث
موسى بن جعفر السلام عليك ايها الصديق الشهيد السلام عليك ايها
الوصي البار التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة وآتيت الزكوة وامرت
بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله حتى اتاك اليقين السلام
عليك يا ابا الحسن ورحمة الله وبركاته انگاه روی خود را بر ضریح مقدس
آنحضرت بنهاده بگو اللهم صمدت اليك من ارضي وقطعت البلاد رجاء
رحمتك فلا تخيبني ولا تردني بغير قضاء حاجتي وارحم تقلبي على قبر ابن
اخي رسولك صلواتك عليه وآله بابي انت وامي اتيتك زائرا وافدا
عائذا مما جنيت على نفسي واحتطبت على ظهري فكن لي شافعا الى الله
يوم فقري وفاقتي فلك عند الله مقاما محمودا وانت عنده وجيه
انگاه دست راست خود را بسوی آسمان بردار و دست چپ خود را بضریح دراز کن و بگو اللهم
اني اتقرب اليك بحبهم وبموالاتهم واتولى آخرهم بما توليت اولهم
وابرأ من كل وليجة دونهم اللهم العن الذين بدلوا نعمتك واتهموا
نبيك وجحدوا آياتك وسخروا بامامك وحملوا الناس على اكتاف
آل محمد اللهم اني اتقرب اليك باللعنة عليهم والبراءة منهم
في الدنيا والآخرة يا رحمن انگاه بپایین پای آنحضرت آمده بگو صلى الله عليك
يا ابا الحسن صلى الله على روحك وبدنك صبرت وانت الصادق
المصدق قتل الله من قتلك بالايدي والالسن اللهم العن قتلة امير
المؤمنين وقتلة الحسن والحسين وقتلة اولاد رسول الله صلى الله عليه وآله
انگاه بالای سر رفته دو رکعت نماز زیارت بگذار در رکعت اول بعد از فاتحه سورۀ یس بخوان

و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورة الرحمن و اگر بخاطر نداشته باشد از روی قرآن میتواند خواند
و اگر میسر نشود هر سوره که خواهد بخوان و بعد از فراغ از نماز زیارت دیگر که مذکور شد بخوان
و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع کنی بگو اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا مَوْلايَ وَابْنَ مَوْلايَ وَرَحْمَةُ
اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ اَنْتَ لَنا جُنَّةٌ مِنَ الْعَذابِ وَهٰذا اَوانُ انْصِرافي عَنْكَ
غَيْرَ راغِبٍ عَنْكَ وَلا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلا مُؤْثِرٍ عَلَيْكَ وَلا زاهِدٍ في قُرْبِكَ
وَقَدْ جُدْتُ بِنَفْسي لِلْحَدَثانِ وَتَرْكِ الْاَهْلِ وَالْاَوْطانِ فَكُنْ لي شافِعاً يَوْمَ
حاجَتي وَفَقْري وَفاقَتي يَوْمَ لا يُغْني عَنّي حَميمي وَلا قَرابَتي يَوْمَ لا يُغْني عَنّي
وَالِدي اَسْئَلُ اللّٰهَ الَّذي قَدَّرَ عَلَيَّ فِرَقَ مَكانِكَ اَنْ لا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ
رُجُوعي وَاَسْئَلُ اللّٰهَ الَّذي اَبْكى عَلَيْكَ عَيْني اَنْ يَجْعَلَهُ سَبَباً لي وَذُخْراً وَ
اَسْئَلُ اللّٰهَ الَّذي اَراني مَكانَكَ وَهَداني لِلتَّسْليمِ عَلَيْكَ وَزِيارَتي اِيّاكَ
اَنْ يُورِدَني حَوْضَكَ وَيَرْزُقَني مُرافَقَتَكَ فِي الْجِنانِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صِفْوَةَ
اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَميرَ الْمُؤْمِنينَ وَوَصِيَّ رَسُولِ رَبِّ الْعالَمينَ وَقائِدَ
الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ اَلسَّلامُ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلامُ
عَلى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيِّ بْنِ
مُوسى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ
الزَّمانِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اَلسَّلامُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكاتُهُ اَلسَّلامُ
عَلى مَلائِكَةِ اللّٰهِ الْحافِظينَ اَلسَّلامُ عَلى مَلائِكَةِ اللّٰهِ الْمُقيمينَ
الْمُسَبِّحينَ الَّذينَ هُمْ بِاَمْرِهِ يَعْمَلُونَ اَلسَّلامُ عَلَيْنا وَعَلى عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحينَ
اَللّٰهُمَّ لا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتي اِيّاهُ فَاِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشُرْني مَعَهُ وَ
مَعَ آبائِهِ الْماضينَ وَاِنْ اَبْقَيْتَني يا رَبِّ فَارْزُقْني زِيارَتَهُ اَبَداً ما اَبْقَيْتَني

انك

اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ اَسْتَوْدِعُكَ اللّٰهَ وَاَسْتَرْعيكَ وَاَقْرَأُ عَلَيْكَ
اَلسَّلامَ آمَنّا بِاللّٰهِ وَبِما دَعَوْتَ اِلَيْهِ فَاكْتُبْنا مَعَ الشّاهِدينَ اَللّٰهُمَّ
ارْزُقْني حُبَّهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ اَبَداً ما اَبْقَيْتَني اَلسَّلامُ عَلَيْكَ وَعَلى مَلائِكَةِ
اللّٰهِ وَزُوّارِ قَبْرِ نَبِيِّ اللّٰهِ و همچنین بیرون آید پشت بقبر مقدس آنحضرت نکند تا از نظر
پنهان شود زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام بدان وفقك الله تعالی
و ایانا که چون بسامره رسی و خواهی که زیارت قبر حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
کنی باید که اول غسل زیارت کرده جامهای پاک بپوشی و همچنین بجا بیاری که در آداب زیارت امامان مذکور شد و
کنی بگو اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا وَلِيَّيِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكُما يا حُجَّتَيِ اللّٰهِ اَلسَّلامُ عَلَيْكُما
يا نُورَيِ اللّٰهِ في ظُلُماتِ الْاَرْضِ اَتَيْتُكُما عارِفاً بِحَقِّكُما مُعادِياً لِاَعْدائِكُما
مُوالِياً لِاَوْلِيائِكُما مُؤْمِناً بِما آمَنْتُما بِهِ كافِراً بِما كَفَرْتُما بِهِ مُحَقِّقاً
لِما حَقَّقْتُما مُبْطِلاً لِما اَبْطَلْتُما اَسْئَلُ اللّٰهَ رَبّي وَرَبَّكُما اَنْ يَجْعَلَ حَظّي مِنْ
زِيارَتي اِيّاكُمَا الصَّلوةَ عَلى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ يَرْزُقَني مُرافَقَتَكُما فِي الْجِنانِ
مَعَ آبائِكُمَا الصّالِحينَ وَاَسْئَلُهُ اَنْ يُعْتِقَ رَقَبَتي مِنَ النّارِ وَيَرْزُقَني
شَفاعَتَكُما وَمُصاحَبَتَكُما وَيُعَرِّفَ بَيْني وَبَيْنَكُما وَلا يَسْلُبَني حُبَّكُما وَحُبَّ
آبائِكُمَا الصّالِحينَ وَاَنْ لا يَجْعَلَهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيارَتِكُما وَاَنْ يَجْعَلَ مَحْشَري
مَعَكُما فِي الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْني حُبَّهُما وَتَوَفَّني عَلى مِلَّتِهِما اَللّٰهُمَّ
الْعَنْ ظالِمي آلِ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ وَانْتَقِمْ مِنْهُمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْاَوَّلينَ مِنْهُمْ وَالْآخِرينَ
وَضاعِفْ عَلَيْهِمُ الْعَذابَ الْاَليمَ وَبَلِّغْ بِهِمْ وَاَشْياعَهُمْ وَمُحِبّيهِمْ وَشيعَتَهُمْ
اَسْفَلَ الدَّرْكِ مِنَ الْجَحيمِ اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ
وَاجْعَلْ فَرَجَنا مَعَ فَرَجِهِمْ يا اَرْحَمَ الرّاحِمينَ آنگاه جهت خود و مؤمنین و مؤمنات دعا کن که محل

اجابت دعوات بعد از آن جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگذارد و دعای
مذکور بعد از نماز بخواند و بعض از مجتهدین داخل شدن گنبد این دو امام جایز نمیدانند زیرا که
این هر دو امام در خانه خود مدفونند پس داخل شدن بخانه بغیر اذن او جایز نیست و شیخ
طوسی طاب ثراه فرموده که اگر داخل شود گناه ندارد چه در احادیث اهل بیت وارد شده که ایشان
اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده اند و هر گاه که خواهد وداع ایشان کند بگوید السلام علیکما
یا ولیی الله استودعکما واقرأ علیکما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به
ودللتما علیه اللهم اکتبنا مع الشاهدین زیارت حضرت صاحب الزمان علیه السلام
بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت نمائی در سامره باید که غسل کنی جهت زیارت و جامهای پاک
بپوشی و در سرداب آنحضرت رفته بگوئی السلام علی الحق الجدید والعالم الذی علمه
لا یبید السلام علی محیی المؤمنین ومبید الکافرین السلام علی مهدی
الامم وجامع الکلم السلام علی خلف السلف وصاحب الشرف السلام
علی حجة المعبود وکلمة المحمود السلام علی معز الاولیاء ومذل الاعداء السلام
علی وارث الانبیاء وخاتم الاوصیاء السلام علی الامام المنتظر والغائب
المستتر السلام علی السیف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر
السلام علی شمس الظلام وبدر التمام السلام علی ربیع الایام وفطرة
الانام السلام علی صاحب الصمصام وفلاق الهام السلام علی صاحب الدین
المأثور والکتاب المسطور السلام علی بقیة الله فی ارضه وحجته علی عباده
والمنتهی الیه مواریث الانبیاء ولدیه موجود آثار الاصفیاء السلام علی
المؤتمن علی السر والعلن وولی الامر السلام علی المهدی الذی وعد الله
عز وجل به الامم ان یجمع به الکلم ویلم به الشعث ویملأ به الارض قسطا وعدلا

ویمکن

ویمکن له وینجز به وعد المؤمنین اشهد انک والائمة من آبائک ائمتی و
موالی فی حیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد اسئلک یا مولای ان تسأل
الله تبارک وتعالی فی صلاح شأنی وقضاء حوائجی وغفران ذنوبی
والاخذ بیدی فی دینی ودنیای وآخرتی ولکافة اخوانی المؤمنین
والمؤمنات انه غفور رحیم وصلی الله علی سیدنا محمد رسول الله و
آل محمد الطاهرین آنگاه دو رکعت نماز بگذارد و این دعا بخواند اللهم عظم البلاء و
برح الخفاء وانکشف الغطاء وضاقت الارض وسعت السماء و
الیک یا رب المشتکی وعلیک المعول فی الشدة والرخاء اللهم
صل علی محمد وآله الذی فرضت علینا فعرفتنا بذلک منزلتهم ففرج عنا طاعتهم
بحقهم فرجا عاجلا کلمح البصر او هو اقرب من ذلک یا محمد یا علی
انصرانی فانکما ناصرای واکفیانی فانکما کافیای یا مولای یا صاحب الزمان
الغوث الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی فصل چهارم در بیان ایام مولود
حضرت رسالت پناه وامیر المؤمنین وائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وایام وفات ایشان
محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف صلی الله علیه وآله کنیت او ابوالقاسم است و
مولد او در مکه واقع شد روز جمعه وقت طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل وآنچه در بعض
احادیث صحیحه وارد شده که مولود آنحضرت روز دوازدهم ربیع الاول بوده موافق قول اهل سنت است
و در حدیث نیز وارد شده که هر گاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق
قول سنیان نباشد لهذا اصحاب ما عمل بآن نکرده اند و والده آنحضرت آمنه بنت وهب بن عبد مناف
حامله شد باو از پدر او عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم
و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی الحجه است در خانه ایشان بمنی نزدیک جمره وسطی و در [illegible]

وجواب آن نیز در کتب مذکور است و روز مبعث او برسالت بیست و هفتم رجب و از سن مبارکش
چهل سال گذشته بود و در بیست و هفتم روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آنحضرت سنت است
و در بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را عروج بمعراج واقع شد و در سال سیزدهم از مبعث در شب پنجشنبه
از مکه هجرت بمدینه کرد و در همین شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
خوابید و نفس خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن به این خطاب مدح آنحضرت وارد شده و در دهم
ماه ربیع الاول حضرت خدیجه مادر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را در حباله خویش در آورد و آنحضرت
در آنوقت بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جد آنحضرت وفات یافت و در آنوقت
آنحضرت نه ساله بود و در دوازدهم ماه رمضان سال دهم از بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت و وفات
آنحضرت روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر در سال یازدهم از هجرت او که از مکه بمدینه واقع شده بود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که وفات او در هجدهم ربیع الاول بوده و سن شریفش شصت و سه سال بود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اسم مبارکش علی و کنیتش ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر پدر و مادری
عبد الله پدر حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و مادر او فاطمه بنت اسد بن هاشم و حضرت امیر المؤمنین
و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی و ولادتش در اندرون خانه کعبه سیزدهم رجب
و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
سی سال و روز نصب آنحضرت بامامت هجدهم ذی الحجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال سی و چهارم
از هجرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق با آنحضرت بیعت کردند و در همین روز موسی علیه السلام بر ساحران
غالب آمد و در همین روز ابراهیم علیه السلام از آتش نجات یافت و در همین روز موسی و هم چنین یوشع
و سلیمان آصف را تعیین نمودند و صی براوصیای انبیا در این روز تعیین شده اند و در روز بیست
چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با جهودان مباهله کردند
و درین روز حضرت امیر المؤمنین تصدق بانگشتری خود نمود و آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ در آن باب

نازل شده و در بیست و پنجم این ماه امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام با وجود آنکه احتیاج بخوردن قرص
نان داشتند بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند و در آن باب سوره هل اتی نازل شده و در بیست و هشتم ماه
مذکور عمر را زخم زدند و در بیست و هفتم آن ماه سال بیست و سیوم از هجرت عمر فوت شد و وفات حضرت
امیر المومنین در مسجد کوفه شب جمعه بیست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت واقع شد و در همین شب
عیسی علیه السلام را باسمان بردند و درین شب یوشع بن نون وصی موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع
بن نون وفات یافت مدفن همونش نجف اشرف سن شریفش شصت و سه سال **حضرت فاطمه زهرا علیها السلام**
بنت رسول الله صلی الله علیه و آله مولود او در مکه واقع شده بعد از مبعث به پنج سال امام وفات او در
مدینه بعد از وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بصد روز و در مدفن او خلاف است بعضی گفته اند
در خانه خود باشد چنانچه مذکور شد و بعد از آنکه بنی امیه مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را بزرگ
ساختند آنجا نه داخل مسجد شد و آن در میان منبر و قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله است
و در بقیع نزد چهار امام احتیاطا زیارت او باید کرد و در نصف رجب سال دوم از هجرت تزویج حضرت
فاطمه زهرا با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد و در آنوقت سن حضرت فاطمه علیها السلام یازده
سال بود و در همین روز در سال دوم از هجرت تحویل قبله بجانب کعبه شد **حضرت امام حسن بن علی**
بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه کنیت او ابو محمد مولد او مدینه روز
سه شنبه نصف ماه رمضان در سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین سال سیم از هجرت گفته اند
مدفنش در بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه هفتم ماه صفر سال چهل و نه از هجرت و بعضی پنجاه گفته اند
سن او بقول بعضی چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال گفته اند **حضرت امام حسین بن علی بن ابی**
طالب علیه السلام سید شباب اهل جنت مادر او فاطمه زهرا کنیت او ابو عبدالله مولدش مدینه آخر
ماه ربیع الاول سال سیوم از هجرت و بعضی از مجتهدین روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان گفته اند و بعضی بیست
و پنجم ماه شعبان سال چهارم از هجرت مدفنش کربلا روز شنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز

گفته‌اند در سال نود و یک از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام زین العابدین علی بن
الحسین علیه السلام کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان دختر شیرویه بن کسری پرویز و بعضی گفته‌اند که
دختر یزدجرد است مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم ماه شعبان سی و سه سال از هجرت و بعضی سی و
هشت گفته‌اند مدفنش بقیع پیش عم خود حضرت امام حسن علیه السلام روز وفاتش شنبه دوازدهم
محرم الحرام سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقر علیه السلام
کنیتش ابو جعفر والده‌اش ام عبد الله بنت الحسن بن علی و او اول علوی است که از دو علوی بوجود آمده
مولدش مدینه روز دوشنبه سیوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت و آنچه مذکور شد علامه و
شیخ شهید در تحریر و دروس نقل کرده‌اند و چون وفات حضرت امام حسین علیه السلام در سال شصت
و یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار سال
داشته باشد چنانچه صدوق علیه الرحمه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی
پدر خود امام و وفاتش روز دوشنبه هفتم ذی حجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته‌اند
سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کنیتش ابو عبد الله مادرش ام فروه
و بعضی گفته‌اند که اسمش در شرف فاطمه است و لقب او ام فروه بوده مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم
ربیع الاول سال هشتاد و سه از هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خود امام و وفاتش نصف شهر رجب
و بعضی شوال گفته‌اند سال صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام کنیتش ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو علی مادرش حمیده بربریه مولدش ابوا که منزلی است
مابین مکه و مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه
گفته‌اند مدفنش مقبره قریش در بغداد وفاتش در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجری
و بعضی روز جمعه بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته‌اند سن شریفش پنجاه سال حضرت امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابو الحسن مادرش ام ولد مولدش مدینه روز پنجشنبه یازدهم

ذی قعده

ذی قعده و بعضی بیست و سیوم گفته‌اند سال صد و چهل و هشت هجری مدفنش طوس خراسان سال
دویست و سه از هجرت سن شریفش پنجاه و پنج سال حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابو جعفر
پدرش حضرت امام رضا علیه السلام مادرش خیزران ام ولد از اهل بیت ماریه قبطیه مولدش مدینه در
نصف ماه رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش در بغداد ایام وفاتش
آخر ذی قعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذی قعده سال دویست و بیست هجری گفته‌اند سن شریفش
بیست و پنج سال حضرت امام علی النقی علیه السلام کنیتش ابو الحسن پدرش محمد جواد مادرش سمانه ام ولد
مولدش مدینه منتصف ذی حجه و بعضی بیست و هفتم گفته‌اند سال دویست و دوازده هجری مدفنش خانه خودش
بسر من رای روز دوشنبه سیوم رجب سال دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته‌اند سن شریفش
چهل و یک سال و نه ماه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کنیتش ابو محمد پدرش حضرت امام علی النقی علیه السلام
مادرش حدیثه ام ولد مولدش مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور نیز
گفته‌اند سال دویست و سی و دو هجری مدفنش در خانه پدرش در سر من رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه
هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت هجری گفته‌اند سن شریفش بیست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه
فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمیتوان شد و اهم
آنست که جایز است دخول در آن چه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام مال خود را بر شیعه خود حلال
کرده‌اند چنانچه در احادیث وارد شده حضرت امام محمد مهدی علیه السلام کنیتش ابو القاسم مادرش
صیقل و بعضی نرجس و بعضی مریم بنت زید گفته‌اند مولدش سر من رای در شب نصف شعبان سال دویست
و پنجاه و چهار و بعضی دویست و پنجاه و پنج گفته‌اند و این آنحضرت است که ظهور او پس هم مخفی است و پر
خواهد کرد زمین را از عدل چنانچه از جور پر شده است **باب هشتم** از کتاب جامع عباسی
در بیان نذر کردن و عهد نمودن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب است **مطلب اول**
در نذر کردن و عهد نمودن و در آن دو فصل است **فصل اول** در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست که

نحصر نعما یا ترک فعلی را جهت شکر نعمت یا دفع بلا یا زجر نفس بر خود لازم سازد و آن شرطها چند
متعلق است **شرط اول** آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل آنکه لله علی ان رزقنی الله ولدا
او مالا او شفانی من مرضی او ان ترکت الصلوة او زنیت ادیت
عشرة مثقال ذهب یعنی خدای راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض
شفا دهد یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق دهم و اگر مطلق گوید خدای راست بر من ده
مثقال طلا بی آنکه جهت شکری یا دفع بلایی یا زجر نفس باشد میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که
صحیح است پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن بآن سنت است **شرط دوم** آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد
پس نذر طفل و دیوانه صحیح نیست **شرط سیوم** آنکه مختار باشد پس نذر کسی که او را باکراه بران
دارند صحیح نیست **شرط چهارم** آنکه قصد کند پس نذر مست و خفته و بیهوش صحیح نیست **شرط پنجم**
آنکه قصد قربت کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر بعد از نذر مسلمان شود وفا کردن بآن سنت است
شرط ششم آنکه باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پسر و زن و غلام بدون اذن صحیح نیست
شرط هفتم آنکه آن چیز را که نذر میکند میباید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی
چون جمع میان دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن باسمان صحیح نیست **شرط هشتم** آنکه آن چیزی را که نذر
میکند میباید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از عبادات یا فعل راجح باشد
پس اگر معصیت باشد صحیح نیست اما اگر مباح باشد میانه مجتهدین خلافست اقرب تابعیت نذر است
در صورت بهتر بودن بحسب دین و دنیا یا مساوی بودن اولی مراعات نذر است در فعل و ترک چنانچه در احادیث
وارد شده **فصل دوم** در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه و آزادی بندهٔ غیر صحیح
نیست و اگر نذر طهارت کند به تیمم یا وضو یا غسل آب یا نذر نماز کمتر از دو رکعت کند جایز نیست و بعضی از مجتهدین
نذر یک رکعت را نیز جایز دانسته اند و اگر نذر حج پیاده کند از شهری که نذر کرده لازمست که متوجه مکه معظمه
شود و بعضی از مجتهدین گفته اند میباید که از آن محل که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جامه احرام پوشیدن

مقرر کرده

مقرر کرده چنانچه در کتاب حج مذکور شده است تا مکه پیاده برود و اگر در بعضی از راه او بدریا واقع شود
باید که در کشتی بایستد و اگر با وجود قدرت پاره راه سوار شود واجبست که بر گردد و آن راه را پیاده
برود و بعضی از مجتهدین بر آنند که در بر گردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف بکعبه
میشود و همچنین اگر نذر بیت الله کند آن نیز بکعبه منصرف میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند
و اگر نذر روزه چند روز معین کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغه
نذر قصد کردن پی در پی را کرده باشد و اگر نذر روزه عیدین کند صحیح نیست و همچنین نذر روزه ایام
تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی حجه است کسی را که در منا باشد صحیح نیست و همچنین اگر زن
نذر کند که در ایام حیض روزه دارد یا مسافر نذر کند که روزه ماه رمضان را در سفر بگیرد صحیح نیست
و اگر نذر کند که روزه را در مکان شریف بدارد لازمست وفا کردن بآن نذر و اگر مکان شرافت
نداشته باشد میان مجتهدین در آن خلافست اصح آنست که در صورت متابعت نذر لازم نیست و اگر
نذر کند روزه داشتن زمانی در حدیث واقع شده که پنجاه روز روزه بگیرد مگر آنکه قصد کسی کمتر از پنجاه
باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم خود کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده است آزاد میشود و اگر نذر کند
که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند بنده را بیکدفعه مالک شود همه آزاد میشوند و اگر نذر
کند که آنچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس اگر بیکدفعه دو طفل بزاید هر دو آزاد میگردند و در نذر
آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و ذکر و انثی و صحیح و مریض مخیر است و اگر نذر کند تصدق مال بسیاری
در حدیث وارد شده که هشتاد درهم یا بیشتر باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مال خود کند
و از آن ضرر باو رسد باید که همه اموال خود را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کننده از نذر
عاجز شود نذر ساقط میشود و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند بحال نذر واجب میشود و بعضی از مجتهدین
گفته اند در وقتی که عاجز میشود میباید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده
که هر گاه کسی نذر روزه کند و بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی نیم من تبریز گندم تصدق نماید

و مجتهدین این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و حکم عهد نمودن در جمیع شرائط
و احکام حکم نذر کردن دارد و صیغهٔ عهد عوض لله علی در عهد علی عاهدت الله باید گفت

مطلب دوم در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسمست
اول قسم خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگر بدروغ قسم خورد و این قسم را
غموس گویند و داخل گناهان کبیره کرده اند **دوم** قسم بر چیزهای مستقبل **سوم** قسم بر فعل واجب
چهارم قسم بر فعل سنت **پنجم** قسم بر فعل مکروه **ششم** قسم بر فعل مباح **هفتم** قسم بر فعل معصیت **هشتم**
قسم بر ترک واجب **نهم** قسم بر ترک سنت **دهم** قسم بر ترک معصیت **یازدهم** قسم بر ترک مکروه **دوازدهم**
قسم بر ترک مباح **سیزدهم** قسم بر مذکورات **چهاردهم** دیگری را قسم دادن بر مذکورات و بنا بر قسم منقسم میشود
سوگند خوردن به پنج قسم **اول** واجب چون سوگند خوردن جهت خلاص نمودن مسلمانی یا مال او یا عرض او
از دست ظالمی یا دفع ظلم از او و اگر در این صورت توریه کند که از دروغ خلاص شود بهتر است **دوم** حرام چون
سوگند خوردن بدروغ و بغیر نامهای خدا تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند آن و سوگند خوردن
فرزند و زن و غلام بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات **سیوم** سنت چون سوگند
خوردن جهت چیزی که در آن مصلحتی باشد چون اصلاح میان دو خصم **چهارم** مکروه چون سوگند خوردن بر
چیزی بغیر نامهای خدا تعالی و غیر اصنام چون سوگند بپدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز
حرام میدانند چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست بی نیاز احتیاج مکروه است
پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح **و شروط** سوگند خوردن هفت است **اول** آنکه بنام خدا تعالی
باشد چون وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرِئَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ
وَالْأَبْصَارِ و مانند اینها یا بنامهای مخصوص او چون وَاللهِ وَبِاللهِ وَالرَّحْمٰنِ وَالْقَدِيمِ وَالْبَادِي
و مانند اینها یا بنامهای مشترک که آنها را اغلب بر خدا تعالی اطلاق کنند چون رب و خالق و باری و
رازق و بغیر از اینها چون موجود و حی و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و الا بقدرة الله

وعلم الله

وعلم الله سوگند خورد و با اینها قصد معانی آنرا کند صحیح نیست و اگر با اینها قصد کند که خدا قادر است
و عالم است صحیح است و اگر گوید بِجَلَالِ اللهِ وَبِعَظَمَةِ اللهِ وَبِكِبْرِيَاءِ اللهِ وَبِعِزَّةِ اللهِ
وَأُقْسِمُ بِاللهِ وَأَحْلِفُ بِاللهِ أَوْ أَقْسَمْتُ بِاللهِ أَوْ أَحْلَفْتُ بِاللهِ أَوْ أَشْهَدُ بِاللهِ سوگند
منعقد میشود و اگر این مذکورات بی لفظ الله واقع شود منعقد نمیشود و اگر گوید وَحَقِّ اللهِ نیز
منعقد میشود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد نمیدانند و اگر سوگند خورد به برائت از خدا و رسول
و ایمه علیهم السلام بآنکه گوید از دین خدا و محمد و ایمه بری باشم آیا سوگند منعقد میشود یا نه مجتهدین را در این
دو قول است اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی از مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم آلهی را جایز میدانند
چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ایمه معصومین علیهم السلام و قرآن و کعبه و کواکب و سوگند بطلاق زوجه
یا ظهار یا آزاد کردن بنده منعقد نمیشود **دوم** آنکه شخصی که سوگند میخورد میباید که بالغ و عاقل باشد
پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفل دعوی احتلام کند تصدیق باید کردن و محتاج بقسم دادن
او نیست چه در احتیاج بقسم دور لازم میآید **سیوم** آنکه مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بران
دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه قصد کند پس سوگند مست و خفته و بیهوش صحیح نیست **پنجم** آنکه متعلق
سوگند میباید که فعل واجب یا مندوب یا مباح یا ترک حرام یا مکروه باشد بحسب دین و دنیا **ششم** آنکه
متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند بر ماضی خوردن صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن
گناهست و کفاره نیست و اگرچه دروغ باشد عمدا چنانچه مذکور شد **هفتم** آنکه متعلق مقدور باشد
پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد و سوگند خورد و از آن عاجز آید ساقط میشود

مطلب سیوم در کفاره دادن و در آن دو فصل است **فصل اول** در اقسام کفارات بدانکه کفاره
سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد بر بیست و چهار قسمت **قسم اول** کفارهٔ ظهارست یعنی کسی که بازن خود
گوید که پشت تو چون پشت مادر منست بعد از آنکه این گوید حاکم شرع تا سه ماه او را مهلت میدهد
اگر نه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن و کفارهٔ آن آنست که بنده آزاد

کند و اگر از آن عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از آن عاجز آید شصت مسکین را اطعام دهد
هر مسکینی را نیم من گندم بوزن تبریز دوم کفاره کسی که مؤمنی را از روی خطا بکشد نیز مثل کفاره ظهار است
و بعضی از مجتهدین بر آنند که در کفاره ظهار واجب است که برائت از خدا و رسول و ائمه سوگند خورد و
خلاف کند و با عجز از کفارات ظهار کفاره یمین بر او لازم میشود و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن
زن گیسوی خود را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند سیوم کفاره افطار قضای
ماه رمضان بعد از زوال چه بر او واجب است که ده مسکین را اطعام یا جامه دهد و اگر از آن عاجز شود
سه روز پی در پی روزه دارد چهارم کفاره افطار کردن یکروز ماه رمضان و افطار روزه نذر معین
و کفاره آن همان سه چیز است که در کفاره ظهار گذشت اما در دادن هر یک از آنها مخیر است و بعضی از
مجتهدین آن را مرتب گفته اند یعنی قایل بترتیب کفاره شده اند و اصح تخییر است و بعضی از مجتهدین
در کفاره زنی که گیسوی خود را در مصیبت ببرد یا بکند نیز حکم بتخییر ترتیب کرده اند و در ترتیب پنجم کفاره
خلاف کردن نذر و در آن میانه مجتهدین خلاف است اصح آنست که مثل کفاره افطار ماه رمضان در تخییر
مخیر است ششم کفاره خلاف کردن سوگند و آن آزاد کردن بنده است یا طعام دادن یا جامه دادن ده
مسکین و اگر از این هر دو عاجز آید سه روز روزه داشتن هفتم کفاره خلاف کردن عهد و آن مانند
کفاره خلاف کردن سوگند است و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر عهد روزه است کفاره آن چون کفاره
افطار ماه رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفاره سوگند خوردن است هشتم کفاره کندن زن
گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت و آن مثل کفاره سوگند خوردن است نهم کفاره کسی که
جامه خود را از برای مردن فرزند خود یا زن خود پاره کند و آن چون کفاره سوگند خوردن است و اگر چه زن
متعه باشد اما اگر از برای کسی یا جهت غیر مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی از مجتهدین اینها را
نیز حرام میدانند دهم کفاره کشتن مسلمانی بناحق عمداً و کفاره آن کفاره جمع است یعنی هر سه خصال
کفاره در آن واجب یازدهم کفاره افطار روزی از ماه رمضان بر چیزی حرام چه نزد اکثر مجتهدین

دران نیز

دران نیز هر سه خصال کفاره واجب است دوازدهم کفاره کسی که زن شوهر دار یا زنی را که در عدت باشد
نکاح کند آنست که از او مفارقت کند و پنج من گندم بوزن تبریز تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند سیزدهم کفاره جماع کردن با زن خود در حالت حیض و آن در اول حیض یک دینار است
یعنی یک مثقال شرعی طلا و در وسط حیض نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را
نیز سنت میدانند و اگر با کنیز در حالت حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفاره کسی که
سوگند برائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام خورد و خلاف آن نماید ده مسکین را طعام دهد و استغفار کند
پانزدهم کفاره کسی که نذر روزه معین کند و از آن عاجز آید آنست که هر روزه یک مد بمسکین تصدق کند و با عجز
از آن هر چه استطاعت داشته باشد صدقه دهد و بعضی از مجتهدین کفاره را در این صورت ساقط میدانند
شانزدهم کفاره کسی که پیش از گذاردن نماز خفتن خواب رود و بعد از نصف شب بیدار گردد آنست که
آن روز را روزه دارد و اگر عمداً بخواب رفته باشد یا نماز غیر خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت
وارد نشده هفدهم کفاره کسی که غلام خود را زیاده از حد بزند آنست که او را آزاد کند هجدهم
کفاره غیبت استغفار کردن است برای کسی که غیبت او کرده باشد نوزدهم کفاره خندیدن گفتن
اللّهمّ لا تمقتنی است یعنی بار خدایا مرا دشمن مدار و از جمله اعدا مشمار بیستم کفاره
منصب داری از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران مسلمان برآرد بیست و یکم کفاره مجلس
گفتن سُبحانَ ربِّکَ ربِّ العِزّةِ عمّا یَصِفونَ وسلامٌ علی المُرسَلینَ والحمدُ لله
ربِّ العالمینَ است بیست و دوم کفاره کسی که بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از حلق
کشیده باشند آنست که غسل کند بیست و سیوم کفاره کسی که بعد از سه روز بدیدن آن کس رود که دار کش
کشیده باشند نیز غسل کردن است بیست و چهارم کفاره کسی که نماز کسوف را در وقتی که تمام قرص آفتاب بگیرد
عمداً ترک نماید آنست که غسل کند و نماز را قضا کند فصل دوم در شروط کفاره و آن یازده است اول
آنکه نیت کفاره کند دوم آنکه قصد قربت نماید سیوم آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اگر غلامی را

آزاد کند بنظر کراو چیزی دهد صحیح نیست چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرامی نباشد چون بریدن
گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و بینی قصد آزاد کردن جهت کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین
کفاره با تعدد اقسام آن اما باتفاق تعیین لازم نیست ششم آنکه بنده را که در کفاره آزاد
میکند باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او مسلمان باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده
کسی باشد که بمجرد ملک او آزاد نشود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه
بنده سالم باشد از عیوبی که موجب آزادی او شود یعنی کور و لنگ و زمینگیر و مجذوم و غیر آن نباشد
و اگر بیمار باشد یا آفتی داشته باشد صحیح است نهم آنکه بنده ملک او باشد پس غلام غیر و غلامی که بر
کسی خیانت کرده باشد یا مکاتب مطلقی که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند یا مدبر نباشد م
پس اگر نصف او را در کفاره آزاد کند صحیح نیست الا آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن را
معلق بر چیزی نسازد پس آزاد کردن مدبر و مکاتب در کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره
میان غلام و کنیز حاضر و غایب و گریخته هرگاه داند که زنده است و کفاره بنده در جمیع آنچه از خصال
کفارات مذکور شد غیر کفاره آزاد است چه کفاره بنده روزه داشتن است نه آزاد کردن
و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی دهد که در آن وقت میتواند بنده آزاد کند یا طعام داد
و در اطعام لازم است که عددی را که شارع مقرر کرده از مساکین طعام دهد و اگر عدد یافت نشود
با آنچه یافت شود بدهد تا آن عدد تمام شود و اگر یافت نشود مگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب
کند و در اطعام سیر شدن تمام عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافیست و افضل نان و گوشت است
و معتبر در لباس دو جامه است پیراهن و ردایی و قیمت لباس و طعام مجزی نیست باب
نهم از کتاب جامع عباسی در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آنها و در آن
چهار مطلب است مطلب اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول
در بیان اقسام تجارت و کسب و آن پنج قسم است قسم اول در تجارت و کسب واجب و آن قدریست که جهت

قوت شخص

قوت شخص و قوت عیال واجب النفقه او موقوف بر آن باشد و مطلق تجارت که بآن نظام نوع انسانی
تمام میشود واجب کفایی است قسم دوم در تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت بر اهل و عیال
و نفع رسانیدن بمسلمانان کند قسم سیوم در تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده
شدن مال باشد برای استغنا قسم چهارم در تجارت و کسب حرام و آن تجارت کسبی است که مشتمل باشد
بر وجهی قبیح و آن بر چند وجه است اول خریدن و فروختن چیزهایی که نجس باشد خواه نجاست آن
اصلی باشد چون نجاست خمر و انواع نبیذها و فقاع و میته و پوست و گوشت که در صحرا افتاده باشد
و حال آنها معلوم نباشد و خون که در وقت بریدن سر حیوانی که گوشت حلال داشته باشد برآید و چون
نجاست خوک و سگ چه خریدن و فروختن همه اینها جایز نیست اما بیع سگ شکاری که محقق کلام میکند
و سگ که حراست زراعت یا باغ میکند جایز است و خواه نجاست آن عارضی باشد مانند چیزهایی که و سیاگاه
روان باشد و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روان که موش در آن مرده باشد سوای روغن نجس که
نزد مجتهدین خریدن و فروختن آن جایز است جهت سوزانیدن در جایی که سقف نداشته باشد و خلاف
میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد اقوی آنست که جایز است خریدن و فروختن و همچنین جایز است م
چیزهایی که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس نوع دوم خریدن و فروختن زبان
فاروق جهت داخل بودن شراب و گوشت افعی نوع سیوم خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت
او را نخورند و در خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را خورند میانه مجتهدین خلاف است
اقوی آنست که حرام است سوای بول شتر جهت شفا نوع چهارم خریدن و فروختن آلات قمار و لهو چون
نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها نوع پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره خرما برای آنکه شراب
کنند نوع ششم خریدن و فروختن چوب بواسطه آنکه بت سازند نوع هفتم خریدن و فروختن سلاح
جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر با عدای دین و ساختن سلاح جهت ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در
وقت جنگ فروختن آن بایشان حرام است نه در حال صلح و در فروختن سلاح بکسانی که راه زنی مسلمانان میکنند

میان مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست نوع هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بران
و در عمل صورتهایی که سایه نداشته باشد چون نقش پرده میان مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست
نوع نهم عمل غنا و آن تحریر آواز است بطریق سرود و دستان و اجرت بران گرفتن و از اخبار
ائمه معصومین علیهم السلام رخصت وارد شده در جواز خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند
بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان آواز ایشان را نشنوند و همچنین حرامست هجو کردن مؤمنان
و غیبت ایشان نوع دهم عمل سحر و کهانت و شعبده و اجرت گرفتن بر آنها و قمار باختن نوع یازدهم
قصه بد کردن یهود و نصاری نوع دوازدهم فروختن آنچه در آن نفع نباشد چون حشرات و فضلات انسان
و اکثر حیوانات سوای کرم ابریشم و زالو که جهت مکیدن خون بر عضوی از اعضای بیمار می‌چسبانند چه درین هر دو میان
مجتهدین خلافست اقرب آنست که فروختن آنها جایزست و همچنین جایزست فروختن زنبور عسل بشرط آنکه
تسلیم آن ممکن باشد وقت بیع آن توان کرد نوع سیزدهم خریدن و فروختن مصحف اما فروختن غلاف
و کاغذ و جلد آن جایزست و همچنین فروختن مصحف بکافر حرامست و بعضی از مجتهدین برانند که اگر کافر
مصحف بخرد صحیح است اما حاکم شرع جبر میکند بر فروختن بمسلمانان نوع چهاردهم خریدن و فروختن
کتبهایی که حکم آن منسوخ باشد چون توریت و انجیل و زبور و نوشتن و نگاه داشتن آنها بغیر نقض و حجت
نوع پانزدهم خریدن و فروختن چیزهایی که مغشوش بچیزی باشد که ظاهر نباشد چون آب در شیر نوع
شانزدهم خریدن و فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون مگر فیل که باستخوان آن منتفع میتوان شد
و در حدیث وارد شده که حضرت امام ناطق جعفر الصادق علیه السلام شانه از استخوان فیل داشته اند
نوع هفدهم خریدن و فروختن جانوران درنده سوای آنچه بآن شکار توان کرد چون باز و باشه و
باز و چرغ و غیر آن و در خریدن و فروختن شیر و پلنگ و گرگ خلافست اصح آنست که حرامست و بعضی از مجتهدین
بحرمت آن نقل اجماع نموده اند و بعضی دیگر فروختن درنده‌ها را جایز داشته اند هرگاه قابل تذکیه
باشند چه انتفاع از پوست ایشان میتوان یافت نوع هجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و

دزدیده

دزدیده و لقطه پیش از تعریف یکسال و موقوفات عامه و خاصه چون وقف اولاد یا بر بعضی مواضع که
احتیاج شده چنانچه در بحث وقف مذکور شده و همچنین خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان
زرگری بهم رسد جایز نیست نوع نوزدهم فروختن کنیزی که از آن فرزندی داشته باشد در غیر مواضعی که استثنا
کرده اند چنانچه در باب بیستم در بحث استیلاد مذکور شد نوع بیستم خریدن و فروختن چیزهایی که
مشترک باشد چون آب دریا و خاک صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کنند نوع بیست و یکم خریدن و فروختن
زمینهایی که امام از کفار بقهر و غلبه گرفته باشد و خانها و درختهایی که در وقت فتح در آنها باشد نوع بیست و دوم
خریدن و فروختن نتاج نتاج نوع بیست و سیوم خریدن و فروختن بچه که در شکم مادر و پشت پدر
باشد تنها بی آنکه چیزی بآن ضم کنند نوع بیست و چهارم خریدن و فروختن چیزی بشرط آن بودن
با خیاری که بایع بمشتری گوید هر متاعی که تو دست بر آن نهی فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست و پنجم
خریدن و فروختن بشرط انداختن با سنگ که بایع بمشتری گوید هر متاعی را که سنگ تو اندازم فروختم
بتو بدین مبلغ نوع بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط سنگ زدن باین معنی که بایع بمشتری گوید
هر متاعی را که سنگ تو بر آن خورد فروختم بتو بمبلغ معین نوع بیست و هفتم خریدن و فروختن بعد از ندای نماز
روز جمعه و در صورت بیع صحیحست اما این فعل حرامست نوع بیست و هشتم خریدن و فروختن چیزی که
بکیل و وزن در آید پیش از آنکه آنرا قبض کند بغیر آن کسی که از او خریده است اما با و فروختن بمثل آنچه با او
خریده جایزست و اگر بغیر مثل آن بفروشد بزیاده و کم با و فروختن جایز نیست نوع بیست و نهم خریدن
و فروختن دین و منفعت آن نوع سی ام خریدن و فروختن آزاد نوع سی و یکم بیع [illegible] آنچه و مرغ در هوا
نوع سی و دوم بیع دین بدین نوع سی و سیوم سلم و سلف خریدن گوشت و نان و آنچه وصف آن
نتوان کرد نوع سی و چهارم بزیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید نوع سی
و پنجم بیع میوه ها پیش از آنکه ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یکسال باشد یا آنرا با چیزی
دیگر ضم کنند جایزست و خریدن و فروختن پشمی که بر پشت حیوانات باشد تنها نیز جایز نیست نوع

سی و ششم بیع سبزیها پیش از ظاهر شدن نوع سی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه خرماست بآن
میوه و خرمایی که از آن درخت باشد سوای عریه یعنی یکدرخت خرمایی که در خانه یا باغ دیگری باشد
چه در حدیث وارد شده که اگر کسی در باغ یکدرخت خرما داشته باشد آنرا بمیوه همان درخت میتواند داد
نوع سی و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعتست بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود نوع سی و نهم
بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش و خفته و کسی که اورا باکراه برآن دارند و مفلسی که اورا از مالش منع
کرده باشند نوع چهلم فروختن کوکنند متاعی را که هیچ نخرد که او کرده باشد بطلا و نوع چهل و یکم
خریدن و فروختن کسی که در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیحست قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و آن تجارت
و کسبیست که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح و آن بر بیست و هشت قسمست اول فروختن گندم و جو دوم
فروختن کفن سیوم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسیست که بنده میفروشد
چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن بشرط اجرت هفتم زایانیدن بشرط
اجرت هشتم معامله با ظالم کردن نهم معامله کردن با کردان و سفلگان و دونان و هر چیزیکه
برص و جذام داشته باشد دهم معامله کردن با اهل کتاب چنین یهود و نصاری و مجوس یازدهم
صرافی کردن دوازدهم زرگری کردن سیزدهم ولی طفل را بمال طفل تجارت کردن و همچنین تجارت بمال کسی
که از حرام پرهیز نکند مکروهست چهاردهم خصی کردن و بریدن و کوفتن خصیتین حیوان و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند پانزدهم اجرت گرفتن بکتابت قرآن با نقطه و عشرهای آنرا بطلا نوشتن و بعضی
از مجتهدین آنرا حرام میدانند شانزدهم فروختن چیزی زیاده از آنچه قوت باشد بمومن با احتیاج
هفدهم فروختن املاک مگر آنکه بقیمت آن ملکی بهتر از آن بخرند هجدهم فروختن کنیز حامله که اورا
خریده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد نوزدهم خریداری نمودن خویشانی که بخریدن
آزاد نشوند چون برادر و عم و خال بیستم فروختن زره و خود و کفش با اعدای دین در غیر حال صلح بیست و یکم
فروختن انگور و چوب بکسانی که شراب و بت تراش نه بقصد شراب ریختن و بت تراشیدن بیست و دوم

نوحه کردن بباطل و اجرت گرفتن بر آن اما اجرت گرفتن بر نوحه کردن بحق جایزست زیرا که حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام وصیت کرده بود که در منی چند نوحه گران دهند که در موسم حج در منی فضایل
ایشان را بخوانند بیست و سیوم آرد خریدن جهت قوت خود و کراهت خریدن نان از آن سخت‌ترست بیست و
چهارم فروختن هر یک از کنیز و فرزند او را پیش از مدت دو سال و بعضی از مجتهدین تا هفت سال گفته‌اند و بعض
دیگر این را حرام میدانند و همین حکم دارد تفرقه میان طفل و مادر و جد و برادر و خواهر کاهی که مادر
نداشته باشد بیست و پنجم فروختن هر یک از دو جنس مختلف را بدیگری نسیه و اگرچه در قدر مساوی باشند
هرگاه قابل کیل و وزن باشند بیست و ششم فروختن آب نهر مملوک و آبی که باآن احتیاج نداشته باشد
بیست و هفتم فروختن فرزند کنیزی که از زنا حامله شده باشد و بعد از چهار ماه با او دخول کرده باشد
بیست و هشتم سلم خریدن شیره انگور چه احتمال دارد که در وقتی که مشتری خواهد شراب شده باشد فصل دوم
در آداب تجارت بدانکه سنت و مستحبات متعلق بتجارت دارد دو امر واجب و سی و یک امر سنت و سی و پنج امر
مکروه و نه امر حرام اما آن دو امر واجب اول آنکه متاع او اگر مشتمل باشد بر عیب مخفی آنرا بمشتری اظهار
کند دوم آنکه هرگاه دو جنس را که کالای ربوی باشد بزیاده فروخته باشد آن زیاده را بصاحبش رد نماید
سی و یک امر سنت اول دانا بودن بآنکه کدام بیع صحیحست و کدام باطل و اگرچه بتقلید مجتهدین باشد تا آنکه
از ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خریدن و فروختن سیوم حلیم بودن چهارم آنکه در خرید و
فروخت تقاضا نکند و مسامحه کند خصوصا در متاعی که از آن عبادت کنند پنجم کم خریدن و زیاده فروختن
ششم پیش از همه کس بطلب روزی رفتن هفتم دعای منقول خواندن در وقتی که اراده داخل شدن بازار
کند هشتم دعای منقول خواندن مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر و یکنوبت شهادتین گفتن پیش از
شروع خریدن دهم طلب خیر و برکت کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن
فروشنده بفروختن دوازدهم برابر دانستن خریداران یعنی تفاوت ننهادن میان ایشان اما اگر علی را
جهت فضیلت و علم تفاوت گذارد جایزست سیزدهم آنکه اگر مشتری از خریدن پشیمان گردد بایع متاع

خود را بگیرد و قیمت آن را باز دهد چهاردهم آنکه اگر قصد اطراف تجارت بود سوار شود بجهت دیگر که
آن باشد انتقال کند و اگر در شهری میسر نشود بشهر دیگر برود پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود
فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار نفرماید شانزدهم آنکه بر اندک فایده اکتفا کند و بسیار نخواهد
بلکه بمقدار قوت یکروزه بر مشتریان قسمت کند هفدهم آنکه اگر در متاع او عیبی باشد آنرا اظهار کند
هرگاه آن عیب ظاهر باشد هجدهم آنکه با کسی معامله کند که در چیزی سود وی کرده باشد نوزدهم
آنکه در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت یکساله را جمع کند بیست و یکم آنکه در معاش
حد وسط را نگاه دارد یعنی نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز
اول نماز بگذارد آنگاه بتجارت مشغول شود بیست و سیوم آنکه اگر کسی جنس او ببرد بیاورد عوض آن
دهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب روزی نماید و اگر هیچ مایه نداشته باشد بیست
و پنجم پنهان کردن مال خود اگر چه از برادر باشد بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب مقرر
خود را درست کردن بیست و هشتم آنکه برای تجارت کردن در شهری نماند که نقصان بامور دینی او رسد
چون نایاب بودن آب بجهت وضو پس باید که بشهر دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه بعد از خریدن غلام
و کنیز تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیرینی بخورد ایشان بدهد سی و یکم آنکه چیزی بجهت ایشان
تصدق کند و اما بیست و شش امر مکروه اول داخل شدن ببازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم
مشتری متاع را سیوم پوشیدن عیب ظاهر چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن
میانه صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن زیاده از آنچه خریده باشد بکسی که او را وعده احسان
کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر در حس در
نیاید اظهار واجب چنانچه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع خواه پیش از جدا شدن از
یکدیگر باشد و خواه بعد از آن نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده
کردن بر قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا او خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم

سمسار

سمساری کردن شهری جهت کسی که از غیر آن شهر باشد و عالم بقیمت متاع آن شهر نباشد و بعضی از
مجتهدین این را حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده
و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن وکیل جهت چیزی که خود داشته باشد و همچنین چیزی که موکل
در فروختن بکسی دیگر او را وکیل کرده باشد برای خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که مستلزم دنائت باشد بنفس خود
کردن بلکه متوجه کاری بزرگ باید شد چون خریدن املاک و نحو و مستر شانزدهم معاینه در بازار کردن دیدن
هفدهم متوجه کارهای ظالمان شدن هجدهم ایمن ساختن شراب خوار را نوزدهم برداشتن متاع پیش از آنکه
به آن محل متاع بیع شدن تا غایت بیستم نسبت دادن فایده و نقصان با صاحب مایه چنانچه گوید که اصل
مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه
ظن غالب بسلامتی نباشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دوم آنکه بایع اگر میان مشتریان تفاوت
نهد الا کسی که تفاوت جهت او واقع شدن قبول تفاوت کند بیست و سیوم بسیار ملکار کردن بیست و چهارم
تجارت کردن بمالی که احتمال حرام و حلال داشته باشد چون مال ربا خوار یا مالی که جاهل حال آن باشد
بیست و پنجم دیدن غلام و کنیز قیمت خود را در وقت خریدن بیست و ششم رغبت دادن مال خود را
بقصد آنکه صاحب بیع با آن رغبت کند اما اگر آن عادت او شده باشد نه بقصد مذکور جایز است و اما آن نه
امری که حرامست اول زیاده خریدن و کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن چیزی
که ظاهر نباشد سیوم زیاده کردن در قیمت متاع بعد از آنکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و
عازم صیغه گفتن شده باشد تا آنکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت آن مثل آنکه در زمان خیار مشتری
گوید که من مثل این متاع را بکمتر از آنچه خریده میدهم تا آنکه مشتری پشیمان گردد و بعضی از مجتهدین این را
مکروه میدانند چهارم تفاوت میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خریدن و فروختن
بعد از ندای نماز روز جمعه ششم زیاده کردن در قیمت متاع کسی را که اراده خریدن نداشته باشد

السمسار بالکسر المتوسط بین البایع و المشتری ق

تا اگر مشتری در خریدن آن حریص شود در این صورت اگرچه بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد
هفتم چهار فرسخ پیش رفتن بقافله جهت خرید و فروخت تا با جماعتی که عالم بنرخ شهر نباشند معامله
کنند اما اگر اتفاقی باشد یا بیشتر از چهار فرسخ باشد رفتن جایز است و بعضی از مجتهدین این را مکروه
میدانند و آیا در این صورت بیع صحیح است یا نه و هر گاه در آن غبنی باشد بایع را دعوای غبن میرسد یا نه
در اینها میانه مجتهدین خلافست هشتم نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن جهت گران شدن
بشرطی که غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم بآن محتاج باشند و بعضی از مجتهدین روغن زیت و نمک را
نیز باینها الحاق کرده اند و بعضی دیگر این را حرام میدانند و حد آن در احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده
که حد نگاه داشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز بعد از آن حاکم شرع او را جبر میکند
بفروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین میکند یا نه اما آنست که بدست صاحب است
نهم بسفر دریا رفتن جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج آن فصل سیم در اقسام
بیع کردن بدانکه بیع بر ده قسمست قسم اول آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشند و اینقسم را نقد گویند
و در جایی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت متاع نمایند منصرف باین قسم میشود و شروط آن چهارده است
اول ایجاب چون بِعْتُكَ هٰذَا بِهٰذَا یعنی فروختم تو این کتاب را مثلا بصد دینار دوم قبول
چون قَبِلْتُ یعنی قبول دارم این بیع را سیوم آنکه ایجاب و قبول را بلفظ گویند پس با قدرت بلفظ
اشارت و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین که اگر بلفظ نگویند و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن
متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع میگویند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که اینقسم را بیع نمیگویند و بحکم املاک
نمیشوند مگر بعد از تلف شدن یکی از متاع یا قیمت آن چهارم آنکه هر یکی از ایجاب و قبول را بصیغه
ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست پنجم آنکه هر یکی از فروشنده
و خریدار بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشند پس خرید و فروخت طفل واگرچه ده ساله باشد و
دیوانه واگرچه ولی ایشان اذن دهد درست نیست و خفته و بیهوش واگرچه بعد از آن که بهوش آیند اذن دهند

وسفیهی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه تضییع اموال منع کرده باشد و کسی که او را باکراه بر بیع دارند
صحیح نیست اما اگر بعد از اکراه اذن بآن بیع دهد صحیحست ششم آنکه هر یکی از ایشان آزاد باشد
چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم آنکه مشتری مسلمان باشد هر گاه متاع مصحف یا
بنده مسلمان باشد چه اگر اینها را کافر بخرد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند بلکه گفته اند
این بیع صحیحست اما حاکم او را جبر میکند بفروختن آنها بمسلمانان چنانچه گذشت هشتم آنکه فروشنده
مالک باشد یا در حکم مالک پس اگر در حکم مالک نباشد صحیح نیست و موقوف بر رضای مالک نهم آنکه آن متاع
چیزی باشد که مالک آن توان شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات و فضلات انسان چون موی
و ناخن صحیح نیست و میانه مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی اقرب آنست که جایز است دهم
آنکه متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن نباشد چه بیع نجس چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم آنکه متاع
عین باشد پس بیع دین و منفعت آن صحیح نیست دوازدهم آنکه فروشنده قادر بر تسلیم آن باشد پس خرید
و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست سیزدهم آنکه متاعی که میفروشند میباید که
وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر واقف اولاد را بشرط آنکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد
بطوری که سبب خراب شدن وقف گردد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که آنرا میتوان فروخت
و قیمت آن بملک دیگر بخرید چنانکه گذشت چهاردهم آنکه متاعی را که میفروشند اگر قابل کیل و وزن باشد
میباید که معلوم باشد بکیل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کنند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگر
مشاهده کنند و در خانه و زمین ذکر ذرع و عدد در آنها کافیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر نسبت
یکی از فروشنده یا خریدار مجهول باشد صحیحست مثل آنکه مشتری گوید بایع که بفروش این متاع را بقیمتی
که به دیگری فروختی و همچنین قیمت متاع میباید که معلوم باشد قسم دوم آنکه هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه
باشد و اینقسم بیع را دین بدین گویند و این حرامست چه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله ازین بیع نهی کرده اند
قسم سیوم آنکه متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و اینقسم را بیع نسیه گویند و شروط اینقسم زیاده بر چهارده

شرطی که در قسم اول مذکور شد مشخص بودن وعده و قیمت آنست پس اگر قیمت و وعده مشخص نباشد چیزی از این
حاجیان از حج باز رسیدن یا محصول صحیح نیست **قسم چهارم** آنکه متاع نسیه باشد و قیمت آن نقد و این قسم را
سلف و سلم گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرطی که در قسم اول مذکور شد قبض قیمت است در
مجلس و ذکر وعده درین عقد لازمست و میباید که در موعد وجود آن جنس ممکن باشد **قسم پنجم** آنکه
متاع را بفروشند بآنکه ذکر مایه کنند و این قسم را مساومه گویند و شروط آن چهارده شرطیست که در قسم
اول مذکور شد **قسم ششم** آنکه متاع را بزیاده از آنچه خریده بفروشند و این قسم را مرابحه گویند و شروط
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور ذکر مایه است با زیادتی بران در عقد بیع و اگر بوعده خریده باشد
میباید که بمشتری بگوید که من بوعده خریده ام و مکروهست درین بیع نسبت دادن فایده با اصل مایه
مثل آنکه گوید که این متاع را من بصد دینار خریده ام و آنرا بزیادتی هر ده دینار یکدینار بتو میفروشم
قسم هفتم آنکه متاع را بآنچه خریده بفروشند و این قسم را تولیه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده
شرط مذکور علم باصل مایه است و آنکه بقیمتی که خریده بفروشند بی زیاده و نقصان **قسم هشتم**
آنکه متاع را بکمتر از آنچه خریده بفروشند و این قسم را مواضعه گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده
شرط مذکور اخبار باصل مایه است و درین قسم نیز نسبت دادن نقصان با اصل مایه مکروهست چنانکه در
مرابحه مذکور شد **قسم نهم** آنکه دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن باشند بیکدیگر فروختن و آنرا
ربا گویند و شروط این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم زیاده و نقصانست در نقد و نقد
و نسیه چه اگر بزیاده و نقصان بفروشند و بخرند جایز نیست و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد چنین
شرط کردن ساختن آنکه مشتری جهت بایع مثلا و آنچه در بعض احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین وارد شده که فروختن درهمی تا (؟) بدو درهم کهنه بدو طرز زری جایز است و مراد درهم کهنه
مغشوش است پس زر کی (؟) آن در برابر غش آن دیگری خواهد بود و زیاده بران نخواهد بود و همچنین طلا و
نقره مغشوش را بجنس خالص آن نمیتوان فروخت هرگاه مقدار غش معلوم نباشد اما اگر معلوم باشد

بزیاده میتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر و زن و شوهر و آقا و غلام باشند ایشان اگر
بزیاده و کم متاع متفق اگر قابل کیل و وزن باشد بفروشند صحیحست و اگر یک مسلمان و دیگری کافر حربی
باشد درینصورت بزیاده از جنس آن یک فرو میتواند فروخت اما زیاده باو نمیتواند داد و آیا میان
مسلمان و یهود ربا هست مجتهدین را دران خلافست اقوی آنست که ربا هست و در فروختن طلا و نقره
که آنرا صرف گویند زیاده بر شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آنکه خریدار و فروشنده
قبض کنند متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان بعضی را که قبض کرده اند صحیحست و اگر در دو
جنس متفق زیادتی واقع شود با علم واجبست که رد نمایند آن که زیاده را بصاحب جنس باز دهد و اگر او را نشناسد
و بعد از فوت او بورثه او برساند و اگر او را نشناسد جهت او تصدق کند و اگر مقدار زیاده را
نداند اما صاحب آنرا شناسد با او مصالحه کند و اگر صاحب را نیز نشناسد خمس آن از آن بیرون کند و باقی
حلالست و اگر بحرام بودن ربا جاهل باشد استغفار کند و گناه ندارد و آیا درینصورت زیادتی را
بصاحب جنس باید داد یا نه مجتهدین را درین دو قول است اقوی آنست که رد آن بر او واجبست و میتوان خلاص
شدن از ربا بآنکه بگردانند یا ناقص چیزی از غیر جنس آن یا آنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشند و بزیاده بخرند
یا آنکه زیادتی را بخشد **قسم دهم** آنکه دو جنس مختلف باشد چه آنرا بزیاده و کم نقد میتوان فروخت
اما اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروهست و اگر چه بی زیاده و نقصان بفروشند
فصل چهارم در بیان آنچه درج کردن داخلست و قاعده کلی دران آنست که هر چه در عرف اهل
دانند درج کردن داخلست و اقسام آن بسیار است **قسم اول** زمین و عرصه ساختن پس هرگاه عقد
بیع بر آنها واقع شود حجره و چاه آب در بیع آن زمین داخلست و درختهایی که دران باشند یا زراعتی
که شده باشد داخل نیست و اگر چه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم بتو این زمین را بجمیع حقوق آن
اما اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آنچه در آن بسته شده یا این زمین را با آنچه در وی است درین صورت
درخت و زراعت داخلست اما سنگهایی که در زمین مدفون باشد داخل نیست و بایع را در فسخ لازمست

که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت مدت کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگر چیزی از
آن بسیار باشد اما بر بایع لازمست که بعد از بیرون آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده
باشد هموار کند **قسم دوم** باغ و بستان پس هرگاه عقد بیع بر هر دو واقع شود درختان و زمین و دیوار
داخلست و آیا عمارتی که در باغ و بستان واقعست و خانهایی که چوب بران می اندازند و بران بالا میروند
جهت پرانیدن جانوران یا بواسطه [illegible] انجیر و انگور دران داخلست یا نه میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که داخلست **قسم سیوم** خانه و داخلست دران زمین و عمارت و بالا خانه
و پایین خانه مگر آنکه هر یک سر خود خانه باشد و آنچه دران خانه ثابت باشد داخلست خواه از اجزای آن خانه
باشد چون سقف و درهای نشانیده و حلقه و آنچه بدان در را بندند و خواه از اجزای خانه نباشد
لیکن بواسطه آسایش ساخته باشند چون نردبانی که در جای نشانیده باشند بنوعی که نتوان آن را از
جای بجای دیگر نقل نمودن و درهای چوب که ثابت ساخته باشند و میخهایی که دران کوفته باشند
اما درست آسیا و خمها و تغارها و چوبهای کارزی که نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای
پنهان و فرش خانه و چاروا و ریسمان و دلو و خرد و قفل داخل نیست **قسم چهارم** قریه و دهکده
پس اگر بیع بر این هر دو واقع شود عمارت و ساحتهایی که احاطه آن بیها کرده باشد و راهها دران
داخلست و آیا درختهایی که در میان آن باشد داخلست دران یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که
داخل نیست و همچنین مزرعه‌های حوالی قریه داخل آن نیست مگر با قرینه که دلالت بر داخل بودن آن کند
قسم پنجم درخت و داخلست دران شاخها و برگهای تر و آیا شاخ و برگ خشک و برگ درخت توت دران
داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافست اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت را مشتری بگیرد حق بایع
ساقط میشود و میوه درخت خرما که نر آن را در ماده نشانیده باشند داخل نیست مگر آنکه مشتری شرط کرده
باشد و بر مشتری در صورت لازمست که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر به درخت رساند و اجرت آن نیز لازم
نیست که از بایع طلب کند و اگر گذاشتن میوه تا رسیدن به درخت ضرر رساند مشتری میتواند قطع آن کند

و درآنکه

چند است خلافست **قسم ششم** خریدن غلام و دران داخل نیست مالی که مولی تملیک او کرده باشد
بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیزی نمیشود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه رسوا نشود و جامه‌هایی که
پوشیده باشد آیا داخلست یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم بان کند داخلست
فصل پنجم در بیان اقسام خیار بدانکه اصل بیع کردن لزومست مگر در سیزده موضع که رد کردن
جایزست **اول** خیار مجلس و آن مخصوص بیع است و هر یک از بایع و مشتری را اختیار فسخ میرسد اگر
در مجلس باشند بچهار شرط **اول** آنکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشند چه اگر شرط سقوط آن
کرده باشند اختیار فسخ ندارند **دوم** آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست
سیوم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند چه اگر باختیار متفرق
شده باشند خیار مجلس نیست اما اگر باکراه ایشان را از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمیشود و اگر یکی از
ایشان بمیرد آیا حکم جدا شدن دارد یا نه مجتهدین را درین خلافست و اگر یکی از ایشان دیوانه شود
خیار ساقط نمیشود بلکه ولی او را با صرفه و غبطه اختیار فسخ هست **چهارم** آنکه چیزی که خرید و فروخت
بران واقع میشود یکی از آن یازده کس نباشد که بر مشتری آزاد میشود چه اگر یکی از آن یازده کس باشند
اختیار فسخ ندارد و غیر از [illegible] چیز را بمذهب بعضی از مجتهدین که جایز داشته اند اختیار فسخ
ندارد و همچنین بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر پدر طفل چیزی از مال خود بجهت فرزند صغیر خود بخرد خیار
مجلس ندارد **دوم** خیار حیوان یعنی مشتری حیوان را اختیار فسخ هست از وقت بیع تا سه روز و بعضی
از مجتهدین بر آنند که بایع نیز مخیر است درین سه روز اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد بدو شرط **اول** آنکه
در عقد بیع شرط سقوط آن نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود **دوم** آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد
با جماع و هبه و غیر آن چه با تصرف خیار حیوان ساقط است و اگر عیبی درین سه روز خیار حیوان را احداث
شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را درین سه قول است اما آنست که مشتری مخیر است در فسخ یا نگاه داشتن
آن حیوان عیب دار یا گرفتن تفاوت میانه صحیح و معیوب بودن آن و اگر درین سه روز بی آنکه تقصیر کند

تلف شود از مال بایع است سیوم خیار شرط و این خیار در جمیع عقود جاریست سوای عقد نکاح و وقف
و ابرا و طلاق و نیز جاری نیست و شرط خیار شرط در بیع پنج است اول آنکه شرط جایز باشد که منافی بیع
نباشد چنین شرط آنکه نفروشد دوم آنکه منافی شرع نباشد چنین شرط آنکه آزاد نکند یا حلال نکند یا اگر
کسی آنرا دزدد عوض آنرا بایع بدهد سیوم آنکه مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چنین آمدن حاجیان
از حج باطلست چهارم آنکه شرط را در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد
پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده باشد چه با تصرف چنین دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و همچنین
اگر آن متاع تلف شود نیز خیار شرط ساقط میشود الکاه اگر مثل داشته باشد مثل یا قیمت میکند
و این خیار شرط در بیع بحسب برای هر یکی از بایع و مشتریست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی
کنند جایز است و اگر در فروختن شرط سکنی یک سال یا دو سال کند جایز است و خیار شرط باطل
میراث برده منتقل میشود تتمه تعلیقات نسبت بقبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است اول آنکه
قابل هیچکدام نیست چنین ایمان بخدا و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه و تحریم محرمات قطعیه دوم آنکه
قابل شرط و تعلیق بر شرط هست چنین آزاد کردن غلام و شرط نمودن که مبلغی بدهد و وعده بر ساختن
او و نذر کردن چنین اعتکاف داشتن در مسجد چه آن قابل تعلیق است بنذر و شرط آن و قابل شرط
هست که هر وقت که خواهد در آن رجوع کند سیوم آنکه قابل شرط هست و قابل تعلیق نیست
چنین بیع کردن و صلح نمودن و اجاره کرفتن و رهن دادن چه انتقال بعد از رضای ایشان نیست
و رضا نیست مگر با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل
شرط نباشد چنین نذر روزه یا نذر یا یمین چهارم خیار تاخیر و آن چنانست که بایع چیزی را که فروخته
تمام آن متاع یا بعض آنرا تسلیم مشتری نکند و مشتری نیز همه قیمت آن یا بعض آنرا بایع بدهد یا آنکه شرط
وعده نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز مخیر است در فسخ و امضا پنجم خیار
چیزهایی که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص گردد پس اگر کسی اینچنین چیزها را بفروشد تا شب

میکند

میکند اگر مشتری قیمت آنرا باورد مالک میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است در فسخ و اگر مشتری بعضی
از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را نداد آیا بایع مخیر است در فسخ کردن یا نه مجتهدین
را در این جا دو قول است اقرب آنست که اختیار ندارد و همچنین خلاف است در آنکه آنچه بوعده قرار داده باشند
و در وعده نداد ششم خیار رویت و آن چنانست که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس
اگر بعد از دیدن بخلاف آن وصف باشد مخیر است در فسخ و نگاه داشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد
و باقی را بوصف خریده باشد آنگاه برخلاف وصف واقع شود تمام را رد میتواند کرد نه آنکه بعضی را
نگاه دارد و بعضی را رد کند هفتم خیار غبن و آن چنانست که هر گاه شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد
بعد از آن ظاهر شود که در وقت عقد آن متاع زیاده از آن یا کمتر از آن قیمت داشته آن شخص که مغبونست
مخیر است در فسخ به شرط اول آنکه تصرفی که مانع رد باشد در آن متاع نکرده باشد چنین فروختن مشتری
و تلف شدن در دست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت نیز بایع را میرسد که فسخ کند و الزام
مشتری نماید برد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع را در این صورت میرسد
که آن متاع را که مشتری فروخته از آن شخص که خریده بگیرد دوم آنکه در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن
نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ ندارد سیوم آنکه زیادتی و نقصان فاحش باشد
بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصانی باشد که در عرف آنرا زیاده و نقصان نگویند اختیار
فسخ نیست هشتم خیار عیب و آن ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بر بیست
و هشت قسمست اول دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن سیوم مجذوم بودن چهارم قرن
داشتن یعنی در فرج کنیز چیزی باشد که مانع از دخول کردن باشد پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز
ششم کنجی ایشان بعادت آنکه از روی ترس جایی پنهان شوند چه با آن کنجی نمیتوانند که
هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن و اگر چه قیمت بدان زیاده شود نهم لنگ بودن دهم کور یا احول
بودن یا مثل آن بسیار چرک داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هر گاه مشتری

در دست مشتری عیبی بهم رسانیده باشد و بایع شرط کرده باشد که هرگاه عیبی که ثابت شود ارش بدهد
نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی را مثلاً فروخته باشد بشرط آنکه سرخ روی و جعد موی
باشد و روی او را بسرخاب سرخ کرده باشد و موی دیگری را بموی او وصل نموده باشد در این صورت اگر
مشتری عالم بآن نبوده و بعد از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین هرگاه کسی گوسفندی که
چند روز شیر او را نادوشیده باشد بفروشد بشرط آنکه شیر او مقدار معین باشد و بعد از آن
ظاهر شود که شیر او کمتر از آن بوده در این صورت نیز مشتری مخیر است در فسخ بشرطی که در کمتر از سه روز
شیر او کم شود و الا اختیار فسخ ندارد و اگر شیر آن گوسفندی که او را سه روز ندوشیده باشند کم نشود
و همان عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ آن دارد یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که اختیار
فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند میرود یا نه بنابر آنکه در حدیث گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است
میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز میرود و همچنین آب قنات یا آسیا را بند کرده
که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب آن کم بوده اختیار فسخ دارد و در خیار
تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی بعیب هم شود ارش نمیگیرد مگر در شرط بکارت چه هرگاه شرط
کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته در این صورت بنابر قول مشهور
ارش میگیرد و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست دهم خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی
را کسی بشرطی میفروشد شرط در آن سالم نباشد پس با عدم آن شرط با اشتراط آن اختیار فسخ هست
و چیزی فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد معین رد ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد یازدهم
خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را کسی میفروشد اگر ممزوج سازد بشکلی آن بحیثیتی که از یکدیگر
جدا نتوان کرد چه در این صورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد دوازدهم خیار دشواری
تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاع را بگمان آنکه میتواند تسلیم کردن بفروشد بعد از آن دشوار شود
بر او تسلیم آن چیز فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید مشتری مخیر است میانه

شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن موی بر پشت زهار غلام چهاردهم
سستی بودن حد یا ناخوری که سبب هلاک گردد یا سستی قیمت یا بریدن عضوی باشد پانزدهم
موی در سر نداشتن شانزدهم حیض ندیدن کنیز جوان را بقول بعضی هفدهم بودن ثقلی و دُرد
زیاده بر عادت در روغن و زیت هجدهم حامله بودن کنیز نوزدهم بیمار بودن اگر چه تب یکروزه باشد
بیستم گنده بودن دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زناکار بودن غلام و کنیز بر قول بعضی از
مجتهدین بیست و دوم بول کردن غلام و کنیز بزرگ در جامه خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و
سیوم دزدی و خیانت کردن غلام و کنیز بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و
چهارم احمق بودن ظاهری بیست و پنجم شراب خوار بودن بیست و ششم آنکه متاعی که خریده نجس
باشد و اگر چه قابل پاک ساختن بود اما در پاک کردن آن مشقت باشد یا در قیمت نقصان بهم رسد بیست
و هفتم ناختنه بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که او را ختنه نکرده اند
بیست و هشتم بلا قوت بودن در سترات غلام یا قوت داشتن دست چپ او پس مشتری هرگاه عالم
باین عیوب شود اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع نکرده باشد چه با تصرف
رد نمیتواند کرد اما ارش که تفاوت میانه قیمت بی عیب و عیب دار است میگیرد دوم آنکه عیب پیش از بیع
کردن باشد سوای چهار عیب اول که آن چهار عیب از وقت بیع تا یکسال اگر بهم رسد مشتری فسخ آن
میتواند کرد هرگاه تصرف در آن نکرده باشد سیوم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم بعیب نباشد چه
اگر عالم باشد رد نمیتواند کرد و ارش نیز نمیتواند گرفت چهارم آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب را ساقط
نکرده باشد خواه بتفصیل و خواه باجمال چه اگر ساقط کرده باشد رد نمیتواند کرد و گرفتن ارش در چهار
موضع ساقط میشود اول آنکه هرگاه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک چنانچه گذشت دوم آنکه
هرگاه مشتری کسی را که خرد که بر او آزاد شود در این صورت نیز رد نمیتواند کرد و ارش نمیتواند گرفت سیوم
آنکه در صورتی که مشتری اختیار فسخ داشته باشد و فسخ کند ارش نمیگیرد چهارم آنکه هرگاه متاع

کنیزه

دهد

فسخ و طلب شدن یا قیمت آن **سیزدهم** خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً
بیک قیمت خرد و انگاه ظاهر شود که یکی از انها ملک دیگری بوده مشتری مخیر است میانه فسخ بیع هر دو غلام
یا نگاه داشتن یک غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع **چهاردهم** خیار تفلیس و آن
چنانست که شخصی متاعی را بمفلس بفروشد و بعد از ان حاکم شرع او را از مالش منع کند جهت قسمت کردن
مال او بر قرضخواهان چه در این صورت صاحب متاع مخیر است در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع خود و میانه
انصاف و شریک بودن با قرضخواهان در مال آن مفلس **پانزدهم** خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر
متاعی که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود بسبب از جانب بایع یا اجنبی
مشتری مخیر است در فسخ بیع و همچنین است متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کند و رد آن
ممکن نباشد مشتری مخیر است در فسخ آن و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه در این خلافست
و اگر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر و لازمست **شانزدهم** خیار اجاره و آن چنانست که
هرگاه مشتری جاهل باشد از انکه زمینی که بایع با و فروخته در اجاره دیگری بوده چه در این صورت اختیار
فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد از انکه مشکی که در زمین مدفون باشد از بایعست مخیر است در
فسخ آن و اجتماع اقسام خیار از خواص این کتابست **تتمه** در بیان احکام بعد از بیع بدانکه بایع را
بعد از بیع کردن و قیمت گرفتن تسلیم مبیع بمشتری لازمست هرگاه آنچیز قابل نقل و تحویل باشد اما آنچیزی
که قابل نقل و تحویل نباشد چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از
تصرفات آن باز داشتن بانکه رخت خود از آنجا بیرون بردن و اگر در زمین زراعت رسیده باشد چیدن
و در آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزنست کیل و وزن کردن و اگر حیوانست نقل کردن و در غیر
اینها بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتریست و جایز نیست که
بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد و اگر مبیع حیوان باشد و استثنای کله و پوست آن کند در آن مجتهدین را
پنج قولست **اول** انکه بیع صحیحست **دوم** انکه باطلست **سیوم** انکه اگر حیوان از انهاست که ذبح نمود صحیحست و الا باطل **چهارم**

انکه

انکه اگر حیوانی باشد که ذبح او خواهند کرد شریکست در قیمت کله و پوست آن **پنجم** انکه مطلقا شریکست بکله و پوست
در ان شریکست و اصح اقوال قول اولست و اجرت کیل و وزن کردن و شمردن متاع و فروختن آن بر بایعست
و اجرت نقد کردن قیمت و وزن کردن آن و خریدن متاع و نقل کردن آن بر مشتریست بشرط آنکه دلالان
ایشان ازین باشند بلکه بایع و مشتری ایشانرا آورده باشند و دلال اجرت اگر متاع در دست او
بی تعدی و تقصیری فوت شود ضامن نیست و اگر میانه مالک و دلال اختلاف واقع شود در تقصیر کردن در
قیمت متاع یا تقصیر کردن قول قول دلالست با قسم **مطلب دوم** در بیان رهن کردن یعنی گرو کردن و در ان
دو فصلست **فصل اول** در شروط گرو کردن بدانکه گرو گذاشتن کسی که بر ذمت او دینی باشد جهت اعتماد
مشروعست خواه در سفر و خواه در حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده که در سفر جایز است بنا بر غالبست چه
بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد اکتفا بگرو میکنند و این رهن عقدیست لازم از طرف
کسی که گرو میکند یعنی که دیگر نمیتواند تصرف در ان گرو کردن و آنرا از گیرنده گرفتن تا قرض که دین
او را ادا کند و در ان شرطست **اول** انکه گرو کننده بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد پس گرو
کردن طفل و دیوانه و کسی که او را باکراه بران دارند و بعد از اکراه اذن نده و مست و بیهوش و
مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست اما ولی طفل میتواند که بمصلحت طفل مال
او را گرو کند جهت دینی که بواسطه مصلحت طفل گرفته باشد یا جهت او گرو بگیرد **دوم** ایجاب چون
رَاهَنْتُكَ هٰذَا عَلَى الدَّيْنِ الْفُلَانِيِّ یعنی گرو کردم این چیز را پیش تو بجهت فلان دین **سیوم**
قبول چون قَبِلْتُ و آنچه دلالت کند بران و میباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود **چهارم**
انکه ایجاب و قبول بلفظ بگویند با قدرت و با عاجز بودن اشارت و کتابت نیز جایز است و بغیر
عربی و بغیر صیغه ماضی نیز جایز است **پنجم** قبض کردن گرو و در قبض اذن گرو کننده شرطست پس اگر
پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن قبض نماید گرو باطل میشود و بعضی از مجتهدین
قبض را شرط ندانسته اند و استدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو کننده در ان تصرف کند

گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گروگیرنده در قبض پس اگر در غیبت او گرو کند یا آنکه گروگیرنده یا
وکیل او حاضر نشود و قبض نکند صحیح نیست هفتم آنکه گرو عینی باشد که ممکن باشد قبض آن و صحیح باشد
مالک شدن آن و جایز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و منفعت چون سکنی خانه و خدمت غلام و
گرو کردن ملک غیر بی اذن صاحبش و گرو کردن شراب و خوک و اگرچه جهود باشد و نزد مسلمانی گرو کند و پیش
جهودی دیگر بگذارد صحیح نیست اما اگر شیره انگور را گرو کند صحیح است ولیکن در وقتی که شراب شود از گرو
بیرون میرود و چون سرکه شود باز گرو میشود و اگر در حالتی که شراب شود و صاحبش آنرا بریزد و شخص دیگر
او گرو است آنرا جمع کند آیا مالک آن میشود بعد از آنکه سرکه شود یا همان ملک کسی است که گرو کرده
در میان مجتهدین دو قول است اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد مالک آن میشود
و اگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک آن نمیشود و همچنین صحیح نیست گرو کردن مصحف و بنده مسلمان
نزد کافر و بعضی آنرا جایز داشته اند و گفته اند واجب است که در صورت بمسلمانان بسپارند و گرو کردن
کتب فقه و حدیث نزد یهودی مکروه است و همچنین مکروه است گرو کردن کنیز نزد فاسق مگر آنکه محرم او باشد
و میانه مجتهدین خلافست در آنکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوان کرد چون مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده
گریخته آیا جایز است یا نه و همچنین خلافست میانه مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از او فرزند داشته باشد
اصح آنست که گرو میتواند کرد بواسطه قیمت دادن او و گرو کردن مکاتب و مدبر صحیح است و گرو کردن زمین وقف
و زمین خراج جایز است هشتم آنکه گرو جهت دینی باشد که در ذمه ثابت باشد پس جایز نیست گرو
کردن برای دینی که در ذمت ثابت نباشد چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت و جهت جنایتی که بر
شخصی بکند و برای اجرت کسی که او را گرفته باشد که ... او را الحال نه مهر کرده اند پس از بر کردن آن
او و در گرو کردن غلام جهت مال کتابت میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که جایز است نهم آنکه گرو جهت
دینی باشد که استیفای آن دین از گرو ممکن باشد پس گرو کردن بر اجاره متعلقه بعین شخص معین چون خدمت او
صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمیتواند که گرو را بفروشد و شخص دیگر را جهت آن عمل اجاره کند فصل دوم

در احکام

در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرطست پس هر شرطی که منافی آن نباشد جایز است چون
شرط کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گروگیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده و
در صورتی که گرو کنند او را از وکالت نمیتواند عزل کرد اما اگر گرو کننده بمیرد گرو باطل میشود و اگر
گروگیرنده بمیرد گرو او باطل نمیشود بلکه بورثه او منتقل میشود و اگر در گرو کردن شرط کند که جایز نباشد
چنین شرط آنکه منافع گرو از گروگیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرط کند که منافع گرو نیز گرو باشد صحیح است
و بعد از آنکه گرو کنند چیزی را گرو کننده دیگر او را تصرفی که منافی دین گروگیرنده باشد صحیح نیست
چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن با آن مگر باذن گروگیرنده و همچنین گروگیرنده را تصرف
در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و وعده گرو کردن شرط نیست اما اگر شرط کند لازمست و اگر
بعد از وعده گرو کننده از ادای دین امتناع نماید پس اگر گروگیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد
و دین خود بردارد و زیادتی را باز دهد و اگر وکیل نباشد برخصت او بفروشد و اگر غایب باشد برخصت
حاکم شرع آنرا بفروشد و دین او را بدهد و اگر گرو کننده گروگیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از
وعده بفروشد جایز نیست او را تصرف کردن در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر چیزی را گرو کنند
که بسیار نماند جایز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که فروختن آن
صحیح است و قیمت آن داخل گرو است و گرو در دست گروگیرنده امانت است پس اگر بی تقصیر او تلف شود
ضامن نیست و قول قول اوست در عدم تقصیر با قسم و قول قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو
تلف شود و گرو کننده چیزی دیگر بدهد محتاج بصیغه دیگر نیست و اگر دو متاع را جهت دو دین گرو کند هر گاه
یکی از آنها را بدهد دیگری را جهت یک دین نمیتواند نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و دیگری
بی گرو پس هر گاه دین با گرو را ادا نماید نمیتواند گرو را جهت دین بی گرو نگاه داشت و هر گاه گرو کننده
دین او را ندهد گروگیرنده را نمیرسد که گرو را بفروشد و گروگیرنده را نمیرسد که گرو کننده را تکلیف کند
با آنکه دین او را از غیر گرو بدهد و اگرچه قادر بر آن باشد و گروگیرنده را حاضر گردانیدن گرو لازم نیست

پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشند و آنچه خرج‌ها فرسا خاتن کرده شود بعد از دادن
دین از مال کودکان است و اگر کودک جوانی باشد خرج او بگیرو کنند تعلق دارد و نفقه آن بروی است و در تصحیح
احادیث واقع شدن که اگر قایدان آن باشد که برو سوار شوند یا شیر داشته باشد که بخورند جایز است که
سوار شوند و شیر خورنده نفقه او را بدهد و قول اصح آنست که تصرف در آن بی اذن او کنند جایز
نیست و نفقه بر ویست و اگر کودک زمین نفقه کند از او گرفته نتواند **مطلب سیوم** در شفعه گرفتن
و آن چنانست که دو شخص ملک یا متاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد
هرگاه آن شخص دیگر حصه خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگری خریده آن میدهد
همان قیمت او میدهد به سیزده شرط **شرط اول** آنکه آنچیز را که شریک فروخته باشد قابل نقل نباشد
بخلاف آنکه در آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که شفعه در حیوان
نیز هست و هرگاه زمین را بفروشند با درخت و خانه در دولابت به تبعیت آن شفعه میرود **شرط دوم** آنکه
قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک و دکانچه کوچک و نهر و راه تنگ شفعه
ندارد **شرط سیوم** آنکه آنچیز را قسمت نکرده باشند چه هرگاه قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهر
و راه شریک باشند چه در این صورت با قسمت نیز شفعه دارد هرگاه هر دو را با هم بفروشند اما اگر زمین
را بی نهر و راه بفروشند در این صورت نیز شفعه ندارد **شرط چهارم** آنکه زیاده از دو شریک نباشند و بعضی
از مجتهدین بر آنند که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما در حیوان زیاده از دو شریک را
شفعه نمیرسد **شرط پنجم** آنکه حصه شریک بخریدن و فروختن منتقل شده باشد چه اگر بغیر خریدن و فروختن میراث
یا هبه یا صلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هبه معوضه شفعه دارد **شرط
ششم** آنکه کسی که شفعه میطلبد جهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه مشتری مسلمان باشد
و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد و اگر مشتری کافر باشد و کسی که شفعه میخواهد مرتد باشد آیا او را
شفعه میرسد یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین خلافست در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود

شرط هفتم

شرط هفتم آنکه حصه شریکی که شفعه میطلبد وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد او را شفعه نمیرسد و سید
مرتضی رضی الله عنه گفته که هرگاه آنکس که وقف بر او شده یک کس بیش نباشد او را شفعه میرسد و در صورتی
که مع وقف او اولادی باشد جایز است چنانچه در باب وقف گذشت و شریک او شفعه میگیرد **شرط هشتم**
آنکه یکی از دو شریک مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو یکدفعه خریده باشند هیچکدام را شفعه نمیرسد
شرط نهم آنکه آن شخص که شفعه میطلبد باید که عالم بقیمت آن باشد و عالم بقیمتی که شریک او آنرا فروخته است
نیز باشد چه با جهالت هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست **شرط دهم** آنکه قادر باشد بر قیمت دادن و گرفتن
آن پس اگر قادر نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقطست اما اگر گوید که قیمت آنرا حاضر ندارم و
غایبست صبر کن تا حاضر سازم مهلتش دهند تا زمانی که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت
ضرری بمشتری رسد چه در این صورت شفعه ساقطست **شرط یازدهم** آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شفعه طلبد
تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقطست **شرط دوازدهم** آنکه طلب شفعه فی الفور کند چه اگر
عالم باشد بفروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن شریک حصه خود را نیز بفروشد
شفعه در این صورت ساقطست و اگر طالب شفعه غایب باشد یا طفل یا دیوانه یا بیمار یا بیهوش یا محبوس
باشد شفعه ایشان ساقط نمیشود بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشانرا که شفعه گیرند و ولی طفل و
دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه میگیرد **شرط سیزدهم** آنکه در وقت گرفتن آنچیز بگوید که گرفتم این زمین را
مثلا بشفعه چه این قول بجای عقد بیعست و محتاج بعقد بیع جدید نیست و اگر مشتری در آنچیز تصرف کرده باشد
مثل آنکه آنرا فروخته باشد شریک را میرسد که آنرا باطل سازد و از آنکس بگیرد و آنچه از منافع بهم رسید
پیش از آنکه شریک شفعه طلبید از مشتریست و شفعه ساقط نمیشود به پشیمان شدن مشتری از خریدن
یا رد کردن بایع بواسطه عیب و شفیع میتواند که آنرا بشریک رد کند جهت عیب یا جاهل بودن او بعیب اما اگر
رد نکند تفاوت قیمت آنرا از بایع نمیتواند گرفت مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر
میانه کسی که شفعه میخواهد و میانه مشتری نزاع شود در انتقال او به بیع یا بمیراث یا بهبه پس اگر گواه

نداشته باشد قول قول مشتری است بر نفی استحقاق شفیع و قول قول مشتری است در قیمت با قسم بر قول
مشهور و اگر هر دو گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است **مطلب چهارم** در بیان توابع بیع کردن و
در آن سه فصل است **فصل اول** در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد بسبب
تعلق حق غیری بمال ایشان یا جهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها ده قومند **قوم اول**
طفلان چه ایشان از مال خود ممنوعند تا وقتی که بالغ و صاحب رشد شوند و بالغ شدن در مردان بیکی
از سه چیز است پانزده ساله شدن یا موی درشت بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن
و در زنان بدو چیز نه ساله شدن یا حیض دیدن و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را آزمایش کنند
با اینکه به چند مال خود را در چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه **قوم دوم** دیوانگان و ایشان از مال خود
ممنوعند تا آنکه عاقل شوند و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند بالا روند و اگر
هر دو جمع شوند هر دو در ولی بودن شریکند و اگر ایشان نباشند کسی که پدر یا جد او را وصی کرده باشد
و هر گاه او نیز نایاب باشد حاکم شرع ولیست یا امینی که حاکم او را نصب نماید **قوم سیوم** سفیهان
چه ایشان نیز از مال خود ممنوعند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود و اگر ایشان عقلی داشته باشند
و برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سفیه بالغ شده باشد ولی او حاکم شرعست
و هر گاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوع است خواه حاکم شرع ایشان را منع کرده باشد از مال
ایشان و خواه نکرده باشد اما هر گاه سفاهت برطرف شود تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال
ایشان برطرف نمیشود و بعضی از شیعیان برین رفته اند که هر گاه سفیه رشید شود بحال خود شود دیگر
در مال خود تصرف میتواند کرد و اگر چه سفیه باشد و بر سفیه هر گاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتواند
حج واجب خود را بفعل آورد بشرط آنکه خرج راه حج را بدیگری بسپارند و حج نیز میتواند که هر گاه خرج سفر
و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کند سوگند یا نذر خود را کفاره آن روزه گرفتن است **قوم چهارم** بیماران
که در آن مرض فوت شوند چه ایشان از زیاده بر یک ثلث مال خویش ممنوعند بابت عطایایی که اگر تمکن داشتند

باشند

باشند بخشنده ده تومان آن صحیح است و باقی باطل **قوم پنجم** جماعتی که متاع فروخته باشند چه ایشان از و بکسر
تصرف در قیمت آن متاع ممنوعند تا آنکه متاع را تسلیم مشتری نمایند **قوم ششم** جماعتی که متاعی خریده
باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه ایشان نیز ممنوعند از تصرف در آن متاع تا قیمت آنرا ندهند
قوم هفتم غلامانی که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند که مبلغی معین بدهند و آزاد شوند
چه ایشان از آنچه پیدا کنند سوای نفقه و آنچه باقی میدهند ممنوعند تا آنکه آنچه آقا با ایشان قرار داده باشد
بدهند **قوم هشتم** جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدران ایشان کافر بوده باشند چه ایشان
از مال خود ممنوعند تا آنکه مسلمان شوند **قوم نهم** جماعتی که مال خود را جهت دینی پیش کسی گرو کرده باشند
چه ایشان از تصرف در آن مال ممنوعند تا وقتی که دین را بدهند **قوم دهم** مفلسانی که مالهای ایشان از
قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان از تصرف در مال خود سوای نفقه و جامه خود و اهل و عیال او جهت
النفقه خود ممنوعند بچهار شرط **اول** آنکه قرض قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد **دویم** آنکه وعده
قرض ایشان رسیده باشد **سیوم** آنکه اموال ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد **چهارم**
آنکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان را از مال ایشان منع کند چه بعد از این چهار شرط حاکم
شرع جمیع اموال ایشان را قیمت مینماید و بر قرضخواهان فراخور قرض ایشان قسمت میکند بنحوی که
مفلسان و قرضخواهان را حاضر سازد و قرضخواهانی که گرو داشته باشند گرو را بفروشند و با تتمه
در جزو قرضخواهان دیگر را در آن دخل نیست و صاحبان متاعی که موجود باشد مخیر سازد که اختیار متاع خود
کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک باشند بعد از آن جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایت کرده باشد
حق ایشان را بدهد و آنکه حیواناتی که محتاج نفقه باشند اول بفروشد پس از آن متاع و قماش و
منقولات را بفروشد آنگاه زمین را بفروشد و خدمتکار مفلس و خانه او را نمیتوان فروخت هر گاه
محتاج بآنها باشد و آیا بعد از فروختن چیزهای مفلس و بقرضخواهان او دادن منعی که حاکم شرع او را
کرده زایل میشود یا محتاجست بحکم حاکم میانه مجتهدین خلافست و اقرب آنست که بعد از قسمت منع برطرف

میشود و قرضخواه نزد او میرسد که بعد از آنکه آنچه در دست او از وی گرفته باشند او را تکلیف نمایند که برای
ایشان کار کند و اگرچه صاحب کسب باشد یا آنکه اگر کسی چیزی با وی بخشد تکلیفش نمایند که قبول کند یا
جهت ایشان قرض نماید و همچنین تکلیف نمیتوان کرد زن را بشوهر کردن بواسطه آنکه مهر از ایشان
و جایز نیست حبس کردن او و بعد از قسمت اموال او که وی حیث کرا او را مهلت دهند تا آنکه خود بسعی و تعلق
او را مستغنی گرداند **فصل دوم** در ضامن شدن و آن بر سه قسمت **قسم اول** متعهد مال شدن که بر ذمه
شخص باشد و شروط آن هفت است **اول** ایجاب چنانچه ضَمِنْتُ یعنی ضامن شدم از فلان شخص
بآنچه بر ذمه اوست و آنچه مرادف دلالت بر آن کند و بانفراد لفظ کتابت و اشارت کافی نیست اما
از لال و سایر اشارت و کتابت کافیست **دوم** قبول کسی که او را ضامن میشود و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که
رضای او کافیست اگرچه بلفظ نگوید اما رضای کسی که از جانب او ضامن میشود دخل ندارد و لیکن اگر بی
رضای او ضامن شود مالی که میدهد رجوع باو نمیتواند کرد اما اگر برضای او ضامن شده رجوع میکند
و اگر بی واسطه مال او ضامن شده چیزی بضامن بخشد ضامن نمیتواند از آنکس که جهت او ضامن شده بگیرد
و فوریت قبول شرط نیست **سیوم** آنکه ضامن بالغ و عاقل و جایز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل
و دیوانه و سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته صحیح نیست **چهارم** آنکه ضامن آزاد باشد چه ضمان بنده
بی اذن مولا صحیح نیست و بعضی از مجتهدین برآنند که صحیح است و بعد از آزادی میدهد و با اذن
مولا ضمان او صحیحست و تعلق بذمت بنده میگیرد نه بمال مولا و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که تعلق بمال
مولا میگیرد **پنجم** آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسی که جهت او ضامن میشود در وقت ضامن شدن
عالم بمفلسی او باشد اما استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر در اثنای ضامن شدن مال او تلف
شود ضمان باطل نمیشود **ششم** آنکه ضمان را معلق بشرطی نسازد چه اگر معلق بشرط سازد صحیح نیست
اما اگر ضمان را معلق بشرطی نسازد و لیکن دادن مال را معلق بشرطی سازد صحیحست **هفتم** آنکه مالی که ضامن
متعهد آن میشود می باید که در ذمه آنکس که از او ضامن میشود ثابت باشد پس اگر در ذمه او ثابت نباشد

ضمان

ضمان صحیح نیست چنانچه ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال کتابت و ضمان مال امانت و ودیعه و
مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شروط ضامن بهم رسد منتقل میشود مال از ذمه آن شخص که از جانب او
ضامن شده است بذمه او و ضمان حال و مؤجل جایز است و در مؤجل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجل حال میشود
و جایز است که شخص از ضامن ضامن شود و همچنین از او **قسم دوم** حواله و حواله نیز انتقال مالست از ذمه
بذمت دیگر و شروط آن شش است **اول** ایجاب چنانچه أَحَلْتُكَ بِالدَّيْنِ الَّذِي عَلَى فُلَانٍ یعنی
حواله کردم آنرا بعوض تو بر فلان کس **دوم** قبول چنانچه قَبِلْتُ و قبول حواله بر مالدار واجب نیست و بعضی
از مجتهدین برآنند که قبول این حواله بر مالدار واجب است و احادیثی که باین مضمون وارد شده محمول بر
استحباب است **سیوم** رضای آنکس که حواله میکند و کسی که او را حواله کرده و کسی که حواله بر او کرده شده
چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمه کسی که حواله میکند پس حواله کردن چیزی که بعوض خواهد گرفت صحیح نیست
پنجم آنکه معلق نسازد حواله را بشرط **ششم** آنکه عالم باشد بقدر دین و هرگاه شروط حواله متحقق
شود منتقل میشود مال از ذمه کسی که حواله میکند بذمه کسی که حواله بر او میکند و حواله کردن آنکس که حواله
بر او کرده شده است بر کسی دیگر جایز است و همچنین بر کسی دیگر و حواله بغیر جنس نیز جایز است چنانچه اگر
در ذمه او جو داشته باشد بدنانیر حواله کند **قسم سیوم** کفالت و آن ضامن شدن بدن شخص است که بر او حقی
غیری ثابت باشد و شروط آن پنج است **اول** ایجاب چنانچه كَفَلْتُكَ یعنی کفیل شدم جهت تو فلانی را
دوم قبول کسی که از برای او کفیل میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسی که ضامن بدن او میشود شرط کرده‌اند
سیوم تعیین آنکسی که ضامن بدن او میشود پس اگر گوید که ضامن بدن یکی از دو شخص شدم صحیح نیست
و همچنین تعیین مدت ضمان جایز است **چهارم** آنکه ضمان را معلق بشرطی نسازد چه اگر معلق بشرط
سازد باطلست **پنجم** آنکه بر وی حد نباشد چه کفیل شدن کسی که بر او حد لازم باشد صحیح نیست و اگر
این شروط بهم رسد کفیل شدن صحیحست و کفیل شدن حال جایز است و همچنین مؤجل نیز هرگاه وعده
مشخص باشد و هرگاه عقد کفالت مطلق واقع شود منصرف بحال میشود و تسلیم کردن آنشخص که ضامن

بدن او شدن کفیل بری الذمه میشود بشرطی که در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را بحمایت در بر
ولیکن تسلیم کردن بری الذمه نمیشود بتلف شدن آنچیزی که بر ذمه او باشد و اگر از حاضر ساختن او
امتناع نماید حاکم شرع او را حبس فرماید تا او را حاضر گرداند یا آنچه در ذمه اوست از عهده بیرون آید
و بعد از گرفتن آنچه بروست ضامن رجوع میکند بر آنکس که ضامن بدن او شده و اگرچه باذن او
ضامن نشده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غایب شود غایب شدنی که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن
را لازمست که آنچه بر ذمه اوست بدهد یا نه میانه مجتهدین درین خلافست اقرب آنست که میباید داد
و اگر غایب شدن او بطریقی باشد که خبر او منقطع نشده باشد ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازد
و در حکم ضامن شدنست رها کردن قرضدار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه درینصورت بر او لازمست
که او را بازدارند یا آنچه بروست بدهد و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد و درینصورت
دادن مالی که بر ذمه او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مرده نیز بر او لازم نیست مگر آنکه حاضر
ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد چه درینصورت حاضر ساختن مرده بر او لازمست
و اگرچه او را دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثه او لازمست که آن شخص را حاضر سازند
یا نه مجتهدین را درین دو قولست **فصل سیوم** در بیان صلح کردن و آن عقدیست که شارع آنرا وضع
کرده است جهت قطع نزاع و آن بر سه قسمست **قسم اول** میانه مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث
جهاد و کفاره مذکور شد **قسم دوم** میانه زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد **قسم سیوم**
میانه دو خصم در اموال و صلح عقدیست لازم و شروط آن شش است **اول** ایجاب چنین صالحتك
هذا بهذا یعنی مصالحه کردم فلان دعوی را با تو بمبلغ معین مثلا **دوم** قبول چنین قبلت و هرچه
دلالت کند بر رضای او برای ایجاب **سیوم** آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جایز التصرف
واقع شود پس مصالحه طفل و دیوانه و سفیه و کسی که او را باکراه بران دارند باطلست یا بیهوش یا مست
یا کسی که حاکم شرع بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطه قرضخواه صحیح نیست **چهارم** آنکه

صلح

صلح بر چیزی واقع شود که عوض آن توان گرفت پس اگر عوض نتوان گرفت صحیح نیست چون صلح
کردن با زن تا آنکه اقرار کند بزوجیت او چه درینصورت اگر آن زن چیزی دهد که او ترک دعوی کند
جایز نیست **پنجم** آنکه صلح با عوض واقع شود پس اگر صلح بی عوض واقع شود صحیح نیست و همچنین اگر بر
عوضی واقع شود که حق غیری باشد نیز باطلست **ششم** آنکه صلح بر حلال ساختن حرام و حرام ساختن حلال
واقع نشود چه اینچنین صلح باطلست و بعد از آنکه این شروط بهم رسید صلح لازم میشود چه آن عقدیست
لازم از هر دو طرف و صلح عقدیست بر سر خود و بعضی از مجتهدین گفته اند که تابع بیعست هرگاه در آن عین
منتقل شود و فرع اجاره است هرگاه در آن منفعت منتقل شود و فرع هبه است هرگاه در آن عین
منتقل شود بی عوض و فرع ابراست هرگاه در آن اسقاط حقی شود و فرع عاریتست و صلح همچنانکه با
اقرار جایزست با انکار نیز جایزست و در حالت انکار مستلزم اقرار نیست خلاف مر شافعیان را که
گفته اند که صلح کردن با انکار اقرار را لازم دارد و صحیحست صلح کردن بر عین بعین و بر منفعت بمنفعت
و بر عین بمنفعت و بر جنس آنچه دعوی میکند بغیر جنس آن و جایزست صلح کردن بزیاده از قیمت متاعی که
نزاع در آن کنند و بکمتر از قیمت آن و همچنین صحیحست صلح کردن بچیزی حال از چیزی که بوعده باشد و بوعده
از چیزی که حال باشد **باب دهم** از کتاب جامع عباسی در بیان اجاره دادن و عاریت
نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن و در آن چهار مطلبست **مطلب اول** در اجاره دادن و در آن
سه فصلست **فصل اول** در شروط اجاره بدانکه اجاره مالک ساختن منفعت معلومست شخصی را
بعوض معلوم و شروط آن یازده است **اول** ایجاب چنین آجرتك هذا بهذا یعنی اجاره
دادم بتو فلان زمین را بمبلغ معین مثلا و بلفظ عاریت و بیع صحیح نیست و اگرچه قصد اجاره کنند **دوم**
قبول چنین قبلت و آنچه دلالت کند بر رضای او برای ایجاب **سیوم** آنکه هر یک از موجر و مستاجر
بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشند پس اجاره طفل و دیوانه و غافل و بیهوش و خفته و کسی که او را
باکراه بران دارند صحیح نیست **چهارم** آنکه آنچه اجاره میکنند چیزی باشد که آنرا توان دید یا وصف آن

توان کرد بنوعی که جهالت از او برطرف شود پس در اجاره دادن حمام مثلاً ناچارست از دیدن جاهای نهانی
آن و بزرگی و کوچکی و توان و جایی که خاکستر ریزند و مطهره رختخانه و مصرف آب آن یا وصف دادن حمام
بنوعی که جهالت از او برطرف شود و در اجاره زمین ناچارست از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت
از زراعت و غیر آن و تعیین مدت **پنجم** آنکه آنچه باجاره میدهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و
از و نفع گیرند پس اجاره درخت جهت خوردن میوه آن و شمع جهت سوزانیدن و طعام جهت خوردن
و گوسفند جهت خوردن گوشت و شیر او صحیح نیست اما اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن اطفال میانه
مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایزست و آیا جایزست که گوسفند را اجاره کنند جهت شیر دادن
بره درین نیز میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که جایزست و همچنین اجاره کردن بوبهای خوش
که بو بیدن کم نشود جایزست و همچنین اجاره حمام جهت نشستن در آن جایزست و ریختن آب
تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جایزست یا نه میانه مجتهدین درین خلافست
ششم آنکه چیزی را که اجاره میکنند باید منفعت آن متعلق باشد و در اجاره کردن سیب جهت بوییدن
و درخت جهت نشستن در سایه آن میانه مجتهدین خلافست اما اجاره درخت جهت خشک کردن رخت
بران صحیحست **هفتم** آنکه آن منفعت مباح باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کند صحیح نیست
هشتم آنکه منفعت مملوک باشد پس اجاره دادن کسی ملکی را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست
نهم آنکه نفع گرفتن از آن چیزی که اجاره میگیرند ممکن باشد پس اجاره نمودن زمین بی آب جهت زراعت
کردن صحیح نیست و همچنین اجاره نمودن گوسفند جهت شیار کردن زمین بعوض گاو یا جهت بار
برداشتن بعوض شتر صحیح نیست چه انتفاع درین دو صورت ممکن نیست **دهم** آنکه قادر باشد بر تسلیم
آن پس اجاره حیوان وحشی و بنده گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست **یازدهم** آنکه منفعت چیزی
نباشد که بحسب شرع و عرف از آن ممنوع باشند پس اجاره شخص جهت کندن دندانی که درد میکند
صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف جهت نظر کردن و مسلمان را جهت خدمت کردن صحیح نیست **دوازدهم**

درد نمیکند یا زنی حایض جهت جاروب کردن مسجد
صحیح نیست اما اگر اجاره کند جهت کندن ...

آنکه

آنکه ممکن باشد که مستاجر آن منفعت حاصل کند پس اجاره کردن کسی که حج بر او واجب باشد جهت حج
کردن از غیر صحیح نیست **سیزدهم** آنکه منفعت معلوم باشد چنین خاطر کردن شخص پس اگر مجهول باشد صحیح
نیست **چهاردهم** آنکه عوض منفعت معلوم باشد بمشاهده آن یا بوصفی که جهالت از او برطرف شود
و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست **پانزدهم** آنکه
عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر عیب داشته باشد مخیرست میانه فسخ و امضای با ارش عیب
و هرگاه این شروط متحقق شده باشد اجاره لازمست و فسخ آن نمیشود مگر باطل شدن عینی که اجاره
کرده باشد چنین خراب شدن خانه و غرق شدن زمین در آب و گریختن کسی که او را باجاره گرفته اند خواه
تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد از قبض و چنین ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک
و باطل نمیشود بمنع کردن موجر مستاجر را از تصرف کردن در عین و غصب نمودن عین پیش از قبض
و مفلس بودن مستاجر و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل میشود
یا نه بعضی گفته اند که باطل میشود و بعضی برآنند که باطل نمیشود خواه پیش از استیفای منفعت باشد و خواه
بعد از آن و بعضی گفته اند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و استاد فقیر شیخ الطایفه
بهاء الملة والدین محمد العاملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بود جهت تعارض ادله و اگر موجر موقوف
علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانه مجتهدین درین خلافست بعضی برین رفته اند که
اقرب آنست که باطلست و مستاجر برای بقیه اجرت بورثه موجر رجوع میکند و باطل نمیشود اجاره
بفروختن عین اما اگر مشتری جاهل باجاره باشد مخیرست در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بمیرد
اجاره باطل میشود اما اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون نباشد باطل نمیشود و از او الزام
میکنند در اجاره گرفتن شخص جهت کردن آن کار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک
منفعت اما تسلیم اجرت موقوفست بر تسلیم عین و اگر اجرت عمل باشد بعد از انقضای عمل اجرت لازمست
و در حکم تسلیم عین است دادن موجر آن عین را و تمکین مستاجر و هرگاه مدتی بگذرد که انتفاع از آن

عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود و آیا نفقه کسی که باجرت میگیرند و علیق چاروا
که کرایه میکنند و آب دادن او بر کیست که او را اجاره کرده باشد در آن خلافست اقرب آنست که بر
صاحب چاروا است بعضی برانکه اگر اجیر شده براینکه اجاره کرده اما مایحتاج وی چاروا راجارت از زمین و لیم
بر کیست که باجاره میگیرد و درست که اجرت اجیر را پس از گرفتن مشخص کنند و هنوز عرق او
خشک نشده باشد که باو دهند و مکروهست چیزی را که بتقصیر در دست او فوت شده در وجه اجرت او
حساب کنند **فصل دوم** در انکه در چند موضع اجاره حرامست و در چند موضع مکروه و در چند موضع
جایز بدانکه در پانزده موضع اجاره حرامست و در هشت موضع مکروه و در شانزده موضع جایز
اما در پانزده موضعی که حرامست **اول** اجاره کسی جهت ساختن شطرنج و نرد و آلات قمار و لهو
دوم اجاره کسی که سرود یا طبل کند سوای عروسی که در آن جایزست **سیوم** اجاره کسی جهت برداشتن
شراب یا مرده یا خوک جهت خوردن اما اگر از برای سرکه کردن باشد یا انکه مرده را از محله جهت بوی بد
بردارد صحیحست و همچنین است برداشتن شراب جهت یهود **چهارم** اجاره کسی بر کندن جهت نوشتن شعر
باطل و کتب اهل ضلال جهت غیر نقض و حجت برایشان **پنجم** اجاره دادن خانه بیهود که در آن
عبادت کنند یا شراب بگذارد و همچنین اگر خانه را بمسلمان اجاره دهد جهت شراب گذاشتن **ششم**
اجاره دادن سگ که بزمین و خوک **هفتم** اجاره دادن خروس که بنماز بیدار کند **هشتم** اجاره
گرفتن کسی جهت بیستمازی کردن وقف نمودن و اذان گفتن و غسل و کفن و دفن مردگان کردن اما
رزق از بیت المال گرفتن ایشان جایز است **نهم** اجاره دادن زمین که آب برای شستند جهت زراعت
کردن **دهم** اجاره دادن زمین با نچه از آن بیرون آید **یازدهم** اجاره دادن طفل و مجنون و سفیه
و مفلس **دوازدهم** اجاره گوسفند تر که بر ماده اندازند اما اگر برای صاحب گوسفند هدیه یا ورند حلالست
سیزدهم اجاره کسی جهت ساختن صور تهای سایه دار **چهاردهم** اجاره شخص بواسطه تعلیم قدر واجب
از قرآن و معارف آلهی و مسایل شرعیه **پانزدهم** اجاره دادن نفس خود را بجهت حج کسی که حج بروی واجب شد

ودا

وادهنت موضعی که مکروهست **اول** اجاره مسلمان جهت خدمت یهود **دوم** اجاره بر تعلیم قرآن
بخیر و جد و کتابت آن و نوشتن عشرها در آن بطلا **سیوم** اجاره حجامت کنند باشرط اجرت **چهارم**
اجاره کسی برای پاک کردن طهارتخانه **پنجم** اجاره شخص جهت کرایه کردن به باطل اما جهت نوحه کی جایزست
ششم اجاره دادن نفس خود را جهت زراعت بدان نیت بشرط اجرت **هفتم** اجاره حمام جهت خنه کردن
هشتم اجاره دادن کنیز بغیر امین و امان نزده موضعی که جایزست **اول** اجاره مصحف بواسطه حفظ
و نظر کردن و همچنین اجاره کتب فقه و حدیث و آداب دعوات **دوم** گرفتن کتابت کنند جهت تعلیم
مباح و علم حساب و خط **سیوم** اجاره کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهد **چهارم** اجاره کردن شخص
جهت حج **پنجم** اجاره کردن کسی برای ساختن مسجد و پل **ششم** اجاره کردن جهت نیابت **هفتم**
اجاره کردن قنات بواسطه زراعت کردن یا آب آن **هشتم** اجاره عقار یعنی زمین **نهم** اجاره
زیور جهت زینت **دهم** اجاره درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت **یازدهم** اجاره رخت جهت زینت
دوازدهم اجاره درخت برای خشک کردن رخت بران یا نشستن در سایه آن **سیزدهم** اجاره چهارپایه
جهت خرد کردن گندم و جو و غیره **چهاردهم** اجاره خانه جهت مسجد کردن و رخت برای نماز گذاردن
دران **پانزدهم** اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن از آن و بعضی از مجتهدین این اجاره نمیدانند
شانزدهم اجاره سگ شکاری و باز و چرغ و یا سگ جهت شکار **فصل سیوم** در احکام اجاره کردن
بدانکه مستاجر امینست پس اگر تلف کردن عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند عقد فاسد میشود و در
هجده موضع ضامنست **اول** با تعدی و تقصیر و خلافست میانه مجتهدین که ضامن قیمت روز تقصیرست
یا روز تلف اصح آنست که ضامن قیمت روز تلفست **دوم** گازر اگر جامه را پاره کند ضامنست و اگر جامه
کسی را بسب آنکه بدیگری دهد نیز ضامنست **سیوم** حمال اگر چیزی را بشکند ضامنست **چهارم** ساربان
ضامنست چیزی را که تلف کند **پنجم** ملاح اگر در حفظ کشتی تقصیر کند ضامنست **ششم** طبیب **هفتم** کحال **هشتم**
بیطار **نهم** اجیر آنچه عمدا کرده اگر جهت گرفتن اجرت نگاه دارد و تلف شود ضامنست **دهم** معلم اطفال اگر

برای تادیب اطفال را بزند بحدی که بجنایت رسد ضامنست یازدهم کسی که ختنه میکند اگر قطع حشفه کند یا
باذن ولی طفل او را ختنه ننماید و سرایت کند بجنایت طفل ضامنست دوازدهم اگر کسی را حجامت کند یا
دندانی که درد کند اجازت کند و او دندان صحیح را بکند ضامنست سیزدهم خیاط آنچه را ضایع کند
ضامنست چهاردهم طباخ آنچه را ضایع کند ضامنست پانزدهم جولاه آنچه را ضایع کند ضامنست
شانزدهم خباز اگر نان را بسوزاند ضامنست هفدهم چوپان گوسفند اگر خوار کند و تلف شود و
تقصیر کند ضامنست هجدهم حمال اگر چیزی بار او بسپارند و او در حفظ آن تقصیر کند و تلف شود ضامنست
و اگر میانه موجر و مستاجر نزاعی واقع شود در اصل اجاره قول قول منکر اجاره است با قسم و در رد
کردن قول قول مالکست با قسم و در هلاک شدن متاع قول قول مستاجر است با قسم و در کیفیت اذن در فعل
قول قول مالکست و در قدر اجرت قول قول مستاجر است و در مدت اجارت قول قول موجر است و در
تعدی قول قول مستاجر است مطلب دوم در بیان عاریت دادن و امانت نزد کسی سپردن و در آن دو
فصلست فصل اول در عاریت دادن و آن عقدیست جایز و هر یک از ایشان را میرسد رجوع کردن الا در
دفن میت مسلمان که در آن رجوع بعد از دفن جایز نیست چه نبش قبر حرامست تا آنکه استخوان او
پوسیده شود و بعضی از مجتهدین استثنا کرده اند چیزی را نیز که رجوع کردن بآن ضرر رساند بکسی که آن را عاریت
کرده چون پارچه چوبی که جهت بستن رخنه کشتی بعاریت گرفته باشد در دریا رجوع بآن نمیرسد چه آن موجب
ضررست و شروط آن چند چیزست اول ایجاب و آن هر چیزیست که دلالت کند بر عاریت گرفتن چیزی
از کسی و اشارت و ایما نیز در این کافیست دوم قبول و آن رضای بایجابست خواه قولی مثل آنکه
قبول داریم و خواه فعلی چون گرفتن بعاریت سیوم آنکه کسی که عاریت میدهد و میگیرد باید که بالغ و
عاقل و جایز التصرف باشد پس عاریت طفل و مجنون بی اذن ولی ایشان و سفیه و مفلس بی اذن مولی
و کسی که او را باکراه برآن دارند صحیح نیست چهارم آنکه کسی که عاریت میدهد مالک باشد پس عاریت
مستاجر صحیحست و عاریت غاصب صحیح نیست پنجم آنکه آن چیزی را که بعاریت میگیرند باید که عین باقی بماند

با حصول انتفاع باقی باشد و از آن منتفع توان شد چون عاریت گرفتن سگ و یا کسی جهت شکار و گربه برای
گرفتن موش و گوسفند نر بواسطه جهانیدن بر گوسفند ماده و عاریت کردن طعام و مثل آن جهت خوردن
جایز نیست اما اگر گوسفند را برای شیر دادن عاریت کنند مجتهدین آن را استثنا کرده اند و در غیر گوسفند خلاف
است و اولی آنست که مخصوص گوسفند است ششم آنکه کسی که عاریت میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد
که باو توان داد پس اگر کسی که احرام بسته باشد جهت حج عاریت شکار کند صحیح نیست هفتم آنکه
عاریت گرفتن جهت نفع حرام نباشد پس عاریت گرفتن خانه جهت ریختن شراب در آن جایز نیست و عاریت
گرفتن کنیز جهت تمتع گرفتن از او بغیر آنکه لفظ تحلیل یا اباحه گویند جایز نیست و مکروه است عاریت
دادن پدر و مادر غلام را جهت خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میگیرند امانت در دست عاریت
گیرنده است پس اگر بی تقصیر تلف شود او ضامن نیست و اگر بسبب استعمال کردن ناقص شود مگر آنکه شرط ضمان
یا تلف کرده باشد یا آنکه آنچه بعاریت گرفته طلا و نقره باشد چه بتلف آنها ضامنست خواه سکه دار باشد و خواه
بی سکه و اگر میانه عاریت دهنده و گیرنده در تلف متاع نزاع شود قول قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر
دعوی رد کردن نماید قول قول عاریت دهنده است با قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شروط
آن نیز هفت چیزست اول ایجاب بطریقی که در عاریت گذشت دوم قبول بطریقی که در عاریت مذکور شد
سیوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا مجنون
دیوانه یا سفیه باشد یا بیهوش یا کسی باشد که باکراه او را برآن دارند یا غلامی بی اذن آقا باشد
امانت نیست و قبول امانت کردن سنت است و حفظ نمودن آن بقدر امکان بعد از قبول واجب و همچنین
رد آن بمالک واجبست و در وقت رد کردن آن کوتاهی کردن بدعت و ممنوع ساختن امانت بمال خود یا
بمال غیر خواه بجنس آن باشد و خواه بغیر جنس آن حرامست و امانت گیرنده امین است پس اگر تلف شود
ضامن نیست اما در هشت موضع ضامنست اول تصرف کردن در آن چون پوشیدن دوم ضایع کردن آن
چنانکه امانتی در جایی گذارد که ظالم برسد و بزور و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی باشد که در بعضی فصلها چون تابستان

از هم باز باید کرد و بار نکند سیوم خلاف کردن قول مالک اگر تعیین موضع کند مگر آنکه از تلف رسد
چهارم بکسی دیگر بامانت سپردن بی اذن مالک بی احتیاج واگرچه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در علف یحتاج
آن چه علف حیوان ششم انکار کردن امانت هفتم اهمال کردن در دادن بصاحب آن با آنکه صاحبش طلبد
هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب و باطل میشود امانت بمردن و جنون و بیهوشی هر یک از ایشان
واگرچه کم باشد و همچنین بعزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده در انکار امانت نزاع
واقع شود قول قول امانت گیرنده است و قول او در قیمت است با تعدی و قول قول امانت گیرنده است
در اینکه گوید رد کردم بکسی که امانت بمن داده بود اما اگر گوید رد کردم بوارث او قول قول وارث است
با قسم مطلب سیوم در بیان احکام غصب کردن و توابع آن و در آن چند فصل است فصل اول در
احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است از روی تعدی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع
کند و متصرف آن شود او را غاصب نمیگویند و تصرف در آنچه قابل نقل باشد نقل کردن آنست و در
چارپا سوار شدن بر او و در فرش نشستن بر آن و در خانه درآمدن در آن و بیرون کردن صاحب خانه است
و غصب کردن حرام است بحکم عقل و کتاب و حدیث و اجماع و تصرف کردن غاصب در آن مال حرام است
سوای رد کردن بصاحبش پس رد آن واجب است و اگرچه متعذر باشد چون چوب در عمارت و لوح در کشتی
یا اگرچه محتاج بویران کردن آن باشد اما اگر در دریا باشد و لوح در پایین کشتی باشد رد آن بعد از
اخراج به ساحل واجب است و اگر رد نمودن عین مغصوب متعذر باشد واجب است رد کردن مثل آن
و اگر مثلی نداشته باشد واجب است که قیمت اعلا بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته باشد
و فی صورت امتناع از دادن مثل آن یا باید که مثل آن موجود نباشد در آن چهار قول است اول قیمت
اعلا از روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلا از روز تلف تا روز نایاب بودن سیوم قیمت اعلا
از روز غصب تا وقت رد آن چهارم قیمت روز اقباض و اگر عین غاصب زیادتی بهم رسد خواه منفصل
باشد چون فرزند یا متصل چون فربهی واجب است بر غاصب که با اصل بمالک رد کند و اگر غاصب آن عین را

مذهب و بد آن را به بهد اکثر مجتهدین میشود اما غاصب مالک آن چیز نمیشود و اگر گاه گندم و جو را
غاصب زراعت کند همه آن ملک مالک است و اگر غاصب در آن تصرف کند بنحوی که قیمت آن زیاده شود چون آرد
کردن گندم و تعلیم کاری بغلام مالک آن نمیشود بلکه لازم است که آن عین را با ارش نقصان رد کند
و اگر غاصب اجزا ممزوج سازد بمساوی آن یا بهتر از آن شریک است با مالک آن پس در این صورت اگر حق مالک را
از اعلا به دهد واجب است که قبول کند و اگر کمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیر است مالک در گرفتن آن
عین با ارش یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از آن دادن خواهد واجب است که غاصب بدهد و اگر زیاده از
حق خود خواهد حرام است و اگر ممزوج سازد با غیر جنس حکم آن دارد که آن چیز را تلف کرده پس در این صورت ضامن
مثل است و ممزوج ساختن گندم بجو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف میکنند بجدا کردن از یکدیگر و اگرچه
برود سوار باشد و اگر ریسمان را غصب کند و بآن قبایی بدوزد واجب است شکافتن و بیرون آوردن
آن مگر آنکه ترسد که بسبب بیرون آوردن ریسمان قبا ضایع شود چه در این صورت قیمت آن را بدهد و همچنین
قیمت میدهد اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را دوخته باشد مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشد
که در این صورت میتواند شکافت و آن را بیرون آورد و اما اگر لباس فقیر و بر آوردن ریسمان چون میرد آیا
آن را میتواند شکافت و ریسمان را بیرون آورد یا نه میان مجتهدین در این خلاف است و اگر کسی با کنیزی که
غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد و او عالم بکارت او نباشد باید که کنیز را با مهر المثل او یا ده یک
قیمت او بصاحبش رد کند و اگر بکر نباشد او را با نیم عشر قیمت او رد کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که بر غاصب
لازم است که کنیز را رد کند با اکثر امرین از ارش در صورت [illegible] و یا ده یک قیمت او در صورت اول
و اگر بکارت کنیز را بانگشت ببرد دیت بکارت را با کنیز رد کند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بانگشت
برده باشد دخول کند دیت بکارت را با کنیز و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت او یا اجرت المثل
ایامی که کنیز را داشته بدهد و اگر کنیز حامله شود فرزند در این صورت آزاد است و قیمت فرزند را در روزی
که وضع حمل کنیز میشود بصاحبش میدهد با تفاوتی که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر در وقتی که کنیز از غاصب

حامله باشد شخصی چیزی بر شکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آنکس دیت جنین آزاد میگیرد و صاحب
کنیز از غاصب دیت جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب عالم باشند پس اگر
باکره و دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر المثل و فرزند و ارش نقصان و اجرت ایامی که پیش غاصب بوده
با کنیز میگیرد و بر هر دو حد لازمست و اگر کنیز در دخول اطلاع او کرده باشد هر دو را حد میزنند و در مهر
خلافست میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم بغصب دخول کند حکم او حکم غاصبست
و اگر گوسفند نر را غصب کند و بر گوسفند ماده کشند نتاج آن هر دو از صاحب گوسفند ماده است و اگر
آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین کسی را غصب نماید
و زراعت کند مالک آن زمین را ازاله آن زراعت میرسد و اگر چه نزدیک بچیدن شدن باشد و اگر غاصب
آنچه را که غصب کرده بفروشد موقوف بر اجازت مالکست و مشتری ضامن عین و منافع آنست و اگر مشتری
عالم بان بوده باشد واجبست که آنرا بصاحبش رد کند و در این صورت رجوع بر غاصب نمیکند و اگر عالم
بآن نبوده باشد رجوع بر غاصب میکند و مالک مخیرست در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری پس اگر
رجوع کند بر مشتری مشتری رجوع میکند بر غاصب که عالم بغصب نبوده و اگر رجوع کند بر غاصب غاصب رجوع
میکند بر مشتری که عالم بغصب بوده و اگر چه مشتری بدیگری فروخته باشد و همچنین اگر چند مرتبه بیع کرده باشند
همه ضامن اند و مالک مخیرست که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد
آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت او را از غاصب میگیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب
سرکه شود آیا غاصب ضامن آنست یا نه میانه مجتهدین در این خلافست **فصل دوم** در بیان آنکه غاصب در
چند موضع ضامن عین و منافع است و آن در دوازده موضعست **اول** غصب کردن غلامی که صاحب صنعتی
باشد چه غاصب او را با اجرت منافع او ضامنست و اگر صاحب چند صنعت باشد اجرت منافع اعلی را ضامنست
دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او چه ضامنست کنیز را و مهر المثل او را با ده یک قیمت او اگر بکر باشد
و نیم ده یک قیمت او اگر بکر نباشد **سیوم** غصب کردن سنگ نگاهداری و سنگ کلاه و سنگ آسیا و قفل و زراعت کنند و

سنگ گرمابه بانی باغ و خانه تا بدیهه غاصب اجرت آنها را و منافع آنها ضامنست **چهارم** غصب کردن
جوی ... و منع کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها چه در این صورت غاصب عین و منافع
آنها را ضامنست **پنجم** غصب کردن زیت و جوشانیدن آن بحیثیتی که کم شود چه غاصب آنرا و آنچه کم شده
از آن ضامنست **ششم** غصب کردن میوه پس غاصب ضامنست آن میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد
در روزی که غصب کرده است **هفتم** غصب کردن غلام و خصی کردن او چه قیمت خصیتین را با غلام ضامنست **هشتم**
غصب کردن طلا و نقره و زرگری کردن آنها چه غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد بلد و اگر مثل متعذر باشد
ضامن قیمت آنهاست بنقد بلد و واجبست که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر بشکند و بصاحبش دهد قیمت زرگری
آنها را نیز ضامنست **نهم** غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب چه غاصب قیمت آن شیره را
ضامنست و آیا لازمست که شراب را هم بصاحب آن دهد میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که آنرا
نیز بدهد و اگر غاصب شراب را بدهد و در دست صاحب سرکه شود آیا رد مثل آن بر غاصب لازمست در این نیز
میانه مجتهدین خلافست اما اگر در دست غاصب سرکه شود سرکه را با تفاوت قیمت سرکه و شیره انگور
بصاحبش رد کند اگر قیمت آن سرکه کمتر از شیره باشد **دهم** غصب کردن حبی و کمتر از آن در قیمت مثل ...
چه غاصب قیمت آنرا ضامنست **یازدهم** غصب کردن طفل آزادی و در نزد غاصب تلف شدن چه قیمت آنرا
ضامنست **دوازدهم** غصب کردن شراب جهودی که پنهان خورد **فصل سیوم** در اسباب ضمان بدانکه
اسباب ضمان نه است و چهار امر است سه امر از آن در فصول اجاره و عاریت و غصب مذکور شد و
شش امر دیگر آنست که مذکور میشود **اول** فوت کردن مال غیری را بمباشرت چه اگر غلام کسی را تلف
کند بر ذمه او ثابت میشود که بعد از آزادی بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مولی از کسب غلام میدهد
دوم سبب تلف شدن آن چیز کندن چاه در غیر ملک خود بقصد افتادن چیزی در آنجا یا چیزهای لغزنده
در راه انداختن که پای کسی بلغزد و نقصانی باو رسد **سیوم** باختیار زیاده از قدر حاجت آب در
ملک خود بستن با آنکه داند که ضرر بغیری میرسد **چهارم** بقدر حاجت آب در ملک خود بستن با آنکه داند که

ضرر بغیری رسد پنجم آتش بزراعت خود زدن با آنکه داند که سرایت بزراعت دیگری میکند ششم باز
کردن سر مشک آب یا ظرفی که در آن روغن یا عسل و دوشاب باشد تا آنچه در آنست بریزد یا آفتاب
را از آن لازم سازد یا بملاقات نجاست نجس شود هفتم باز کردن در خانه که محبوس در آن باشد تا
بگریزد هشتم آنکه چیزی را به بیع فاسد یا غیر آن تصرف کرده باشد نهم سر دادن چهارپای چموشی که
ضرری بغیر رساند دهم تقصیر دلال در محافظت متاع و مال یازدهم تقصیر وکیل امین در محافظت او
دوازدهم تقصیر باغبان و برزگر در محافظت باغ و زراعت سیزدهم تعدی شریک از آنچه شریک او در تصرف
در مال شراکت اذن داده باشد یا تقصیر کردن او در محافظت مال شرکت چهاردهم تقصیر کردن عامل
مضاربه و تعدی از اذن مالک چه با تلف در صورت ضامنست پانزدهم امتناع وکیل از تسلیم
مال موکل بسبب شرعی و تلف شدن آن شانزدهم تعدی وکیل از آنچه موکل تعیین کرده هفدهم
تقصیر کردن کسی که چیزی یافته باشد در حفظ و در تملک آن و در صورتی که کسی وصف آن کند و بدون
اذن حاکم یا گواه بگذرد که دیگری بوده و آن تلف شده باشد هجدهم تدلیس کردن در نکاح چه موجب
مهر است نوزدهم اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود قیمت آن از وقت مطالبه
تا وقت تلف آن ضامنست بیستم هرگاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند بنوعی که تلف شود یا عضوی از
اعضای او مجروح گردد ضامنست بیست و یکم افساد نکاح بجهت شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را و غیر آن
بیست و دوم هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کردن میدهد تلف شود ضامنست عوض آن بیست و سیوم
ضمان قیمت بهیمه با دخول کردن با او بیست و چهارم ضمان جنایت آدمی و اعضای او و ارش نقصانی
که در اعضای کسی رسیده که خواهد باشد بیست و پنجم حیوان ماکول اللحم غیر را کشتن چه کشنده تفاوت
میان زنده و کشته او را ضامنست اگر تذکیه کرده باشد و اگر نکرده باشد ضامن قیمت آنست بیست و
ششم چهارپای کسی که در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر آن رساند صاحبش با تقصیر ضامنست مطلب
چهارم در توابع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصلست فصل اول در مزارعه یعنی برزگر گرفتن

که زراعت کند و حصه از حاصل بدو دهد و شروط آن نه است اول ایجاب چنانکه گوید عاملتک یعنی برزگر
گرفتم ترا بآنکه در محصول شریک باشی بحصه معلوم و کار کنی دوم قبول و آن نیز لفظیست که دلالت کند بر رضای
ایجاب سیوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشند چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم
آنکه جایز التصرف باشند چه اگر مفلس یا مست یا بیهوش یا خفته یا بیخود باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت
زراعت و ضبط آن بماه و سال ششم آنکه منتفع شدن از آن زمین ممکن باشد چه اگر زمین آب از نهر یا
چشمه یا چاه نداشته باشد برزگر مخیر است در فسخ و همچنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود برزگر مخیر است
پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده است میگیرد هفتم آنکه برزگر حصه داشته باشد هشتم آنکه قدر
حصه مشخص باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم آنکه حصه مشترک باشد چه اگر معلوم باشد صحیح نیست و
مکروهست که مالک با حصه چیزی از طلا و نقره شرط کند و غیر طلا و نقره مکروه نیست و هرگاه این شروط با هم
جمع شد عقد مزارعه لازم میشود و هیچکدام را اختیار فسخ نمیرسد مگر آنکه هر دو راضی شوند بفسخ و باطل نمیشود
بمردن هر یک از ایشان و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیر است در زراعت هر نوعی که خواهد و اگر
مالک نوعی را معین کند آن نوع متعین میشود و در صورت اختلاف نوعی که مالک کند بچیزی که ضرر بمالک رسد
مالک مخیر است میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل میگیرد و با امضا تفاوت و اخراجات زمین و
خراج سلطانی بر مالکست مگر آنکه مالک شرط کرده باشد که برزگر بدهد و اگر مالک شرط کند که زمین از او باشد
و تخم و گاو و عمل از دیگری جایز است و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود
تخم برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مزارعه در صورت باطلست و جایز است که شرط کنند که
تخم از هر دو باشد خواه در حصه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف
و هرگاه مزارعه فاسد شود زراعت از کسیست که تخم داده و بر او اجرت زمین زراعت لازمست و جایز است
که مالک حصه برزگر را بتخمین و تخمین از و بچیزی قبول کند و قبول برزگر در صورت لازم نیست پس اگر قبول کند
وقت مالک را میباید آنچه قرار داده بدهد هر که زراعت آن از آفت سماوی بسلامت ماند چه اگر آفت سماوی نقصان

واقع شود چیزی بر مالک نیست و اگر از آنچه تخمین کرده است زیاده شود آن زیاده حلال نیست و اگر در عاریت
زمین میانه مالک و زارع نزاع شود یعنی برزگر گوید که این زمین عاریت نزد من است و مالک منکر عاریت باشد
و گوید که بجهت اجرت است قول قول مالک است در عدم عاریت و مر او راست اجرة المثل و قسم برزگر بود ادا
که آنچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد و اگر گوید که این زمین را از من غصب کرده در غصب صورت قسم
میخورد و اجرة المثل و ارش میگیرد با نقصان و ازاله زراعت میتواند کرد فصل دوم در مساقات
یعنی باغبان گرفتن که از میوه باغ حصه در عوض کار کردن آن داشته باشد و شروط آن ده چیز است
اول ایجاب چون ساقیتک علی اشجاری یعنی باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من
و حصه معینه از حاصل آن برای تو دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضا با ایجاب سیوم
آنکه بالغ و عاقل باشند چهارم آنکه جایز التصرف باشند پنجم آنکه مدت معین باشد و در آن مدت
وجود میوه ممکن باشد پس اگر مدت باشد که میوه در آن مدت ظاهر نشود باغبان در صورت چیزی از آن میوه
نمیبرد و اگر میوه در آن مدت ظاهر شود و کامل نشود باغبان در صورت شرکت و آیا کار کردن باغبان
تا وقت رسیدن میوه لازم است درین خلاف است اقرب آنست که واجب نیست ششم آنکه حصه عامل معین باشد
چه اگر معین نباشد صحیح نیست و اگر مالک با حصه چیزی از طلا یا نقره را شرط کند مکروه است اما غیر طلا و نقره
مکروه نیست هفتم آنکه در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط کند حصه از اصل را یا میوه صحیح نیست هشتم
آنکه در درختان میوه باشد پس اگر نخست نشانده باشد یا قرار داده باشد که نشانده و در درخت شریک باشند
صحیح نیست نهم کار کردن چه اگر محتاج به کار کردن نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه
درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت بی میوه چون چنار و توت خلاف است و بعضی از مجتهدین برآنند که
جایز است و هرگاه این شروط بهم رسد عقد مساقات لازم میشود و هیچکدام را فسخ جایز نیست مگر برضای
یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد بعمل آوردن و
اخراجات بر مالک است مگر با شرط و نفقه چهار پایه که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان

مالک

مالک حصه خود میشود بظاهر شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان
بدهد و هرگاه باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نمیکند
ببیند حاکم شرع شخصی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی دهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ میرسد
و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ و باغبان امین است پس اگر دعوی تلف کند یا عدم
خیانت یا عدم تقصیر نماید قولش مسموع است و مالک را میرسد که امینی همراه او کند و اجرت او بر مالک است
و اگر نگاهداشتن او ممکن نباشد آیا مالک او را بیرون میتواند کرد میان مجتهدین خلاف است اقرب
آنست که جایز است فصل سیوم در شریک شدن و آن جمع شدن حقوق چند مالک است در یک چیز و اسباب
شرکت چهار چیز است اول میراث دوم خریدن سیوم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که از یکدیگر
تمیز نشوند خواه ممزوج اختیاری باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت
چهار است اول شرکت اموال دوم شرکت ابدان در آنچه کسب کنند با اتفاق در کسب سیوم شرکت معاوضه
و آن چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند و در آنچه نقصان بهر یک از ایشان
رسد چون غرامت و جراحتی که بر کسی زنند بر هر دو باشد چهارم شرکت وجوه و آن چنانست که دو مفلس
یکمعتبر را شریک گیرند و در نفع با هم شریک شوند یا آنکه مفلس متاع مالداری بفروشد بزیاده تا آنکه
او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن ده چیز است
اول آنکه هر یک از شریکان بالغ و عاقل باشند دوم آنکه جایز التصرف باشند سیوم ایجاب چون اشترکنا
یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای با ایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد
ششم آنکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و سرمایه که مال هر دو یک جنس باشد
که بعد از آنکه ممزوج سازند از یکدیگر متمیز نشوند هفتم آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غایب باشد
یا دین باشد صحیح نیست هشتم آنکه نفع میان ایشان بالسویه باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جایز است و بعضی برآنند که اگر کار کنند زیادتی را برد اردها شرط صحیحست

نهم آنکه مدت قرار ندهند چه این عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوانند کرد دهم آنکه یکی
از ایشان دیگری را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچکدام بدون اذن آن دیگری
صحیح نیست و با اذن اقتصار بر آن کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند ازان ضامن است و دانسته شود که
عقد شرکت منفسخ میشود اول بدانکه هر یک از شریکان هر وقت که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک
از ایشان سیوم مردن هر یک از ایشان و شریک امین است پس اگر بی تعدی او تلف شود ضامن نیست و قول او
مقبولست در تلف هرگاه دعوی سبب ظاهر کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبولست اگر دعوی کند که
آنچه خریده برای نفس خود خریده یا بشراکت خریده فصل چهارم در مضاربه کردن و آن چنانست که شخص
مال خود را بکسی دهد که تجارت بآن کند و حصه از نفع آن بدارد و شروط آن یازده است اول ایجاب
چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم این مال را با تو که تجارت کنی بآن و نفع آن میانه من و تو دو
نصف باشد دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضا بایجاب سیوم آنکه هر یک از
ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جایز التصرف باشد پنجم آنکه کسی که مال خود را میدهد مالک باشد
یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد باشد چه اگر متاع باشد
صحیح نیست هشتم آنکه سرمایه معلوم القدر باشد و اما دیدن آن کفایت باشد دران خلافست
نهم آنکه سرمایه نقره و طلای سکه دار رایج الوقت باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش باشد
صحیح نیست و همچنین اگر سرمایه دین باشد نیز صحیح نیست دهم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که مضاربه
بآن میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد آیا صحیحست یا نه دران
خلافست یازدهم کار کردن چه نفع در برابر کار کردنست و آن هر چیزیست که مالک متوسط آن میتواند
شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خریدن و فروختن آن و در صندوق نهادن آن و آنچه بدان ماند
دوازدهم آنکه عمل تجارت باشد پس مضاربه در غیر تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم آنکه فایده
مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کنند که فایده را بغیری دهند صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود

چیزی شرط کند صحیحست چهاردهم آنکه فایده مشترک باشد میانه ایشان پس اگر مالک شرط کند که فایده
از او باشد یا از عامل صحیح نیست پانزدهم آنکه حصه معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید که
از فایده صد دینار از تو باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست جایز هر وقت که خواهند فسخ میتوان
کرد خواه مال نقد شده باشد و خواه نشده باشد و هرگاه فسخ کنند و متاع نقد نشده باشد و فایده
ظاهر نباشد عامل معزول شود و اگر مالک از فروختن امتناع نماید حاکم او را بر فروختن جبر کند و منفسخ
میشود مضاربه بمردن یا دیوانه شدن هر یک از ایشان و هر شرطی که مالک در عقد کند صحیح است
مثل آنکه مال او سفر نکند یا از شخص معین متاع را نخرد اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد یا جزئی که از
مایه نقصان شود بر عامل باشد باطلست و مضاربه صحیح نیست و نفقه عامل در سفر کل نفقه از اصل مال است
و عامل بمنزله وکیلست و تصرفات او همه صحیحست با غبطه و عالم بودن باذن مالک و اگر از قیمت
واقعی کمتر فروشد و بظهور فایده کار کنندم مالک حصه خود میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند هرگاه که
نقد شود مالک میشود و عامل امینست و قول او مقبولست در مقدار مایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان
شدن بمقدار فایده و قول مالک مقبولست در رد کردن متاع و انکار اذن در نسیه فروختن و زیاده
و مقدار حصه عامل از فایده است فصل پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف در چیزی بالذات و دران
چند موقفست موقف اول در شروط وکالت و آن ده چیز است اول ایجاب و آن هر لفظیست که دلالت کند
بر نایب گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او چون وکلتک یا استنبتک یعنی
وکیل کردم ترا یا نایب گردانیدم ترا دوم قبول و آن هر لفظیست که دلالت کند بر رضای بایجاب خواه
تلفظ چون قبلت و خواه فعلی چون خریدن و فروختن و بعضی قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی را
که غایب است میتوان وکیل کرد سیوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل
کردن طفل و دیوانه و سفیه صحیح نیست اما طفلان را وکیل جهت ایشان تعیین میتوان کرد و نیز وکیل
کردن کسی که او را با اراده بر آن دارند و مست و خفته و مدهوش صحیح نیست و همچنین وکیل کردن مغلس که حاکم

شرع او را از مالش فسخ کرده باشد در مال صحیح نیست اما در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل
کردن شخص کسی را در چیزی که اذن موکل در آن شرط نیست نیز صحیح نیست اما در آنچه اذن موکل در آن شرط
چون طلاق زوجه صحیح است اما غلامی که مکاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم اگر احرام بسته باشد
چه وکیل شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم اگر معتکف باشد چه اگر در مسجد اعتکاف
کرده باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم اگر وکالت معلق بر شرطی متوقع باشد
چه اگر موقوف بر شرطی متوقع باشد چون آمدن کسی و طلوع آفتاب صحیح نیست اما اگر در وکالت شرط
کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم اگر آن چیزی را که جهت آن وکیل تعیین میکند میباید که
ملک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا مالی که تعاهد خریدن یا طلاق زوجه که نکاح خواهد کرد
صحیح نیست هشتم اگر آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن
تواند شد پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست نهم اگر آن چیز قابل وکالت
باشد چه اگر قابل وکالت نباشد صحیح نیست پس وکیل کردن برای نماز گذاردن در حال حیات صحیح نیست
دهم اگر آن چیزی که وکیل جهت آن تعیین میکند میباید که معین باشد پس اگر غیر معین باشد چون خریدن
غلامی صحیح نیست تا آنکه ذکر وصف آن کند و هرگاه این شروط متحقق شود وکالت صحیح است و آن عقدی است
جایز و در دوازده موضع فسخ میشود اول عزل موکل یا عزل وکیل بعزل سوای وکالت که وکیل کردن در
فروختن گرو در وقت جای قسم وکالت بعزل موکل باطل نمیشود دوم انکار وکیل وکالت را سیوم
مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان و اگرچه جنون دوری باشد پنجم بیهوش شدن
هر یک از ایشان ششم منع کردن حاکم شرع موکل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه وکیل کرده باشد در
مالیات اما اگر مفلس یا سفیه کسی را وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم وکالت او باطل نمیشود
هفتم اگر موکل بنده شود مثل اگر موکل کافر حربی باشد و مسلمانی او را بگیرد و بنده کند چه وکالت او
در این صورت باطل میشود هشتم اگر آن چیزی را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد موکل خود آن را بفعل آورد

نهم

نهم خارج شدن وکیل دهم که بخشد غلامی که او را او وکیل کرده باشد یازدهم تلف شدن غلامی که جهت
فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم بفعل آوردن موکل چیزی که منافی وکالت باشد چون فروختن
غلامی که وکیل برای فروختن او تعیین کرده بود و میباید که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چون
با تعدی از آن ضامن است اگر تلف شود و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن
را بقیمت وقت در آن شهر بشرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد اما در این صورت جایز است
تسلیم متاع بی آنکه قیمت را مشتری حاضر سازد و در آن خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و اگر
وکیل کند او را در خریدن و فروختن خریدن وکیل بواسطه نفس خود حرامست و اگر او را وکیل کند در خواستن زن
دختر خود را جهت موکل نمیتواند نکاح کرد و وکیل بی اذن موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل
[illegible] یا آنکه آن چیز بجماعتی محتاج باشد اما با اذن جایز است و هرگاه موکل کسی را برای وکیل
تعیین کند آن وکیل ثانی وکیل موکل است و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود اما
اگر گفته باشد که ثانی نیز وکیل باشد بمردن او و عزل او باطل میشود و وکیل امینست و در آنچه بی تقصیر و
تعدی او تلف شود ضامن نیست و اگرچه او را با اجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل
نمیشود و قول او مقبولست در دعوی تلف کردن یا آنکه عالم بعزل بوده یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل
ننموده و در تلف مال نیز قول او مقبولست موقف دوم در چیزهایی که قابل نیابت نیست و آنها هجده چیزاند
اول وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب گرفتن جهت تیمم دادن آنها
دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب با تعذر آن چه در آن نایب میتوان گرفت
سیوم روزه واجب در حال حیات چهارم اعتکاف واجب پنجم حج واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از
رفتن عاجز باشد جایز است نایب گرفتن ششم سوگند خوردن و نذر کردن چه دیگری بجای او سوگند
نمیتواند خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن چه دیگری بعوض او غصب نمیتواند کرد هشتم میراث بردن چه میراث
بنیابت کسی نمیبرد نهم قسمت یعنی نوبت خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی کسی با زن خود گوید

کذلک است تو بیح لیست مادر و خواهر است چه در مضمون است نیز نا باب جائز است یازدهم کنار خوردن
بودن خوابیدن با زن حیض دوازدهم لعان کردن با زن حیض لطول که مذکور خواهد شد سیزدهم
رضاع چه هرگاه زن را جهت شیر دادن گرفته باشند نایب نمیتواند گرفت چهاردهم القضاء
پانزدهم قسامه شانزدهم جنایت هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش یعنی برچیدن و هیمه
کردن و علف درویدن هجدهم اقامت شهادت مگر بر وجه شهادت بر شهادت چه در مضمون است
حاکم جهت او نایب میتواند گرفت موقف سیم در چیزهایی که قابل نیابت است و آنها سی و شش چیز اند
اول اخراج زکوة و خمس و قسمت تصدقات دوم خریدن و فروختن نیابت کسی که احرام بسته باشد
سیوم قبض کردن قیمت متاع چهارم گرو کردن و قبض گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن
هشتم شریک شدن نهم مضاربه دهم مزارعه گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل
گرفتن سیزدهم عاریه گرفتن چهاردهم ملک سبقو کردن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم
ابراء ذمه از حق نمودن هفدهم نکاح کردن جهت کسی که احرام بسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق
نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدهٔ رجعیه رجعت کردن بیست و دوم طلاق دادن بیست و
سیوم جعاله بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم قصاص کردن بیست و ششم قبض دیت
بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد
با عدم تعیین آن سیام کشتن گوسفند در هدی سی و یکم حد زدن آدمی سی و دوم اثبات حدود آدمی
سی و سیوم تیر انداختن و اسب دوانیدن سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتب و مدبر ساختن سی و
پنجم قضا پرسیدن سی و ششم دعوی نمودن سی و هفتم اثبات حجتهای مدعی و حقوق او سی و هشتم
طواف نساء و هر کردن حج جهت کسی که فراموش کرده باشد موقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر
قسمت اول وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمانان از جانب مسلمانان و ذمیان
و وکیل شدن او از جانب مسلمانان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک و اگرچه وکیل ذمی باشد

دوم

دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان برای ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را حرام میدانند
سیوم وکالت جائز و آن بر هفت قسمت اول وکالت از جانب حاضر در طلاق زوجه و بعضی از مجتهدین
این قسم را جائز نمیدانسته اند دوم وکالت از جانب سفیهان باذن حاکم سیوم وکالت زنان جهت
نکاح کردن و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق در تزویج دختر باکره جهت ایجاب و قبول پنجم
وکالت غلام باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم وکالت مفلس و شرط است که وکیل صاحب بصیرت
تمام باشد و عارف بلغتی که بآن مکالمه میکند باشد و واجب است تسلیم کردن آنچه در دست اوست با
طلبیدن موکل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد چه اگر در آن حال تسلیم نکند و تلف شود ضامن است اما اگر تسلیم
نکردن جهت گواه گرفتن باشد جائز است و واجب است بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکل و تسلیم
متاع چه بی گواه هیچ نیست اما اگر در ودیعت وکیل باشد واجب نیست گواه گرفتن و حرام است بر وکیل خریدن
آنچه وکیل در فروختن آن باشد از جهت خود و دادن موکل و حرام است بر او نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد
در نکاح کردن زوجه جهت موکل و شرط است بر صاحب جاه و ثروت که متکفل خصم نکی دعوی نشود
و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت به یکی از دو چیز میشود یا باقرار موکل پیش حاکم شرع یا بگواهی دادن
دو گواه عادل و معزول کردن او و عزل وکیل تمام میشود بعلم وکیل و اگرچه خبر دهنده یک مرد عادل بوده باشد
چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده فصل ششم در اسب دوانیدن و تیر انداختن و شروط آنها
هفت است اول ایجاب و قبول از بالغ عاقل جائز التصرف و بعضی از مجتهدین برآنند که این عقد لازم است و ایجاب
در آن کافیست دوم حیوانی که بآن پیش دستی توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل و بس غیر اینها جائز
نیست چون کبوتر پرانیدن و شناور کردن و کشتی گرفتن و سنگ برداشتن و آیا اگر اینها بعوض باشند حرامست
یا نه در آن خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند بی عوض جائز دانسته اند سیوم تعیین عوض یعنی
آن چیزی که قرار میدهند که سابق بگیرد و باید که مقدار آن معلوم باشد بعینه یا بوصف و جائز است
که دین باشد خواه حال و خواه موجل و همچنین جائز است که عوض از هر دو باشد یا از یکی از ایشان یا از

بغیر یا از جهت امثال چهارم تعیین جنس آلتی که بسبب آن تیر پرتاب میکنند چون دو اسب یا دو نوع کمان
بتا هم دو ا تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هر دو اسب مثلا در احتمال سبق
نمودن بعینه یا ضعیف و دیگری قوی باشد ششم آنکه هر دو از یک جنس باشند پس اگر یکی اسب باشد و
دیگری استر صحیح نیست اما اگر در صنف مختلف باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هر دو مرکب را بدوانند
که اگر یکی را بدوانند صحیح نیست اما مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم که اگر
عوض جهت سابق قرار دو انیدن یا محلل پس اگر بغیر از این دو دهند صحیح نیست و محلل کسی است که
میان دو کس که گرو میبندند در آید اگر یکی از ایشان سبقت نمود او عوض میگیرد و اگر سبقت نگرد غرامت
نمیکشد نهم علم بعدد تیر انداختن در مناضله و در مراهنه خلافست دهم تعیین عدد زدن تیر بر نشانه
مثل آنکه گوید که هر پنج تیر از جمله ده تیر بر نشانه زند عوض از او باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل
آنکه شرط کنند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پس نشانه بیفتد یا هر جانب نشانه بخورد یا بر نشانه
خورد بهر طریقی که باشد و با اطلاق منصرف بآخر میشود دوازدهم آنکه هر دو در عدد و زدن و سایر
احوال مساوی باشند سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چون نشانه مختلف میشود
چهاردهم تعیین اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم معین کردن بهر تیر زدن بر نشانه
نه بر دور انداختن پس اگر گوید عوض از کسی باشد که دورتر میاندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای
مسافت و انتهای آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن باشد
پس اگر ممکن نباشد چون زدن از پانصد ذراع راه صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبه در تیر انداختن
و آن بر سه قسمت اول مبادرت مثل آنکه گوید هر کس پنج تیر از جمله بیست تیر پیشتر زند او سابقست و عوض
مال او است پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر بزند و دیگری چهار تیر از جمله ده تیر بزند اول سابقست
و اکمال درین صورت لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر زنند مثل آنکه گوید هر که پنج تیر از
ده تیر بزند سابقست پس اگر هر دو پنج تیر از ده تیر بزنند هم اندازند تا پنج کامل شود سیوم مناضله

مثل آنکه گوید هر کدام پیشتر از بیست تیر بزند یک یا دو یا سه او سابقست و کسی از ما یا طلاق مشهور
بمردن انداختن و آیا بمردن اسب دوانیدن باطل میشود یا وارث او اسب میدواند در آن خلافست
فصل هشتم در جعاله و آن عبارتست که شخص جهت آوردن غلام گریخته یا چارپای گم شده یا عملی
تعیین میکند و شروط آن پنج است اول ایجاب و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول
فعلی چه لفظ در جعاله لازم نیست سیوم آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم آنکه عامل
را تحصیل آن عمل ممکن باشد پنجم آنکه عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن و تعیین
عمل و عوض شرط نیست پس اگر گوید هر کس بشنود که گریخته مرا برگرداند نصف او یا عوض آن از او باشد
جایز است اما اگر عوض را مشخص سازد ذکر قدر آن شرطست و با جهالت منصرف باجرت المثل میشود
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گریخته را از شهری که مالک او در آنست بیارد یک مثقال طلا میگیرد و اگر از غیر
آن شهر برگرداند چهار مثقال و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور و اصح آنست که منصرف باجرت
المثل میشود و اجرت او آنگاه لازم میشود که او را تسلیم مالک نماید پس اگر بدر خانه مالک رساند و هنوز
تسلیم او نکرده باشد که بگریزد مستحق اجرت نمیشود و اگر پیش از تسلیم بمیرد بعضی از مجتهدین بر آنند که
مستحق اجرت میشود و اگر شخص گمشده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمیشود
و لازمست برو رسانیدن آن بمالک او و اگر با وقوع صیغه زیاده از یک کس بیاورند هر دو اجرت برابر
قسمت کنند مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه مالک قرار داده یا در جنس آن
نزاع کنند هر دو سوگند خورند و ثابت میشود آنچه کمتر باشد از اجرت بر آنچه دعوی بر آن میکنند مگر آنکه
مالک زیاده از اجرت المثل ادعوی کند چه درینصورت زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند
قول قول مالکست فصل نهم در لقطه و آن برداشتن چیزیست که اگر بردارند ضایع شود و این بر سه قسمت
قسم اول انسان و آنرا لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفل ضایعیست که کسی نداشته باشد که
او را بزرگ کند و محافظ او نماید زیرا که اگر کسی داشته باشد که حاکم شرع او را بنفقه او جبر تواند کرد او

پدر یا جد یا آقا در غلام جبر کردن او لازمست و برداشتن او واجب کفاییست هرگاه از تلف شدن
او ترسند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن طفل نزاع کنند
سابق اولیست و اگر یکدفعه بردارند آنکس که در دست او باشد اولیست از کسی که در صحرا افتاده باشد
و همچنین اولیست مالدار از مفلس و ظاهر العداله از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شد مساوی
باشند قرعه بزنند نام هرکدام که بیرون آید اولی آنکس است که لقیط را برمیدارد و سه چیز است اول آنکه
بالغ و عاقل باشد دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح نیست مگر در وقتی که بر
طفل بترسد و کسی دیگر سوای او نباشد چه در این صورت واجبست بر غلام برداشتن او سیوم آنکه
مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام را شرط نمیدانند چه غرض از التقاط حمایت طفلست و آن در کافر
نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت در برداشتن کرده اند و نفقه طفل اگر مال داشته باشد از مال
اوست و اگر نداشته باشد استعانت بسلطان جویند و اگر نباشد بر مسلمانان واجبست بذل نفقه او
کردن و اگر ایشان نباشند یا ندهند کسی که آن طفل را برداشته است اگر از مال خود بدهد و قصد کند که
رجوع نماید جایز است و بعضی از مجتهدین رجوع را جایز نمیدانند و بعضی دیگر گفته اند که اگر طفل غلام باشد
جهت نفقه که باو داده او را با احتیاج باذن حاکم شرع میتواند فروخت و اگر استعانت از غیر ممکن بوده
و او از مال خود نفقه کرده رجوع نمیتواند کرد و آنکسی که او را برگرفته نمیتواند که بی اذن حاکم نفقه خود را
از مال طفل بردارد مگر با احتیاج و قول او در [illegible] با قسم در قدر نفقه که معروفست و همچنین قول
قول اوست در اصل نفقه و در تقصیر نکردن و اگر طفل تلف شود او ضامن نیست مگر با تقصیر در محافظت او
و اگر کسی دعوی نماید که طفل فرزند منست و ثابت سازد باو ملحق میشود و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود
انکار کند اعتبار ندارد و دیت قتل او امامراست که هر که کسی میراث خوار او نیست ضامن جریمه او نباشد پس
دیت خطای او بر امام است و حکم کرده میشود بآزادی او و اگر کسی دعوی بندگی او کند چه اصل در هر کس
آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد او را در عوض او باید کشت و اگر آزادی او را بکشد او را در عوض

و شروط الملتقط

او نمی

او نمیتوان کشت چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخم بر او زند بر [illegible] لازم است بعد از بالغ
شدن او ... بر زخم زننده یا دیت بگیرد قسم دوم حیوان و آنرا ضاله گویند و آن هر حیوانیست ضایع که در
... نباشد و اگر او را برندارند ضایع شود و برداشتن او مکروهست و آنچه در احادیث وارد شده از
نهی برداشتن او محمولست بر آنکه برداشتن بقصد تملک بردارد چه اگر بآن قصد بردارد حرامست
و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص بحاکم شرع دانسته و سنت است برداشتن حیوانی
که اگر برندارند تلف شود در غیر آبادانی جهت نگاه داشتن اما اگر در آبادانی بردارد حرامست و در این صورت
ضامن آنست و اگر نفقه بدهد او را رجوع بر مالک نمیرسد سوای گوسفند که آنرا میتوان برداشت و مخیر است
در این صورت میان نگاه داشتن او و دادن بحاکم شرع و در این صورت اگر تلف شود ضامن نیست و اگر
گوسفند را در صحرایی که آب نباشد بگیرد خوردن آن فی الحال حلالست باجماع مجتهدین و ضامن قیمت
آنرا هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمیتواند گرفت اگر صحیح باشند یا در موضعی باشند که آب
و گیاه باشد پس اگر در این صورتها بگیرد ضامن میشود و بری الذمه نمیشود مگر بدادن آنها بحاکم یا بصاحب
آن و اگر رها کند بری الذمه نمیشود و خر را نیز در صحرا میتوان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از
مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند و جایز است برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت
باغ و زراعت کند و بعد از یکسال از تعریف کردن انتفاع گرفتن از آنها جایز است و ضامن است
بردارنده آنها قیمت منافع آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را بگیرد
ولی ایشان یکسال تعریف میکند و بعد از آن مخیر است با مصلحت طفل در نگاه داشتن آن حیوان و
مالک شدن و نفقه دادن او و ضامن بودن قیمت آن قسم سیوم لقطه اموال و آن برداشتن
هر مالیست ضایع جهت نگاه داشتن از برای صاحب آن و برداشتن آن مکروهست و اگر اعتماد بر خود داشته
باشد مگر آنکه ترسد که تلف شود چه در این صورت مکروه نیست و اگر اعتماد بر خود نداشته باشد برداشتن آن
حرامست و در بردارنده لقطه لازم نیست عدالت شرط نیست لیکن اگر فاسق باشد برداشتن آن حرامست و عادل

حرامست میانه اگر نگاه داشتن یا بجا گذاشتن آن و اگر فاسق لقطه را بردارد حاکم از او بگیرد یا کسی را
همراه او سازد که تا یکسال تعریف آن کند و بعد از یکسال اگر آن فاسق قصد تملک کند حاکم با او بدهد
بدانکه ضمان از او نمیرود و آنچه در غیر حرم بگیرد از طلا و نقره و جواهر یافته باشد و در معموره نباشد بلکه
اسلام بر آن نگذشته باشد یعنی شهادتین یا اسم پادشاه مسلمان بر آن نقش نکرده باشد از کسی است که
آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام بر آنها باشد یا در معموره باشد و هر چند که گذشته باشد مشهور میانه
مجتهدین آنست که اگر زیاده از یک درهم نباشد یکسال تعریف آن لازمست الخ و اگر قصد تملک کند
مالک آن میشود و اگر صاحب آن پیدا شود ضامن است و آنچه در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود
صاحب آنرا خبردار کند پس اگر دعوی کند که از وست با و دهد و گواه و قسم بر او لازم نیست و اگر گوید که
از من نیست پس اگر اثر اسلام بر آن نباشد از کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام بر آن باشد
حکم لقطه بر آن جاری دارد و آنچه مذکور شد از حکم طلا و نقره و اگر در دیار کافران پیدا کند از کسی است
که یابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته باشد و خواه نداشته باشد
و آنچه در شکم جانوری یافته شود از طلا و نقره و جواهر باید که از کسی که خریده باشد او را اعلام سازد
پس اگر آنکس گوید که از من نیست از آنکسی است که آنرا یافته هرگاه اثر اسلام در آن نباشد اما آنچه
در حرم مکه یابد باید تعریف یکسال و مالک آن نمیتواند شد و اگر چه کمتر از یک درهم باشد و بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلق یابد باید تعریف آن نماید است و اگر بنده لقطه حیوانی مالی را
بردارد و بعد از یکسال تعریف تملک کند ضمان متعلق برقبه او میگردد که بعد از آزاد شدن بدهد
تتمه احکام لقطه چهار چیز است اول واجب و آن تعریفست یعنی شناسانیدن کسی که آنرا برداشته
یا نایب او با نگر فریاد کند همان روز تا شب الخ و هر روز یکبار تا دو بار الخ و هم بر جائی که فراموش
نشود تا یکسال و واقع کرداند تعریف آنرا در مکانها که آنجا مردم جمع میشوند چون بازارها و درهای مسجدها
و صبح جاها و شامها و روزهای عید و جمعه و در وقت داخل شدن قافله شهر یعنی باید در مجمع جاها

و وقتی

و وقتی تعریف لقطه کند و آنرا بشناسانند و در فریاد کردن ذکر جنس نکند چون طلا و نقره
و اگر [illegible] یافته باشد بعد از تعریف شهر خود میتواند بر دو سال را در شهر خود تمام کند و اگر در صحرا
[illegible] بعد در هر جا که خواهد تعریف کند و آنچه باقی ماند بر لقطه حیوان قیمت کند و بر ذمه خود گیرد و قیمت آنرا
الخ دارد و ضامن نیست یا اگر منتفع شود ضامن است و اگر در سال تعریف فوت شود ضامن نیست و اگر
زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل چون فربهی در یکسال از مالکست و بعد از
یکسال از ملتقط است بعد از نیت تملک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک امانت
سیوم تملک و آن بعد از تعریف یکسالست با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک و آن واجبست
هرگاه بدو گواه عدل ثابت سازد که ملک اوست و بیک گواه ثابت نمیشود و وصف کردن آن کافی نیست
و اگر در صورت ظن بصدق تملک او داشته باشد رد کردن جایز است پس اگر در صورت بر دادن گواه
اقامه نماید حاکم جبر نمی کند و اگر در صورت وصف رد کند الخ و گواهی دهند که ملک غیر بوده غیر
انتزاع عین میکند و با تلف رجوع مینماید بر هر کدام که خواهد و اگر بر آنکس رجوع کند که بوصف گرفته رد
کرده است او را رجوع میرسد بر وصف کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بملکیت او نکرده باشد
چه در صورت رجوع نمیتواند کرد و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشد و گواهان
این زاید بکدیگر ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر
اسم دوم بیرون آید انتزاع میکند از اول و اگر تلف شده باشد ضامن نیست کسی که باول داده است اگر
بحکم حاکم شرع داده و اگر بی اذن حاکم داده ضامن است تکمله بدانکه التقاط بر چند قسمست قسم
اول واجب و آن برداشتن طفلانست که اگر او را برندارند ضایع گردد و بعضی از مجتهدین [illegible] بدانند
قسم دوم حرام و آن قسمست که شخصی که بر میدارد داند که خیانت میکند یا فاسق باشد اگر لقطه در حرم
یافته شود قسم سیوم سنت و آن برداشتن مالیست که اگر آنرا برندارند ضایع شود قسم چهارم
مکروه و آن بر چند قسمست اول مطلق برداشتن آن دوم برداشتن فاسق غیر لقطه حرم را سیوم

برداشتن بغیر فاسق لقطهٔ مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزی که قیمت آن کم باشد و منفعت آن بسیار
چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین و مطهره و تازیانه را حرام
میدانند پنجم برداشتن چیزی که کمتر از یک درهم باشد در غیر حرم مکه و آنچه بر یابنده لقطه واجب
دو چیز است اول لقطه برداشتن دوم گواه گرفتن در لقطه و آنچه برو سنت است نیز دو چیز است اول گواه گرفتن
در لقطهٔ مال و حیوان دوم شناسانیدن بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا اگر فایده نگواهی حاصل شود
و آنچه برو مکروه است تعریفات تدعی کردن در مسجد و آنچه برو حرام است ... و واجب آنست که هر گاه یابنده
آنچه یافته باشد باور کند قبول نماید و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک آن کرده باشد و عیبناک شود
چون آنرا با ارش نقصان آن رد نماید قبول کند فصل دهم در احیای اموات و آن زمینهایی است که کسی
متصرف آنها نباشد و معطل افتاده باشد بواسطه منقطع شدن آب از آنها یا مستولی شدن آب بر آنها
و این زمینها ملک امام است پس اگر کسی تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک میشود بشرط اول
آنکه اگر امام ظاهر باشد باذن او عمارت کند و در غیبت او هر کس که عمارت آن کند اولیت در تصرف آنها
از دیگری تا عمارت او باقی باشد دوم آنکه مملوک مسلمی یا کسی که با امام صلح کرده باشد نباشد پس اگر زمین
موات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست اما اگر مالک غایب باشد و کسی آنرا
عمارت کند تا آمدن غایب او اولیت از دیگری تا آنکه عمارت او قایم باشد و اگر عمارت او خراب شود و
دیگری عمارت کند ثانی اولیت بتصرف در آن زمین سیوم آنکه کسی که عمارت میکند میباید که مسلمان باشد
پس اگر جهود باشد و امام او را اذن دهد مجتهدین را در آن قولهاست چهارم آنکه آنکس که اراده عمارت
زمین موات دارد میباید که کاری کند که در عرف عادت گویند که آن زمین را احیا کرده پس گردانیدن دیوار
یا چیدن سنگها یا بستن مرزها در آن کافی نیست چه اینها افاده ملکیت او نمیکند بلکه افاده اولویت او
میکند و اگر آن زمین منتقل شود از او بدیگری آن دیگری را اولویت نبود و اگر آن زمین را بفروشد آن بیع صحیح
نیست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرز بستن

افاده

افاده ملکیت میکند پنجم آنکه زمین موات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه
مکانی نباشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله آنرا جهت مصلای مسلمانان مخصوص چیزی ساخته
باشند چون نقیع را که از نخلستانهای مهاجران بوده مخصوص ساخته بودند برای چریدن چهارپایان زکوة
و الصدقات و جزیه و همچنین است حکم زمینهایی که آنحضرت صلی الله علیه و آله مقاطعه کرده باشند با جماعتی
چنانچه موضع عقیق را با بلال بن الحارث بخشش قطع کرده بودند و کسی از صحابه در آن تصرف نکرده بود تا زمان
خلافت عمر که او بلال را از آن منع کرد هفتم آنکه حریم عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریم دارد و آن
بر چند قسمت قسم اول حریم خانه و آن بمقدار خاک ریز و برف انداز آنست و جایی که آب باران از ناودان
بران ریزد و ممر داخل شدن آن خانه باشد دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آنست هر گاه خراب
شود سیوم حریم نهر و آن حوالی آنست جهت جمع شدن اهل آن نهر و انداختن گل و ریزگردن
و چهارپایان ایشان برین چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آنست در راه رفتن بر دو
جانب آن پنجم حریم چاهی که شتران را آب میدهند و آن چهل ذرعست پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن
شتران خود چاهی بکند در آن چهل ذرع نمیتواند کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله فرموده که حریم چاه در جاهلیت پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرعست
ششم حریم چاهی که بسته آب میکشند جهت زراعت کردن تا آن آب و آن شصت ذرعست هفتم حریم چشمه
و آن در زمین نرم هزار ذرعست و در زمین سخت پانصد ذرع پس دیگری را نمیرسد که در این مقدار از زمین
حوالی آن چشمه چشمهٔ دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار وارد شده
هشتم حریم راه و آن در زمین موات هفت ذرعست و این حریمها در زمین مواتست و حریم در زمین معموره نیست
فصل یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترک بر چند قسمت قسم اول راههاست و فایده آن اینست که
در رفتن و نشستن در آن ضرری بکسی که از آن راه میروند نرساند و اگر جهت خرید و فروخت در راه نشیند پس
اگر راه وسیع باشد که بسبب نشستن ضرری برسد جایز است اما با ضرر جایز نیست و اگر از آنجا برخیزد و متاع

خود آنجا بگذارد دیگری نمیتواند آنجا نشست اما اگر متاع خود را نیز بردارد و قصد داشته باشد که
باز بهمان مکان عود نماید میانه مجتهدین در آن خلافست اقرب آنست که حق او از آن مکان باطل شد
به برخواستن او از آن مکان و بنای دیگر در راه کردن جایز نیست و اگر در راه بجهت چیزی بوریا سایه کنند که ضرر
ضرر بمترددین نرساند جایز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی خواهند که بنشینند اقرب آنست که قرعه
بزنند هر کدام که بیرون آید او اولیست و سوای راهها که تردد مینمایند حکم زمین موات دارد که هر کس احداث
چیزی در آن میتواند کرد بشرطی که ضرر بمترددین نرسد اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث چیزی نمیتوان کرد
مگر باذن ایشان قسم دوم در مسجدها و فایده آن معلومست و هر کس سبقت کند بگرفتن محلی او اولیست
از دیگری بآن مکان و هرگاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولیست و اگر چه بقصد وضو ساختن برخاسته
باشد مگر اگر رخت خود را در آنجا گذاشته باشد قسم سیوم موقوفات عامه چون مدرسها و رباطها
و فایده آنها نزول طلبه علم و قوافلست در آنها پس هر کس که ساکن حجره از آنها شود و از آنجماعت
باشد که اهلیت سکنی آنجا داشته باشد اولیست از دیگری تا در آنجاست و بیرون کردن او جایز نیست
و اگر چه بسیار در آنجا باشد بشرطی که واقف شرط مدتی معین نکرده باشد چه در صورت بانقضای
آن مدت او را بیرون میتوانند کرد و همچنین اگر واقف شرط کرده باشد که ساکن باید که طالب علم مشغول
باشد و آنکس باین مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک کند مادام که بر صفتی
باشد که واقف شرط کرده باشد و هرگاه از حجره بیرون رود حق او از آن مکان باطل میشود و اگر
رخت او در آنجا باشد حق او باطل میشود بی خلافست قسم چهارم معدنها و کانها و آن بر دو
قسمت اول کانهای ظاهری که محتاج بخرج نیست چون نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیایی و سرمه و یاقوت
چه اینها مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی از آنها
چیزی بردارد منع او میتواند کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده برای
سبقت کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و سبقت محتاج نیز دارد و اگر در

جای نمک

جای نمکساری چاهی در زمین موات بکنند و آب بدانجا آرند و نمک کنند مالک آن میشوند و غیری با او در آن
نمک شریک نیست دوم معدنهای باطن که محتاج بخرج و عملست چون کان طلا و نقره و آهن و مس و
رصاص و بلور و فیروزج و آن نیز مشترکست میانه مسلمانان و بعضی از مجتهدین آنها را نیز مخصوص امام
میدانند پس اگر ظاهر باشد کسی باحیا کردن مالک آن نمیشود و اگر ظاهر نباشد و محتاج باظهار کند
و احیا نماید پس اگر در ملک او باشد مالک آن میشود و همچنین اگر در زمین موات نیز باشد باحیا کردن مالک آن
میشود و اگر معادن در زمینی پیدا شود که باحیا کرده باشد مالک آنست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی
و تعلق باحیاکننده دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمیشود و اگر چاهی بکند و بمعدن رساند
همان اشتراک باقیست و میانه مسلمانان مشترکست و مالک آن نمیشود قسم پنجم آبها و آن بر پنج قسمت
اول آنکه در ظرفی یا حوضی کرده باشند و آن ملک کسیست که ظرف و حوض از وست و اگر چه از مباح گرفته باشد
و جایز است فروختن آن آبها دوم آب چاهی که کسی در ملک خود یا در زمین مباح بکند چه در صورت اول مالک آن
میشود و کسی را بی اذن او در آن تصرف جایز نیست و فروختن آن کیلا و وزنا جایز است با کراهت و فروختن
همه آب چاه جایز نیست چه تسلیم آن متعذر است و هرگاه چاه قدیمی که پر از خاک شده باشد کسی آنرا
پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی در زمین مباح بکند نه بقصد مالک شدن بلکه جهت نفع گرفتن از آن
او اولیست بآن در وقتی که آنجا باشد و هرگاه از آنجا مفارقت کند هر که سابق باشد در آنجا او اولیست
بانتفاع از آن و مخصوص احدی نیست و هرگاه کسی چاهی در ملک خود بکند همسایه خود را منع نمیتواند کرد
از چاه کندن دیگر عمیق تر از آن چاه و اگر چه آب چاه او بآن چاه سرایت کند سیوم آب چشمه و باران و آب
انبار در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترکست میانه مسلمانان و مخصوص احدی نیست و از آنها
هر کس آنچه بردارد مالک میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب فرات و دجله بغداد که میانه مسلمانان
مشترکست و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند اول ابتدا بکسی کنند که نزدیک دهنه باشد اگر جهت زراعت
باشد تا بند نعلین پا و آب دهند و اگر برای درخت غیر خرما باشد تا قدم و جهت درخت خرما تا ساق بعد از آن

انجماعت آب را برابر دهند بکسانی که در پهلوی ایشان باشند و سر دادن پس از آن قدری که مذکور شد واجب
نیست اگرچه بمتاخر نرسد پس اگر از او چیزی باقی ماند ما تقدم را حق نیست **پنجم** آب نهر مملوک که حفر کرده
باشند از مباح چنانکه کسی نهری از فرات مثلا بیرون برده باشند مالک آن آب میشود و هر کس که در آن نهر کاری
کرده شریکست در آن بقدر نفقه و عملی خود اگر بهم وفا کنند والا بقدر حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم

از کتاب جامع عباسی در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل
و ملک یمین و در این مقدمه و دو مطلب و خاتمه است **مقدمه** در بیان فضیلت نکاح و اقسام آن بدانکه
احادیث در فضیلت نکاح کردن بسیار وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا
بسه حدیث اقتصار رفت اول آنکه در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام آمده که هیچ فایده مسلمان را
بعد از حصول اسلام بهتر از زن اصیله نیست که هرگاه او را ببیند خوشحال شود و هرگاه از وی غایب شود
حفظ ناموس و مال او کند **دوم** در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع شده که دو رکعت نماز که صاحب
زن بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب بگذارد **سیم** و نیز در حدیث آمده که بدترین مرده‌های مسلمانان
آنکسانی اند که عزب مرده باشند و اقسام نکاح کردن نظر بحکم کردن پنج است **اول** واجب و آن
وقتی است که نفس او مشتاق باشد و ترسد که اگر نکاح نکند در زنا افتد **دوم** سنت و آن وقتی است که خوف
زنا نباشد و قادر بر نفقه و مهر باشد **سیوم** حرام چون زیاده بر چهار زن آزاد و دو کنیز بعقد در
آوردن مرد آزاد را و زیاده بر دو زن آزاد و دو جاریه کنیز خواستن بنده را و نکاح کردن کافر و مشرک
زن مسلمان را **چهارم** مکروه و آن وقتی است که نفس او مشتاق نباشد و عاجز از نفقه باشد بر قول
بعضی از مجتهدین **پنجم** مباح و آن نکاحی ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح نظر بمنکوحه نیز پنج است
اول واجب چون نکاح زن یا کنیز که بر ایشان ترسند از افتادن بزنا **دوم** سنت چون نکاح خویشان
جهت صله رحم **سیوم** حرام چون نکاح زنانی که بسبب رضاع و غیر آن حرام شده باشند و همچنین زنان
کافره غیر یهودیه و اهل کتاب بعقد دوام نزد بعضی و نکاح جمع کردن زنانی که در میان ایشان ایکی لذ

محرمان

محرمان باشند چون مادر یا خواهر و مشتبه باشند چه نکاح جمیع آنها حرامست **چهارم** مکروه چون نکاح زنان
سفیهه و زنیکه عقیم باشد یعنی ازو فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنی که بکسی او بعورت داده باشند **پنجم**
مباح و آن نکاحی ما عدای چهار قسم مذکور است و باز نکاح کردن منقسم میشود بر سه قسم **قسم اول**
نکاح کردن زن آزادی که بسبب میراث بردن از یکدیگر میشود و این قسم را نکاح دایم گویند **قسم دوم**
نکاح کردن زن آزادی که بسبب میراث بردن از همدیگر نمیشود و آنرا نکاح متعه گویند **قسم سیوم**
نکاح کردن کنیز و آن بر سه قسمست **اول** کنیز غیر را بعقد خواستن **دوم** کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور
خواهد شد **سیوم** خریدن کنیز چه بمجرد خریدن وطی او حلال میشود **مطلب اول** در بیان نکاح متعه
بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه ناجیه اثنی عشریه اجماعیست و مشروعیت آن بنص قرآن و احادیث
متواتره محقق و ثابت است خلاف المخالفین چه ایشان میگویند که مشروع بودن آن نسخ شده و احادیثی
در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگر اند و قول عمر که دو متعه در زمان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده و من نهی میکنم از آن دلالت بر آن میکند که نسخ نشده چه
و بواسطه قول عمر آیه صریحه قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که عمر باجتهاد خود حرام کرده و اجتهاد در مقابل
نص قرآنی خطاست و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوده چگونه این حکم
بر جمیع صحابه تا زمان خلافت عمر مجهول بوده باشد و در صحیح ترمذی مروی که یکی از علمای مخالفین است
مذکور است که شخصی از اهل شام از عبدالله عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرده است او در جواب شامی گفت
اگرچه پدرم نهی کرده اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله حلال کرده است و کاری که آنحضرت کرده باشد
بجهت قول پدرم ترک نمیتوان کرد و متعه کردن بر سه وجه است **وجه اول** سنت چون متعه کردن مومنه عفیفه
وجه دوم حرام چون متعه کردن زن شوهردار و دشمن اهل بیت علیهم السلام و سنیان را متعه کردن کراهت
بوده است **وجه سیوم** مکروه چون متعه کردن فاحشه و دختر باکره بی رخصت پدر او و بدانکه شروط نکاح متعه
شش است **اول** ایجاب چون انکحتک یا متعتک یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا

اگر زن و شوهر خود تلفظ کنند و اگر وکیل ایشان تلفظ کند وکیل زن چنین گوید که مَتَّعْتُ
مُوَكِّلَتِي مِنْ مُوَكِّلِكَ یعنی متعه کردم وکیل کننده خود را برای وکیل کننده تو دوم قبول
چنین قَبِلْتُ در صورت اول و قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي در صورت دوم سیوم اگر ذکر مدت و کمی و
زیادتی آن در عقد معتبر نیست پس اگر مدت را در عقد ذکر نکند میانه مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که
عقد باطل میشود و بعضی گفته اند که نکاح دایمی میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطل است بخلاف
نکاح دایم که اگر ذکر مهر در آن نکنند صحیح است و کمی و زیادتی آن را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که
کمتر از یک درهم عقد نباید کرد پنجم اگر زن مسلمان باشد یا اهل کتاب در مجوس اشکالست ششم
اگر زنان اهل کتاب را متعه کنند ایشان را منع نمایند از خوردن شراب و گوشت خوک و استعمال
محرمات و عقد متعه را بشرط مرتبه چنین شب یا روز پیش او آمدن و یکمرتبه یا دو مرتبه دخول کردن
بشرط اگر زمان مشخص باشد چه اگر زمان مجهول باشد صحیح نیست و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت
تمام شود از شوهر جدا گردد و متعه را نفقه دادن لازم نیست و میراث نمیبرد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن
کنند آیا میراث میبرد یا نه دران اختلافست و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه در دایم هست لیکن ظهار بعضی که
مذکور خواهد شد و آیا با متعه ظهار میتوان کرد بعضی با او میتوان کرد لیکن تو همچو پشت مادر منی
چنانچه بتفصیل خواهد آمد خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دایم سنت است
اما اگر ترسد از آنکه او را گویند که زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت است که متعه را از حالش سوال کند
هرگاه با او دیگران بپسندند و خلافست میانه مجتهدین که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جایز است یا مثل نکاح
دایم زیاده از چهار حرامست اقوی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند مطلب دوم در بیان نکاح کنیز
و آن بر سه قسمست قسم اول عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه مجتهدین که عقد کردن کنیز
جایز است یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند جایز است اول ترسیدن از وقوع در زنا دوم مفلس که قدرت نداشته باشد
بر خواستن زن آزاد و فرزند این کنیز اگر شوهرش آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که

بدو شرط

فرزند

فرزندی که بهم رسد بنده باشد آیا باین شرط فرزند بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست قول مشهور آنست
که بنده نمیشود و شروط آن شش است اول ایجاب دوم قبول بطریقی که مذکور شد سیوم اذن صاحب
چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا صحیح نیست و موقوف بر اجازه اوست و بعضی از مجتهدین بر آنند که باطلست
و در صورت فرزندی که بهم رسد بنده است اگرچه آزاد را شوهر کرده باشد هرگاه با علم دخول کند
چهارم اذن زن آزاد چه اگر بی اذن او کنیز را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد دیوانه یا پیر
یا کوچک باشد جایز نیست پنجم اگر زیاده از دو کنیز نباشد اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین
و بعضی زیاده از یک کنیز را نیز جایز نمیدانند ششم اگر زیاده از چهار کنیز نباشد اگر شوهر بنده
باشد قسم دوم مالک شدن کنیز چه تملک دخول کردن او جایز است و عقد و ملک با هم جمع نمیشوند چه هرگاه
کنیز غیری را عقد کند آنگاه بخرد نکاح فاسد میشود و بملکیت دخول میکند و این قسم منحصر در عددی نیست
چه میتواند شخص یک هزار کنیز خود را دخول کردن بخلاف عقد و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری تزویج کند جایز
نیست او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعد از طلاق شوهر و انقضای عده او و فسخ عقد او نمیتواند کرد
هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر غلام او باشد تفریق میانه ایشان میتواند کرد و سنت است بر آقا
که هرگاه کنیز خود را بغلام خود نکاح کند چیزی از مال خود بآن کنیز بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین
این چیز دادن را واجب میدانند و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است در فسخ عقد او و هرگاه
آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند بر آقا لازمست که روز از خدمت بگیرد و شب بگذارد که پیش شوهر خود رود
و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفری و شهری خواهد که همراه او برود آقا منع شوهر او نمیتواند کرد و میانه دو
کنیز خواهر جمع کردن جایز است بخلاف دو زن آزاد که خواهر باشند میانه ایشان جمع کردن حرامست و همچنین جایز است دخول
کردن با کنیز هرگاه طفل باشد که نکاح کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که بحد بلوغ رسیده باشد جایز است
و نیز در غیر فرج کنیز ریختن نیز جایز است و هم یکی از دو شریک وطی کردن کنیز مشترک جایز نیست و در تحلیل خلافست
قسم سیوم اباحه و تحلیل است و آن چنانست که شخص دیگری را دخول کردن کنیز خود را حلال کند و تعمیم

از خواص فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه است و خلافست میانهٔ مجتهدین که این قسم داخل قسم اولست یا داخل قسم ثانی
سیوم تفصیل احکام متعه داخل قسم اول میدانند و شروط این قسم شش است اول ایجاب چون أحللت لك
وطی امتی هذه یعنی حلال کردم بر تو وطی کردن فلان کنیزک خود را و آنچه بلفظ اباحه جایز است بدان
خلافست دوم قبول چون قبلت سیوم آنکه شخصی که تحلیل میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز
غیر جایز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه و طفل و مست و خفته و مدهوش نباشد و مفلسی که حاکم شرع
بواسطهٔ قرضخواهان او را از مال منع کرده باشد نیز نباشد پنجم آنکه کسی که وطی کنیز را برو حلال میکند
میباید که شخصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمان را بکافر تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنی
چه اینها جایز نیست ششم آنکه آن کنیز شوهر نداشته باشد و بعضی برآنند که این شروط بهم رسد وطی کردن
کنیز بمجرد گفتن صاحبش که خدمت کردن او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار
بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه دادن یا خدمت گرفتن کنیز را حلال کند دخول کردن با او جایز نیست اما
اگر دخول کردن را حلال کند بوسه دادن حلالست اما خدمت گرفتن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد
اگرچه او آزاد باشد و چون صاحب کنیز شرط کرده باشد که فرزند او بنده باشد آزادست و الا بنده است مطلب
سیوم در نکاح دایم و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصلست فصل اول در بیان مقدمات
نکاح بدانکه نعمت و ذمام نکاح متعلق است بیک امر واجب و بیست و پنج امر سنت و هشت امر حرام و
شش امر مکروه اما یک امر واجب اجابت خواستگاری کردن مومنی است که قادر بر نفقه دادن باشد و اگرچه
در نسب موافق نباشد و در خصوص اکفا اولیا اذن نمیکند و دارد و اما بیست و پنج امر سنت اول خواستگاری
کردن پیش از عقد دوم دو رکعت نماز گذاردن پیش از عقد سیوم استخاره کردن چهارم بعد از نماز و
استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت گذاردن ششم دعای برآمدن حاجت کردن
هفتم اختیار دختر باکره نمودن هشتم اختیار زن کردن که از نسل او زاییدن باشد یعنی خویشان او
زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن یعنی زنی را بخواهد که پدر و مادر او صالح و مومن

باشند

باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن اما شرطی که مهر او کم باشد و قصد جمال او نکند یازدهم اختیار
زن کردن که خویش او باشد چه بعضی از علما خلاف میشمارند که ایشان نکاح خویشان را مکروه میدانند
دوازدهم اختیار مومنه کردن زیرا که نکاح زنی که سنی باشد جایز است سیزدهم عقد را در نکاح
دایمی ظاهر کردن چهاردهم گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه
مشتمل باشد بر حمد خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام و گفتن الحمد لله
کافیست و بعضی از ایشان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم شب عقد کردن بخلاف سنیان
که ایشان در روز جمعه سنت میدانند هفدهم دیدن روی و دستهای زنی که اراده نکاح او داشته باشد
و ایستاده و نشسته دیدن او هجدهم طعام دادن بجماعتی از فقرای مومنان یک روز یا دو روز و بعضی از
سنیان این طعام دادن را واجب میدانند و سنتست که این طعام دادن در روز باشد نوزدهم اجابت
کردن و رفتن بمجلس عروس و خوردن طعام آن و اگرچه روزه سنت داشته باشد خصوصا اگر داند که افطار
نکند صاحب طعام آزرده میشود و اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر چیزهای حرام رفتن بآنجا حرامست مگر
کسی باشد که او را از آن منع تواند کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر او چیزهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس رود
پس اگر قدرت داشته باشد واجبست که برخیزد و برود و اگر رفتن از آن مجلس دشوار باشد در نشستن آنجا
گناه ندارد و اگر مجلس عروسی مشتمل بر صورتهای سایه دار باشد بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر آن صورتها
در قالب و قالی و فرش باشد جایز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر بر بالش باشد نیز رفتن بآنجا
جایز است و اگر دو کس بیکبار کسی را بعروسی خبر کنند بخانهٔ آنکس رود که خانه او نزدیکتر باشد بیستم رخصت
خواستن از پدر در عقد کردن دختر باکره بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه
پدر نباشد بیست و دوم اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران خواهند که او را بشخصی عقد کنند
بیست و سیوم دو رکعت نماز گذاردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول بیست و چهارم دعای منقول خواندن
بعد از نماز هر یک از ایشان بیست و پنجم امر کردن مردمانی که آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن

باکره آمیزی کویند بیست و ششم دست بر پستان زن نهادن و روی او را ابلق کردن پس از دخول
و دعای منقول ناخواندن و طلبیدن فرزند صالح و تمام اعضا و موزه‌های زن را از پای او کندن و پایهای او را
با آب شستن و در دور خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن او در شب بیست و هشتم دو دفعه دخول
و بعد از دخول بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی ام
غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر خواهد که نکاح کند سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هر گاه کنیز
حامله خریده باشد و بعد از چهار ماه خواهد که با او دخول کند سی و دوم مشخص کردن مهر پیش از دخول اگر
در وقت عقد مشخص نکرده باشند سی و سیوم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم حرف خود را
وقت جماع پوشیدن و اما آنچه حرام است اول خواستگاری کردن زنی که دیگری او را خواستگاری کرده باشد
و اجابت نموده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانسته‌اند دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیه
باشد خواه بصریح و خواه بکنایه و در عده وفات خواستگاری بصریح حرام است اما بکنایه جایز است سیوم
عقد کردن و کابین زن او را برای خود چهارم نکاح کردن کسی که احرام بسته باشد پنجم نکاح کردن زن
مسلمان را بکافر ششم تزویج کردن زن مومنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند هفتم
تزویج کردن مسلمان زن کافره را هشتم غارت کردن چیزی که در عروسی نثار کنند هر گاه دانند که
صاحب آن راضی نیست و اما آنچه مشتمل بر مکروه است اول ترک نکاح کردن از جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی
دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در حدیث از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد
مال و جمال نکاح کند از هر دو محروم میشود و اگر بقصد سنت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکاح کند حضرت حق سبحانه
و تعالی هر دو را باو روزی کند سیوم عقد کردن در وقتی که قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در
سه روز آخر ماه پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول ششم زیاده از دو روز طول دادن
هفتم در حالت جماع نگاه بفرج زن کردن و کراهت دیدن اندرون آن بیشتر است و بعضی از مجتهدین این را
حرام میدانسته‌اند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این حال حاصل آید کور خواهد بود هشتم سخن گفتن در حالت

جماع

جماع خصوصاً مرد را مگر ذکر خدا تعالی چه در حدیث آمده که اگر در حالت جماع سخن گویند فرزندی که حاصل شود گنگ
خواهد بود نهم طعام عروسی را مخصوص مالداران ساختن اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند جایز است
دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هر گاه ندانند که صاحب آن راضی
نیست دوازدهم شوهر کردن زن مومنه بفاسق خصوصاً اگر شراب خوار باشد یا مستضعف باشد سیزدهم
نکاح کردن زنانی که سیاه باشند سوای ترکان و لولی چهاردهم نکاح کردن زنی که صیغه یا احمق باشد
پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هر گاه توبه ظاهر نکرده باشد شانزدهم
نکاح کردن زنان دیوانه و سلیطه و حسود و بد خلق و عقیم هفدهم زنی را که اراده نکاح او داشته باشند
مرد را گفتن که جماع کردن … در … یا … گفتن که مرا بسیار جماع … هجدهم عقد کردن زنی که او را
زنا نموده یا ترغیب کرده باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنی که او را
زنا نموده یا ترغیب کرده باشد بیستم نکاح کردن دختر زنی که پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آنکه
او را طلاق داده باشد از شوهر دیگر بهم رسیده باشد بیست و یکم نکاح کردن زنی که با مادر او یک شوهر کرده
باشد غیر از پدر او بیست و دوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او بیست و سیوم نکاح کردن خواهر زنی
که او را طلاق بائن داده باشد و احوط بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زن از عبادت
و تعزیه خویشان بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که بعقد دوام او را خواسته باشد بی
اذن او و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و هر گاه این عمل کند بیست که ده مثقال طلا دیه
نطفه آن زن دهد و بعضی از مجتهدین این عمل را حرام میدانسته‌اند اما در متعه و کنیز و همچنین عقیم و زنان
مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جایز است بیست و ششم خوابیدن میان دو زن آزاد اما میان دو کنیز
مکروه نیست فصل دوم در بیان شروط عقد نکاح و آن شانزده است اول ایجاب چنین زوجتک
یعنی زن گوید بمرد که تزویج کردم ترا دوم قبول چنین قبلت النکاح یعنی مرد گوید قبول دارم
نکاح را و قبلت گفتن … اگر لفظ نکاح را با آن فهم کنند نیز کافیست و اگر در لفظ ایجاب و قبول موافق

باشند چنانچه مذکور شد جایز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر
شخص دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید زوّجتُ موکّلتی من موکّلك یعنی نکاح کردم وکیل
کننده خود را جهت وکیل کننده تو پس وکیل مرد گوید قَبِلتُ لموکّلی یعنی قبول کردم نکاح را جهت
وکیل کننده خود سیوم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه
مضارع گویند جایز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین آنرا جایز داشته‌اند چهارم آنکه در صیغه
قصد انشا کنند یعنی قصد ایجاد نکاح کنند چه اگر قصد ایجاد نکنند صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی
بگویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی داشته باشند اما اگر برآن قادر نباشند بهر لغتی که دانند صحیحست
ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بلفظ بگویند با قدرت پس اگر اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن
لفظ نباشند اشاره کافیست هفتم آنکه عقد را معلق بر شرطی نسازند پس اگر معلق بر شرطی سازند
صحیح نیست اما اگر در عقد شرطی مشروع کنند صحیحست هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک مجلس واقع شود و بی
فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود صحیح نیست اما اگر فاصله اندک باشد صحیحست نهم آنکه هر یک از زن و
شوهر بالغ باشند پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان
عاقل باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه عقد بقصد و اختیار
باشد پس اگر از مستی یا بیهوشی یا خفته بوقوع آید صحیح نیست و اگرچه بعد از آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم
آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر یکی کافر باشد یا آنکه زن مومنه باشد و شوهر سنی صحیح نیست
سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه زن یکی از آنها نباشد
که بر مرد حرامست پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند
بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلا اگر این شخص را
وکیل نماید که او را بپانصد درهم نقره عقد بندد پس اگر آن شخص بدویست درهم عقد کند صحیح نیست
بر قول بعضی از مجتهدین و اما قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرطست یا نه در آن خلافست میانه مجتهدین

اقرب آنست

اقرب آنست که شرط نیست و اگر بعد از عقد کردن از نفقه دادن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد فصل
سیوم در جماعتی که ولی عقد اند و آنها سه قسمند قسم اول پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه
و سفیه اند تا وقتی که بالغ و عاقل شوند و از سفاهت برآیند و با وجود ایشان کسی دیگر ولی ایشان نیست
و خلافست میانه مجتهدین که جد در حال حیات پدر ولیست یا آنکه در ولایت او زنده بودن پدر شرطست
اقرب آنست که ولیست و اگرچه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا آن وصی را ولایت
نکاح آن طفل هست یا نه میانه مجتهدین درین خلافست اقرب آنست که او را ولایت نکاح هست و اگر
طفل فاسد العقل بالغ شده باشد وصی با احتیاج او بنکاح میتواند برای او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا
دیوانه جهت ایشان نکاح کنند ایشان را بعد از بلوغ و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اول آنکه
او را بهم جنس نکاح کرده باشند دوم آنکه زوج او با کسی کرده باشند که آلت مردی نداشته باشد سیوم آنکه
زن برای او نکاح کرده باشند که یکی از عیبها داشته باشد چهارم آنکه جهت او کنیز خواسته باشند یا دختر [illegible]
داده باشند چه بر قول بعضی از مجتهدین ایشان را اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا بنده بر جمیع
از مجتهدین که در حلال بودن کنیز خواستن ترس افتادن بزنا را شرط میدانند چه بر بنده هم طفلان را بعد از
بلوغ میرسد که فسخ کنند و هرگاه هر یک از پدر و جد برای طفل جداگانه عقد کنند عقد کسی که پیشتر کرده باشد
صحیح است و اگر هر دو یکدفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیحست و بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود
اول آنکه بنده باشند دوم آنکه ناقص عقل باشند سیوم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر را ولایت
بر فرزند مسلمان نیست اما بر فرزند کافر هست چهارم آنکه احرام بسته باشند جهت حج یا عمره چه اگر
محرم در حالت احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه یکی ازین چهار امر حادث شود ولایت پدر و جد ساقط
میشود و بامام انتقال می‌یابد قسم دوم آقای بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست و اگر
ایشان بآن راضی نباشند آقا بتعدی ایشان را بیکدیگر عقد میتواند کرد و با وجود آقا دیگری را ولایت بر ایشان نیست
بندگان را بی اذن آقا نکاح کردن صحیح نیست قسم سیوم حاکم شرع چه هرگاه پدر و جد طفل نباشند

یا طفلی غیر عاقل بالغ شود حاکم شرع ولی اوست و اگرچه پدر و جد او باشند و همچنین امام ولی کسی است که
بعد از بلوغ مجنون دیوانه شود و با احتیاج و صرفه ایشان در نکاح می‌تواند جهت ایشان نکاح کردن
فصل چهارم در ذکر جماعتی از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر دو قسمند قسم اول جماعتی که ایشان را
مطلقا نمی‌توان خواست و ایشان دو صنفند صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی هیچ حرمتند
و هرگز حلال نمی‌شوند و ایشان هفت قومند قوم اول مادر و هرچند بالا رود قوم دوم فرزند قوم
سیوم فرزندزاده و هرچند پایین رود قوم چهارم خواهر پدری و مادری قوم پنجم دختر خواهر و
دختر برادر و هرچند پایین روند قوم ششم عمه و هرچند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و اما
عمه عمه که آن هست که حرام نیست قوم هفتم خاله و هرچند بالا رود چون خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و اما
خاله خاله که آن هست که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرامند اول پدر و هرچند بالا رود دوم
فرزند سیوم فرزند فرزند و هرچند پایین روند چهارم برادر پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و
هرچند پایین روند ششم عم و هرچند بالا رود بطریقی که مذکور شد هفتم خال و هرچند بالا رود
بطریقی که مذکور شد صنف دوم جماعتی از زنان اند که حرام شدن ایشان عارض شده و بسبب آن
نکاح ایشان اصلا جایز نیست و ایشان یازده قومند قوم اول مادر زن و هرچند بالا رود چه هرگاه
کسی زنی را بنکاح صحیح و مانند آن دخول کند مادر آن زن و هرچند بالا رود بر او حرام موبد می‌شود و اگرچه
مادر رضاعی آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام موبد می‌شود و اگر زنی را بعقد
درآرد و دخول نکند آیا مادر او حرام موبد می‌شود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست اقوی آنست که حرام موبد
می‌شود و آیا در عقد کردن دختر می‌باید که عقد از هر دو طرف لازم باشد یا از یک طرف یا اگر لازم بودن
عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کند مادر حرام می‌شود میانه مجتهدین در این نیز خلافست قوم دوم دختر
زن مدخوله و هرچند پایین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او و هرچند پایین رود حرام موبد
می‌شود و اگرچه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول بهم رسیده باشد و خواه پیش از دخول و آیا

دخول

دخول بشبهه یا بزنا نیز همین حکم دارد یا نه در این خلافست اما زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر او
حرام نمی‌سازد مادر را قوم سیوم زن پدر و هرچند بالا رود و اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر
حرام موبد است و اگرچه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام
موبد اند زنانی که پدر کسی یا پسر او با ایشان زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند و هرچند پایین
رود و اگرچه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول
کرده باشد اما اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگری حرام می‌شود میانه مجتهدین
در این خلافست اصح آنست که حرام نمی‌شود و همچنین خلافست میانه مجتهدین در اینکه کنیزی را که پدر یا پسر
دست بشهوت مالیده باشند یا نگاه کرده باشند بجایی که غیر از آقا کسی دیگر دست نتواند مالیدن
و نگاه کردن آیا بمجرد نگاه کردن یا دست مالیدن یا حرام موبد می‌شود بر دیگری اقوی آنست که حرام نمی‌شود
اما اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام می‌شود قوم پنجم جماعتی از زنانند که بواسطه رضاع
یعنی شیر خوردن طفل از ایشان حرام می‌شوند و شرط شیر خوردن ده است اول آنکه شیر دهنده زن
باشد پس اگر طفل شیر مردی را بخورد رضاع بهم نمی‌رسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده
باشند پس اگر مرده باشد رضاع نیست سیوم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنی
بی آنکه حامله باشد شیر بهم رساند و طفل بخورد آنرا رضاع بهم نمی‌رسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از
پستان آن زن بمکد پس اگر چیزی در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد چنانکه در عرف آنرا
شیر نگویند رضاع بهم نمی‌رسد پنجم آنکه طفل شیر را از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفی
بدوشد و بخورد طفل دهد رضاع بهم نمی‌رسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر
از زنا باشد رضاع بهم نمی‌رسد و در شیری که از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بآن بهم می‌رسد
یا نه میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهم می‌رسد و رضای شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست
پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم می‌رسد و همچنین زاییدن زن

بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته‌اند
که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده
باشد بر پدر حرام نمی‌شود
صح

حامله در شیر دادن شرطیست پس اگر زن آبستن پیش از زاییدن طفلی را شیر دهد رضاع بهم نرسد
و همچنین دوام نکاح در آن زن شرطیست پس اگر متعهٔ شخصی که از و آبستن باشد یا زن حامله که شوهر
طلاق یابد طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد هفتم آنکه طفل آنقدر از شیر آن زن بخورد که استخوان او سخت
شود و گوشت بروید یا آنکه شبانه روز شیر بخورد یا پانزده مرتبه آنقدر که سیر شود و جمعی از علما گفته اند
و در حدیث صحیح وارد شده که ده مرتبه کافیست هشتم آنکه طفل در این پانزده مرتبه شیر زن دیگر را نخورد
نهم آنکه شیر خوردن طفل پیش از دو ساله شدن او باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که شیر خورنده باید که دو
ساله باشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد دهم آنکه صاحب شیر یک کس باشد
پس اگر زنی طفلی را از شیر شوهر خود پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را از شیر شوهر دیگر داده باشد بر یکدیگر
حرام نمیشوند و شیخ طوسی بر این رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند و هر گاه این شروط بهم رسد زن شیر دهنده
مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر باشد پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند
یا شیر ایشان خورده باشند برادر و خواهر او میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن
شیر دهنده و مادر او هر چند بالا رود حرام مؤبد اند بر طفل شیر خورنده و همچنین هر زنی که پدر و مادر و اجداد
طفل را شیر داده حرام مؤبد اند بجهت آنکه اینها همه بمنزلهٔ مادر اند در نسب دوم هر دختری را که زن آن شخص شیر داده
همهٔ آن دختران بر آن شخص بمنزلهٔ دختر اند در نسب سیوم فرزندان دختری که زن او شیر داده باشد چه اینها بمنزلهٔ
فرزندزاده اند در نسب چهارم هر دختری که از شوهر شیر دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده باشد
و دخترانی که زن شیر دهنده زاییده باشد بر آن طفل حرامست چه اینها بمنزلهٔ خواهر اند در نسب پنجم فرزندان
فرزند شوهر شیر دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیر دهنده چه ایشان بمنزلهٔ دختران
خواهر و برادر اند در نسب ششم خواهر شوهر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب هفتم خواهر زن
شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام مؤبد میشوند بسبب
شیر خوردن اول شوهر زن شیر دهنده بر دختری که شیر او خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزلهٔ پدر

اوست

اوست در نسب دوم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد حرام مؤبد است چه او بمنزلهٔ پسر اوست در نسب سیوم
پسرانی که از این شیر خورنده بهم رسند چه آنها [بمنزلهٔ] فرزندزاده اند در نسب چهارم پسر نسبی و رضاعی شوهر شیر دهنده
و نسبی شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه آنها بمنزلهٔ برادر اند در نسب پنجم فرزند و فرزندزادهٔ رضاعی و نسبی
شوهر شیر دهنده چه آنها بمنزلهٔ پسران برادر و خواهر اند در نسب ششم برادر شوهر شیر دهنده چه او
بمنزلهٔ عم است در نسب هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خال اوست در نسب اما در رضاعی
شیر دهنده و فرزندان رضاعی که از غیر آن شیر دهنده باشند و عمه و خالهٔ رضاعی او و خواهر و دختر
برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمیشوند و در حرام شدن اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده
خلافست شیخ طوسی بر این رفته که حرام میشود و خواهران و برادران آن طفل که از آن زن شیر نخورده باشند
میتوانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند و از رضاع
حرام میشود ... لاحق نکاح ... مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن بر آن شخص حرام مؤبد
میشود و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام میشوند هر گاه بزن بزرگ دخول
کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام میشود و بس قسم ششم زنانی که شوهر داشته باشند
یا در عدهٔ رجعیه باشند و جمعی با ایشان زنا کنند چه در این صورت آن زنان بر آنها که دخول کرده اند حرام مؤبد
میشوند و کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام میشود یا نه
میان مجتهدین خلافست قسم هفتم زنانی که ایشان را شوهران ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده
بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشان را دانسته عقد کنند در این صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام
مؤبد میشوند و اگر چه دخول با اینها نکرده باشند و اگر نادانسته با آن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه با ایشان
دخول کنند پس اگر دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز شخصی نادانسته آن کنیز را
عقد کند آیا بر آنکس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن زنی که در عده باشد میان مجتهدین در آن خلافست
و اگر کسی زن شوهردار یا متعهٔ کسی را نادانسته عقد کند آیا بمجرد عقد بر او حرام مؤبد میشود در این نیز خلافست

قسم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند ایشان را دانسته نکاح کنند آن زنان بر ایشان
حرام مؤبد میشوند و اگر نادانسته عقد کرده باشند و با ایشان دخول کرده باشند آن عقد باطلست و حرام
مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا آن زنان حرام مؤبد میشوند بر ایشان یا نه میان مجتهدین درین
خلافست قسم نهم زنانی که شوهران ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن
خود گوید که فلان با تو زنا کرده و گواه نداشته باشد پس حاکم شرع ایشان را امر میکند با یکدیگر لعنت
کنند بطریقی که زود باشد که در کتب لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند
قسم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده چه در صورت
بجا آوردن این گفتن آن زنان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند قسم یازدهم دختران عمه و خاله هرگاه که با
عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانی که با ایشان زنا کرده باشند حرام مؤبد میشوند
اما اگر بعمه و خاله بسبب دخول کرده باشند یا عقد دختران ایشان پیش از زنای با ایشان واقع شده
باشد حرام نمیشوند قسم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که با ایشان لواط کرده
باشند بغیبوبت حشفه یا بعض از حشفه که در دبر ایشان غایب شده باشد چه مادران و خواهران و
دختران ایشان بر لواط کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیش از لواط کردن نبوده و آیا
مادر و خواهر رضاعی آن پسر بجهت لواط کردن با او حرام میشوند یا نه میان مجتهدین خلافست و همچنین
خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و اما دختر خواهر او حرام نمیشود قسم سیزدهم زنان
آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه ایشان بعد از آن حرام مؤبد میشوند
بر شوهران خود قسم چهاردهم کنیزانی که شوهران ایشان هشت مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه
بعد از آن ایشان بر شوهران خود حرام مؤبد میشوند قسم پانزدهم دختری که نه سال تمام نداشته باشد
و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و بول او یا مخرج بول و غایط او یکی شود بر شوهر خود حرام مؤبد میشود و
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از آنکه هر دو مخرج او یکی شده باشد نیک شود حلال میشود و آیا اگر دختر

با

بالغ نباشد و شوهر پس از حیض با او دخول کند او را این حال بهم رسد حرام مؤبد میشود یا نه میان مجتهدین دران
خلافست و همچنین در آنکه اگر دختری را بانگشت بکارت او ببرند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام
نمیشود و همچنین خلافست در آنکه اگر کنیز را چنین کنند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که نمیشود
قسم دویم جماعتی از زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطهٔ مانعی حرام شده اند چون جمع میانهٔ دو شخص از ایشان
و آنها هفت اند اول جمع کردن میانهٔ مادر و دختر بر طریقی که دخول بمادر کرده باشد چه هرگاه
مادر را طلاق دهد دختر را میتواند خواست اما جمع کردن میانهٔ هر دو حرامست دوم جمع کردن میانهٔ دو خواهر
و اگر چه بعقد متعه باشد حرامست چه تا یک خواهر را طلاق نه دهد و او از عدت خود بیرون نرود اگر طلاق
رجعی باشد که شوهر در عده رجوع تواند کرد خواهر دیگر را نمیتواند خواست و در طلاق باین خلافست میانهٔ
مجتهدین اصح آنست که جایزست سیوم جمع میانهٔ عمه و خاله و هرچند بالا روند و دختر برادر و دختر خواهر
بی اذن عمه و خاله در عقد و اگر چه متعه باشد حرامست اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن
میانهٔ عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلافست میانهٔ مجتهدین و استاد من
اعلم افضل المتأخرین بهاء الملة و الدین محمد طاب ثراه نیز در تمهید با ایشان متفق بوده اند زیراکه
درین باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانهٔ کنیز و زن آزاد بی اذن آن زن چه جمع میان ایشان
حرامست و آیا با اذن او جایزست یا نه میانهٔ مجتهدین درین خلافست پنجم جمع کردن مرد آزاد میانهٔ
زیاده از چهار زن دایمی و متعه بر قول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد آزاد میانهٔ زیاده از دو
کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانهٔ دو کنیز را جایز نمیدانند هفتم جمع کردن بنده میانهٔ سه زن آزاد یا
بیشتر چه بنده را بیشتر از دو زن آزاد جایز نیست هشتم جمع کردن بنده میانهٔ کنیز یا زیاده چه بنده
را زیاده از چهار کنیز حرامست نهم نکاح زن کافره حربیه چه کفر مانعست از حلال بودن او بر مسلمان
دهم زن مسلمانی که مرتد شده باشد چه ارتداد مانعست از خواستن او یازدهم زن یهود و ترسا را
بعقد دایم خواستن اما ایشان را متعه کردن جایزست بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزادی

که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بر آن شوهر حرام است تا آنکه او را دیگری بعقد دخول کند و طلاق دهد آنگاه
بر او حلال میشود و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن آزادی که شش مرتبه شوهر او را
طلاق گوید بر شوهر او حرام است تا آنکه او را دیگری بعقد در آورده دخول کند و طلاق دهد آنگاه
حلال میشود و اگر چه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیزی را هرگاه شوهر او دو مرتبه طلاق گوید
بر او حرام میشود تا آنکه شخص دیگر او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد
پانزدهم کنیزی را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و
طلاق دهد و اگر چه طلاق دهنده آزاد باشد شانزدهم هرگاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری دهند
که هر یک فرج دیگری باشد حرام است و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح باطلست هفدهم هرگاه
جمع کنند میان آن کسانی که شرعا ایشان محرم باشند و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشد
نکاح کردن ایشان جمعا بالتمام حرام است فصل پنجم در اقسام دخول کردن و آن بر پنج وجه است یک وجه
واجب و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنت و پنج وجه مکروه اما سه وجه واجب اول دخول کردن
بعد از چهار ماه چه هرگاه کسی چهار ماه با زن خود دخول نکند واجب است که بعد از آن دخول کند دوم هرگاه
شخص قسم خورد که با زن خود دخول نکند در این صورت آن زن معامله خود را با حاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع
تا چهار ماه آن شخص را مهلت میدهد و مخیر میسازد میانه دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن آنگاه بر او واجب
میشود دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد سیوم هرگاه کسی با زن خود گوید
که پشت تو بمثل پشت مادر منست در این صورت آن زن حال خود را با حاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع تا سه ماه
او را مهلت میدهد آنگاه واجب بر او دخول کردن با کفاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد
اما شانزده وجه حرام اول دخول کردن در حالتی که حیض داشته باشد دوم در حالتی که نفاس باشد
سیوم در حالتی که هر یک از زن یا شوهر احرام حج یا عمره بسته باشند چهارم در حالتی که هر یک از ایشان
روزه واجب چنانچه روزه ماه رمضان یا نذر معین داشته باشد و در نذر غیر معین خلافست پنجم در حالتی

که روزه قضا تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتی که یکی
از ایشان در مسجد معتکف باشد هشتم هرگاه کسی زن خود را گفته باشد که پشت تو بمثل پشت مادر منست پیش از آنکه
کفاره ظهار دهد دخول کردن حرام است نهم در حالتی که شخصی زن دیگر را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول
کردن با آن زن حرام است تا آنکه از عده دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول کردن دختر غیر بالغ
که مخرج بول او و غایط یا مخرج حیض و بول او یکی شود دخول کردن با او حرام است و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر
نیک شود دخول با او حلال میشود یازدهم دخول کردن با یکی از زنان هرگاه که نوبت زن دیگر باشد الا باذن او
بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتی که زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر پیش از آنکه
بعقد و غیره دخول کند حرام است سیزدهم در حالتی که زن را طلاق گفته باشد و شوهر را رسد که رجوع کند
پیش از آنکه از عده بیرون رود دخول کردن غیر شوهر با او حرام است چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که
حوامل باشد پیش از آنکه چهار ماه از حمل او بگذرد حرام است پانزدهم دخول کردن بزنی که از دخول عاجز آید
بواسطه بیماری یا بزرگی آلت شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیزی بخرد پیش از آنکه آن کنیز یک حیض ببیند یا
چهل و پنج روز از وقت خریدن او بگذرد دخول کردن با او حرام است و آیا در این مدت چنانچه دخول کردن
با او حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او نیز حرام است یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست و اما پنج
وجه سنت اول مطلق دخول کردن با زن خود بآنکه ضرری باو رسد و قدرت بران داشته باشد دوم
دخول کردن در شب اول ماه رمضان سیوم دخول کردن در شب یکشنبه و دوشنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از
خفتن چهارم دخول کردن در روز پنجشنبه در وقت ظهر پنجم دخول کردن در روز جمعه بعد از عصر و اما
آن پنج وجه مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد و پیش از آنکه وضو ساخته
یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد و وضو ساخته یا غسل نکرده با زن
خود دخول کند فرزندی که حاصل شود دیوانه باشد دوم برهنه دخول کردن سیوم دخول کردن در زیر
یا جایی که سقف نداشته باشد یا در زیر درختان میوه دار چهارم دخول کردن از وقت طلوع صبح تا برآمدن آفتاب

آفتاب پنجم دخول کردن در وقت زردی طلوع آفتاب ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز
پنجشنبه که مکروه نیست هفتم دخول کردن در آخر روز در وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن
بعد از غروب آفتاب تا برطرف شدن شفق نهم دخول کردن در شب اول هر ماه مگر در شب اول ماه رمضان
که مکروه نیست چنانچه مذکور شد و همچنین مکروه است دخول کردن در اول شب دهم دخول کردن در نیمه ماه
خصوصا نیمه ماه شعبان یازدهم دخول کردن در آخر هر ماه چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه
یا در میان ماه یا در آخر ماه بهم رسد از شکم مغفه و اگر مغفه دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول
کردن در روزی که ماه یا آفتاب گرفته باشد یا بادهای سیاه و سرخ و زرد ترسناک بوزد یا زلزله باشد سیزدهم
دخول کردن در جایی که طفل او را ببیند چه در حدیث آمده است که اگر در آن حال فرزندی بهم رسد اگر
پسر آید زانی باشد و اگر دختر آید زانیه و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر طفل ممیز باشد حرام است نه مکروه
نهایتش در حدیث مطلق واقع شده و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه میکرده
میکرده باشد چهاردهم دخول کردن در حالتی که روی یا پشت بقبله یا ایستاده یا رو بآفتاب باشد
پانزدهم دخول کردن در سفر هرگاه آب یافت نشود و اگر در حضر نیز آب نباشد دخول کردن آیا مکروه است
یا نه میانه مجتهدین در این خلاف است شانزدهم دخول کردن با دختر کم هرگاه او را متعه کرده باشد چه پس آنست
که در این حالت ازاله بکارت او را ننموده هفدهم دخول کردن در دبر زنان و مالک نیز که یکی از علمای سنیانست
برین رفته و بعضی از مجتهدین ما این را حرام میدانند هجدهم دخول کردن بکنیز حامله بعد از آنکه از
آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بزنی که او را زنا بهم رسیده باشد خواه بعقد
باشد و خواه بخریدن بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن بیست و یکم دخول کردن بزنی
که مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشد پیش از آنکه مشخص کنند بیست و دوم دخول کردن بزنی
که از حیض و نفاس پاک شده باشد و غسل نکرده باشد بیست و سوم دخول کردن در شب عید قربان بیست
و چهارم دخول کردن در میان اذان و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در جایی که روز آن از سفر آمده باشد

بیست و ششم دخول کردن در شبی که روز آن بسفر رود بیست و هفتم دخول کردن با زنی با شتهای
غیر آن زن تتمه در دخول کردن بشبهه و آن بر سه قسمت اول نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه
کسی زنی را در جامه خواب خود ببیند و گمان کند که زن اوست و دخول کند دوم نسبت بکسی که دخول با او
واقع شده باشد چون دخول کردن کنیز مشترک یا مکاتب یا ام ولد سیوم نسبت بماخذ حکم چون اختلاف
در آن چنین دخول کردن بزنی که از زنا مخلوق شده باشد چنانچه میانه مجتهدین در حرام بودن دخول با او
خلاف است پس در صورت اگر با او دخول کند دخول بشبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه چند است اول
ساقط شدن حد از دخول کننده بشبهه و در کنیز مشترک که گمان حلیت داشته باشد که اگر گمان حلیت
نداشته باشد حد بقدر حصه شریک لازم است دوم ثابت شدن نسب بواطی بشبهه چه اگر شخصی زن غیر را بگمان اینکه
زن اوست دخول کند فرزندی که از او حاصل شود فرزند اوست اما اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد
سیوم عده داشتن زنی که بشبهه با او دخول کنند جهت محافظت نطفه دخول کننده از ممزوج شدن بنطفه
شوهر او اما اگر دانسته دخول کند عده ندارد و در آنکه اگر حامله باشد عده دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف است
چهارم مهر دادن چه بر کسی که بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن لازم است بشرطی که آن زن عالم نباشد پس اگر
عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسی که بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطی
که آن زن نیز جاهل بوده باشد و بعضی از مجتهدین در این توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیت آن زن بهم نمیرسد
باجماع مجتهدین چه محرمیت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نگاه کردن با زن حرام است دست مالیدن
با او نیز حرام است اما زنی را که دست مالیدن با او حرام باشد نگاه کردن با او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه
کردن بزن اجنبیه جهت گواه شدن بر واطی او حلال است و دست مالیدن او حرام اما نگاه هست که دست مالیدن
بزن نیز جایز است و نگاه کردن با او مکروه چون دست مالیدن بزن خود و نگاه کردن بفرج او چه مکروه است
نگاه کردن بفرج چنانچه مذکور شد فصل ششم در آنچه بر عقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را
بر دخول با او مترتب میشود و آن چند چیز است اول آنکه ... حرام و دوام است اما

سر و یکی از واجب **اول** غسل کردن است بجهت نماز **دوم** تیمم کردن بدل آن جهت نماز هرگاه آب نباشد
سیوم قضا کردن روزه واجب هرگاه در اثنای آن دخول کنند **چهارم** قضای اعتکاف واجب هرگاه در
اثنای آن دخول واقع شود **پنجم** تمام کردن اعتکاف واجب [illegible] تا بیع در آن کرده
باشند و لیس دخول کردن در اثنای آن باطل نموده باشند **ششم** قضای حج و عمره واجب هرگاه
پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند از روی عمد دخول کنند **هفتم** تمام کردن افعال حج ...
کردن باطل کرده باشند **هشتم** کفارت دخول کردن در روزه واجب و اعتکاف واجب و حج واجب بتفصیلی که در
بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد **نهم** نفقه دادن زنی که در حج باو دخول کرده باشند در سال دوم
که بحج روند و راحله او نیز بر او واجب هرگاه فاسد گردانیدن حج از جانب شوهر باشد و زن
اطاعت او نکرده باشد **دهم** تفرقه کردن میانه زن و شوهر در سال دوم هرگاه با آن موضعی که در سال
اول دخول کرده باشند برسند بانظاری که شخص ثالث با ایشان باشد تا اعمال حج را تمام برسانند
و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند **یازدهم** هرگاه دخول در حالتی که زن حیض داشته باشد واقع شود
کفاره بر او واجب است چنانچه در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین این کفاره را سنت میدانند
دوازدهم عدت داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود و اگرچه آن زن در سن زنانی باشد که حیض
نه بیند و همچنین عدت لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و اگرچه با او دخول کرده باشد **سیزدهم**
هرگاه شخص زن عقدی داشته باشد و زنا کند واجب است که حاکم شرع او را سنگسار کند و اگر زن
شوهر داشته باشد واجب است که او را نیز سنگسار کنند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد زن نکاحی
نداشته باشد و زنا کند صد تازیانه زنند و موی سر زن را باید تراشید و از شهر یک سال بیرون
باید کرد چنانچه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد **چهاردهم** هرگاه زن آزادی را شوهر او سه
طلاق دهد واجب است که شخص دیگر آن زن را نکاح کند و دخول نماید و طلاق دهد تا باز بر آن شوهر
حلال شود و همچنین هرگاه کسی طلاق گوید محتاج محلل است که دخول کند تا حلال شود و همچنین هر سه

طلاق غیر عدی محتاج بمحلل است اما در طلاق عدی در نهم مرتبه طلاق حرام موبد میشود چنانچه مذکور شد
که دخول کند تا حلال شود و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج بمحلل است که بعقد دخول کند
تا حلال شود **پانزدهم** واجب تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند **شانزدهم** هرگاه کنیزی
بکر [illegible] است و بعد از دخول ظاهر شود که بکر نبوده واجب که ده یک قیمت کنیز را با کنیز
بفروشنده او بدهد **هفدهم** هرگاه کنیزی را خریده باشد و بعد از آنکه با او دخول کرده باشد ظاهر
شود که آبستن است واجب که بیست یک قیمت کنیز را با کنیز بفروشنده او دهد **هجدهم** هرگاه شخص مرتد
شود و بعد از ارتداد با زن خود دخول کند لازم است که مهر او را بدهد **نوزدهم** هرگاه کنیزی را که
آقای او با او دخول کرده باشد شخص بخرد واجب است که بگذارد که یک حیض ببیند آنگاه با او دخول کند و اگر
حیض نبیند و اگر نبیند و در سن زنانی باشد که حیض می بینند چهل و پنج روز باید که صبر نماید و بعد از آن
با او دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد همان ساعت که بخرد دخول میتواند کرد **بیستم** زنی را که عقد
کرده باشد و پیش از دخول طلاق دهد واجب بر شوهر که نصف مهر را با او دهد و اگر دخول کرده باشد
تمام مهر او را باید داد **بیست و یکم** اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد واجب بر شوهر که
مهر المثل باو دهد **بیست و دوم** هرگاه زن مقرر کردن مهر خود را بشوهر رجوع کرده باشد واجب است
بر او که قبل از دخول مهر او را مشخص کند **بیست و سیوم** واجب بر شوهر دادن مهر المثل در هر موضعی که
مهر مسمی فاسد شده باشد و همچنین واجب مهر المثل در وطی شبهه و در زنا کردن به تعدی **بیست و چهارم**
واجب نفقه دادن بزن عقد دائمی و اگرچه او را طلاق داده باشد تا زمانی که از عده بیرون نرفته است
و همچنین واجب نفقه زنی که او را طلاق گفته باشند و حامله باشد و واجب دادن جامه که بدن خود را
بآن بپوشند و خانه که در آن بنشیند و خادمی که خدمت ایشان کند هرگاه از جماعتی باشند که خدمتکار
داشته باشند و نیز واجب دادن فرش و چیزهایی که بدان آب پاک سازند و ازاله بوی بد از بدن کنند
و ظروفی که در آن طعام بپزند و اجرت حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل کردن بر قول اظهر مجتهد

پنجاه و پنجم هر چهار یک شب پیش زن خوابیدن چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش او واجبست
پنجاه و ششم اگر بر زن ظلم کرده باشد یعنی پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجبست پنجاه و هفتم
اگر منی را در بیرون فرج زن دائم بریزد بی اذن او واجبست که ده مثقال طلا باو بدهد پنجاه و هشتم
بر زنی که شوهر او مرده باشد واجبست که بعد از فوت او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند پنجاه و
نهم واجبست بر زن تهیه آنچه دخول کردن و تمتع گرفتن موقوف بر آن باشد شصتم هرگاه زن
نفس خود را بشوهر واگذارد و نام مهر نبرد الا که او را اختیار دخول کرده او مخصوص ساختن مهر طلاق دهد
یا فسخ نکاح ایشان شود واجبست بر شوهر اگر مالدار باشد که جامه نفیسی که ده مثقال طلا ارزد یا اسبی
که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بآن زن بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر
میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال طلا قیمت آن باشد بدهد و در این حکم میانه بنده و آزاد فرق نیست
شصت و یکم واجبست کشتن و سوختن حیوان ماکول اللحم که با او دخول کرده باشند و همچنین واجبست
قیمت آن را بمالکش دادن و اما چیزهایی که حرامست اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دوم طواف کردن پیش از
غسل سیوم روزه داشتن پیش از غسل چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن پیش از غسل پنجم
خواندن هر یکی از چهار سوره که در خواندن آنها سجده واجبست و اگر چه آیتی از آنها باشد حتی خواندن
بسم الله الرحمن الرحیم این سورها پیش از غسل ششم داخل شدن بمسجد مکه و مدینه پیش از غسل
هفتم درنگ کردن در مسجدها سوای آن دو مسجد پیش از غسل هشتم خواستن مادر زنی را که با او دخول کرده
باشند نهم خواستن دختر زنی را که با او دخول کرده باشند دهم پدر و فرزندان شوهر آن زن بر آن زن
حرامست یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشند در حالتی که آن زن در نکاح او باقی باشد یا
در عدت رجعیه باشد دوازدهم خواستن دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد بی اذن
ایشان سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر یکدیگر حرامست چهاردهم خواستن زن پنجم مرد آزادی
را که چهار زن نکاحی داشته باشد و همچنین زیاده از دو کنیز خواستن بر حر و گشته پانزدهم بنده را

زیاده

زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرامست شانزدهم هرگاه شخص زن آزادی داشته باشد
کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرامست اگر آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز با بودن
زن آزاد میتواند خواست میانه مجتهدین در این خلافست اقرب آنست که نمیتواند و بعضی از سنیان این
جایز میدانند هفدهم رد کردن فرزند زنی را که با او دخول کرده باشد بانکه گوید که این فرزند از من
نیست هجدهم ریختن منی در غیر فرج زن آزادی که او را بعقد دوام خواسته باشد بی اذن او اما در
متعه و کنیز جایز است نوزدهم عقد کردن زنی که در عقد دیگری باشد چه بعد عقد بر او حرام موبد میشود
بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر یا غیر آن بعد از دخول کردن و اما
دوازده سنت اول وضو ساختن کسی را که دخول کرده باشد جهت خوابیدن هرگاه خواهد که غسل نکرده
بخوابد و این وضوئیست که مجتهدین گفته اند که بول و غایط آن را باطل نمیکند و هرگاه در آن حال آب نیابد
سنت است که تیمم کند دوم برابر دانستن زنان یعنی رعایت مساوات کردن در یک ده روز
و قسمت روزها میانه ایشان و اما آنچه … و چهار امر باشد اول باطل شدن وضو و غسل و تیمم بجز
کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سیوم باطل شدن روزه اگر عمدا دخول کرده باشد
چهارم باطل شدن تتابع در روزهای نذری که در آن شرط تتابع نموده باشد هرگاه در اثنای آن
دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود در کفاره ماه رمضان و غیر آن که هرگاه دخول در ماه اول روزه
واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه
پیش از وقوف بعرفه و مشعر عمدا دخول کرده باشد هفتم فاسق شدن کسی که در حالت احرام یا روزه
یا اعتکاف واجب دانسته دخول کند هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او پس احکامی که
مخصوص دختر بکر است از او ساقط میشود مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف
زند چنانچه مذکور خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندی
که بعد از شش ماه یا بیشتر متولد شود بدخول کننده و اگر چه دخول بشبهه باشد هرگاه آن زن شوهر نداشته

باشد **یازدهم** در عدت رجعیه رجوع کردن بسبب دخول **دوازدهم** لعان کردن بزن مدخوله هرگاه
نفی ولد کند **سیزدهم** ساقط شدن امتناع زن از دخول کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول
چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت **پانزدهم** ثبوت مهر بوطی کنیز مشترک **شانزدهم** ثبوت مهر
بوطی کنیز مکاتبه **هفدهم** کاوین کنیز جهت فراش بسبب دخول کردن چه با مضمون روایت وارد شده
هجدهم قطع عدت کردن هرگاه از زنا حامله باشد **نوزدهم** ثبوت فسخ مشتری کنیز را هرگاه بایع
وطی کرده باشد **بیستم** اجازت بایع اگر مشتری با کنیز دخول کرده باشد **بیست و یکم** ثبوت فسخ
بسبب دخول کردن کنیزی که کسی بخشیده باشد هرجایی که رجوع کردن جایز باشد **بیست و دوم** فسخ
بیع هرگاه بایع در قیمت عیبی یابد جهت دخول کردن بکنیز **بیست و سیوم** دلالت کردن بر اختیار نمودن
چه هرگاه شخص مسلمان گردد و زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است که از جمله آنها اختیار چهار زن کند
و هرگاه دخول کند مشخص میشود که اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم دلالت بر تعیین میکند **بیست**
و چهارم موقوف بودن انقضای عدت هرگاه مرتد شود مطلق یا اگر دخول کننده مرتد ملی باشد
یا مرتد ملی مسلمان شود یا دخول کننده مسلمان گردد و مرتد اولی تر باشد **بیست و پنجم** باطل شدن
دخول کردن از رد نمودن کنیز جهت آبستنی یا غیر آن بودن کنیز که در این صورت دخول مانع از رد کردن آن کنیز
نیست **بیست و ششم** ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد شود اختیار
فسخ حقیقة دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد و خواه غلام بر قول بعضی
از مجتهدین **بیست و هفتم** ممنوع بودن بسبب دخول از نکاح کردن زنان دیگر کسی که زیاده بر چهار زن کافره
داشته باشد و خود مسلمان گردد تا انقضای عدت ایشان چه احتمال دارد که ایشان در عده مسلمان شوند
اما اگر دخول نکرده باشد میتواند فی الحال زنان دیگر خواست و همچنین ممنوع است از خواستن خواهر زنان کافره
تا اگر آن کافره از عدت بیرون آید و همچنین ممنوع است از اختیار کردن کنیز هرگاه مسلمان گردد و زن آزاد
کافره داشته باشد تا اگر او از عدت بیرون آید **بیست و هشتم** واقع شدن ظهار معلق بر دخول

بیست و نهم واقع شدن ایلای زن آزاد معلق بر دخول بنذر **سیام** باطل شدن اختیار زن از شوهر
بسبب دخول او در عیبی که بعد از دخول ظاهر شده مگر دیوانگی اگر دیوانه گردد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد که بیاید **سی و یکم**
تعیین مهر بحسب روزها در متعه **سی و دوم** قرار یافتن و صحیح بودن نکاح بیمار بدخول کردن چه اگر بیمار زن خواهد
نکاح کند آن نکاح قرار نمیگیرد مگر آنکه دخول کرده بمیرد و نکاح باطل میشود **سی و سیوم** ثبوت تحصین
هر یکی از زن و مرد بسبب دخول خواه بعقد دوام و خواه بملک **سی و چهارم** نشر حرمت رضاع چه اگر دخول
کرده باشد نشر حرمت نمیکند **سی و پنجم** محرم شدن دختر بسبب دخول با مادر و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر
سی و ششم امتناع فسخ کردن زن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول **سی و هفتم** محقق
شدن رجوع در ایلا و ظهار بدخول کردن **سی و هشتم** منع کردن شوهر زن را از خوردن چیزهایی که بکار
داشته باشد چون پیاز و سیر و ازاله نمودن بدن و امر کردن بپاک ساختن آنچه طبع انسان متنفر باشد چه داد
مهر تقاضای آن میکند که شوهر ایشان تواند کرد **سی و نهم** التزام نمودن زن جهود به غسل کردن بر قول
بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از نجاسات و شراب **چهلم** منع کردن از بیرون رفتن زن از
خانه جهت عبادتها و سفر غیر واجب **چهل و یکم** وفا کردن کسی که قسم خورده باشد که نکاح کند بعقد کردن
چه هرگاه که عقد کند وفا بنذر خود کرده باشد و همچنین خلاف نذر و سوگند کردن اگر قسم خورده یا نذر کرده
باشد که نکاح نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر و سوگند کرده **چهل و دوم** بیرون آمدن دخول کننده از
عزب بودن بسبب عقد **چهل و سیوم** تمتع گرفتن از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن بجمیع
بدن او بسبب عقد **چهل و چهارم** مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان بسبب عقد **چهل و پنجم**
ثبوت فسخ هر یک بعیب **چهل و ششم** منع کردن ولد و دور شدن از زنی که او را خواسته باشد **چهل و هفتم**
ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول چه پیش از دخول عفو میتواند کرد **چهل و هشتم** ثبوت میراث بردن
زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیماری **چهل و نهم** جایز بودن غسل دادن و کفن کردن
هر یک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هرگاه عقد دایمی باشد **پنجاهم** مالک شدن زن نصف صداق

کنند که آن دخول

بمجرد عقد و گاه طلاق دهد پنجاه و یکم بر انگیختن حاکم شرع دو کس از خویشان زن و شوهر را که میانه
ایشان اصلاح کنند گاهی که میانه ایشان نزاع باشد پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف
کنند در قدر مهر و قول زن در اقباض مهر پنجاه و سیوم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر
با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه
مستلزم منع حقی از حقوق شوهر باشد تتمه بدانکه در جمیع این احکام که مذکور شد قید دخول در آنها نیست
الا در پنج موضع که حکم مخصوص بقبلست اول حلال شدن زن آزادی که او را سه طلاق داده باشد یا کنیزی
که او را دو طلاق داده باشد چه موقوفست حلال شدن آن زن بر شوهر بدخول کردن شخص دیگر در قبل آن زن
بعقد دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند و قسم کرده دخول در قبل آن زن
کند حکم ایلا بر او جاری میشود سیوم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن بدخول در قبل
ثابت میشود چهارم طلب بخش کردن زن در نکاح کردن و قسمی لازمست که دخول در قبل او واقع شده باشد
پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است بر قول بعضی از مجتهدین اما بیرون آمدن از دبر موجب غسل نیست
و احکامی که بر دخول کردن مترتب میشود میباید که در آن مقدار باشد که حشفه یا بعض از آن غایب شود
و آیا این احکام نسبت بکسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه از آلت او غایب شود مترتب میشود یا نه
میانه مجتهدین در این خلافست ظاهر آنست که این احکام در وجوب مثل در حرام شدن مادر و خواهر و دختری
که با او دخول کنند تکمله بدانکه شش حکم از خواص بکارتست اول ولایت پدر و جد در نکاح بکر دوم
استحباب اختیار نمودن بکر جهت تزویج کردن سیوم و معین نمودن بکارت بکر چه اگر غیر بکر باید مهر از عهده
بیرون نمیتواند آمد چهارم وکیل کردن در اذن خواستن بکر چه اگر وکیل غیر بکر بخواهد صحیح نیست پنجم اکتفا
کردن بسکوت بکر در وقت رخصت خواستن از او در نکاح بخلاف غیر بکر که میباید بسخن گوید ششم مخصوص بودن
در وقت زفاف هفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که پیش او سه شب باید خوابید و همچنانکه بکارت بسبب وطی
برطرف میشود بغیر وطی نیز برطرف میشود چنین جستن دختر از جای بلندی یا چیزی بر او زدن یا بیماری یا [illegible]

بسیار

بسیار رسیدن او و آیا احکام بکارت را این میشود از کسی که بغیر جماع بکارت او رفته باشد چون حیض
بجهه بوردن او در وقت نکاح و مخصوص بودن سه شب خوابیدن نزد او در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص
بکسیست که بکارت او بجماع رفته باشد میانه مجتهدین در آن خلافست و بعضی از ایشان گفته‌اند که اینچنین زن
نزد اهل بکارت و نزد اهل غیر بکر تتمه عادت مجتهدین امامیه آنست که در کتاب نکاح خصایص حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله مذکور میکنند و اگرچه بعضی از آنها دخل بنکاح ندارد بنا بر این برای زینت دعاگو نیز در این کتاب
اقتدا بایشان کرده آنها را مذکور میسازد بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرتست اول حلال بودن نکاح
کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست مگر بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن دوم ترسیدن
از افتادن در زنا دوم حلال بودن نکاح کردن زنان یهود و نصاری بعقد چه غیر آنحضرت را جایز نیست
بر قول بعضی از مجتهدین سیوم حرام شدن زنانی که آنحضرت نکاح بر ایشان میکرده و ایشان را اختیار میکرده
بر شوهران ایشان و واجب بودن طلاق دادن شوهران ایشان را و این حکم برطرف شده چهارم حلال بودن
زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را زیاده بر چهار زن جایز نیست و این حکم نیز نسبت بآنحضرت
برطرف شد پنجم مخیر بودن زنان آنحضرت در بودن نزد او یا مفارقت کردن از او بغیر لفظ طلاق و زنان
غیر او بی طلاق مفارقت نمیتوانند کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه
غیر آنحضرت را جایز نیست هفتم واجب بودن خوابیدن پیش زنان چه غیر آنحضرت را او واجبست که از
چهار یک یک شب پیش زن خود بخوابد هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بغیر او نهم واجب بودن مسواک
کردن بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن آنحضرت یازدهم واجب بودن برخاستن و نماز
شب قیام نمودن بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسی که فعل نامشروع کند و اظهار
کردن انکار بر او واجب بود و اگرچه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد سیزدهم حرام بودن گرفتن
صدقات واجب بر آنحضرت و بقول بعضی از مجتهدین و تصدقات سنت نیز بر او حرام بوده چهاردهم حرام
بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر از زدن یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که بر دیگران حرام نیست مگر در محل

حرامی پانزدهم حرام بودن چیزی نوشتن و کتابت کردن و شعر گفتن شانزدهم حرام بودن کندن
زره از تن مبارک بعد از آنکه بقصد جنگ پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن را ببیند هفدهم حلال
بودن اختیار کردن آنحضرت آنچه خواهد از غنیمت که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیز خوش شکل و چارپای
نیکو و جامه خوب و غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد هجدهم حلال بودن روزه وصال داشتن
و آن چنانست که کسی دو روز و یک شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آنحضرت حرام است
نوزدهم حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه بر غیر آنحضرت حرام است بیستم
حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چرانیدن چارپایان آنحضرت چه بر غیر او حرام است بیست و یکم
حلال بودن غنیمت بر آنحضرت و بر امت او چه پیغمبران دیگر را حلال نبوده بلکه آنها را جمع کرده آتش
میسوخته اند بیست و دوم جایز بودن سجده کردن بر زمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را
سجده کردن و عبادت کردن بغیر از موضع مخصوص جایز نبوده بیست و سیوم برانگیخته شدن آنحضرت
بر تمام عالمیان بیست و چهارم باقی بودن معجزه او یعنی قرآن تا قیام قیامت بیست و … گردانیدن
آنحضرت را خاتم پیغمبران بیست و … نصرت کردن آنحضرت بترسیدن دشمنان او در جنگ از
یکماهه راه بیست و … نگاهداشتن امت او را از مسخ شدن و فرو رفتن بزمین بیست و …
مخصوص بودن آنحضرت او در قیامت بشفاعت عام مخصوص بودن آنحضرت به دیدن از پشت
چنانچه از پیش میدید یعنی آنچه پس پشت او واقع شد میدید مخصوص بودن آنحضرت
بخواب کردن چشم او و بیدار بودن دل او یعنی که اگر آنحضرت در خواب میشد و کسی چیزی میگفت آنرا
در می‌یافت مضاعف شدن ثواب زنان او و عقاب آنها حلال بودن داخل
شدن او بی احرام بمکه چه بر غیر آنحضرت حرام است فصل هفتم در بیان صداق بدانکه ذکر صداق
در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند آن عقد صحیح است و بعد دخول
مهر المثل لازم است اگر بعوض کردن مهر راضی نشوند و لیکن سنت است که در خواستگاری … مهر را مشخص سازند

اما اگر در عقد شرط کند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است یا نه مجتهدین را در این دو قول است و سنت است
که صداق پانصد مثقال طلا یا کمتر باشد و مکروه است که زیاده از آن باشد و سید مرتضی رضی الله عنه
زیاده از پانصد مثقال طلا را جایز نمیداند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول بمیرد زن یا ولی او
مهر را بخشند و مکروه است که خویشان زن بعد از مردن زن طلب صداق او کنند هرگاه در زندگی خود
طلب نکرده باشد و شرط صداق هرگاه در حال عقد کردن مقرر شود شش است اول آنکه آنچه صداق
میکنند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد خواه عین باشد خواه منفعت چون تعلیم سوره از
قرآن یا تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک آن نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین بر آنند که نکاح در این صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر المثل
میدهد یا قیمت شراب و خوک میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که مهر المثل میدهد اما اگر خم دان
شراب را صداق کند صحیح است و چون مسلمان شوند و قبض نکرده باشند قیمت آنرا میدهند دوم آنکه
صداق معلوم باشد بدیدن و اگر چه وزن آن معلوم نباشد چون پارچه طلا یا نقره یا خرمن گندم
یا آنکه آنرا وصف کنند بنوعی که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیز مجهول را صداق کنند صحیح نیست و
مهر المثل میدهند سیوم آنکه در صداق شرطی نکنند که منافی نکاح باشد پس اگر عوض چیزی که اول صداق
مقرر نمایند و شرط کنند که اگر در آن عوض نه دهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا در آنکه آن شرط صحیح
نیست یا صداق میانه مجتهدین خلافست چهارم آنکه صداق چیزی باشد که وجود آن عدم آنرا لازم
داشته باشد پس اگر صداق چنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه شخصی برای غلام خود که تمام او یا بعض او
آزاد باشد زن نکاح کند و آن غلام را صداق آن زن کند چه در این صورت صداق او باطل میشود و
مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر آن مقدار باشد که او
بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی اطفال او را کمتر از مهر المثل صداق نکند یا جهت طفل صغیر
چیزی زیاده از مهر المثل صداق کند چه اگر کمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و آیا در صورت

صداق بطلت یا نه میانه مجتهدین خلافست و جایز است که آقا کنیز خود را آزاد کند و آزادی او را مهر او
کرداند و آیا در اینصورت ابتدا بآزادی میکند یا بنکاح میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که بهر کدام
که ابتدا کند صحیح است چه هر دو متصل یک کلام اند **فصل هشتم** در بیان آنکه بدخول کردن مهر واجب
میشود بدانکه مهر مسمی بدخول کردن در قبل یا در دبر زن واجب میشود خواه العقد صحیح باشد و خواه بشبهه
و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع **اول** آنکه شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و او
دخول نماید چه در اینصورت مهر نیست ولیکن سنت است که آقا بغلام چیزی بدهد که او بکنیز دهد تا بصورت
مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیز دادن را بر آقا در اینصورت واجب میدانند **دوم** آنکه زن کافره حربیه
باشد که نفس خود را بعقد نکاح بر شوهر کافر خود واگذاشته باشد و او دخول کند و بعد از آن هر دو
مسلمان شوند چه در اینصورت مهر نیست **سیوم** آنکه زن سفیه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و شوهر دانسته
با او دخول نماید چه در اینصورت مهر نداده و در یک بار دخول کردن واجب نیست الا یک مهر مگر در سه موضع **اول**
آنکه شخصی کنیز دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و تمام شدن
دخول در ملک آقای دوم باشد بعضی از مجتهدین گفته‌اند که دخول کننده دو مهر میدهد یکی بآقای اول و یکی بآقای
دوم **دوم** آنکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین بر آنند که پدر دو مهر میدهد یکی مهر زن
جهت دخول با او و یکی بمادر پسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن **سیوم** آنکه شخصی زنی را نکاح کند و
پسر او دختر آن زن را آنگاه دختر را پدر بشبهه وطی کند و مادر را پسر چه در اینصورت هر کدام پیشتر
دخول کرده باشد مهر آن زنی را که بشبهه دخول کرده و نصف مهر زن خود را میدهد و آنکس که بعد از دخول
کرده باشد نیز مهری و نصف مهر میدهد و در نصف مهر رجوع میکند بر کسی که پیشتر دخول کرده پس آنکس که پیشتر
دخول کرده باشد دو مهر میدهد **چهارم** آنکه زن را در دو وقت عقد کرده باشد و با زنی که آخر عقد
کرده است دخول کند آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری دختر بوده چه در اینصورت آن زنی که بشبهه دخول
با او واقع شده تمام مهر میگیرد و آن زنی که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهر پس بسبب دخول کردن یک مهر و نصف

نیست **چهارم** آنکه زن آزادی غلام شخصی را
دانسته بی رخصت آقا شوهر کند و دخول
واقع شود چه در اینصورت مهر نیست صح

میدهد **پنجم** آنکه چون با زن آیسه یعنی زنی که از حیض دیدن مایوس شده باشد دخول کند و در اثنای
دخول کردن او را طلاق گوید چه در اینصورت مهر کامل و مهر المثل آن زن را دهند و اگر در اثنای الحال عقد کنند
دو مهر بدهند **فصل نهم** در بیان آنکه در چند موضع نکاح فسخ میشود بدانکه در بیست و هشت موضع
نکاح بر طرف میشود **اول** آنکه طلاق دهند **دوم** آنکه میانه زن و شوهر رنجش بهم رسد و زن چیزی در
عوض دهد تا او را طلاق گوید و این را خلع و مبارات گویند **سیوم** آنکه ولی او در حالت طفولیت
او را بهمجنس نداده باشد یعنی بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه در اینصورت بعد از بالغ شدن میتواند فسخ
کند **چهارم** آنکه ولی طفل او را بدیوانه یا خنثی خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار فسخ دارد
پنجم آنکه زن پیش از دخول مسلمان شود چه او فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول امر موقوفست بر انقضای
عده پس اگر عدت او منقضی شد و شوهر او مسلمان نشود فسخ میکند **ششم** آنکه زن جهود یا ترسا پیش از
دخول از دین خود بدین اسلام انتقال کند چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از دخول کردن موقوفست بر انقضای
عده پس اگر عدت او منقضی شود و شوهر مسلمان نشود فسخ میشود و همچنین است حکم کسی که مرتد شود
و پدر او کافر بوده باشد چه بعد از دخول و انقضای عدت نکاح زوجه او فسخ میشود و کسی که پدر او مسلمان
باشد بعد از انقضای عده وفات نکاح زوجه او فسخ میشود **هفتم** آنکه زن و شوهر را در جنگ
بگیرند یا آنکه زن صغیره گرفتار شده یا شوهر بالغ بدست افتد مثل آنکه کافر باشد و گرفتار شود چه در این
صورت فسخ نکاح زن کرده میشود **هشتم** آنکه هرگاه آقا میانه غلام و کنیز جدایی اندازد بعد از آنکه
ایشان را با یکدیگر نکاح کرده باشد **نهم** آنکه هر یک از زن یا شوهر با بعضی نکاح شوند بادعای آنکه آن
دیگری از طایفه شخص باشد آنگاه ظاهر شود که از آن طایفه نبوده چه آن دیگری را در اینصورت فسخ نکاح
میرسد بر قول بعضی از مجتهدین **دهم** آنکه جده هر یک از زن و شوهر کاذب ترا شیر دهد بلبان ایشان یکدیگر
حرام میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیر خورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال او و
اگر دختر باشد عمه یا خاله او **یازدهم** آنکه هرگاه با مادر زن دخول کند نکاح دختر او باطل میشود **دوازدهم**

حرمت زن شوهر خود را چه در صورت نکاح بر طرف میشود سیزدهم فروختن آقا کنیز خود را موجب
آن میشود که آقای دوم مخیر باشد در رد نکاح اول یا فسخ آن خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از
دخول و خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد و خواه مالک واحد باشد و خواه متعدد و بعضی از
مجتهدین گفته‌اند که کسی که بنده را بخرد فسخ نکاح زن آزاد او نمیتواند کرد چاردهم اگر هر یک از مرد یا زن
پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دایمی باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه
نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ
میتواند کرد اما مرد را اختیار فسخ نیست پانزدهم اگر مرد خصی باشد یعنی خایه‌هایش برآورده باشند پیش از عقد
چه زن فسخ نکاح خود میتواند کرد اما اگر بعد از عقد حادث شود فسخ نمیتواند کرد و همچنین است حکم کسی که
خصیه او را کوفته یا بریده باشند پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است
و اگر بعضی را بریده باشند و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد شانزدهم اگر مرد عنین باشد یعنی که
از دخول کردن مطلق عاجز باشد چه در صورت زن به حاکم شرع حال خود را عرض میکند و حاکم او را
یکسال مهلت میدهد پس اگر چنانچه در این یکسال دخول کرد او انست که خوب و الا بعد از آن زن را فسخ نکاح
میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد هفدهم اگر هر یک از زن
یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در زن عیب میدانند و میگویند
اگر مرد جذام داشته باشد زن فسخ نکاح او نمیتواند کرد هجدهم اگر هر یک از زن و شوهر برص داشته باشند
چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص را در مرد عیب نمیدانند و جمعی از بعض مجتهدین که جذام را
در مرد عیب میدانند و برص را در عیوب مردان ذکر نکرده‌اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام جاریست همچنین
و در آن برص نیز مذکور است نوزدهم اگر هر دو چشم زن کور باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ
نکاح او میتواند کرد بیستم اگر زن لنگ زمینگیر باشد چه بر قول بعضی از مجتهدین مرد فسخ نکاح او
میتواند کرد بیست و یکم اگر زن قرن داشته باشد و قرن بفتح قاف و سکون راء مهمله چیزیست مشابه

استخوان

استخوان که در فرج زن بهم میرسد و مانع از دخول کردن میشود چه در صورت مرد فسخ نکاح او میتواند
کرد بیست و دوم اگر زن عفل داشته باشد و عفل بفتح عین بی نقطه و سکون فا چیزیست که در فرج زن
بهم میرسد مشابه گوشت پاره که مانع دخول میشود چه در صورت بر قول بعضی از مجتهدین مرد را فسخ
نکاح او میرسد بیست و سیوم اگر رتق داشته باشد و رتق بفتح راء مهمله و تاء دو نقطه فوقانی
و قاف بهم آمدن فرج و روییدن گوشت است بنوعی که دخول کردن نابود دشوار باشد چه بر قول
بعضی از مجتهدین مرد در صورت فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و چهارم اگر مخرج بول و حیض یا مخرج
بول و غایط زن یکی بود چه در نجاست مرد فسخ نکاح او میتواند کرد بیست و پنجم اگر هر یک از زن و شوهر
خنثی باشد چه در صورت بعضی از مجتهدین گفته‌اند که فسخ نکاح میتوانند کرد بیست و ششم اگر مرد کنیزی
آزاد کند و شوهر او غلام باشد در صورت آن کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک صورت که فسخ
نمیتواند کرد و آن در وقتیست که شخصی صد درهم نقد و کنیزی که قیمت او نیز صد درهم باشد داشته باشد
و او را بصد درهم به کسی عقد کرده باشد و در حال مرض موت او را آزاد کند چه در صورت کنیز را فسخ
نکاح نمیرسد زیرا که او آزاد نمیشود که فسخ نکاح خود تواند کرد بلکه قیمت آن کنیز زیاده از ثلث
مال آن شخص است و وصیت در ثلث اعتبار دارد بیست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر زن را
بدون اذن عمه و خاله ایشان اگر کسی را که عمه و خاله ایشان در نکاح او باشد چه در صورت عمه و خاله
فسخ نکاح خود میتوانند کرد بیست و هشتم خواستن کنیز بر بالای زن آزاد در وقتی که داشته باشد بی اذن او چه
در صورت آن زن فسخ نکاح خود میتواند کرد تتمه بدانکه خیار فسخ فوریست پس اگر بعد از دانستن
عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح به اذن حاکم شرع شرط نیست و ثبوت عیوب
چیزهایی که ظاهر باشد چون برص و جذام و جنون به دو گواه عادل است و در چیزهایی که ظاهر نباشد چون عیبهای
باطن زنان به گواهی زنان و اقرار ایشان ثابت میشود فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل
لازم میآید بدانکه زن در پنج موضع مهر المثل میگیرد در حالتی که دخول او تمام شده باشد اول اگر در عقد ذکر

مهر نکرده باشند چه در صورت با دخول مهر المثل میگیرد و اگر در صورت پیش از دخول خواهند که
او را طلاق گویند واجب است که متعه باو دهند و متعه آنست که اگر شوهر مالدار باشد جامه اعلی یا اسب اعلی
یا ده مثقال طلا از زر یا ده مثقال طلا باو بدهد و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره و اگر متوسط
باشد پنج مثقال طلا چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود چون فسخ و لعان آنچه مذکور
شد از متعه دادن نیست و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در صورت نیز واجب میدانند و فرق نیست
در متعه گرفتن میانه زن آزاده و کنیز دوم اگر در عقد گفته باشند که آنچه هر یک از زن و شوهر یا اجنبی
بعد از عقد مهر را مشخص کنند آن مهر قبولست الکاه آنمرد بعد از دخول و پیش از مشخص ساختن
مهر بمیرد در صورت آن زن مهر المثل میگیرد سیوم اگر چیزی را صداق کرده باشند که مسلمان
مالک آن نتواند شد چون شراب و خوک هرگاه که یکی از زن و شوهر مسلمان باشد چه در صورت مهر المثل
باید داد چهارم اگر صداق چیزی مجهول باشد چه در صورت مهر المثل میگیرد پنجم اگر صداق مشتمل
بر عیبی باشد چه در صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که مثل آنچیزی باید داد که بی عیب
باشد ششم اگر چنین زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند در صورت زن
مهر المثل میگیرد هفتم اگر هرگاه شخص زیاده از چهار زن خواهد و بعد از دخول با ایشان مسلمان
شود مهر المثل بر او لازمست که بدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را در صورت واجب میدانند هشتم اگر
از صداق پیش از قبض کردن تلف شود و مقدار آنرا ندانند در صورت او را مهر المثل باید داد
نهم اگر صداق مغصوب باشد پس اگر عالم بغصب آن باشند مهر المثل باید داد و اگر جاهل
بغصب باشند مثل آنرا یا قیمت آنرا باید داد و بعضی از مجتهدین در صورت نیز مهر المثل را لازم میدانند
دهم اگر در صداق شرطی نامشروع کرده باشند چه در صورت نیز مهر المثل باید داد یازدهم اگر
چیزی را صداق کرده باشند که منصرف دیگری باشد چون صداق کردن آقای غلام غلام را برای زنی که
بجهت او عقد کرده تا در عوض مهر شوهر او غلام او باشد چه در صورت مهر المثل میدهد دوازدهم

ملکه او

اگر ملکه او اطفال را کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند در صورت منصرف بمهر المثل میشود سیزدهم
اگر عقد بر خلاف آنچه زن گفته باشد واقع شود در صورت مهر المثل باید داد بر قول بعضی از مجتهدین
چهاردهم اگر سفیهی از ولی اجازه بزیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه در صورت
منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم اگر هرگاه شخصی بدیگری گوید که تزویج کن بمن کنیز خود را بشرط که
تزویج کنم بتو دختر خود را و آن کنیز را صداق او کند چه در صورت مهر المثل میدهد شانزدهم اگر
از شبهه با زنی دخول کرده باشد در صورت مهر المثل میدهد هفدهم هرگاه کنیزی را پس شخصی
گرو داده باشند و آن شخص با او دخول کند بگمان اینکه جایز است او را مهر المثل باید داد هجدهم هرگاه
شخصی کنیزی را بی رخصت آقای او دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرگاه کنیزی را بیع فاسد خریده
باشند و با او دخول کند مهر المثل باید داد بیستم هرگاه زنی را باکراه دخول کند مهر المثل باید داد
بیست و یکم هرگاه زن بزرگ عمداً خواهد که شخص زن کوچک او را شیر دهد بر او لازمست که مهر المثل زن کوچک را
بدهد هرگاه دانسته شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را
طلاق داده و آن زن شوهر کند و بعد از آن کذب گواهان ظاهر شود تا زن مهر المثل میدهد و
رجوع بر گواهان میکنند و همچنین حکمست در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانه زن و شوهر او
رضاع واقع شده و او بر آن شوهر حرامست و حاکم شرع میانه ایشان تفریق کند بعد از آن آن زن شوهر
کند الکاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند در صورت شوهر دوم مهر المثل میدهد بآن زن هما زن
شوهر اولست بیست و سیوم هرگاه دو کس شوهر بودن مرد آن زن دعوی کنند و آن زن تصدیق یکی از ایشان
کند میباید که زن قسم بخورد جهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر زن قسم بخورد و آن شخص قسم خورد
مهر المثل میباید داد بیست و چهارم هرگاه شخصی بر زنی دعوی کند بعد از آنکه آن زن بشوهر رفته باشد
که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول او را قبول نمیکنند و او غرامت مهر المثل میکشد
بیست و پنجم اگر زن دعوی کند که مهری معین است و شوهر گوید من نمیدانم زیرا که وکیل من عقد

کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید مرا فراموش شده در صورت شوهر سوگند میخورد و مهر
المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال زنست بحسب شرف و جمال بشرط آنکه از پنجاه
مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه مثقال طلا باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه
در چند موضع است که زن را مهر نیست بدانکه در چهارده موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن
پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان شدن کافری که زیاده از چهار زن در خود داشته باشد
چه زیاده از چهار زن مهر ندارد و همچنین اگر زن نیز پیش از دخول مسلمان شود مهر ندارد سیوم مردن
یکی از زن و شوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشند چه در صورت زن مهر ندارد
چهارم شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخوله او بدانکه زن بزرگ عاقل باشد مثل آنکه در خواب
باشد یا بیهوش باشد چه در صورت زن کوچک مهر ندارد پنجم شوهر کردن زن آزاد غلام شخصی را
دانسته بی اذن آقای او چه در صورت مهر ندارد ششم شوهر کردن کنیز آزادی را دانسته بی رخصت
آقا چه در صورت مهر ندارد هفتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب یکی از عیبهای که مذکور شد که موجب فسخ
نکاحست چه با وجود عیب و فسخ نکاح پیش از دخول آن مهر ندارد هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را
بسبب حرام مؤبد بودن آن زن بر او چه در صورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن
عالم بوده مهر ندارد و بعضی از مجتهدین برآنند که در صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که اگر چیزی گرفته همان چیز مهر اوست و دیگر چیزی دادن لازم نیست نهم فسخ کردن شوهر نکاح زنی را
که با دعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که کنیز است چه در صورت
فسخ کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد و اگرچه شوهر او بنده باشد دهم فسخ کردن زن نکاح مردی را
که با دعای آزاد بودن او را نکاح کرده باشد الا آنکه ظاهر شود که بنده بوده چه در صورت با فسخ
کردن پیش از دخول آن زن مهر ندارد یازدهم فسخ کردن مرد نکاح زنی را با دعای آنکه دختر زنا بوده
که او را مهر کرده اند الا آنکه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است با فسخ کردن مهر ندارد دوازدهم

فسخ

فسخ کردن کنیزی که پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه در صورت مهر ندارد سیزدهم فسخ
کردن زن آزاد نکاح خود را پیش از دخول بواسطه خواستن شوهر او کنیزی بی اذن او چه در صورت
با فسخ مهر ندارد چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود را جهت خواستن دختر برادر
و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان چه در صورت پیش از دخول با فسخ مهر ندارند فصل دوازدهم
در بیان آنکه در چند موضع نصف مهر لازمست بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن
زن پیش از دخول و اگرچه متعه باشد و مدت را بزن بخشد نصف آنچه با و قرار داده بدهد و اگر زن مهر خود را
بخشیده باشد یا صلح کرده باشد الا آنکه پیش از دخول آن زن را طلاق دهد نصف مهر مسمی را شوهر از زن میگیرد و نصف آن
چیزی را که بآن صلح کرده دوم فسخ کردن نکاح زن بسبب آن چیزها که در زنان عیبست پیش از دخول چه آن
موجب نصف مهر است سیوم عنین بودن شوهر پیش از عقد چه در صورت زن نصف مهر میگیرد و بعضی
از مجتهدین در صورت تمام مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول
چه زن در صورت نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر چه در صورت پیش از دخول آن زن نصف مهر
میگیرد و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بر قول بعضی از
مجتهدین نصف مهر میگیرد و بعضی دیگر گفته اند که در صورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن زن یائسه
یعنی در سالی که زن منی ریختن چه یائسه زن نصف مهر میگیرد و بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل حاملی
بیفتد زن رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد یا نه در این خلافست اقرب آنست که نصف مهر میگیرد
نهم شیر دادن زن بزرگ دانسته زن کوچک را چه در صورت زن بزرگ نصف مهر زن کوچک را میدهد
و بعضی از مجتهدین در صورت کل مهر را ثابت داشته اند فصل سیزدهم در بیان اختلاف میان زن
و شوهر بدانکه اگر میان زن و شوهر اختلاف واقع شود در عنین بودن مرد یعنی اینکه زن ادعا آن کند که
شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه عادل نباشند قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز
اگر زن دعوی کند که شوهر او عنین است قبول نمیکنند اول آنکه شوهر او طفل باشد دوم آنکه دیوانه باشد

پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد چه بر قول
بعضی از مجتهدین زن نصف مهر میگیرد صح

چه احتمال دارد که بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود دعوی کند که دخول کرده ام **سیوم** اگر زن کنیز
باشد بر قول جمعی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحت نکاح کنیز ترسیدن از افتادن در زنا زیرا که
اگر قول کنیز در مقعدت ممنوع باشد لازم میآید که نکاح او باطل باشد و اگر میانه زن و شوهر در
دخول اختلاف شود در اصل مهر و شوهر منکر آن باشد قول قول اوست با قسم هر گاه گواه نباشد و بعد از
دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر در وصف مهر یا جنس آن اختلاف کنند و گواه نباشد قول
قول شوهر است با قسم خواه پیش از دخول باشد و خواه بعد از دخول و در وصف نیز خواه موافق مهر المثل
باشد و خواه نباشد و هر گاه هر یک از زن و شوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشند گواهان زن مقدمست
بر گواهان شوهر و اگر شوهر دعوی کند که مهر را بزن داده و زن منکر باشد قول قول زنست با قسم خواه پیش از
دخول باشد و خواه بعد از دخول و در بعض احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر است با قسم و اگر
اختلاف کنند در آنکه آنچه زن گرفته است مهر او بوده یا زن دعوی هبه کند قول قول شوهر است با قسم و اگر میانه
ورثه زن و شوهر اختلاف شود همین حکم دارد و اگر زن دعوی دخول کند و شوهر منکر آن باشد پس اگر
زن بکر باشد و شوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد قول قول اوست با قسم و اگر گواهان عادل
نداشته باشد مجتهدین را درین دو قولست و اگر زن دعوی کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر
بر او لازمست و شوهر دعوی کند که یک مرتبه عقد کرده ام و یک مهر بر من لازمست قول قول زنست با قسم و اگر اختلاف
کنند در نیک شدن موضع افتضا و زن منکر نیک شدن آن باشد قول قول زنست با قسم **خاتمه** در بیان آنچه
تعلق بنکاح دارد و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان شب خوابیدن پیش زنان بدانکه در
خوابیدن پیش زن میانه مجتهدین خلافست که آیا واجبست یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست
تا آنکه میانه ایشان ابتدا بقسمت کند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کسی یک زن داشته باشد قسمت
واجب نیست و مشهور آنست که واجبست پس اگر مرد زیاده از یک زن داشته باشد بر او لازمست که
در هر چهار شب یک شب نزد او بخوابد پس اگر دو زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر

هر جا که خواهد بخوابد و اگر سه زن داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد و یک شب هر جا که خواهد بخوابد
اگر چهار زن داشته باشد و همه دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یکی از ایشان بخوابد تا ضرورت نباشد
بدون رضای زنی که نوبت او باشد جای دیگر بخوابد که حرامست و روز پیش زنان بودن لازم نیست و در بعض احادیث
وارد شده که پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند و محدثین آنچه بشب را بر استحباب حمل کرده اند
و جماع کردن با او واجب نمیدانند و در شب خوابیدن میانه زنان ابتدا بزنی کند که نام او بقرعه بیرون آمده
و آیا زیاده از یک شب قسمت کردن میانه زنان بدون رضای ایشان جایز است مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک
دو شب بخوابد میانه مجتهدین درین خلافست اما کمتر از یک شب قسمت کردن جایز نیست و فرقی نیست در شب خوابیدن
شوهر پیش زن میانه بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر اینها و همچنین میانه زن بیمار و حایض و نفسا و احرام
و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن نزد ایشان جهت موانست است و غرض مجامعت نیست و متعه و کنیزی که او را
عقد نکرده باشند و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه باشد و زن ناشزه یعنی زنی که از شوهر سرکشی
کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی
در شب خوابیدن میان زنان آزاد نیست مگر در خواستگاری تا حتم کسی که او را بخانه شوهر آورند هفت شب پیش او بودن
لازمست و اگر بکر نباشد سه شب چنانچه مذکور شد اما در خوابیدن پیش کنیز و آزاد تفاوتست چه کنیز
نصف زن آزاد قسمت میبرد پس اگر کسی یک زن آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یک شب
پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود
و آیا قضای شب خوابیدن لازم است یا نه که در سفر واجب یا غیر واجب باشد چون سفر حج واجب و سفر برضای شوهر
واجبست یا نه میانه مجتهدین درین خلافست و زنی که شب نوبت خوابیدن پیش او باشد میتواند شب خود را
بدیگری بخشد مگر برضای شوهر و اگر بخشد رجوع میتواند کرد در آن پیش از تمام شدن آن شب و جایز نیست که
در عوض شب خوابیدن چیزی از شوهر بگیرد پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن یک
زن باشد بدیدن زن دیگر نمیتواند رفت مگر لوطی یا حاجتی اتفاق افتد و آیا اگر تمام شب آنجا باشد برای زن

مهر حق نوبت قضا کند و چون در شب خوابیدن پیش زن آنست که نزدیک او بخوابد اما دخول کردن لازم نیست
مگر در چهار ماه یکنوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان بر ایشان ظلم کند واجبست که جبر ایشان قضا
کند بعد از آنچه مثل ایشان نخوابیدن باشد و مخیرست شوهر در خوابیدن شب پیش زنان بانکه بخانه
ایشان رود یا ایشانرا بخانه خود طلبد و کسی که بواسطه مانعی پیش زنان نتواند خوابید چون بیمار باشد
و بشکر دادن روز ایشان را بجای شب ایشانست فصل دوم در بیان آنچه که میان زن و شوهر بهم رسد
بدانکه اگر میانه ایشان کدورتی بهم رسد پس اگر کشیر از طرف زن باشد چنانچه از اطاعت شوهر بیرون رفته
باشد بانکه هر گاه شوهر را ببیند روی در هم کشد یا در جواب او تغییر دهد باید که شوهر نصیحت او
کند و اگر نصیحت کردن فایده نده در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و اگر آن نیز فایده نکند
از وی کناره جوید و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر آن نیز فایده نکند او را بزند بنوعی که بعد از آن زن بان
اصلاح توان کرد و باید که آنچنان نزند که عضوی از اعضای او را مجروح سازد چه اگر عضوی از او جراحت
کند چنانکه بسبب زدن تلف شود ضامنست و اگر کشیر از جانب شوهر باشد بانکه بعضی از حقوق زن را منع کند
حاکم شرع شوهر او را از امتناع باز میدارد و بر دادن آن حقوق جبر میکند و اگر شوهر زن را اینکه نزد
حاکم شرع او را منع کند و اگر زن در صورت بخشیدن مهر از و بعض حقوق خود را بشوهر بخشد که با او میل
پیدا کند حلالست بر شوهر قبول کردن آن و اگر کشیر از هر دو طرف باشد و ترسند که میان ایشان بجدایی رسد
حاکم شرع یککس از خویشان شوهر و یککس از خویشان زن را مامور کند که میانه ایشان اصلاح کنند پس
اگر هر دو بر اصلاح متفق شوند آنچه حکم کنند صحیحست و اگر بر جدایی میان ایشان اتفاق کنند صحیح نیست
مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در طلاق اگر چه
خلع باشد فصل سیوم در بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر بدانکه هر گاه از دخول کردن بزن
شش ماه یا بیشتر بگذرد فرزندی که حاصل شود از آن شوهرست بشرط که از اقصای مدت آبستنی نگذرد
و میانه مجتهدین در اقصای مدت آبستنی خلافست بعضی گفته اند نه ماهست و بعضی بر آنند که ده ماه و بعضی

یکسال

یکسال و یکماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل از شکم منعقد و لاحق گردانیدن او به پدر ممکن باشد باید
ملحق باید گردانید و مجرد اینکه زن فاحشه باشد شوهر نمیتواند نفی کند فرزندی که از او حاصل شده باشد
فرزند او نیست و بانکه نفی فرزندی آن فرزند برطرف نمیشود و اگر چه زن دایمی باشد مگر اینکه میان زن و شوهر
لعان واقع شود چنانچه رفته باشد که کیفیت لعان مذکور گردد و اما اگر متعه یا کنیز باشد بمجرد گفتن
شوهر فرزندی آن فرزند برطرف میشود و محتاج بلعان کردن نیست و همچنین جایزست نفی کردن فرزند بمجرد
اینکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکنست که منی بی شعور در فرج او ریخته شده باشد
فصل چهارم در بیان احکام ولادت فرزند بدانکه هر امری بولادت تعلق دارد دو امر واجبست و
دوا مسنت و بیش از آن ممکن اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان یا شوهر در وقت زاییدن زن و اگر
زنان متعذر باشند مردان محرم مدد دهند و اگر وجود مردان محرم نیز متعذر باشد غیر ایشان از خویشان زن
مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما چند امر سنت اول غسل دادن مولود
در وقت ولادت او دوم اذان در گوش راست او گفتن و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام [illegible]
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که کسی که بعد از ولادت طفل نمیدهد و از ترس مرض ام الصبیان محفوظ
میماند و شیطان بر و دست نمی یابد سیوم خاک کربلا علی ساکنها التحیة والثنا بکام طفل مالیدن و اگر
خاک کربلا نباشد از آب دجله فرات و اگر آن نیز نباشد آب سیری و اگر آن نیز نباشد خرما یا عسل
در آب ریختن تا شیرین شود و بکام او مالیدن و همچنین سنتست که خرما را بخایند و بکام طفل بمالند چهارم
تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق کردن بوزن موی سر او طلا یا نقره ششم
نام کردن هستن برای طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست که محمد یا احمد یا علی یا حسن یا حسین یا جعفر یا
نام گذارند و اگر زن باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که مفلس بخانه داخل نمیشود که در آن نام محمد
و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبد الله و فاطمه باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن
هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم از ولادت او نهم سوراخ کردن گوش راست طفل را در پایین گوش

چه پدر یا مادر یازدهم عقیقه کردن جهت طفل در روز هفتم بغیر گوسفند یا شتر کشتن و دادن قیمت آن مجزی نیست
و اگر طفل پیش از نشستن هر روز هفتم از ولادت بمیرد عقیقه او ساقط میشود یازدهم آنکه گوسفند یا
شتر بری که بواسطه عقیقه طفل میکشند باید که اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر بکشند و اگر دختر باشد
ماده دوازدهم آنکه مستحب بود که در آن گوسفند صفتهایی که در گوسفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ
اندرونش شکسته و کور و لنگ و لاغر نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن گوسفند یا شتر را بدهند که
طفل را زایانیده باشد دهند و اگر آن زن نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند چهاردهم آنکه
گوشت آنرا بپزند یا از آن طعام سازند و بدرویشان دهند و اقل آن ده درویش است طعام دادن
پانزدهم آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن در یکمکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی
سر باشد شانزدهم آنکه در وقت کشتن گوسفند این دعای منقول را بخوانند یا قوم انی بریء مما
تشرکون انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله
رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم
منک ولک بسم الله والله اکبر هفدهم آنکه اعضای آن گوسفند یا شتر را از هم جدا کنند
نه شکستن استخوانهای آن مکروه است هجدهم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن بجهت خود اگر والدین
پدر عقیقه او نکرده است نوزدهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسیده بیستم خوردن زن
حامله را به چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد بیست و یکم خرما
خوردن زن حامله در وقت دردزه و در نفاس چه از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که فرزند او دیدن
از حکمت کرد و در بعض احادیث وارد شده که اگر طفل را خرما در دهند او حلیم شود بیست و دوم چیدن طفل
بحز و اسفید و اما آن شش امر مکروه اول کنیت کردن ابوالقاسم طفل را که نام او محمد کرده باشند
و بعض از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام طفل را حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا مالک کردن

سیوم

سیوم کنیت طفل را ابو حکیم یا ابو مالک یا ابو عیسی کردن چهارم موی سر طفل را اندکی تراشیدن
و اندکی گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و هر که عیال ایشان باشند خوردن ششم استخوان گوسفند
یا شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنرا نیز جدا باید کرد فصل پنجم در بیان شیر دادن طفل و فطام کردن او
و دایه گرفتن جهت او بدانکه چهارده امر بشیر دادن طفل و فطام او و دایه او تعلق دارد دو امر از آن
واجب و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول آنکه مادر طفل شیری که اول مرتبه از پستان
بعد از زاییدن بیرون آید بخورد او دهد چه اگر طفل آن شیر را نخورد زنده نمیماند دوم اجرت آن شیر
چه واجب بر پدر که از مال خود بمادر دهد اما اجرت شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید داد و اگر
طفل مال نداشته باشد بر پدر واجب است و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین
شیرها شیر مادر است و اگر در شیر دادن اجرت خواهد لابد است از دادن مگر آنکه زن دیگر به اجرت
شیر دهد چه در صورت اجرت با مادر دادن لازم نیست و اگر مادر بمثل اجرت نطلبد اولی از دیگری است
و اگر مادر زیاده از اجرت زن دیگر خواهد زیاده دادن لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه
کم اجرت شیر میدهد و مادر منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه مدت ایام شیر دهد چه کمتر از دو
سال هر چند بیست و یک ماه جایز است اما زیادتی اجرت ندارد سیوم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه
مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه خوش شکل باشد و اما آن شش امر مکروه اول آنکه زن
شیر دهنده کافر باشد اما اگر مضطر شوند زن جهودیه میتوانند شیر دادن بشرطی که او را از خوردن شراب
و خوک منع باید کرد دوم آنکه شیر دهنده زن جهودیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت دادن زن مجوسیه شیر را
سیوم شیر دادن زن جهودیه هر گاه که بجا نخوبیرد و شیر دهد چهارم آنکه شیر از ولد الزنا باشد پنجم
آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعض از احادیث وارد شده که اگر کنیز از زنا حامله شده باشد
و طفل را شیر دهد اگر آقای او شیر او را حلال کند حلال میشود و الا فلا ششم آنکه شیر دهنده غیر مسلمان
و بد خلق و احمق باشد و بهی فطام کردن طفل در دو سال که شیر نخورد مادر او البته از پدر روا که طفل

پسر باشد و بعد از دو سالگی تا بالغ شدن بمحافظت کردن پسر پدر اولیست از مادر و اگر طفل دختر باشد
تا هفت سالگی مادر بمحافظت او اولیست از پدر و بعضی از مجتهدین تا ده سال گفته اند و بعضی بر آنند که تا شوهر نکند
مادر اولیست از پدر و قول اول اولیست و اگر دختر هفت ساله شود پدر اولیست تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او
اولیست از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار بخود دارد اما بهتر آنست که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود
و اگر یکی از پدر یا مادر طفل بمیرد محافظت او تا وقت بلوغ با آن دیگری متعلق است و اگر هیچ یک از ایشان
نباشد محافظت او بقول بعضی از مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد تعلق بخویشان دارد
و بعضی از مجتهدین محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و تعلق
بپدر میگیرد اول آنکه مادر کافر باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سیوم آنکه
مادر مؤمنه نباشد و پدر مؤمن باشد چهارم آنکه مادر از محافظت او امتناع نماید چه در این صورت حاکم شرع
پدر را بر محافظت طفل جبر میکند پنجم آنکه مادر شوهر دیگر کند ششم آنکه پدر خواهد که بسفر رود و در این صورت
بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط میشود و پدر پسر را همراه میبرد هفتم آنکه مادر جذام یا برص داشته باشد
چه بعضی از مجتهدین برآنند که پدر در این صورت اولیست بمحافظت از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد فصل
ششم در بیان نفقه و کسوت دادن بدانکه سه چیز سبب وجوب دادن نفقه و کسوت میشود سبب اول
خویشی چه نفقه پدر و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان او هر چند پایین آیند واجبست هرگاه قادر
بر دادن نفقه و کسوت باشد و سوای پدر و مادر چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان و عم و عمه و خال و
خاله را نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موکد است و بعضی از مجتهدین نفقه آنها را نیز واجب میدانند
و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و فاسق نیز باشند یا اگر مفلس باشند
نفقه ایشان واجبست و نفقه پدر و مادر در وقتی واجبست که زیاده از قوت یک روز و یک شب خود داشته
باشد و اگر از دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع او را بر نفقه دادن جبر میکند و آن مقدار
نفقه که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را بپوشد و خانه که ایشان در آن ساکن باشند لازمست

که ایشان

که ما بین ایشان در راه نکاح کردن چه ایشان با وجود احتیاج او و نفقه زنان ایشان لازم نیست بلکه
سنت است و همچنین با وجود احتیاج خدمتگار برای ایشان بهم رسانیدن و نفقه او دادن لازم نیست و اگر
نفقه خویشان را چند مدت نداده باشد قضای آن واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که
برای نفقه خود قرض کنند بواسطه آنکه خویش ایشان غایب باشد دادن آن قرض بر او واجبست و هرگاه پدر
موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس باشد نفقه فرزند بر جد لازمست و هر چند بالا رود و اگر جد موجود نباشد
یا مفلس باشد بر اجداد مادری واجبست که بالسویه نفقه دهند و هر خویشی که نزدیکتر باشد مقدمست در
نفقه دادن از خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند سبب دوم زن
بودن چه نفقه زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول آنکه زن دایمی باشد چه نفقه متعه واجب نیست
و نفقه زنی که او را طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازمست و آیا نفقه زنی که
در عده وفات واجبست یا نه مجتهدین را در این دو قولست دوم آنکه زن شوهر خود را بر دخول کردن اقدار
کامل دهد پس اگر بر دخول او تمکین کامل نکند نفقه او واجب نیست و همچنین نفقه زنی که سرکشی کند نیز واجب نیست
سیوم آنکه زن بالغ باشد چه نفقه زن غیر بالغ لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقه زن غیر بالغ را نیز
واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتد نباشد چه نفقه مرتده ساقط است و اگر چه حامله باشد بر قول بعضی از
مجتهدین که نفقه را بجهت غیر حمل لازم نمیدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد چند چیز بر شوهر واجبست اول
آنکه شکم او را از نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو دهد و اگر مدتی نان خورش بزن ندهد قضای
آن لازمست و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست و نمیتواند که شوهر زن را
تکلیف کند که با او چیزی بخورد و هر صبح زن نفقه خود را میتواند طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست لیکن اگر
در اثنای روز او را طلاق بائن دهد نفقه آن روز را از او باز نمیگیرد اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در
بعضی نفقه رجوع میکند یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست و زن نفقه زیاده از یکروز نمیتواند طلبید
و اگر شوهر مفلس باشد او را مهلت دهند تا خبر بیع و سعت یابد و هر دو زن در این صورت فسخ نکاح خود

نمیتواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقه سابق را از و میگیرد و بسیار کرد در مفلس بقدر استطاعت
از و نفقه نگرفته باشد سیوم آنکه جامه باو دهد که او را بپوشاند و آن چند چیز است و زیر جامه و مقنعه
و اگر از اهل تجمل و شرف باشد جامه جهت غیر خانه او را لازم است و در زمستان زیادتی جامه برای دفع
سرما لازم است و اگر در شهری باشد که پوستین پوشیدن زنان متعارف باشد جهت او نیز لازم است و اگر در
جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در جنس نان و نان خورش و جامه رعایت میکنند
زنانی که مثل آن زن در آن شهر باشند چهارم آنکه خدمتکار باو دهد اگر از اهل خدمتکار باشد و لازم نیست
که جهت او کنیز بخرد و زیاده از یک خدمتکار نیز لازم نیست و اگر آن زن از اهل زیاده از یک خدمتکار باشد
و نفقه خدمتکار زن بر شوهر لازم نیست و اگر زن خدمتکاری داشته باشد که شوهر با آن راضی نباشد
والا شوهر میتواند او را بیرون کرد و دیگری بجای او آورد و اگر زن بشوهر گوید که اجرت خدمتکار مرا
بمن ده که من خدمت خود میکنم اجرت دادن بر شوهر لازم نیست و اگر زن زیاده از یک خدمتکار داشته باشد
شوهر منع آن زیاده میتواند کرد و همچنین پدر و مادر آن زن را نیز از آمدن نزد او مانع میتواند شد و ایضا
او را از خوردن چیزهای بدبو منع میتواند کرد بنا بر مذهب جمعی از مجتهدین و قول اقرب آنست که او را منع میرسد
و همچنین از خوردن چیزهایی که سبب بیماری او شود و از خوردن زهر او را منع میتواند کرد پنجم خانه که در آنجا
ساکن شود و غیر شوهر در آن تردد نکند ششم فرشی که روز بر بالای آن نشیند و لحاف و بالش که شب
در آن بخوابد و جهت خدمتکار او لحاف و بالش لازم نیست هفتم ظرفی که در آن طبخ کند و ظرفی که در آن
طعام بخورد و کوزه که آب از آن بیاشامد و کاسه که آن از چوب باشد یا از گل هشتم چیزهایی
که آن بدن را از کثافت پاک کند چون شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و اجرت حمام
لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه در این صورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت و دوای
بیماری او بر شوهر لازم نیست سبب سیوم مالک بودن چه نفقه بنده و علف حیوانات تا آنکه علف کرم
ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجبست و اگر بنده کسبی داشته باشد جایز است که آقا نفقه او را از

کر او

کسب او دهد و اگر کسب او وفا بنفقه او کند و اگر وفا نکند تتمه آنرا لازمست که آقا بدهد و در نفقه بنده
رجوع ببندگان مثل آن آقا کنند و هرگاه آقا مفلس باشد یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع
او را جبر میکند بنفقه دادن یا بفروختن آنها یا کشتن حیواناتی که قابل کشتن باشند **باب
دوازدهم** از کتاب جامع عباسی در بیان طلاق دادن زنان و عده نگاه داشتن
ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان و این باب مشتمل بر چند مطلب است مطلب اول در طلاق
دادن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق بر چهار قسمت قسم اول
طلاق واجب و آن بر سه قسمت اول طلاق دادن شوهر زنی را که با و گفته باشد که پشت تو همچو پشت
مادر منست چه در این صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد که یا کفاره واجب بود بر او طلاق گفتن یا بعد از
دادن کفاره دخول کردن دوم طلاق دادن زنی که شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند که در این صورت
حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد که یا طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سیوم طلاق دادن
نوبتین شوهر و خویشان زن در حالتی که اصلاح میانه زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر و بعضی
از مجتهدین این قسم را سنت میدانند قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسمت اول طلاق دادن زنی
که حیض یا نفاس داشته باشد هرگاه شوهر با او دخول کرده باشد و حاضر باشد دوم طلاق دادن زن
بالغه که حیض میدیده باشد و لیکن حامله نباشد و با او دخول کرده باشد پس از آنکه حیض ببیند و پاک شود
سیوم زیاده از یکمرتبه طلاق گفتن در مجلس چه بمذهب شیعه یکمرتبه بلفظ طلاق کافیست و دوم و
سیوم حرام است اما در مذهب سنیان جایز است چهارم طلاق دادن زنی که در آن شب نوبت خوابیدن
پیش او باشد بر قول بعضی از مجتهدین قسم سیوم طلاق مکروه و آن بر دو قسمت اول طلاق دادن شوهر
زن خود را در حالتی که میان ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدای تعالی طلاق را دشمن
میدارد دوم طلاق دادن زن بیمار خود را قسم چهارم طلاق سنت و آن در حالتی است که شوهر ترسد
که از عهده حقوق زن بیرون نتواند آمد یا آنکه از آن زن در دل داشته باشد و کاش مجتهدین طلاق

سنت میگویند و مقابل طلاق بدعت میخواهند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند و گاه
طلاق سنت میگویند و مراد این است که چون مرد زن را طلاق دهد بشرایط طلاق و بعد از آن
بگذارد که از عده بیرون رود آنگاه او را عقد کند این طلاق را سنت بمعنی اخص میگویند و طلاق
سنت بمعنی اعم بر دو قسمت قسم اول طلاق باین یعنی طلاق دادنی که شوهر را بعد از ایقاع
صیغه آن رجوع نمیرسد و آن بر هفت قسمت اول طلاق دادن زنی که با او دخول نکرده باشد دوم
طلاق زنی که از دیدن خون حیض مأیوس شده باشد سیوم طلاق غیر بالغه چهارم طلاق زنی که
چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن او را طلاق گفته باشد چه در این صورت مادام که آن زن رجوع در آن
چیزی که داده نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه او را آن شخص نکاح کند پنجم طلاق دادن زن آزاد
مرتبه سیوم و در کنیز مرتبه دوم چه در این صورت رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخص دیگر آن زن را نکاح کند و دخول
نماید ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبه ششم و در کنیز مرتبه چهارم چه در این صورت نیز رجوع
نمیتواند کرد تا آنکه شخص او را بعقد در آرد و دخول کند هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبه نهم و در
کنیز مرتبه ششم چه در این صورت نیز شوهر را رجوع نمیرسد چرا که اگر طلاق عدی باشد حرام موبد میشود و اگر
غیر عدی باشد محتاج باین است که شخص دیگر او را نکاح کند و دخول نماید تا حلال شود چنانچه عنقریب مذکور شود
قسم دوم رجعی و آن بر دو قسمت اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است
و آن ما سوای طلاق باین است دوم طلاق عدی و آن چنان است که زن را بشرایط طلاق طلاق دهند و در
عده با آن زن رجوع کنند و دخول نمایند آنگاه بگذارند که حیض ببیند دیگر طلاق دهند آنگاه در عده
رجوع نمایند و باز دخول کنند و هرگاه اینچنین طلاق دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را
دیگر نمیرسد که با او رجوع کند و دخول با او حرام است تا آنکه شخص دیگر آن زن را بنکاح دایم در آورد و دخول کند و در مرتبه
ششم آزاد و در چهارم کنیز نیز حرام میشود تا آنکه دیگری بنکاح دایم با او دخول کند و در مرتبه نهم زن آزاد
و در ششم کنیز بر شوهر حرام موبد میشود و همچنین اگر طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده

بیرون رود و عقد کنند در مرتبه نهم آزاد و در مرتبه ششم کنیز حرام موبد نمیشود بلکه هرگاه شخص بنکاح
دایم با آن زن دخول کند حلال میشود و فرقی نیست در آن شخص که در میراث میانه زن و شوهر بنکاح دایمی
در میآید از آنکه بنده باشد یا آزاد و اگر این شخص در حالت حیض و نفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او
آیا بر شوهر حلال میشود یا آنکه شرط است که در حالتی که زن از حیض پاک شود آن شخص دخول کند تا آنکه حلال
شود مجتهدین را درین دو قولست و شرط است که آن شخص در فرج دخول کند پس اگر بی دخول منی خود را در فرج
آن زن بریزد حلال نمیشود و همچنین اگر در غیر قبل دخول کند فصل قسم دوم در بیان شروط طلاق بدانکه
شروط طلاق یازده است اول صیغه طلاق مثل آنکه شوهر بزن خود گوید اَنتِ طالِقٌ یعنی
تو طلاقی یا آنکه اشاره بزن کند و گوید هذِهِ طالِقٌ یعنی این زن طالق است یا آنکه بگوید
زَوجَتی طالِقٌ یعنی زن من طالق است و سوای این صیغها به لفظ دیگر صحیح نیست
پس اگر کسی بزن خود گوید اَنتِ طلقٌ یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها
طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق نیست اگر بزن خود گوید که تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که
این لفظها صریح دلالت بر طلاق ندارند و اگر چه با آن قصد طلاق کنند دوم آنکه صیغه را بلغت عربی
بگوید هرگاه قدرت بر عربی داشته باشد و اگر قادر بر آن نباشد بهر طریقی که قدرت بر آن دارد صحیح است
سیوم آنکه صیغه را بلفظ بگوید هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر بلفظ نگوید بلکه بنویسد
طلاق صحیح نیست خواه شوهر حاضر باشد و خواه غایب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غایب باشد
نوشتن صحیح است و اگر قادر نباشد بر گفتن مثل آنکه گنگ باشد اشارت کافیست و در حدیث آمده که
در این صورت مقنعه بر سر آن زن اندازد تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این رو از او بپوشد
و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شوهر زن را مخیر سازد میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق کند و زن
اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه صیغه را معلق بر شرطی یا صفتی نسازد پس اگر معلق سازد صحیح نیست
پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق چیزی دیگر ذکر نکنند که منافی طلاق باشد مثل آنکه بعد از آنکه گوید انت

طالق بگوید نصف طلقه ششم اگر در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی
و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصد نکند صحیح نیست هفتم اگر طلاق دهنده بالغ باشد پس
اگر طفل باشد صحیح نیست اگر چه ولی او را اذن دهد و اگر چه ده ساله باشد و بعضی از مجتهدین طلاق
دادن ده ساله را صحیح میدانند هشتم اگر طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست
و ولی زن دیوانه را که تمام وقت دیوانه باشد میتواند داد اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی
صحیح نیست نهم اگر طلاق دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بران دارند صحیح نیست دهم
اگر طلاق دهنده قصد طلاق کند پس طلاق مست و خفته و مدهوش و غافل صحیح نیست و همچنین اگر نام زنش
طالق باشد و در وقت صیغه گفتن طلاق قصد نام آن زن کند صحیح نیست یازدهم اگر زنی را که طلاق
میگویند باید که زن دائم باشد چه طلاق متعه و کنیز که با او دخول کرده باشند بسبب ملک [illegible] و زنی که
بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست دوازدهم اگر در وقت طلاق دادن باید که زن از حیض و نفاس پاک باشد
اگر با او دخول کرده باشند و حیض میدیده باشد و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد پس اگر شوهر با او
دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که از جایی بجای دیگر انتقال کرده یا اگر آبستن باشد
طلاق دادن او در حالتی که حیض و نفاس دارد صحیح است سیزدهم اگر زنی را که طلاق میدهند میباید که
در لفظ یا در قصد معین باشد پس اگر مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که طلاق در این حالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا اگر شوهر تعیین میکند چهاردهم اگر
در وقت طلاق گفتن دو مرد عادل حاضر باشند و هر دو یکبار بشنوند پس اگر حاضر نباشند یا اگر هر دو یکبار
نشنوند یا اگر یکی عادل نشود یا اگر عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهر را در طلاق
کافی میدانند پانزدهم اگر آن دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان در طلاق معتبر نیست نه تنها و نه با
مردان فصل سیوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه رجوع کردن شوهر در طلاق رجعی جایز است
و این بر دو قسمست قسم اول قولیست اگر شوهر بزن گوید راجعتكِ و ارتجعتكِ یعنی

رجعتك

رجوع کردم در نکاح تو یا اگر انکار طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشارت او یا برگرفتن مقنعه از زن او
که رجوع ازان فهمیده شود بجای گفتن است قسم دوم فعلیست چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن او
یا دست بشهوت برو مالیدن و اگر آن زن را که طلاق رجعی گفته اند در عدت عقد کنند آیا عقد کردن رجوعست
یا نه مجتهدین را درین دو قولست و همچنین خلافست در صحت معلق ساختن رجوع بر شرطی و در رجوع کردن
شوهر دانستن زن رجوع او را شرط نیست پس اگر زن غایب را طلاق دهند و در عدت رجوع کنند صحیح است
و گواه گرفتن بر رجوع کردن [illegible] سنت است و حرام بودن دخول ازان چون دخول در زمان حیض
مانع رجوع کردن آن زن نیست پس اگر در حالتی که حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است
و اگر اختلاف شود میان زن و شوهر در رجوع با او یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنست با قسم
و اگر زن دعوی کند بر شوهر که عدت او تمام شده در زمانی که احتمال داشته باشد که راست گوید مثل اگر
بیست و شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول زنست با قسم و ظاهر بعضی احادیث
دلالت بر قول [illegible] میکند چه قول ایشان را در چیزهایی که متعلق باشد قبول میکنند مگر گواهی دادن چهار زن
عادل که بر باطن آن زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عدت داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن ایشان
مدتی معین را که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن بر ده قسمست
قسم اول جماعتی از زنان که عدت ایشان سه مرتبه از حیض پاک شدنست و ایشان جمعی از زنانند که عادت
مقرر داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با ایشان دخول کرده باشند و تحقق
دخول بغیبوبت حشفه است در قبل و اگر چه انزال نکرده باشند پس چون ایشان را طلاق دهند باید که این
طایفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم زنان ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا
طلاق دادن عدت بر ایشان واجبست یا نه مجتهدین را درین خلافست و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عده
ایشان تمام شده در زمانی که ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانی که زنان
سه حیض بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکنست که بعد از طلاق بیک لحظه حیض ببینند

باشد و عادت او سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد و خلافست میان مجتهدین که آیا
لحظهٔ اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن زنانست از عده اصح آنست که لحظهٔ اخیره
داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشانست از عده **قسم دوم** جماعتی از زنان که سه ماه
عدهٔ ایشانست و ایشان چهار قسمند **اول** زنانی که عادتی مقرر در حیض دیدن نداشته باشند یا
هر شش ماه یکمرتبه حیض بینند و در سن زنانی باشند که حیض میبینند و ایشان را طلاق دهند چه عدهٔ ایشان
سه ماهست اگر در وقت دیدن ماه طلاق ایشان دهند و الا دو ماه هلالی و سی روز عدهٔ ایشانست **دوم** زنانی
که بالغ نباشند چه بر قول بعضی از مجتهدین بعد از طلاق واجبست بر ایشان که سه ماه عده دارند و
بعضی گفته اند که ایشان عده ندارند **سیوم** زنانی که از حیض دیدن مایوس شده باشند و اوان یأس
که هر که از طایفهٔ قریش یا نبطی نباشند در پنجاه سالگی بهم میرسد و اگر از طایفهٔ قریش یا نبطی باشند در
شصت سالگی چه عدهٔ ایشان بعد از طلاق بر قول بعضی از مجتهدین سه ماهست و بعضی بر آنند که
ایشان عده ندارند **چهارم** زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته
چه عدهٔ ایشان سه ماهست **قسم سیوم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست
و ایشان دو قسمند **اول** کنیزانی که ایشان را عقد مقرر باشد و بعقد با ایشان دخول کرده باشند
چه عدهٔ ایشان بعد از طلاق دادن دو مرتبه از حیض پاک شدنست و اگرچه شوهر ایشان آزاد
شده باشد و کمتر زمانی که کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز و دو لحظه است **دوم** زنانی که بعقد متعه
با ایشان دخول کرده باشند چه عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدنست هرگاه ایشان را عادت
مستقیم باشد **قسم چهارم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان چهل و پنج روزست و ایشان دو قسمند **اول**
کنیزانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند **دوم** زنانی که ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند
و حیض نه بینند اما در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عدهٔ ایشان نیز چهل و پنج روزست **قسم پنجم**
جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان نه ماهست و ایشان زنانی اند که یکمرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نبینند

چه بعد از طلاق عدهٔ ایشان نه ماهست و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدهٔ این قسم زنان یکسال است
قسم ششم جماعتی از زنان اند که عدهٔ ایشان بزاییدن ایشان منقضی میشود و آن زنان حامله اند
چه زنان حامله را هرگاه طلاق دهند بزاییدن از عده بیرون میروند و اگر بعد از طلاق دادن
یک لحظه بزایند بشرط آنکه حمل از کسی باشد که بجهت او عده نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که از او
باشد چون فرزند زنی که شوهر با او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که عدهٔ حامله در طلاق کمتر از عدهٔ
و زاییدن او است پس اگر زاییدن او کمتر از سه ماه باشد عدهٔ او زاییدن او است و اگر سه ماه کمتر از
زاییدن باشد عدهٔ او سه ماهست و اگر حمل زن از زنا باشد عده ندارد و اگر زن را در سفر طلاق دهند
و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا خواهند که زیاده بر چهار زن بعد از طلاق یکی از ایشان دیگری
تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشانست **قسم هفتم** جماعتی از زنان که عدهٔ ایشان
چهار ماه و ده روزست و ایشان جماعتی از زنانند که شوهران ایشان مرده باشند و اگرچه شوهران ایشان
متعه باشند چه بر ایشان لازمست که چهار ماه و ده روز عده نگاه دارند و در آن مدت ترک زینت کنند
یعنی جامهٔ نیکو نپوشند و بوی خوش بکار نبرند و سرمه نکشند و الا احتیاج بسرمه پیدا کنند نکشند
و روز پاک کنند و حنا نه بندند و بغیر از این روغن نمالند و هر چه در عرف و عادت آنرا زینت دانند بر ایشان
حرامست اما ایشان را پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که آن بسبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف
میشود پس هر جامه که در عرف و عادت آنرا زینت گویند نپوشند اما سر خود را شانه زدن و بدن از
چرک پاک گردانیدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو نشستن حرام
نیست و همچنین زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانی که شوهران ایشان مرده باشند نیز حرام نیست
و در آنچه مذکور شد فرقی میانه زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ نیست خواه در حیض دیدن عادت
داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانی که آقا با ایشان دخول کرده باشد و حامله باشند بعد از
مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارند **قسم هشتم** کنیزانی که شوهران ایشان مرده باشند

واگرچه آن شوهران آزاد باشند چه عده ایشان بعد از مردن شوهران ایشان نصفست و نیم ورث
نصف عده زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شد از ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجبست و بعضی از
مجتهدین گفته‌اند که عده کنیزان نیز بعد از مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز
در عده آزاد شود عده او نیز عده آزاد است اما اگر در عده باین باشد همان عده رجعیه کنیزان را تمام میکند
قسم نهم جماعتی از زنان که حامله باشند و شوهران ایشان مرده باشند چه عده ایشان دورترین
دو مدتست از چهار ماه و ده روز و زائیدن یعنی هر کدام از این دو مدت که دورتر باشد آن عده ایشانست
پس اگر در کمتر از چهار ماه و ده روز بزاید عده او چهار ماه و ده روز باشد و اگر زیاده باشد عده او
زائیدن اوست قسم دهم زنانی که شوهران ایشان گم شده باشند و خبری از ایشان ظاهر نباشد و
ایشان خرجی ایشان نیز نداشته باشند که نفقه زنان ایشان دهند و آن زنان از نفقه خود عاجز آیند و صبر
نکنند حال خود را بحاکم شرع عرض نمایند حاکم شرع چهار سال ایشانرا انتظار میفرماید و نفقه از بیت المال
بایشان میدهد و در مدت چهار سال خبر از شوهران ایشان میگیرد و تفحص حال ایشان در آن جهتی که
گم شده اند میکند پس اگر خبری از ایشان نرسد ولی گم شده ایشانرا طلاق میدهد و عده ایشان چهار ماه
و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا
شود او اولیست بزن خود و اگر بعد از تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست خواه شوهر کرده باشد
و خواه نکرده باشد تتمه واجبست بر کسی که کنیز مدخوله میفروشد یا کنیزی را که بخرید یا بهر نحوی که باشد
مالک میشود در غیر صورتی که آن کنیز جوان باشد و حیض ببیند انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند آنگاه با او
دخول کند و اگر حیض نه بیند اما در سن زنی باشد که حیض می‌بیند واجبست او که چهل و پنج روز انتظار بکشد
آنگاه دخول کند و اگر کنیز حامله باشد آنقدر انتظار بکشد که بزاید یا اگر چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه
دخول کند و آیا در مدت استبرا غیر از دخول کردن بوسه و غیر آن نیز حرامست یا نه مجتهدین را در آن دو قولست
اقوی آنست که جایز است و اگر در ایام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط میشود یا نه در این نیز دو قولست

اقوی آنست

اقوی آنست که لازمست و اگر دعوی کند که مالک اول استبرا کرده یا آنکه در حالتی که حیض دار باشد
باو منتقل شده یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی باشد استبرا در این صورتها واجب نیست و در
مدت عده رجعیه نفقه بر شوهر لازمست بطریقی که در نکاح مذکور شد و حرامست بر آن زن بیرون رفتن از خانه
که شوهر او در آنجا او را طلاق گفته بغیر عذر و بر شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرامست مگر آنکه کاری کند که
مستوجب حد زدن باشد چه او را جهت حد زدن بیرون میتوان کرد یا آنکه او را آزار کند چه در این صورت نیز
جایز است که او را از خانه بیرون کنند و بخانه دیگر فرستند و همچنین نفقه کنیز در عده رجعیه لازمست و در عده
باین نفقه لازم نیست مگر آنکه حامله باشد مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنانست که
میانه زن و شوهر رنجشی بهم رسد و زن تمام مهر خود را یا بعضی از آن بشوهر بخشد که در عوض آن او را طلاق
گوید و فرق میانه خلع و مبارات آنست که خلع رنجش از طرف زنست و مبارات از هر دو طرف و اقسام
خلع سه است حرام و سنت و مباح اما حرام و آن وقتی است که شخص زن خود را باکراه بر آن دارد که خلع کند
و همچنین حرامست هر گاه شخص زن خود را از بعضی حقوق او باز دارد تا خلع کند و اما خلع سنت آنست که زن
بشوهر گوید که من کسی را بر تو بیارم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین در این وقت خلع را واجب میدانند
و اما خلع مباح و آن وقتی است که زن از مرد آزرده باشد و مالی باو دهد تا او را خلع کند و شروط خلع
و مبارات زیاده بر شروطی که در طلاق مذکور شد شش چیز است اول ایجاب چنین خالعتک یا بارأتک
یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم با تو یا مبارات کردم با تو و آیا بعد از صیغه خلع یا مبارات صیغه
طلاق باید گفت یا آنکه خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست مجتهدین را در این خلافست اقوی آنست که خلع
فسخ است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغه خلع است دوم قبول
زن بلا فاصله پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سیوم آنکه مبارات و خلع با زر دادن زن واقع شود و مبارات
با زر دادن شوهر و زن هر دو پس اگر خلع و مبارات بی زر دادن واقع شود صحیح نیست و اما اگر بصیغه طلاق
واقع شود طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده میرسد که رجوع کند چهارم آنکه چیزی که زن در عوض طلاق

بشوهر میدهد باید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب و خوک باشد صحیح نیست و آن
عوض مقدار معین ندارد بلکه آنچه در عوض میدهد جایز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات
میباید که از مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیحست و آن عوض را
وقتی که کنیز آزاد میشود میدهد و اگر بنده [?] بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض ملک آقاست و خلع
صحیح است پنجم آنکه صیغهٔ خلع و مبارات را باید که دو مرد عادل با هم یکدفعه بشنوند بطوریکه در طلاق
مذکور شد پس اگر دو مرد عادل یکدفعه نشنوند صحیح نیست ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد
مگر آنکه شرطی باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته باشد چنین شرط که هر گاه زن در آن عوض رجوع کند شوهر نیز
در زوجیت رجوع نماید چه این شرط صحیحست زیرا که هر گاه عقد خلع و مبارات منعقد شود شوهر را رجوع نمیرسد
مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده است در عدهٔ رجعیه رجوع کند چه در این صورت شوهر را نیز میرسد که در عده
رجوع نماید اما اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله یا یائسه یعنی از حیض دیدن مأیوس شده باشد در عوض رجوع
نمیتواند کرد و اگر زن و شوهر در قدر عوض یا جنس آن اختلاف کنند قول زن مقدم است مطلب سیوم
در بیان ظهار و ایلا کردن با زن خود و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام ظهار کردن و شروط آن
بدانکه ظهار بر دو قسمست اول آنکه کفاره آن پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزن خود گوید که
پشت تو همچو پشت مادر منست چه در این صورت حرام است بر او دخول کردن تا آنکه کفاره دهد چنانچه در بحث کفاره
مذکور شد دوم آنکه کفاره آن بعد از دخول کردنست و آن چنانست که شخصی بزن خود گوید که
پشت تو همچو پشت مادر منست اگر با تو دخول کنم پس در این صورت اگر با آن زن دخول کند ظهار بهم میرسد و کفاره
بر او لازم میشود و شروط ظهار کردن نه است اول صیغه مثل اَنْتِ عَلَیَّ کَظَهْرِ اُمّی یعنی تو
بر من همچو پشت مادر منی و آیا در حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرم خواه نسبی و خواه رضاعی با مادر
مساوی اند یا این حکم مخصوص مادر است میانه مجتهدین درین خلافست اقرب آنست که همه در حکم مساوی اند
و اگر شخصی بزن خود گوید که پشت تو همچو پشت فلان کس است ظهار واقع نمیشود دوم آنکه ظهار کننده

بالغ باشد

بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست سیوم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح
نیست چهارم آنکه ظهار کننده قصد ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسی
که او را باکراه بر آن دارند واقع شود صحیح نیست پنجم آنکه با زن دخول کرده باشد ظهار کردن با او صحیح
پس اگر دخول نکرده باشد
نیست چنانچه در روایت فضیل بن یسار از حضرت امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده
و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اصح قول اولست و در دخول کردن خواه در دبر کافیست ششم
آنکه ظهار را معلق بر صفت نسازد پس اگر معلق بر صفتی سازد چون طلوع آفتاب مثلا صحیح نیست اما اگر معلق
بر شرط سازد آیا صحیحست یا نه مجتهدین را درین خلافست اقرب آنست که صحیح است هفتم آنکه صیغه ظهار را
دو مرد عادل یکبار بشنوند بطوریکه در طلاق مذکور شد پس اگر دو مرد عادل یکبار نشنوند صحیح نیست
هشتم آنکه در حالتی که شوهر صیغه ظهار میگوید باید که آن زن از حیض و نفاس پاک باشد هر گاه
شوهر نزد او حاضر باشد و حامله نباشد و در آن پاکی دخول با او نکرده باشد چنانکه در طلاق مذکور شد پس اگر
ظهار کند در حالتی که حیض یا نفاس داشته باشد یا حامله باشد یا در آن پاکی با او دخول کرده باشد صحیح نیست
نهم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بزن خود گوید که دست تو همچو دست مادر منست
ظهار نیست و آیا اسلام شرطست یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین آیا در ظهار نکاح دایمی شرطست
و متعه را ظهار نمیتوان کرد نیز خلافست و آیا اگر ظهار را بمدت معین معلق دارند صحیح است یا نه مجتهدین را درین
دو قولست اقرب آنست که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قولست در اینکه آیا حکم ظهار مکرر میشود بمکرر کردن
ظهار یا آنکه در حکم یک ظهار است اقرب آنست که مکرر میشود و کفاره ظهار در قسم اول وقتی واجب میشود
که اراده دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفاره واجب و جایز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اگر
پیش از کفاره دخول کند از روی عمد و علم دو کفاره بر او واجب میشود و اگر مکرر دخول کند کفاره دخول کردن
مکرر میشود نه کفاره ظهار اما اگر دخول نکند و طلاق دهد و بگذارد که از عده بیرون رود الا آنکه بعقد
و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد اگر با کنیز ظهار کند الا آنکه آن کنیز را بخرد بر قول بعضی از مجتهدین

و اگر شوهر از دخول ابا نماید که با او وطی را کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم او را
سه ماه مهلت میدهد که یا کفاره دهد و دخول کند یا اگر او را طلاق دهد و بعد از سه ماه اگر شوهر امتناع
نماید حاکم او را جبر میکند بر یکی از اینها یا بتنگی که طعام و آب را بر او تنگ میکرد اند تا یکی اختیار کند از اینها
کند فصل دوم در ایلا کردن آن چنانست که شخص قسم بخورد که با زن دائم خود دخول نکند مطلقا یا زیاده از
چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن با آن زن و شرط ایلا کردن چند است اول آنکه آن شخص که سوگند میخورد
بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست سیوم آنکه قصد
کند و مختار باشد پس اگر غافل باشد یا خفته یا کسی باشد که او را اکراه کرده باشند صحیح نیست چهارم آنکه
بزنی که سوگند میخورد که با او دخول نکند باید که زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز باشد و بملکیت با او دخول کرده
باشد صحیح نیست پنجم آنکه با آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه
سوگند را باسم خدا تعالی بخورد چنانچه در بحث سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند خورد سوگند نیست
و بعمل آوردن آن لازم نیست پس اگر فارسی با زن خود گوید که والله دیگر با تو دخول نمیکنم ایلا واقع میشود
و سوگند خوردن بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست خلاف سنیان که ایشان میگویند صحیحست
هفتم آنکه صریح بگوید که والله عز آلت خود را در فرج تو غائب نکنم پس اگر کنایه بگوید مثل آنکه والله که با تو
سر بر یک بالین نگذارم یا در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگرچه اینها قصد ایلا کند و اگر گوید که والله با تو
جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیحست هشتم آنکه سوگند خوردن را مجرد سازد از شرط و صفت
پس اگر معلق بر شرط یا صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمیدانند و هرگاه ایلا بشروط
بهم رسد زن در اینصورت حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و بعد از
چهار ماه بر او تنگ میگیرد تا یا دخول کردن و کفارت دادن یا طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید
جبر میکند بر یکی از اینها و اگر طلاق بائن دهد حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر
مرتد شود ایام ارتداد او داخل چهار ماه نیست و اگر بنده یا خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح و هر کس که

اعتقاد

اعتقاد بخدا ایشان داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر کسی سوگند خورد بر ترک دخول بمدت معین و آن مدت
منقضی شود الحال دخول کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیزی الحال او را بخرد و آزاد کند و عقد کند
حکم ایلا باطل میشود و آیا حکم ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود یا نه مجتهدین را درین خلافست و اگر
چند مرتبه ایلا کند آیا کفارت آن مکرر میشود یا همه یک حکم دارد درین نیز خلافست اقرب آنست که مکرر نمیشود
مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید والله که شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه بگوید
والله که شش ماه دیگر دخول نکنم و کفارت با دخول کردن در ایلا واجب است و واجب میشود که عمدا واقع شود پس اگر
سهوا دخول کند یا بشبهه یا بجنون واقع شود کفارت ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل
میشود یا نه میانه مجتهدین درین خلافست و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول
کسی مقدمست که دعوای انقضای آن میکند و اگر اختلاف در زمان ایقاع ایلا واقع شود قول کسی مقدمست که دعوای
تأخر ایلا میکند و اگر میانه یهود و نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیرست
که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید مطلب چهارم در
لعان یعنی لعنت کردن زن و شوهر بطریقی که مذکور میشود و در آن دو فصلست فصل اول در چیزهایی
که سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میشود امر اول نسبت دادن شوهر زن خود را بزنا و در صورت
پنج شرط لعان لازمست اول آنکه هر یک از زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و دیوانه
صحیح نیست و اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده صحیحست و بعضی از مجتهدین
اینها را شرط میدانند دوم آنکه زنی که شوهر او دعوی مینماید که زنا کرده است بعقد دائم خواسته باشد
چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود سیوم آنکه زن عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او
صحیح نیست چهارم آنکه شوهر دعوای مشاهده کند یعنی گوید که من دیدم که شخص با او زنا میکرد بطریقی
میل در سرمه دان پس اگر گمان کرده باشد یا بخبر یا بگفته باشند و اگرچه بحد شیاع برسد لعان صحیح نیست
پنجم آنکه زن کر یا گنگ نباشد چه اگر کر یا گنگ باشد بی لعان کردن بر شوهر حرام ابدی میشود هرگاه شوهر

و عوارض همین زنا کردن با او کند و آیا دخول کردن شوهر با زن شرطست مجتهدین را درین دو قولست
بعضی از ایشان دخول را شرط میدانسته‌اند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی گفته‌اند که اگر سبب لعان دعوی زنا
کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول شرطست امر دوم انکار فرزند کردن چه
کردن چه در صورت نیز چهار شرط لعان لازمست اول آنکه زن بعقد دایمی باشد چه انکار فرزند
متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده باشد سبب لعان نمیشود و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر
انکار فرزند متعه جهت برطرف شدن حد باشد انکار فرزند او نیز سبب لعان میشود و آیا در کنیز لعان
واقع میشود مجتهدین را درین چند قولست بعضی میگویند مطلقا موجب لعان نمیشود و بعضی برآنند که مطلقا
موجب لعان میشود و بعضی گفته‌اند که بسبب انداختن او بزنا لعان واقع میشود اما در انکار فرزند او
لعان واقع نمیشود و قول اقرب آنست که در کنیزی که بملک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول
کرده باشد لعان واقع میشود دوم آنکه با آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او
موجب لعان نمیشود سیوم آنکه از دخول کردن تا زائیدن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا
ده ماه یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنانست نگذشته باشد چه اگر چنین نباشد انکار فرزند او
سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اگر اقرار
کرده باشد انکار او بعد از اقرار موجب لعان نمیشود و اگر چه اقرار بفرزندی او بکنایه از و صادر
شده باشد مثل آنکه شخصی باو گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدا تعالی بتو داده و او آمین گفته
باشد یا ان شاء الله تعالی اما اگر در حالت زائیدن آن زن ساکت بوده باشد و بعد از زائیدن
انکار فرزندی آن فرزند کند مجتهدین را درین دو قولست اقرب آنست که انکار او درین صورت موجب لعان
میشود فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شروط آن بدانکه هرگاه شخصی زن خود گوید که من دیدم که
شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند با شروطی که مذکور شد و گواه بر مدعای خود نداشته باشد
حاکم شرع آن شخص را امر میکند که چهار مرتبه بگوید اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما

رمیتها

و رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای تعالی که من از راستگویانم در آنچه این زن را
انداخته‌ام بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کنند که چهار نوبت دیگر
بگوید که ان لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین یعنی بدرستی که لعنت خدای
بر من باد که اگر من از دروغگویان باشم و بعد از آنکه آن شخص چهار مرتبه این قول بگوید آن زن را
امر کنند که چهار نوبت بگوید که اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به
من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای تعالی که شوهر من از دروغگویانست در آنچه انداخته است مرا بآن
از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کنند که چهار نوبت دیگر بگوید ان غضب الله
علی ان کان من الصادقین یعنی غضب خدای بر من باد اگر شوهر من درین دعوی از راستگویان
باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر
و زن بسبب لعان کردن و اگر زن پیش از لعان کردن بمیرد لعان ساقط میشود و آنمرد از آن زن میراث
میبرد اما در صورت حد بر او لازمست و جایزست که جهت اسقاط حد با وارث لعان کند و اگر وارث
حاضر نباشد مانع میراث بردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که درین صورت میراث
نمیبرد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از او میراث میبرد و فرزندی که شوهر انکار او کرده نیز
میراث میبرد و اگر زن چهار مرتبه اقرار بزنا کند یا از لعان امتناع نماید حد زنا بر او ثابت میشود و اگر
حامله باشد او را حد نزنند تا زمانی که بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن لعان اعتراف بدروغ گفتن
خود کند حد بر او ثابت میشود و اگر بعد از تمام شدن لعان اعتراف کند یا بعد از لعان کردن بدروغ
اعتراف کند میانه مجتهدین درین خلافست و اگر شوهر زن گوید که من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو
حد بر او لازم میشود یکی جهت زن و یکی جهت آنمرد پس چون میان ایشان لعان واقع شود حدی که از جهت
زن بر او لازم بود بلعان ساقط میگردد اما حدی که از جهت آنمرد بر او لازم میآید ساقط نمیشود دوم
زائل شدن علاقه زن و شوهری میان ایشان سیوم حرام مؤبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان

چهارم برطرف شدن فرزندی فرزند بسبب لعان هرگاه بسبب انکار فرزندی فرزند از آن زن باشد فصل
سیوم درآنچه تعلق بلعان کردن دارد بدانکه بیست امر تعلق بلعان دارد دوازده امر واجب
و هشت امر سنت اما دوازده امر که واجبست اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا کسی که
امام او را نصب کرده باشد جهت حکم کردن میان خلایق یا جهت لعان کردن بخصوصه و اگر شوهر و زن
در لعان کردن بحضور یکی از مجتهدین راضی شوند جایز است و اگرچه امام یا نایب امام موجود باشند دوم
آنکه شهادات اربع بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر بجای أَشْهَدُ أَحْلِفُ یا أُقْسِمُ بِاللّٰهِ یا شَهِدْتُ
بِاللّٰهِ بگوید لعان واقع نمیشود سیوم آنکه لفظ الله را بگوید پس اگر آنرا برحمن یا رحیم بدل کند
لعان نیست و همچنین اگر بعضی از کلمات آنرا بگوید و بعضی را نگوید چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را
بلفظی که دلالت بر معنی آنها کند بدل نکنند پس اگر چنین کنند لعان واقع نمیشود پنجم آنکه در هر مرتبه
که گواهی شهادت را ادا میکنند باید که بگوید که فرزندی که این زن بهمرسیده از من نیست اما بر زن ذکر
آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب بطریقی که مذکور شد بگویند پس اگر گویند که إِنِّی
صَادِقٌ یا کَاذِبٌ یا مانند آنها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نمیشود هفتم
آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعن و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشند غیر عربی نیز
جایز است و در صورت حاکم شرع را دو مرد عادل لازم است که زبان غیر عربی را دانند و یکی کافی
نیست هشتم ترتیب بطریقی که مذکور شد یعنی شوهر اول چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه بلعن کند
بعد از آن زن چهار مرتبه ابتدا بشهادت کند آنگاه بغضب نهم آنکه شوهر و زن هر دو در وقت ذکر
شهادت و لعن و غضب باید که ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که شوهر در حال ذکر شهادت
و لعن باید که ایستاده باشد و اگرچه زن در آنحال نشسته باشد و زن نیز در حالت ذکر شهادت و غضب
باید که ایستاده باشد و اگرچه شوهر در آنحال نشسته باشد دهم مشخص ساختن زن یا آنکه نام او را
ذکر کند و نام پدر او را یا او را بنوعی وصف کند که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشارت کند باو پس اگر زن

شخص

شخص نباشد لعان واقع نمیشود یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را پی در پی بگویند دوازدهم
آنکه هر یک از شوهر و زن تلقین آن کلمات وقتی شروع کنند که حاکم شرع ایشان را تلقین آن نماید اگر
هر یک از ایشان پیش از آنکه حاکم تلقین کند بگویند صحیح نیست و اما هشت امر سنت اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله
کند و روی بایشان دوم آنکه شوهر بدست راست حاکم شرع بنشیند و زن بدست چپ او سیوم آنکه
جمعی از عدول در آن مجلس حاضر باشند جهت شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند چهارم آنکه حاکم شرع
گواه را پیش از ذکر لعن وعظ بگوید و نصیحت کند و او را از عذاب خدای تعالی در آخرت بترساند و این آیت را
برو بخواند که إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً تا آخر آیه
پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقی که در گواه گفته شد ششم
آنکه لعان را در مکانی شریف جاری سازند میان رکن و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام واقع گردانند اگر در مکه باشند
و میانه منبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و قبر آنحضرت اگر در مدینه باشند و در صخره اگر در
بیت المقدس باشند و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اگر در آنجا باشند و در مسجد جامع اگر در
شهرهای دیگر باشند

هفتم آنکه در زمانهای شریف چون بعد از عصر واقع گرداند هشتم آنکه مردمان را برای ایشان جمع کند

باب سیزدهم

از کتاب جامع عباسی در شکار کردن و در آن
چند فصلست **فصل اول** در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن بر پانزده وجهست یک وجه واجب و
یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما یک وجه واجب آن وقتیست که نفقه شخصی که شکار میکند
و نفقه عیال او موقوف بر آن باشد چه در صورت شکار کردن او واجبست و اما یک وجه سنت و آن وقتی است
که آن شخص نفقه داشته باشد اما وسعت نداشته باشد و از شکار کردن قصد وسعت معاش کند چه در صورت
سنت است شکار کردن او و اما هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از دیگری بقهر و تعدی گرفته باشد
خواه آن آلت سگ شکاری باشد یا سلاح یا دام چه در صورت شکار کردن بآن آلت حرامست اما شکار
حرام نمیشود و اجرت آن آلت را واجبست که بصاحب او بدهد دوم شکار کردن بآلتی که از شکار بزرگتر باشد
و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سیوم شکار کردن در خانه غیر بی اذن او چهارم شکار

کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چهارم شکار کردن با یوز و باشه و چرغ و باز و سگ و جنگ و کمان گروهه
و کندن سر شکار و کوفتن سر او و کشتن بتفنگ و سید مرتضی علم الهدی نقل اجماع امامیه کرده است
بر حرام بودن شکاری که بغیر از سگ معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
اگر اندازند چیزی بر سگ و ملک بکشند حلالست و در حدیث صحیح نقل از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت شده که آنحضرت فرموده اند که اگر باز سگ شکاری را بکشند حلالست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
سوای سگ شکاری هرچه شکار کنند حرامست و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان
گروهه را مکروه میدانند **پنجم** شکار کردن کافر و دشمن اهلبیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را
که آنها بکشند خوردن او حرامست **ششم** شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در این حالت
شکار را حکم مرده دارد و خوردن آن حرامست **هفتم** شکار کردن در حرم مکه و مدینه و اما آنچه مکروه
اول شکار کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد **دوم** شکار کردن بسگ سیاه و بعضی
از مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که آنحضرت
میفرموده که گوشت شکاری را که سگ سیاه گرفته باشد نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
امر بکشتن سگ سیاه کرده اند **سیوم** شکار کردن در شب و بچه جانور را از آشیانها بیرون
آوردن **چهارم** شکار کردن ماهی در روز و شب جمعه **پنجم** شکار کردن در حرم مکه و مدینه **ششم** شکار
کردن شکاری که متوجه حرم مکه باشد **فصل دوم** در شروط شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن
شرطست **اول** آنکه سگی که بآن شکار میکنند میباید که او را تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه مرد خواهند
شکار را بگیرد یعنی اگر آن سگ تعلیم نداشته باشد و شکاری را بکشد حرامست **دوم** آنکه آن سگ شکار
را نخورد چه اگر خوردن عادت او باشد حلال نیست **سیوم** آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا آنکه تیر اندازد
یا نیزه و شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه
زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهلبیت یا مرتد یا دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگر

بسم

بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود و ترسا باشد آیا حلالست میانه مجتهدین در آن خلافست و اقوی
آنست که حلال نیست و همچنین اگر سنی باشد آیا حلالست یا نه در این نیز خلافست بعضی از ایشان گفته اند که اگر
سنی عداوت اهلبیت داشته باشد حرامست و اگر نداشته باشد حلال و بعضی از مجتهدین بر آنند که
اگر آن شخص که سگ را سر میدهد مسلمان باشد و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند که اگر آنچنان
کور نیست که قصد شکار تواند کرد حلالست و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان نیز باشد و هر دو سگ
شکار را بکشند حلال نیست **چهارم** آنکه کسی که سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا شمشیر و نیزه میزند میباید
که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله یا هرچه ذکر باشد در آن وقت بگوید و گفتن الله تنها کافی نیست
پس اگر عمدا ترک گفتن بسم الله کنند آن شکار حلال نیست و همچنین اگر غیر آنکسی که سگ سر میدهد دیگری نیز
بسم الله گوید حلال نیست و همچنین اگر دو سگ شکاری را بکشند که در وقت سر دادن یکی از آنها بسم الله
گفته باشند و دیگری عمدا نگفته باشد نیز حلال نیست اما اگر بسم الله را فراموش کرده باشند آن شکار حرام
نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کنند در وقت
خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر دادن بسم الله را فراموش کرده باشند و پیش
از آنکه سگ یا تیر یا نیزه یا شمشیر بآن شکار برسد بسم الله بگویند حلالست اما اگر عمدا ترک کرده باشند یا
پیش از رسیدن شکار بسم الله گویند آیا حلال میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و همچنین اگر جاهل
بحکم باشند آیا حکم کسی دارد که عمدا ترک بسم الله کرده یا حکم کسی دارد که فراموش کرده در این نیز خلافست
و آیا نام خدا تعالی را بعربی گفتن لازمست یا بهر زبانی که گویند جایز است در آن نیز خلافست و آیا بجای بسم الله
یا الله اکبر اگر اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد بگویند شکار حلال میشود یا نه در این نیز میانه
مجتهدین خلافست **پنجم** آنکه بقصد شکار کردن سگ را سر دهند یا تیر میاندازند پس اگر بی قصد شکار سگ را سر دهد
یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ را بطلبند و لکن بر اندازند اگر
سر دهند حلال میشود **ششم** آنکه قصد جنس شکار کنند پس اگر در وقت سر دادن سگ و انداختن تیر و نیزه

قصد حیوانی شکار نکند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب جراحت دندان سگ و خوردن
تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر عضوی از اعضای او را که جراحت داده باشد
و بآن بمیرد حلالست اما اگر بآن جراحت نمیرد بلکه بواسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از
کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد و بی آنکه جراحت کند بمیرد یا از غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد
حلال نیست مگر آنکه در صورت جراحت سگ کشتن باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکار مجروح
شده باشد در آب بمیرد پس اگر سر از آب بیرون آورده باشد یا آنکه آن شکار حیوانی باشد که آب او را
نکشد چون قاز و اردک حلالست هشتم آنکه شکار بعد از نظر غایب نشود و در حیات باشد که ما دام
او امکان داشته باشد و اگر بعد از نصف بکوه رسیده باشد پس اگر در این صورت از نظر پنهان گشته و او را مرده
بیابد حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غایب شود سگ بر سر او حاضر باشد و خواه نباشد نهم آنکه
آنکس که سگ سر داده و تیر انداخته و نیزه و شمشیر زده پس از شکار حاضر شده چه اگر حاضر باشد و آنمقدار
وقت باشد که آنرا تواند کشت لازمست که سر او را ببرد و اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر
شدن او چیزی نباشد که شکار را بآن تواند کشت میانه مجتهدین در آن خلافست اقرب آنست که حرامست
و بعضی بر آنند که در این صورت بگذارد تا سگ آن شکار را پاره پاره کند دهم آنکه باید که شکار آنچنان
باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد و خواه اهلی پس اگر کوچک باشد یا قدرت بر گریختن نداشته باشد
حلال نیست فصل سیوم در احکام شکار کردن بدانکه واجبست موضعی از شکار را که سگ بدندان گرفته
باشد بآب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن آنرا واجب ندانسته اند و شرط است در تیر انداختن و نیزه گذار
و شمشیر زدن که تنها باشند چه اگر جماعتی شکار را بتیر یا شمشیر یا نیزه بزنند حلالست و هرگاه آن شکار نمیرد
و همچنین شرط نیست که دیگری در شکار مدد نکند چه اگر دیگری او را مدد کند حلالست و همچنین حلالست اگر تیر بر
زمین آید و از آنجا جسته بشکار رسد و او را بکشد و اگر شخص شکاری را بشمشیر زند و دو نصف کند هر دو قطعه
که مذکور شد حلالست خواه دو نصف مساوی شود و خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند

الا نصف

آنکه نصفی که سر با او باشد حرکت کند مانند حرکت حیوان زنده چه در این صورت محتاج بکشتن اوست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که حیوانی را اگر دو نصف مختلف کند نصف بزرگتر حلالست و بعضی بر آنند که اگر دو نصف کنند
با حرکت کنند و یا نکنند آن نصفی که حرکت کند حلالست و هر شکاری که کسی بدست آرد یا بدام گیرد ملک او میشود
و اگر از دست او بیرون رود و دیگری او را بگیرد ملک او نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر او را
گذاشته باشد از روی بیرون رفتن از دست او قصد بیرون رفتن از ملک خود کرده آنکس که در ثانی آن شکار را
گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری بباغ غیر یا بخانه کسی آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی
کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس که گرفتن او از دیگری اولیست پس اگر کسی بی رخصت او بخانه او در آید و آنرا
بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرام کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشند
آیا اگر شکاری بباغ غیر یا بخانه یا کشتی در آید مالک میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست و اگر شکاری
بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخص دیگر با آن باشد چون مقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن
پیدا شود و طلب کند واجبست که بصاحبش دهند باب چهاردهم از کتاب
جامع عباسی در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوانات و غیر آن و در آن چند فصلست فصل اول در
اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسمت چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و شش قسم مباح اما
چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهل بیت و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست
اصح آنست که حرامست دوم ذبح کردن دیوانه سیوم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز
و اما یک قسم مکروه و آن ذبح کردن در شب است هرگاه ضرورتی نباشد و محتاج باو نشوند و اما یک قسم سنت و آن ذبح
کردن در روز جمعه است و اما شش قسم ذبح کردن مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسگ
شکاری بشروطی که در باب شکار کردن مذکور شد سیوم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل
ذبح باشد چه ذبح کردن او ذبح مادر اوست هرگاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی برو روییده باشد خواه
روح در وی داخل شده باشد و خواه نشده باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او لازمست

و یکقسم سنت

وبعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آنقدر وقت نماند که او را بکشند اگر بمیرد حلالست
و در منقول اشکالست و اگر خلقت او تمام نشده باشد حرامست **چهارم** ذبح کردن ماهی و آن زنده
بیرون آوردن او از آبست و در بیرون آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن او شرط
نیست بلکه سنتست پس اگر کافری ماهی از آب بیرون آورد حلالست بشرطی که مسلمانی ببیند که زنده
او را بیرون آورده اما اگر نه بیند حرامست و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه شود ماهی
مرده بغیر مرده احتیاط آنست که از همه اجتناب کند **پنجم** ذبح نمودن ملخ و آن زنده گرفتن اوست
بدست یا بآلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان بودن شرط نیست چنانکه در
گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را با آتش بسوزانند حلال نیست **ششم** ذبح
نمودن حیوانی که در چاه افتاده باشد یا بحیوان دیگر آویخته باشد و ذبح آنها بطریقی که از شارع معهود
شده است ممکن نباشد کشتن آنها بهر طریقی که ممکن باشد مشروعست **فصل دوم** در بیان آنچه بذبح نمودن
تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه
اما سیزده امر واجب **اول** آنکه کسی که ذبح میکند می باید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال
نیست **دوم** آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد حلال نیست **سیوم** آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن
مست و خفته و بیهوش حلال نیست **چهارم** آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان چون طفل ممیز پس اگر
کافر یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد حلال نیست و اگر چه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن
یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حرامست چنانچه گذشت **پنجم** آنکه آن حیوان قابل
ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح نباشد چون سگ و خوک که بذبح کردن
پاک نمیشود و حیوانی که قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح کردن پوست او پاک میشود و بعضی از
مجتهدین بر آنند که تا پوست او را دباغت نکنند پاک نمیشود و حیوانی که مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس
و غیر اینها آیا بکشتن پوست آنها پاک میشود یا نه میانه مجتهدین در این خلافست **ششم** آنکه چهار عضو آن

حیوان را ببرند و آن مجرای خوراک و آب و حلقوم که راه نفس اوست و دو رگ گردن چه اگر یکی از این چهار را
نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم کافیست **هفتم** آنکه اعضای آن حیوان را اگر
میخواهند ذبح کنند بچیز آهنی چون کارد و شمشیر و تیر ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهر چه مقدور باشد
چون آبگینه و سنگ تیز و نی ببرند و آیا اگر بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه مجتهدین را در این خلافست
بعضی بر آنند که بدندان و ناخنی که متصل ببدن و انگشتان باشد جایز نیست اما اگر جدا باشد جایزست **هشتم**
آنکه در وقت کشتن بسم الله گویند و در آنچه بسم الله گفتن شرط باشد **نهم** آنکه در وقت کشتن حیوان او را
بقبله کنند اگر مقدور باشد بطریقی که سر و گردن و سینه او را و اطراف قبله کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
محل ذبح را بجانب قبله کردن کافیست پس اگر عمدا رو بقبله ذبح نکنند حرامست و اگر فراموش کنند یا در حالتی
باشد که مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین بر این رفته اند که اگر صورتی
که آن حیوان را رو بقبله کردن ممکن نباشد آن کسی که ذبح میکند خود او رو بقبله کند **دهم** آنکه چهار عضو او را
بیکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلالست مجتهدین را در این دو قولست
اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی از اعضای آن حیوان را که ببریدن اند حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده
بماند الکفاه بکشند حلالست **یازدهم** آنکه آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از او بیرون آید
پس اگر حرکت نکند یا خون معتدل بیرون نیاید حلال نیست **دوازدهم** آنکه مردن او بسبب کشتن او باشد
پس اگر چنان باشد که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست **سیزدهم** آنکه اگر آن
حیوان شتر باشد نحر کنند یعنی او را بنیزه بکشند و محل نحر کردن او گردن است بطریقی که نیزه یا حربه
در گودی که در میانه سر گردن و سینه اوست بزنند و اگر گاو و گوسفند باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را
ببرند و گاو و گوسفند را بنیزه بکشند حلال نیست و اما پنج امر سنت **اول** نحر کردن شتر ایستاده در حالتی
که یکدست او را بمیانه بغل بسته باشند و هر دو پای او را [؟] کنند **دوم** بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را
در حال ذبح نمودن و دم او را رها کردن **سیوم** بستن دو دست و یک پای گوسفند را در وقت کشتن و یک پای او را

گذاشتن چهارم سر دادن پرنده را بعد از ذبح کردن پنجم تعجیل کشتن و اما مکروهات اول
در وقت ذبح کردن بریدن نخاع یعنی مغز مهرهای پشت دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سیوم
جدا کردن سر در وقت ذبح از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام دانسته اند و گوشت آنرا حرام
میدانند چهارم گردانیدن کارد در وقت سر بریدن که اطراف بالا برین شود و در بعضی از احادیث
نهی از این عمل واقع شده پنجم کشتن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی
احتیاج هفتم ذبح نمودن روز جمعه پیش از زوال فصل سیوم در بیان حلال و حرام و مکروه بودن
حیوانات و آن بر چهل قسمت شش قسم از آنها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم
حلال اول شتر و بعضی از سنیان گفته اند که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرامست و غلط کرده اند
چه آن مذهب ابو الخطاب است که او در وقت امام بوده و بعد از آن غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سیوم
گوسفند و قوچ و بز کوهی و آهو چهارم گورخر پنجم هر پرنده که در خفیدن او پیش از صفیف باشد یعنی بهم زدن
بال او بیشتر از پهن داشتن آن باشد یا آنکه چینه دان یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او خاری باشد
پس کبوتر و قمری و کبک و دراج و تیهو و گنجشک و آنچه بدینها ماند حلالست ششم ماهی که فلس دار باشد پس
گنعت و ربیث و ازبیان و طمر و طبرانی از اقسام ماهی حلالست چه اینها فلس دارند و اما آن بیست قسم حرام
اول سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری سیوم گربه اهلی و وحشی چهارم هر درنده ها چون شیر و گرگ و پلنگ
و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه بدینها ماند پنجم مرکب اهلی و صحرایی و کرکس ششم
خز و سنجاب و سمور و فنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک و پشه و شپش و غیر آنها
هشتم حیوانی که عادت بخوردن فضله آدمی کرده باشد چه او حرامست تا آنکه او را مدتی استبرا کنند یعنی
اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز او را ببندند و علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین
در گاو نیز چهل روز گفته اند و بعضی از ایشان سی روز و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند
بیست روز گفته اند و بعضی هفت و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر ماهی باشد یکروز و اگر اردک باشد پنج روز

و بعضی سه روز گفته اند و در بعضی روایات شش روز واقع شده و اگر غیر اینها باشد واجبست که آن مقدار
ایشانرا ببندند و علف دهند که آن اسم از ایشان برطرف شود نهم حیوانی که گوشت او را خورند چون
گوسفندی که به شیر خوک پرورده شود و آنقدر شیر بخورد که استخوان او پخته گردد حرام میشود و بچه او نیز
حرامست دهم حیوانی که گوشت او را خورند و با او بخفی وطی کند چه آن حیوان و نسل او حرامست و واجبست
سوزانیدن آن حیوان چنانچه مذکور شد در بحث حدود و مذکور شد و اگر آنچنین گوسفندی در میان گله باشد
گله آن گله را دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی باند یازدهم هر مرغ پرنده که مخلب یعنی چنگال داشته
باشد چون باز و چرغ و عقاب و شاهین و باشه و غیر آنها دوازدهم کلاغ با جمیع اقسام او سوای کلاغ که در
زراعت میباشد و زاغ که خاکستری رنگست که اینهر دو مکروهست سیزدهم خفاش و طاوس و بعضی این
هر دو را مکروه میدانند چهاردهم مرغ که او را نه ترتیب زنند تا آنکه بمیرد و همچنین حیوانی که بجوش سازند
و بگذارند تا بمیرد پانزدهم ماهی که فلس نداشته باشد همچنین ماهی که در آب مرده باشد و هر گاه ماهی مرده
با ماهی زنده مشتبه شود بعضی از مجتهدین برآنند که آنرا در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرامست و اگر بر رو افتد
حلال شانزدهم سنگ پشت هفدهم خارپشت هجدهم خرچنگ بری و بحری نوزدهم گوشتی که در زیر
شیر زر بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود مگر آنکه آن شیر را شکافته باشند و همچنین حرام میشود اگر
ماهی حلال و ماهی حرام را با هم بریان کنند بر طرزی که ماهی حرام بر بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی حلال بر بالای
ماهی حرام باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوانست و اگر تخم حلال با حرام مشتبه شود هر کدام که هر دو
طرف او مختلف باشد حلالست و اما چهارده قسم مکروه اول اسب دوم خر سیوم استر و بعضی از مجتهدین
گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانی که یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک خورده باشد و گوشتش مستحکم نشده باشد
چنین حیوانرا هفت روز بعلف دادن اگر علف خورد و اگر علف نخورد تا سه روز شیر حیوانی دهند که گوشت او را
خورند اما اگر شیر خورده باشد گوشت او حرام نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست بشویند پنجم حیوانی که شیر
آدمی بخورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی زراعت میباشد و زاغ که رنگ خاکستری باشد هفتم هدهد

حرمت رسانیدن پیا چهارصد و آنهی کرده اند از کشتن بنده هشتم خطاف چه در حدیث آمده که
خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و مشهور قول
اولست اگرچه بی بر مودن او بیشتر از ضعف سبب بار اوست نهم قنبره یعنی چکاوک چه در حدیث آمده که
قنبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که با آن بازی کنند زیرا که او همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان
اهل بیت میکند دهم فاخته چه در حدیث آمده که شومست نگاه داشتن فاخته یازدهم حباری دوازدهم
صرد سیزدهم صوام و آن مرغیست دراز گردن که آلوده رنگ که بر درخت خرما میشیند چهاردهم شقراق
و وجه کراهت او آنچه در حدیث آمده آنست که او مار را میکشد فصل چهارم در بیان آنچه از حیوانات و
غیر آنها حرامست و مکروه و آن بر سر دو قسمست بر سه چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما اول چهار قسم
حرام اول هر چیز مستی که مست کند چون شرابی که از شیره انگور میکنند و نبیذ که از عسل و نقیع که از مویز و
مزره که از ذرت و فقاع که از خرما و جعه که از جو میگیرند و غیر اینها هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد
و خواه بسیار و فقاع که از مویز و جو میگیرند حکم شراب دارد با جماع مجتهدین اما هر چیزی که از او بوی شراب آید
چون رب سیب و رب به و اترج و آنچه بدینها ماند حلالست و در حکم شرابست شیره انگوری که بجوشد و کم از
دو حصه آن ناقص نشود اما اگر دو حصه آن ناقص شود و اگرچه بغیر آتش باشد حلالست و اگر شیره مویز را آفتاب
بجوشاند آیا حلالست یا نه میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که حلالست زیرا که آفتاب زیاده از دو حصه
آن ناقص کرده و همچنین کشمش و مویزی که در طعام میکنند حلالست بر قول اصح و اگر شراب سرکه شود حلال میشود
خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه آن چیزی که بسبب آن شراب سرکه میشود در آن مستهلک
شود و خواه نشود اما اگر چیزی نجس در شراب انداخته یا کافری دست بآن رسانده اگر سرکه شود پاک
نمیشود و اگر آن مقدار سرکه در شراب بریزند که آنرا مستهلک گردانند یا آنقدر شراب باشد که سرکه را مستهلک
سازد حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه اندک شراب در سرکه بریزند استعمال آن جایز نیست تا
اگر آن شراب سرکه نشود دوم خونی که از ذبح کردن حیوان آید حرامست خواه اختن جهندن داشته باشد و خواه

خوانیم ما

نداشته باشد چیزی که گوشت و غیر آن و در حلال بودن خون دل میانه مجتهدین خلافست سیوم بول از هر حیوانی
که باشد حرامست خواه گوشت او را بخورند و خواه نخورند و خواه از این نجس باشد چون سگ و خوک و خواه
از غیر آن چون شیر و پلنگ سوای بول شتر جهت شفا و بعضی از مجتهدین بول حیوانی که گوشت آنرا بخورند جایز میدانند
و همچنین حرامست منی و فضلات ایشان و غیر آن چیزی که در دهن و بینی و عرق ایشان چه خوردن اینها همه حرامست
چهارم شیر هر حیوانی که گوشت آنرا نخورند و در حلال بودن شیری که در پستان حیوان مرده باشد مجتهدین
را اختلافست پنجم هر چیز روانی که نجاست عارض او شود خوردن آن حرامست چون آب نجس ششم طعام غیر را
بی اذن او خوردن مگر حاکم که در آیه کریمه قرآنیه استثنا شده اند که ایشان بی اذن صاحب آن میتوانند
خورد و اگر ایشان نیز دانند که صاحب آن راضی نیست بر ایشان نیز حرامست هفتم اعیان نجسه چون سگ
آدمی و چیزهای پاک که نجس شده باشد بملاقات نجاست پس اگر آنچه قابل پاک کردن باشد خوردن آن پیش از
پاک کردن حرامست و همچنین مانند که آنرا با آب نجس خمیر کنند حرامست خوردن آن و روغنی که البته باشد هرگاه نجاست
بعضی از اجزای آن رسد با آنچه نجاست بآن رسیده حرامست و باقی حلال هشتم مرده و در حکم اوست
پاره که از زنده جدا کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن و استعمال کردن آن حرامست سوای پشم و موی
و کرک و پر مرغ که آنرا ببرند و اگر بکنند بیخ آنرا که بمرده متصل است بباید شست و شاخ و سم و دندان و ناخن
و استخوان و تخم هرگاه پوست بالایی او سخت کرده باشد و انفحه یعنی مایه پنیر و بعضی از مجتهدین استعمال اینها را
از مرده جایز داشته اند نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را بخورند و خواه نخورند دهم فرج حیوانات
خواه ظاهر آن و خواه باطن آن یازدهم سپرز هر حیوانی دوازدهم زهره هر حیوانی سیزدهم انثیین
هر حیوانی یعنی هر دو خایه که منی در آن جمع میشود چهاردهم مثانه هر حیوانی یعنی محل بول او پانزدهم
مشیمه هر حیوانی یعنی جایی که بچه در آن قرار میگیرد شانزدهم نخاع و آن مغزیست سفید که در مهرهای پشت
میباشد و عوام آنرا حرام مغز میگویند هفدهم غلبا و آن دو عصب است عریض زرد که از پس سر تا بفرج کشیده است
هجدهم غدد یعنی گرههایی که در میان گوشت و پوست میباشد نوزدهم اصلهای انگشتان که متصل

بعضی کودت و پاک است **بیستم** حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بدان چیزها می‌بینند و آنرا
مردمک چشم میگویند **بیست و یکم** خرزه دهان و آن غده‌ایست که در گلو میباشد بقدر نخودی و بعضی از مجتهدین
سوای خصیه و سپرز و سرگین و فرج و انثیین و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات حرام نمیدانند بلکه مکروه
میدانند **بیست و دوم** خاک و گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس سوای خاک تربت امام حسین علیه السلام
که بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد و گل ارمنی نیز برای دوا میتوان خورد **بیست و سیوم** زهرهای
کشنده و اما چیزی که بسیار آن کشنده باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن آن حرام است چون تریاک
و سقمونیا و تخم حنظل و مانند آنها **بیست و چهارم** بنگ خوردن حرام است و هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام
بهم رسد مثل آنکه در صحرایی واقع شود و چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیزهای حرام و بترسد که اگر نخورد ضعیف
شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و او را بکشند یا مال او را ببرند در این صورت جایز است که آنقدر
بخورد که سد رمق او شود و زیاده جایز نیست بشرطی که آن شخص بجنگ امام عادل نرود و راه بر مسلمانان نبسته
چه اگر چنین شخصی باشد خوردن چیزهای حرام در حال اضطرار او را حرام است و اگر شخصی در صحرایی باشد و چیزی
نداشته باشد که بخورد و بترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعامی داشته باشد که بقیمت دهد و او را قدرت بر قیمت
دادن آن نباشد واجب است بر آنکس که طعام باو بدهد و اگر ندهد بقهر و غلبه از او میتواند گرفت و اگر در صحرایی
تشنه باشد و بترسد که بمیرد آنقدر از شراب میتواند خورد که نمیرد و اگر از تشنگی محتاج بخوردن بول باشد نیز
میتواند خورد و فرقی نیست میانه خوردن بول خود یا غیر و بعضی از مجتهدین برآنند که بول خود را بخورد و ذلک
دیگری خوردن تریاق فاروق حرام است مگر باحتیاج و اما بخش قسم مکروه **اول** گوشت اسب و گوشت چهارپایانی
که او را خر زند **دوم** گوشت حیوانی که گوشت او را خر زند **سیوم** گوشت خر و استر **چهارم** شیر این
پنجم چیزهایی که جنب و حایض و نفسا و کسی که پرهیز از نجاست نکند بر طعام دست بران نهد چه خوردن آنها
مکروه است **ششم** پیاز و سیر خوردن کسی را که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و در شب جمعه خوردن
هفتم آبهای گرم خوردن خصوصا آبهایی که بوی گوگرد از آن آید بقصد شفا **هشتم** شرابی که بعلاج او را

سرکرده

سرکه کرده باشند و بعضی از مجتهدین خوردن این را حرام میدانند **باب پانزدهم**
از کتاب جامع عباسی در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و در آن چهار مطلب است **مطلب اول**
در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج است **اول** واجب چنین طعامی که سد رمق شود
طعام و واجب النفقه و طعام کفارات یا عاجز شدن از حق **دوم** حرام چون طعامهایی که در آن
شرابی چیزی باشد **سیوم** سنت چون طعام عروسی و جشن نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن **چهارم**
مکروه چون طعام ختنه کردن زنان و طعام خانه تعزیت **پنجم** مباح و آن باقی طعامهاست که مذکور نشد
و اما آنچه تعلق بطعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و هشت امر است یک امر
واجب و چهارده چیز سنت و چهار چیز حرام است و پنج امر مکروه اما یک امر واجب و آن گردانیدن
دهن است از موضع طلا و نقره یا در ظرف طلا کرده یا نقره کوب طعام خورند و اما چهارده چیز که سنت
اول دست شستن پیش از طعام خوردن **دوم** پاک کردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از
طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست باشد برکت
در آن طعام است **سیوم** نشستن بر زانوی چپ در حالت طعام خوردن **چهارم** بسم الله گفتن بطعام خوردن
پنجم انگشتان خود را لیسیدن **ششم** طعام از پیش خود خوردن **هفتم** لقمه را کوچک برداشتن
هشتم بسیار خاییدن **نهم** بر روی مردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن **دهم** پیش از طعام خوردن
بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت است گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بر سر هر رنگ و هر قسم
از طعام که در سفره باشد یا بر هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن بگوید بسم الله الرحمن الرحیم علی اوله
الی آخره بر اول و آخر طعام کافیست و اگر بسم الله را فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید
و در بعضی از احادیث اهل بیت علیهم السلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله گوید از همه کافیست
یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام و آنچه در میان مایه کلال متعارف شده است
از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام در حدیث مذکور نیست **دوازدهم** الحمد لله مکرر گفتن در اثنای طعام

خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن از طعام ابتدا بخواندن الحمد لله الذی اطعمنا فی
جائعین وسقانا فی ظامئین وکسانا فی عارین وهدانا فی ضالین
وحملنا فی راجلین وآوانا فی ضاحین واخدمنا فی عانین وفضلنا
علی کثیر من العالمین چهاردهم هر دو دست را شستن واگرچه پیاله طعام خورده باشد
پانزدهم هر دو دست بعد از شستن بر ابرو و بر روی خود مالیدن چه در حدیث ائمه حق علیهم السلام آمده که
کلف از روی زایل میگرداند شانزدهم آبهایی که از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن
هفدهم در وقت دست شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن اگرچه کسی که
در دست راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کند که در جانب دست چپ
صاحب طعام نشسته باشد الکن آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی احادیث واقع شده
که در دست شستن ابتدا بکسی کند که در جانب راست در خانه نشسته خواه آزاد باشد و خواه بنده
هجدهم آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم آنکه صاحب طعام بعد از همه
دست از طعام خوردن بکشد بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام بطریقی که از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله منقولست که آنحضرت بعد از طعام در حق صاحب طعام میگفت افطر عندکم
الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة الاخیار
بیست و یکم اول غذا کردن هر گاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعت داشته باشد دیگر
آنکه جمعی انتظار او کشند بیست و دوم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای
پای چپ نهادن بیست و سیوم بعد از هر سه روز یک روز گوشت خوردن بیست و چهارم خلال جهت
مهمان حاضر ساختن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و بیرون آوردن
آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث آمده که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام چنین میکردند بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بنمک کردن و بعد از طعام ختم بسرکه یا بنمک نمودن

مردهم

بیست و هفتم دهن را بعد از طعام شستن یعنی به خلال شستن چه در حدیث آمده که دفع درد دندان
میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دستارخوان ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشند و لکن بیرون
آنچه در آن ریخته باشد اگر در صحرا خورده باشند بیست و نهم سیر خوابیدن که هر چه در حدیث آمده که
هرگاه مومن هر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که بی خواب کند و بوی دهن او نیک گردد
سی ام خوردن آنچه از طعام در دستارخوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای امراض میشود
و تحاجر را از این میبازد و فرزند زیاده میگرداند و درویشی و داء الجنب را برطرف میکند سی و یکم خدمت
کردن مهمان و اگر بخواهند آب گرم دادن جهت ایشان آوردن و اگر بخواهند آب وضو برای ایشان حاضر
ساختن سی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان سی و سیوم مهمان بسیار بخانه آوردن و طعام دادن
چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعامست سی و چهارم آنچه در خانه حاضر باشد
بواسطه مهمان آوردن سی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمان اگر خود آمده باشد و تکلف کردن اگر او را
طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور او باشد و کم پختن اگر مقدورش نباشد سی و هفتم
دو روز مهمان را تواضع نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر کردن چه روز سیوم مهمان جزو اهل خانه انگاشته
میشود سی و هشتم صاحب طعام خود با مهمان خوردن سی و نهم اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام
خوردن و اگرچه بمسافت شش میل باشد اما اگر کافر طلبد اجابت او لازم نیست چهلم با شتهای عیال خود
طعام خوردن چه در حدیث وارد شده که مومن با شتهای عیال خود طعام میخورد و کافر با شتهای خود چهل و یکم
آنکه بعد از حاضر شدن نان بر دستارخوان انتظار چیزی دیگر نکشد و شروع در خوردن کند چهل و دوم
کوچک پختن نان چه در حدیث آمده که با هر نانی برکتی هست چهل و سیوم بعد از گذاردن نماز خفتن
چیزی خوردن چه آن از فراغت پیغمبرانست چهل و چهارم خوردن پاره نانی که در راه یافته باشند
چه در حدیث آمده که هر کس آنرا بخورد حسنه در دیوان اعمال او بنویسند و اگر نجس باشد و آنرا بشوید و
بخورد هفت حسنه در دیوان اعمال او نوشته میشود و اما محرمات اول بسیار خوردن بحدی که ضرر

رساند چه هرگاه چیزی خورده باشند و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد
و در حدیث آمده که چیزی خوردن در حالتی که سیر باشند باعث مرض میشود **دوم** رفتن بمجلس ضیافت
که او را نطلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند **سیوم** خوردن طعام در مایده که شراب
یا هر چیز مست کننده باشد خورند **چهارم** در ظرف طلا و نقره طعام خوردن و دوام آن بدتر و حرام است که
مکروهست **اول** شکم را از طعام پر ساختن **دوم** تکیه کرده طعام خوردن **سیوم** بعد از طعام هرگاه
آروغ زند سر بسوی آسمان کردن **چهارم** مربع نشستن در وقت طعام خوردن چه در حدیث آمده که مربع
نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد **پنجم** پسر خود را همراه بردن هرگاه او را تنها بمهمانی طلبیده باشند
ششم طعام خوردن بدست چپ با اختیار **هفتم** طعام خوردن در حالتی که راه روند **هشتم** اجابت کردن
دعوت طعامی که جهت ختنه دختران کرده باشند **نهم** نان را بکارد یا غیر آن بریدن یا در زیر کاسه نهادن
دهم پاک کردن استخوان از گوشت چه در حدیث آمده که جنیان را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت را بخورند
آنچه را آن جماعه بهتر است میبرند **یازدهم** هر روز گوشت خوردن و ترک خوردن روزی دو مرتبه که آن
چربی است **دوازدهم** زیاده از چهل روز ترک خوردن گوشت کردن **سیزدهم** گوشت نیم پخته خوردن **چهاردهم**
مرد پیر را گرسنه خوابیدن **پانزدهم** فراخ دستر کردن در مجلس هرگاه مفلس باشند **شانزدهم** مهمان را
خدمت فرمودن **هفدهم** ترک کردن چیزی خوردن در وقت شام چه در حدیث آمده که آن موجب خرابی بدن
میشود و نیز در حدیث آمده که هرکس که شب شنبه و شب یکشنبه شام چیزی نخورد قوت از او میرود و تا چهل شبانروز
باز نمی آید **هجدهم** بدو انگشت طعام خوردن با اختیار **نوزدهم** در ظرفهای نقره و کوزه طعام خوردن **بیستم**
خلال کردن بچوب درخت خرما و نی و ریحان چه خلال کردن به نی و ریحان سبب مرض جذام میشود و همچنین
خلال کردن بچوب شاهسپرم و آس مکروهست **بیست و یکم** ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت
بدن را میگدازاند **بیست و دوم** پنیر بی مغز گردو و گردو بی پنیر خوردن **بیست و سیوم** گوشت فاق خوردن
بیست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه آن باعث خرابی بدن میشود **بیست و پنجم** از چیزی که موش از آن

خورده باشند خوردن **مطلب دوم** در بیان منافع طعامها و میوهها بطریقی که از حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین منقولست نان شعیر بدانکه نان جو خوردن از شعار پیغمبرانست و قوت ابرار
و در حدیث وارد شده که در هیچ شکمی قرار نگیرد الا هر مرضی که در آن باشد بیرون کند نان برنج در حدیث آمده
که جهت مبطون نافع تر از دوا است و دباغت معده میکند گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت گوشت را
در بدن میرویاند و سید طعامهاست در دنیا و آخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گوشت سر دست را
دوست میداشتند گوشت قلیه بدترین گوشتهاست چه [illegible] گوشت کبک ساقهای پا را
قوی میکند و تب را میراند گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست
قطاة و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که گوشت قطاة مبارکست و جهت یرقان با کباب آن
نافع مرغ جاری از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که گوشت جاری بواسیر و درد پشت را نافعست
و قوت باه میدهد گوشت میش و گاو از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که گوشت میش نشو و نما
را زیاده میکند و گوشت گاو با چغندر خوردن برص را بر طرف میسازد هریسه در حدیث آمده که نوعی بیماری
دارد و سبب قوت باه میشود تخم مرغ در حدیث آمده که بی بی فرزند میشود عدس ... که
سبب آن جمع باشند عدس بریان کرده تشنگی را بر طرف کند و قوت معده میدهد و ... در حق
و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میکند آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبرانست و خوردن آن
گوشت میرویاند و استخوان را محکم میسازد و قوت باه میدهد پنیر با مغز گردو در حدیث آمده که هر دو با هم
شفاست و هر یک تنها مرضی است که نافع است از همه چیزها و ضرر ندارد سرکه در تربیت طعام ... نافع
آن بسیار است ذهن را روشن میگرداند و عقل را زیاده میکند و صفرا را کم میسازد و دل را زنده میدارد
و کرمهایی که در شکم آدمی باشد میکشد و شهوت زنا را برطرف میسازد و در قولنج بادی دارو شکند روغن دوا
خصوصا در زمستان شیر گوسفند سیاه نافعست از گوسفند سرخ و شیر گاو سرخ بهتر است از گاو سیاه
شیر و عسل جهت آب پشت نافعست برنج بهترین چیزهاست برای قطع بواسیر نخود بریان کرده جهت درد پشت

وقوت پیغمبرانست هم

نافعست و مقوی معده و جگر آزادی کرده با قسما مفوق را زیاده میکند و فربه میکند و آب را در دماغ
زیاده میکرده اند را اگر با پوست بخورند دباغت معده میکند و لوبیا بادنجان را از شکم میراند و آتش و مرض تبی را
زایل میکرده اند که و باعث زیادتی دماغ میشود و سوزش هر صباح ناشتا یک و نیم درهم خوردن آن
دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین میوه هاست بمیوه های بهشت بعضی از مرضها را نافعست قطع بواسیر و نقرس
میکند انار سید میوه هاست و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را بهتر میفرمودند که هر یک انار
میان دو کرسه را سیر میکند و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام انار را تنها میخورده اند و دانه انار را با پیه او خوردن دباغت معده میکند و وسوسه شیطان
از دل میبرد و اگر کسی هر روز جمعه پس لا اگر چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل او را نورانی میکند و اگر دو انار
بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز از وسوسه شیطان خلاص باشد و داود که در جیب
انار جا نور را از امیکر ... نافعست جهت زهر و سحر و دیوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن تخم آن از جهت
آمدن را بر طرف میسازد و به بزرگی ... نیکو میکرده اند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو رو میسازد
و غم را میبرد و کسی که آن را بخورد کلام او تمام حکمت میشود و بحکمت میآورد و امرود دل را جلا میدهد و معده
را دباغت میکند خصوصا در وقتی که طعام خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن میسازد
و خشک آن جوشش خون را فرو میشاند و مرض را میراند اترج بعد از طعام خوردن نافعست و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم ترنج سبز را دوست میداشته اند سنجد دباغت معده میکند و بواسیر را از ... میسازد
و ساقین را قوی میکند و تقطیر بول را نافعست کاسنی امانست از قولنج مخور و برگ آن در بهبود فرزندان
فطور از آب بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند را نیک میسازد و در آن شفای نو از مرضهاست بادروج
یعنی ریحان کوهی بسیار میکند ... و اشتهای طعام میآورد و سل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آن را دوست میداشته اند کندنا جهت بیرون بافعست و اگر سه روز بخورند بوی دهن را
خوش میکرده اند و بادها را دفع میکند و قطع بواسیر مینماید و امانست از جذام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را

بانمک

بانمک میخورده اند کسی که طعام را ابتدا به نمک کند و ختم بنمک کند امانست از عیب زیادتی حافظه میکرده دل را
پاک میکند و جنون و جذام و برص را بر طرف میسازد و حضرت فاطمه علیهم السلام او را دوست میداشته اند کاهو
خون را صاف میکند سداب عقل را افزاید چغندر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست که آن دفع جذام میکند و شفای مرضهاست و تخم آن را جهت جذام میکرده اند که آب آن شفای درد
چشم است ترب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در آن سه خصلت است ورق او بادها را میکشد
و مغز او بول را میراند و اصل او بلغم را بر طرف میسازد کزر امانست از قولنج و بواسیر و باه را قوی میکرده اند
شلغم جذام را میبرد باذنجان مرض را میبرد و طبیعت را با صلاح میآورد پیاز قوت میدهد و بلغم را
میبرد و نیت را ... میکرده اند و ... را زایل میکند و مرض وبا را بر طرف میسازد سیر خوردن آن بعد از طعام
رطوبت را دفع میکند مطلب سیوم در آداب آب نوشیدن بدانکه بیست و سه آداب به نوشیدن تعلق دارد
یک امر مکروه و سیزده امر سنت و یک امر حرام و شش امر مکروه اما یک امر مکروه آشامیدن آب از ظرف طلا
نقره اگر از ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد چنانچه مذکور شد و اما سیزده امر سنت اول اکثر در وقت آب خوردن
این دعا بخواند الحمد لله منزل الماء من السماء و مصرف الامر کیف یشاء
بسم الله خیر الاسماء دوم اکثر بعد از آب خوردن این دعا بخواند الحمد لله الذی
سقانی ماء عذبا و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبی الحمد لله الذی
فاروانی و اعطانی فارضانی و عافانی و کفانی اللهم اجعلنی
ممن تسقیه فی المعاد من حوض محمد صلی الله علیه و آله و تسعده
بمرافقته برحمتک یا ارحم الراحمین سیوم اکثر آب ایستاده چهارم اکثر بهر دو
دست بنوشد پنجم اکثر به نفس بنوشد اگر آب دهنده غلام باشد ششم اکثر بیک نفس بنوشد اگر
آب دهنده آزاد باشد هفتم اکثر آب بسیار نخورد چه بسیار نوشیدن آب مادۀ جمیع مرضهاست
هشتم اکثر از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب ننوشد نهم اکثر در وقت آب نوشیدن

سقانی

حضرت امام حسین علیه السلام را یاد نماید و صلوات فرستد و بر قاتلان او لعن کند چه اگر آنحضرت را یاد
نماید و بر قاتلان او لعن فرستد صد هزار حسنه در دیوان اعمال او ثبت میشود و صد هزار گناه از
دیوان اعمال او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میکرد دهم آنکه از ناودان خانه کعبه فرود
آید نوشیدن چه سبب شفای مرضها در آنست یازدهم آب زمزم نوشیدن چه در آن شفای مرضهاست
دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای امراض است سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها اما یک امر
حرام و آن در ظرف طلا و نقره آب نوشیدنست و اما هشت امر مکروه اول آب بسیار نوشیدن چه آن
دل را میمیراند دوم آنکه بیک نفس آب نوشیدن اگر آب دهنده غلام باشد سیوم آنکه بیک نفس آب نوشیدن
اگر آب دهنده آزاد باشد چهارم بیکبار کشیدن آب چه آن باعث مرض کباد میشود و آن مرضی است در جگر
پنجم ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزدیک دسته کوزه و از موضع شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار
آب نوشیدن هشتم بعد از خوردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری
بدست کردن و کفش و موزه و نعلین در پای کردن و در آن دو فصل است فصل اول در اقسام رخت
پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجارت پنج قسمت قسم اول رخت پوشیدن واجب چنین رخت
پوشیدن زن هرگاه شوهر او بخواهد و رخت پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو گردد قسم دوم
رخت پوشیدن سنت چنین رخت خوب پوشیدن زن جهت شوهر خود اول در خود و رخت خوب پوشیدن کدخدای
زان خود و رخت خوب پوشیدن والی جهت تعظیم شرع و رخت خوب پوشیدن علما جهت تعظیم علم قسم سیوم
رخت پوشیدن حرام چنین حریر پوشیدن مردان را در غیر جنگ و ضرورت چنانکه مذکور خواهد شد قسم چهارم
رخت پوشیدن مکروه چنین پوشیدن رخت خوب زنان را در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد
هرگاه اراده زینت نکند قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و آن رخت خوب پوشیدنست سوای آنچه مذکور شد
چه رخت خوب پوشیدن بر حسب فصل دوم در آنچه برخت پوشیدن خوب متعلق است بدانکه چهارده امر
برخت پوشیدن متعلق است یک امر واجب و شش امر حرام و هفت و شش امر سنت و ده امر مکروه اما یک امر واجب

انکه جامه

آنکه جامه پاک باشد در حالتی که نماز میکند چه در جامه نجس نماز صحیح نیست و اما شش امر حرام اول پوشیدن
مردان حریر محض در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر محض در حالت احرام و در وقت عده
کردن خلاصه است سیوم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن رختی که غصب کرده باشند پنجم رخت
خوب پوشیدن زنان بنیت بقصد آنکه با او زنا کنند ششم انگشتری طلا در انگشت کردن و اما هفت
وشش امر سنت اول رختی که میپوشند قیمتی باشد بجهت تجمل و زینت دوم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد
چه در حدیث آمده که جامه پنبه پوشیدن لباس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین
علیهم السلام بوده سیوم آنکه کوتاه باشد چهارم آنکه آستین آن جامه از انگشتان درازتر نباشد
پنجم آنکه جامه خانه غیر جامه بیرون رفتن باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن جامه کوزه نو را آب
سازند و سوره انا انزلناه سی و دو بار بران بخوانند و بدمند و قدری از آن بران جامه بپاشند چه از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که سبب فراخی نعمت میشود مادام که از آن جامه اثر باقی باشد
هفتم در حالت پوشیدن جامه نو این دعا را بخواند که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت کرده که گفت پرسیدم از آنحضرت که کسی که جامه نو میپوشد چه کار کند آنحضرت فرمودند
این دعا بخواند که اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَتُقًى وَبَرَكَةٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي
فِيهِ حُسْنَ عِبَادَتِكَ وَعَمَلاً بِطَاعَتِكَ وَاَدَاءَ شُكْرِ نِعْمَتِكَ اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِي كَسَانِي مَا اُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَاَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ هشتم
آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ سَوِّمْنِي بِسِيمَاءِ الْاِيمَانِ وَ
تَوِّجْنِي بِتَاجِ الْكَرَامَةِ وَقَلِّدْنِي حَبْلَ الْاِسْلَامِ وَلَا تَخْلَعْ رِبْقَةَ
الْاِيمَانِ مِنْ عُنُقِي نهم آنکه ایستاده عمامه بندد چه در حدیث از نشسته پیچیدن عمامه نهی وارد
شده دهم آنکه همیشه تحت الحنک بندد یازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
اسْتُرْ عَوْرَتِي وَآمِنْ رَوْعَتِي وَاَعْفِفْ فَرْجِي وَلَا تَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ

فی ذلک نصیباً ولا له الی ذلک وصولاً فیضع المکان و یجیئ لا بکار
بحارمک دوازدهم انکه زیر جامه را نشسته بپوشد سیزدهم انکه موزه و کفش و نعلین را نشسته
بپوشد چهاردهم انکه در وقت پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ داخل کند
و در کندن اول از پای چپ کند پانزدهم انکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند بسم الله
وبالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و وطئ قدمی فی الدنیا و
الآخرة وثبتهما علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام شانزدهم انکه
در وقت کندن نعلین و موزه این دعا بخواند بسم الله والحمد لله الذی رزقنی
ما اوقی به قدمی من الاذی اللهم ثبتهما علی صراطک ولا تزلهما
عن صراطک السوی هفدهم انکه نعلین و موزه زرد بپوشد چه در حدیث آمده از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند کسی که نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود هجدهم
نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نعلین سفید اگر کسی
بپوشد کهنه نشود تا مالی بدست پوشنده آن آید و نعلین زرد لباس پیغمبرانست نوزدهم پوشیدن
موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که پوشنده را فربه میکند بیست و یکم انگشتری
بدست کردن بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن بیست و سیوم انگشتری عقیق بدست کردن چه در
حدیث آمده که آن امانست از هر بلای بیست و چهارم انگشتری که نگین آن از یاقوت باشد در دست کردن
چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست و پنجم انگشتری که نگین آن فیروزه باشد در دست کردن چه در
حدیث آمده که کسی که در دست او انگشتری باشد که نگین آن فیروزه باشد هرگز محتاج نشود بیست و ششم
انگشتری که نگین او جزع یمانی یا بلور باشد در دست کردن و اما مکروه اول پوشیدن موزه سرخ
در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند و غم
می آورد اما کفش سیاه پوشیدن مکروه نیست سیوم پوشیدن جامه مصور تخصیص در نماز چهارم

جامه سیاه

جامه سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری
از پیغمبران که بمومنان بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند یعنی جامه سیاه پنجم جامه پوشیدن که بسبب
آن انگشت نما باشد چه در حدیث آمده که کسی که جامه بپوشد که بسبب آن جامه مشهور شود خدای تعالی
او را جامه از آتش دوزخ بپوشاند ششم جامه سرخ پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامه
که زرد باشد یا بزعفران رنگ کرده باشند مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که رنگ کردن جامه بزعفران خاصه بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت قبای زرد
پوشیده اند و از ان عذر گفته که من چون عروسی کرده ام جهت آن قبای زرد پوشیده ام هشتم انکه
یک کفش یا یک نعلین پوشیده براه رود مگر انکه کار را بدوختن داده باشد چه در حدیث آمده که هر که در
یک نعلین راه رود اگر شیطان ضرری باو رساند کسی را ملامت نکند مگر نفس خود را نهم انگشتری از آهن
در دست کردن دهم عمامه را نشسته پیچیدن باب شانزدهم از کتاب جامع
عباسی در قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام آن و صفات قاضی و در آن
دو فصل است فصل اول در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسمت قسم اول قضا پرسیدن عام
یعنی حکم کردن میانه مسلمانان و آن وظیفه امامست یا نایب او و بر امام واجبست که در هر قطری از اقطار
و در هر مصری از امصار قاضی نصب کند و هر قاضی جامع الشرایط که امام جهت قضا پرسیدن تعیین کند
بر او واجب عینی است و بعضی از مجتهدین با تعیین نیز واجب عینی نمیدانند هرگاه جمعی دیگر باشند که بآن
قیام توانند نمود و اگر امام تعیین نکند واجب کفایی است مگر انکه منحصر در یک شخص باشد چه درینصورت
با عدم تعیین امام نیز بر انکس واجب عینی است و اگر امام عالم بحال انکس نباشد بر او واجبست که حال خود را
بعرض امام رساند تا امام عالم بحال او گردد و در حال غیبت امام فقیه جامع الشرایط را از جهت حکم کردن
واجبست بر مردمان رفع قضایای خود باو نمودن چنانچه بر قاضی منصوب از جانب امام لازم است و بعضی
از مجتهدین گفته اند که در حال غیبت امام رجوع نمودن بفقیه جامع الشرایط قضای تعیینی و اما اگر

مجتهد نباشد کافیست و حکم او حکم فقیه جامع الشرایط است و هر گاه جمعی که اهلیت قضا داشته باشند
بسیار باشند آیا قضا پرسیدن ایشان سنت است یا نه مجتهدین را در این خلافست اقوی آنست که اگر کسی
بر خود اعتماد داشته باشد که بآن قیام تواند نمود سنت است که متکفل آن شود و بعضی از مجتهدین بر آنند که
اگر مفلس باشد سنت است که قضا پرسد و از بیت المال رزق گیرد و اگر بفضل مشهور نباشد سنت است
که متکفل قضا شود تا مشهور بفضل گردد و اگر مشهور بفضل باشد یا اگر محتاج نباشد مکروه است قضا
پرسیدن و جایز نیست از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هر گاه داند که حکم شرع بطریق حق جاری نتواند
ساخت و حکمی که قاضی منصوب از جانب حاکم ظالم کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما
ترافع جهت ضرورت باین قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکم کند بتوسط ظلم بگرفتن مال آن شخص را
جایز است که گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و در صورت تعدد مدعی را در رفع دعوی
مخیر است بهر کدام که خواهند مخیرند هر گاه در جامعیت شرایط مساوی باشند و اگر مساوی نباشند در علم یا
ورع و اگر در علم مساوی باشند با ورع و اگر یکی اعلم باشد و دیگری اورع اعلم مقدم است بر اورع و اگر در
صورتی میانه مدعی و مدعی علیه نزاع واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی که مدعی خواهد
مقدمست بر قاضی مدعی علیه و جایز است که امام در هر محلی قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی نوعی از قضا محول
گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری را جهت زنان و آیا جایز است
شرط کند که هر دو مثلا در حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین در این خلافست و کسی که جاهل باحکام شرعیه
باشد و شرایط قضا در وی متحقق نباشد قضا پرسیدن بر وی حرامست چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام منقولست که قاضی بر چهار قسمست سه قسم از ایشان در دوزخند و یکی در بهشت اول آنکه دانسته
حکم بباطل کند دوم آنکه حکم بباطل کند و نداند که باطلست سیوم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است
این هر سه در دوزخ میروند اما چهارم آنکه حکم بحق کند و داند که حق است این قاضی به بهشت میرود قسم دوم
قضا پرسیدن شخصی است در صورتیکه مدعی و مدعی علیه بحکم او راضی شوند که میانه ایشان حکم کند و حکم

این شخص

این شخص بر ایشان جاریست و اگر چه امام یا کسی از جانب او جهت قضا پرسیدن حاضر موجود باشد و شرطست
در این قاضی آنچه در قاضی منصوب از جانب امام شرطست از صفاتی که مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و مدعی
علیه بعد از حکم این قاضی شرطست مجتهدین را در آن خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از حکم یا در اثنای حکم
رجوع کند حکم آن قاضی بر وی نافذ نیست و این قاضی بر مدعی و مدعی علیه حکم تعدی نمیکند پس اگر حکم بدیت کند
در خطای که عاقله دیت نمیدهد **فصل دوم** در صفات قاضی و آنکه چیست و چند صفت میباید که در
قاضی باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت اما دوازده صفت واجب **اول** آنکه بالغ باشد
چه قضای طفل صحیح نیست **دوم** آنکه عاقل باشد چه قضای دیوانه صحیح نیست **سیوم** آنکه مرد باشد
چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که قضای زن در مواضعی که گواهی او مسموع است صحیح است
چهارم آنکه مومن باشد چه قضای غیر مومن صحیح نیست **پنجم** آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه
صغیره را نیز بسیار نکند چه قضای فاسق صحیح نیست **ششم** آنکه حلال زاده باشد چه قضای ولد الزنا
صحیح نیست **هفتم** آنکه قدرت بر چیز نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین **هشتم** آنکه آزاد باشد
بر قول بعضی از مجتهدین **نهم** آنکه کور نباشد بمذهب بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است **دهم** آنکه فراموشی
او زیاده از یاد بود او نباشد چه اگر فراموشی او غالب باشد قضای او صحیح نیست **یازدهم** آنکه کسی باشد که
گواهی او بر مدعی علیه مسموع باشد پس اگر چنین نباشد حکم قضای فرزند بر پدر روا نیست و عدو بر
عدو صحیح نیست **دوازدهم** آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد داده باشد و اجتهاد بدانستن هفت
علم حاصل میشود **اول** علم کلام بدلیل تفصیلی یا بدلیل اجمالی کافی نیست و آن علمی است که بحث کرده میشود
در آن از ثبوت حق خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین
و ائمه علیهم السلام و سعی در اعمال معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و دفع شبهاتی که
کرده اند و کنند واجب کفایت **دوم** علم اصول فقه و آن علمی است که بحث میشود در آن از ادله احکام
شرعیه از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر اینها **سیوم** علم نحو ضروری

استقصار

و آن علمی است که بحث میشود در آن از احوال آخر کلمه و کلام از حیثیت اعراب و بنا اما استیفای مسایل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضرور و آن علمی است که بحث میشود در آن از احوال بنای کلمه پنجم علم لغت عرب آنمقدار که قرآن و احادیث حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام را تواند فهمیدن ششم علم منطق و آن علمی است که فهم را از خطا در فکر نگاه میدارد و از علم منطق دانستن شرایط حدود و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافیست هفتم دانستن چهار اصل او آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که از آنها احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن این دو اصل دانستن چند چیز لازمست و آن دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه و اجمال و بیان و ظاهر و مأول و قصد الفاظ و کیفیت دلالت و معانیه الفاظ و متواتر و آحاد و مسند و مرسل و منقطع و حال روات و تعارض ادله و وقت احتجاج و آیات قرآنیه که احکام شرعیه از آن مستنبط میشود قریب پانصد آیه است و حفظ آنها شرط نیست بلکه فهمیدن معانی و استحضار آنها هر گاه محتاج باشد کافیست و در احادیث اعتماد بر اصل صحیح از چهار اصل مشهور که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که سند متصل از عدول تا امام روایت کرده اند کافیست سیوم اجماع بلکه اجماعیه تا اکتفا اجتهاد بخلاف آن نکنند اما معرفت مسایل اجماعی و خلافی لازم نیست چهارم دلیل عقل از استصحاب و برائت اصلیه در جائی که محتاج بدلیل عقل میشود و ائمه آیات قرآنیه و احادیث شده و دانستن قیاس که امامیه بحجیت آن قائلند نزد سنیان حجیت و مراد بدانستن این علوم آنست که او را قوت آن باشد که رد فرع باصل تواند کرد و استنباط فرع از اصل تواند نمود و تحصیل این علوم چنانچه در این زمان متعارف است سهل است اما بهم رسانیدن آن قوت بغایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل حال کدام سعادتمند گردد نوع اینکه در دولت کنون نا کار رسد و اما پانزده صفت اول آنکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد دوم آنکه اعمال صالحه بسیار کند سیوم آنکه از هوای نفس شدید العفه باشد چهارم آنکه بتقوی حریص باشد پنجم آنکه بعفو و تعدی بهبه جرأت

باشد و با ضعیف و سست ملایم باشد تا آنکه قوی در باطل او طمع نکند و ضعیف از عدل او مأیوس نشود ششم آنکه حلیم باشد هفتم آنکه فهیم باشد برای امور هشتم آنکه ضابط باشد نهم آنکه چیزها را زود بشنود دهم آنکه قوت در امر و بصیرت او باشد یازدهم آنکه دانا باشد بزبان اهل آن شهری که در آنجا قاضی است دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق القول باشد چهاردهم آنکه صاحب رای باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد تتمه قاضی بودن شخص بسبب تعیین امام بسه طریق ثابت میشود اول شنیدن از امام که آن شخص بصیغه ماضی گوید وَلَّیْتُکَ الْحُکْمَ یعنی والی کردانیدم ترا در حکم کردن یا اِسْتَنَبْتُکَ فِی الْحُکْمِ یعنی نایب کردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر گوید چون اُحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ یعنی حکم کن تو میان مردمان دوم گواهی دادن دو عادل بر قول امام در تعیین او سیوم گواهی دادن جماعتی که از گواهی ایشان ظن حاصل شود و به شیاع برسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام بدین طریق کافی نیست و اگر چه قرینه بران دلالت کند و آیا کافیست خط امام در قبول کردن قول او میانه مجتهدین در این خلاف است عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول دیوانه شدن قاضی یا فاسق شدن یا بیهوش شدن او یا غالب شدن نسیان بر و در منصوریتها بعد از عزل او باین سببها اگر اینها زایل شود حکم قضا نمیکند دوم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده سیوم ساقط شدن ولایت کسی که او را تعیین کرده چون فاسق شدن یا بیهوش گشتن او چهارم عزل کردن امام او را جهت مصلحتی و آیا امام او را بی مصلحت عزل میتواند کرد یا نه مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم بعزل حکم کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم قول او را قبول نمیکنند مگر بگواه کند انید و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش مقبولست فصل سیوم در آنچه تعلق بقضا رسیدن دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا رسیدن دارد شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده امر واجب اول حاضر ساختن خصم علیه جهت مدعی و اگر چه تحریر دعوی او کرده

باشند بخلاف غایب که او را تکلیف حضور نکند بلکه با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت او باشد
واگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکند و گواه میگیرد واگر مدعی علیه زن باشد که از خانه بیرون
نرآمده باشد قاضی کسی را از پیش او تعیین کرده بفرستد که وکیل او باشد اگر او وکیل تعیین نکرده باشد اگر
حکم قسم خوردن باشد این چیز را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند واگر خصم از حاضر شدن سرکشی
کند قاضی استدعا نماید قاضی حکم با حضار او میکند واگر خواهد که او را تعزیر کند جایز است و تواند معزول
نیز اگر مدعی علیه را بطلبد لازم است رفتن او اما اولی آنست که تحریر دعوی کند انگاه مدعی علیه را بطلبد دوم
برابر داشتن مدعی و مدعی علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه هر دو کافر و در نظر کردن و گوش بسخنان
ایشان انداختن و بجواب کلام ایشان گفتن و در جای دادن و تعظیم کردن و عدل نمودن و حکم کردن
و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از ایشان مسلمان باشد و دیگری از اهل کتاب جایز است
که مسلمان را در مجلس بر اهل کتاب مقدم دارد چنانچه حضرت امیر المومنین علیه السلام در مجلس شریح پهلوی
او نشست و جایز است که کافر ایستاده باشد و مسلمان بنشیند اما تسویه در میل قلب در همه کلام واجب است
سیوم مقدم داشتن کسی که پیشتر بجهت آمده باشد مگر آنکه متاخر ضرر داشته باشد چه کسی مستعجل و
کسی که بسفر رود یا زن باشد چه در این صورت واجبست که اینها را مقدم دارد واگر در آمدن مساوی باشند
قرعه بنام ایشان بزند پس بنام هر کسی که بیرون آید او را در یک دعوی مقدم دارد و بس چهارم شنیدن سخن
کسی که پیشتر سخن کند از خصمین واگر هر دو ابتدا بسخن کنند از کسی بشنود که در دست راست خصم بوده باشد
و شیخ طوسی در مبسوط نقل اجماع کرده و بعد از آن قرعه بزنند خلاف فرموده است یا اگر ایشان ابتدا
کرده باید هر دو قسم بخورند که کدام مدعی است و کدام مدعی علیه و هر دو دعوی ایشان کنند یا صلح نمایند و حاکم
در این صورت در مقدم داشتن مخیر است پنجم زجر کردن کسی که از طریق شرع در مجلس تعدی کند باید اول
او را با آهستگی و نرمی دفع او نماید پس اگر آن متنبه نگردد درشتی کند واگر محتاج بزدن باشد بزند اما اگر حق
از آن قاضی باشد سنت است که عفو کند مادام که بغض و کین نکند ششم تلقین کردن یکی از مدعی و مدعی علیه را

ناظر زا

بچیزی که ضرر دیگری در آن نباشد و هدایت کردن یکی از ایشان را بحجت او هفتم مکروه است گفتن پس اگر گفته
باشد واجبست که او صبر کند تا وجه آن و بدی آن یا نیکی آن هشتم آنکه قاضی در اثنای گواهی
دادن گواه یا بعد از آن چیزی نگوید که گواه آنرا وسیله گواهی خود سازد یا او را دلیر گرداند بر گواهی
دادن هر گاه در گواهی دادن متردد باشد و همچنین اگر مدعی علیه خواهد که بحق اقرار کند حاکم شرع او را چیزی
نگوید که باعث انکار کردن او گردد مگر در حدود نهم حکم کردن هر گاه مدعی التماس حکم کند و موجب حکم
پیش او ثابت شده باشد پس در این صورت بگوید که حکمت یا قضیت یا انفذت و آنچه بدینها ماند
و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه حق مدعی را تسلیم او کند یا او را بگیرد آن عین یا فروختن آن امر نماید
کافیست و احتیاج بحکم کردن نیست و کافی نیست که بگوید مدعای تو پیش من ثابت شده یا دعوی تو ثابت
چه در این صورت نقض آن جایز است بخلاف امر کردن بگرفتن عین چه آنکه نقض آن جایز نیست دهم
حکم خود را بر طرف کردن هر گاه خلاف قرآن یا حدیث متواتر یا اجماع یا خبر واحد صحیح ظاهر گردد خواه
او حاکم باشد و خواه غیر او و خواه تنفیذ حکم او کرده باشد یا نه و خواه نکرده باشد یازدهم نوشتن
حکم و محضر و همچنین واجبست نوشتن تمسک حجت اقرار کننده هر گاه خصم او التماس کند و آنکه معروف باشد
یا کسی باشد که او را بشناسد و قیمت کاغذ تمسک از بیت المال باید داد و با تعذر آن آنکس که التماس میکند
بدهد دوازدهم جبر کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند واگر ادعای مفلسی نماید
و اصل مال ظاهر نبوده باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد او را سوگند بدهد و سر دهد واگر چنین نباشد او را
حبس کند تا آنکه مفلسی او بگواهی که مطلع بر ظاهر و باطن او باشد ظاهر شود یا آنکه خصم او تصدیق افلاس او کند
واگر مال ظاهری داشته باشد امر کند بفروختن آن واگر از فروختن امتناع نماید او را بر فروختن جبر کند یا آنکه
بنیابت او خود بفروشد سیزدهم سوال کردن از گواه هر گاه مدعی علیه منکر حق باشد پس اگر مدعی دعوی
گواه کند او را بحاضر گردانیدن ایشان امر نماید و بعد از آنکه گواه را حاضر گرداند حاکم از ایشان
سوال نکند مگر با التماس مدعی یا آنکه گوید هر کس که از گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه متفق گویند و مطابق

دعوی مدعی باشند و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت نشده باشد حکم کند بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین برآنند
که بآن مدعی حکم میتواند کرد لیکن واجبست که گواهان را بر خصم عرض کند تا اگر خصم فسق ایشان را داند
ظاهر کرداند پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلت طلبید سه روز او را مهلت دهد و بعد از آن حکم کند و اگر
حاکم حال گواهان را نداند گواهان عادل از مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید که گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که
او را قسمی بر مدعی علیه میرسد پس اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم او را قسم دهد چهاردهم سوال کردن از حال گواهان
از عدالت و فسق ایشان اگر عالم نباشد و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد و موقوف نیست وجوب بودن
تزکیه گواهان بر طعن در ایشان و آیا وجوب تفحص حال گواهان ساقط میشود باقرار کردن مدعی علیه بعدالت
ایشان مجتهدین را در این دو قولست پانزدهم آنکه در حالتی که مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید حاکم
یکمرتبه یا دو بگوید که اگر قسم نخوری مدعی قسم بخورد و حق را باز یافت مینماید و همچنین واجبست بر حاکم قسم دادن مدعی
بر [illegible] و غیر اینها شانزدهم آنکه تا یکی از مدعی یا مدعی علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند
و حکم کند حکم او صحیح نیست و اما سنتها پس امورست اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت
نماز تحیت مسجد کردن و سوال نمودن از خدا تعالی توفیق و عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آنکسی که اول
پیش او آید دوم نزول کردن در میان شهر سیوم رفتن بصورت شکستگی و [illegible] و قبال [illegible]
معزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن از آنکه محتاج بشناختن باشند پنجم منادی
کردن بآمدن او در وقت در آمدن بشهر و خواندن چیزی که امام جهت او نوشته باشد ششم آنکه
ابتدا کند باحوال آنهایی که در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس اقرار کند بواسطه خصم او را نگاه دارد تا
اگر حق را بدو ادا کند باشد سوال از خصم کند پس اگر خصم اعتراف کند یا نکند او را بغیر حق حبس کرده اند
کند و اگر محبوس گوید که مرا خصمی هست اما نمیشناسم او را نگاه دارد تا خصم او پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم
خصم او را ندا در کردن تحقیق نماید پس اگر بعد از ندا در کردن خصم او ظاهر نشود او را سر دهد و اگر گوید که
حبس من بغیر حق واقع شده مجتهدین را در این دو قولست اول آنست که قولش مقبول نیست چه مستقیم قدیم در [illegible]

اولست

اولست بلکه تفحص حال او باید کرد و او را قسم باید داد بر بری الذمه بودن او و اگر اگاه او را سر دهد و اگر کفیل
گرفتن از او در این صورت لازمست یا نه در آن خلافست و اگر گوید که خصم دارم امام اعظم حبس کرده بود در این
نیز میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که قول او مقبول نیست چنانچه در مسئله سابق گذشت هفتم نگاه
کردن در اموال اطفال و دیوانگان اینچنین حکم کند میان نایبان با ثمره چندیکه اطفال اگر بالغ و عاقل شده اند
مال ایشان را بایشان تسلیم کند و نایبان که از ولایت معزول شده باشند حکم باسقاط ولایت او کند
و همچنین نظر کند در حال اوصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده
باشند تقریر ایشان را باطل کرداند و بدل ایشان جماعتی دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند دیگری را با ایشان
ضم کند هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول و لقطه و ضاله پس هر گاه امینان خائن شده باشند
امانتهای مسلمانان را از ایشان باز گیرد و لقطه و ضاله که در معرض تلف باشد یا آنکه نفقه آنها برابر قیمت
آنها شده باشد بفروشد و عوض آنها را نگاه دارد یا آنکه تصدق دهد که آنها را [illegible] باشد نهم فکر کردن
در مجرمان و تحقیق کند حال ایشان [illegible] که گواهان را تزکیه کنند و ترجمان و کسی که قاضی را [illegible]
مدعی و مدعی علیه را [illegible] بفهمانند پس هر کدام از اینها که فاسق شده باشند بدیگری تبدیل کند دهم نشستن
جهت قضا در جایی که آمدن پیش او آسانی میسر گردد یازدهم آنکه روی بقبله نشیند و بعضی از مجتهدین برآنند
که پشت بقبله نشیند و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرش بیندازند دوازدهم آنکه وضو ساخته
و جامه خوب پوشیده باشد سیزدهم آنکه بسکینه و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم آنکه بسیار کشیده رویی
نکند بحیثیتی که مردم در سخن گفتن پیش او جرأت کنند و چندان گرفته نیز نباشد که مانع از سخن گفتن پیش او شود
پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث آن گردد که خاطر او پریشان شود چون غضب و گرسنگی و تشنگی
و خوشحالی بسیار و غم بسیار و بیماری و خارش و آنچه بدینها ماند شانزدهم حاضر کردانیدن علما در مجلس قضا
تا آنکه او را آگاه کردانند هرگاه حکم یا خطایی از او واقع شود هفدهم حاضر کردانیدن جماعتی از عدول
در مجلس قضا جهت تمیز خصوم در دعاوی و جماعتی که اقرار نمودن [illegible] و حکم کردن [illegible] گواه شوند [illegible]

عادل و قاسم امین هجدهم ترغیب نمودن قاضی مدعی و مدعی علیه را بصلح کردن لیکن اگر از مهلت امتناع نماید
حکم کند و اگر آن مسئله بر قاضی مشتبه باشد از خصمین مهلت طلبد تا بر وی ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل
آن کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان هرگاه دران قضیه شکی و ریبی داشته باشد اگر گواهان از اهل
فضل و علم نباشند بیستم آنکه کسی که اقرار بحدی نماید قاضی حیله کند که شاید او انکار آن کند و از
حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نسبت بماعز کردند بیست و یکم امر کردن
بنشستن مدعی یا مدعی علیه در برابر او و جایز است که هر دو بایستند اما ایستادن یکی از ایشان جایز نیست
مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان بیست و دوم آنکه در وقت قضا پرسیدن در بیابان ندا
باشد بیست و سیوم آنکه قاضی خود متوجه خریدن و فروختن جهت خود نشود بیست و چهارم حاضر شدن
قاضی بضیافت مدعی و مدعی علیه و ضیافت کردن یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعی علیه
از سخن کردن ساکت باشند با ایشان بگوید که سخن گویید یا مدعی سخن گوید بیست و ششم آنکه در ساقط
گردانیدن حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عیادت مدعی و مدعی علیه کردن و بر جنازه ایشان
حاضر شدن بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعی علیه را برابر خواهد اگر ممکن باشد بیست و نهم
سوال کردن از عدالت گواهان در نهانی چه آن از تهمت دورتر است و هرگاه مدتی بگذرد که در گواهان
تغییر حال ممکن باشد مجدد از حال ایشان سوال کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شش ماه بر آن
بگذرد از حالات ایشان سوال باید کرد سیم آنکه قاضی در وقت قسم دادن وعظ گوید سی و یکم آنکه قضایایی که
هر روز و هفته و ماه و سال را در جایی جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا اگر از تغییر محفوظ باشد سی و دوم
آنکه در حکم کردن در هر قضیه گواهان عادل را بگیرد سی و سیوم عفو کردن قاضی از کسی که در حق او کند
سی و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج بآن نداشته باشد و تجویز است
حکم کاتب و مترجم قاضی و معلم قرآن و مدرس آداب و غیر آن و حساب دیوان و کیال و گواهانی که گواهی
دهند مگر آنکه برای شغل کردن و مونت شغل محتاج بآن باشند چه در غیر صورت گرفتن چیزی جهت مونت شغل

بجایز است

جایز است سی و پنجم آنکه سر خود برهنه کرده کسی که قسم متوجه اوست بگوید که اگر قسم نمیخوری حکم میکنم بحق دیگری
سی و ششم سوگند مغلظ دادن در اموالی که زیاده از ربع دینار باشد و اما چهار امر حرام اول
چیزی دادن جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر کسی اراده قاضی شدن داشته باشد و از امامان
مشهور نباشد ثابت است که چیزی دهد که قاضی شود تا آنکه بعلم و فضل مشهور گردد دوم رشوه گرفتن
قاضی در قضا پرسیدن و همچنین رشوه دادن بقاضی حرام است مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد باطل ثابت
میشود و چند در بغیر صورت جایز است سیوم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین و عدم احتیاج از مدعی و مدعی
علیه و غیر ایشان اما با احتیاج مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی و مدعی علیه را چیزی که مستلزم
ضرر دیگری باشد و اما یازده امر مکروه اول در بیان تنگ داشتن قاضی در وقت قضا پرسیدن و بعضی
از مجتهدین این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نهی از آن کرده دوم قضا
پرسیدن در وقت گرسنگی و غضب سیوم خریدن و فروختن قاضی بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار
کج رو بودن قاضی که بسبب آن هیبت او از دلها ساقط شود پنجم بسیار مقبوض بودن قاضی که مانع
ششم تعیین کردن جماعتی مخصوص جهت گواه شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حق یا ابطال
دعوی هشتم متفرق ساختن گواهان هرگاه از اهل فضل باشند و وعظ گفتن ایشان نهم سخن کردن
با یکی از مدعی و مدعی علیه و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا پرسیدن و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند یازدهم رزق گرفتن قاضی با عدم احتیاج و عدم تعیین از بیت المال مطلب دوم
در بیان تحقیق نمودن دعوی و جواب گفتن و کیفیت حکم حاکم و دران چند فصل است فصل اول در تحقیق نمودن
دعوی بدانکه مدعی کسی است که هرگاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف اصل یا خلاف
ظاهر را دعوی کند و مدعی علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرط است اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر
بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سیوم آنکه مختار و جایز التصرف
باشد چه دعوی غافل و مست و بیهوش و خفته و کسی که او را با اکراه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی را

جهت نفی حق کند یا جهت کسی که ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع او را امین کرده باشد پس اگر
غیر آنها دعوی کند صحیح نیست **پنجم** آنکه آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس دعوی
شراب و گوشت خوک کردن مسلمان از مسلمان صحیح نیست و اگرچه دعوی بر یهود باشد **ششم** آنکه دعوی او موجب
شرع لازم باشد پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشیده این دعوی مسموع نیست
تا آنکه بگوید که بمن بخشیده و تصرف من داده چه در بخشیدن تا قبض نه دهند لازم نمیشود در جواب مدعی
علیه بر سه قسمت **قسم اول** آنکه اقرار کند بآنچه مدعی دعوی میکند پس در این صورت هرگاه مدعی علیه بالغ و
عاقل و مختار و جایز التصرف باشد لازم میشود بر او ادای حق و اگر در این صورت مدعی از حاکم التماس
نماید که بر اقرار مدعی علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بر آن بنویسد و گواه بگیرد و لیکن باید که مدعی علیه را
بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم حال او ظاهر شود چنانچه گذشت و اگر بر این مدعا گواه
نباشد و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و در آن نوشته شکل مدعی علیه را بنویسد و بحدود
قول اقرار کننده چیزی بنویسد و اگر چه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکنست که هر دو با یکدیگر ساخته باشند
جهت لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعی علیه در صورتیکه اقرار بما یدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواه آنرا
ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی بهم رساند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او
معلوم شود **قسم دوم** آنکه مدعی علیه انکار دعوی مدعی نماید پس در این صورت اگر حاکم شرع عالم باشد بحق
مدعی حکم کند بر مدعی علیه بدادن آن حق بمدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی کند پس اگر گواهان عادل
بگذرانند که بر حاکم حال ایشان ظاهر باشد حکم کند و اگر گواهانی بگذرانند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد
حاکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی و طلب جرح در ایشان از مدعی علیه نماید و اگر مهلت خواهند
سه روز ایشانرا مهلت دهد پس اگر مدعی گوید که گواهان من غایب اند حاکم او را مخیر میسازد میانه قسم دادن مدعی
علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر گرداند و در این صورت بر مدعی علیه لازم نیست که کفیل بدهد و اگر مدعی گوید
که گواه ندارم حاکم خاطر نشان او نماید که او را بر مدعی علیه قسم است پس اگر طلب قسم کند حاکم مدعی علیه را

زیره

قسم بدهد و حاکم برضای مدعی مدعی علیه را قسم میتواند داد و مدعی علیه برضای مدعی یا حاکم شرع اگر قسم
بخورد اعتبار ندارد و بعد از آنکه مدعی علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود پس اگر بعد از آن مدعی
مالی از مدعی علیه بیابد حرامست که آنرا بعوض مال خود بردارد مگر آنکه مدعی علیه بعد از قسم گوید که قسم دروغ
خورده ام و اگر مدعی بعد از قسم خوردن مدعی علیه گواه بگذراند حق او در این صورت ثابت میشود یا نه میانه
مجتهدین در این خلافست اصح آنست که ثابت نمیشود و در صورتیکه قسم متوجه مدعی علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع
نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد که حکم کند بآن حق جهت مدعی یا آنکه مدعی هرگاه قسم بخورد جهت او حکم
کند مجتهدین را در این نیز خلافست اقرب آنست که مدعی باید که قسم بخورد الا که برای او حکم کند و اگر در این
صورت مدعی نیز از قسم خوردن امتناع نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در آن مجلس دعوی او ساقط
میگردد در این نیز میانه مجتهدین خلافست و مشهور آنست که بالکلیه دعوی او ساقط میشود مگر آنکه بر مدعای خود
گواهان عادل بگذراند و اگر مدعی از قسم خوردن در این صورت مهلت طلبد جهت کم او را مهلت میدهد بخلاف
مدعی علیه که اگر او در قسم خوردن مهلت طلبد ملتمس او نمیدهد و در صورتیکه قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را
که طلب حاضر کردن ایشان حق خود کند مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست که لازم نیست و قسمی که باعث
اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدا تعالی باشد یا بصفات مختصه او چنانچه در بحث سوگند
خوردن گذشت و اگر حاکم داند که یهود را اگر قسم بمذهب او دهد بیشتر میترسد قسم بمذهب او دهد مگر آنکه
مشتمل بر امر او بقسم دادن بر فعل حرامی و بهترست که حاکم در حقوق سوگند مغلظ بدهد الا آنکه
در ربع دینار باشد که سوگند مغلظ خوردن بر مدعی لازم نیست و بهترست که حاکم سوگند خوردن را پیش از
سوگند خوردن وعظ گوید و قسم خوردن میباید که در مجلس حاکم واقع شود مگر کسی که معذور باشد چون
زنی که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید یا بیماری که بمجلس حاکم نتواند حاضر شد و سوگند خوردن گنگ
باشارت اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بگنگ دهند که بخورد اگر بخورد
دعوی او ساقط میشود و اگر نخورد آنچه مذکور شد بر او حکم میکنند و کافیست منکر را سوگند خوردن بر نفی استحقاق

مدعی و اگر چه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن بر قطع باید در فعل نفس خود و در
ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو قسمست قسم اول بر نفی و آن
وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد قسم دوم در اثبات و آن در پنج موضع است که مدعی در آنها قسم بخورد
جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بنابر مذهب جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم
میدانند دوم قسم خوردن مدعی بر کشتن و قسم خوردن خویشان او سیوم قسم خوردن مدعی هرگاه دو گواه
نداشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعی علیه رد کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد
پنجم قسم استظهاری هرگاه دعوی بر میت یا طفل یا دیوانه یا غایب باشد چه مدعی در غیر صورت تنها قسم نخورد
جهت اثبات مال خود و در چهار موضع مدعی قسم نخورد اول آنکه مدعی علیه قسم را رد کند چه در غیر صورت مدعی
قسم نخورد چنانچه مذکور شد دوم آنکه مدعی علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در غیر صورت مدعی قسم نخورد سیوم
آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در غیر صورت مدعی قسم نخورد چهارم آنکه مدعی دعوی کشتن
یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه در غیر صورت قسم متوجه مدعی نیست و در سه موضع رد قسم
بر مدعی ممکن نیست اول آنکه هرگاه وصی قیم مال یتیم بر شخصی دعوی کند و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن
امتناع نماید چه در غیر صورت رد قسم بر وصی یتیم نیست دوم آنکه وصی قیم بر وارث دعوی نماید که میت مرا
بچیزی برای فقرا وصیت کرده یا بخمس یا زکوة یا حج وصیت نموده و وارث منکر باشد و از قسم خوردن
امتناع نماید چه در غیر صورت حبس منکر لازم است تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سیوم امام وارث
میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع است بلکه حبس منکر میکند تا سوگند خورد یا حکم بنکول کردن
او کند و در پنج موضع امام قسم نمیتواند داد اول آنکه شخص که منکر باشد تمام شدن سال بر مال او در زکوة
دوم آنکه شخص که منکر باشد رسیدن مال او بنصاب سیوم آنکه شخص که دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم
آنکه شخص که دعوی ناقص بودن خرص معتاد کند پنجم آنکه جهودی که دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا
از دادن جزیه خلاص گردد قسم سیوم آنکه مدعی از جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت بکلنگی باشد

حاکم او را بهر طریقی که تواند عالم گرداند تا آنکه جواب او از اقرار و انکار معلوم شود و اگر بسبب عناد او
باشد او را حبس کند تا جواب مدعی گوید یا آنکه حکم کند بنکول کردن او و بعد قسم نخوردن او و بعد از آنکه حاکم
شرع جواب را باو ظاهر کند و او جواب اقرار و انکار را آنکه مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن او
باشد و حکم کند جهت مدعی بحق او فصل دوم در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام حکم میتواند کرد در
حقوق الله و حقوق الناس بعلم خود و غیر امام از فقهاء جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم
میتوانند کرد و آیا در حقوق الله نیز حکم بعلم خود میتوانند کرد یا نه مجتهدین را در این خلافست و اقرب آنست که حکم
میتوانند کرد اما بمجرد خط خود حکم نمیتوانند کرد هرگاه کیفیت آن حکم در خاطر ایشان نباشد و بعضی از مجتهدین
حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جایز داشته اند و در ماسوای آن منع کرده اند اول عدالت
گواهان و جرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان حکم بآن میتواند کرد و اگر عالم
نباشد بعدالت یا فسق ایشان واجب است بر او که از حال گواهان سوال کند و اگر چه مدعی علیه از آن ساکت باشد
دوم اقرار کردن در مجلس حکم و اگر چه در غیر او نشود سیوم حکم کردن با علم یقینی بخطا کردن گواهان
یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسی که در مجلس قضا بی ادبی کند و اگر چه غیر او با آن عالم نباشد و بعضی
از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم که قاضی بعلم خود حکم میتواند کرد و آن در صورتیست که در واقعه
آنکه گواه ایستاده و قاضی خود گواه دیگر باشد چه در غیر صورت قاضی حکم میتواند کرد و قاضی حکم میکند در
حقوق [illegible] بر غایب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی قسم بخورد بر بقای حق خود
چه در غیر صورت قسم دادن مدعی واجبست هرگاه مدعی جهت خود دعوی نماید اما اگر جهت موکل یا مولی باشد رد
قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکند یا کفیل میدهد تا آنکه غایب حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه
قسم خوردن لازم است و اما اگر در شهر باشد و از آمدن بمجلس حکم متعذر باشد آیا قاضی حکم در آن میکند یا نه
مجتهدین را در این خلافست و اقرب آنست که حکم میکند اما بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای
آن کند و بگواهان [illegible] ثابت سازد حاکم حکمی را که جهت او کرده باشد رد کند و قاضی در حق الله بر غایب

حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی باشد که مشتمل باشد بر حق الناس و حق الله چون دزدی کردن غایب چه حکم میکند
بر غایب در قطع اما بردن مال از حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته قاضی که قاضی دیگر نوشته باشد
حکم نمیتواند کرد اگرچه مهر کرده باشد اما اگر قاضی قاضی دیگر را بحکم کردن خبر دهد از انفاذ حکم او میتواند
کرد و اگر قاضی بقاضی دیگر گوید که این دعوی پیش من ثابت شده است بر آن دیگری نفاذ آن لازم نیست
فصل سیوم در کیفیت حکم کردن حاکم میان مدعی و مدعی علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو
باشد و گواه نداشته باشند حاکم هر یک را از نفی استحقاق آن دیگری سوگند میدهد و بالسویه آن چیز را
میان ایشان قسمت مینماید و همچنین است حکم آن اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان
سوگند خورد و دیگری نخورد حاکم آنرا بکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آنکس بعد از سوگند
نخوردن آن دیگری باشد حاکم او را یک سوگند میدهد و در میانه نفی و اثبات جمع میکند و اگر پیش از قسم خوردن
آن دیگری باشد حاکم شرع او را جهت اثبات قسم دیگر میدهد و همچنین بالسویه میانه ایشان قسمت میکند هرگاه
هر دو گواه داشته باشند و آنچه در دست هر یک باشد حاکم از او میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان
گواه داشته باشد آن چیز تعلق باو دارد با قسم پس اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری را
گواه نباشد قسم متوجه اوست خواه آنکس که متصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه از
قسم خوردن او کافی نیست و اگر یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آن چیز کند و دیگری دعوی نصف آن
کند و گواه داشته باشند حاکم نصف را بکسی میدهد که دعوی کل میکند بی مانع و نصف دیگر را او قسم
باسم هر یک که بیرون آید از وست بعد از آنکه قسم بخورد جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع
نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید نصف را در میانه ایشان دو قسمت سازد پس مدعی کل سه ربع
ببرد و مدعی نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه قسمت میکند بعد از آنکه
مدعی نصف را قسم میدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند حاکم آنرا میان ایشان بدو قسم
منقسم میسازد و مدعی قسم نخورد و بر مدعی علیه قسم نیست و اگر در تصرف نیست هر دو گواه داشته باشند حاکم نصف

را

را بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در جمیع امور مساوی اند مجتهدین در این
اختلاف کرده اند جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبرات یا گواهان خارج پس بمذهب جمعی که گواهان داخل را
اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی کل باید داد و بمذهب جمعی که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را
بمدعی نصف باید داد و در صورتیکه گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان میکند و اگر در
عدالت مساوی باشند اما تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم بآن مقدم کردن مقدم است
و اگر در تاریخ نیز مساوی باشند قرعه بزند و حکم بآن کند و هرگاه گواهان بعد از گواهی دادن و پیش از
حکم کردن رجوع کنند حاکم حکم بآن نمیتواند کرد و اگر بعد از حکم کردن رجوع کنند حکم او باطل نمیشود و لیکن
اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا زخم کردن یا دست بریدن یا جراحت کردن
باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفای آن جایز نیست و در قصاص بعضی بر آن
رفته اند که منتقل بدیت میشود و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان در صورت مذکوره
بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمدا بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوان کرد
اما زیادتی دیت ایشان را باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند
و اگر بعضی گویند که عمدا گواهی دروغ داده ایم و بعضی گویند بخطا گواهی داده ایم بر آنهایی که عمدا گواهی داده اند
قصاص است و آنهایی که خطا کرده اند حصه دیت آنها را میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از
طلاق شوهر رجوع کنند میانه مجتهدین در این اختلافست بعضی از ایشان گفته اند که حاکم آن زن را بشوهر اول رد
کند و مهری که شوهر ثانی داده گواهان غرامت کشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر بعد از دخول شوهر ثانی
رجوع کرده گواهان غرامت نمیکشند بلکه شوهر ثانی بسبب دخول مهر را میدهد و زن تعلق بثانی دارد
و حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول رجوع کنند گواهان نصف مهر را غرامت میکشند
و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم ظاهر شود حکم او باطلست و در حکم این صورت و تعزیر ایشان میکند خواه ...

آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان چنانچه در صورتهای مذکور تفصیل که مذکور شد

فصل چهارم در بیان قسمت کردن میانه شریکان و آن تمیز کردن حصه یکی از شریکان است از حصه
دیگری بدانکه مستحب است بر حاکم که در هر شهری شخصی تعیین کند که چیزهایی که میانه شریکان مشترک باشد قسمت
نماید و مزد قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان دهد و شرط قسمت کننده شش است **اول** آنکه بالغ باشد
دوم آنکه عاقل باشد **سیوم** آنکه مؤمن باشد **چهارم** آنکه عادل باشد **پنجم** آنکه عالم باشد بمعرفت حساب
و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخصی که حاکم شرع تعیین کرده جایز است و در آن
شخص که شریکان باو راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد هیچ شرط از شروط مذکوره لازم نیست که در و باشد
چه اگر بقسمت کردن کافر راضی شوند صحیح است و قسمت کردن بر دو قسمت **قسم اول** قسمت اجباری یعنی اگر
هر یک از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و قهر میانه ایشان قسمت میکند و آن نیز دو قسمت
اول آنکه چیزی که میانه شریکان حاکم بجبر قسمت میکند میباید که حصه هر یک مساوی باشند یا آنکه مختلف باشند
اما توان مساوی ساخت و از قسمت کردن ضرر بهیچ یکی نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت و اقل آن
نقصان فاحش بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد و اگر چه اندک
باشد بی رضای شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین بر آنند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از
حصه خود منتفع نشود قسمت لازم نیست و بعضی گفته اند که وقتی قسمت لازم است که شریک بالکلیه ... از
قسمت کردن انتفاع از حصه خود ببرد و بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد و بهتر قول اول آنست
دوم آنکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن و راضی بقسمت شود ... نیز حاکم بقهر میانه
ایشان قسمت میکند **قسم دوم** قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و قهر حاکم نمیتواند کرد مگر آنکه شریکان
بآن راضی شوند و هیچ ... و آن نیز دو قسمت **اول** آنکه بسبب قسمت کردن ضرر بشریک رسد و از آن
منتفع نشود چون قسمت کردن دکانچه که قابل قسمت نباشد یا آنکه بقسمت کردن ضایع شود چون شکستن ...
که میانه دو شخص مشترک باشد **دوم** آنکه قسمت کردن مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری دهد

ناظم

تا حصه مساوی شود پس در صورت تا ایشان راضی نشوند حاکم شرع بقهر نمیتواند میانه ایشان قسمت کرد
و در صورت قسمت اجباری و غیر اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن با اجزا یا بدل کند جایز است
اما اجابت او آن دیگری را لازم نیست بلکه هر یک را میرسد که فسخ کند و در قسمت غیر اجباری هر گاه حصه شریک
با اجزا قسمت کنند در صورتی که اجزا مساوی باشد و متفق شوند بحصه خود بقرعه لازم میشود و اگر متفق نشوند
حاکم میانه ایشان قرعه زند بانطوری که اسمهای ایشان را بر رقعها بنویسد و بکسی دهد که مطلع
بر آن نباشد و او را امر کند به بیرون آوردن اسم هر یک را بر حصه ایشان یا حصه را بر اسم هر یک
از ایشان آنچه بیرون آید بدان عمل کند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلط واقع شده قسمت باطل
میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواهان ثابت تواند ساخت شریک دیگر را قسم باید خورد پس
اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است و اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود
که مال غیر بوده و اجزای آن مساوی باشد قسمت باطل نمیشود اما اگر اجزا مختلف باشند قسمت باطل
میشود **مطلب سیوم** در شهادت یعنی گواهی دادن و در آن چند فصل است **فصل اول** در واجب بودن
آن و شروط آن بدانکه گواهی دادن واجب کفایی است باجماع مجتهدین با قدرت بر آن خواه او را
گواه ساختن طلبیده باشند و خواه نطلبیده باشند مگر با خوف ضرر بر خود یا بر بعضی از مؤمنین و اجرت
گرفتن بر آن حرام است مگر آنکه مؤنت سفر جهت ادای شهادت ... که واجب عینی میشود و آن در صورت
که گواه منحصر در یک شخص باشد و شروطی که در گواه میباید یازده است **شرط اول** آنکه بالغ باشد پس گواهی
دادن طفل مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی اطفال در جراحت که میان ایشان بهم رسد مقبول است
بشرط آنکه ده سال داشته باشند و متفرق گواهی ندهند و بر چیزی مباح مجتمع شده باشند و بعضی
از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا مقبول نمیدانند **شرط دوم** آنکه عاقل باشد چه گواهی دیوانه صحیح نیست
اما اگر دیوانگی او دوری باشد در حالتی که دیوانه نباشد صحیح است **شرط سیوم** آنکه مسلمان باشد
چه گواهی کافر صحیح نیست و اگر چه کافر ذمی گواهی دهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که گواهی ... جهود

مقبولست و بعضی گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جایز داشته اند و اگرچه در مذهب مخالف باشند چون گواهی
دادن جهود جهت ترسا و گواهی دادن غیر جهود باجماع جایز نیست و گواهی دادن جهود بر جهت مسلمان
جایز نیست مگر در وصیت کردن هرگاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی دادن
ایشان در وصیت وقتی مقبولست که در سفر باشند و بعضی گواهی دادن ایشان را در وصیت وقتی مقبول
ندانسته اند که بعد از نماز عصر قسم بخورند بر وصیت شرط چهارم آنکه مومن باشند یعنی قایل بامامت
دوازده امام علیهم السلام باشند پس گواهی غیر مومن صحیح نیست شرط پنجم آنکه عادل باشند و عدالت
قوتیست نفسانی که باعث ملازمت تقوی و مروت میگردد و عدالت بکردن گناهان کبیره و مصر بودن بر
گناهان صغیره زایل میشود و مجتهدین عدد گناهان کبیره را در کتب مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان
هشت چیز ذکر کرده اند اول اثبات شریک جهت خدا تعالی کردن دوم مسلمانرا بغیر حق کشتن و بغیر
حق زخم زدن سیوم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم از جنگ کافران گریختن هرگاه در رکاب امام باشد
و دشمن کمتر از دو مثل باشند مگر بدو طریق که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن
هشتم زنان شوهردار را بزنا نسبت دادن نهم مال یتیم بغیر حق خوردن دهم غیبت مسلمانان کردن یازدهم
سوگند دروغ خوردن دوازدهم گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هرچه مست کننده باشد مثل
بنگ و غیره خوردن چهاردهم استحلال کعبه معظمه یعنی حلال داشتن امورکه در حرم کعبه اقدام بآن حرامست
مثل کشتن صید و صید کردن کبوتران حرم و ترک کردن احرام در وقت داخل شدن در آن و جمعی
کرای نرا استثنا کرده اند پانزدهم دزدی کردن شانزدهم بیعتی را که با خدا یا رسول خدا یا یکی از
ائمه معصومین علیهم السلام بسته شده باشد شکستن هفدهم کافر شدن و بدیار کفر رفتن بعد از
مسلمان بودن هجدهم از رحمت خدا تعالی نومید بودن نوزدهم از مکر خدا تعالی ایمن بودن و در حکم
مردود است اعتراض بقضا و قدر الهی کردن بیستم عاق شدن یعنی از اطاعت مادر و پدر در امر
مشروعی که اطاعت ایشان لازم باشد بیرون رفتن و بعد از آنکه این بیست چیز را ذکر کرده اند گفته اند که

این

این بیست چیز بحسب در احادیث مذکور است که اینها گناهان کبیره اند و بعضی دیگر از مجتهدین بر آنچه مذکور
شد هجده چیز دیگر زیاده کرده اند اول قیادة یعنی میانه زنان و مردان وسیله شدن و ایشان را
بیکدیگر بحرام رسانیدن دوم دیوث بودن سیوم بیرون آوردن کسیکه پناه بکعبه و مدینه برده
باشد مگر آنرا که مجتهدین استثنا کرده اند چهارم غصب مال مسلمان کردن پنجم سخن چینی نمودن ششم
قطع صله رحم کردن هفتم کم کشیدن و کم پیمانه کردن برای فروختن و زیاده کشیدن و زیاده پیمانه
کردن برای خریدن هشتم باهل ظلم نفع رسانیدن نهم ترک کردن نماز و روزه و زکوة و حج در حالتی
که واجب شده باشند دهم بازی خطر اظهار کردن یازدهم گوشت مرده و خون که از احتیاج خوردن
دوازدهم راه مسلمانان زدن سیزدهم سرود مستان شنیدن و با نظارتی خواندن چهاردهم قمار باختن
پانزدهم هجو مسلمانان کردن شانزدهم مردان از حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مومنان
در دل داشتن هجدهم وصیت کردن جهت غیر القصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند
که عدد گناهان کبیره هفت است و در بعضی از احادیث آمده که عدد گناهان کبیره بهفتصد نزدیکتر است که
بهفتاد و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناهان کبیره آنست که شارع جهت کردن آنها حدی قرار داده باشد
پس هرچه حدی از جهته باشد گناه کبیره نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهیست که کننده
آن در قرآن یا در حدیث بعقاب جهنم وعید داده باشند و بعضی از مجتهدین بر آنند که گناه کبیره هر گناهیست
که از کردن آن فهمیده شود که کننده آن بدین و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره
نمیباشد بلکه همه گناهان کبیره اند اما نظر بیکدیگر بعضی از آنها صغیره اند مثل آنکه نظر کردن بزنان
اجنبیه صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن بدیشان
و این قول خالی از قوت نیست چه در حدیث آمده که بگناه خرد در منگر بلکه نگاه ببزرگی کسی کنید که
نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی از احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و همچنین عدالت بترک
مروت نیز زایل میگردد و آن هر چیزیست که سبک اینکه کسی چون طعام خوردن در غیر بازاری در بازارها

ومی‌بهشته راه رفتن و چیزها خوردن که سبب خنده شود بسیار گفتن و با وجود علم و فضل اینکس لشکریان پوشیدن
و نحو اینها و عدالت گواهان به سه چیز ثابت میشود اول علم حاکم بآن بمعاشرت باطنی کردن با او دوم
گواهی دادن دو عادل بعدالت او و باید که گواهان آن شخص را بنام او و نام پدر او در حضور مدعی و مدعی
علیه تعریف کنند چه ممکنست که میانه ثالث و مدعی مشترک باشد یا میانه او و مدعی علیه عداوتی باشد
سیوم شیاع بمذهب بعض از مجتهدین که شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر
گواهان عدالت و گواهان غیر آن متعارض شوند گواهان فسق مقدم اند بر گواهان عدالت هرگاه مطلق
گواهی دهند و سبب آنرا مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعض از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم باشند
و بعضی برآنند که گواهان عدالت و آیا عدالت گواهان باقی ثابت میشود بمجرد دادن علم بعدالت او
میانه مجتهدین خلافست و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بعدالت شخص حاکم را شکی باشد
میانه گواهان تفریق کنند هرگاه از اهل فضل نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است
نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت
گواهی دادن شرط ششم آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعض از
احادیث صحیح وارد شده که شهادت فرزند زانیه را در چیزهای اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا
وقتی مردود است که حال او بحسب شرع مشخص باشد پس اگر میانه مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی او
مقبولست شرط هفتم آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری
منظور باشد چنین شهادت نزد جمعی مقبول نیست و همچنین آنکه جهت او وصیت کرده باشند
و شهادت قیم و نحو اینها جهت مفلس یا بایع او و شهادت آقا جهت غلام و شهادت عاقله بفسق گواهانی
که گواهی دهند بر کشتن شخصی دیگر را بخطا و شهادت قیم و نحو اینها بمفلس یعنی و نحو اینها شرط هشتم
آنکه میانه او و مدعی علیه عداوت دنیوی نباشد چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیحست
هرگاه عداوت مقتضی فسق نباشد و عداوت دینیه مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن موجب جمع

اهل فقه

اهل فقه صحیح شرط نهم آنکه گواهان بسیار سهو نکنند شرط دهم آنکه در حقوق الناس بر خود
گواهی ندهند تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی نطلبد پس اگر بی طلب گواهی دهند گواهی ایشان در ان
معامله که بی طلب جهت آن گواهی داده باشند مقبول نیست اما در معامله دیگر مقبولست اگر در ان بی طلب
گواهی ندهند اما اگر گواهی دادن ایشان در حقوق الله بی طلب باشد مسموع نیست شرط یازدهم آنکه
گواهی را بلفظ بگویند با قدرت چه اشارت کافی نیست اما در گنگ اشاره که دلالت بر مقصود کند
کافیست و شرط نیست در گواه آنکه بیگانه باشد چه گواهی خویشان نیز مقبولست و آیا گواهی پسر بر پدر
مقبولست میانه مجتهدین در این خلافست اقوی آنست که صحیح نیست و واجب است که گواهان در وقت گواهی دادن
با این شروط که مذکور شد متصف باشند پس اگر این شروط در وقت گواه شدن در ایشان نباشد و در
وقت گواهی دادن متصف بآنها شوند گواهی ایشان مقبولست مگر در گواهان طلاق که میباید در وقت
گواه شدن بر طلاق باین شروط متصف باشند چنانکه مذکور شد فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن
میشود بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بآنچه بر آن گواهی میدهد
و آن بدو چیز حاصل میشود اول دیدن در آنچه آنرا توان دید چون دیدن غصب کردن و دزدی نمودن
و کشتن و شیر خوردن و زاییدن و زنا کردن و لواطه نمودن و گواهی دادن کسی که نابینا باشد در نهایات
غیر ثابت هرگاه شروط که مذکور شد در او باشد و جایز است دیدن گواه روی زن اجنبیه را جهت
گواه شدن بر او مگر آنکه آواز او را بشناسد چه در این صورت دیدن روی او جایز نیست دوم شنیدن
در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و دیدن خط خود کافی نیست و اگر چه عادل
گواهی دهد و آنچه سنیان به نسبت با امامیه داده اند که ایشان قایلند بجواز گواهی دادن بمجرد خط
یا دو مومن خط غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند بر آنکه این گواهی دادن جایز نیست و تصریح
نموده اند که این قول مذهب محمد بن عیاش سلمی نیست که داخل غلاة است و سبب غلط افتادن سنیان
آنست که آن گروه قدم مذهب امامیه داشته و بعد از آن داخل غلاة شده و گواه تا آنکه نسخ را او را بیش

اورا انشا سند گواه حجت او نمیتواند داد پس اثبات او کافر نیست چه تزویر ممکن است و اگر حال آن
مرد بر گواه مجهول باشد و دعوی دار حال او را بر او تحقیق کند حجت است فصل سیوم در بیان تفصیل
حقوقی که بگواهان عادل ثابت میشوند و آنها بر نه قسم اند قسم اول آنکه بگواه چهار مرد عادل ثابت میشود
و آنها سه چیزند اول زنا دوم لواط سیوم سحق قسم دوم آنکه بگواه چهار مرد عادل یا سه مرد و دو زن
ثابت میشود و آن زناییست که موجب رجم است چه آن بگواهی سه مرد و دو زن نیز ثابت میشود قسم سیوم
آنکه بگواه چهار مرد عادل یا دو مرد و چهار زن ثابت میشود و آن زناییست که موجب جلد است چه آن
بگواه دو مرد و چهار زن نیز ثابت میشود قسم چهارم آنکه بگواه دو مرد عادل ثابت میشود و آن
بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم بزنا نسبت دادن بزنان سیوم خوردن هر چه مست
کننده باشد چهارم حد کسی که دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس هفتم نذر هشتم کفارات
نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل و جرح سیزدهم عفو
کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عدت زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت هجدهم
وصیت کردن بشخص غیر مال نوزدهم نسبت بیستم دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر باشد بیست و یکم
دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی بعمد کشته باشد قسم پنجم
آنکه بگواه دو مرد عادل یا یکمرد و دو زن یا یکمرد با قسم ثابت میشود و آن هر حقیست که مال باشد یا غرض
از و مال باشد و آن بیست چیز است اول دین و قرض دوم غصب سیوم قراض چهارم بیع
پنجم صلح ششم اجاره هفتم مزارعه هشتم مساقات نهم شرکت دهم رهن یازدهم
وعده کردن در بیع دوازدهم وصیت بمال سیزدهم خیارات چهاردهم شفعه پانزدهم فسخ عقد کردن
شانزدهم کفالت بمال [illegible] هفدهم هبه معوضه هجدهم کشتن که موجب دیت باشد و دیت
جراحتها و همچنین کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در همه صور دیت
ثابت میشود و خلافست میانه مجتهدین که آیا آزادی و نکاح و قصاص باین قسم گواهان ثابت میشود

یا نه اقوی آنست که بیکمرد و دو زن ثابت میشود قسم ششم آنکه بگواهی مردان تنها و زنان تنها
و با اجتماع هر دو ثابت میشود و قاعده در آن آنست که در هر موضعی که اطلاع مردان بر آن دشوار
باشد غالبا گواهی زنان در آن کافیست و آن ده چیز است اول بکارت دوم زاییدن سیوم
آواز کردن طفل در وقت زاییدن چهارم عیوب باطن زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم
وصیت بمال چه وصیت بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود و بگواهی دو زن نصف وصیت و بگواهی
سه زن ربع وصیت و آیا بگواهی یکمرد نصف وصیت ثابت میشود مجتهدین را در این خلافست و
اشکال در حجیت او قویست و اگر زن داند که شخص جهت شخص وصیت بمال کرده آیا جایز است که او
وصیت را در گواهی دادن زیاده گوید یا آنکه ربع آنرا که موافق اصل وصیت باشد بگوید میانه
مجتهدین در این خلافست هفتم انقضای عده هشتم حیض و نفاس قسم هفتم آنکه بگواهی یکنفر
ثابت میشود و چیزی دیدن ماه هر گاه در آسمان ابر نباشد بقول بعضی از مجتهدین قسم هشتم آنکه
بگواهی یک کس ثابت میشود و چیزی عزل وکیل چه هر گاه وکیل را بگواهی یکمرد عادل ظن حاصل گردد عزل
میشود و چیز پنجم در حجت وکالت مذکور شد و چیزی دیدن ماه بقول سلار که او در اول ماه یک گواه عادل
کافی میداند قسم نهم آنکه بقسم تنها ثابت میشود و چیزی کشتن چه مدعی خون [illegible] هر گاه گواه
نداشته باشند پنجاه قسم بخورند تا کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که
بشیاع ثابت میشوند بدان که جمعی از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع اخبار جماعتی است
که حاکم شرع را بآن ظن غالب حاصل گردد و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانه
مجتهدین خلافست بعضی از ایشان هفت چیز ذکر کرده اند اول نسب پدر و مادر دوم مردن شخص
سیوم ملک مطلق چهارم وقف صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از
قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده بر هفت چیز مذکور یازده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول
عزل دوم ولای عتق سیوم رضاع چهارم تهمت رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح

گردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم کافر بودن نهم رسیده بودن دهم سفیه بودن یازدهم
حامله بودن دوازدهم زاییدن سیزدهم وجهات چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت در کشتن
شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین بیست و دو چیز چند چیز دیگر نیز ذکر کرده اند اول غصب کردن
دوم دین سیوم آزاد کردن بنده چهارم مفلس بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل
حقوقی که بگواهی دادن گواهان عادل و گواهی گواهان عادل ثابت میشود و انچه را گواهی بگواهی میگویند
و آیا در هفتم گواهی دادن زنان بر گواهی مردان مقبولست یا نه مجتهدین را در ان خلافست اقرب آنست
که مسموع نیست و اگر چه در جایی باشد که گواهی زنان در آنجا تنها مقبول باشد و با ثبوت گواهی بر گواهی ده
چیز ثابت میشود اول قصاص دوم طلاق سیوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم
عقود هفتم عیوب زنان هشتم زاییدن نهم آواز کردن طفل در وقت زاییدن دهم وکالت
یازدهم وصیت کردن بمال و غیر آن و قاعده کلیه در هفتم آنست که هر حق الناس است بان گواهی
ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و گواهی دادن در هفتم گواهان فرع را چهار شرطست اول آنکه
می باید که فرع آن قول را از گواهان اصل بشنوند و بر هر یکی از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند
پس اگر بر هر یکی از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر
نباشند مثل آنکه بیمار یا مرده یا در سفر یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند آمد و اگر
ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سیوم آنکه نام و نسب گواهان
اصل مذکور شد باید که در گواهان فرع باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم
آنکه گواهان اصل را معین سازند در وقت گواهی دادن یا نه نام ایشان را ذکر کنند پس اگر نام ایشان را
مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان انکار
باشند میانه مجتهدین در این خلافست اصح آنست که گواهی گواهان فرع درین صورت مسموع نیست و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع اعدل باشند قول ایشان مسموعست و با مساوی بودن در عدالت مسموع

نیست و بعضی

نیست و بعضی بر آنند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموعست و مراتب هفتم گواهی دادن
سه است اول اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگواهان فرع بگویند که گواه باشید
بر آنکه ما گواهیم که فلان شخص نزد فلان کس مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول را از گواهان
اصل در حضور حاکم شرع بشنوند سیوم آنکه گواهان فرع این قول را در غیر مجلس حاکم شرع
از گواهان اصل بشنوند و در قسم سیوم میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموعست
و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواه گرفته اند ما را فلانیان و در قسم دوم شنیدیم
در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سیوم شنیدیم که فلانیان چنین میگفتند

باب هفدهم از کتاب جامع عباسی در اقرار کردن و وصیت نمودن و درین

دو مطلبست مطلب اول در اقرار کردن و آن بر دو قسمست اقرار بحق کردن و اقرار بنسب کردن
و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بحق کردن و شروط آن چهار رده است اول آنکه
اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار ببلوغ باحتلام با امکان آن صحیحست
بدون گواه و قسم اما اگر اقرار ببلوغ بسال کند درین صورت تا بگواه ثابت نشود مقبول نیست
دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت
غیر دیوانگی صحیح است سیوم آنکه اقرار را بچیزی معلق نسازد چه حکم موت نیز بدو نسبت دهد و
پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحت اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه قصد
اقرار کند چه اقرار کسی که قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن غیر حرام باشد اقرارش صحیح است و اقرار
خود مواخذه است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده با آنچه تعلق بمولی دارد از نفس
و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال ازو واقع میشود بر ولازمست که بعد از آزاد شدن از عهده
آن بیرون آید اما اگر بنده از آقا ماذون باشد در تجارت کردن و آنچه بدان متعلق است پس اگر اقرار

بجز از و واقع شود که متعلق تجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او بچیزی که غیر مال
باشد چون طلاق زوجه ششم اگر مختار باشد پس اقرار کسی که او را بالاکراه بران دارند
صحیح نیست هفتم اگر جایز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر چیزی که موجب قصاص باشد
و در غیر طلاق و نکاح صحیح نیست و همچنین اقرار مفلس که حاکم شرع بواسطه طلبکاران او را از مالش
منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیحست و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش برای
اجنبی با تهمت بورثه صحیح نیست اما اگر تهمت نباشد یا جهت وارثی باشد از اصل بیرون میرود
هشتم اگر کسی که اقرار جهت او میکند میباید که اهلیت آن داشته باشد که جهت او چیزی اقرار
کند چه اگر برای ملک یا دیوار یا زمین اقرار کند صحیح نیست و اگر جهت چارپا اقرار کند در آن
خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال البطلان دارد و بعضی بر آنند که احتمال استحقاق دارد
یعنی سبب آنرا از وی پرسند پس اگر گوید بسبب آن بعضی گفته اند که با مالک او متعلق است و اقرب استحقاق
است پس اگر تفسیر کند بارش جنایت بر تخم آنرا از وی قبول میکنند و اگر چه تعیین آن کند در قول
اقرب و طلب تعیین از وی میکنند و احتمال البطلان نیز در این صورت میرود و اگر اقرار کند جهت بنده منعتق
بمولا او میشود و اگر جهت مسجدی یا مدرسه اقرار کند و ذکر سبب ملک آن نماید چون وصیت یا وقف
یا مطلق گوید صحیحست و اگر سبب محال ذکر کند آن سبب لغو است اما آن اقرار درست است و بعضی از
مجتهدین و بعضی اقرار را نیز در این صورت باطل میدانند و اگر جهت حمل اقرار کند همچنین است و اگر مرده
منعقد باطلست اگر وصیت کرده باشد و از باقی ورثه است اگر نسبت بارث داده باشد و اگر
حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد چه در وصیت با عدم تخصیص زیاده
و نقصان همه مساوی اند نهم اگر کسی که جهت او اقرار میکند تکذیب اقرار کننده نکند چه اگر تکذیب او کند
مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب تصدیق کند یا آنکه تکذیب او اقرار جهت غیر یا آزادی غلام را
لازم داشته باشد چه بر قول اصح اگر شخص بنده را جهت شخصی اقرار کند و او منکر شود آزاد میشود دهم

اگر آنچه

اگر آنچه با آن اقرار میکند جهت کسی باید که چیزی باشد که او مالک آن تواند شد پس اگر جهت مسلم خوک
یا شراب یا جهت کافری مصحف یا بنده مسلم اقرار کند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار در صورت
آخر را جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع ایشان را بفروختن آنها جبر میکند یازدهم اگر آنکه
برای او اقرار میکند میباید که او را صلاحیت آن باشد که مالک چیزی تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی
جهت غلام کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضلات انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت
حلال دانند و مرده اقرار کند چه در این صورت صحیحست و اگر اقرار کند جهت شخصی بحبه از گندم یا پوست جوزی
لازم است که با مکنس ... و اگر چه آنرا مال نگویند دوازدهم اگر آنچه ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید
ملک من از فلانست صحیح نیست سیزدهم اگر چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس اگر
کسی را بجهت شرع ثابت شده باشد که چیزی بوی وقف کرده باشند و او آن چیز را بجهت غیر اقرار
کند صحیح نیست چهاردهم اگر چیزی که اقرار بآن میکند میباید که در دست او باشد پس اگر اقرار بمال
غیر کند صحیح نیست فصل دوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شروط اقرار بخویش کردن زیاده
بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول ممکن باشد الحاق اقرار بمقر به پس اگر اقرار کند به بنوت معروف
النسب یا به بنوت بزرگتر از خود یا مساوی خود یا کمتر از خود که عادت بر آن جاری نباشد باطلست
و همچنین باطلست نسبت اقرار بکسی که شرعا ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان و اگر چه در صورت تهمت
فرزند میراث نمیبرد و اگر اقرار کند که این ولد نیست از زنا خلافست که اقرار باین از قبیل تعلیق اقرار است
که قبول میکنند و او را از اقرار امیکند دوم تصدیق مقر به در غیر ولد صغیر و مجنون و میت چه در صغیر
انکار اعتبار ندارد و اگر چه بعد از بلوغ باشد و اگر دو شخص یا بیشتر تصدیق کنند بر نسب غیر ولد
چون اخوت صحیح است و تعدی نمیکند از مصدقان بورثه ایشان سیوم عدم منازعت در نسب
پس اگر دو کس در فرزندی نزاع کنند اعتبار بگواهست و اگر عم اقرار کند برادری با میت را برادر میت
و اگر زوجه اقرار کند بولدی و برادران تصدیق کنند مال را بفرزند میدهند و اگر تکذیب کنند زیاده از

هشت نصیب جد را باو میدهند و اگر برادران گویند که فرزند هست و زوجه منکر باشد آنچه زیاده از
ربع است برادران باو میدهند و اگر فرزند نبود زوجه هم اقرار کند نصف را باو میدهند و اگر برادر
ثالث اقرار کنند ثمن را باو میدهند و با عدالت هر دو نسب و میراث هر دو ثابت میشود **فصل**
سیوم در احکام اقرار کردن بدانکه هر گاه شخصی برای شخصی بمالی معین اقرار کند لازمست بر او دادن
آن مال بآن شخص و هر گاه اقرار کند بچیزی مجهول تعیین آن بر متعارف بلد اقرار کننده است و هر گاه متعدد
باشد آنچه در استعمال غالب باشد تعیین آن کنند و اگر استعمال غالب نباشد تعیین آن با اقرار کننده
تعلق دارد و هر گاه اقرار بمجهول کند صحیح است و حاکم الزام نماید اقرار کننده را بتفسیر آن مثل اینکه
اقرار کند بمال یا بشیء یا بمال بسیار یا بمال عظیم یا کثیر یا نفیس یا خطیر اگر آزاد ادعا کند گوید بلی این مقصود
از اقرار بهوت باد دام یا حبه از گندم کند صحیح نیست و شیخ طوسی رحمه الله گفته که مراد بمال کثیر هشتاد است
زیرا که در بعض احادیث وارد شده که کثیر را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بهشتاد
تفسیر کرده اند و در منقول است که این حدیث در نذر کردن واقع شده و حمل نذر بر اقرار کردن
قیاسی است و اقرار بمجهول بر یازده وجه است **اول** اقرار کردن بشیء و آن اعم از مال است پس اگر آنرا بحبه
گندم یا بشغو تفسیر کند حاکم آنرا قبول میکند و اگر بکنیز بنجس تفسیر کند قبول نمیکند و بعضی از مجتهدین این را
نیز جایز داشته اند **دوم** اقرار بمال پس آنچه آنرا در عرف مال گویند بر او لازمست و اگر چه قلیل باشد پس
اگر مال باشد چون سرگین نجس داخل نیست و آیا تفسیر بحبه گندم جایز است در آن خلافست چنانچه
مذکور شد **سیوم** اقرار باسمای اجناس چون زر و ذهب و فضه و قول اقوال مقرات در تفسیر اینها
باسم **چهارم** اقرار بصیغه جمع و آنرا حمل میکنند بر سه یا بیشتر و اگر گوید که مراد من از اقرار دو چیز است
که اقل جمع منطقی است در آن خلافست اقرب آنست که قبول میکنند **پنجم** اقرار بصیغه عدد چون هزار و هزار
و تفسیر آن تعلق بمقر دارد و اگر بحبه گندم کند **ششم** ابهام در مسئله چون له علی من واحد
الی عشرة یعنی فلان را است بر من از یکی تا ده چه این احتمال هست دارد و احتمال ده و نه دارد و

احتمال

احتمال نیز دارد **هفتم** ابهام در وصف چون له علی درهم ناقص و همچنین اگر گوید له علی
مال عظیم جلیل نفیس **هشتم** ابهام در جزو چون نصف مثلا و تفسیر میکنند بنصف آنچه
معمول باشد و اگر اقرار کند بدرهم و نصف بعضی از مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود
نهم ابهام بکذا پس اگر گوید له علی کذا مثل آنست که بگوید له علی شیء پس اگر گوید
له علی کذا درهم برفع یا نصب یا جر اقرب آنست که مراد واحد است چه رفع ببدل
است و نصب بتمیز و جر باضافه و در جر بعض درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب
احتمال بیست دارد و در جر احتمال صد دارد چه اقل عددی که ممیز در آن مجرور است صد است و اگر کذا کذا
درهم باشد مثل اولست در حالت نصب و جر و بعضی برانند که در نصب احتمال یازده دارد و اگر با حرف
عطف باشد در حالت نصب بیست و یک است **دهم** ابهام بعطف و مانند آن چون له علی درهم و درهم
و درهم چه احتمال دارد که مراد در درهم باشد و اگر گوید که مراد من تاکید اولست صحیح است
یازدهم ابهام بظرف و مانند آن چون له زیت فی جرة او سمن فی عکة او قماش
فی عیبة او الف فی صندوق ظرف داخل نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چه بظرف
نسبت شد اقرار بآن اقرار بظرف آنست و اقرار بجل روا اقرار بزین اوست اما اقرار ببنده که عمامه
بر سر و جامه در بر دارد اقرار بعمامه و جامه نیست **دوازدهم** ابهام در اعیان چون له هذا الثوب
او هذا العبد مطالبه تعیین میکند پس با تعیین اگر مقر له منکر باشد سوگند میدهند و انتزاع
میکند حاکم مقر به را با در دست مقر میگذارد پس اگر مقر له تصدیق کند بعد از انکار قبول میکند
سیزدهم ابهام بتخریج و آن بطریق استخراج مجهولاتست و این فن معتبر است که مقر له عالم باشد بآن علم پس
پس اگر عالم را المعین کند حکم بران مترتب نمیشود مثلا بطریق جبر و مقابله اگر گوید زید را بمن مانیست
و نصف ما لعمرو و عمرو را بمن مالیست و نصف مال زید پس مال هر یک بطریق جبر و مقابله چهار است و
بهر یک از ایشان شش میباید داد و در تفسیر جنس رجوع باقرار کننده باید کرد **چهاردهم** ابهام بمکن استخراج

و باحساب رجوع بمقر کند چون لَهُ عَلَيَّ مِنَ الْفِضَّةِ بِوَزْنِ هٰذِهِ الصَّخْرَةِ اَوْ بِقَدْرِ
ثَمَنِ عَبْدِ زَيْدٍ پانزدهم ابهام از حیثیت عموم چنانکه گوید زید راست جمیع آنچه در دست
منست و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست او را زیاده از قدر مال او باید داد و اگر در صورت
دعوی کند که من مال او را کم میدانستم سوگندش میدهد و اقرار بعین و دین صحیحست پس اگر گوید که عین
که بر ذمه من است تعلق بزید دارد و مال من در نزد تو عاریتست صحیحست و اگر گوید بر تست هزار و
او در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا من مقرم بآن در این صورت هزار بر او لازمست و اگر در جواب
گوید وزن کن یا نقد کن یا گوید که من مقرم و نگوید مقرم بآن در این صورت لازم نیست چه در عرف در دو
صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم بآن حق چیز نو یا
دیگر فصل چهارم در منافی اقرار و آن بر دو قسمست قسم اول مقبول بدو شرط اول آنکه بعد از
اقرار کردن بچیزی استثنای زیاده بران یا مساوی آن نکند بلکه بکمتر از آن استثنا کند مثل آنکه
بگوید فلانی راست بر من ده درم الا دو درم چه در این صورت اقرار بهشت درم کرده دوم
آنکه استثنا متصل باشد چنانکه اگر در مثال مذکور بعد از فاصله گوید الا دو درم صحیح است اما اگر بعد از
مدتی استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات خلاف مر
ابوحنیفه را که او برین رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدد باشد بحرف عطف
یا آنکه استثنای سیوم زیاده از دوم باشد هر دو استثنا از اول بیرون میروند مثل آنکه گوید
فلانی راست بر من ده درم الا سه درم الا دو درم پس در این صورت پنج درم اقرار کرده و اگر حرف عطف
نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط آنکه مستغرق نباشد و اگر استثنا مردد باشد مثل آنکه
گوید فلانی راست بر من ده درم الا سه درم یا چهار درم صحیح است و درین دو احتمالست چه احتمال
شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر گوید فلانی راست بر من درهم بلکه درهمین میانه مجتهدین
در قبول اختلافست اقرب آنست که اقرار بیک درهم کرده الا آنکه گوید مراد من دو درهمست و اگر بعد از

جمله استثنا

جمله استثنا واقع شده باشد مثل آنکه گوید فلانی راست بر من ده درهم و جامه الا درهم میانه
مجتهدین درین خلافست بعضی از ایشان برین رفته اند که عاید بجمله اخیر است و بعضی گفته اند که عاید
بهر دو جمله است قسم دوم مردود مثل آنکه گوید فلانی راست بر من هزار دینار قیمت شراب یا گوشت
خوک یا متاعی که قبض نکرده ام یا اقرار کند جهت مسلمی بشراب یا خوک چه در این صورت منافی اقرار
مقبول نیست مطلب دوم در وصیت نمودن و در آن سه فصل است فصل اول در وصیت کردن
بمال و شروط آن بدانکه وصیت مالک گردانیدن کسیست شخصی را بعینی یا منفعتی بعد از مردن و بعضی از
مجتهدین گفته اند که وصیت مسلط ساختن شخصیست بر تصرف در چیزی بعد از مردن و شروط آن دوازده است
اول ایجاب چون اَوْصَيْتُ لِفُلَانٍ بِكَذَا اَوْ اِفْعَلُوا كَذَا بَعْدَ وَفَاتِي یعنی وصیت
کردم جهت فلان شخص بفلان چیز مثلا یا آنکه گوید که فلان مبلغ بتصدق دهید و بفلان مبلغ حج
اجاره کنید بعد از وفات من و آنچه بدینها ماند صیغه عربی در وصیت لازم نیست و اگر چه قادر
بران باشد و وصیت گنگ و کسی که از نطق عاجز باشد باشاره و کتابت و اگر قادر بر نطق باشد و بنویسد
یا اشاره کند عمل بآن واجب نیست و اگر چه در حال نوشتن او حاضر باشند دوم قبول کسی که وصیت
برای او میکنند خواه بلفظ باشد چون قَبِلْتُ و خواه بفعل باشد چون تصرف کردن در آن و این
در جایی شرطست که محصور باشد اما در غیر محصور چون فقرای بنی هاشم یا مسجد یا قنطره قبول شرط نیست
و بعضی از مجتهدین گفته اند که قبول صحیح نیست مگر بعد از وفات و در قبول اتصال بایجاب شرط نیست
پس اگر قبول بعد از وفات واقع شود صحیح است و اگر رد کرده باشد وصیت را در حیات موصی اما بعد از
وفات او رجوع میتواند کرد و قبول کند خلافست مشهور آنست که جایز است اما اگر بعد از وفات
و پیش از قبول رد کند باطلست و اگر پس از قبول و بعد از قبض رد کند لغو است باجماع و اگر بعد از
قبول و پیش از قبض رد کند خلافست و اگر پس از قبول موصی له بمیرد وارث او قبول میکند خواه پیش از
مردن موصی باشد و خواه بعد از موت و بعضی از مجتهدین بر آنند که در این صورت وصیت باطلست

وبعضی گفته‌اند که اگر غرض موصی تعلق بمیت داشته باشد باطل میشود و اگر نه صحیحست و بعضی از
مجتهدین برآنند که اگر موصی له بعد از موصی بمیرد تعلق بوارث او میگیرد و اگر پیش از او بمیرد باطل
و در قبول و رد ورثه موصی له حکم او دارند و اگر موصی له وارث نداشته باشد راجع بورثه موصی
میشود و بعضی گفته‌اند که بامام میرسد سیوم آنکه موصی بالغ باشد چه وصیت طفل صحیح نیست
و در وصیت طفل ممیز و طفلی که ده ساله باشد خلافست بعضی از مجتهدین گفته‌اند که وصیت کمتر از
ده ساله در ابواب البر صحیحست و بعضی گفته‌اند که اگر کودک وصیت هشت ساله صحیحست و اگر از
هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت
سفیه صحیح نیست مگر در ابواب البر و معروف نزد بعضی از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح میدانند و همچنین
کسی که خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد چه او نیز حکم سفیه دارد ششم
آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه موصی له در حال وصیت موجود باشد
پس اگر وصیت کند جهت حمل و حمل او در حال وصیت معتبر است و اگر مشکوک باشد و حمل او صحیح نیست
هشتم آنکه صحیح باشد که مالک شود یعنی مهیا جهت مالک شدن چیزی داشته باشد چه وصیت
جهت ملک و چارپا و دابه صحیح نیست مگر آنکه در دابه قصد علف او کند نهم آنکه موصی و موصی له
آزاد باشند چه وصیت بنده جهت بنده صحیح نیست و اگرچه قایل باین شویم که بنده مالک چیزی
میشود و آیا وصیتی که در حال رقیت کرده بعد از آزادی او نافذ است یا نه در آن خلافست و اولی
نفوذ است هرگاه وصیت را بر آزادی خود معلق ساخته باشد و اگر موصی له بنده موصی باشد وصیت
او صحیحست و منصرف بآزادی او میشود هرگاه ثلث مال موصی وفا بآن کند دهم آنکه وصیت بر وجهی
جایز باشد پس وصیت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست و اگرچه ذی رحم باشد
و بعضی از مجتهدین ذمی ذی رحم جایز دانسته‌اند و وصیت بر جهود داخل جایز است و بعضی از مجتهدین
مطلق جایز نمیدانند و در کسی که وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر جهت مسلمان جایز

که مالک

که مالک آن تواند شد صحیحست اما اگر شراب جهت مسلمان وصیت کند صحیح نیست یازدهم آنکه وصیت
بچیزی باشد که مالک آن توان شد پس وصیت بشخص آزاد و وقف و ام ولد و گوشت میته و سرگین
نجس و فضلات و حشرات صحیح نیست و همچنین وصیت بشراب و خوک در مسلمانان صحیح نیست اما اگر در
جهود باشند صحیحست دوازدهم آنکه ثلث مال که در حال وفات باشد وفا بوصیت کند پس اگر زیاده
از ثلث مال باشد آن زیاده باطلست مگر آنکه وارث اجازت دهد و اجازت وارث بعد از وفات
موصی معتبر است باجماع و قبل از آن اعتبار ندارد بنابر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از
وفات را منع نموده‌اند و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث محض تنفیذ
آن چیز است که موصی وصیت کرده یا ابتدای عطیه است فصل دوم در اقسام وصیت و ادای احکام
وصیت مطلق بدانکه وصیت بر چهار قسمت اول وصیت واجبه چون وصیت کردن جهت ادای
حقوق واجبه خواه حق الله باشد و خواه حق الناس دوم وصیت مستحبه چون وصیت کردن بمال کم
پس وصیت بخمس مال کردن بهتر است از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف
و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با استغنای وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد
وصیت بربع را بهتر میدانند و بخمس را با فقر بهتر میدانند و چون وصیت بشهادتین و اقرار بنبوت
پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و جمیع آنچه پیغمبر خبر داده سیوم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب
و گوشت خوک و غیر آن چهارم وصیت مکروه چون وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت
جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه میکند مگر با تصریح کردن بر تفاوت و در بعضی از احادیث
صحیحه وارد شده که وصیت در عم و خال بطریق میراثست و جهت خویشان و موالی و مستحق زکوة و
سبیل الله بالسویه است که در بحث وقف مذکور شد و وصیت بمجهول و غیر موجود صحیحست و تعیین آن
بعد از وفات متعلق بوارثست پس اگر وصیت بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن
بوارث تعلق دارد هرگاه نداند از مورث قدر معین را و مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت

حسن بن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده و در بعض روایات صحیحه
نیز ایراد یافته که مراد بجزو سبع است و در بعض دیگر آمده که ثلث است و در روایت صحیحه وارد شده که
مراد بسهم ثمن است و در بعض روایات ضعیفه سدس وارد شده و شیء سدس است و اگر وصیت
بمال بسیار کند پس بعض از مجتهدین هشتاد درهمست چنانچه در بعض احادیث وارد شده هشتاد که
مذکور شد و اگر کسی جمیع شمشیر را وصیت کند در بعض احادیث وارد شده که غلاف و زیور آن
داخلست و در وصیت بصندوق آنچه از اموال در آن باشد داخلست و همچنین در وصیت بکشتی
آنچه از طعام در آن باشد داخلست **فصل سیوم** در بیان وصی ساختن و آن ولایت دادن
شخصیست برای اخراج حقی یا استیفای حقی بر طفل و مجنون و پدر و جد طفل بالاصاله مالک ولایت اند
و وصی که پدر و جد جهت طفل تعیین کنند صحیح است و اگر وصی را اذن دهند در وصی گرفتن جایز است
و اگر او را نهی کنند از وصی گرفتن نمیتواند گرفت و با اطلاق خلافست و مکاتبه صفار از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام موید جوازست و شروط وصی شش است **اول** آنکه عاقل باشد پس وصی
گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر بعد از آن دیوانگی بهم رساند وصایت او باطل میشود و اگر
دیوانگی او برطرف شود آیا وصایت او عود میکند میانه مجتهدین در آن خلافست و اگر دیوانگی او
دوری باشد نیز در آن خلافست اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیح است **دوم** آنکه بالغ باشد
هرگاه تنها باشد پس وصی گردانیدن طفل منفرد با آنکه بالغی را با او ضم کند صحیح نیست و تصرف
بالغ نافذ است تا زمانی که طفل بالغ شود آنگاه هر دو شریکند **سیوم** آنکه مسلمان باشد هرگاه
موصی مسلمان باشد پس هرگاه مسلمان نباشد یا کافر باشد وصی بودن او بر اطفال مسلمانان جایز نیست
چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطلست و اگر بعد از فوت موصی فاسق
شود و بعضی گفته‌اند که در صورت باطل نمیشود **پنجم** اذن مولا اگر بنده شخصی را وصی کند و آیا
بنده خود را وصی میتواند کرد در آن خلافست **ششم** آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد چون پدر و جد

پس اگر

پس اگر شخصی را غیر از پدر یا جد وصی گرداند صحیح نیست **هفتم** آنکه وصی تواند که از عهده وصایت
بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطلست یا صحیح
و حاکم کسی را با او ضم میکند یا نه میانه مجتهدین خلافست و اگر عجز در اثنا بهم رسد حاکم شخصی را با او ضم
میکند **هشتم** آنکه صیغه بگوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را بتو رجوع نمودم یا امر
فلان طفل خود را بتو تفویض کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت معتبرست تا حال فوت
پس اگر بعضی از این شروط خلل رساند وصایت باطلست و بعضی گفته‌اند که در حال وصیت کافیست
و بعضی برآنند که تا حین وفات میباید و شرط نیست در وصی ذکوریت پس زنان و خنثی را با اجتماع
شرایط وصی میتوان گردانید و شیخ طوسی اجماع شیعه را برین نقل کرده و همچنین بصیر شرط نیست
و آنچه در روایت سکونی منع از آن واقع شده محمول بر کراهیت یا تقیه است و اگر دو وصی قرار دهد
و با اطلاق هر دو با هم تصرف میکنند و با امتناع حاکم جبر میکند ایشان را بر اجتماع و واجب نیست
بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد بشرط آنکه موصی در حیات باشد و این خبر باو رسد
پس اگر خبر باو نرسد و بمیرد مشهور آنست که وصی را قبول با مورد وصایت لازمست الا آنکه عاجز باشد
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه عالم بوصیت نباشد تا آنکه بمیرد رد میتواند کرد و وصی امین است
و ضامن نیست مال را الا بتعدی یا تفریط و در جایی که عادت جاری بتوکیل باشد جایز است وصی را که
وکیل بگیرد و در غیر آنچه عادت بآن جاری نباشد خلافست اقرب آنست که جایز است و جایز است
وصی را استیفای دین خود از آنچه در دست اوست باذن حاکم و همچنین ادای دین غیر نیز با علم حاکم تواند
که بعد از آنکه آن قرضخواه را سوگند دهد و بعضی برآنند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتواند داد
و این اقوی است و باید که وصی اقتصار کند بر آنچه جهت او تعیین کرده‌اند پس اگر بر مال موجودی او را
وصی کرده باشند در مالی که بعد از آن بهم رسد دخل ندارد و اگر مطلق باشد همه داخلست و هرگاه
کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند بر حاکم لازمست که تعیین کند و حاکم مالک غیر آن وصی است هرگاه

خواهر و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر رجوع به او جایز است و آحاد مؤمنین عدول از طرف
در وصیت مادام که زنده باشد و وصایت و رجوع ثابت نمیشود مگر به شهادت دو مرد مسلمان عادل

باب هجدهم

از کتاب جامع عباسی در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مال میت یا حقی از حقوق او بعد از فوت او بورثه میباشد از وجوهی که مذکور خواهد شد و نظر کرده با
آن امور که مانع میراث بردن آنها شود چنانچه مذکور خواهد شد در آنها نباشد و در این باب شش مطلب است

مطلب اول در بیان آنچه سبب میراث بردن میشود و آن بر دو نوع و جهت **وجه اول** خویشی بودن
و آن باتصال شخص است بدیگری بولادت یا بانتهای آن هر دو بدیگری بر وجه شرعی و آن بر سه قسمت
قسم اول دو قومند که با یکدیگر میراث میبرند **اول** پدر و مادر **دوم** فرزندان و هر چند پایین روند
و این دو قوم با یکدیگر میراث میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هر گاه شخصی
بمیرد و غیر پدری داشته باشد تمام مال او تعلق به پدر دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد تمام مال تعلق
بمادر دارد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند سه یک مال میت تعلق بمادر دارد و تتمه تعلق به پدر و اگر
با پدر و مادر پسری جمع شود هر یک از پدر و مادر شش یک مال را میبرند و تتمه آن تعلق بپسر دارد و اگر با پدر
و مادر دختری جمع شود هر یک از ایشان شش یک مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه
ایشان و دختر به پنج حصه میشود بنظر کردن دو برادر یا یکی برادر و دو خواهر پدر و مادری یا چهار خواهر
پدر و مادری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بچهار حصه منقسم میشود
چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال تعلق بدختران دارد و
ثلث آن به پدر و مادر و اگر یکی از ایشان با دختران جمع شود دختران ثلثان میبرند و شش یک از
پدر است یا از مادر و تتمه میانه ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هر گاه شخصی بمیرد و پسری
داشته باشد تمام مال از او است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و اگر پسر و
دختر جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هر گاه شخصی بمیرد و یکدختر داشته باشد تمام مال او از آن

دختران است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت میکنند و هر گاه میت فرزندان نداشته
باشد و فرزندزاده داشته باشد آن فرزندزادها بجای فرزندان حصه میبرند بطریقی که مذکور شد
خواه تنها باشند و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یکی از ایشان حصه کسی را میبرد که باو میرسد
پس دختر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر میبرد و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث
پسر و پدر با دختر میراث میبرند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختران ذکور و اناث در میراث
بردن مساوی اند **قسم دوم** نیز دو قومند **اول** برادران و خواهران و اولاد ایشان با علم
ایشان **دوم** جد و جده و هر چند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که در قوم
اول نباشند چه اینها با پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک
برادر داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و اگر چه برادر
پدری یا مادری باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال او میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد
و همچنین اگر خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر برادر و خواهر جمع شوند برادر دو حصه میبرد و خواهر
یک حصه چنانچه در میراث پسر و دختر مذکور شد و هر گاه برادر و خواهر پدر و مادری باشند برادر و خواهر
پدری میراث نمیبرند و اگر برادر یا خواهر مادری با پدر و مادری جمع شوند اگر واحد باشد شش یک مال
تعلق باو دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال بایشان تعلق دارد و تتمه آن از برادران و
خواهران پدر و مادری است و بعضی از مجتهدین برآنند که هر گاه با خواهر پدر و مادری خواهر مادری جمع شود
نصف از خواهر پدر و مادری است و شش یک از خواهر مادری و باقی میانه ایشان بچهار حصه میشود و
سه حصه از خواهر پدری است و یک حصه از خواهر مادری و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه برادر و خواهر مادری
با برادر و خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد بر همه قسمت میشود و هر گاه جد و جده میت و برادر و خواهر او
با یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر میراث میبرد و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری حکم برادر و خواهر
پدری است و جد و جده مادری حکم برادر و خواهر مادری است لیکن جد پدر و مادر و جد پدری را از میراث منع

نمیکنند چنانچه برادر و خواهر پدری و مادری منع برادر و خواهر پدری میکنند و فرزندان برادر و خواهر
در وقتی که پدران و مادران ایشان موجود نباشند با جد و جده حصه پدران و مادران خود را میگیرند
و هرگاه شخصی بمیرد و وارث جد پدری یا مادری مانده باشد و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال
تعلق باو دارد خواه جد پدری باشد و خواه جد مادری و هرگاه جد و جده جمع شوند جد یک حصه میبرد
و جده نیم حصه اگر هر دو پدری باشند و برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر از هر دو طرف باشند
جد یا جده مادری اگر تنها باشند سدس یک میبرد و تتمه تعلق بجد و جده پدری دارد و اگر زیاده باشند
ثلث مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجد و جده پدری و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر کسی جد مادری
و مادر پدری بگذارد مال او میانه ایشان بچهار حصه میشود و یک حصه را مادر مادری میبرد و سه حصه را مادر پدری
و جد قریب جد بعید را منع میکند از میراث پس جد بعید با وجود جد قریب میراث نمیبرد و جدات را
در مرتبه اولی چهار جد ممکن است که باشند پدر و مادر و پدر او و پدر مادر او و در مرتبه دوم هشت جد و جده
ممکن است و در مرتبه سیوم شانزده و در مرتبه چهارم سی و دو و همچنین هر چند بالا رود پس اگر شخص
هشت جد و جده بگذارد اجداد و جدات مادری ثلث مال را میبرند بالسویه و تتمه باجداد و جدات پدری
متعلق است با ینطریق که ثلث تتمه بجد و مادر و مادر پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمه بجد پدر و پدر
و جد پدر متعلق است ذکر دو مثل انثی پس سهام اجداد و جدات مادری چهار است و سهام اجداد و جدات
پدری نه است پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد جهت تباین چنانچه در مبحث تصحیح قسمت ترکه
خواهد آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث پدر و مادر مادر و پدر بالسویه و دو ثلث ثلث بپدر
و مادر بالسویه میرسد و ثلث دو ثلث باقی بجد و مادر مادر پدر متعلق است بالسویه و باقی بجد و مادر
پدر پدر تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و در ینصورت سهام خویشان مادری شش است و سهام خویشان
پدری هجده پس فریضه ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد جهت تداخل چنانچه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین
برآنند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر است بالسویه و دو ثلث ثلث از پدر و مادر پدر است ذکر دو مثل

انثی میبرد

انثی میبرد و این قول نیز از پنجاه و چهار منقسم میگردد و قول اول اولیست **قسم سیوم** نیز دو نوع است **اول**
عم و عمه و هر چند بالا روند **دوم** خال و خاله و هر چند بالا روند و این دو قوم با عدم در مرتبه ثانیه
میراث میبرند پس هرگاه شخصی بمیرد و عم بگذارد میراث باو متعلق است و همچنین است عمه و اگر هر دو جمع
شوند یک حصه عم میبرد و نیم حصه عمه بشرطی که هر دو پدر و مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه
میراث میبرند و اگر عم و عمه پدر و مادری و عم و عمه مادری جمع شوند ثلث مال از خویشان مادریست اگر
زیاده از واحد باشند و سدس مال اگر واحد باشند و تتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر ضعف انثی
و اگر شخصی بمیرد و از و خال بماند تمام مال او تعلق بخال او دارد و همچنین است خاله خواه پدری باشد
و خواه مادری که تعلق باو دارد و فرقیست میانه خال و خاله در میراث همه برابر میراث میبرند و اگر
خال و خاله پدر و مادری یا خال و خاله مادری جمع شوند خویشان مادر سدس میبرند اگر واحد باشند و اگر متعدد
باشند ثلث بالسویه و باقی از خویشان پدر و مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر و مادری و آباء و اجداد ایشان
در ینصورت دو مثل انثی میبرد میانه مجتهدین در این خلافست اصح آنست که همه برابر میراث میبرند و اگر
باشند سدس ثلث تعلق بخال یا خاله دارد و دو ثلث ثلث باقی و تتمه بخال و خاله پدر متعلق است و اگر عم و
عمه و خال و خاله جمع شوند سدس با واحد بودن ایشان بایشان متعلق است و اگر متعدد باشند ثلث
بالسویه و تتمه بعم و عمه تعلق دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمیبرند و هرگاه
ایشان موجود نباشند میراث میبرند و اعمام و اخوال میت اولی اند بمیراث از اعمام و اخوال پدر و
مادر او و اگر عم و عمه و خال و خاله پدر میت با عم و عمه و خال و خاله مادر او جمع شوند ثلث ترکه متوفی
بالسویه بخویشان مادری متعلق است بر قول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد با ینطریق
که ثلث دو ثلث بخال و خاله پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگر آن بعم و عمه متعلق است ذکر دو مثل
انثی میبرد پس فریضه ایشان از صد و هشت منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین گفته اند که خال مادر و خاله او
ثلث ثلث را بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمه مادر است پس در ینصورت فریضه ایشان از پنجاه و چهار

منتقل میگردد و بعضی بر آنند که اخوال اربعه ثمن را بالسویه میبرند و ثمن ثلث از اعمام و عمات در میبرند بالسویه
و دو ثمن ثلثان العم و عمه پدری متعلق است ذکور دو مثل اناث میبرد و در خصوص فریضه ایشان از جدید و
هست منتقل میگردد تتمه اقرب میت از هر صنفی ابعد را از آن صنف و از اصل میراث منع میکند
و آن بر شش وجه است وجه اول منع طبقه اولی ثانیه را الیک بگزیند است پدر و مادر را اگر سدس کید و جده
جده منه با نصیب اعلی سا خواه جده و جد پدری باشند و خواه مادری و هرگاه پدر و مادر موجود نباشند
داده سدس بخشیده دوم منع طبقه ثانیه طبقه ثالثه را سیوم منع نزدیکتر از هر مرتبه بعید رو مادر
خویشان پدری تنها را دران مرتبه چهارم منع طبقه ثالثه معتق را پنجم منع معتق ضامن جریره را ششم
منع ضامن جریره غیر او را او اقرب است هر صنفی منع ابعد از صنف دیگری نمیکند چون خواهران مادری و جد
قریب پدری میت چه در خصوصیت جد قریب دو ثلث مال میبرد و خواهران مادری ثلث را و همچنین جد مادری و
پسر برادر مادری یا برادر پدری چه در خصوصیت جد پسر برادر را حاجب نیست و همچنین برادر پدری نیز حاجب
و میراث میبرد با جد و این قاعده تخلف نمیکند مگر در هشت موضع اول میراث بردن پدر و مادر با فرزند
زاده چه پدر و مادر نزدیکتر بمال فرزند زاده میت دوم میراث بردن اجداد با فرزند زاده بر قول ابن
بابویه که مستند شده است بحدیثی که از حضرت امام موسی علیه السلام نقل کرده اند که اگر شخصی بمیرد و از و دختر
دختر و جده و جدی باشند سدس مال را جده و جدی میبرند و باقی از دختر است سیوم میراث بردن ... در
مادری با پسر برادر پدر و مادری بر قول بعضی از مجتهدین و مستند شده اند بانکه جمع در پسر برادر پدر و مادری
دو سبب جمع شده و در برادر مادری یک سبب سدس از برادر مادری است و تتمه از پسر برادر پدر و مادری
و این قول ضعیف است چه همین علت در برادر پدری و برادر پدر و مادری جاری میشود ...
انکه ما نعمت برادر پدر و مادری برادر پدری را از میراث بردن بمذهب صاحب این قول چهارم در صورت
که شخصی بمیرد و پسر عم پدر و مادری بگذارد و عم پدری چه با جماع مجتهدین شیعه مال آن میت تمام تعلق
به پسر عم دارد و عم را در مال او دخل نیست و این حکم تغییر نمی یابد در متعدد بودن هر یکی از پسر عم پدر و مادری

دو عم

و عم هر دو و همچنین حکم تغییر نمی یابد بموجود بودن زوج و زوجه با ایشان و آیا بذکورت و انوثت
حکم تغییر می یابد مثل اگر دختر عم پدر و مادری با عم پدری جمع شود یا پسر عم پدر و مادری با عمه پدری جمع شود
میانه مجتهدین درین خلافست اجود آنست که حکم تغییر می یابد و مال در خصوص تعلق بعم یا عمه پدری دارد
و همچنین خلافست میانه مجتهدین درین که هرگاه با پسر عم و عم مذکور خال جمع شود بعضی گفته اند که مال
تعلق بعم و خال دارد بطریق میراث و بعضی بر آنند که میانه عم و خال منقسم میگردد بطریق میراث و بعضی
گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول اقویست و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشد یا هر دو خنثی باشند
احتمال تغییر حکم دارد و احتمال آن نیز دارد که اینها را ذکور فرض کنیم پنجم میراث بردن اجداد پدری
و مادری با مادر بر قول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند را بر قول بعضی از مجتهدین
هفتم میراث بردن خاله مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین هشتم میراث بردن
عم مساوی جد هرگاه جمع شوند بر قول بعضی از مجتهدین تکمله هرگاه با پدر و مادر فرزند جمع شود ایشان را
از بردن زیاده از دو سدس مال منع میکند مگر اگر فرزند یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده
از دو سدس نمیکند بلکه با یکدیگر میراث میبرند بطریقی که مذکور شد و همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزندان
شوهران را از نصیب اعلای ایشان که نصف و ربع است منع میکنند و هرگاه برادران میت با مادر او
جمع شوند مادر را منع زیاده از سدس میکنند بهفت شرط اول انکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر
پدر ایشان موجود نباشد مادر را منع نمیکنند دوم انکه دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر باشند
چه اگر کمتر ازین باشند مادر را منع نمیکنند و خنثی در خصوص حجب ... است و احتمال ... اقویست
سیوم انکه برادران پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران مادری میت منع مادر نمیکنند چهارم انکه
در برادران یکی از چیزهایی که مانع ارثست موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشند
منع مادر نمیکنند پنجم انکه برادران میت در آنوقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند مادر را از
زیاده از سدس منع نمیکنند ششم انکه زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمیکنند و همین حکم دارد

اگر برادران میت و میت در یکزمان بمیرند و تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی و مهدوم
علیه توقف کرده اند **هفتم** آنکه میانه حاجب و محجوب مغایره باشد چه اگر متحد باشند منع نمیکند مثل آنکه
مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در بحث میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه اتفاق افتد چه اگر کسی
بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بزاید هر چند آن هم مادر و هم خواهر پدری فرزند خواهد بود **وجه دوم**
که سبب میراث بردن میشود و آن زن شوهریست که بعقد دوام باشد و زن آزاد باشد و دخول
شرط نیست مگر آنکه شخص در حالت بیماری زن را عقد کرده باشد چه در این صورت اگر دخول نکرده بمیرد
میراث نمیبرد و هر یک از زن و شوهر با اصحاب مراتب ثلثه سابقه میراث میبرند هر گاه مانعی از موانع
میراث بردن در ایشان نباشد و آیه نزد و نصیب است **اول** اعلی و آن در شوهر نصف است
و در زن چهار یک و اگر چه زنان متعدد باشند هر گاه میت را فرزندی نباشد **دوم** ادنی و آن در
شوهر چهار یک مال است و در زن هشت یک و اگر چه زنان متعدد باشند هر گاه میت را فرزندی باشد
وجه سیوم ولای آزادی چه هر گاه کسی بنده خود را آزاد کند از و میراث میبرد به چند شرط **اول** آنکه
او را برضا و رغبت آزاد کرده باشد یعنی آزاد کردن بر و واجب نشده چنانچه آزاد کردن برای کفاره
چه در این صورت میراث نمیبرد **دوم** آنکه کاری نکرده باشد که بنده بسبب آن آزاد شود چنانچه بریدن
گوش و بینی او چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد از آن بنده میراث نمیبرد و بنده
آزاد کرده از آقا بولا میراث نمیبرد مگر در ولای دایره و شیخ ابن بابویه فرموده که در ولای عتق بنده
آزاد کرده شده از آقا میراث میبرد **سیوم** آنکه از کسانی نباشد که از بنده بهره میشود در
وقت آزاد کردن او خود را بری نکرده باشد چه در این صورت میراث نمیبرد **چهارم** آنکه میراث خواری
سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمیبرد و هر گاه باین شروط مزبوره
بنده را آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث میبرد و اگر آزاد کننده موجود نباشد
میراث بنده تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور باشند و خواه اناث و اگر اولاد نباشند

میراث او ببرادران و خواهران پدری و اجداد و جدات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد
ایشان تعلق دارد و خویشان مادری را در این صورت میراث نمیرسد و اگر آزاد کننده خویشان کسی باشد
که آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از و میبرند و همچنین هر چند بالا روند و اگر آزاد کننده زن
باشد حق میراث میبرد و با عدم او خویشان پدری میراث میبرند اما فرزندان زن از آن بنده میراث
نمیبرند مگر آنکه فرزندان او خویشان پدری آن زن باشند پس در این صورت بسبب خویشی پدران زن میراث
میبرند و هر گاه بنده کنیزی را که آزاد کرده باشند نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر
ایشان را آزاد کرده باشد پس اگر بعد از آزادی مادر ایشان کسی جد ایشان را آزاد کند ولای اولاد بکسی
منتقل میشود که جد را آزاد کرده باشد و اگر بعد از آزادی پدر ایشان را آزاد کند ولای ایشان بکسی
منتقل میشود که پدر ایشان را آزاد کرده باشد **وجه چهارم** ولای ضامن جریره و آن چنانست که
شخص غیر وارث جنایتهای که ناشی از مرد آزادی را ضامن شود و شرط کند که از و میراث برد میراث از و
میبرد هر گاه میراث خواری نداشته باشد اما او از آن شخص میراث نمیبرد مگر آنکه او نیز ضامن شده باشد
وجه پنجم ولای کسی که کافری را مسلمان کرده باشد چه هر گاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچکس
نداشته باشد حتی ضامن جریره آنکس که او را مسلمان کرده از و میراث میبرد **وجه ششم** ولای
مستحقین زکوة چه هر گاه بنده را از زر زکوة بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته
باشد میراث او از مستحقان زکوة است **وجه هفتم** ولای امامت چه هر گاه کسی بمیرد و هیچ یک از
جماعتی که مذکور شدند نداشته باشد میراث او از امامت و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه شخصی بمیرد و از و
یک زن بماند چهار یک آن از زنست و تتمه آن در حالت حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
میراث کسی را که میراث خواری نداشته در زمان خود بفقیران شهر و همسایگان مفلس خود میداده و در حال
غیبت امام در این چند قولست بعضی از مجتهدین بر آنند که آنرا نگاه دارند تا ظهور امام و همچنین وصیت
بورثه خود کنند در رسانیدن آن بامام و بعضی گفته اند که در زمین دفن کنند و بعضی بر آن رفته اند که بر فقرا

قسمت نمایند و استاد بشر اعظم افضل المتاخرین بهاء الملة والدین محمد عاملی طاب ثراه ترجیح
اینقول کرده اند و اگر ظالمی آنرا بتعدی بگیرد و کسی غیر از آن نیست اما دادن آن بظالم بخوف جایز نیست
و همچنین اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او نیز از امام است مطلب دوم
در بیان آنچه فی الجمله میراث خوار را از میراث بردن مانع میشود بدانکه شش است و سه امر مانع از
میراث بردن فی الجمله میشود اول بنده بودن چه بنده میراث نمیبرد خواه میت آزاد باشد و خواه
بنده و میراث میت در اینصورت تعلق بمیراث خوار آزاد دارد و اگر چه دور باشد چون ضامن جریره
و اگر بعض از او آزاد باشد و بعض بنده بمقدار آنچه آزاد است میراث میبرد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی
داشته باشد که نصف او آزاد باشد و برادر آزادی داشته باشد مال او میانه پسر و برادر دو قسم
منقسم میشود و اگر برادر نصف آزاد باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر اولاد
علم آزادی باشد چهار یک آن از برادر است و تتمه را امام میبرد و اگر نصف او آزاد باشد بنده دیگری نمیرد
و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد سوای بنده حاکم شرع آن بنده را بخرد و آزاد میسازد و
تتمه مال میت را باو میدهد خواه آن بنده پدر و مادر و فرزند میت باشد و خواه غیر آنها از خویشان میت
و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از
مسلمان میراث نمیبرد و اگر چه نزدیک باشد تا آنکه ضامن جریره او را از پس کافران اما مسلمان از کافر
میراث میبرد و وارث کافر او را از میراث بردن منع میکند و اگر چه نزدیک باشند اما اگر ورثه مسلمان
موجود نباشند ورثه کافر میراث میبرند و فرقی میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی نیست
در میراث بردن از یکدیگر و بعضی از مجتهدین بر آنند که ناصبی و غلات و غیر ایشان از کفار میراث میبرند و در
حکم میراث میت اما در میانه بعضی از مسلمانان و اهل حق توارث جاریست و بعضی از مجتهدین
گفته اند که مومن از اهل حق میراث میبرد اما او از مومن میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه
مسلمان شوند همه ترکه را میبرند اگر مساوی باشند و تمام مال را میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد

دوالی

و خواه کافر و ورثه اطفال در میراث بردن تابع پدر و مادر اند در اسلام و کفر بحسب اسلام میراث میبرند
سیوم کشنده بودن چه کشنده را از مال میت میراث نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه از میراث
ممنوع اند اگر عمداً کشته باشند و در اینکه اگر خطا باشد خلافست مشهور آنست که از دیت او ممنوع اند و
اگر شبه عمد باشد در آن نیز خلافست بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی پسر خود را جهت تادیب بزند چنانکه
بمیرد میراث از و میبرد و همچنین اگر جهت کسی از خویشان خود را ببندد یا بدوزد که بمیرد میراث از و میبرد
و اگر طفل یا دیوانه کسی را بکشد میراث میبرد و منع میراث مخصوص قاتلست پس فرزند قاتل میراث میبرد
مگر در صورتیکه آقا غلام را آزاد کند آنگاه آن غلام را بکشد و آقا را پسری باشد چه در اینصورت بعضی
از مجتهدین گفته اند که این پسر مولا از غلام میراث نمیبرد زیرا که انتقال ولایت به پسر بعد از مردن پدر است
و پدر پیش از مردن ولای او ساقط شده و بعضی بر آنند که در اینصورت نیز میراث میبرد زیرا که ولا
منتقل میشود از اقرب یا ابعد با عدم او و در نجاح معتق در حکم عدمست و همچنین خلافست در آنکه هرگاه
معتق کافر باشد و بگریزد و بدار حرب برود و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه
غلامی که معتق آزاد کرده بود بمیرد بعضی گفته اند که در اینصورت ولد معتق میراث از و نمیبرد بلکه تعلق
به بیت المال دارد و بعضی بر آنند که میراث میبرد چه معتق در اینصورت در حکم معدومست و دیه مقتول را کسی
میبرد که وارث مالست و بعضی از مجتهدین منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران پدری
کرده اند چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندیکه بسبب
انکار او لعان واقع شده او از پدر و پدر از او میراث نمیبرد اما او از مادر و مادر از او میراث میبرند
و فرزند او میراث از او میبرد و خویشان مادری و زوج و زوجه نیز میراث میبرند و در بعضی از روایات
وارد شده که اولاد خال میراث نمیبرد اما خال از او میراث میبرد اقرب آنست که هر دو میراث میبرند و اگر
پدر بعد از لعان اعتراف بفرزندی او کند او از و میراث میبرد اما پدر از او میراث نمیبرد و آیا در اینصورت
خویشان پدر از او میراث میبرند یا نه خلافست پنجم زنا کردن چه فرزند زنا میراث از پدر نمیبرد و پدر

ازو و خویشان او نیز ازو میراث نمیبرند اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام ازو میراث
میبرند و در بعضی از روایات وارد شده که برادر او و برادران مادری و خویشان مادری ازو میراث
میبرند ششم بری شدن پدر از کشتن پسر نزد حاکم شرع چه این نیز مانع میراث بردن او است از پسر
بر قول بعضی از مجتهدین و اکثر برانند که منع میراث نمیکند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث
چه در این صورت پسر از ثلث ترکه محرومست هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه زنی یا کنیزی را که مولی یا
شوهر دخول کرده باشد اجنبی با او دخول کند در طهر واحد و فرزندی که در نجات حاصل شود مشکوک
خواهد بود چه در این صورت پدر از پسر و پسر از پدر میراث نمیبرد و میراث پسر او از فرزندان او است و
نسبت است که به جهت او حصه از مال خود بیرون کنند و بعضی از مجتهدین الحال این قسم نیز کرده اند نهم
غیبت منقطعه یکی از میراث خواران چه آن مانعست از میراث بردن او تا آنکه زنده او بگواه دانسته شود
یا بگذشتن مدتی که آن قدر مدت کسی زنده نتواند بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت چهار
سال مال او را نگاه دارند و در این چهار سال او را طلب کنند پس اگر یافت نشود مال او را میان ورثه
قسمت کنند دهم قرضی که تمام ترکه را فرو گرفته باشد یازدهم دو کس یکجا مردن یا آنکه مشتبه شده
باشد تقدم و تاخر هر یک بغیر سبب غرق یا حرق یا هدم چه در این صورت چنانچه عنقریب مذکور میشود از یکدیگر
میراث نمیبرند و مال هر یک از ورثه احیای او است دوازدهم در شکم بودن طفل چه تا از شکم زن بیرون
نیاید میراث نمیبرد پس اگر مرده یا نطفه منعقد میراث نمیبرد سیزدهم ابعد درجه با وجود اقرب از کل
میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم مریض بودن مرد در وقت عقد زن و دخول کردن با او
و مردن در آن مرض چه بر قول مشهور زن را میراث نیست پانزدهم منع طفلی که از شکم افتد از بعضی از میراث
مثل آنکه جمعی که گواهی ایشان کامل میراث ثابت نشود گواهی دهند چنین که آواز یکی از زن برآواز دادن
طفل چه در این صورت آن طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد و
بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه آزاد را بیرون آرند و میراث باو دهند هفدهم

قدر قیمت

قدر قیمت کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث نمیبرند هجدهم وصیت کردن میت
به یک ثلث مال خود برای کسی چه در این صورت ورثه از یک ثلث مال او میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت
وقف کرده باشد چه ورثه از آن نیز میراث نمیبرند بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بر کسی چه
در این صورت اگر او را بکشند وارث از قیمت او محرومست اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست
چه در این صورت مخیر است میانه دادن غلام یا دادن دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرر شده
بیست و یکم فرزند داشتن زن چه آن زن از شوهر دویمین میراث نمیبرد بیست و دوم حرام بودن زن
زن مدخوله بر شوهر به سبب شیر دادن زن کوچک چه در این صورت او میراث نمیبرد و در غیبت اگر از طرف
کم باشد خلافست و این دو امر را مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث ذکر نکرده اند و از خواص
این کتابست بیست و سیوم قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگ دارد و وارثان دیگر از آن محرومند و حبوه
در کلام عرب بمعنی عطیه است و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشتری و شمشیر و مصحف و رختهای
بدن او تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات آمده که زره و کتب بها و راحله و سلاح او نیز
از پسر بزرگست و آیا این اجناس اگر متعدد باشند هم از پسر بزرگست یا نه میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که جامه ها چون بلفظ جمع در حدیث وارد شده تمام از اوست و اجناس دیگر که بلفظ واحد
وارد شده یکی از آن تعلق به پسر بزرگ دارد و بعوض این عطیه لازمست بر پسر بزرگ که نماز و روزه
که بسبب بیماری یا سفر از پدر او فوت شده باشد و با وجود قدرت بر قضای آن اهمال کرده باشد قضا
کند و این حکم مذهب امامیه است و در مذهب سنیان نیست و شروط حبوه شش است اول آنکه پسر
بزرگ موجود باشد که اگر پسر بزرگ نداشته باشد حبوه نیست و اگر پسر بزرگ متعدد باشند مجتهدین
را در آن خلافست اقرب آنست که حبوه میانه ایشان منقسم میشود دوم آنکه پسر بزرگ با عقل و غیر
سفیه باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیوم آنکه بالغ باشد بر قول بعضی از مجتهدین چهارم آنکه غیر از
حبوه میت چیزی دیگر داشته باشد چه اگر چیز دیگر نداشته باشد حبوه نیست پنجم آنکه میت قرض

نداشته باشد که مستغرق تمام مال او باشد چه اگر چنین قرضی داشته باشد حبوه میت اما اگر بعضی از ورثه
قرض میت را از مال خود بدهند آیا حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد یا نه مجتهدین را در این خلافست اقرب آنست
که تعلق باو دارد و همچنین اگر در صورتیکه قرض میت مستغرق ترکه باشد و پسر بزرگ قرض او را از مال
خود بدهد آیا جاریست که متصرف حبوه شود یا نه در آن نیز خلافست اقرب آنست که جاریست ششم
آنکه قضای روزه و نماز پدر کند بر قول بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر آنها را قضا نکند حبوه تعلق
باو ندارد دوم خلافست میانه مجتهدین که آیا حبوه را به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر مجتهدین برین رفته اند
که واجبست و اگر فرزند بزرگ میت دختر باشد نیز حبوه تعلق به پسر بزرگ دارد و خلافست میانه مجتهدین
که آیا قیمت حبوه را از حصه میراث او کم میکنند یا نه اکثر مجتهدین بر آنند که کم نمیکنند و اگر میت حبوه را
جهت دیگری یا برای امر مصلحتی از مصالح مسلمانان وصیت کرده باشد میانه مجتهدین خلافست
اقرب آنست که اگر مساوی ثلث ترکه است در آنچه تعیین کرده صرف باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست
بر اذن پسر بزرگ و اگر نصیب پسر وارث از حبوه کمتر باشد مجتهدین را در آن خلافست بعضی گفته اند که ممنوع
نیست پسر بزرگ از حبوه و بعضی بر آنند که ممنوعست مطلب سیوم در بیان تفصیل صاحبان فرض
و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصلست فصل اول در تفصیل صاحبان فرض و قرابت
بدانکه آنچه در قرآن مجید از تصریح حصه هر یک از میراث خواران وارد شده آنرا فرض ایشان گویند و
آنچه حصه ایشان از عموم قرآن استنباط کرده اند آنرا قرابت گویند پس بدین سبب وارث منقسم میشود
بر سه قسم قسم اول جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و برادران و خواهران پدر و مادری یا مادری
و شوهر در صورتیکه فریضه مستغرق نباشد و زن بنا بر قول اصح که برو رد نمیشود قسم دوم جماعتی
که گاهی بفرض و گاهی بقرابت میراث میبرند چون پدر و دختران و خواهران پدری قسم سیوم جماعتی
که بقرابت تنها میراث میبرند و آنها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و
خاله و اولاد ایشان پس اصحاب دو مرتبه اول اصحاب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر که

بااو دختر

با او دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبه ثالثه بقرابت میراث میبرند
سوای خویشان مادری چه ایشان بسبب فرض میبرند و آنچه از میت میماند بصاحبان فرض میدهند و اگر
متعدد باشند هر یک حصه خود را میگیرند و آنچه زیاده میماند باز بصاحبان فرض رد میشود چنانچه گفته
خواهد شد و در رد بر شوهر هر گاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصح آنست که برو رد میشود
و در رد بر زن نیز خلافست اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام باشد و خواه در
ظهور او هر گاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در وارث چند امر سببی یا نسبی که با آن میراث جمع شود
بهمه آن میراث میبرد و هر گاه هر یک از آن مانع دیگری باشد بهمه آن میراث نمیبرد و آن به هشت وجه است
اول آنکه در شخص دو امر نسبی جمع شود بهر دو میراث میبرد چون عمی که خال باشد دوم آنکه در شخص زیاده
از دو امر نسبی جمع شود بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عمی که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد سیوم
آنکه در شخص دو امر نسبی جمع شود که یکی از آنها مانع دیگری کند بیک امر میراث میبرد چون برادری که پسر عم
باشد ببرادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که یکی مانع دیگری نباشد اما
غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن را برادری یا پسر برادری باشد چه
در صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع از میراث بردن پس نصف میراث از شوهری است و
نصف از برادر یا پسر برادر پنجم آنکه دو نسب در شخص و یک نسب در شخص دیگر جمع شود چون دو پسر عم که
یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی بهر دو نسب میراث میبرد و آن دیگری بیک نسب ششم آنکه
دو سبب در یک شخص جمع شود که هر یک مانع دیگری نباشد بهر دو سبب میراث میبرد چون شوهری که معتق یا
ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب در شخص باشد و یک سبب در شخص دیگر که یکی از آنها را منع کند
چون شوهری که معتق باشد و زن را پسر یا برادری باشد چه در صورت شوهر بشوهری میراث میبرد اما
بمعتق بودن میراث نمیبرد هشتم آنکه دو سبب جمع شود در شخص که یکی مانع باشد دیگری را از میراث
بردن چون امام هر گاه غلامی را که آزاد کرده باشد بمیرد بولای عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولای

امات فصل دوم در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر
شش قسمت قسم اول نصف و آن نصیب سه قوم است اول نصیب شوهر هرگاه فرزند یا فرزندزاده نداشته
باشد دوم نصیب یک دختر هرگاه با او پسری نباشد سیوم نصیب یک خواهر پدر و مادری یا پدری یا علاتی
خواهر پدر مادری هرگاه برادر نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو قوم است اول نصیب شوهر
هرگاه فرزند یا فرزندزاده باشد دوم نصیب زنان هرگاه فرزند و فرزندزاده نباشد قسم سیوم
ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزندزاده موجود باشد قسم چهارم ثلث
و آن نصیب دو قوم است اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد دوم نصیب
دو کس یا بیشتر از خویشان مادری خواه ذکر باشند خواه انثی قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قوم است
اول نصیب دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر با ایشان نباشد دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه با
ایشان برادر نباشد قسم ششم سدس و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر در صورتی که هرگاه
فرزند یا فرزندزاده موجود باشد دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر یا یک برادر و یا چهار خواهر پدر و مادری
یا پدری داشته باشد سیوم نصیب یکی از خویشان مادری و مرکبات فروض سته هر یک با دیگری
بعد از سقوط مکررات آنها بیست و یک و بعضی چهارده ترکیب از آن ممکنست و هفت ترکیب ممتنع
اما چهارده ترکیب ممکن اول جمع شدن نصف با نصف مثل اگر زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری و مادری
یا پدری داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل اگر زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد
یا اگر مردی بمیرد و زنی و خواهری پدر و مادری یا پدری داشته باشد سیوم جمع شدن نصف با ثمن مثل اگر
شخصی بمیرد و دختری و زنی داشته باشد چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما قسمت نمیشود بلکه نقص
بر خویشان پدری میشود مثل اگر زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد چه
در صورت نصف از شوهر آن زنست و مابقی از خواهران او پنجم جمع شدن نصف و ثلث مثل اگر زنی
بمیرد و دو خواهر و شوهری و مادری داشته باشد ششم جمع شدن نصف و سدس مثل اگر شخصی بمیرد و

دختر و مادر

دختری و مادری داشته باشد هفتم جمع شدن ربع و ثلثان مثل اگر مردی بمیرد و زنی و دو خواهر پدر
مادری یا پدری داشته باشد هشتم جمع شدن ربع و ثلث مثل اگر مردی بمیرد و زنی و مادری داشته
باشد نهم جمع شدن ربع و سدس مثل اگر شخصی بمیرد و زنی و یک خواهر مادری داشته باشد دهم جمع
شدن ثمن با ثلثان مثل اگر شخصی بمیرد و زنی و دو دختری داشته باشد یازدهم جمع شدن ثمن و سدس
مثل اگر شخصی بمیرد و زنی و فرزندی و پدری داشته باشد دوازدهم جمع شدن ثلثان با ثلث مثل اگر
شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و دو خواهر مادری داشته باشد سیزدهم جمع شدن ثلثان با
سدس مثل اگر شخصی بمیرد و دو خواهر پدر مادری یا پدری و یک خواهر مادری داشته باشد چهاردهم
جمع شدن سدس با سدس مثل اگر شخصی بمیرد و پدر و مادری و فرزندی داشته باشد و اما هفت ترکیب ممتنع
اول جمع شدن ربع با ربع چه ربع فریضه شوهر است با فرزند و فریضه زنست با عدم فرزند دوم جمع شدن
ربع با ثمن چه ربع فریضه زنست با عدم فرزند و ثمن فریضه اوست با وجود فرزند سیوم جمع شدن
ثمن با ثلث چه ثمن فریضه زنست با وجود فرزند و ثلث فریضه مادر است با عدم فرزند چهارم جمع شدن
ثلثان با ثلثان پنجم جمع شدن ثلث با ثلث ششم جمع شدن ثلث با سدس چه ثلث فریضه مادر است
با عدم فرزند و سدس فریضه اوست با وجود فرزند هفتم جمع شدن ثمن با ثمن مطلب چهارم در قواعد حساب
که در قسمت ترکه احتیاج با آنها میشود و در آن دو فصل است فصل اول در بیان نسبتهایی که میان سهام
ورثه و عدد رؤس ایشان بهم میرسد بدانکه نسبتهایی که میان اعداد غیر واحد ممکن است که بهم رسد
چهار قسمت قسم اول تماثل و آن چنانست که دو عدد مثل یکدیگر باشند قسم دوم تداخل و آن چنانست
که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون یکمرتبه یا چند مرتبه از عدد اکثر جدا سازند عدد اکثر را فانی
سازد و باید که عدد اقل از نصف عدد اکثر بیشتر نباشد چنانچه سه و شش و این قسم را متداخلان گویند
قسم سیوم توافق و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که عدد اقل را چون از عدد اکثر چند از ند عدد
اکثر را فانی نسازد و عددی ثالث غیر از ایشان هر دو را فانی سازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد

که آن هر دو عدد در آن موافق آید چنین چهار روش که هر دو شمرند در عدد دو که مخرج نصف است که
هر دو را افنا نمی سازد و گاه گفته است که فقها جهت کسر عدد و فریضه سه اخلال متوافقان معتبر اعم میگویند
زیرا که البته متداخلان در کسر موافق هستند و این را میانه رؤس سهام اعتبار میکنند چنانچه مذکور
باشد که در مسایل اکف رمذکور کرد و **قسم چهارم** تباین و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند
که اقل اکثر را افنا نسازد و عدد ثالثی غیر از واحد نیز ایشان را افنا نکند چنین سه و پنج **فصل دوم**
در بیان کسوری که در فریضه باشند و مخارج عشره کسر آنها بدانکه کسر آنست که چیزی واحد را با جزای
معینه قسمت کنند تمام آن اجزا را مخرج میگویند و بعض آن را کسر و کسر بر پنج قسمت **اول** کسر مفرد چون
ثلث **دوم** کسر مکرر چون ثمنان **سوم** کسر مضاف متحد چون نصف ثلث **چهارم** کسر مضاف متعدد چون
نصف سدس ربع **پنجم** کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددیست که آن کسر ازو
صحیح بیرون آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و
مخرج ثمن هشت است و مخرج سدس شش است پس مخارج فروض سته تخت نصف و ثلث و ربع و ثمن
و سدس و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلا مخرج ثلث ثمن بیست و
چهار است و مخرج نصف سدس ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف متباین حاصل ضرب مخرج کسر
معطوف است در مخرج کسر معطوف علیه اگر میانه ایشان تباین باشد چنین ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و
چهار است و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در جزو وفق کسر معطوف علیه چنین ربع و
سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج میشود آنها باید کرد
چنین ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعده مخرج کسر معطوف ثلاثه یا بیشتر آنست که نظر کنی
در نسبت میانه مخرج کسر معطوف ثانی و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل ضرب مخرج را
که سه است و اگر توافق باشد در جزو وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج جنب و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر
کنی چنانچه مذکور شد پس مخارج فروض سته بیست و چهار است زیرا که میانه مخرج نصف که دو است و

مخرج

مخرج ثلث و ثلثان که سه است چنین تباین بود ضرب کردیم دو را در سه و نظر کردیم میانه شش و چهار توافق
بنصف بود نصف احدهما را در دیگری ضرب کردیم دوازده شد و نظر کردیم میانه دوازده و هشت
توافق بربع بود ربع احدهما را در دیگری ضرب کردیم بیست و چهار شد و چون میانه بیست و چهار و
شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم **مطلب پنجم** در بیان دانستن نصیب هر وارثی از ترکه
بعمل حساب و آن بر پنج طریقست **طریق اول** آنکه در میانه ورثه صاحب فرضی نباشد و همه
در یک مرتبه باشند عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود و اگر با ایشان دختران جمع شوند هر دو
دختر را یک پسر حساب کنند و بر ایشان قسمت نمایند و اگر در میانه ورثه صاحب فرضی باشد و همه در یک مرتبه
نباشند طلب عددی باید که سهام مفروضه صاحبان فروض را داشته باشد و بر ایشان قسمت
باید کرد و ترکه را بنسبت سهام ورثه بر ورثه قسمت **قسم اول** آنکه ترکه بقدر سهام ورثه باشد
و آن بر چند وجهست **اول** آنکه بدیگری بر ورثه منقسم شود مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و چهار دختر
داشته باشد چه اقل عددی که سدس دارد شش است سدسان او که دو است بپدر و مادر متعلق است
و چهار باقی بچهار دختر **دوم** آنکه با کسر منقسم شود پس خالی از آن نیست که بر یک فریق منکسر است یا بر زیاده از
یک فریق و منکسر باشد پس هرگاه منکسر باشد پس ضرورت اگر میانه رؤس و سهام ایشان تباین باشند ضرب باید کرد عدد
رؤس را در اصل فریضه مثلا آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و پنج دختر داشته باشد اصل فریضه
شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهم از پنج دختر است چون بر ایشان منکسر است میانه سهام
و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد پنج را در شش سی میشود پس پدر و مادر را شش سهم
میرسد و هر دختری چهار سهم و اگر میانه عدد رؤس و سهام ایشان توافق باشد جزو وفق عدد
رؤس را با جزو وفق سهام در اصل فریضه ضرب باید کرد مثلا آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و شش دختر
داشته باشد [illegible] روما در دو سهم میشود و حصه شش دختر چهار سهم و میانه چهار رؤس توافق
بنصف است نصف [illegible] رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود شش سهم

از پدر و مادر است و هر یکی از دختران دو سهم می‌رسد و اگر زیاده از یک فرقه منکسر باشد پس خالی از آن نیست
که آنکه رؤس مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است و بر هر تقدیر اگر میانه رؤس هر فرقه
منکسره و سهام ایشان توافق نیست رد باید کرد رؤس ایشان را بجزو وفق و اگر میانه رؤس و سهام ایشان
توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس
و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کنند رؤس ایشان را بجزو وفق و آنچه میانه ایشان توافق نباشد
بر حال خود بگذارد آنگاه نظر کنند میانه عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میانه ایشان تماثل باشد ضرب
باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر تداخل باشد اکتفا به اکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد
جزو وفق فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق فرقه ثالثه و همچنین جمیع
فرق که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد عدد رؤس یک فرقه را در عدد رؤس فرقه دیگر و حاصل را
در عدد فرقه ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر می‌شود که
مسایل کسر که انکسار سهام بر ورثه دایر باشد بیست و چهار است از آنجمله دوازده صورت که انکسار آنها
مستغرق جمیع فرق است و امهات مسایل انکسار است درین رساله مذکور میگردد اول آنکه میانه سهام
جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس هر فرقه را بجزو
وفق رد باید کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت
خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب
شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج سهم نصیب خواهران پدری و چون میانه سهام زوجات
و رؤس ایشان توافق بثلث بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو بود و میانه سهام
خواهران مادری و رؤس ایشان توافق بربع بمعنی اعم بود رؤس ایشان را بربع که دو بود رد کردیم
و میانه رؤس خواهران پدری و سهام ایشان توافق بخمس بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را
بخمس که دو بود چون رؤس جمیع فرق بعد از رد آنها بجزو وفق متماثل شدند یکی از آنها را در اصل فریضه

ضرب کر

ضرب کردیم پنج و چهار شد پس حصه هر یکی از زنان یک سهم شد و حصه هر یکی از خواهران مادری و خواهران
پدری یک سهم **دوم** آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانه رؤس ایشان تماثل
باشد همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و سه خواهر
مادری و سه خواهر پدری داشته باشد چه اصل فریضه ایشان دوازده سهام است حصه زنان
سه سهم است بر رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصه خواهران مادری چهار سهم است
بر رؤس ایشان منکسر و میانه آنها تباین است و حصه خواهران پدری پنج سهم است بر رؤس ایشان منکسر
و میانه آنها تباین است و چون رؤس جمیع متماثل بود رؤس یک فرقه را در اصل فریضه زدیم سی و شش
و چهار سهم شد پس حصه هر یکی از زنان سه سهم شد و حصه هر یکی از خواهران پدری پنج سهم و حصه هر یکی
از خواهران مادری چهار سهم **سیوم** آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس
و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانه رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس آن بعضی را که میانه سهام
و رؤس ایشان توافق باشد بجزو وفق رد باید کرد و همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد
مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و نه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار سهم است حصه
زنان یک سهم و حصه خواهران سه سهم و چون میانه سه و نه توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس
ایشان را به سه و سه را در اصل فریضه زدیم دوازده شد حصه زنان سه سهم شد و حصه هر یکی از خواهران
پدری یک سهم **چهارم** آنکه میانه رؤس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانه رؤس ایشان تداخل
باشد رؤس هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و
شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده سهم
است حصه زنان سه است با رؤس ایشان چنین توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را
بدو که ثلث شش است و حصه خواهر مادری چهار است با رؤس ایشان متوافق بربع بود بمعنی اعم رد
کردیم رؤس ایشان را بربع که چهار است و حصه خواهران پدری پنج است با رؤس ایشان متوافق بخمس بود رد

کردیم روس ایشان را بخمس که دو است و چون میانهٔ روس جمیع فرق تداخل بود الکف بچهار کردیم و
چهار را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت شد حصهٔ هر یکی از زنان چهار سهم شد و حصهٔ هر یکی از
خواهران مادری یک سهم و حصهٔ هر یکی از خواهران پدری دو سهم **پنجم** اگر میانهٔ روس و سهام جمیع
فرق توافق نباشد و میانهٔ روس ایشان تداخل باشد همان روس که فوق را در اصل فریضه باید
زد مثل اگر شخص بمیرد و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضه ایشان هشت سهم است
یک سهم حصهٔ زنان و میانهٔ آن و روس ایشان تباین و هفت سهم حصهٔ پسران و میانهٔ آنها نیز
تباین و چون میانهٔ روس هر دو فرقه تداخل بود الکف بشش کردیم شش را در اصل فریضه زدیم
چهل و هشت سهم شد حصهٔ هر یکی از زنان سه سهم شد و حصهٔ هر یکی از پسران هفت سهم **ششم** اگر
میانهٔ روس و سهام بعض از فرق توافق باشد و میانهٔ روس و سهام بعض توافق نباشد و میانهٔ
روس ایشان تداخل باشد روس آن بعض را که با سهام ایشان موافقت بجزء وفق رد باید کرد
واکثر را در اصل فریضه باید زد مثل اگر شخص بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل
فریضه ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم شد و حصهٔ برادران سه سهم و چون میانهٔ ایشان
توافق بثلث بود بمعنی اعم رد کردیم روس ایشان را بثلث که دو است و چون میانهٔ دو و چهار تداخل بود
چهار را در اصل فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم شد و حصهٔ هر یکی از برادران
پدری دو سهم **هفتم** اگر میانهٔ روس جمیع فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانهٔ روس
ایشان توافق باشد روس ایشان را بجزء وفق رد باید کرد و جزء وفق روس فرقه را در وفق دیگر ضرب
باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل اگر شخص بمیرد و دوازده
زن و بیست و چهار خواهر مادری و شصت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه دوازده سهم است حصهٔ
زنان سه سهم بود و چون میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود رد کردیم روس ایشان را
بثلث یعنی چهار و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم بود و میانهٔ روس و سهام ایشان توافق بربع بود

رد کردیم

رد کردیم روس ایشان را بربع یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری هشت بود میانهٔ روس و سهام ایشان
~~توافق بربع بود رد کردیم روس ایشان را بربع یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری هشت بود میانهٔ روس~~
~~و سهام ایشان توافق بخمس بود~~ رد کردیم روس ایشان را بخمس یعنی ده و چون میانهٔ روس وفق اولی
و ثانیه توافق بثلث بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد و میانهٔ حاصل و روس فرقهٔ ثالثه توافق
بنصف بود ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد انگاه شصت را در اصل فریضه که
دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد سهم شد و حصهٔ خواهران
مادری چهل و بیست سهم و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم **هشتم** اگر میانهٔ روس و سهام جمیع فرق
توافق نباشد و میانهٔ روس ایشان توافق باشد جزء وفق فرقهٔ اولی را در وفق ثانیه ضرب باید کرد
و حاصل را در اصل فریضه مثل اگر شخص بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری داشته باشد اصل
فریضه ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ برادران پدری سه سهم و چون میانهٔ روس
ایشان توافق بنصف بود رد کردیم روس ایشان را بنصف پس دو را در ده ضرب کردیم بیست شد
بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست سهم شد و حصهٔ برادران پدری شصت سهم
نهم اگر میانهٔ روس بعض از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانهٔ سهام و روس بعض توافق
نباشد روس آن بعض را که توافق دارد میانهٔ روس و سهام ایشان رد باید کرد بجزء وفق و ضرب
باید کرد جزء وفق فرقهٔ اولی را در وفق ثانیه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل اگر شخص بمیرد و (وحاصل را در وفق ثالثه)
شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم است
و حصهٔ خواهران پدری سه سهم و میانهٔ سهام و روس ایشان توافق بثلث است بمعنی اعم رد کردیم
روس ایشان را بثلث که چهار است و چون میانهٔ روس هر دو فرقه توافق بنصف بود سه را در چهار
ضرب کردیم حاصل آنکه دوازده است در چهار که اصل فریضه است زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ
زنان دوازده سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سی و شش سهم **دهم** اگر میانهٔ سهام و روس جمیع فرق

توافق باشد و میان رؤس ایشان تباین رؤس ایشان را بجزو وفق رد باید کرد و ضرب باید کرد
رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضه ایشان دوازده سهم است سه سهم حصه زنان و چنین میانه رؤس ایشان و سهام
ایشان توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصه خواهران مادری
چهار است و چنین میانه رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث
یعنی چهار و حصه خواهران پدری هشت است و چنین میانه رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود
رد کردیم رؤس ایشان را به پنج آنگاه دو را در سه ضرب کردیم و حاصل آن را در پنج زدیم و همچنین
حاصل آن را در دوازده که اصل فریضه است ضرب کردیم سیصد و شصت سهم شد حصه زنان نود
سهم شد و حصه خواهران مادری صد و بیست و حصه خواهران پدری صد و پنجاه **یازدهم** آنکه
میانه رؤس و سهام همه فرق توافق نباشد و میانه رؤس همه فرق تباین باشد رؤس هر فرقه را
در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه
مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه
دوازده سهم است حصه زنان سه سهم است و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران
پدری هشت سهم و چنین میانه رؤس و سهام همه فرق توافق نبود ضرب کردیم دوازده را در پنج و حاصل
آن را در هفت و همچنین حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم شد حصه زنان دویست و ده
سهم شد و حصه خواهران مادری دویست و هشتاد سهم و حصه خواهران پدری سیصد و پنجاه سهم
دوازدهم آنکه میانه رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانه رؤس و سهام بعضی تباین باشد
و میانه رؤس همه فرق تباین باشد رؤس متوافقین را بجزو وفق رد باید کرد و رؤس فرقه اولی
را در فرقه ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در فرقه ثالثه و همچنین حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه

شخصی بمیرد

شخصی بمیرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل فریضه ایشان
دوازده است حصه زنان سه سهم و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه خواهران پدری پنج سهم
و چنین میانه سهام و رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف که سه باشد
و چنین میانه رؤس جمیع فرق تباین بود ضرب کردیم چهار را در سه و حاصل را در اصل فریضه
یکهزار و هشت سهم حاصل شد حصه زنان دویست و پنجاه و دو سهم شد و حصه خواهران مادری سیصد
و سی و شش سهم و حصه خواهران پدری چهارصد و بیست سهم **قسم دوم** آنکه ترکه زیاده باشد بر سهام
مفروضه صاحبان فروض پس زیادتی را بر صاحبان فروض رد باید کرد سوای زوجه که اصلا
مطلقا بر او رد نمیشود و در زوج خلاف است اصح آنست که رد میشود چنانچه مذکور شد و سوای مادر با
حاجب بخلاف مذهب سنیان که ایشان قایلند باینکه آنچه از حصه صاحبان فروض زیاده میماند از خویشان
پدری میت و ایشان را عصبه میگویند و تعصیب نزد شیعه باطلست و از عبارت فقهای امامیه مفهوم [illegible]
آنست که هرگاه ترکه زیاده از فروض صاحبان فروض باشد اول قسمت فروض ایشان میکنند آنگاه
تتمه را نیز بر ایشان رد میکنند و حضرت سلطان المحققین و برهان المدققین نصیر الملة والحق والدین
محمد طوسی قدس سره در رساله میراثیه خود میگوید که بر صاحبان فروض قسمت میکنند باوجود آنکه طریقه
قسمت خواجه اخصر از طریقه قسمت ایشانست و احادیث حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
بر طبق آن وارد است چنانچه در روایت صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
وارد شده که گفت که آنحضرت علیه السلام صحیفه میراثیه که بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و املای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله بود بمن نمود دیدم که نوشته بود که شخصی مرده و
دختری و مادری گذاشته حصه دختر نصف است و حصه مادر سدس پس مال را بر چهار سهم قسمت باید
کرد سه حصه از آن تعلق بدختر دارد و یک حصه بمادر و همچنین محمد بن مسلم نقل کرده که در آن صحیفه
دیدم بخط حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و املای حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نوشته بود

کرده و فوت شد و دختری و پدری و مادری گذاشته حصهٔ دختر نصف است سه سهم و حصهٔ هر یکی از
پدر و مادر یک سهم پس باقی را بر پنج حصه قسمت باید کرد سه حصه آن تعلق به دختر دارد و دو حصه به پدر و مادر
تکمله بدانکه جمیع مسائل که مشتمل بر رد بر صاحبان فروض است در طبقهٔ اولی و طبقهٔ ثانیه نزد
جمعی از مجتهدین که در طبقهٔ ثانیه رد زوج را تجویز نمیداشته‌اند یازده قسمت اول آنکه شخص مرده باشد
و دختری و یکی از پدر یا مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین اصل فریضهٔ ایشان از چهار
سهم منقسم میشود دوم آنکه شخص مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان از پنج سهم منقسم میشود سیوم آنکه شخص مرده باشد و سه دختر یا بیشتر و یکی از پدر یا
مادر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه زنی مرده باشد
و دختری و یکی از پدر یا مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم میشود
پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
از سی و دو سهم منقسم میگردد ششم آنکه مردی مرده باشد و پدری و مادری و زنی داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میگردد هفتم آنکه شخص مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و
یکی از پدر یا مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از چهل سهم منقسم میگردد هشتم
آنکه شخص مرده باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار
سهم منقسم میشود نهم آنکه شخص مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میگردد دهم آنکه شخص مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر
و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود یازدهم آنکه شخص مرده
باشد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم
میگردد و اگر در این یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نشود باید نسبتهایی که
در ما سبق مذکور شد باید کرد تا بر ایشان صحیح منقسم شود و رد نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی

وآن حالت

وآن چنانست که آنچه از فروض صاحبان فروض زیاده می‌آید بر پنج سهم منقسم میگردد مثل آنکه شخصی
بمیرد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شش سهم است دو سهم
تعلق بپدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد میشود بر پنج سهم
دوم رد ارباعی و آن چنانست که تتمه بر چهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره دو
برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد چه در این صورت بر مادر
رد نمیشود بلکه تتمه میان دختر و پدر بر چهار سهم منقسم میگردد و بعضی از مجتهدین در این صورت نیز بر پنج
حصه منقسم میکنند و حصهٔ مادر را نیز رد میدهند پس اصل ایشان رد بر یک قسمت قسم سیوم
آنکه ترکه از سهام صاحبان فروض ناقص باشد و سبب آن دو امر است اول داخل شدن شوهر مثل
آنکه زنی بمیرد و دو دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است
چهار سهم حصهٔ پدر و مادر است و سه سهم حصهٔ شوهر پس پنج سهم باقی ماند و سهام مفروضهٔ دختر
شش است چون اینجا شوهر داخل باشد حصهٔ او ناقص نمیشود و نقص بر او واقع باشد و هر جا که
در ترکه نقص بهم رسد بر پدر و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری است خلاف مخالفان را
که ایشان بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب
حق امامیه باطلست دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر و مادری
یا پدری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده است ثلث آن که چهار است حصهٔ خواهران
مادری است و ربع آن که سه است حصهٔ زن و پنج باقی حصهٔ خواهر پدر و مادری یا پدری است و سهام مفروضهٔ
ایشان شش باشد اینجا نقص بر زن واقع میشود طریق دوم آنکه سهام هر وارثی را از فریضه
نسبت دهند پس آن نسبت از ترکه میگیرند و این نزد کمینه اقرب هر گاه نسبت واضح باشد مثل آنکه
شخصی بمیرد و از و زنی و پدری و مادری باشد و مادر را حاجب نباشد چه فریضهٔ ایشان از دوازده سهم
منقسم میشود زن را ربع ترکه که سه است میرسد و مادر ثلث ترکه که چهار است میرسد و باقی که پنج است و ربع

و سدس ترکه است به پدر متعلق است و گاه هست که نسبت واضح نیست و آسان نمیشود دیگر ضرب
مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد و ورثه جماعت مذکوره باشند چه در این صورت محتاجست که پنج را در
عدد سهام فریضه ضرب کنند تا شصت حاصل شود آنگاه هر دیناری را به دوازده جزو باید کرد
تا منقسم شود پس زوجه را پانزده جزو میرسد که یک دینار و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزو که
یک دینار و نیم و سدس دینار باشد و پدر را بیست و پنج جزو که دو دینار و نصف و سدس دینار باشد
طریق سیوم آنکه ترکه را بر فریضه قسمت نماید بعد از آن خارج قسمت را در سهام هر یک از ایشان
ضرب کنند آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیکتر بفهم چه قسمت در این صورت سهل است
مثلا هرگاه فریضه مذکوره باشد و ترکه شش دینار باشد بعد از قسمت بر دوازده هر یک
سهم را نصف دینار میرسد پس نصف دینار را در سهام زوجه که سه است ضرب کنند یک دینار و نصف
دینار بهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار است ضرب کنند دو دینار حاصل می‌آید
و نصف دینار را در سهام پدر که پنج است ضرب کنند دو دینار و نصف میشود طریق چهارم مستعمل
میانه دو فریضه و آن بر دو قسمت است اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام هر وارثی
را از فریضه باید گرفت و در ترکه ضرب کرد آنچه حاصل شود بر اصل فریضه قسمت باید نمود پس خارج
قسمت نصیب آن وارث است مثل آنکه زن و پدر و مادر و دو پسر و یکدختر باشند چه فریضه ایشان
بیست و چهار است منکسر میشود نصیب اولاد بر پنج و وفق نیست و پنج را ضرب باید کرد در اصل
فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام هر یک از زوجات پنج بود آنرا ضرب باید کرد در
دوازده که اصل فریضه است شصت شد آنگاه قسمت باید کرد بر صد و بیست نصف دینار خارج
قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر بیست است چون آنرا در دوازده
ضرب کنند دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار میشود آن نصیب
هر یک از مادر و پدر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون آنرا در دوازده ضرب کنند و بر صد و

بیست

بیست قسمت نماید خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود نصیب هر دختری دیناری و عشر
دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و کسر را بر آن مخرج آنچه
و چنانچه مذکور شد در آن عمل کنند پس در مثال مذکور هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد
آنرا بیست و پنج باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و همچنین هرگاه ممکن باشد بقیراط و حبات قسمت
باید کرد و بآن عمل نمود و دینار بیست قیراطست و قیراطی سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از ارز
اسم خاصی نیست طریق پنجم مناسخات و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده یکی از
ورثه او بمیرد چه در این صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسمت قسم اول
آنکه وارث و استحقاق واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او مانند
و پیش از قسمت ترکه یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرند تا
آنکه یک برادر و خواهر بماند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران
پدری باشند و بالسویه میبرند اگر برادران و خواهران مادری باشند قسم دوم آنکه وارث و
استحقاق مختلف باشد یا یکی از آنها پس اگر نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان منقسم شود هر دو
از مسئله اول منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه
شوهر بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد فریضه اول هشت است حصه شوهر چهار است و بر ورثه او منقسم
میشود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام ورثه او توافق باشد وفق
فریضه ثانیه را وفق نصیب را در فریضه اول ضرب میکنند مثل آنکه کسی بمیرد و پدری و مادری و
پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از او دو پسر و دو دختر بماند فریضه اول شش است
نصیب پسر چهار است و سهام ورثه او شش و میانه سهام ورثه و نصیب ایشان توافق بنصف است
سه را در شش ضرب میکنند هجده میشود و اگر تباین باشد فریضه ثانیه را در اول ضرب میکنند چون
پدری و مادری و پسری باشند و پسر بمیرد و دو پسر و یکدختر از او بماند فریضه اول شش است چه

پس چهار است و سهام ورثه او پنج و میانه رؤس و سهام ایشان تباین است پنج را در شش ضرب
باید کرد سی میشود و اگر یکی از میراث خوار میت ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین
اگر فرض کثرت تناسخ کند **مطلب سیم** در لواحق میراث و در آن چهار فصل است **فصل اول**
در میراث جماعتی که یکدفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر
میراث میبرند بچهار شرط **شرط اول** آنکه هر یک مال داشته باشند چه میراث در مال است پس اگر در
میانه ایشان کسی باشد که مال نداشته باشد میراث نمیبرد و از او میراث نمیبرند **شرط دوم** آنکه از
یکدیگر میراث برند پس اگر از یکدیگر میراث نبرند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان را
فرزندی باشد چه برادر با وجود فرزند میراث نمیبرد **شرط سیوم** آنکه تقدیم و تأخیر مردن هیچ یک
بر دیگری مشخص نباشد چه اگر تقدیم و تأخیر مشخص باشد مقدم میراث نمیبرد **شرط چهارم** آنکه
مردن ایشان بسبب غرق یا هدم باشد پس اگر دو کس یکدفعه باجل خود بمیرند میراث از هم نمیبرند
و بعضی از مجتهدین برآنند که هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر
جماعتی را در آتش اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث میبرند و هرگاه این چهار شرط بهم رسید میراث
از همدیگر میبرند از جمیع چیزهای یکدیگر مگر از آنچه از یکدیگر میراث میگیرند که از آن میراث نمیبرند زیرا که
لازم می آید که شخص مرده را زنده فرض کند و این محال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث
میبرند و خلافست میانه مجتهدین که آیا در صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیب او کمتر باشد
واجبست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت است پس اگر پدری و پسری یکدفعه غرق شوند
اول فرض مردن پسر باید کرد و حصه پدر را از ترکه پسر باید داد و بعد از آن فرض مردن پدر باید
کرد و حصه پسر را از متروکات پدر بیرون باید آورد سوای آنچه از پسر بمیراث برده چه از آن
میراث نمیبرد و آنگاه آنچه هر یک از ایشان میراث برده است بمیراث خوار زنده او میرسد و اگر یکی
از ایشان میراث خوار نداشته باشد میراث او بکسی میرسد که با او غرق شده و از او بوارث زنده او

میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی یعنی کسی که هم آلت مردان داشته باشد و هم فرج زنان و
قاعده در تحقیق حال او چنانست که ببینند که بول او از کدام فرج بیشتر بیرون می آید حکم بر آن
کنند و اگر از هر دو یکدفعه بیرون آید ببینند که آخر از کدام منقطع میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که حکم بر آن کنند که بیشتر منقطع شود و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند در این صورت
خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین خلافست بعضی برآنند که پهلوهای او را بشمارند پس
اگر هجده ضلع داشته باشد زنست و اگر هفده باشد بنا بر آنکه نه ضلع از جانب راست او باشد
و هشت ضلع از جانب چپ مرد است و بعضی گفته اند که قرعه بزنند و بر آن حکم کنند و بعضی برآنند که اگر
علامتی از لحیه یا بول یا حیض یا احتلام یا جماع از او باشد بآن عمل نمایند و اگر این علامتها نباشد
میراث گاه با او دهند و مشهور در میراث او آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن میگیرد
با که ترکه را یکمرتبه بر تقدیر ذکوریت منقسم سازند و یکمرتبه دیگر بر تقدیر انوثیت آنگاه ضرب
کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزو وفق در توافق یا در اکثر در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند
یا آنرا تضعیف نمایند آنگاه هر وارثی را نصف آنچه حاصل میشود از دو فریضه بدهند پس اگر
میت پسری و دختری و خنثایی گذارد فریضه ایشان از چهل قسمت میشود چه فریضه ذکوریت پنج است و
انوثیت چهار و چهار را در پنج بیست میشود و بیست را که در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر
ذکوریت خنثی شانزده میشود و حصه اش بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود و نصف هر دو هجده
و حصه خنثی سیزده میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده
و حصه دختر نه میشود زیرا که حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت میشود و بر تقدیر انوثیت او
ده میشود و در صورت مذکوره اگر شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب
باید کرد و نصیب او را بیرون باید آورد آنگاه تتمه را قسمت باید کرد بر چهل سهام هر سهمی بسهم
اگر شوهر باشد و [illegible] سهم اگر زن باشد و اگر با پدر و مادر خنثی جمع شود فریضه ذکوریت شش است

و فریضهٔ انوثیت پنج و حاصل ضرب پنج در شش سی است و هرگاه سی را در دو ضرب کردیم شصت
میشود پدر و مادر را بیست و دو پسر و دو حصهٔ ایشان بر تقدیر ذکوریت بیست و بر تقدیر انوثیت
بیست و چهار و خنثی سی و شش پسر در بر تقدیر ذکوریت چهل و دو و بر تقدیر انوثیت سی و شش و اگر
با پدر و مادر دو خنثی جمع شوند در این دو صورت الکفایه شش باید کرد و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی
جمع شوند فریضهٔ ذکوریت شش است و فریضهٔ انوثیت چهار و میانهٔ ایشان توافق است بنصف پس یکی را
در دیگری ضرب کردیم دوازده شد بار دوازده را در دو ضرب کردیم بیست و چهار رسید پس حصهٔ یکی از
پدر و مادر پنج باشد و حصهٔ خنثی نوزده و اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضهٔ ایشان نیز
مثل فریضهٔ پدر و مادر با خنثی است که مذکور شد اما شصت را در دو ضرب کردیم صد و بیست میشود و اگر
با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج مسئلهٔ انوثیت را در پنج مسئلهٔ ذکوریت ضرب کردیم نود
میشود و نود را که در دو ضرب میکنیم صد و هشتاد میشود حصهٔ یکی از پدر و مادر سی و سه میشود بر تقدیر
ذکوریت سی و شش پسر دو بر تقدیر انوثیت سی و حصهٔ دختر نصف و یک حصهٔ خنثی هشتاد و شش
پس در صورت از حصهٔ پدر نصف رد افتاده است زیرا که مرد و دو بر تقدیر انوثیت هر دو شش است
که فاضل است بر تقدیر ذکوریت و اگر پدر و مادر یا یکی از ایشان با خنثی جمع شود نصیب مادر ایشان
بر فریضهٔ ایشان زیاده نمیشود و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدر و مادری یا پدری خنثی
باشند همچنین اولاد ندو اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچنین برادران پدری است و اخوال چون
برادران مادری **فصل سیوم** در بیان میراث کسی که هیچ یکی از فرج ذکر و انثی نداشته باشد و میراث
کسی که دو سر داشته باشد و میراث فرزندی که در شکم باشد و میراث فرزندی که پدر او با مادر لعان
کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث کسی که هیچ یکی از فرج ذکر و انثی نداشته باشد یا کسی که یکی از
مخرج قبل و دبر داشته باشد یا کسی که هیچکدام نداشته باشد و آنچه بخورد قی کند یا کسی که بول و غائط او
هر دو از یک موضع بیرون آید همه بقرعه میراث باید آورد با منطقی که بر پاره چه کاغذی بنویسند عبد الله

و بر پاره

و بر پاره چند دیگر امة الله و آنرا در سهام مبهمه بکذارند و این دعا بخوانند که اللّٰهُمَّ اَنْتَ
اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ
فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بَيِّنْ لَنَا اَمْرَ هٰذَا الْمَوْلُودِ كَيْفَ يُوَرَّثُ مَا فَرَضْتَ
لَهُ فِي كِتَابِكَ بعد از آن سهام را مشوش سازند و رقعه بیرون آورند پس اگر عبد الله
بیرون آید میراث پسر میگیرد و اگر امة الله بیرون آید میراث دختر و تحقیق میراث کسی که دو سر و دو
بدن بر یک کمر داشته باشد با منظر این است که یکی از ایشان را بیدار کنند اگر هر دو یکدفعه بیدار شوند
میراث یک کس میبرند و اگر یکی بیدار شود و یکی در خواب باشد میراث دو کس میبرند و میراث فرزندی
که در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاطی
حصهٔ دو پسر باید گذاشت پس اگر مرده بیرون شود ورثه قسمت کنند و میراث ولد ملاعنه از مادر و
فرزند و زوجه است و با عدم ایشان از خویشان مادری اوست بالسویه و او نیز از خویشان مادری
میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین از فرزند و زوجه اوست و پدر و مادر از او میراث نمیبرند
و نه کسی که با ایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشند مثل جریره میراث از او میبرد
و با عدم او امام علیه السلام از یک طرف منع مخصوص با نطفت دو از طرف دیگر **فصل چهارم** در بیان
میراث مجوس بدانکه میانهٔ مجتهدین خلاف است در میراث ایشان بعضی گفته اند که میراث میبرند بسبب
صحیح و بسبب صحیح بفاسد نمیبرند و بعضی بر آنند که بهر دو میبرند خواه صحیح باشد و خواه فاسد و بعضی
گفته اند که بسبب صحیح و فاسد میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و آنچه در احادیث
وارد شده مؤید قول دوم است چه سکونی از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده که مجوسی
مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرد برای آنکه مادر اوست و هم زن اوست و حضرت امام بحق
ناطق امام جعفر صادق علیه السلام منع کرد دشنام مجوس میداده که مادر خود را خواسته بود و فرمود که نمیدانی
که این پیش مجوسی [illegible] پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند وارث و دختری بهم رسد زوجه او نصیب

و ولد الزنا

دختری و خواهر امی پدر دو نصیب دختران دیگر پسر دو و اگر خواهر مادری خود را که جنس پدری او باشد
یا خواهر پدری را که جنس مادری باشد بخواهد بهر دو میراث پسر دو و اگر یکی از آنها منع دیگری کند
ارث کامل میرسد چنین دختر که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عمه باشد
و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانانست و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمی برند
با جماع اما بسبب فاسد چنین وطی بشبهه میراث میبرند **باب نوزدهم**
از کتاب جامع عباسی در بیان حدودی که جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن در شرع مقررست
و تعزیرهایی که اهل شرع جهت بعضی از گناهان قرار داده اند بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده و بحسب
شرع عقوبت خاصی است متعلق بآزار بدن کسی که از او معاصی درست باشد و شارع جهت آن
مقداری معین کرده بحسب و دزدی از انواع حدود و در آن مطلبست **مطلب اول** در بیان اقسام
حدود و آن چهار ده است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان قسم اول از اقسام حدود
و آن بریدن دست راست است در مرتبه اولی و پای چپ در مرتبه ثانیه و حبس مخلد در مرتبه سیوم و کشتن
در مرتبه چهارم و این حد دزدیست و شروط آن چهار ده است **اول** آنکه دزد بالغ باشد چه اگر
طفل دزدی کند تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبه اولی دزدی او را عفو باید کرد
و در مرتبه دوم تادیب او باید کرد و در مرتبه سیوم سرهای انگشتانش را آنقدر باید تراشید که خون آلوده
شود و در مرتبه چهارم سرهای انگشتان او را قطع باید کرد و در مرتبه پنجم دست راست او را از بن انگشتان
باید برید **دوم** آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد و اگر چه مکرر از او دزدی صادر شود
اما اگر جنون او دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند حد از او ساقط نمیشود **سیوم**
آنکه مختار باشد پس اگر کسی او را باکراه بر آن دارد بر او حد نیست **چهارم** آنکه آنچه دزدیده است
مال او نباشد پس اگر مال او باشد بر او حد نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد و اگر چه جامهای او زیاده
از ربع یک مثقال طلا بوده باشد اما اگر بالغ را بدزدد و جامهای او ربع مثقال طلا باشد حد دارد و اگر حد ندارد

غلام کوچک

غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ کسی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه در خواب یا مست
باشد و در دزدیدن مال فرقی میانه جامه و طعام و مس و آهن و نمک و برف و خاک و گل
و مس و حیوان و غیر آن نیست **پنجم** آنکه آن مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال شرعی
طلای خالص است که مضروب بسکه معامله باشد یا هر چه قیمت آن ربع مثقال باشد پس دزدیدن
چیزی که قیمت آن کمتر از این باشد حد ندارد و اگر انگشتری که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن
چهار یک مثقال بدزدد حد دارد اما اگر وزن آن چهار یک مثقال باشد و قیمت آن شش یک مثقال حد ندارد
و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال باشد بدزدد بگمان آنکه ربع مثقال نیست حد دارد و اگر جامه
بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال باشد و در جیب آن جامه ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد
و بعد از دزدیدن آن جامه بر او ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانه مجتهدین در آن خلافست و آیا
در دزدیدن نصاب یکدفعه شرطست یا نه در این نیز خلافست اقرب آنست که شرطست و همچنین خلاف
کرده اند در آنکه اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند آیا قطع بر ایشان لازمست یا نه اقرب آنست که
لازم نیست **ششم** آنکه آن مال مال فرزند و بنده نباشد چه اگر پدر مال فرزند خود را بدزدد و آقا مال
بنده خود را و اگر چه مکاتب باشد بر این هر دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد قطع لازمست
و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد **هفتم** آنکه آنچه دزدیده باشد از طعام در سال قحط نباشد چه اگر در
سال قحط طعام بدزدد قطع نیست **هشتم** آنکه تمام آن مال مال غیر دزد باشد چه اگر مال خود را که بامانت
داده باشد از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را یا مال خود را بگمان آنکه
مال غیر است بدزدد و همچنین قطع نیست هرگاه پس از بردن از حرز یا بعد از بیرون آوردن از حرز
و پیش از آنکه بحاکم عرض کند و حکم بقطع او کند مالک او شود بهبه یا بمیراث یا بخریدن **نهم** آنکه
توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد مثل آنکه کسی توهم کند که آنچه برده است ملک اوست
و اگر چه بمجرد دعوی باشد قطع نیست **دهم** آنکه آن مال دزدیده از محرمات نباشد پس دزدیدن شراب

کوشت خوک باعث قطع نمیشود و اگر چه میانه او و جهود مشترک باشد لیکن در مغصوبیت از جهت جهود
غرامت باید کشید و اگر سگ را که قیمت آن ربع مثقالی باشد بدزدد مجتهدین را دران خلافست
اقرب آنست که سبب قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و نقره را بدزدد بقصد شکستن
قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن بردارد و قیمت آن ربع دینار باشد دران خلافست اقرب آنست که
قطع لازمست و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع نمیشود اما اگر مال جهود را که با شرایط ذمه باشد
بدزدد باعث قطع میشود **یازدهم** آنکه آن مال را از حرز بدزدد و مراد بحرز جاییست که مال را بواسطه
محفوظ بودن در آن گذارند و آن مختلف باختلاف اموالست پس صندوق مقفل حرز زر
و جواهرست و دکان دربسته حرز متاع و غیر آنست و خانه و باغ حرز میوه و طویله حرز چارپا و قبر
حرز کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب دکان نگاه میکرده باشد آیا اگر چیزی بدزدد موجب
قطع میشود یا نه میانه مجتهدین درین خلافست و درخت حرز میوه نیست پس اگر میوه از درخت بدزدد
قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدد یا کفن را از قبر برآرد قطع لازمست و آیا شرطست که قیمت آنها ربع
مثقال باشد یا نه مجتهدین را دران خلافست و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند و کسی آنرا
بدزدد قطع نیست و در دزدیدن جامه خانه کعبه معظمه یا پاره از آن مجتهدین را خلافست و اگر چیزی را
از غیر حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدد قطع نیست **دوازدهم** آنکه دزد در بیرون
آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر حرز را بشکند و دیگری آنرا بیرون برد در هیچکدام قطع
نیست **سیزدهم** آنکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر بر چارپایی بار کند و بیرون
آورد یا طفل را همراه ببرد که آنرا بردارد قطع نیست **چهاردهم** آنکه دزد به پنهانی ببرد پس اگر بطریق
قهر و غلبه یا غیر آن ببرد قطع نیست و در دزد مسلمان و آزاد مرد و ذکوریت و چنانی شرط نیست پس اگر
کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع برایشان لازمست و بعد از آنکه شروط مذکوره متحقق
شود واجبست بر دزد که آنچه دزدیده همانرا یا مثل آنرا یا قیمت آنرا اگر تلف شده باشد بصاحبش دهد

امارد کردن

اما رد کردن مال دزدیده بصاحب آن مانع از قطع دست او نمیشود و حد او آنست که حاکم شرع
بعد از ثبوت در مرتبه اول چهار انگشت دست راست او را ببرد و کف و انگشت شست او بگذارد و در مرتبه
دوم پای چپ او را تا مفصل ببرد و عقب را بگذارد و در مرتبه سیوم او را حبس مخلد کند و در مرتبه چهارم اگر
دزدی کند مثل آنکه در حبس چیزی بدزدد حاکم او را بکشد و غیر حاکم را جایز نیست و اگر دست راست
دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل باشد دست چپ او را بعوض دست راست او
نمیتوان برید و سنتست که دست و پای دزد را بعد از بریدن بروغن زیت داغ کنند **فصل دوم**
در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن دست راست و پای چپ یا عکس و کشتن و از حلق کشیدنست
و درین حد میانه مجتهدین خلافست که آیا امام میانه آنها مخیرست که بی ترتیب هر بعض را آورد یا بعض
از مجتهدین بترتیب قایلند و همچنین خلافست در آنکه آیا زنده از حلق باید کشید یا اول بکشند و بعد از آن
از حلق بکشند و این حد محاربست و محارب کسیست که در شهر یا در صحرا یا در دریا یا در شب یا در روز
بقصد ترسانیدن مسلمانان شمشیر برهنه کند خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه
قوی و خواه از جماعتی باشد که ایشان بر بنده که راه مسلمانان میزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این امر را مخصوص
مردان ساخته اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای چپ
او را باید برید و آنگاه او را باید کشت و اگر همین مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست راست و پای
چپ او را باید برید و از شهر بیرون کرد و چیزی از او باید برید که از مصاحبت و معاملت و نکاح کردن
با او اجتناب کنند و او را از داخل شدن ببلاد شرک منع نمایند و اگر ایشان او را در بلاد خود جای
دهند قتال کردن با ایشان لازمست تا آنکه او را نه دهند و از شهر خود بیرون کنند و اگر کسی را
جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر اقتصار بکشیدن شمشیر و سلاح کرده باشد و کسی را
نکشته و جراحتی هم نکرده باشد و مال کسی را نیز نبرده باشد حد او آنست که او را از آن شهر بیرون
کنند و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط میشود اما اگر مال کسی را برده باشد

ازو میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص نیز بر او لازمست و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده است
طلیع بوده باشد یعنی کسی باشد که از دشمن خبر رساند و همیشه جهت دفع شر او شمشیر برهنه کرده او را
حد نیست چه او محارب نیست و همچنین کسی که دو دمی محاربه کند اما با عشق کشتی و ایذای مسلمان نشود
چه بر او نیز حدی نیست و شرط است که بعد از بریدن دست و پای محارب و شخص زر تیز داغ کنند فصل سیوم
در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زناست و شروط آن هفت است اول آنکه هر یک از
زن و مرد بالغ باشند چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشند چه دیوانه را و
بر مجنون حدی نیست سیوم آنکه مختار باشند چه بر کسی که باکراه او را بران دارند حدی نیست چهارم
آنکه آن زنی که با او دخول کرده بران مرد حرام باشد پس اگر حلیله او باشد حدی ندارد پنجم آنکه
آن زن را عقد نکرده باشد یا مالک او نباشد چه اگر عقد کرده باشد یا مالک او شده باشد حدی نیست
ششم آنکه با آن زن بشبهه دخول نکرده باشد بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر بشبهه دخول کرده باشد
حدی نیست هفتم آنکه آلت خود را در فرج زن غایب ساخته باشد خواه در قبل او و خواه در دبر او
و غیبوبت حشفه کافیست پس اگر غیبوبت حشفه نشود حد زنا ندارد و در اول اسلام حد زنای بکر آن
بود که او را سرزنش مینموده اند و سخنان درشت باو میگفته و اگر زنا با غیر بکر بوده حبس مخلد میکرده اند
الحال منسوخ شد و اقسام حد زنا هشت است قسم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشاندن و سنگسار
کردن و این حد هر یک از مرد و زن آزاد بالغ عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد
و هر صبح و شام او را رسیدن بآن زن ممکن باشد و همچنین حد هر یک از زن و مرد آزاد بالغ عاقل است
که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند که در این صورت جمع میانه صد تازیانه و
سنگسار باید کرد و اگر یکی از مرد یا زن شوهر یا زن داشته باشد این حد تعلق باو دارد و آن
دیگری حد دیگر دارد چنانچه مذکور خواهد شد و همچنین است حد زنی که شوهر داشته باشد و دیوانه با او
دخول کند قسم دوم جمع میانه صد تازیانه زدن و سنگسار کردن و آن حد دو قوم است اول حد مردی

آزاد بالغ

آزاد و بالغ عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک داشته باشد و زن پیر اجنبیه که شوهر داشته باشد
و زنا کند پس در این صورت ابتدا تازیانه باید نمود الحال سنگسار باید کرد و اگر یکی از ایشان
بطریق مذکور باشد آن حد تعلق باو دارد دوم حد مردی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را
بریزد و زن داشته باشد و در این فرق نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان و کافر محصن و غیر محصن
قسم سیوم صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و زن آزادی که زن و شوهر نداشته
باشند و زنا کنند دوم حد زن آزادی که عقد واقع شده باشد اما شوهر با او دخول نکرده باشد
و زنا کند سیوم حد مردیست که زنا بزن صغیره یا دیوانه کند چهارم حد زنی که شوهر داشته
باشد و طفلی با او زنا کند بر ضد و رغبت او پنجم دو زن که در زیر یک لحاف برهنه بخوابند و دو
مرتبه ایشان را تعزیر کرده باشند ششم حد کسی که در میان پایهای مردی دیگر منی خود را بریزد و زن
نداشته باشد هفتم زنی که با زن دیگر مساحقه کند و بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شوهر داشته باشند
ایشان را سنگسار باید کرد قسم چهارم صد تازیانه و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن است
و آن حد مرد آزادیست که بکر باشد یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند
که زن داشته باشد اما با او دخول نکرده باشد چه حد او آنست که صد تازیانه بزنند و سرش را
بتراشند و یکسال او را از آن شهر بیرون کنند و بر زن تراشیدن موی سر و بر مرد از شهر بیرون کردن نیست
قسم پنجم پنجاه تازیانه است و آن حد بنده بالغ است که زنا کند خواه زن شوهر داشته باشد
و خواه نداشته باشد و بر بندگان تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن نیست قسم ششم
هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است و آن حد دو گروه است گروه اول حد جماعتی که نصف ایشان
آزاد باشد و نصف ایشان بنده و زنا کنند در این صورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه است و نصف
حد بنده که بیست و پنج تازیانه است بگیرند هر گاه زن و شوهر بطریقی که در آزاد مذکور شد نداشته
باشند گروه دوم حد جماعتی که زنان را بمردان برای زنا وصلت دهند یا مردان را بمردان جهت لواط رسانند

قسم هفتم ضعف است یعنی جمع کردن تازیانه و جمیع آنها را بیکبار بر آنکس که زنا کرده است زدن
و آن حد بیماریست که طاقت تازیانه نداشته باشد قسم هشتم حد با زیادتی تعزیر و آن حد جماع است
که در شهر رمضان یا در کعبه زنا کنند فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حد و آن
حد لواطه است یعنی جماع کردن مردان با یکدیگر و شروط آن سه چیز است اول آنکه بالغ باشند چه غیر
بالغ را حدی نیست بلکه تعزیر لازمست دوم آنکه عاقل باشند چه دیوانه را تعزیر باید کرد و اما اگر یکی
بالغ و عاقل باشد و دیگری طفل و دیوانه سیوم آنکه مختار باشند پس اگر کسی را باکراه بر آن دارند
حد بر او لازم نیست و بعد از آنکه این شروط بهم رسد حد لواطه آنست که ایشانرا بشمشیر بکشند یا
بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر ایشان فرود آرند یا از کوه بلندی ایشانرا بیندازند و امام
مخیراست میانه آنکه هر دو را بسوزاند یا سنگسار کند یا اول ایشانرا بسوزاند و یا سنگسار کند و فرق
نیست میانه آزاد و بنده و مسلمان و کافر و فاعل و مفعول و میانه آنکه زن داشته باشند یا نداشته
باشند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر زن داشته باشند ایشانرا سنگسار باید کرد بطریق حد زنا
و اگر نداشته باشند صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع لواطه بحسب گواهان ثابت شود
توبه کنند حد از ایشان ساقط نمیشود و اگر بعد از آنکه پیش امام اقرار کرده باشند آنگاه توبه
کنند امام مخیراست میانه حد زدن و عفو کردن فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود
و آن حد دشنام دادن است و آن حد دو قوم است قوم اول حد کسی که دشنام بکسی دهد بالفاظی که تو زنا
میکنی یا لواطه میکنی و هرچه بدینها ماند و شروط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر
باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تادیب باید کرد سیوم آنکه کسیرا که دشنام میدهد آزاد
باشد چهارم آنکه کسیرا که دشنام میدهد مسلمان باشد پنجم آنکه عفیف باشد چه اگر زانی یا کسی را که
بفسق مشهور باشد بآنچه در آن فسق دشنام دهد حد ندارد ششم آنکه کسیرا که دشنام میدهد پدر
فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد پدر را حد نمیزنند هفتم آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنام که

ازیشان صح
حد بر بالغ است و تعزیر بر طفل و دیوانه صح

میدهد

میدهد چه اگر معنی دشنام دهد که معنی آنرا نداند او را حد نمیزنند و هرگاه این شروط متحقق شود
دشنام دهنده را هشتاد تازیانه باید زد و او را میان مجتهدان مشهور باید ساخت تا گواهی او را قبول
نکنند و در این حکم میان آزاد و بنده فرق نیست و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر بنده دشنام دهد چهل تازیانه
حد اوست و اگر دشنام دادن نسبت بکسانی متعدد باشد حد نیز متعدد میشود و اگر جمعی را دشنام
دهد و ایشان در طلب حد یکدفعه جمع شوند او را یک حد باید زد و اگر متفرق بطلب حد آیند حد نیز متعدد
بر او باید زد و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی و زانیه در این صورت دو حد بر او لازمست و اگر کسی در جمع
گوید پس اگر در عرف دشنام دهندن این لفظ دشنام باشد او را حد میزنند و اگر نه تعزیرش باید کرد
و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر او لازمست اما اگر آن زن بمیرد حد از او
ساقط میشود و بچهار امر نیز ساقط میشود اول بتصدیق مقذوف دوم بگواه گذرانیدن سیوم
بعفو کردن چهارم بلعان کردن و این حد میراث برده میشود و اگر بعضی از ورثه عفو کنند حد ساقط
نمیشود و هرگاه کسی را سه مرتبه حد بزنند و توبه نکند در مرتبه چهارم میکشند و هرگاه قذف مکرر
کرده باشد و او را حد نزده باشند یک حد باید زد قوم دوم حد شخصی که شراب یا هرچه مست کننده
باشد خورده و همچنین شیره انگور که بجوشد و دو ثلث آن کم نشود نیز حکم شراب دارد و شروط آن
چهار است اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدی نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه
را حدی نیست سیوم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بخوردن آن مضطر باشد
مثل آنکه در جایی که آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد آنقدر از شراب میتوان خورد که آن
لقمه را فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بحرمت و نجاست آن چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه
این شروط متحقق گردد حد او هشتاد تازیانه است و در این حکم میانه کافری که بظاهر شراب خورد و میان مسلمان
و بنده و آزاد فرق نیست و بعضی از مجتهدین حد بنده را چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر شارب خمر را
مکرر حد بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم او را بکشند و اکثر مجتهدین برآنند که در مرتبه سیوم او را باید

کشت واگر کسی شراب بخورد واو را حد زده باشند یک مرتبه روا نیست واگر پیش از آنکه نزد
حاکم شرع شراب خوردن او بگواه ثابت شود توبه کند حد از وی ساقط است اما اگر بعد از ثابت شدن
توبه کند ساقط نمیشود واگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن وعفو کردن
از وی واگر شراب خوار از روی اعتقاد این باشد که شراب حلال است و پدر او مسلمان باشد حد او کشتن است
اگر مرد باشد وتوبه او مقبول نیست چه او مرتد است وبعضی از مجتهدین گفته اند که توبه او در عقوبت
مقبول است وکسی که فروختن شراب را حلال داند او را توبه باید داد واگر از توبه کردن امتناع نماید
او را باید کشت واگر فروختن آن را حلال نداند تعزیرش باید کرد وحکم کشتن کسی که غیر شراب را حلال
داند جاری نیست وکسی که شراب خورده باشد اگر دعوی نماید که جاهل بوده یا اکراه بخوردش داده اند حد از او
ساقط میشود بشرطی که گواهان عادل تکذیب او نکنند واگر دعوی کند که من عالم بحرمت شراب نبودم قول او
مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد فصل ششم در بیان قسم سیزدهم وچهاردهم از اقسام
حدود وآن حبس مخلد است وکشتن اما حبس مخلد وآن حد چند جماعت است اول حد کسی که امر بکشتن کسی کند
دوم حد کسی که در مرتبه سیوم دزدی کند بعد از آنکه دست راست وپای چپ او را بریده باشند سیوم
حد زنی که مرتده شده باشد واما کشتن وآن حد بیست وپنج نوع است اول حد دزدی که در مرتبه
چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسی که با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر یا دختر خواهر
یا عمه یا خاله زنا کند سیوم حد جهودی که با زنان مسلمانان زنا کند خواه بشرایط ذمه باشد وخواه
نباشد وخواه زن اطاعت کرده باشد وخواه باکراه زنا کرده باشد چهارم حد کسی که با زنی
باکراه زنا کند پنجم حد کسی که با زن پدر یا کنیزی که پدر با او دخول کرده باشد زنا کند ششم حد
کسی که او را جهت تفخیذ یعنی منی ریختن در میان ران مردان سه مرتبه تعزیر کرده باشند هفتم
حد زنانی که ایشان را سه مرتبه جهت سحق تعزیر کرده باشند هشتم حد کسی که جهت دشنام دادن
ایشان را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسی که شراب خورده باشد واو را سه مرتبه حد زده باشند

دهم

دهم حد کسی که شراب را حلال داند وتوبه نکند یازدهم حد کسی که فروختن شراب را حلال داند وتوبه
نکند دوازدهم حد کسی که محرمات اجماعی را حلال داند هرگاه پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسی که
بکشتن کسی آید واگر گریختن او ممکن نباشد چهاردهم حد کسی که بقصد بردن مال کسی آید وبغیر از کشتن
دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسی که حضرت پیغمبر وامیر المؤمنین وائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین را سب کند چه او را باید کشت واگرچه باذن امام نباشد مادام که متضمن فتنه نباشد
شانزدهم حد کسی که دعوی پیغمبری کند وشک در نبوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله داشته باشد
هفدهم حد کسی که تصدیق نماید دعوی آنکسی را که دعوی پیغمبری کند هجدهم حد مسلمانی که ساحر باشد
وسحر کند نوزدهم حد کسی که با زن شخصی زنا کند چه شوهر را کشتن او جایز است ودر من کشتن کفاره
بر او لازم نیست اما اگر بحسب شرع زنا او را ثابت نشود قصاص بر او لازم است بیستم حد مرتد
فطری یعنی مردی که پدر او مسلمان باشد واو کافر گردد بیست ویکم حد مرتد ملی یعنی مردی که پدر او
کافر باشد واو مسلمان شود وبعد از اسلام کافر گردد چه او را توبه باید فرمود وتا سه روز مهلت
باید داد پس اگر مسلمان نشود او را باید کشت واگر چنین شخصی سه مرتبه توبه کند وباز کافر شود در
مرتبه چهارم او را باید کشت ومرتد شدن یا بقول است چون گفتن چیزی که دلالت بر کفر او کند یا بفعل است
چون سجده کردن بت ودر نجاست انداختن مصحف بقصد استهزا واستخفاف وشروط مرتد ملی وفطری
چهار است اول آنکه بالغ باشد چه اگر طفل مرتد شود تعزیرش میکنند دوم آنکه عاقل باشد چه
مرتد شدن دیوانه را تعزیر لازم نیست سیوم آنکه مختار باشد چه اگر باکراه او را مرتد سازند
چیزی بر او لازم نیست چهارم آنکه قصد داشته باشد لیکن بی قصد از او واقع شود چیزی بر او لازم نیست
وتوبه مرتد فطری بحسب ظاهر مقبول نیست وتصرفات او چون هبه وعتق وتدبیر ووصیت صحیح نیست
وزن او فی الحال عده وفات نگاه میدارد واگرچه با او دخول نکرده باشد بقول اقوی ومیراث
خوار ترکه او را میانه خود قسمت میکنند واگرچه او را نکشته باشند واگر زن مرتد شود او را نمیتوان کشت

بلکه حبس مخلد باید کرد و در اوقات نماز او را باید زد و لباس خشن در و پوشانید تا آنکه توبه کند
یا بمیرد و مرتد ملی را توبه باید داد و اگر از توبه کردن امتناع نماید او را بکشند و این مرتد را نکشند
ورثه او میراث او را قسمت نمیکنند و تصرفات او صحیح نیست تا آنکه تسلیمان شود و زن او
عده طلاق نگاه میدارد نه عده وفات پس اگر در عده طلاق توبه کرد همان زن اوست و اگر
بعد از عده توبه کند زن او نیست و توبه مرتد آنست که اقرار کند بآنچه انکار آن کرده بود و مانند
کردن او کافر نیست و اگر بعد از مرتد شدن دیوانه شود کشتن او جایز نیست و ولایت او بسبب
مرتد شدن ساقط میشود پس نمیتواند که دختر صغیر خود را جهت دیگری عقد کند یا جهت پسر صغیر خود
زن خواست و همچنین کنیز خود را بشوهر نمیتواند داد و بعضی از مجتهدین بر آنند که میتواند داد بحث
دوم حد کسی که بخانه کسی نگاه کند بعد از آنکه او را منع کرده باشند چه او را قبل از منع نمیتوان
کشت بحث سیوم حد آن پیر که بکشتن غلامان خود عادت کرده باشد بحث چهارم حد مسلمی
که بکشتن جهود عادت کرده باشد بحث پنجم حد کسی که مؤمنی را از روی عمد بظلم کشته باشد چه
او را در عوض او قصاص میباید کرد چنانکه در باب ششم مذکور خواهد شد مطلب دوم در آنچه تعلق
بحدود دارد و در آن دو فصل است فصل اول در آنچه حدود بآن ثابت میشود بدانکه دزدی بسه چیز
ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع دوم بگواهی دادن یک عادل با قسم خوردن
صاحب مال سیوم باقرار کردن دزد دو مرتبه و محارب بودن یعنی شمشیر کشیدن بقصد ترسانیدن
مسلمانان و استمنا کردن یعنی بحرکت دست منی بیرون آوردن و با حیوان دخول کردن و اینها
بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو مرد عادل دوم باقرار کردن یکمرتبه و لواط بدو چیز ثابت
میشود اول بگواهی دادن چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیادت و شراب خوردن
و دشنام دادن بدو چیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل دوم باقرار کردن دو مرتبه و بوی
شراب آمدن از دهن کسی شرب او ثابت نمیشود چه احتمال مضطر بودن دارد و زنا بدو چیز ثابت میشود

اول بگواهی دادن چهار مرد عادل یا دو مرد عادل با چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه و
شروطی که در گواهان زنا و لواط میباید سه است اول آنکه گواهان دعوی مشاهده کنند بطریقی که میل
در سرمه‌دان باشد دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت سیوم اتفاق
گواهان در وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه زنا و لواط بطریقی
که مذکور شد پیش حاکم شرع ثابت شود اقامت حدود بر ایشان میکنند و غیر از امام یا نایب او دیگری
متوجه حد نمیتوانند شد و در اقامت کردن آقا حد را بر غلام و کنیز خود هرگاه خود ببیند مجتهدین را
خلافست و همچنین در اقامت نمودن پدر و شوهر حد را بر پسر و زن خود هرگاه خود ببینند نیز خلافست
اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمیتوانند زد مگر برخصت امام و امام مخیر است میانه حد زدن
جهودان بطریق اهل اسلام و سپردن ایشان باهل ملت خود تا بطریق خود حد برو بزنند
و در اقامت کردن حد حضور گواهانی که بگواهی ایشان حد ثابت شده لازم نیست چه اگر گواهان
بمیرند یا غایب باشند حد میتوان زد و سنت است امام را تلقین انکار کردن کسی را که اقرار میکند
چه مکروهست حریص ساختن اقرار کننده را بر اقرار مگر کسی را که عالم بحال او باشد فصل دوم
در آنچه تعلق بحدود دارد و آن سی امر است دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر سنت و
شش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حدود بر حق الله و حق الناس بعد از مطالبه
صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی از مجتهدین حاضر شدن جمعی را برای اقامت حد واجب میدانند
و اقل ایشان یکی است و بعضی گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند باید که ده کس باشند و بعضی سه کس
نیز گفته اند و بعضی این حاضر شدن را سنت میدانند سیوم امر کردن کسی را که میخواهند سنگسار کنند
بغسل میت کردن و کفن پوشیدن و اگر غسل نکرده باشد واجبست که بعد از رجم یا حد او را غسل
دهند و کفن کنند چهارم نماز گذاردن برو و دفن کردن او بعد از کشته شدن پنجم آنکه گواهان
که بزنا کردن او گواهی داده اند اول ایشان سنگ بزنند هرگاه مرجوم باشند ششم آنکه امام ابتدا

بزدن سنگ کند اگر بغیر گواهی پس او ثابت شده باشد هفتم آنکه اگر بنجش رجم و جلد واجب شود اول
او را تازیانه بزنند آنگاه رجم کنند هشتم آنکه در سنگسار کردن زن را تا سینه و مرد را تا کمر در زمین
پنهان کنند و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده
باشند بگریزند پس اگر ثبوت آن بگواه شدن ایشان را بر گردانند و اگر باقرار خود ثابت شده اگر
سنگ برو خورده برگردانیدن او لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه کرده سنگسار کنند بر قول
بعضی و بعضی گفته اند بلطف آنکه در حال زنا بوده بزنند دهم پوشیدن عورتین که واجبست و
زن را با رخت بزنند یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم اجتناب کردن از زدن
تازیانه بر سر و رو و فرج ایشان و اما چیزهای حرام اول اهمال کردن حد در فرض کسی که او را سنگسار کرده
باشند دوم اقامت حد غیر قتل بر زخمی که بیمار باشد و امید نیک شدن او باشد یا زنی که نفاس
یا استحاضه داشته باشد چه این هر دو بیمارند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند که اقامت
حد باید نمود حد ضغث باید زد چنانچه مذکور شد سیوم اقامت حد بر زنی که حامله باشد تا آنکه
بزاید و طفل او مستغنی از وی شود اگر کسی نباشد که محافظت او کند و شیر دهد چهارم اقامت حد در
حرم کعبه کسی را که ملتجی بحرم کعبه شده باشد پنجم گذاشتن کسی که او را از حلق کشیده باشند زیاده از
سه روز اما چیزهای مکروه اول آنکه امام مردمان را خبر کند و امر بحاضر شدن ایشان نماید جهت اقامت
حد دوم آنکه سنگهای که میزنند کوچک باشد تا آنکه او را زود نکشد و بسیار کوچک نباشد که او را
دیر بکشد سیوم آنکه مرد را ایستاده حد بزنند و زنان را نشسته و زنان مخدره در خانه بزنند
چهارم حد را بر بدن او متفرق گردانیدن یعنی بر یک جای بدن او نزدن پنجم آنکه در بریدن
دست و پای نوعی ببرند که آسان باشد ششم آنکه بعد از بریدن بروغن زیت داغ کردن هفتم آنکه
دست بریده را در گردن او آویختن اما مستحب اول حاضر شدن کسی که حدی برو باشد
دوم اقامت حد در مساجد سیوم اقامت حد در حین گرما و سرما بلکه در تابستان در صبح

و شام باید زد و در زمستان در میانه روز چهارم ضامن شدن کسی که حدی بر وی ثابت پنجم شفاعت
کردن در اسقاط حد از وی ششم موخر داشتن حد بجهت عذر مطلب سیوم در بیان تعزیر آن
و آن در لغت عرب بمعنی تادیبست و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی متعلق بجنایتی که کسی نمی کم
مستوجب حد نباشد از ایشان بوقوع آمده باشد و شارع مقدار آنها را معین نکرده مگر در پنج
موضع که مذکور خواهد شد که مقدار تعزیر آنها را مقرر ساخته اول آنکه کسانی که سبب تعزیر کشتن آنها
میشود بر پنج قسمت اول کسی که در روز ماه رمضان با زن خود جماع کند چه سه امر بر او لازمست
اول قضای آن روزه دوم کفاره سیوم بیست و پنج تازیانه دوم کسی که زن آزادی داشته باشد
و کنیزی را بدون رخصت او بعقد در آرد و دخول کند چه او را دوازده تازیانه و نصف تازیانه که ثمن یک
حد زنا است باید زد و نصف تازیانه را بشطر باید زد که نصف تازیانه را بدست گیرند و نصف دیگر
بزنند سیوم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه
باید زد چهارم مرد و زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند چه ایشان را از ده تازیانه تا نود
و نه تازیانه باید زد و بعضی در خصوصیت حد بر ایشان لازم میدانند پنجم کسی که بکارت دختری را بانگشت
ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هفت تازیانه باید زد بر قول بعضی از مجتهدین و بقول بعضی از سی
تا هشتاد و بعضی از سی تا نود و نه گفته اند ششم کسی که اقرار بحد کند آنمقدار تازیانه برو بزنند که
او خود گوید که تمام شد بشرط آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسی که مکرر اقرار بلواطه یا چیزی کند
هشتم کسی که پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن برهنه که در زیر یک لحاف باشند دهم کسی که
دشنام بمردی دهد که عرف آن را دشنام گویند یازدهم کسی که بکنایه چیزی گوید که سبب آزرده دلی دیگری شود
مثل آنکه بکنایه گوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم کسی که بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم سیزدهم
دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم آنکه دو کسی که زن داشته باشند یکدیگر را بزنا دشنام دهند
پانزدهم کسی که ترک واجب کند و تعزیر او برای امام مفوض است بشرط آنکه از حد آزاد و منع نکند

شانزدهم کافری که سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورند هجدهم کسی که شراب بخورد و مست شد اما حلال
نداند نوزدهم کسی که حرام کند و حلال نداند بیستم کسی که لفظ هر بعفو و غلام کسی را بگیرد و بکار برد بیست
و یکم کسی که بخفیه مال کسی را بردارد و بکار برد بیست و دوم کسی که بحیله و تزویر اموال مسلمانان را ببرد و کتابها
و نوشتها بسازد بیست و سیوم کسی که تنگ با داروی بیهوشی بخورد کسی دهد بیست و چهارم کسی که بجرات
دست مرده بیرون آرد و چه حد دست آمده که حضرت امیر المومنین علیه السلام انگشت شخصی را آن مقدار
تازیانه بر کف دست او زده بود که کفن میت دزدیده بود بیست و پنجم کسی که غلام خود را بکشد بیست و ششم
مسلمانی که جهود مرا بکشد بیست و هفتم کسی که در مجلسی که شراب یا آنچه مست کننده باشد خورند برود
و باختیار بنشیند یا طعام خورد بیست و هشتم کسی که ماهی که فلوس نداشته باشد بخورد بیست و نهم
کسی که حیوان زنده را بخورد سیام کسی که پیر حیوانات را بخورد سی و یکم کسی که پدر خود را بکشد سی
و دوم طفل و دیوانه که زنا کنند سی و سیوم دزدی کردن طفل و دیوانه سی و چهارم طفل و دیوانه که
مرتد شوند سی و پنجم دخول کردن با چهارپایان چند در مقعد بیست امر بود لازم است اول تعزیر او
بآنچه رای امام باشد و بعضی گفته اند که بیست و پنج تازیانه او را باید زد و بعضی صد تازیانه که حد است
قرار داده اند و بعضی حکم بکشتن کرده اند دوم ضامن قیمت آن حیوان که بصاحبش دهد سیوم
حرام شدن گوشت آن حیوان و آنچه از او متولد میشود اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن
آن حیوان اگر گوشت او را خورند پنجم بیرون آوردن آن حیوان از آنجایی که دخول کرده بشهر دیگر
اگر گوشت او را نخورند و آیا در اینکه قیمت آنرا بصاحبش میدهد یا آنکه متصرف میشود یا تصدق میکند
میانه مجتهدین خلافست و اگر آن حیوان بحیوانات دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه
یکی باند تتمه بدانکه فرق میانه حد و تعزیر بچند امر میشود اول مقدار معین داشتن تعزیر در اکثر
قلیل مگر در پنج موضع که مذکور شد دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سیوم موافق بودن
تعزیر با کنان در بزرگی و کوچکی چه حد متمایز قدر کافیست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است و اگر چه

معصیت

معصیت نباشد چون تادیب طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت است پنجم آنکه هر گاه معصیت حقیر
باشد تعزیر او نیز حقیر است و اگر چه فاعل مذهب و بعضی از مجتهدین برآنند که این تعزیر عبث است
چه قلیل فایده نمیدهد و کثیر جایز نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف بعضی
از آنها بتوبه ساقط نیست هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حدود که
در آنها تخییر نیست مگر در محاربه و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و
جنایت بخلاف حدود که مختلف نمیشود باختلاف آنها نهم آنکه اگر سبب تعزیر زمان است و شهر مختلف شود
در هر شهری تفاوت آنشهر را رعایت باید کرد بخلاف حدود دهم آنکه تعزیر بر چند قسمت حق الله
چون دروغ گفتن و حق الناس چون دشنام دادن بفحش و حق هر دو چون دشنام معطای که مرده باشد
بخلاف حد که حق الله است الا حد قذف که در آن خلافست

باب بیستم

از کتاب جامع عباسی در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای قطع
اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظ باغ یا زراعت کند و در آن نیز مطلب است
و خاتمه مطلب اول در بیان آنچه موجب کشتن است و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام
کشتن و در آن سه قسمت قسم اول واجب چون کشتن کافر حربی هر گاه مسلمان نشود و جهود و ترسا
و آتش پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نیز نشوند و
کشتن بیست و پنج کس که در بحث حدود مذکور شد و کشتن مسلمانانی که کافران در جنگ ایشان را اسیر
خود کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان قسم دوم حرام چون کشتن مومن بغیر حق و کشتن
جهود و ترسا و آتش پرست هر گاه التزام دوازده شرطی که در بحث جهاد مذکور شد کنند و کشتن
کافرانی که امام جهت مصلحتی بمدت معین با ایشان عهد کرده باشد و کشتن کافری که او را امان داده باشند
و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر با ضرورت و کشتن اسیرانی که بعد از جنگ بدست آیند و
کشتن کافر در ماههای حرام هر گاه حرمت آنها را دانند قسم سیوم مکروه چون کشتن کسی که جهاد میکنند

پدر خود را بدست خود قسم چهارم سنت چون کشتن کسی که بجهت قصاص بود و هرگاه بترسد که اگر قصاص
نکند او را ایذا کند چه در ضرورت ممکنست که مستحب باشد قسم پنجم مباح چون کشتن کسی که بسبب حد
یا بسبب قصاص در بعضی جراحت و کشتن آدمی باعتبار سبب او منقسم میشود بسه قسم اول آنکه موجب
قصاص و دیت و کفارت و گناه نباشد چون کشتن واجب سوای کشتن مسلمانی که کافران ایشان را
در جنگ اسیر کرده باشند چه در این کفاره لازمست و کشتن مباح دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره
نباشد اما گناه داشته باشد چون کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کنند کسی را
بی اذن امام یا پیش از آنکه امام ایشانرا دعوت باسلام کند سیوم آنکه موجب قصاص و کفارت باشد
چون کشتن مومن مسلمان را از روی عمد بغیر حق چهارم آنکه موجب دیت و کفارت باشد چون کشتن پدر
پسر خود را و کشتن مومن مسلمان را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد پنجم آنکه موجب دیت
باشد و موجب کفاره نباشد چون کشتن جهود و ترسا و آتش پرست ششم آنکه موجب کفاره باشد
و موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود را هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم بسه قسمت
اول خطای محض که کسی در فعل و قصد خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیری بر کبوتری اندازد خطا شد
و بر آدمی خورد و او را کشت دوم شبیه بعمد که کسی آن کار را کرده باشد اما بقصد کشتن نکرده باشد
چون زدن طفل جهت تادیب بچیزی که غالبا نکشد سیوم عمد محض که کسی کسی را بقصد بکشد و این قسم
موجب قصاص است یعنی کشنده را در عوض کشته شده باید کشت فصل دوم در بیان احکام قتل عمد
و جراحتی که کسی بر کسی زند و در این چند فصل است فصل اول در بیان مواضعی که قصاص در آنها لازمست
بدانکه در یازده موضع قصاص باید کرد اول کشتن مومن بغیر حق از روی عمد دوم جراحت کردن مردم که
داند که آن جراحت سرایت میکند بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی را بکشد آیا موجب قصاص است میان مجتهدین
در این خلافست اقرب آنست که در این صورت دیت لازمست مگر آنکه کشنده اقرار کند که مراد او را بکشتم
سیوم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن اندکی که بسبب آن بیمار شود و بمیرد پنجم

بزدن

تیری یا سنگی بر سر کسی زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد هفتم خود را
از بلندی بر سر کسی انداختن و او را کشتن یا او را از بلندی انداختن هشتم کسی را در آتش یا در آب انداختن
بر طرفی که داند که بشنا کردن بیرون نتواند آمد نهم آنکه طعام زهردار دانسته بخورد کسی دادن که
خورنده نداند که زهر دارد اما اگر آن کس خود دانسته بخورد یا بی حضور بخانه او آید و بخورد قصاص نیست
دهم کسی را در دریا انداختن که ماهیان و جانوران دریا او را بخورند و اگرچه قصد نکرده باشد بقول
بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و طلبیدن کسی را تا در آن بیفتد و بمیرد و سگ درنده را
برانگیختن بکسی و بر تیغ کردن تا آنکه او را بکشد بر طرفی که آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم
پیش شیر انداختن کسی را بر طرفی که مذکور شد سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد
چهاردهم در چاه انداختن کسی را که در آن چاه بمیرد پانزدهم گواهی دادن بدروغ بکشتن کسی جهت
قصاص و کشتن آن کس بگواهی او بشرط آنکه ولی قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص
بر ولیست فصل دوم در بیان شروط قصاص کردن بدانکه در قصاص چند امر شرطست اول مساوی
بودن هر دو در آزادی و بندگی پس مرد آزاد را بعوض بنده نمیکشند مگر آنکه آزاد بنده بسیار بکشد
که در این صورت او را میکشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن آزاد میکشند بعد از آنکه
رد کنند یعنی نصف دیت مرد را بورثه او دهند و زن آزاد را بعوض زن آزاد و مرد آزاد میکشند
اما رد نمیکنند بر قول اقوی و بعضی قصاص میکنند جهت آزاد و بنده از بنده دوم مساوی بودن در
دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمیکنند بلکه اگر جهود را کشته باشد تعزیرش میکنند و دیت میدهد
چنانچه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازمست چنانچه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی
دیت مسلمان را رد کنند و ذمی را جهت ذمی میکشند و ذمی را جهت ذمیه میکشند بارد و ذمیه را جهت
ذمی و ذمیه میکشند و رد نیست و ذمی را جهت مسلمان میکشند و مال و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول
دارد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری کافری را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود مگر

دیت میدهد و اگر مقتول ذمی باشد و اگر ذمی مرتدی را بکشد او را قصاص میکنند سیوم آنکه کشنده
پدر و جد نباشد چه پدر و جد را جهت پسر و پسرزاده نمیکشند بلکه ایشان را تعزیر میکنند و کفاره
و دیت بر ایشان لازمست و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر
نصف دیت بیگانه را بورثهٔ او میدهد چهارم آنکه کشنده بالغ باشد چه اطفال را قصاص نیست
و دیت بر عاقلهٔ ایشانست چه عمد ایشان خطاست و در تحقیق شیخ شهید قدس سره انکار کرده که
اصحاب گفته اند که عمد اطفال در کشتن خطاست با وجودی که تصریح کرده اند با آنکه جوانان اگر طفل ممیز
بکشد و ننگ کاری که او بزند حلالست و حال آنکه در این موارد قصد شرطست پس چگونه قصد آنها را در
کشتن اعتبار نکرده اند و در زدن و ننگ نمودن اعتبار کرده اند پنجم آنکه کشنده عاقل
باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند اما اگر عاقل باشد آنگاه دیوانه شود قصاص میکنند ششم
آنکه کسی را بکشد که کشتن او جایز نباشد پس اگر کشتن او بحسب شرع مباح باشد یا واجب بود قصاص
نیست هفتم آنکه کشنده شخص خود را بر آن دیگری بکشد چه اگر امر بکشتن کند قصاص نیست بلکه او را
حبس مخلد باید کرد فصل سیوم در بیان آنچه قصاص بسبب آن لازم میشود بدانکه بیکی از سه چیز
قصاص ثابت میشود اول اقرار کردن عاقل مختار آزاد و خلافست میانهٔ مجتهدین که بحکم به اقرار کردن
ثابت میشود یا بدو مرتبه و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و مجور و
مفلس در آنچه موجب قصاص باشد صحیحست اما در آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس
اقرار کند که شخص را بعمد کشته و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیر است در تصدیق هر یک
از ایشان که خواهد و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخص دیگر گوید که من کشته ام این مسئله ایست
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امام حسن علیه السلام را بجواب آن مأمور ساخته اند و آنحضرت فرموده
که قصاص از هر دو ساقطست و خونبهای مقتول را از بیت المال باید داد و باین روایت اکثر مجتهدین
عمل کرده اند و بعضی گفته اند که ولی مقتول در صورت مخیرست در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد دوم

گواه کند

گواه کند را نیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخص دیگری را کشته قصاص ثابت میشود
و بگواهی زنان یا دو زن و یکمرد ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بگواهی یکمرد و دو زن
خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و میباید که گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب
زمان و مکان و آلت و احتمالی باشد از احتمالات چه اگر مختلف باشد بحسب زمان و مکان و آلت یا
آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند ما دیدیم که او را جراحت کرده قصاص ثابت نمیشود سیوم قسامه
و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی کنند که تو کسی ما را کشته و گواه نداشته باشند میباید که خویشان
او پنجاه قسم بخورند اگر دعوی قتل عمد نمایند باجماع مجتهدین و در قتل خطا و شبهه خلافست اقوی آنست
که در آن نیز پنجاه قسمست و بعضی در قتل خطا بیست و پنج قسم گفته اند و این قسم خوردن در وقتی است که
توان گفت که مدعی راست میگوید مثل آنکه شخص دعوی نماید بر سلاحداری که سلاحش بخون آلوده باشد
که کسی ما را تو کشته یا کشته در خانهٔ او افتاده باشد یا در کوچه که غیر اهل آن کوچه از آنجا تردد نمیکنند
یا در دهی که دیگران در آن تردد نمیکنند یا در میانه دو ده که غیر اهل آن دو ده از آنجا تردد نمیکنند و کشته
در میانه حقیقت آن دو ده افتاده باشد چه اگر یکی از آن دو ده نزدیک باشد بآن نزدیکتر است بردن
او بمیت از دور یا آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن او بود که
مدعی راست میگوید اما اگر کشته در مسجد جامع یا در راهی که جماعتی در آن تردد کنند یا در صحرا یا در مکانی
که ازدحام خلق باشد یا بر بالای پلی یا کنار جسری افتاده باشد قصاص نیست بلکه خونبهای او را از
بیت المال میدهند و آیا بمظنه صدق مدعی در تفصیل دعوی چون تعیین قاتل و نوع قتل شرطست یا نه
مجتهدین را در این خلافست و هرگاه مدعی در صورت چند نفر کس خویش داشته باشد هر یک قسم بخورند
که فلان خویش ما را کشته است تا پنجاه قسم تمام شود پس قصاص ثابت میشود و اگر زیاده از پنجاه کس باشند
پنجاه کس اختیار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد و ولی مقتول در صورت مخیرست میانه تعیین
قسم خورندگان و اگر کمتر از پنجاه کس باشند یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند

تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان مقتول قسم نخورند یا خویشان نداشته باشد مدعی علیه پنجاه قسم بخورد و
اگر مدعی از قسم خوردن امتناع نماید مدعی علیه و خویشان او پنجاه قسم بخورند و دعوی ساقط میشود
و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر مدعی علیه قسم نخورد در صورت قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین
در صورت گفته‌اند که اگر مدعی یک قسم بخورد ثابت میشود و سنت است که حاکم شرع پیش از قسم دادن
ایشان را وعظ گوید و آیا در قسم خوردن پنجاه در پنجاه قسم شرطست یا نه مجتهدین را در این خلافست و
حاضر بودن مدعی علیه وقت قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و در قسم خوردن شرطست ذکر کردن کشنده
و کشته شده و مخصوص بودن کشتن و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه عمد
فصل چهارم در احکام قصاص و استیفای آن بدانکه هر گاه در کسی شرایط قصاص متحقق شود و
کسی را بکشد قصاص بر او لازم میشود و اگر چه کسی او را باکراه بران داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز
و دیوانه را باکراه کسی بر کشتن دارد یا مامور گرداند در صورت قصاص بر آمر کشتن است نه بر ایشان
و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی مقتول میتواند که همه را بکشد و زیادتی خونبهای ایشان را
بورثه ایشان دهد و اگر دو زن یک مرد را بکشند هر دو را بعوض مرد میکشند چه دو زن بعوض یک مرد
حساب میشود و اگر یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض مرد میکشند و آیا نصف خونبهای مرد را
میگیرند خلافست اولی آنست که چیزی از او نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف
خونبهای مرد را بورثه ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت
و نصف خونبهای آن مرد را بورثه او باید داد و اگر در صورت همین مرد را بکشند زن را نصف خونبهای
مرد را بورثه او میدهد و اگر همین زن را بکشند مرد نصف خونبهای او را میدهد و اگر مردی زنی را بکشد
مرد را بعوض زن میکشند بعد از آنکه نصف خونبهای او را بورثه او دهند و اگر بنده آزادی را
بکشد اگر چه آزاد شود قصاص لازمست و در صورت رد نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند
ولی مقتول مخیرست که همه را بکشد و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده با آقاهای ایشان

دهد و بعض

و بعضی بنده را در عوض بنده قصاص لازمست و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرطست مجتهدین
را در آن خلافست و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را میکشد و نصف خونبهای آزاد
را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف خونبها باقای او میدهد و سنت است حاضر ساختن
دو عادل در وقت استیفای قصاص و اعتبار آلت قصاص که زهر آلود نباشد خصوصا در قصاص
عضوی پس اگر در تخالف آلت قصاص زهر آلوده باشد ضامنست و قصاص نمیتوان کرد مگر
بشمشیر و در وقت استیفای قصاص گردن را باید برید نه جای دیگر را و اگر جنایت کننده سر او را
برید جدا کرده باشد آیا قاتل سر او را جدا میتواند کرد اقرب آنست که میتواند اما اگر قاتل مقتول را
جدا نکرده باشد میان مجتهدین خلافست اقرب آنست که نمیتواند و جایز نیست گوش و بینی بریدن
یا بآب غرق کردن یا باتش سوزانیدن و اگر چه جنایت بطریقی واقع شده باشد بلکه بشمشیر
باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته‌اند بطریقی که کشته او را میتوان کشت و حرامست کشتن بشمشیر کند
جهت و سوار اما اگر با آن بکشد چیزی بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست و قصاص کردن زن
حامله جایز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت کسی که
قصاص میکند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف ضروریات دیگر
شود از مال ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر زن و شوهر
که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین برآنند که قصاص کردن مخصوص پدر و خویشان پدر است
و مادر و خویشان او را در آن حقی نیست و بعضی گفته‌اند که اناث را مطلقا دخلی نیست و ولی بی اذن
امام قصاص میتواند کرد اما با اذن امام سنتست خصوصا در قصاص عضو و بعضی از مجتهدین
اذن امام را در قصاص کردن واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع ایشان نیست
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که حاضران را قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن طفل پدری
یا جدی داشته باشد ایشان قصاص او را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا آن طفل بالغ شود و بعضی برآنند که

اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه حکمت که تأخیر سبب فوت قصاص شود و اگر
بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبها آن بعضی را بشرط قصاص میرسد که حصه جماعتی را
که بخونبها راضی شده اند بدهند و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در دار اسلام قصاص کنند چه اگر
در دار کفر مسلمی را از روی عمد بکشند قصاص لازمست و جایز است مجنون و طفل را استیفای قصاص کردن
هرگاه بالغ و عاقل باشند و منتظر ایشان نمیرسد که ایشان را از قصاص کردن مانع شوند و وکیل کردن
در قصاص جایز است پس اگر وکیل را عزل کند و او پیش از آنکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی برو لازم نیست

فصل پنجم در قصاص اعضای آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی تلف کردن آن عضو است یا آنچه
در حکم تلف کردن باشد بچیزی که غالبا تلف کند و اگر چه قصد تلف نداشته باشد یا بغیر آنچه غالبا تلف
کند با قصد تلف کردن و ثبوت آن نیز بیکی از سه چیز است که در قصاص نفس مذکور شد اما در سوگند خوردن
جهت قصاص اعضا میان مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که در جایی که خونبها در آن تمام بود شش قسم باید
خورد و اگر کمتر از خونبها باشد بحساب آن شش قسم کنند یعنی اگر نصف خونبها باشد چنانچه یکدست سه قسم باید
خورد و اگر خونبهای آن عضو کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین
بر آنند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه در آن خونبها تمام بود و اگر کمتر از دیت
باشد بحساب پنجاه قسم باید خورد و شروط قصاص اعضا همان شروط قصاص نفس است با زیادتی یک شرط
دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحت و عدم آن پس دست صحیح را بعوض دست شل نمیتوان برید
اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود که دست شل را بعوض دست صحیح او ببرند جایز است بشرط آنکه از سرایت
نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست پس اگر قصاص کند و سرایت کند ضامن است و بعوض دست راست
دست چپ را نمیتوان برید مگر آنکه دست راست نداشته باشد چه در آنوقت دست چپ او را بعوض دست راست
و اگر هیچ یک از دست راست و چپ نداشته باشد پای او را بعوض دست راست ببرند و اگر کسی یک چشم داشته
باشد یک چشم شخصی را که دو چشم داشته کور کند آن یک چشم او را بعوض چشم او کور نمیتوان کرد و در صورت

عکس

عکس یک چشم صحیح را بعوض یک چشم او کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خونبها نیز بدهند زیرا که یک چشم او
بجای دو چشمست پس در کور کردن آن کل خونبها لازمست و اگر کسی چنان کرده باشد که بینایی چشم کسی
رفته باشد و حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقی که در حدیث وارد شده آنست که قدری
پنبه را تر کنند و بر پشت چشم او بگذارند و او را در برابر آیینه گرم که از آن رو بآفتاب کرده باشند
بدارند تا آنکه بینایی چشم او برود و حدقه باقی بماند و اقوی در کیفیت قصاص در منصوص آنست که بهر طریقی
که ممکن باشد که بینایی چشم او را کم کنند چنانکه حدقه باقی بماند جایز است و گوش صحیح را بعوض
گوش کر و بینی صحیح را بعوض بینی کسی که بو نمیشنود و ذکر مرد جوان را بعوض ذکر مرد پیر و خته کرده را
بعوض خته ناکرده میتوان برید و کسی که دندان دیگری را کنده باشد مثل آن دندان او را باید کند
بشرط که دندان آنکس را که کنده است بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمیتوان کرد و رجوع در این
باهل خبرت باید کرد پس اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده او دیگر بیرون نمی‌آید و بعد از
قصاص کردن بیرون آید بخلاف عادت بر او چیزی نیست و اگر دندان کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون
می‌آید و او قصاص کرده باشد ارش برو لازمست و اگر دندان طفل را کنده باشد انتظار بیرون
بیرون آمدن آن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازمست و اگر بیرون آید ارش باید گرفت
جهت زمانی که دندان نداشته و اگر متغیر شده بیرون آید نیز ارش میگیرد و اگر پیش از بیرون آمدن دندان
یا پس از مایوس شدن از برآمدن دندان طفل بمیرد در هر دو صورت ارش لازمست و دندان اصلی را
جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین دندان زیادتی را بعوض دندان زیادتی که در غیر مکان آن باشد
نمیتوان کند و اگر کسی انگشت شخصی را بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را باید برید اگر آنگاه دست او را
اگر بریدن انگشت سابق باشد و اگر بریدن دست سابق باشد دستش را ببرند و خونبهای انگشت را بصاحب
انگشت دهند و هر عضوی که قصاص در آن واجب باشد هرگاه یافت نشود خونبهای آن را باید داد و قصاص
ثابت میشود در هر خارصه یعنی زخمی که پوست سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در گوشت سر فرو رفته

باشد و در سمحاق یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و به پوست نازکی که بر استخوان سر محیط است رسیده
باشد نیز قصاص میرسد و در استیفای قصاص درین زخمها طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر
ثرو را اعتبار ندارد چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوتست و قصاص ثابت نمیشود در زخمی که استخوان را
شکسته باشد یا آنرا از جای بجای نقل کرده باشد برای آنکه استیفای آن بی زیاده و نقصان ممکن نیست
زیرا که البته در قصاص زیادتی و نقصان واقع میشود و در حال قصاص هر دو طرف زخم را نشان باید کرد
و از نشان اول تا نشان دوم باید برید و هوا ... اما آنکه از زخمهای مخلوط باشد و قصاص نقصان
جایز نیست و اگر در قصاص بر اثر بهم رسد ضامن نیست و جایز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت
و اگر چه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است و بعضی از مجتهدین بر آنند که پیش از نیک شدن جراحت قصاص
جایز نیست جهت آنکه احتمال سرایت بمردن دارد چه در این صورت در قصاص نفس داخل میشود و هرگاه
شخصی را زخم زنند بعوض شخص و او از زخم خوردن بیمار شود و بمیرد و حال او مشتبه شود که مردن او
بسبب زخم بوده یا بواسطه مرض دیگر ان قصاص نیست بلکه قصاص عوض ثابت است **مطلب دوم** در بیان
خونبهای آدمی و در آن چند فصلست **فصل اول** در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شش
صورت موضع خونبها باید داد **اول** کشتن آدمی هرگاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی
چند از دو ناگاه بر آدمی خورد و او را بکشد **دوم** کشتن آدمی از روی شبه عمد مثل آنکه شخصی را بواسطه
ادب کردن بچیزی بزند که غالبا کشنده نباشد و اتفاقا او را بکشد **سیوم** کشتن آدمی از روی عمد
هرگاه از هر دو جانب بخونبها راضی شوند زیرا که در اصل شرع در این صورت قصاص لازمست اما اگر از
هر دو جانب بخونبها راضی شوند جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میانه قصاص
کردن و خونبها گرفتن یا عفو نمودن و بعضی بر آنند که هرگاه ولی مقتول بخونبها راضی شود بر قاتل واجبست
که خونبها بدهد **چهارم** کسی که چاهی بکند و دیگری نداند که چاهست و او را در آن اندازد و آنکس که چاه کنده است
خونبها میدهد **پنجم** هرگاه دو کس سبب شوند و یکی سابق باشد آن سابق ضامن خونبهاست مثل آنکه

یکی

یکی سنگی بر جایی بگذارد و دیگری چاهی بکند پس پای کسی بر سنگ خورد و در چاه افتد سابق ضامن است و اگر
یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته یا چاه کنده باشد ضامن خونبها نیست **ششم** طبیب بیمار ضامن خونبهای
آن کسی است از مال خود آنچه از نفس یا عضو او بعلاج تلف کند و اگر چه احتیاط کرده باشد و بیمار نیز اذن داده باشد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار پیش از
مردن بری از ذمه طبیب کند آیا خونبها ساقط میشود مجتهدین را درین دو قولست **هفتم** کسی که خواب آلوده
باشد و کسی را بکشد یا عضو کسی را تلف کند بر عاقله او ضامن خونبهاست و بعضی از مجتهدین بر آنند که او خود
ضامن خونبهاست از مال خود **هشتم** بر دارنده متاع هرگاه بر کسی بخورد و بکشد یا عضو او را تلف
کند ضامنست از مال خود **نهم** کسی که زن خود را بغوری در بغل گیرد یا جماع کند که بمیرد ضامن خونبهای اوست
از مال خود **دهم** کسی که غافل فریاد کند و بسبب آن طفلی یا دیوانه یا بیماری یا هیچ المزاجی بمیرد ضامن خونبهای
ایشانست از مال خود و بعضی از مجتهدین بر آنند که بر عاقله او ضامنست **یازدهم** کسی که بر کسی افتد که او را
بکشد ضامن خونبهای اوست از مال خود و اگر خود بمیرد خون او هدر است و بعضی از مجتهدین بر آنند که
اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله است و اگر باد او را چنانچه انداخته هر دو هدر است **دوازدهم**
هرگاه طفلی را از بلندی بر سر کسی اندازد و قصد کشتن نکند و غالب آن انداختن موجب کشته شدن
نباشد و اتفاقا بکشد خونبهای او را از مال خود ضامنست **سیزدهم** هرگاه کسی در راه تنگ در جایی که مکان
ایستادن نباشد بایستد و کسی بر خورد و کشته شود ضامن خونبهای اوست **چهاردهم** هرگاه کسی شخصی را
شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته بیابند ضامن خونبها اوست هرگاه گواه نداشته باشد
که باز او را بخانه او رسانیده یا دیگری او را کشته و اگر او را مرده بیابند آیا خونبهای او بر او لازمست
مجتهدین را درین خلافست و اگر بیرون آوردن بالتماس مقتول باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ضامن نیست اما اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن
نیست **پانزدهم** هرگاه زن شیر دهنده در خواب بر طفلی بغلطد و او را بکشد بر عاقله او ضامن خونبهای

آن طفلست و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر شیر دادن را جهت افتخار قبول کرده خونبهای او از مال
خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده عاقله او بدهد و اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله بدهد
شانزدهم آنکه اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع کند میانه ولی
آن طفل و آن زن در آنکه آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید فرزند تست آنگاه
ظاهر شود که دروغ گفته در این صورت هرگاه فرزندی که او بشناسد حاضر نسازد ضامن خونبهای آن
طفلست هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود و شخص دیگر یکی از ایشان را بگزد و او از آن نفرت کند و
سوار را بیندازد و کشته شود مجتهدین را در این صورت سه قولست اول آنکه خونبها بر آنکسست که گزیده
و این از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست دوم آنکه هر یک از گزنده و کسی که در زیر سوار بوده ثلث خونبها
دهند و ثلث دیگر ساقطست چه او خود بلعب سوار شده سیوم آنکه اگر گزنده لجاج کرده باشد آنکس را
در انداختن بحیثیتی که باختیار نفرت کرده خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد خونبها بر کسیست
که انداخته و این قول سیوم اقویست هجدهم هرگاه زنی شخص دیگری را در خانه پنهان کرده باشد و
بعد از آنکه بر شوهر کسی ظاهر شود آن شخص را بکشد خونبهای او را آن زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین
و اقوی آنست که خون آن شخص هدر است نوزدهم هرگاه شخص طفلی را باذن ولی او یا بی اذن او بشنا داده
پس او را غرق کند ضامن خونبهای آن طفلست خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر تقصیر نکرده ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانان بنایی احداث
کند یا سنگی بگذارد یا چاهی بکند خواه تنگ خواه گشاده و شخصی بسبب آن کشته گردد ضامن خونبهای آن شخص است
هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد اما اگر راه گشاده باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست
بیست و یکم هرگاه دیواری شکسته بر سر کسی افتد و او را بکشد در وقتی که صاحب دیوار عالم بافتادن
آن باشد و ممکن بوده که آنرا اصلاح کند و نکرده ضامن خونبهای اوست بیست و دوم هرگاه ناودان
یا بیرون خانه شخصی که بر راه مسلمانان باشد با علم صاحب آن بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست

و اگر

و اگر بسبب علم صاحب خانه و تقصیر او کسی را تلف کند مجتهدین را در آن خلافست اقرب آنست که ضامن نیست
بیست و سیوم هرگاه کسی زیاده از قدر احتیاج آتش در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد
و سرایت بملک دیگری کند ضامن خونبهای کسیست که بسوزد و همچنین اگر در روز باد یا در باد آتش در
ملک خود روشن سازد و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند چنانکه سرایت بملک دیگری کند بیست و چهارم
هرگاه در حفظ چارپای خود تقصیر کند و آن چارپا کسی را بکشد ضامن خونبهای آنکس باشد چه واجبست
بر صاحبان چارپا بسته شدن و در زمین محافظت آنها کردن بیست و پنجم هرگاه کسی شخصی را بضیافت
طلبد و سگ او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست و اگر چه نداند که سگ او درنده است بیست
و ششم هرگاه کسی بر چارپایی سوار باشد یا او را بدست میکشیده باشد و صاحبش همراه نباشد
و آن چارپا بسر و دستها کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اما آنچه بپاها تلف کند ضامن نیست
بیست و هفتم هرگاه کسی بر چارپایی سوار باشد یا او را بدست کشد و ایستاده باشد و آن چارپا بدست
یا سر یا پا کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو در ضمانت خونبها شریکند
هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست و هشتم هرگاه صاحب چارپا انکار کند که چارپای او رم کند
و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم هرگاه کسی کاری کند که عقل کسی زایل شود ضامن خونبهای
اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل او بحال خود باز آید خونبها را از او باز نمیتوان گرفت سیام
هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود و چیزی نشنود بنظر که مایوس شوند از شنیدن او خونبهای
او را باید داد و اگر از شنیدن او مایوس نشوند بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید
کشید سی و یکم هرگاه کسی کاری کند که هر دو چشم کسی چیزی نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه
نباشد ضامن خونبهای اوست سی و دوم هرگاه کسی کاری کند که کسی هیچ بوی را نشنود ضامن خونبهای
اوست و اعتبار حال او ببویهای خوش و بد میتوان کرد و اگر باینها معلوم نشود بقسم عمل کنند و در
بعضی احادیث وارد شده که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده که لته را بسوزند و پیش دماغ او برند

اگر چشم او پر آب شود و روغن میکوید و الا راست است سی و سیوم اگر کسی کاری کند که دایه طفل
بر طرف شود و صفات مخ خونبهای اوست بقول بعض از مجتهدین سی و چهارم اگر کسی کاری کند که شخصی
در حال جماع منی او بدشواری بیرون آید سی و پنجم اگر کسی کاری کند که زن حامله نشود سی و ششم
اگر کسی کاری کند که همیشه بول از شخص آید و منقطع نشود بر قول بعض از مجتهدین سی و هفتم اگر کسی
کاری کند که شخص حرف نتواند زد و زبان در استه باشد و اگر چه بعض از حروف را تواند گفت و بعضی را
نتواند گفت قیاس بر بیست و هشت حرف باید کرد سی و هشتم اگر کسی هر دو استخوانی که دندانهای آدمی
بران نشسته و گوشت روییده بشکند هرگاه دندانها با آن نباشد سی و نهم اگر کسی گردن شخصی را
بشکند و همچنان کج بماند چهلم اگر کسی کاری کند که چیزی بگلوی شخص فرو رود چهل و یکم اگر کسی هر دو
دست کسی را از بند دست که آنرا زند گویند ببرد چهل و دوم اگر کسی دو استخوان دست کسی را که ذراع گویند
تا مرفق جدا کند چهل و سیوم اگر کسی هر دو بازوی کسی را تا دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم
اگر کسی پشت شخص را بشکند و همین حکم دارد اگر کسی را کوژ پشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن نباشد
چهل و پنجم اگر کسی زخمی بر دیگری زند چنانکه مغزی که در مهرهای پشت است بریده شود چهل و ششم
اگر کسی هر دو پستان مرد یا زن را ببرد و همین حکم دارد بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعض
چهل و هفتم کسی ذکر کسی را از بیخ یا از حشفه ببرد و اگر چه عنین باشد چهل و هشتم اگر شخص خصیه کسی را
ببرد چهل و نهم اگر کسی هر دو طرف فرج زنی را خواه صحیحه باشد آن زن و خواه علت دار چون رتقا
و خواه بکر باشد و خواه غیر بکر و خواه کوچک باشد و خواه بزرگ پنجاهم اگر کسی زنی را دخول کند چنانکه
موضع بول و غایط یا مخرج بول و حیض او را ابد راند و هر دو راه را یکی کند خواه شوهر کس باشد و خواه
اجنبی و خواه بالغ باشد و خواه غیر بالغ اما در بالغه هرگاه شوهر او باشد خونبها ساقط است
پنجاه و یکم اگر کسی هر دو نشستگاه کسی را ببرد که باستخوان رسد پنجاه و دوم اگر کسی هر دو پای شخصی را
ببرد تا مفصل ساق پنجاه و سیوم اگر کسی انگشتان هر دو دست شخص را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه

و چهارم اگر کسی انگشتان هر دو پای کسی را ببرد و باقی را بگذارد پنجاه و پنجم اگر کسی هر دو ساق
پاهای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و ششم اگر کسی هر دو زانوی کسی را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد
در هر یک خونبها دادن لازم است پنجاه و هفتم اگر کسی استخوان کمر آدمی را بشکند و سبب آن شود که
غایط از او آید پنجاه و هشتم اگر کسی بکارت بکری را بانگشت ببرد چنانکه مثانه او دریده شود بر
قول بعض از مجتهدین پنجاه و نهم اگر کسی بینی کسی را ببرد یا بشکند و فاسد شود شصتم اگر کسی
کاری کند که موی سر کسی بیرون نیاید شصت و یکم اگر کسی پلکهای هر دو چشم کسی را ببرد شصت و دوم
اگر کسی کاری کند که موی ریش کسی را بریزاند شصت و سیوم اگر کسی موهای مژه هر دو چشم کسی را بریزاند
که دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم اگر کسی هر دو لب کسی را ببرد شصت و پنجم اگر کسی زبان کسی را از
بیخ ببرد شصت و ششم کسی بیست و هشت دندان کسی را بشکند شصت و هفتم اگر کسی کاری کند که طفل
تمام خلقت که تحرک شده باشد از شکم زن بیفتد شصت و هشتم اگر کسی شخصی را در ماههای حرام بکشد
چه در صورت جهت کشتن خونبها باید داد و جهت کشتن در ماههای حرام ثلث خونبها و همین حکم دارد
کشتن در حرم مکه بر قول بعض از مجتهدین فصل دوم در بیان خونبهای اعضای آدمی و آن بر سی و چهار
قسمت قسم اول آنچه سبب نصف خونبها میشود و آن بیست امر است اول اگر کاری کند که موهای ابروی
شخص برود دوم اگر یک چشم کسی را کور کند سیوم اگر یک دست کسی را تا زند ببرد چهارم اگر ذراع کسی را
تا مرفق ببرد پنجم اگر یک بازوی کسی را تا کتف ببرد هرگاه اینها را تنها ببرد و اگر یکدفعه اینها را تا
کتف ببرد نیز موجب نصف خونبهاست بر قول بعض از مجتهدین ششم اگر یک پای کسی را تا زانو ببرد
و اگر یکدفعه یکپای را تا زانو ببرد آن نیز موجب نصف خونبهاست هفتم اگر یک ساق پای کسی را تا زانو ببرد
هشتم اگر زانوی کسی را ببرد و اگر یکدفعه یک را تا زانو ببرد هم موجب نصف خونبهاست نهم اگر یک
استخوان روی را که دندانها در وست بشکند یا ببرد دهم اگر یکی از لبهای شخص را ببرد بر قول بعض از مجتهدین
یازدهم اگر یک پستان زن را ببرد دوازدهم اگر یک خصیه شخص را ببرد بر قول بعض از مجتهدین سیزدهم

انکه یکطرف فرج زنی را ببرد چهاردهم انکه یکطرف نشستگاه کسی را ببرد پانزدهم انکه کاری کند که
یک گوش کسی چیزی نشنود شانزدهم انکه یک گوش کسی را ببرد هفدهم انکه کاری کند که یک چشم
کسی چیزی نبیند هجدهم انکه کاری کند که مژهٔ یک چشم کسی برود نوزدهم انکه کاری کند که کسی از یک
سوراخ بینی بوی چیزی نشنود بیستم انکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند
و هر دو کشته شوند ورثهٔ هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند قسم دوم آنچه موجب خونبها و دو
ثلث خونبهاست و آن در صورتیست که کسی نشستگاه کسی را بشکند و سبب آن شود که هر دو پای او
شل شود قسم سیوم آنچه دو خونبها در ان باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوانی که
دندانها در وست با دندانها دوم هرگاه پشت کسی را بشکند که از جماع کردن بیفتد سیوم هرگاه
چیزی بر شخص زنند که عقل او برود چهارم هرگاه چیزی بر گوش کسی زنند که کر شود یا هر دو گوش کسی را
ببرند و بعد از ان کر شود پنجم هرگاه بینی کسی را ببرند که دیگر بوی چیزی نشنود قسم چهارم آنچه
موجب خونبها و زیادتی از ان است و آن وقتی است که پستان زیادتی زنی را ببرند که شیر آن منقطع شود
قسم پنجم آنچه سبب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن لب پایین شخص بر قول بعض
از مجتهدین دوم هرگاه کاری کنند که هر دو لبهای شخص سست شود و از خنده طبیعی دراز تر گردد سیوم
هرگاه پلکهای بالای چشم کسی را زایل کنند بر قول بعض از مجتهدین چهارم بریدن خصیهٔ چپ شخص بر
قول بعض از مجتهدین قسم ششم آنچه موجب ثلث خونبهاست و آن چهارده امر است اول بریدن لب
بالایین بر قول بعض از مجتهدین دوم زایل ساختن پلکهای پایین شخص بر قول بعض از مجتهدین سیوم
برطرف کردن حایلی که میانه دو سوراخ بینی است چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم تیر از هر دو سوراخ
شخص گذرانیدن که سوراخ آن بهم نیاید ششم هرگاه پشت کسی را بشکند الکاه نیکو شود هفتم
انکه کاری کند که بول کسی منقطع شود الکاه نیک شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیهٔ راست
کسی بر قول بعض از مجتهدین دهم هرگاه بکارت زنی را با انگشت برطرف کنند و بول او بی اختیار شود

چشم

بازدهم

یازدهم هرگاه چیزی بر شکم کسی نهند که بول او و غایط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت ابهام
یعنی انگشت بزرگ خواه از دست باشد و خواه از پا بر قول بعض از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر کسی
زند که باندرون شکم او برسد چهاردهم انکه زخمی بر کسی زند که بخریطهٔ دماغ او برسد بر قول بعض از مجتهدین
قسم هفتم انکه موجب ربع خونبها میشود و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن
سر هر دو پستان سیوم برطرف ساختن موی مژه یکی از دو چشم قسم هشتم انکه موجب خمس خونبها
میشود و آن دو امر است اول هرگاه تیر از دو سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از ان جراحت او بهم آید
دوم هرگاه شخص کسی را در آب دشنام کنند و یکی از ایشان غرق شود بر هر یک از ان شخص خمس خونبهای غرق
شدن واجبست بر قول بعض از مجتهدین قسم نهم انکه سدس خونبها در ان لازمست چون شکستن دوازده
دندان پیش سر از پایین که ابتدای آن از دندان پیشتر باشد و انتهای آن از دندان پیشتر و شش از بالا
بطریق مذکور قسم دهم آنچه در ان دو خمس خونبها در ان لازمست و آن دو امر است اول شکستن یازده
دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخص بزرگ شود قسم یازدهم
آنچه در ان چهار خمس خونبها لازمست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیهٔ شخص بزرگ شود
چنانکه قادر بر ان نباشد که در وقت رفتن پایها را از دیگر دور گذارد قسم دوازدهم انکه موجب سدس خونبهاست
و آن در صورتیست که چیزی از یک سوراخ بینی شخص بگذرانند الکاه و آن جراحت نیک شود قسم سیزدهم
آنچه موجب عشر خونبهاست و آن پنج امر است اول بریدن انگشت خواه از دست باشد و خواه از پا دوم چیزی از
سوراخ بینی کسی گذرانیدن و بعد از ان آن جراحت نیک شود سیوم انکه کسی کاری کند که طفلی که
خلقتش تمام شده باشد اما هنوز بحرکت نیامده باشد از شکم زن بیفتد خواه آن طفل مرد باشد و خواه
زن خواه جهود باشد و خواه نصاری خواه آزاد باشد و خواه بنده چه در اینها عشر خونبها دادن لازمست
چهارم بریدن سر مسلمان مرده پنجم انکه زخمی بر کسی زنند که باستخوان رسد و آن را شکسته باشد قسم
چهاردهم آنچه در ان نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان

چشم شش از بالا و شش از پایین که ابتدای آنها از دندان پیشتر باشد و انتها از دندان پیشتر
قسم پانزدهم آنچه در ان نصف عشر خونبهاست که پنجاه و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است اول
شکستن یکی از سی و دو دندان غیر از دندانهای پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل است
قسم شانزدهم آنچه در ان ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن ده امر است اول آنکه کاری کند که
چشم کور کسی فرو رود چه در ان ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن نرمه هر دو گوش چه در حدیث
آمده که خونبهای آنها خونبهای گوشهاست سیوم شل ساختن بینی شخصی چهارم کندن دندان زیادتی
شخص چه در ان ثلث خونبهای دندان اصلی است هرگاه تنها کندن باشد اما اگر با دندان اصلی کنده باشد
چیزی در ان لازم نیست پنجم بریدن انگشت زیاد بر قول بعضی از مجتهدین ششم بریدن انگشت زیادتی
چه در ان ثلث خونبهای انگشت اصلی است هفتم شل کردن انگشت کسی چه در ان ثلث خونبهای انگشت
صحیح آن عضو لازمست هشتم کوفتن استخوان هر عضوی چه در ان ثلث خونبهای آن عضو لازمست نهم
شکافتن هر دو لب آدمی بطوری که دندانها نمایان شود چه در ان ثلث خونبهای هر دو لب لازمست خواه
تمام لبها شکافته شده باشد و خواه بعضی دهم شکافتن یکی از لبها و در ان ثلث خونبهای آن لب لازمست
قسم هفدهم آنچه در ان دو ثلث خونبهای آن عضو لازمست و آن چهار امر است اول شل گردانیدن
انگشتان صحیح خواه از دست باشد و خواه از پای دوم کندن ناخن انگشتان و بیرون آمدن آن سیاه
سیوم شکستن استخوان عضوی چنانکه آن عضو باطل شود چهارم هرگاه کاری کند که شخص را تا نصف
روز بول منقطع شود قسم هجدهم آنچه در ان خمس خونبهای هر عضوی لازمست و آن چهار امر است اول
شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی بر عضو شخصی بزند که استخوان را ظاهر سازد چه در ان خمس خونبهای شکستن
آن عضو لازمست سیوم آنکه کاری کند که لبهای کسی شکافته شود و بعد از ان نیک شود چه در ان خمس
خونبهای لبهاست چهارم شکافتن یک لب که بعد از ان نیک شود چه در ان خمس خونبهای یک لب است قسم
نوزدهم آنچه در ان خونبهای خمس هر عضوی لازمست و آن دو امر است اول هرگاه استخوان عضوی را بشکند

آنگاه نیک

آنگاه نیک شود دوم هرگاه استخوان عضوی را بکوبند و بعد از ان نیک شود آنگاه خمس خونبهای کوفتن
لازمست قسم بیستم آنچه هشت یک خونبها در ان لازمست چنین بریدن یک پستان مرد قسم بیست و یکم آنچه
در ان یک شتر لازمست چنین خارصه و آن زخمیست در سر که پوست را بشکافد قسم بیست و دوم آنچه در ان
دو شتر لازمست چنین دامیه و آن زخمیست در سر که از پوست گذشته بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو
نرفته باشد قسم بیست و سیوم آنچه در ان سه شتر لازمست چنین باضعه و آن زخمیست در سر که در گوشت
فرو رفته باشد و آنرا متلاحمه نیز گویند قسم بیست و چهارم در آنچه چهار شتر در ان لازمست چنین سمحاق بکسر
سین و سکون میم و آن زخمیست در سر که از گوشت گذشته به پوست نازکی که استخوان را پوشیده است رسیده باشد
قسم بیست و پنجم آنچه در ان پنج شتر لازمست چنین موضحه و آن زخمیست در سر که باستخوان رسیده باشد
و آنرا ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم آنچه در ان ده شتر لازمست چنین هاشمه و آن زخمیست در سر که
باستخوان رسیده آنرا شکسته باشد و از جایی بجای دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم آنکه در ان سی
و سه شتر لازمست چنین مأمومه و آن جراحتیست در سر که بخریطه دماغ که آنرا ام الرأس میگویند رسیده
باشد و بعضی از مجتهدین خونبهای آنرا سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند قسم بیست و هشتم آنچه در ان نیز
شتر زیادتی از سی لازمست چنین دامغه و آن زخمیست در سر که خریطه دماغ را بشکافد و دور نیست که آدمی
با این زخم زنده نماند قسم بیست و نهم آنکه در خونبهای آن قیاس بهمان عضو باید کرد چنین خارصه دست
مثلا چه در ان نصف شتر باید داد قسم سیام آنچه در ان ده مثقال طلا لازمست و آن سه امر است اول
شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد دوم منی را بی رخصت زن آزاد دایمی بیرون فرج او ریختن چه در عوض آن
بر او لازمست که ده مثقال طلا بآن زن دهد سیوم آنکه کسی کاری کند که سبب آن شود که منی خود را در
خارج فرج زن بریزد قسم سی و یکم آنچه در ان بیست مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که
بعد از آنکه نطفه در رحم زن قرار گرفته باشد بیفتد قسم سی و دوم آنچه در ان چهل مثقال طلا لازمست
و آن چنانست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن علقه شده یعنی خون بسته باشد بیفتد قسم سی

وسیوم آنچه دران شصت مثقال طلا لازمست و آن آنست که کسی کاری کند که بعد از آنکه نطفه در رحم زن
مضغه یعنی مانند گوشت خاییده شده باشد بیفتد قسم سی و چهارم آنچه دران هشتاد مثقال طلا لازم
و آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زن طفلی که استخوان داشته باشد و خلقت او تمام و متحرک نشده
باشد بیفتد و اگر در آن طفل جان انداخته باشد پس لازمست که خونبهای آن را چنانکه مذکور شد به پدر
طفل بدهد مطلب سیوم در بیان آنکه در چند موضع تمام خونبها کشتن ساقط است و در چند موضع نصف
خونبها بدانکه در بیست و دو موضع تمام خونبها ساقط میشود و در دو موضع نصف خونبها اما آن بیست و
دو موضعی که تمام خونبها ساقط است اول آنکه ولی مقتول خونبها را بقاتل عفو کند و اگر ولی نداشته باشد
امام ولی اوست و آیا امام را میرسد که عفو کند یا نه میانه مجتهدین خلافست دوم آنکه هرگاه شخصی که
تیر می انداخت شخصی گوید که بر حذر باش و آن شخص حذر نکند و تیر برو خورده بکشد سیوم آنکه دو نفر
پیاده یا سوار در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو بمیرند چهارم آنکه باد کسی را از بلندی بیندازد
و در زیر کسی را بکشد پنجم آنکه کسی خود را بر سر کسی اندازد و خود کشته شود ششم آنکه کسی که بدزدی گردن (?)
بخانه کسی آید و کشته شود هفتم آنکه دزدان بر سر راه مسلمانان آیند و کشته شوند هشتم آنکه کسی را
که جهت قصاص بکشند نهم آنکه هرگاه مقتول کافر حربی یا ذمی باشد که بشرایط جزیه عمل نکند دهم
آنکه مسلمانی را که کفار اسیر کرده باشند و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن او یازدهم آنکه هرگاه زن شخصی را
در خانه پنهان کرده باشد و شوهر او واقف شده او را بکشد دوازدهم آنکه شخصی در راه و اگر بی اذن
امام بنا یا احداث نماید یا سنگ نصب کند که بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان یا بخاری (?)
شخصی که بر سر راه نصب کرده باشند بی علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم آنکه کسی روزی که باد نباشد
در ملک خود بقدر احتیاج آتش روشن کند و سرایت بسوختن کسی کند پانزدهم آنکه چاروای شخصی که برو سوار
شده باشد یا او را میکشیده باشد بپا کسی را بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع
کرده باشد آنگاه آنکس او را از روی عمد بکشد پس هرگاه در این صورت ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود

هفدهم

هفدهم آنکه شخصی هر دو دست شخصی را ببرد و دستهای او را عوض آن ببرند چنانکه سرایت بکشتن کند
پس هرگاه ولی مقتول عفو کند خونبها ساقط میشود هجدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و خونبها
بگیرد آنگاه سرایت بمردن کند چه ولی مقتول او را میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط میشود
نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت باو کند
و ثانی سرایت بکند چه در این صورت ولی او را میتواند کشت اما اگر پیش از کشتن بمیرد ولی خونبها از
مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال
طلا باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود و بعد از آن بمیرد ورثه غلام قصاص میتوانند کرد اما اگر
عفو کنند خونبها نمیتوانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای او مال آقای اوست بیست و یکم هرگاه کسی خود را
بکشد بیست و دوم هرگاه کسی از روی عمد بظلم کسی را بکشد آنگاه بمیرد و مال نداشته باشد بر قول
بعضی از مجتهدین خونبها از و ساقطست و اما آن دو موضعی که نصف خونبها ساقطست اول آنکه دو مرد
از سوار یا پیاده که در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه هر یک از ورثه نصف خونبها بورثه
دیگر میدهند دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد و بعوض آن هر دو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند
و آن زن بمیرد بعد از آن ولی مرد زن را از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط میشود مطلب چهارم
در بیان مقدار خونبها و قتل عمد و خطا و شبیه بعمد و آن بر شش قسم است قسم اول خونبهای مرد مسلمان
و اگر چه طفل باشد بدانکه خونبهای مرد مسلمان در صورتیکه کسی او را بغیر حق عمدا کشته باشد و از هر دو
طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش چیز است اول صد نفر شتر که بخاطر یا بهتر داشته باشند و علت
دار و لاغر نباشند و قیمت هر شتری ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد دوم دویست راس گاو که
عرف آنها را گاو گویند سیوم دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمانی است و معتبر آنست که اسم جامه
بران صادق آید چهارم هزار فرد گوسفند بطریقی که در گاو مذکور شد و میباید که قیمت هر یک گوسفند
ده مثقال طلا یا صد و بیست درهم باشد پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم ده هزار درهم شرعی

نقره و در این شش چیز فرقی میانه قتل عمد و شبیه بعمد و خطا نیست مگر به چیز اول صد شتر چهار
صورتی که بخطا کشته باشد صد نفر شتر باین طریق باید داد که در حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده که
بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر نر دو ساله و سی شتر نر دو ساله و سی شتر سه ساله و در شبیه بعمد
آنچه در صحیح وارد شده چهل شتر حامله و سی شتر سه ساله و سی شتر دو ساله دوم آنکه در صورتی که بعمد
یا شبیه بعمد کشته باشد خونبها را از اصل مال خود میدهد و در صورتی که بخطا کشته باشد عاقله میدهند
و نزد ما باشد که معنی عاقله در خاتمه مذکور شود سیوم آنکه در قتل عمد خونبها را در مدت یکسال میگیرند
و ابتدای سال از وقت کشتن است تا آخر سال و در زیاده از یکسال دادن جایز نیست مگر برضای ورثه
مقتول بخلاف قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها را تا آخر سال از عاقله باید گرفت و در شبیه
بعمد در دو سال از مال قاتل باید گرفت تا آخر سال و در خونبهای ولد الزنا هرگاه اظهار اسلام کند خلافست
بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانست و بعضی بر آنند که مثل خونبهای جهودانست و آن
هشتصد درمست قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای مردست یعنی پنجاه نفر شتر یا پانصد
راس گاو یا پانصد فرد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنجهزار درهم نقره و در خونبهای اعضا
چنانکه مذکور شد تفاوتی میانه مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای آن عضو ثلث خونبهای مرد برسد آنگاه
خونبهای عضو زن نصف خونبهای عضو مرد میشود قسم سیوم خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد است
قسم چهارم خونبهای زنی که حامله باشد بچه خونبهای او نیز سه ربع خونبهای مرد است قسم پنجم خونبهای
مردان جهود و آن هشتصد درهم شرعیست قسم ششم خونبهای زنان جهود و آن چهارصد درهم شرعی است
قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت اوست بشرط آنکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای
غلام بطریقیست که در خونبهای اعضای آزاد مذکور شد پس هرچه سبب نصف خونبهای اعضای آزاد باشد در
غلام نصف قیمت او میشود و همچنین در هر عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبها مقرر باشد از آن قیاس بقیمت
غلام باید کرد پس آنچه در غلام قیمت کند در آزاد آنرا باید داد و اگر غلام شخصی از روی خطا زخمی بر کسی زند

که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد در آنکه غلام را بدهد یا خونبهای او را
و اگر کسی غلام شخصی را زخمی زند که خونبهای او مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را
بدهد و قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگاه دارد و چیزی نطلبد مطلب پنجم در بیان آنچه سبب ارش
میشود و بیان تفاوتی که میانه صحیح و غیر صحیح بودن عضو آدمیست بدانکه در شانزده موضع ارش
لازمست اول آنکه کسی کاری کند که بسبب آن چیزی بگلوی شخصی فرو رود دوم آنکه کسی سنت دیگری را
بشکند آنگاه نیک شود سیوم آنکه کسی کاری کند که موی مژه کسی بریزد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی
در نصورت خونبها را لازم میدانند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان شخصی کف او را نیز ببرد
پنجم آنکه شخصی بعد از بریدن دست کسی از استخوان زند او نیز چیزی ببرد ششم آنکه کسی دست زیادتی
کسی را ببرد هفتم بریدن سر موی پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن رگ و آن چیزیست دراز
که مثل نیست زه دار است در مرد نهم آنکه چیزی بر شکم کسی نهند که بول غایط او بیرون آید دهم
آنکه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه شنوائی او نیک شود یازدهم آنکه کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه
نیک شود دوازدهم آنکه پستانهای زنی را بزنند که شیر او منقطع شود یا دیر بیرون آید چه در نصورت خونبها
یا زیادتی ارش باید داد سیزدهم هرگاه کسی زخمی بر شخصی زند که بخریطه دماغ او رسد و شکافد چه در نصورت
ثلث خونبها یا زیادتی ارش باید داد چهاردهم هرگاه سیلی بر روی کسی زنند که روی او سرخ یا سیاه
یا زرد شود بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی بر آنند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه
شود سه مثقال و اگر زرد شود سه مثقال و بعضی گفته اند که اگر اینها در بدن واقع شود نصف آنچه مذکور
شد باید داد و اطلاق روایت شامل مرد و زنست پانزدهم آنکه حیوان کسی را شخصی عیبناک کند چه در نصورت
تفاوت عیبناکی او را باید داد شانزدهم هرگاه شخصی حیوان کسی را بکشد و آن بر دو قسمست قسم اول
آنکه قابل کشتن باشد و آن بر دو قسمست اول آنکه گوشت او را خورند چه در نصورت تفاوت قیمت میانه
کشته و زنده او باید داد و آیا مالک را در نصورت میرسد که بکشنده بگوید که کشته را تو بردار و قیمت

که آنرا خوردن از ایمه فرده مجتهدین را در دو قول است و اگر تفاوت نداشته باشد مثل آنکه گوسفندی را در صحرا
بکشد که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد دوم آنکه گوشت او حرام باشد چه قیمت سوی و بسیم
و برادر اطلاق قیمت روزی که گشته است میدهد پس اگر در روزی که قیمت میدهد مساوی بسیم روز برا او قیمت دار
باشد زیادتی آنرا کم کند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بقول بعضی از مجتهدین قیمت اعلای آنرا از
روز غصب تا روز تلف میدهد قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسمست اول سگ شکاری و
دران چهل درم لازمست بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی برانند که قیمت آنرا باید داد دوم سگی که حفظ
گله میکند و دران یک بز لازمست و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند و بعضی بر قیمت آن رفته اند سیوم
سگی که حفظ باغ میکند و دران بیست درهم لازمست بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین برانند که قیمت
آنرا باید داد چهارم سگی که حفظ زراعت میکند و دران یک قفیز از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ
چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی که خوردن گوشت او را حلال داند چه قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شراب او را
اگر تلف کند باید داد خاتمه در بیان کفارت قتل و تحقیق عاقله و دران دو بحث است بحث اول
در کفارت قتل بدانکه در کشتن مسلمان بناحق و آنکه در حکم مسلمان باشد از اطفال ایشان و اگرچه
در شکم باشند و دیوانگان و غلامان ایشان از روی عمد یا خطا یا شبیه العمد واجبست کفاره بدینجهه
چنانچه در بحث کفارت مذکور شد و اگر ولی مقتول خونبها را بخشد و او را بعوض مقتول بکشد آیا کفاره
واجبست یا نه دران خلافست اقرب آنست که واجبست و از مال او میراث باید داد و همچنین هرگاه کسی کاری
کند که بسبب آن شخصی کشته شود مثل آنکه سنگی در جایی که ملک او نباشد انداختن یا کاردی در آنجا گذاشتن
موجب کفاره است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفاره علیحده واجبست و همچنین
در کشتن مسلمانی که میان کفار باشد و نداند که مسلمانست کشته شود نیز کفاره واجبست و در کشتن جهودان و ترسایان
و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرایط ذمه کردن نهاده باشند و خواه نباشند کفاره واجب نیست
و همچنین بر کسی که شوهر را بکشد یا کاری کند که بچه از شکم زن حامله بیندازد بشرط آنکه بچه در وی [illegible] باشد

افکند

تعفیر

و خلقت او تمام نباشد کفاره واجب نیست بحث دوم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جمعی اند که خونبهای
کسی را که خویشان ایشان از روی خطا کشته باشد میدهند چه پدر و فرزندان و خویشان پدری و شروط
عاقله ده است اول آنکه پدر یا خویشان پدری باشند پس برادر و خویشان مادری در خونبها دادن شریک نیست
دوم آنکه مرد باشند چه بر زنان واجب نیست سیوم آنکه بالغ باشند چه بر طفل واجب نیست چهارم آنکه
عاقل باشند چه بر دیوانه واجب نیست پنجم آنکه در وقت دادن خونبها مالدار باشند پس اگر مفلس باشند
در آنوقت بر ایشان واجب نیست و اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم آنکه کشتن را بگواهان عادل
ثبوت رسانیده باشند پس اگر کشنده اقرار کند یا با ولی مقتول صلح نماید خونبها بر عاقله واجب نیست
هفتم آنکه خطا باشد پس اگر عمدا کشته باشد خونبها بر عاقله نیست هشتم آنکه کشنده آزاد
باشد چه اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهد نهم آنکه کشنده جهود نباشد چه جهود را عاقله نیست
دهم آنکه کشنده آزاد باشد چه بنده را عاقله نیست و آقای او مخیر است در آنکه خونبها دهد یا غلام را
بولی مقتول سپارد و هرگاه این شروط متحقق شود واجبست بر خویشان قاتل که خونبهای مقتول را بدهند
و اگرچه ایشان در آنحال از قاتل میراث نبرند و اگر خویشان موجود نباشند عاقله قاتل کسی است که او را
آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او کسی است که تعهد جنایت او کرده باشد که هر جنایتی که
از وی سر زند او خونبها بدهد و اگر او نیز موجود نباشد عاقله او امامست و در کشتن عمد و شبیه عمد چیزی
از خونبها بر عاقله لازم نیست مگر آنکه کشنده مرده یا گریخته باشد چه در صورت بعضی از مجتهدین گفته اند
که خونبها را خویشان نزدیک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله را خونبها دادن
لازم نیست هرگاه چارپای کسی یا غلام کسی کسی را بکشد بلکه در صورت تنها از مال قاتل باید داد و جهودان
عاقله ندارند بلکه قاتل خود متعهد خونبهای کشته شده است خواه بعمد واقع شده باشد و خواه بخطا و
اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام عاقله ایشانست زیراکه او جزیه از ایشان میگیرد پس خونبها را نیز او
بحسب رای خود بر عاقله قسمت میکند و بعضی گفته اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک

یکی مثقال و قول اقرب آنست که امام آنرا بجهت بطلان مرتبه میراث بر عاقله ایشان قسمت میکند
پس اگر فرزندان از عهده خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند برادران یا فرزندان
ایشان برادران قادر باشند ایشان میدهند و همچنین اگر ایشان عاجز آیند اعمام و اولاد
ایشان و اگر ایشان نیز عاجز باشند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند اعمام جد
و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر او نباشد ضامن جریره و اگر او نیز نباشد امام
میدهد و خویشان حاضر و غایب هر دو در خونبها شریک‌اند پس در غیبت حاکم شرع آن شهر بحاکم
شهر غایب بنویسد که خونبها را بر ایشان قسمت کند و اگر حاکم شرع در حکم یا در اجتهاد خطا کند خونبها را
از بیت المال میدهد و در غیر حاکم از روی خطا عاقله او میدهد **نکته** داعی دولت قاهره نظام الدین
گوید که از استاد خود اعلم افضل المتاخرین بهاء الملة والحقیقة والدین محمد عاملی طاب ثراه شنیده
شد که روزی نواب اعلی که هزار جان گرامی فدای نامش باد در مجلس درس ایشان حاضر شده بودند
و بحث عاقله در میان بوده نواب اعلی پرسیده اند که عاقله چه معنی دارد ایشان گفته اند که عاقله
جماعتی اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نواب اعلی
فرموده باشند که حکمت درین چه باشد که دیگری کسی را بکشد و جمعی دیگر خونبها دهند ایشان در جواب
گفته اند که ظاهرا حکمت درین آنست که چون ایشان دانند که هرگاه یکی از خویشان ایشان کسی را بکشد
ایشان خونبها میدهند ایشان نگذارند که هرزه کاری نمایند و همیشه در پی قتل ایشان باشند تا
کسی را نکشند حضرت اعلی فرموده اند که حکمت درین این خواهد بود که چون خویشان جرمانه کنند و او را
میکشند آن شخص همیشه شرمنده ایشان باشد و دیگر اینچنین کاری نکند امید که ایزد تعالی نواب همایون
این پادشاه جوان بخت سرافراز تخت را بیمن برکات ائمه اطهار خویش و با نواع ظفر و نصرت و فیروزی و
کامرانی مقرون داراد و ربع مسکون از بسیط زمین این پادشاه را مسلم کرده اعدای دین و دولت او را
همیشه مقهور و منکوب کرداناد بحق النبی و آله الاخیار ع یارب دعای خسته دلان مستجاب کن

وختم این کتاب بدعای دولت ابدقرین کرده شد امید که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون ارفع
اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب و مقاصد این داعی گشته در باقی عمر از فواید انفاس این
پادشاه که در دولت مخلد و بر اعدا مظفر باد بهره مند شده در یکی از زمان بفراغت بطاعت و
عبادت الهی و وظیفه دعاگویی دوام دولت ابدقرین شاه بی ظل اللهی قیام و اقدام تواند نمود
ولله الحمد علی فواضل نعمائه و نوایل مبراته و حسناته و جزایل آلائه و هباته الذی من علی بالتوفیق
اتمام هذا الکتاب المستطاب بعون الله الملک الوهاب **تمت** الکتاب بعون الملک الوهاب فی
تاریخ یوم الاحد سابع شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۷۶ ست و سبعین بعد الالف من الهجرة النبویة
المصطفویة علیه و آله الصلوة والتحیة بید احقر العباد تراب اقدام
المومنین المحتاج الی رحمة ربه الکریم ابراهیم بن محمد الله
الحسینی النجفی اوتیا کتبهما بیمینهما بالنبی
والوصی و آله علیهم السلام
والسلام
تم تم تم

بسم الله الرحمن الرحیم والاعتصام بالعزیز الحکیم

الحمد لله رب العالمین حمداً نامیاً فوق حمد الحامدین کما ینبغی لبهاء وجهه وجبروت عزه وکبریاء
جلاله والصلوة منه ومن ملائکته المقربین وعباده المخلصین علی سید المرسلین وصفوة الاولین
خاتم النبیین محمد المبعوث رحمة للعالمین واوصیائه المعصومین القدیسین من اهل بیته وعترته
وحامته وآله **اما بعد** احوج خلق الله الیه وافقرهم الی رحمته محمد باقر الداماد الحسینی ختم الله
له فی نشاتیه بالحسنی میگوید اخوان دینی واخلاء ایمانی واولاد معنوی واصحاب اخروی کثرهم
الله تعالی عموماً ومومن موقن دین متدین محمد رضای جیلی تبریزی اسطنبولی اصفهانی حرسه الله
سبحانه وتعالی بعنایته وفضله خصوصاً التماس والحاح وتمنی واقتراح از اندازه گذرانیدند
که متون اقوال وروس فتاوای من در مسایل ابواب عبادات که مکلفین را عمل باحکام آنها فرض
متعین وواجب محتم وبی آن عبادت فاسد وبدون آن اشتغال باطلست بلغت فارسی بعبارتی
که مناسب اندازه افهام عامة الانام بوده باشد صورت تحریر پذیرد التماس ایشان را بحسن از
اجابت وملتمس عزیزان امجد را انجاح نمایند ابتغاء لوجه الله الکریم واحتساباً بذلک عنده
الاجر العظیم صحیفه مشتمله بر غرایب فروع ونوادر مسایل ترتیب نموده **شارع النجاة** فی ابواب
العبادات نامید ومن الله الاستیفاق والاستیزاع والتوفیق والایزاع وبه الثقة والاعتصام
ومنه التأیید والعصمة واین صحیفه ان شاء الله العزیز المنان مرتب بر مقدمه وپنج کتاب وخاتمه خواهد بود

کتاب الطهار

کتاب الطهارات والصلوة **کتاب** الزکوات والاخماس **کتاب** الصیام والاعتکاف
کتاب الحج والمزار **کتاب** الجهاد والامر بالمعروف والنهی عن المنکر **المقدمه** ودر ان سه اصل است
اصل اول بر هر مکلفی واجب عینی است که قبل از نماز وقبل از وضو وغسل وتیمم وبالجمله قبل از
هر عبادتی از عبادات شرعیه علم یقینی بمعارف مبدا ومعاد که اصول دین است بدلیل وبرهان مفید
یقین تحصیل نماید وحصول این علم یقینی شرط صحت عبادات است وهیچ عبادتی بی آن صحیح نیست واسقاط تکلیف
نمیکند وتقلید قول غیر در ان کافی نیست واما قدرت بر حل شکوک وشبهات وتحقیق اسرار ومشکلات
واجب عینی نیست بلکه واجب کفایی است وشرط انعقاد وصحت عبادت نیست ومعارف مبدا ومعاد عبارت
از آنست که بمعرفت یقینی حاصل از دلیل وبرهان بداند که الله تعالی موجود حق وواجب الوجود بالذات
وخالق کل عالم وصانع جمیع اشیا وموجد ذوات وذرات ممکنات است ومعبودی که مستحق عبادت
غیر از جناب مقدس او نیست وصفات حقیقیه تمجیدیه که صفات کمال ثبوتیه وصفات تقدیسیه
تنزیهیه که صفات جلال سلبیه است همه را نفس مرتبه ذات واجب کامل حق او بر اعلی مراتب تمامیت
وکمال مستجمع است صفات تمجیدیه آنست که الله تعالی بجمیع اشیا عالم است بر اتم واکمل وجوه وعلم تام او
بجمیع اشیا در حال عدم اشیا ودر حال وجود اشیا بر نمط واحد است وزیادت ونقصان نمی پذیرد وبر جمیع
ممکنات قادر است وقدرت کامله وجوبیه او بر جمیع اشیا بر سبیل ارادت واختیار است ومرید ومختار
حقیقی اوست که اختیار وارادة او تابع ارادت واختیار دیگر نیست وسمیع است بجمیع مسموعات بی آلت
جارحه سامعه وبصیر است بجمیع مبصرات بی ادات قوت باصره وحی قیوم قیام است بی مباشرت وملابست
حیات جسمانی وروح حیوانی وحیات هر صاحب حیات حسی وعقلی از فیض صنع اوست ومتکلم است بلا ادوات
لهجه ولهوات واعصاب وعضلات وکلام او حق وصدق ومطابق واقع ونفس الامر است وقدیم ازلی
سرمدیست ودایم باقی ابدیست وبالفعل حق محض است از جمیع جهات وجمیع حیثیات صفات کمال را
بالفعل مستجمع است بجوهر حقیقت بل حیثیت جامعه که آن حیثیت وجوب ذات است وبعین حیثیت من

جمیع الوجوه والجهات تام است وفوق التمام وصفات تقدیسیه آنست که یکیست بوحدت حقه
حقیقیه که از هیچ جهت شریک وانباز ندارد و مقدس و منزه است از مثل و شبه وکفو و نظیر و ند و ضد
و جسم و جسمانی نیست و جوهر نیست و عرض نیست و منقسم باجزای مقداری نیست و مرکب از اجزای خارجیه
نیست خواه اجزای معنویه متباینه و خواه اجزای محموله ذهنیه احدیت حقه و بعدیت مطلقه او مقدس
است از کثرت قبل الذات و کثرت مع الذات و کثرت بعد الذات و مکانی و زمانی نیست بلکه خالق
مکان و زمانست و متعالی و متعاظم است از حد و حدود و جهات و ابعاد و امتدادات و محال است که مرئی
شود و قوت باصره ادراک او کند نه در دنیا و نه در آخرت و ممکن ذاتی نیست که حقیقت مقدسه او در
هیچ ذهنی از اذهان مرتسم شود و هیچ مدرکی از مدارک و مشعری از مشاعر عالیه و سافله وی قلوب
متخیله را با دراک کنه ذات و دریافت نفس ماهیت و تصور مرتبه کمال کبریای او راهی بوده باشد و
وجه و صفات حقیقیه در جناب احدیت او زاید بر ذات نیست بلکه عین مرتبه ذات اوست و حقیقت
وجود واجب بالذات از ماهیت در وجود فرد و جامع حقیقت است و از شوایب ما بالقوه و تدریج و تکون
و تغیر و تبدل من جمیع الجهات متقدس و متنزه است و محالست که با موجودی از موجودات متحد یا متصل
شود و در چیزی حلول کند و بموضوعی یا محلی قایم باشد و نیز محالست که چیزی در وی حلول کند و امکان ندارد
که محل حوادث باشد و عوارض متجدده علی التعاقب بر ذات حق تام قدوس متوارد شود تعالی
عن ذلک علوا کبیرا انفس حقیقه واجب بالذات بحسب مرتبه ذات جمله کمالات حسنی را خواه ایجابیه و
خواه سلبیه مستجمع است بلا تغیر در جهات و تکثر حیثیات و نظام کل وجود و جملگی عالم امکان فعل
الله تعالی است و جمیع اجزای آن حادثست و هیچ چیز در سرمدیت وجود با جناب الهی شریک و انباز نیست
الله تعالی موجد بوده در سرمد و چیزی دیگر غیر او موجود نبود پس کل عالم بعد از عدم صریح بمشیت و ارادت
و حکمت و قدرت الله تعالی در دهر حادث شده هر چیز که علم الهی محیط بود بانکه آنچیز خیر نظام وجود و موافق
مصلحت حالت ارادت ربوبیه و قدرت و جبلی بعنایت جامعه و رحمت واسعه ایجاد آن کرد و هیچ خیرات از

[illegible]

خیرات نظام

خیرات نظام وجود ترک نکرد هر چه فی حد نفسه جهت خیریت و حسن ذاتی داشت مختار ارادت و اختیار
ازل و مخلوق قدرت و رحمت لم یزل و لایزال شد افضل و اکمل وجوه ممکنه و حق استحقاق هیچ ماهیت
و استعداد هیچ ماده ضایع و مهمل و متروک و معطل نماند خالق عالم حکیم عادل جواد متفضل است
و رعایت عدل و حکمت و لطف و رحمت بر او واجب و از غایت تمامیت ممتنع التخلف است و اتیان بقبیح و
اخلال بواجب از جناب او ممکن نیست حکمت دو معنی دارد یکی افضل علوم بافضل معلومات و الله تعالی
که ذات خود را که افضل معلومات است بعلم تام کامل حق که افضل علوم است میداند و جز او هیچکس را
این علم حاصل نیست دوم آنکه فاعل مختار محکم و متقن و منطوی بر فواید و غایات و مصلحت و منفعت
بوده باشد و عقول مراجیح عقلا در ادراک احکام و اتقان و غایات و فواید و مصالح و منافع
و تدبیر خیرات و برکات که منطوی بر فعلی از افعال فعال علی الاطلاق بران منطوی و مشتملست
متحیر و مبهوت و متفکر و مدهوش مانند پس حکیم حقیقی بهر دو معنی نیست الا قیوم واجب الذات جل سلطانه
و هر چه در عالم امکان تحقق یافته بقضا و قدر الهی است خیرات عالم متعلق ارادت و داخل قضای
بالذات شده است و شرور بالعرض از ان حیثیت که لوازم خیرات کثیره و مصالح جلیله است و از لطف
و حکمت و فضل و رحمت و عنایت و عدالت الهی واجبست که تکلیف بندگان کند که بارادت و اختیار خود
نه از روی جبر و اضطرار اتیان بحسنات و افعال جمیله و اجتناب از سیئات و اعمال قبیحه نمایند حسن و
قبح ذاتی افعال و اعمال مناط امر و نهی الهی است و واجبست که انبعاث انبیا و سفرا و ارسال مرسلین و
سفیر کرده بطریق وحی و الهام بتوسیط ملایکه و روح القدس کتب سماوی بر ایشان تنزیل نماید و
قوانین شرع و سنت و وظایف طاعات و عبادات وضع کند و وعد و وعید و مجازات افعال حسنه
و اعمال سیئه مهمل نگذارد و واجبست که بعد از او حجت و خلیفه از جانب الله تعالی منصوب بوده باشد که
امام امت و حافظ سنت باشد و واجبست که انبیا و ائمه از خطایا معصوم و از خطا محفوظ بوده باشند
و پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیا و اکرم مرسلین است و دین او افضل و اتم

ادیان و قرآن منزل بر وی کتاب سماوی و کلام کریم الهی و نور عظیم درخشان و معجزه قولی باقی
ما بقی الزمان و بر جمیع صحف سماویه کتب الهیه دلیل و برهانست و هر چه خاتم انبیا از آن خبر داده است
در امور دنیوی و حقوق اخروی و بعد از موت دنیوی معاد جسمانی و روحانی در نشاه آخرت و جمیع
مواعید الهی علی السن انبیائه و بالجمله کل ما جاء به النبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نطق به حق
و صدق و مطابق محض واقعیست و ائمه اثنی عشر که اوصیای رسول الله و حفظه دین الله و شفعاء یوم المحشر
ایشانند اولهم کتاب الله الناطق امیر المومنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آخرهم مهدی
هذه الامة قائم اهل البیت عجل الله فرجه همه معصوم و مطهر و خازن اسرار وحی و حافظ احکام دین
و امام مفترض الطاعه و مطاع مرجو الشفاعه اند صلی الله و سلم علی النبی و علیهم اجمعین و بر اقتدا و
اهتدا بایشان و به تصدیق حقیت معاد جسمانی و روحانی و سعادت و شقاوت و ترتب دوام ارواح و لوازم
عقاب و لذات و آلام حسی و عقلی و مثوبات و عقوبات ابدان و نفوس مجرده امید فوز و نجات و آرزوی
جنت و بهجت خیالیست محال و طمع سراب بیهوده است آنقدر از معارف مبدا و معاد که تحصیل آن واجب
عینی و موقوف آن من سبیل الیقین نه مطلق اعتقاد جازم است و تقلید هیچکس از علما و مجتهدین در آن
کافی و جایز نیست و اما تحقیق سایر اصول و براهین و تقریر مقدمات و ادله و تحریر اسوله و اجوبه
و ما یتعلق بذلک واجب کفائیست نه عینی و کافیست که در هر قطری از اقطار اسلام حکیمی عالم ماهر
بوده باشد که عارف با صول و امهات و قادر بر حراست عقاید دین از شکوک و شبهات باشد
و بعضی گفته اند که در هر مسافت قصر وجود شخص چنین واجبست و علمی که متکفل بیان این معارف و شرح
بیان ربوبیات علم الهیست و مهم اتمام حقایق آنها علی سبیل التحقیق و حل عقده شک و حسم ماده
شبهه علی القول الفصل فی سواء الطریق مصنفات بسیار است مثل کتاب تقویم الایمان و کتاب عقد بیان
و کتاب قبسات حق الیقین ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **اصل دوم**
مکلف بقوانین شرعیه در زمان غیبت امام اصلی که امام معصوم منصوص من عند الله باشد منحصر است در مجتهد

و مقلد مجتهد فرض مجتهد آنست که در جمیع مسایل اجتهاد نموده بظن خود عمل نماید و اهم آنست که
تجزی در اجتهاد در صورتی صحت ندارد بلکه مجتهد آنست که بالفعل ملکه اقتدار بر اجتهاد در کل مسایل و
حالت استنباط جمیع فروع از ادله تفصیلیه و مدارک اصلیه او را حاصل بوده باشد و علومی که ماده
اجتهاد کلی است تحصیل کرده باشد و فرض مقلد آنست که جمیع فروع دین و احکام مسایل را از
مجتهد کلی که مستجمع شرایط اجتهاد و فتوی است بی واسطه یا بیک واسطه یا بوسایط متعدده که همه بصفت
عدالت موصوف بوده باشند اخذ نموده در عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و حدود
و جنایات بمظنون مجتهد و قول او عمل کند و شرط است که آن مجتهد زنده باشد چه عمل بقول مجتهد مرده
جایز نیست و مقرر است که اذا مات المجتهد مات قوله و این مسئله نزد علما و مجتهدین امامیه رضوان الله
علیهم محل خلاف نیست و در هیچ عصر منکر اشتراط حیوة مجتهد واجب الاتباع معروف نبوده است و اکثر
علمای جمهور نیز بر آن اتفاق دارند و بالجمله مخالف در این مسئله نیست الا بعضی از جهال علمای عامه
و سر مقام آنست که حکم در ظنیات خطا بر مجتهد جایز است و در صورتی که مخطی بوده باشد نیز مثاب و
ماجور و ظن او که عبارتست از اعتقاد راجح قایم بنفس مجتهد علی الاطلاق معمول به و واجب الاتباع
و بموت جسمانی که حقیقتش انقطاع نفس مجرده است از عالم بدن و رجوع بملکوت میقات ظهور حقیقت حق
و الکشف و بطلان باطلست پس تواند بود که ظن مجتهد که در این نشاه قایم بنفس او موافق صواب
نبوده باشد و بعد از موت خطای آن ظن منکشف شود پس اعتقاد قایم بنفس مجتهد که شرع آنست
باقی نماند و استصحاب بقای آن اعتقاد بطریق زمان حیات معقول نیست چه در استصحاب بقای موضوع
بر حال خود معتبر است چنانچه در مقام خود مقرر و مبین شده است پس حال موت را بحال حیوة مقایسه
کردن از بی بصیرتیست و از جهت موت مجتهد مورد وجوب اتباع ظن او نیست و این نکته لطیف و دقیق
از نظر غیر متبحر مستور و محجوبست و چون مجتهد در عصری متعدد باشند واجبست بر مقلد که تابع اعلم
و مقلد او بوده باشد و اگر در علم متساوی بوده باشند تقلید اورع لازمست و اگر در ورع نیز

متساوی باشند مقلدین در تقلید هر کدام از ایشان که اختیار کنند مختارند و حق آنست که هر چند که
بمقتضای عنایت و رحمت و لطف و حکمت واجبست که الله تعالی عصر را خالی از مجتهد نگذارد و همچنین واجبست
که بعنایت الهی مجتهدی که اعلم یا اورع مجتهدین عصر بوده باشد مفقود مقلدین نباشند و چون
تحقیق این مسئله علم اصولست و ثبوت اجتهاد مجتهد که منشا وجوب تقلید اوست بیکی از سه امر حاصلست
اول آنکه مدعی اجتهاد مشهور بالعلم و مشهور بالفتوی و در مسایل فتاوی مرجع و متبع بوده باشد دوم
آنکه مقلد از اهل تمیز و بشرایط اجتهاد عارف بوده باشد و بممارسات و مناظرات حال اجتهاد
بخبره بر وظاهر شود سیوم اذعان علما که بطرایق اجتهاد عارف باشند اگر مقلد خود از اهل تمیز و ارباب
معرفت نباشند و نیز مدعی اجتهاد معروف بآن و مشهور بالعلم و الفتوی نبوده باشد و عدالت از شرایط
قبول قول مجتهدست و در اخبار از بذل جهد و حصول ظن که وجوب تقلید او بآن منوطست و شرط اجتهاد
و نفس نیست پس مجتهد غیر عادل را عمل بظن خود واجبست و مقلدین را عمل بقول او جایز نیست و عدالت
مجتهد که شرط نفاذ حکم و قبول قول اوست بیکی از چهار چیز ثابت میشود یا بمعاشرت و مخالطت تام و
اختبار و استعلام احوال او ظاهرا و باطنا یا بشهادت عدلین یا باستفاضه و شیاع یا باقتدا
و ائتمام علما و اخیار باو در صلوات فریضه و بعضی از احکام انتقام در باب امر بمعروف و نهی از منکر
مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز العلیم و بالجمله هر کسی که تحصیل معرفة الله نکرده و معارف مذکوره مبدا
و معاد را بدلیل و برهان ندانسته باشد و مسایل طهارت و صلوة را از مجتهد حی اخذ نکرده باشد
در حکم تارک الصلوة و نماز او بمنزله ترک نمازاست **اصل سیوم** در اصول معتبره احادیث ثابت شده
که نماز اساس دین اسلامست و تارک متعمد بطریق استمرار کافرست و این حکم اجماعی جمیع فرق مسلمین است
و از جمله احادیث این باب چند حدیث معتبر متفق علیه ذکر میکنیم اول عروة الاسلام ابوجعفر بن بابویه
الصدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه بطریق ثابت جزم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده و رئیس
المحدثین ابوجعفر کلینی در جامع کافی بطریق صحیح از عبید بن زراره از ابی عبد الله الصادق علیه السلام

روایت

روایت کرده است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط
اذا ثبت العمود نفعت الاطناب و الاوتاد و الغشاء و اذا انکسر العمود لم ینفع طنب و لا وتد و
لا غشاء مثل نماز در میان اعمال دینیه مثل عمود خیمه است که اگر عمود ثابت و قایم است طنابها و
میخها و پرده نفع دارد و اگر عمود شکسته شود طنابها و میخ و پرده فایده ندارد ثانی بطریق کلینی و
طریق من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از معاویة بن وهب قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل
ما یتقرب به العباد الی ربهم و احب ذلک الی الله عز و جل ما هو فقال ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل
من هذه الصلوة الا تری ان العبد الصالح عیسی بن مریم علیه السلام قال و اوصانی بالصلوة و الزکوة
ما دمت حیا گفت خدمت امام صادق علیه السلام سوال کردم از افضل آنچه بندگان بوسیله آن تقرب
میجویند بدرگاه پروردگار خود و دوست داشته ترین آن اعمال بجناب الهی عز و جل فرمود که نمیدانم
بعد از معرفت معارف ربوبیت هیچ چیز افضل از این نماز مگر نمی بینی که بنده صالح عیسی بن مریم علیه السلام
گفته که الله تعالی مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة مادام که در قید حیات بوده باشم بعد المعرفة دو معنی
دارد اول آنکه معرفة الله افضل جمیع حسنات است بعد از آن نماز افضل است از سایر اعمال دوم آنکه
نماز که بعد از معرفة الله و علم بمعارف مبدا و معاد بوده باشد افضل است از جمیع طاعات و
عبادات چه معرفت مبدا و معاد شرط صحت نمازاست چنانچه در حواشی من لا یحضره الفقیه آورده ام ثالث
از طریق من لا یحضره الفقیه و کافی کلینی و سایر اصول معول علیها بطرق و اسانید مختلفه قال الصادق
علیه السلام اول ما یحاسب به العبد علی الصلوة فاذا قبلت منه قبل سایر عمله و اذا ردت علیه رد علیه
سایر عمله اول آنچه محاسبه بنده بران میشود نمازاست اگر از و مقبول شد سایر اعمالش مقبولست و
اگر برو مردود شد جمیع طاعات برو مردودست رابع از طریق کلینی و من لا یحضره الفقیه و سایر اصول
حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصلوة میزان فمن وفی استوفی نماز ترازوی دین و
میزان سعادات است که جمیع طاعات و حسنات بآن سنجیده میشود پس هر کس حق آن ترازو را ادا نماید

وتاهیئتی وکیفیتی وخصوصیتی بعضی ارکان وواجبات ووظایف او را چنانچه باید قایم و مستقیم
دارد استیفای سعادت دنیا و آخرت کرده باشد تحقیق حدیث مشهور از ایمه معصومین صلوات الله
وتسلیماته علیهم که صدوق رضوان الله تعالی علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه مرسلاً روایت کرده است
و مراسیل کتاب فقیه در حکم مسانید صحاح نزد اصحاب نور الله تعالی مضاجعهم و شیخ الطایفه ابو جعفر
الطوسی قدس الله نفسه در کتاب تهذیب الاحکام بطریق مسند حسن بلکه صحیح علی الاصح از حماد بن عیسی
روایت کرده عن الامام الصادق ابی عبد الله علیه السلام جعفر بن محمد علیه السلام انه قال الصلوة لها
اربعة آلاف حد یعنی هر یک از فریضه چهار هزار حد دارد واجبات و مستحبات و وظایف و آداب و
مثل آنست حدیث معول علیه مشهور از ایمه طاهرین معصومین صلوات الله الزاکیات
علیهم اجمعین و در فقیه و در تهذیب مرسلاً روایت شده عن سیدنا المنتصر المرتضی ابی الحسن الرضا
علیه افضل الصلوة والتسلیم قال علیه السلام الصلوة لها اربعة آلاف باب یعنی نماز واجب چهار هزار
در دارد از مقدمات و شرایط و متممات و وظایف و ارکان و احکام و مکملات و مزینات و ما این
دو حدیث شریف را در حواشی فقیه بفضل الله تعالی علی ابلغ الوجوه و اتمها شرح کرده ایم سادس حدیث
مشهور متفق علیه مختلف المتن و الاسناد عن سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن مولانا ابی
ابی الطاهر ابی جعفر الباقر علیه السلام قال صلی الله علیه و آله الطاهرین ان من الصلوة لما یقبل نصفها و ثلثها
و ربعها و خمسها الی العشر و ان منها لما تلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب بها وجه صاحبها
یعنی بتحقیق بعضی از افراد نماز نمازیست که نصف آن مقبول بارگاه کبریای آلهی میشود و بعضی از آن
نمازیست که ثلث آن درجه قبول می یابد و بعضی از آن نمازیست که ربع آن بدرجه قبول میرسد و بعضی از آن
نمازیست که خمس آن قابلیت شرف قبول میدارد و همچنین تا بعشر از اعشار و بعضی از نمازها باشد که
هیچ جزء از اجزای آن لیاقت بارگاه صمدیت ندارد و مطلقاً از استحقاق درجه قبول بی بهره است و ملایکه
که بر اعمال بندگان موکلند آن نماز را تمامی در هم می پیچند بطریقی که جامه کهنه پاره پاره شده را در هم
بپیچند

و در روایتی صحیح حسن مرتبه سابع از طریق من لا یحضره الفقیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری و هو النهر علی باب احدکم یخرج الیه فی الیوم و اللیلة یغتسل منه
خمس مرات فلم یبق الدرن علی الغسل خمس مرات مثل نماز یومیه در میانه شما بمثابه احوال
مثل نهری که بر در خانه یکی از شما جاری بوده باشد و آن شخص در شبانه روزی پنج بار بیرون آید و در آن
نهر غسل کند و بدن خود را با آب آن نهر بشوید هیچ آلودگی و چرک بدن خود با آب آن نهر با پنج مرتبه
شستن باقی نمانده و چرک روح مجرد که از ذنوب و معاصی عارض شده باشد نیز با این نماز
پنج وقت که بمنزله اغتسال و انغماس در آب چشمه روشن نهر حیات حقیقی ابدیست باقی نماند و چنانچه
آب آن نهر شرط است که از ملابسه خبث و مخالطه نجاسات و قاذورات پاکیزه بوده باشد نهر نماز
نیز شرط است که از الواث و اقذار شوایب فساد و قصور و نقصان خالی و مجرد و بوظایف مکملات
و متممات آراسته و مزین بوده باشد ثامن از طریق من لا یحضره الفقیه قال النبی صلی الله علیه و
آله و سلم ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم
التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفؤها بصلوتکم یعنی هیچ نمازی که وقت آن حاضر شود نیست الا آنکه
ملکی از ملایکه موکل بر اعمال عباد ندا کند در برابر مردم که ای مردمان برخیزید بجانب آتشهای گناهان خود
که بهیزم معصیت بر پشت خود افروخته اید پس اطفای شعله آن آتشها بکنید و فرونشانید التهاب و
اشتعال آنرا با آب نهر نماز خود تاسع از طریق کافی کلینی رضوان الله تعالی علیه فی الصحیح عن زراره
عن ابی جعفر علیه السلام قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله جالس فی المسجد اذ دخل رجل فقام فصلی
فلم یتم رکوعه و لا سجوده فقال صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لئن مات هذا و هکذا صلوته
لیموتن علی غیر دینی بسند صحیح از زراره از مولانا ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود که روزی از روزها
رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بود در مسجد که مردی داخل مسجد شد پس برخاست بنماز گذاردن
پس نماز کرد از روی استعجال بلا اکمال رکوع و سجود و اتمام وظایف و آداب پس رسول الله صلی الله علیه و آله

فرموده ایم فمازگذارنده در نماز خود نظیر کلاغ است در برچیدن دانه از روی زمین بمنقار و نماز او
با این قیام و قعود و رکوع و سجود شبیه نقر آن کلاغ است اگر این شخص بمیرد و نماز او در مدت حیات
باین قاعده بوده باشد هر آینه از این حیات عاری خواهد شد بر غیر دین من یعنی بر دین غیر
دین اسلام نعوذ بالله من ذلک عاشر بطریق ابو جعفر کلینی در کافی از سهل بن زیاد از نوفلی از سکونی
از مولای ما ابو عبدالله جعفر الصادق از پدر معصوم مولای ما ابو جعفر الباقر علیهما السلام قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لکل شیء وجه ووجه دینکم الصلوة فلا یشینن احدکم وجه دینه
ولکل شیء انف وانف الصلوة التکبیر هر چیز را روی باشد و روی دین شما را که نماز است بعیب نقصان
عیبناک مکنید حادی عشر از طریق کافی کلینی رضی الله تعالی عنه فی الصحیح عن هشام بن سالم عن
ابی عبدالله علیه السلام قال اذا قام العبد فی الصلوة فخفف صلوته قال الله تبارک وتعالی لملائکته
اما ترون الی عبدی کانه یری ان قضاء حوائجه بید غیری اما یعلم ان قضاء حوائجه بیدی یعنی بسند صحیح از
مولای ما ابو عبدالله الصادق علیه السلام فرمود که هر گاه بنده برخیزد با دای نماز فریضه و بجهت حاجتی
کرداسته باشد در آداب و مسنونات و اذکار و ادعیه تخفیف کند و نماز را مخفف بجای آورد که بتعجیل
آن بمطلب مشغول شود جناب مقدس الهی تبارک و تعالی با ملائکه خود خطاب نماید و گوید که هیچ نظر
باین بنده من نمی کنید که از برای سعی در حاجت دنیا نماز خود را که اکسیر سعادت دنیا و آخرت است تخفیف و
ناقص میکند همانا گمان میدارد که قضای حوایج او در دست قدرت دیگریست غیر من آیا نمیداند که قضای
حوایج او در دست قدرت منست ثانی عشر بطریق رئیس المحدثین ابو جعفر کلینی رضوان الله تعالی
علیه در جامع کافی و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی رحمه الله تعالی در کتاب تهذیب فی الصحیح عن صفوان بن
یحیی عن عیص بن القاسم قال قال ابو عبدالله علیه السلام انه لیأتی علی الرجل خمسون سنة وما قبل الله منه
صلوة واحدة فای شیء اشد من هذا والله انکم لتعرفون من جیرانکم واصحابکم من لو کان
یصلی لبعضکم ما قبلها لاستخفافه بها ان الله عزوجل لا یقبل الا الحسن فکیف یقبل ما یستخف به

ربیع

پس مجموع وضوآت مستحبه با این هشت اخیر پنجاه و شش باشد فرع اقرب و اولی آنست که مس اسم
نبی صلی الله علیه وآله وسلم نیز و اسمای ایمه صلوات الله علیهم و اسم زهرا بتول سلام الله علیها و اسمای
سایر انبیا علی نبینا وعلیهم السلام بی وضو حرامست از باب توقیر و تعظیم و علامه رحمه الله تعالی در منتهی
المطلب حکم بالحرمت نموده تحریم مس را بقرآن و اسماء الله تعالی مختص ساخته فرع تحریم مس مخصوص بظاهر و باطن
کف نیست بلکه بجبهه و خد و زبان و هر جزو از اجزای بدن که باشد حرامست الا دندان و موی و اطراف ناخنها که
مس با آنها حرام نیست فرع [illegible] صغیر غیر بالغ واجب نیست علی الاقرب که او را ممنوع دارد از مس بدون وضو
و چون بسن هفت سالگی رسد لازمست که مامور بمس سازد بوضوء از برای مس چنانکه از برای نماز و بعد از
وضوء نیز تجویز مس محل نظر است از آنجهت که وضوی غیر بالغ موصوف بصحت و فساد نیست و نشان
ارتفاع حدث نمیشود و وضوء نماز او صورت وضوء نماز دارد و حقیقت وضوء نماز نیست علی الاصح
خلافا للشیخ طوسی را که قایل بصحت نماز صبی ممیز شده است و بالجملة اولی و احوط منع محدث مطلق
از مس خط مصحف و سایر مذکوران خواه با وضوء و خواه بی وضوء مسئله وضوآت مذکوره وضوی جنب از
برای خوابیدن و از برای اکل و شرب و از برای تغسیل میت و وضوی محتلم از برای مجامعت و وضوی حایض
از برای نشستن در مصلی و مشغول بودن بذکر الهی و وضوی کسی که تغسیل میت کرده باشد از برای جماع
قبل از غسل مس میت قابلیت رفع حدث ندارند و قصد رفع حدث در آنها صحیح نیست و در وضوء از برای
نماز مندوب و از برای مس کتابت قرآن مندوب و در تجدید وضوی که رافع حدث بوده است و در وضوی
کون بر طهارت و در وضوی تایب و در اعاده وضوی که قبل از استنجای آب واقع شده و در وضوی
بجهت تخلل حدث اصغر در اثنای غسل جنابت و در اعاده وضو بعد از عاق و قی و تعمد قهقهه در
حالت نماز و عروض قراقر در شکم و بالجمله اعاده هر وضو که رافع حدث بوده است نیت رفع حدث
لازمست و بلا قصد رفع حدث آن وضوء مندوب بفعل نمیآید و در باقی وضوآت معدوده متوضی اختیار
دارد در اراده خالی رفع حدث در نیت و اسقاط آن و اقتصار بر ذکر غایت و تعیین استحباب و قصد قربت

مسئله هر گاه اقتصار بر ذکر غایت شدن باشد نماز بآن وضو صحیح نیست و مس کتابت قرآن نمیتوان
کرد مگر قصد شدن باشد که آن غایت که وضو از برای آن میکند علی الوجه الاکمل بفعل آید چه این قصد در
قربت نیت رفع حدث است و در این صورت بهمان وضو نماز میتواند کرد علی الاقرب و جد محقق قدس الله
روحه میگوید که قصد وقوع غایت علی وجه الکمال کرده است آن وضو صحیح نماز میشود و من در تسویغ
معنی یقه دارم و در ترتب اباحت نماز برین وضو قصد اعتبار را کلیت میکنم و قصد مجرد کمال را کافی نمیدانم
چه اتیان بغایت مقصوده مانند تلاوت قرآن و حمل مصحف و دخول مقام معصوم و امثال آن با وضو
ناقص است و با وضوی غیر رافع حدث کامل و با وضویی که رفع حدث کند اکمل پس قصد مجرد کمال در قوت
قصد رفع حدث نیست و شیخ شهید نیز قدس الله روحه اللطیفه در ذکری اعتبار وجه اکمل کرده است مسئله نیت
وضوی مجدد در تجدید وضوی واجب رافع حدث مثل نیت صلوة فریضه معاده است در جایی که اعاده
سنت بوده باشد و تجدید و اعاده این معنی دارد که همان وضو و همان نماز را بر صفتی که در حد نفس خود
بران صفت بوده و بر همینی که بر آن همین تبعیت آمده است بار دیگر بعمل آورد و تجدید و اعاده تحرا ب
تجدید و معاد پس نیت چنین میکند که همان وضو را از برای رفع حدث بر وجه وجوب میسازم
بعمل میآورم قربة الی الله و بعضی از اصحاب ما یا وجه دیگری مندوب محسوب خواهد بود و احتساب واجب و
مندوب و تعیین آن باراده و اختیار آلهی مفوض و منوط است و این معنی در متن روایت وارد است در باب
صلوة فریضه معاده و نیز صحیح است که اینچنین نیت کند که وضوی واجب رافع حدث را از برای رفع حدث
و بر وجه وجوب مکرر میسازم بجهت آنکه این مکرر کردن سنت است قربة الی الله و برین قیاس در اعاده نماز
نیت کند که نماز فرض ظهر ادا را بر وجه وجوب اعاده میکنم بجهت آنکه این اعاده سنت است قربة الی الله مسئله
وضوی حرام و وضوی با غسل جنابت است و وضو با آب مغصوب و وضو از برای بهر امری و غایتی غیر امور مذکوره
و غایات معدوده و با نجس و وضوی دیگر و در این وضوات واجبه و مندوبه که ذکر کردیم حرمت و من بعض
در مسجد از برای رفع حدث وضو کردن حرمت ندارد که ازاله نجس از ثوب و بدن در مسجد جایز نیست

هرچند

جبیره و جمیع طهارات را شامل و ازاله نجاست از بدن و ابعاض طهارت و غسل و مسح از باب مقدمه
و تطهیر بدن میت از نجاست خبثی عینی که موجب آنست با غسال ثلثه و با مجاز غیر طهارت مصطلح
شرعی را علی الاطلاق العمومی طهارت است اساس طهارت در اصطلاح شرع مشترک معنویست میانه
طهارات ثلث بر سبیل تشکیک علی الاقوی نه بر سبیل تواطؤ چنانچه قول بعضی از فقهاست و مشترک لفظی
نیست چنانچه بعضی دیگر بآن قایل شده اند و احتمال حقیقت و مجاز نیز بغایت ضعیف است فرع اگر کسی نذر
مطلق طهارت شرعی کند مخیر خواهد بود میانه غسل و وضو و تیمم علی ما هو الاقوی و بعضی تخییر میانه وضو
و غسل قایل شده اند و تیمم را از خصال تخییر اخراج کرده اند و بعضی دیگر گفته اند که نذر مطلق طهارت منصرف
بخصوص تیمم میشود و این هر دو قول ضعیف است و همچنین اگر شخص چیزی نذر کند از برای متطهر آنچیز را به
یکی از مغتسل و متوضی و متیمم میتواند داد و خروج از عهده نذر بآن حاصل است و اگر یکی از طهارات
ثلث را بخصوصها نذر کند اظهر آنست که اتیان بطهارتی که اتم و اکمل از طهارت منذوره باشد مستلزم
عمل بمقتضای نذر و خروج از عهده تکلیف است بخلاف طهارتی که انقص و اقصر از آن طهارت بوده باشد
و بعضی از مجتهدین خصوصیت منذوره را بخصوصها متعین میدانند مطلقا مسئله و از این قبیل است
نذر دو رکعت نماز مثلا در مسجد مخصوص معین پس اتیان بآن نماز در مسجدی افضل از آن مسجد مسقط تکلیف
و متضمن خروج از عهده نذر است علی الاظهر بخلاف آن در مسجدی که مرجوح باشد قیاس بآن مسجد و
شیخ شهید نیز رحمه الله در قواعد خود ترجیح این قول کرده است در این مسئله بخصوصها و نزد بعضی تجاوز
از آن مسجد معین که بخصوصه متعلق نذر شده است بهیچوجه جایز نیست مسئله در مادهٔ که تیمم افضل باشد
از وضو مثل تیمم از برای نماز جنازه و تیمم از برای خوابیدن که افضل است از وضو چنانچه معلوم خواهد شد
ان شاء الله العزیز اگر کسی تیمم را بخصوصه نذر کند اتیان بوضو در خروج از عهده نذر او کافی خواهد بود قطعا
اساس هر یکی از طهارات ثلث بحسب اصل شرع واجب میباشد و سنت میباشد و حرام میباشد و مکروه میباشد
و بحسب نذر و عهد و یمین و تحمل نماز دیگری باجاره نیز واجب میشود و وضو بحسب اصل شرع واجب است از برای

نماز واجب اجماعاً الا نماز جنازه که اصح صحت آن بی وضو و طهارت نیست مطلقاً بلکه طهارت آنجا
شرط افضل و کمال و ثبت ازدیاد اجر و مثوبت است و از برای طواف واجب و است الا طواف واجب بی وضو
اجماعیست بمحل خلاف طواف مندوبست و از برای مس کلمات و حروف و مد و تشدید مکتوبه قرآن و
اسماء الله اگر آن مس واجب بوده باشد ششم وجوب طهارت از برای نمازی که بر پسر تحمل آن از پدر واجب
نیز وجوب بحسب اصل است هفتم همچنانچه طهارت بر مستاجر از برای تحمل نماز بنیابت میت واجب میشود و
بحسب استیجار نه بحسب متن شرع همچنین بحسب استیجار بر مستاجر از برای تحمل طهارت بنفسها از جانب غیر
واجب میشود در صورتی که تحمل غسل نذر طهارت کرده باشد و بعد از انعقاد نذر قبل از اتیان طهارت
منذوره متوفی شود چه در صورت طهارت فائته خواه بعهده وجوب تحمل آن از ناذر متوفی یا بولایت
یا باستیجار از ترکه او هشتم طهارت از برای مس اعراب قرآن اگر واجب شود از جهت اصلاح غلط یا جمع
شتات یا سببی دیگر از اسباب واجب نیست چه اعراب از جوهر کلمه خارجست و بمنزله اعراض عارض
است نهم وضو آنست که مستحب بحسب متن شرع چهل و دو است چنانچه مشهور بین نزد اصحاب و آنچه
متوهم از متوهمین این عصر گمان کرده که مواضع استحباب وضو بیست و سه است از باب نقصان تتبع و عدم
معرفت و قصور درجه تتبع بوده است اول از برای نماز سنت و وضو سنت است و نیت استحباب لازم
و قصد وجوب صحیح نیست اگرچه وضو نیت استحباب شرط انعقاد صحت نماز مندوبست و بدون آن تلبس بنماز
مطلقا مشروع نیست و منع استحباب عقابست و در مقام انظار دقیقه و تحقیقات عمیقه در کتاب
عیون المسائل آورده ام دوم از برای طواف مستحب و وضو مستحبست و بیش من و اکثر محققین اصح آنست که شرط
اصل صحت طواف مستحب نیست بلکه شرط کمال و رجحانست سیوم از برای مس کتابت قرآن که مستحب باشد و وضو
مستحبات یعنی مقتضی استحباب لا از جهت امام و عدم مس مرطوب بطهارت و بدون طهارت حرمت
و موجب عقاب میشود چنانچه در نماز مندوب مذکور شد و شیخ طوسی در مبسوط و ابن ادریس در سرائر بجهة الفضائل
میگویند مس خط مصحف بی وضو مکروه است و حرام نیست و منع این قول را ضعیف و محی الفاظ هر قرآن حدیث

مرتبه

مرتبه چهارم از برای تلاوت قرآن خواه واجب باشد و خواه مندوب و وضو مندوبست و شرط کمال است
نه شرط صحت چنانچه در طواف مندوب نیز شرط صحت نیست عند الاکثر پنجم از برای حمل مصحف واجب یا
مستحب و وضو مستحبست و شرط کمالست نه شرط مشروعیت و استحباب و وضو آنچه از جهت تعظیم مصحف است
حامل بهر طریقی که واقع شود اگرچه در خریطه یا در صندوقی یا در قلاده بضم قاف و تشدید لام یعنی معلقه
و محبوس بوده باشد و حامل خریطه یا صندوقی یا قلاده را حمل کند و اگرچه حمل بگرفتن علاقه یا بند یا غلاف
یا امثال آن بوده باشد ششم از برای دخول مسجد هر مسجدی که بوده باشد و وضو مستحبست بجهت تعظیم مسجد
و اگرچه دخول از برای نماز نبوده باشد و دلیل حدیثست که در این باب بخصوص وارد شده و آنچه بعضی
از شهدای متاخرین در شرح نفلیه گمان کرده است که استحباب این وضو از برای نماز تحیت است که علی الفور
مستحبست وهم است فاسد چه وضو از برای نفس دخول وضوی دیگر و غایت آن که تعظیم مسجد است نه تحیت
دیگر است هفتم بعضی ذکر کرده اند که از برای اجتیاز و مرور در مسجدین بخصوصهما وضو سنت است تعظیما لهما
و این وضو ورای وضوی دخول مساجد است مطلقا ادعا کرده اند که روایت بخصوص این وارد شده است
هشتم از برای صلوة جنازه خواه واجب و خواه مندوب و وضو مستحب و شرط کمالست و در واجب نماز
جنازه است نه شرط انعقاد و صحت نهم از برای سایر مناسک و افعال حج ما عدای طواف و نماز طواف
و وضو سنت است دهم از برای سعی در حوایج مومنین خواه حاجت خود و خواه حاجت مومن دیگر و وضو مستحب
و سبب قضای آن حاجت چنانکه در حدیث وارد است یازدهم بعضی گفته اند از برای قرائت سور عزایم
بخصوصها و وضو مستحبست تعظیما لها خواه قرائت واجب باشد و خواه مندوب و این وضو غیر وضوی مطلق
تلاوت قرآنست و دعوی کرده اند که بخصوص وارد شده است دوازدهم از برای زیارت قبور مومنین چنانچه
در متن حدیث تقیید شده و وضو مستحب و در زیارت قبور انبیا و ائمه و قبور صالحین تاکید بیشتر است سیزدهم
از برای خواب کردن و وضو مطلقا سنت است و فضیلت در این وضو و قوی خوابست بر بعضی کلام چنانچه در
عیون المسائل بیان کرده ام و تیمم اینجا افضل است از وضو با وجود آب و تمکن از استعمال چهاردهم جنب را

بخصوص از برای خوابیدن وضو سنت است و این وراء وضوی مستحب از برای مطلق خوابست چنانچه
در حدیث وارد شده است یازدهم کسی را که جنب شده باشد از احتلام اگر خواهد که قبل از غسل جنابت
مجامعت کند وضو مستحبست از برای جماع و در حدیث وارد شده که اگر بی وضو مجامعت کند آیمن نخواهد بود
از آنکه فرزندی که از آن مجامعت متولد شود مجنون باشد و استحباب این وضو مقصور بر مظنه احتمال حملست
بلکه عامست چه اختصاص علت شرعیه مستلزم تخصیص حکم شرعی نباشد و در جنابت از غیر احتلام نیز وضو
جماع مکروه نیست شانزدهم کسی را که خواهد با حامله مجامعت کند وضو از برای آن جماع سنت است در حدیث
وارد است که در جماع حامله بی وضو خوف آنست که دل مولود کور و دست او بخیل باشد هفدهم کسی را که
تغسیل میت کرده باشد اگر خواهد که قبل از غسل مس میت مجامعت کند وضو از برای آن جماع مستحبست
هجدهم جنب را اگر خواهد که تغسیل میت کند وضو از برای آن تغسیل سنت است نوزدهم حایض را از برای
نشستن در مصلا در وقت نماز و بقدر نماز بذکر الهی مشغول بودن وضو مستحبست بیستم متوضی را وضو
سنت است بقصد تجدید وضوی اول خواه واجب و خواه مندوب از برای هر نماز مستانف خواه فرض
و خواه نفل و در صدر اسلام استیناف وضو از برای هر نماز واجب بوده و در استحباب تکریر تجدید وضو
مرة بعد اخری از برای یک نماز و استحباب تجدید وضو ما اتی به قبل از اتیان بنمازی خلافست بعضی از اصحاب
از آن منع کرده اند و نزد من اطلاق نصوص مرجح جانب استحبابست و علامه رحمه الله تعالی در تذکره حکم
قطعی باستحباب کرده است بیست و یکم تجدید وضو از برای هر طواف مجدد خواه واجب و خواه مندوب مستحبست
علی الاصح بمقتضای ظاهر نص الطواف بهذا البیت صلوة و شیخ شهید رحمه الله تعالی در ذکری مایل بجانب
ترجیح استحبابست و اکثر شارح نقلید در موضع نفی استحباب با او اسناد کرده ماخذی ندارد بیست و دوم
پیش بعضی از اصحاب تجدید وضو از برای سجده تلاوت مستحبست و شیخ شهید در ذکری نافی ثبوت استحبابست
و ظاهر اطلاق نصوص افاده اثبات میکند بیست و سیوم بعضی حکم باستحباب تجدید وضو از برای سجده
شکر کرده اند و کلام در آن مثل کلام در تجدید از برای سجده تلاوتست بعینه بیست و چهارم اقرب پیش من آنست

که تجدید

که تجدید وضو از برای هر چیزی که وضو شرط کمال آنست نیز مستحبست چنانچه علامه رحمه الله تعالی
بآن حکم کرده و دلیل عموم اطلاق احادیث صحیحه است و شیخ شهید مستقرب نفی استحبابست بدلیل برائت
اصلیه و من این استقراب را بغایت بعید و ضعیف میدانم بیست و پنجم اگر متوضی کسی را از روی شهوت ببوسد
خواه بوسیدن حلال باشد و خواه حرام سنت است که اعاده وضو کند حدیث در باب تقبیل [illegible] وارد
شده است و ظاهر متن حدیث وجوب اعاده است اما حکم عامست و محمولست بر استحباب و مذهب ابن جنید وجوبست
بنا بر ظاهر حدیث و حدیث وارد از مولای عالم ابو جعفر باقر علیه السلام نفی آن میکند بیست و ششم متوضی اگر
مس فرج زن کند حلال او یا حرام اعاده وضو او سنت است و ابن جنید قایل بوجوب شده بنا بر
ظاهر روایت ابو بصیر و صریح صحیحه زراره مدافع وجوبست بیست و هفتم باتفاق اصحاب وضو از برای
سجده شکر نعمت متجدده سنت است خلافی در استحباب تجدید وضو نیست از برای این سجده و مستند استحباب
اصحاب وضو روایت صدوقست رضوان الله تعالی علیه بسند خود از ابو عبد الله الصادق علیه السلام قال
من سجد سجدة الشکر لنعمة و هو متوضئ کتب الله له بها عشر صلوة و محا عنه عشر خطایا عظاما بیست و هشتم
اصحاب وضو از برای سجده تلاوت مطلق سنت است و شرط کمال آنست نه شرط صحت علی ما هو الاصح و
پیش بعضی از ارباب سجدات عزایم بخصوصها واجبست و ابن جنید مطلقا وجوب شرط اصحاب میداند و روایت
ابو بصیر از صادق علیه السلام نفی آن میکند و منطوق متن دلالت بر آن دارد که طهارت مطلقا شرط سجده
تلاوت نیست و از جنب و حایض نیز صحیح است و شیخ طوسی در نهایه منع صحت آن از حایض کرده است بنا بر روایتی
که در باب حایض بخصوصها روایت کرده بیست و نهم کسی که تکفین میت میکند سنت است که از برای تکفین
وضو کند بطریق وضوی نماز پس بعد از وضو تکفین میت کند چنانچه شیخ شهید رحمه الله تعالی در بیان و
در ذکری آورده است سی ام اگر کسی باطن دبر یا احلیل خود را مس کند مستحبست که اعاده وضو کند و همچنین
اگر مس باطن یا ظاهر دبر یا قبل دیگری کرده باشد بظاهر یا بباطن کف خواه حلال و خواه حرام اعاده وضو
سنت است و صدوق ابو جعفر بن بابویه رضی الله تعالی عنه حکم بوجوب اعاده و احتجاج بروایت عمار ساباطی

[illegible]

[illegible]

کرده است و آن روایت محمولست بر استحباب علی الاصح سیوم آنکه متوضی را بسبب خروج مذی اعاده
وضو مستحبست و آن بفتح میم و اسکان ذال معجمه آبیست رقیق لزج که بعد از ملاعبه یا تقبیل از ذکر بی
شهوت بیرون میآید و ابن جنید آنرا ناقض طهارت و موجب اعاده وضو شمرده و احتجاج بروایتی
کرده که اصح حمل آنست بر استحباب سیم و دوم بعد از خروج ودی اعاده وضو مستحبست و آن باعجام
ذال ساکنه آبیست که ساعتی بعد از خروج منی بیرون میآید ابن جنید آنرا نیز ناقض طهارت و موجب
اعاده وضو میداند سیم و سیوم اعاده وضو بسبب ودی بسکون دال مهمله مستحبست و آن آبیست که عقیب
بول بعد از استبرا بیرون میآید و در اخبار امر باعاده وضو و تعلیل بانکه این رطوبت از دریره
بول با اهمال دال مفتوحه بیرون میآید وارد است و هر یکی از این سه رطوبت طاهرست و شستن بدن و جامه
از هیچیک لازم نیست سیم و چهارم کسی را که متعمد در نماز قهقهه کند اعاده وضو مستحبست و ابن جنید
حکم بوجوب اعاده کرده و متمسک شده بمقطوعه سماعه که محمولست بر ندب سیم و پنجم وضو مستحبست
اجماعا از برای تجدید کون بر طهارت و منزه بودن از حدث و مستمر بودن بر حکم اباحت عبادت و قرب
جناب الهی که غایت است مهم و راجع باستحباب وضو لنفسه نمیشود چنانکه در حواشی دروس بیان کرده ام سیم و ششم
فارغ الذمه را وضو مستحبست تا اهب یعنی مستعد شدن از برای نماز فرض نیست و در حدیث وارد است
ما وقّر الصلوة من اخّر الطهارة لوقتها یعنی توقیر و تعظیم نماز فریضه نکرد کسی که تاخیر طهارت کرد
تا وقت نماز داخل شد و وقت این وضو قبل از اول وقت نماز فریضه است بمقداری قلیل و در نیت قصد رفع
حدث و استعداد از برای نماز فرض و تعیین وجه استحباب لازم نیست سیم و هفتم اگر کسی متوضی باشد انشاد شعر باطل
زیاده بر چهار بیت مستحبست که اعاده وضو کند و مقطوعه سماعه را در انتقاض وضو بآن شیخ در استبصار
بر ندب و استحباب حمل کرده است سیم و هشتم وضو رعاف متوضی را بسبب استحباب اعاده وضو میشود و ما نقص
و نهوض نیست و روایت محمول بر ندبست سیم و نهم اگر متوضی را قلس یا قی عارض شود و مستکره طبع بوده باشد
اعاده وضو مستحبست و با قلس وضو نیست و اگر چه آنقدر باشد که دهن را پر کند و روایت ناقضیت محمولست

بر استحباب چهلم اگر متوضی تخلیل دندان کند و خونی بیرون آید که مستکره طبع باشد وضو مستحبست
و بعضی بعد از حجامت نیز اعاده وضو مستحب میدانند چهل و یکم اگر کسی استنجا با آب ناکرده وضو کند
اعاده وضو بعد از استنجا با آب اولی است هر چند قبل از آن وضو استجمار کرده باشد و اعاده
واجب نیست علی الاصح و صدوق ابوجعفر بن بابویه را رحمه الله تعالی مذهب آنست که استنجا با آب شرط
صحت وضوست و وضو قبل از استنجا واجب الاعاده است و متمسک بروایاتی که اصح حمل آنهاست
بر استحباب چهل و دوم اگر ... هر چند احلیل خود را اخم کند وضو را اعاده کردن سنتست علی الاصح و
ابوجعفر بن بابویه در فقیه حکم کرده است که وضو بسبب آن منتقض میشود و اعاده وضو و نمازی که
با آن وضو گذارده باشد واجبست چهل و سیوم اگر از ذکر یا از احلیل خون سیلان کند اعاده وضو
سنتست خواه معلوم باشد که خالیست از ملاحظت و مخالطت غایط یا بول و خواه معلوم نباشد و پس
ابن جنید اگر خلو مشکوک فیه باشد اعاده واجبست چهل و چهارم اگر بعد از استبرا رطوبتی از
احلیل بیرون آید که مشتبه باشد ببول اعاده وضو مستحبست و مقطوعه محمد بن عیسی که دلالت دارد
بر وجوب اعاده محمولست بر استحباب چهل و پنجم وضو کردن با هر یک از اغسال مسنونه که شمرده خواهد
انشاء الله العزیز مستحب است تا غایت مقصوده از آن غسل بر آن مترتب شود و اولی آنست که این وضو
مقدم باشد بر غسل و این هر دو حکم منصوص احادیث ثابتست چهل و ششم مشهور نزد متاخرین
اصحاب آنست که میت را وضو دادن قبل از غسل سنتست بمضمضه و استنشاق و بعضی بوجوب و بعضی
بتحریم و بعضی بکراهت قایل شده اند چهل و هفتم بعضی محققین از متاخرین اعاده وضو اضطراری
معذور را که در وقت ضرورت بجهت تقیه بغسل رجلین یا مسح بر حایل مثل خف و غیر آن واقع شده باشد
بعد از زوال عذر مستحب و استحباب را اقرب شمرده اند و اقرب بلکه اصح نفی مرجح اعاده است
چه رفع حدث در وضوی اضطراری علی الاطلاق نیست بلکه مغیّاست بغایتی که آن زوال عذر و ارتفاع
اضطرار است همچنانچه در باب تیمم معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی و حکم وضوی صاحب جبیره و وضوی

ما فوق کعب ضرورت شده سرما یا بجهت عدم تخلف از رفقه در محل خوف بر موزه یا جوراب مثلاً مسح کرده
باشند نیز همین حکمست و همچنین حکم وضوی مرتبی که دیگری را متولی غسل و مسح ساخته باشند و بعضی مسائل تقیه
و سایر اعذار فرق کرده این حکم را بغیر تقیه تخصیص کرده اند و این فرق محکم است چهل و ششم جنب را از برای
اکل و شرب در حال جنابت وضو سنت است چهل و هفتم موضع که در این مقام در کلام اصحاب دایر و
میان متأخرین مشهور است و ما نیز میگوییم چند موضع دیگر در این باب هست که در این مقام شمرده اند و در مقامات
متفرقه ذکر کرده اند اول وضو از برای استخاره در جمیع انواع استخاره است دوم از برای درخواست حاجتی
از معصومین صلوات الله علیهم وضو مستحب است بجهت تعظیم سیوم اگر حدث اصغر در اثنای غسل جنابت متخلل
شود اصح آنست که وضو بعد از اتمام غسل مستحب است و بعضی بوجوب قایل شده اند و دلیل آن تمام نیست
چهارم از برای جماع که مقصود از آن فرزند باشد وضو سنت است و سبب سلامتی فرزند میشود از کوری
دل و نقصان عقل چنانچه در حدیث وارد شده و این نیز وضو از برای جماع زن حامله و در باب آن وضو
نیز حدیث وارد است پنجم اگر کسی یقین داشته باشد در وضو و در وقوع حدث بعد از آن شک کند و شک در
خاطرش بهم رسد و تردد خاطر طهارت او منتقض نمیشود بلکه بهمان متطهر است و وضو بر او واجب نیست اما
اعاده وضو سنت است ششم اگر متوضی العیاذ بالله مرتد شود و بعد از آن توبه کند وضو منتقض
نمیشود بلکه بر حال استمرار باقیست اما اعاده وضو مستحب است و با نقاض وضو و وجوب اعاده قول است
ضعیف و بی مستند هفتم شیخ طوسی رحمه الله تعالی در تهذیب و استبصار حکم کرده است که بعد از قص
شارب و تقلیم ظفر و نتف ابط اعاده وضو مستحب است بدلیل روایت ابی بکر حضرمی از مولای ما ابا جعفر
الباقر علیه السلام اما روایت دیگر وارد شده که بدعت است و حدیث نیز بر استحباب حمل میکند پس اولی احتیاط وضو
برشستن دست است چنانکه صریح حدیث حلبی از مولای ما ابو عبدالله الصادق علیه السلام وارد
و مثل آن در باب مصافحه مجوسی و مس کلب در استبصار مذکور است هشتم قرقره در شکم سبب استحباب
اعاده وضو میشود و موثقه مضمره سماعه را که ظاهر آن وجوبست در استبصار بر استحباب حمل کرده است

[illegible]

ایکی

بسند صحیح از عیص بن القاسم گفت مولای ما ابو عبدالله الصادق علیه السلام فرمود تحقیق که بر این مرد
پنجاه سال میگذرد و حال آنکه الله تعالی یک نماز از او در مدت پنجاه سال شرف قبول خود در نیاورده
و قبول نکرده است پس چه چیز قبیح تر از این است و اقبح تواند بود قسم بذات پاک الله تعالی که تحقیق که از همسایهها
و اصحاب خود می شناسید کسی که اگر از برای بعضی از شما نماز چنین کند از او قبول نمایید از جهت استخفاف او
باین نماز تحقیق که الله تعالی قبول نمیکند الا حسن تمام کامل را پس چون قبول نماید نماز ناقص مشوش مستخف
بحق آنرا ثالث عشر طریق ابا جعفر کلینی در جامع کافی فی الصحیح عن عبدالله عن ابی عبدالله علیه السلام انه
قال مر بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم رجل و هو یعالج بعض حجراته فقال یا رسول الله الا اکفیک
فقال شأنک فلما فرغ قال له رسول الله صلی الله علیه و آله حاجتک قال الجنة فاطرق رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم ثم قال نعم فلما ولی قال له یا عبدالله اعنا بطول السجود بسند صحیح از عبدالله بن سنان
از مولای ما ابی عبدالله الصادق علیه السلام فرمود که مردی گذشت بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که
بعمل بعضی از حجرات خود مشغول بود پس گفت یا رسول الله میخواهم که با این خدمت مشغول شوم و جناب ترا کفایت
کنم از شغل پس رسول علیه السلام با او گفت شأنک و تقدیر کلام آنست که ای آنچه شأن تست از اعمال آنچه
یعنی قصد امر خود بکن و بعمل آور آنچه آنرا میدانی پس آن شخص مشغول عمل شد و چون از اتمام آن عمل فارغ شد
رسول علیه و آله الصلوة و التسلیم با او گفت که حاجت خود را ذکر کن تا بانجام مقرون گردد گفت حاجت من
آنست که شفاعت من کنی و بهشت را از برای من ضامن باشی پس رسول الله صلی الله علیه و آله سر بزیر افکنده
ساعتی نظر بر زمین داشت پس سر بر آورده فرمود آری قبول کردم پس چون آن شخص پشت بجانب آنحضرت کرده
روی براه خود آورد سید اولین و آخرین او را ندا کرده گفت ای بنده الله تعالی تو نیز ما را اعانت و یاری
در باب شفاعت خود بدرازی سجود کن و مراد التزام نماز است و مواظبت بر دعا ماثور در سجده نماز و ابتهال است
رابع عشر از طریق من لا یحضره الفقیه مرسلاً قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از طریق کافی کلینی
فی الصحیح عن زراره عن ابی جعفر الباقر علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله قال عند موته لیس منی من

[illegible]

[illegible]

استخف بصلوته لا یرد علی الحوض لا والله لیس منی من شرب مسکرا لا یرد علی الحوض لا والله یعنی رسول الله در وقت ارتحال از دار دنیا فرمود که از من نیست کسی که بنماز خود استخفاف کند و اذکار و ادعیه و سنن و آداب که زینت و نور نماز است از نماز سلب نماید و آنرا تخفیف تمام نهد و آنکس در حوض بر من وارد نخواهد شد و این فقره را بتکریر موکد و تاکید را بقسم مقرون ساخته و همچنین فرمود که از من نیست کسی که مست کننده مانند خمر و نبیذ بیاشامد و بر من وارد نخواهد شد آنکس در حوض و باز این فقره را موکد بتکریر و مقرون بقسم ساخت و در اصول معتبره کتب حدیث ثابت که سید الصادقین مولانا ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام فرموده است که ان السارق من یسرق من صلوته بدترین دزدان دزدیست که از نماز خود چیزی میدزدد و زینت و زیور نماز خود را بدزدی غارت میکند حکایت میکنند که یکی از عارفین بعد از آنکه برین حدیث شریف مطلع شد میگفت ربنا اصلی سه رکعتین فی نفرغ عنها بمنزلة من یفرغ عن السرقة من الحیا یعنی بسیار است که دو رکعت نماز میگذارم از برای الله تعالی پس از آن نماز منصرف میشوم از خجالت و شرمندگی بمنزلهٔ دزدی که از دزدی منصرف شود

کتاب الطهارة

باب بداءة القول فی الطهارة اساس طهارت در لغت بمعنی نزاهت و نظافت و در اصطلاح شرع اسم وضوء و غسل و تیمم است بر وجهی که صلوح تاثیر در اباحت عبادت داشته باشد و هیچ یک از مجتهدین از ائمه سابقه را تعریف جامع و مانع که در اطراد و عکس از فساد سالم بوده باشد میسر نشده است و من در بعضی از مصنفات گفته ام الطهارة مس البشرة و ما فی حکمها بأحد الطهورین او ما فی حکمه بحسب حکم الشرع مشروطا بالنیة بالذات استقلالا طهارت ممسوس ساختن بشره است و آنچه در حکم بشره است به یکی از دو طهور که آب و خاک است یا آنچه قایم مقام آن بوده باشد بحسب حکم شرع مشروط بنیت بالذات بر سبیل استقلال این تعریف تامیت جامعیت و مانعیت را در عکس و طرد مستجمع و جمیع وجوه ایرادات و اعتراضات را در اطراد و انعکاس مستدفعست و وضوی مجدد و وضوی حایض و وضوی جماع محتلم و تیمم بر فراش و بالجمله جمیع افراد وضوء و غسل و تیمم و مسح طاهر موضع

جبهه

هرچند مستلزم تعدیه نجاست بمسجد نباشد چه مسجد مکان ازالهٔ خبث و رفع حدث نیست شیخ طوسی در نهایه و ابن ادریس در سرایر میگویند وضوئی که از حدث بول و غایط باشد در مسجد حرامست نه از سایر احداث و مشهور آنست که وضوء در مسجد مطلقا مکروهست و مرام نیست از هر حدث که بوده باشد و وضوء در مستنجا و بیت الخلا نیز مکروهست و نیز وضوء از اناء مفضض مکروهست و همچنین از اناء مصور بصور و تماثیل و مکروه در مقام بمعنی اصطلاحیست که یکی از احکام خمسه است یعنی ترک اولی و ارجح است همچنانکه نماز در حمام و ارادهٔ زن و صوم دهر و ابتدای بصوم [illegible] شعبان که عبارتست از سرار ماه با عدم رویت هلال بی مانعی از رویت و دیگر عبارات یا تحمیدات یا تسبیحات زهرا علیها السلام تکبیری یا تحمیدی یا تسبیحی زاید کردن که هر یک از اینها مکروه بهمین معنی ذکر کرده آن منحصر را الجمله بآن معنی که فعل آن سنتیست که موکد نیست و عبادتیست غیر کامل که نهایت مرتبهٔ کمال ندارد و ثوابی که بران مترتب میشود ثوابیست ناقص چنانچه شایع و مشهور است که اطلاق مکروه بر عبادات بر این وجه میباشد و تحقیق کلام در این باب در کتاب سبع شداد و در حواشی من لا یحضره الفقیه مبین شده است اساس مباح بودن نماز و طواف و مس خط مصحف و آنچه بآن ملحقست و قرات سور عزایم و ابعاض و آیات و کلمات آنها و داخل شدن در هر یک از مسجدین اعظمین و مکث نمودن در هر مسجدی از سایر مساجد و اجتیاز و مرور در مسجدین مخصوصا جنب حدث اکبر را موقوفست بر غسل و غسل شرط صحت و مشروعیت آنهاست اجماعا پس اگر یکی از امور مذکوره واجب بوده باشد غسل از برای استباحت آن واجب و ایقاع بنیت وجوب متعین خواهد بود و اگر مندوب باشد غسل که شرط صحت و اباحت آنست مندوب و نیت ندب در غسل متعین نیز و اتیان بآن غایت مندوبه بی غسل که شرط اباحت آنست حرام خواهد بود همچنانکه در وضو قیاس بآنچه شرط اباحت آنست گذشت و غسل در مواضع معینه از برای غایات مخصوصه سنتست که بتفصیل در ابواب غسل مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز هرگاه مکلف فارغ الذمه باشد از هر واجبی که مشروطست بطهارت قبل از دخول وقت نماز واجب از برای رفع حدث و اباحت نماز مندوب غسل کند بنیت استحباب حدث او مرتفع میشود و بهمان غسل نماز واجب بعد از دخول وقت

از وضو صحیح و موجب برائت ذمت و در وضو نیز چنین است و این حکم در هر یک از وضو و غسل اجماعیست
مسئله اصح پیش من آنست که طهارت شرط انعقاد صوم نیست و قضا و کفاره با تعمد بقای بر جنابت
تا طلوع فجر که در بعضی از روایات غیر صحیحة الاسناد وارد شده بر سبیل افضلیت و استحباب نه بر
سبیل لزوم و وجوب و صحت صیام خواه واجب و خواه مندوب بغسل قبل از طلوع فجر مرهون نیست بلکه
غسل مطلق شرط کمالست و رجحان صوم است نه شرط صحت و انعقاد الا غسل مستحاضه در زمان
استحاضه کثیره و متوسطه که صحت صوم مستحاضه با آن اغسال مشروط است و آن تنها در حکم حایض است و صلوة
و صوم از او اصلا صحیح نیست فاما غسل انقطاع استحاضه مثل غسل حیض و جنابت که شرط کمال و رجحان
صوم است نه شرط صحت و انعقاد و ابو جعفر بن بابویه رحمه الله تعالی عنه و غیر او از اعیان متقدمین و
بعضی از فضلای متاخرین در این فتوی اتفاق دارند و محقق اعنی نجم المحققین رحمه الله تعالی در اکثر
مصنفات خود در این حکم متردد است و شیخ شهید قدس الله تعالی روحه در دروس فرق کرده است میان صوم واجب
و صوم مندوب و مشهور در میان عصر قول باشتراط است علی الاطلاق و وجوب قضا و کفاره چنانچه اختیار
شیخ طوسی است نور الله تعالی ضریحه در تهذیب و استبصار و مبسوط و علامه رحمه الله تعالی در مختلف و
قواعد و غیرهما و در منتهی توقف و در موضعی از تحریر استشکال کرده است و جد محقق من اعلی الله تعالی
قدره نیز با ایشان موافقت دارد احتجاج مشترطین بروایتیست که طریق اسنادش ضعیف و مفادش
اولویت و افضلیت است نه وجوب و لزوم و حجت ما نفس ظاهر قرآنست و ما یطابق احادیث معتبره و متظافره
که احتمال تاویل ندارد دیگر از جمله آنها صحیحه حبیب خثعمی است لاذو طریق صحیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
رسول الله صلی الله علیه و آله یصلی صلوة اللیل فی شهر رمضان ثم یجنب ثم یؤخر الغسل متعمدا حتی
یطلع الفجر مسئله قول اشتراطین وقت مشروعیت غسل از برای استباحت صوم آخر شب است که تا طلوع
فجر بیش از مقدار زمان غسل باقی نمانده باشد و قبل از آن وقت مشروع نیست و پس ما که قایل
باشتراط نیستیم قصد استباحت صوم در غسل مطلقا باطلست و غسل صحیح نیست الا اغسال مستحاضه

پس چون از آخر شب مقدار زمان غسل باقی ماند جنب و منقطعة الحیض را سنت است غسل جنابت و غسل
حیض بقصد رفع حدث از برای افضلیت و اکملیت صوم خواه واجب و خواه مندوب بر وجه استحباب نه بر سبیل حتم
و چون فجر طالع شود نماز فرض بهمان غسل صحیح است و بالجمله وقت غسل از برای اباحت با اکملیت صوم نظیر وقت
وضوی تاهب است از برای نماز و تضییق در وقت این غسل بیشتر است از تضییق در وقت آن وضو چه در
مشروعیت این غسل معتبر است که البته معلوم باشد که تا طلوع صبح مقدار گنجایش غسل باقی مانده است
بی زیاده و نقصان و اگر ممکن نباشد خواه که طریقه احتیاط مرعی دارد اولی آنست که اگر مشغول الذمه باشد
بنماز قضا در آن غسل کند بنیت وجوب از برای آن نماز قضا و اگر فارغ الذمه باشد از برای نماز بنیت
استحباب کند پس چون صبح طالع شود بهمان غسل صلوة و صوم هر دو از و صحیحست اجماعا مسئله اصح
پیش من مختار رسالة ایدر دروس و موجز و شرح قواعد است که غسل مس میت شرط صحت عبادتیست که اباحت
آن مشروط باشد بوضو پس غسل مس میت از برای اباحت صوم و دخول مسجدین و لبث در مساجد و قرائت
عزایم صحیح نیست چه حدث مس مانع از هیچ یک از این امور نیست بلکه همین مانع اباحت نماز و طواف و مس خط
مصحف است و آنچه ملحق بآن باشد و غسل مس از برای اباحت نماز مطلقا و طواف واجب و مس خط مصحف
صحیح است و نیز از برای افضلیت و اکملیت طواف مندوب و لبث در مساجد و قرائت عزایم صحیحست و رفع
حدث میکند و اباحت نماز بآن حاصل میشود و محقق رتبه که و معتبر آنست که مبادی غایات اصلا فرق نیست
بلکه حدث مس مانع جمیع آنست و هرچه اباحت آن مشروطست بغسل جنابت بغسل مس میت نیز مشروطست
اساس تیمم واجب میشود بدل از وضو و غسل از برای هرچه غسل و وضو از برای آن واجبست و سنت است
از برای هرچه وضو و غسل از برای آن سنت است و مباح میشود تیمم هرچه بغسل و وضو مباح میشود و تیمم
مختص است در میان طهارات ثلاث بخروج جنب از هر یک از مسجدین اعظمین خواه جنابت در مسجد عارض شده باشد
یا مجنب از خارج جاهلا یا ناسیا یا عامدا داخل مسجد شود که بجهت خروج تیمم واجبست و اصح آنست که
غسل جایز نیست اگرچه مستلزم تعدی نجاست بمسجد نباشد خواه زمان تیمم مساوی زمان غسل باشد خواه

کمتر و خواه بیشتر بدلیل ورود روایت در تیمم مسئله این تیمم بدل از غسل نیست بلکه اصلیست مستقل است
و نیت بدلیت در آن صحیح نیست و قصد استباحه خروج از آن مسجد و وجوب و قربت متعین است و عماد
الدین محمد بن علی و ابن حمزه در وسیله و سلار بن عبد العزیز در مراسم نفی وجوب کرده گفته اند که جنب را
تیمم از برای خروج از مسجدین مستحب است و این قول ضعیف و فرق میان مسجدین و سایر مساجد نکرده اند
و حکم لفظ منطوق حدیث و عمل بر قول مشهور است مسئله حایض منقطعة الحیض و حایض در زمان حیض مثل
جنب است در حکم وجوب این تیمم از برای خروج هرگاه در احد مسجدین ... باشد بدلیل النصوص
احادیث و استبعادی که محقق در معتبر کرده است در حایض بالفعل غیر منقطعة الحیض از آن جهت که طهارت در
حق او متصور نیست اجتهادیست در مقابل نص و حایض بالفعل در این تیمم قصد رفع حدث نمیکند مانند وضو
یا تیمم بدل از وضو در زمان حیض از برای جلوس در مصلی و بذکر آلهی مشغول بودن مسئله اقرب بیرون استحباب
این تیمم است از برای باقی مساجد غیر مسجدین الاعظمین همچنانچه مستفرد ذکر است مسئله در صورتی که زمان
خروج اقصر باشد از زمان تیمم نیز وجوب تیمم متعین است علی الاقرب بدلیل عموم نص و همچنین استحباب
لذ برای سایر مساجد مسئله متیمم باین تیمم را واجبست که در خروج قصد اقرب طرق کند اما اسراع در مشی
بیشتر از مقدار عادت واجب نیست مسئله حایض منقطعة الحیض را تیمم بدل از غسل هرگاه غسل میسر نباشد
از برای اباحه وطی واجبست اگر غسل را شرط اباحه وطی دانیم بدلیل روایت عمار ساباطی از مولانا ابی عبد الله
الصادق علیه السلام و مستحبست اگر غسل را شرط اباحه ندانیم و روایت را بر استحباب حمل کنیم مسئله صدوق
مقدم علی بن بابویه رضوان الله تعالی علیه وضوی حایض را از برای جلوس و ذکر آلهی در مصلای خود
واجب دانسته است پس بر قول او در صورت تعذر وضو تیمم بدل از آن وضو واجبست و بنابر
قول مشهور که مختار است آن وضو مستحب و در صورت تعذر وضو تیمم بنیت بدلیت وضو نیز بسبیل
استحبابست و علامه رحمه الله تعالی در نهایه در استحباب تیمم بدل از این وضو استشکال کرده است و تحقیق
آنست که محل اشکال نیست مسئله جمعی از اصحاب رضوان الله تعالی علیهم که صحت صوم را بغسل جنابت و

غسل حیض

غسل حیض قبل از طلوع فجر مشروط دانسته اند خلاف دارند در صورت تعذر غسل که آیا تیمم بدل از غسل
قبل از طلوع فجر از برای اباحت صوم واجب باشد یا نه و بر تقدیر وجوب باز خلاف کرده اند که آیا بیدار
بودن تا طلوع فجر و تیمم را از حدث اصغر نگاه داشتن لازمست یا نه و بعد از وقوع حدث اصغر آیا
اعاده تیمم قبل از طلوع فجر واجبست یا نه و اقوی پیش محققین ایشان آنست که بر تقدیری که تیمم بدل از غسل
شرط اباحت صوم بوده باشد بیدار بودن بر آن تیمم لازم نیست و اعاده تیمم بعد از حدث اصغر واجب نیست
و این قول بعد از آنکه انسب باصحت صوم بغسل مسلم باشد اولی است بتحقیق بنابر آنکه معلوم خواهد شد
ان شاء الله العزیز که تیمم رافع حدثست تا وقت تمکن از مبدل منه و این از رفع مقیدا میگویند نه علی الاطلاق
چنانکه در وضو و غسلست و پس مراد آنست چنانکه دانسته شد که غسل جنابت و حیض از برای کمالیت
صوم مستحبست و شرط اصل صحت و اباحت نیست و تیمم نیز رفع حدث میکند لا الی غایه پس در صورت عدم تمکن
از غسل تیمم بدل از غسل قبل از طلوع فجر از برای اکملیت صوم مشروعست و بعد از حدث اصغر مثل خواب
و بول اعاده تیمم از برای اکملیت لازم نیست علی الاصح مسئله جنب یا حایض که متمکن از غسل نبوده باشد
چنین خواهد که طریقه احتیاط را رعایت داده اولی آنست که اگر فارغ الذمه باشد تیمم کند بدل از غسل به نیت
استباحت نماز بنا بر وجه الندب و چون بعد از طلوع کند بهمان تیمم مندوب صوم او صحیحست باتفاق و اگر
مشغول الذمه باشد تیمم کند بدل از غسل علی وجه الوجوب از برای نماز قضا چه بهمان تیمم صوم او مباح
منعقدست اتفاقا چنانچه در غسل گفته شد مسئله تیمم بدل از اغسال استحاضه با عدم تمکن از استعمال آب
شرط صحت صومست همچنانکه شرط صحت صلوتست اجماعا مسئله جنب یا حایض منقطعة الحیض چون تیمم شرعی
کرده باشد از برای استباحت نماز یا از برای اباحت لبث در مسجد ما دام که بر آن تیمم باشد لبث او خواهد آن
در مسجد جایزست و حرام نیست باتفاق اما بر قول اصح بسبب آنکه تیمم بدل از غسل رفع حدث اکبر میکند تا
وقت امکان غسل و این رافعیت بحدث اصغر منتقض نمیشود پس متیمم در حالت خواب نیز حدث جنابت و حیض
از وی منتفیست چنانکه در حالت بیداری و لبث در مساجد او را جایز و اما بنابر قول اکثر متاخرین که تیمم را رافع

حدث شمیده اند اصلا و حدث اصغر را ناقض تیمم میشمرند مطلقا لیب انکه متیمم در زمان بیداری متطهر است
ولبث در مسجد او را مباح و در حال خواب از ادای اخبار و مسلم تکلیف بر است و قلم تکلیف از او
ساقط و نیز روایت مخصوص اباحت خوابیدن جنب متیمم در مسجد وارد است و این اخبار در اباحت لطیف خواب
جنب است در شب ماه رمضان بعد از انتباه هتین تا طلوع فجر نزد قایلین باشتراط صحت صوم بطهارت
قبل از طلوع صبح چه آن اخبار پیش ایشان سایغ و مباحث اجماعا و لزوم قضا و کفاره مترتب است بر تفریط
و تقصیر که ادراک طلوع صبح با طهارت فوت شده است نه بر عقوبت در اثم چنانچه علامه رحمه الله در
در منتهی صریحا ذکر کرده است تیمم از برای خوابیدن ثابت است و بدل از وضو نیست بلکه اصلی و مستقل است
و از نیت بدلیت مجرد و از وضو با وجود آب و قدرت بر استعمال افضل است و مستند این احکام روایت و
افضل آنست که این تیمم بر روی زمین پاک باشد که صعید طیب عبارت از آنست و شرط نیست البته بر خاک
یا بر زمین یا بر سنگ واقع شود بلکه هرچه حاضر باشد که غبار داشته باشد کافیست مثل
رختخواب و جامه ... یا لحاف یا غیر آن با وجود سنگ و خاک و این حکم نیز در روایت وارد است مسئله
تیمم از برای ... نماز جنازه ... و این تیمم نیز اصلی و مستقل است و بدل از وضو و غسل نیست و از
نیت بدلیت مستغنی است و با وجود تمکن از استعمال آب مستحب و از وضو افضل است شیخ طوسی نور الله مرقده
ادعای انعقاد اجماع بر این حکم کرده است و مستند حکم موثقه سماعه است که جمیع اصحاب بمضمون آن عمل
عمل کرده اند الا ابو علی محمد بن جنید در مختصر احمدی که حدیث را تقیید کرده بضیق وقت و خوف فوات نماز
جنازه و محقق نجم الدین ابن سعید که در معتبر با او موافقت کرده است و این قول مهجور و معتمد قول اصحاب است
مسئله اگر متیمم آب بیابد و آب موجود شود قبل از تمکن از استعمال مفقود شود اصح آنست که تیمم او منتقض
نمیشود و اعاده او را مستحب است و بعضی گفته اند آن تیمم باطل میشود و اعاده تیمم او را واجب است و تفصیل این
مبحث در ابواب تیمم مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز مسئله اشبه آنست که هر غسل و وضوی واجب یا مندوب
رافع حدث یا غیر رافع حدث تیمم بدل آن باشد در وقت تعذر و هر تیمم البته بدل از غسل است یا از وضو

الا دمواد

الا در مواد معدوده که تیمم مستقل است در احداث و مستغنی است از اعتبار بدلیت چنانچه ذکر کردیم
مسئله بنا بر قول مختار که هرگاه حدث اصغر در اثنای غسل جنابت متخلل شود بعد از اکمال غسل
طهر و وضو با آن ... اگر بعد از اتمام غسل آب از برای وضو نبوده باشد تیمم بدل از وضو
بنیت بدلیت بروجه ندب و بر قول کسی که ضم وضو را واجب میداند اگر بعد از اکمال غسل از برای وضو آب
نماند بدل از وضو تیمم بنیت بدلیت بروجه وجوب واجب خواهد بود مسئله در صورتی که مکلف وضو کرده باشد
و آب از برای تجدید وضو که مستحب است نداشته باشد یا آب حاضر باشد و خوف تضرر مانع باشد از
استعمال تیمم بدل از وضوی تجدید بنیت بدلیت و قصد وجه استحباب او را مستحب خواهد بود و این مسئله
از فروع آن اصل است که تیمم بدل از وضو و غسل است مطلقا چنانچه از قرآن و حدیث مستفاد میشود
مسئله اشبه بلکه اصح آنست که تجدید تیمم از برای هر نماز خواه فریضه و خواه نافله سنت است همچنانکه تجدید
وضو سنت است چه حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است الطهر علی الطهر عشر حسنات
و فرموده است الصعید طهور المسلم و بطریق دیگر الصعید الطیب وضوء المسلم دلالت صریح بر آن دارد و روایاتی
که ظاهر منطوق آنها لزوم تیمم است از برای هر نماز چنانکه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست و سکونی
از ابو عبد الله الصادق علیه السلام و ابو همام از ابو الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده اند متعین است
حمل آنها بر استحباب چنانچه مسلک تهذیب و معتبر است و آنچه شیخ شهید محقق قدس الله روحه در ذکری
میگوید که استحباب تجدید تیمم بطریقی که از روایات ثابت میشود موافق مشرب تحقیق نیست

باب آداب الخلوة من الواجب والمندوب

است بر متخلی واجب ستر عورتین در زمان قضای
حاجت از ناظر محترم که محرم شرعی نباشد و دیدن عورت متخلی بر او حرام باشد و ابن الجنید ستر عورتین را
بر متخلی واجب میداند مطلقا خواه ناظر محترم حاضر بوده باشد و خواه ناظر نبوده باشد همچنانکه
در نماز واجبست و ظاهر کلام شیخ شهید در بیان نیز اختیار اطلاقست و بالجمله قضای وطر از بول و غایط
با ستر عورت حرام است یعنی وجوب ستر عورت در تخلی ورای مطلق وجوب ستر عورتست چه میتواند بود

کدام یک از نفس واجب بوده باشد و نیز از واجبات وضو وظایف امری دیگر باشد پس قضای حاجت
تخلی در نظر ناظر محترم علی المشهور و مطلق بنابر قول ابن جنید و ظاهر عبارت بیان متضمن دو محل حرام
و منشأ استحقاق دو درجه عقاب یکی از جهت کشف عورت نمودن و دیگری از جهت مکشوف العورة
متخلی بودن و وجوب ستر عورتین در نماز و تحریم نماز با کشف عورت نیز از این قبیل است و واجبست در
تخلی انحراف نمودن از سمت قبله یعنی بجانب مشرق یا مغرب و استقبال و استدبار قبله حرامست از باب
تعظیم کعبه مکرمه بنص حدیث شریف نبوی و حدیث اول سبطین و ثانی از اوصیای معصومین صلوات الله
و تسلیماته علی النبی و علیهم اجمعین و عورت را منحرف ساختن کافی نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند
بلکه انحراف بجمله بدن واجبست و مشهور آنست که میان صحرا و بنا در تحریم استقبال و استدبار فرقی نیست
و شیخ مفید رحمه الله فرق کرده میگوید در صحرا حرامست و در ابنیه مکروهست و در ذکری قول شیخ مفید
بر منوجه منقول شده که در صحاری مکروهست نه در ابنیه و سلار با مفید موافقت کرده در صحرا حرام میداند
نه در ابنیه و نزد ابن جنید رحمه الله تعالی اجتناب از سمت قبله مطلقا مستحبست و علامه در نهایه میگوید
محتملست که نهی از استدبار مختص بوده باشد بمدینه مشرفه و مواضعی که در حوالی مدینه مشرفه است چه استدبار
کعبه معظمه آنجا مستلزم استقبال بیت المقدس مبارکست و تعظیم بیت نیز لازمست و هیچ یک از این اقوال
بیش از اصلی ندارد و اعتماد بر قول مشهورست و واجبست تطهیر مخرج بول از نجاست خبث بول و نجاست غائط
بطریقی مقرر شرعی و استنجا در اصطلاح شرع عبارت از آنست و احکام آن در باب دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و قول شیخ طوسی رحمه الله تعالی در استبصار آنست که استبرا بعد از فراغ از بول واجبست قبل از استنجا
و مشهور نزد اصحاب رضوان الله تعالی علیهم استحباب است پس واجبات تخلی بر قول استبصار چهار است
و بر قول مشهور سه مسئله اگر کسی بسبب عذری مثل مرض از جلوس و قیام عاجز باشد و مضطجع یعنی بپهلو یا مستلقی
بر پشت از جنبین متخلی شود استقبال منهی عنه در حق او قیاس بر استقبال مامور به در وقت نماز است مسئله
اشبه آنست که در مسجد در قاروره یا اناء بول کردن بر وجهی که نجاست بمسجد و فرش و ادوات و آلات

متعدد

متعدی نشود حرامست بجهت تعظیم مسجد اگر چه ادخال نجاست غیر متعدی در مسجد جایز است علی الاقوی
اما مشهور آنست که مجموع وظایف تخلی و استنجا غیر واجبات از مکروهات که ترک آنها مستحب و
مسنونات که اتیان بآنها سنت است شصت و چهار است سی و شش از آنجمله وظیفه تخلی و بیست و هشت
وظیفه استنجاست و آنچه متوهم از متوهمین این عصر شنیده شده است که آداب خلوت و استنجا از واجبات
و محرمات و مکروهات و مسنونات بیست و یک چیز است از باب نقصان معرفت و وظایف استنجا در
باب خود مذکور خواهد شد ان شاء الله سبحانه اما وظایف تخلی اول مکروهست استقبال و استدبار قرص نیرین
بر وجهی که شعاع جرم آفتاب یا ماه بیکی از عورتین بتابد و نهی نیز از آن وارد شده بجهت احترام
دوم استقبال و استدبار باد مکروهست و در حدیث و صحیح ثانی و سبط اول علیه السلام نهی از آن وارد است
سیوم در زمین صلب بول کردن مکروهست بمنطوق حدیث و بسبب آنکه مظنه رجوع قطراتست و رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است استنزهوا من البول فان عامة عذاب القبر منه در نزاهت از بول احتیاط
کنید که اکثر عذاب قبر از آنست چهارم در جحر یعنی بضم جیم و اسکان حای مهمله یعنی سوراخ مار و سایر حشرات
بول کردن مکروهست و نهی از آن در حدیث شریف نبوی وارد شده بسبب تاذی حیوان یا بسبب مخافت اذیت از آنها
نسبت با انسان و بعضی گفته اند بجهت آنکه جحر حیوانات بکسر جیم و فتح حا مساکن جن است پنجم بول و غائط
در آب راکد و در آب جاری مکروهست و در راکد کراهت شدیدتر و غلیظتر است و در جاری نهی از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه روایت و وقت ضرورت مستثنی شده است و فرموده است ان للماء اهلا و ان
للارض اهلا و [illegible] در حواشی استبصار شرح آن کرده ام و در راکد نص از صادق علیه السلام و در حدیث دیگر وارد است
از صادق علیه السلام مرویست که در مطلق آب بول کردن محل خوف است از شیطان و بعضی گفته اند آب در شب
مخصوص جن است پس کراهت در شب اشد باشد و غلظت در غائط بیشتر است پس کراهت آن در آن اغلظ
خواهد بود بطریق اولی و صدوق مقدم علی بن بابویه رحمه الله تعالی گفته است بول در آب جاری نا جاری باشد
مکروه نیست چه از صادق علیه السلام باسانید متعدده روایت وارد شده که لا بأس به و جواز آنکه مقصود

در روایات از اینکه بچاه جو است باخته کراهت نسبت براکد و در بعض شهرها مانند بلاد
شام آبهای جاری مخصوص طهارتخانه و کنیف میشد از برای نشستن و بردن اخباث و فضلات چه در
در شرح قواعد میگوید اگر قائل بتحریم الطرد کراهت قضای حاجت در آن آبها بعید نخواهد بود ششم ایستاده
بول کردن مکروه است اگرچه در قاروره یا اناء بوده باشد و بول در هوا واقع نشود در سول الله صلی الله علیه و آله
وسلم فرموده است که بول کردن ایستاده بی علتی و عذری از شعار جفاست و از ابا عبد الله الصادق علیه السلام
مرویست که هر کس ایستاده بول کند بیم آن است که شیطان او را تخبیط کند یعنی بجنون یا بمرض دیگر مبتلا
او را فاسد کند هفتم تطمیح در بول یعنی بول کردن در هوا خواه نشسته و خواه ایستاده مکروهست و بر بالای بام
یا بالای دیوار یا بر کنار بام یا دیوار نشستن و در هوا بر شغل بول کردن از جمله تطمیح است و در حدیث شریف نهی بلیغ
از آن نهی واقع شده هشتم تخلی و دفع فضله در مشارع مکروهست و آن جمع شریعه است یعنی محل آب برداشتن
مردم از نهر نهم در شوارع نیز مکروهست و آن جمع شارع است یعنی طریق و ممر مردم خواه شارع عام باشد و
خواه مختص بقومی دهم در زیر درخت مثمره یعنی درخت میوه دار بار آور مکروهست هرچند بالفعل میوه نداشته
باشد و موضع کراهت آن مقدار از زمین است که مسقط میوه آن درخت باشد نهی تنزیهی از همه اینها در احادیث
وارد است و ابو جعفر الباقر علیه السلام فرموده که بیم تنفیر ملائکه موکل بر ثمار و اشجار است یازدهم
مکروهست در فنای دار یعنی فضای پیش درگاه دکان و خانه که بمجاورت از حریم و داخل ملک نیست
و خصوصا افنیه مساجد و حریم مساجد که در حکم حریم مساجد است بمنطوق حدیث کاظم علیه السلام دوازدهم
در مجاری و ممر آب مکروهست اگرچه بالفعل آب در آن ایستاده باشد سیزدهم در فی نزال یعنی موضع سایه که محل
نزول قافله و منزل و ورود مترددین باشد ابو الحسن الکاظم الاول علیه السلام بر آن نص کرده و رسول الله صلی الله
علیه و آله فرموده ملعون المتغوط فی ظل النزال ملعون بطریق دیگر ثلث ملعون من فعلهن المتغوط فی ظل النزال
والمانع الماء المشارب الساد الطریق المسلوک چهاردهم در ملاعن منصوص حدیث شریف نبوی یعنی مواضع
لعن و تفسیر کرده اند بمکان اجتماع مردم و در حدیث سید الساجدین علیه السلام تفسیر آن بدر دکانها و خانه مردمان

وارد است

وارد است پانزدهم در شطوط انهار یعنی کنار نهر مطلقا بنص سید الساجدین و ابو الحسن الکاظم علیهما السلام
و الحقت آن کنار چاه و موضعی که مردم از آن متاذی شوند علی الاطلاق شانزدهم مکروهست استصحاب
مصحف با خود در وقت تخلی و داخل آن در بیت الخلا یا آنچه اسم مختص جناب مقدس الله تعالی بر آن مکتوب یا
منقوش باشد مثل انگشتری یا لوحی از الواح و ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از تخلی
خاتم را نزع فرموده از خود دور میکرد و همچنین امیر المومنین علیه السلام بازوبند و تعویذ و دعا را از خود جدا
مینموده و در الفاظ و اسمای مشترکه میان قرآن و اسماء الله و غیر آن معتبر قصد کاتب است و الحاق اسم نبی و
اسماء ائمه صلوات الله علیه و علیهم باینکه در کراهت محل نظر است و اولی الحاق است از باب تعظیم و احترام
و شیخ شهید در ذکری میگوید اگر کاغذ با خود داشتن مکروه نیست هفدهم استصحاب دراهم بیض بکسر بای موحده
بصیغه جمع ابیض یعنی او خال زر سفید خالص با خود در بیت الخلا مکروهست مگر آنکه مصرور یعنی در همیان باشد
کراهت آن خواهد دانست چنانکه از ابا عبد الله الصادق علیه السلام مرویست که از پدر معصوم ابی جعفر
الباقر علیه السلام روایت کرده است و سلار ابن ادریس یحیی بن سعید در جامع و علامه در نهایه مسند وی
مصرور ذکر کرده اند یعنی در موضعی بسته باشد هجدهم سواک مطلق یعنی استیاک بهر سواک که بوده باشد
حتی با انگشت ابهام و مسبحه در بیت الخلا مکروهست و از ابو الحسن الکاظم علیه السلام مرویست که مورث بخر میشود
بخر بکسر بای موحده و خای معجمه یعنی رایحه کریهه دهن نوزدهم اکل و شرب در بیت الخلا وقت تخلی مکروهست
چه مستلزم خباثت و دنائت نفس است و نیز مرسل صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه و روایت رئیس المحدثین
رضی الله تعالی عنه در کافی از مولای ما ابا جعفر الباقر علیه السلام و حدیث لقمه نان و آزاد کردن غلام مستند
حکم است بیستم استقبال بیت المقدس مکروهست از جهت شرف و احترام چنانکه علامه رحمه الله در نهایه و شیخ
شهید رفع الله درجته در ذکری ذکر کرده اند بیست و یکم اطاله جلوس در خلا یعنی زمان نشستن را دراز کردن
مکروهست حدیث وارد شده از باقر و صادق علیهما السلام که مورث باسور میشود منفرد بواسیر ببای موحده
و آن مرضی است مشهور مانند دمامیل در مقعده و بعضی ناسور ضبط کرده اند بنون و بحسب لغت تبدیل سین

پس او در هر دو جا بیراست بیست و دوم مس قضیب بدست راست مکروه است و جناب امیر علیه السلام از آن
نهی فرموده و در حدیث شریف نبوی الیمنی للاکل و الیسری للفرج وارد است بیست و سیوم تخلی از غایط
در مقابر و میان قبور مکروه است نهی از آن در حدیث وارد شده و کراهت در ذکر و بیان غیر ما مذکور است
بیست و چهارم تکلم در خلا مکروه است و صدوق در فقیه میگوید جایز نیست بدلیل نهی نبی صلی الله علیه و آله
از آن بود و در روایت آمده که هر که در حال خلا تکلم کند حاجت او منقضی نمیشود و مطلب او بنجاح نمیرسد و چند موضع
از آن استثنا شده است اول ذکر جناب مقدس الهی که جایز است بدلیل حدیث موسی علی نبینا و علیه السلام دوم
آیة الکرسی یا آیه کریمه الحمد لله رب العالمین بدلیل حدیث ابی عبدالله الصادق علیه السلام سیوم حکایت فصول
اذان بعد از فراغ موذن از هر فصل بدلیل آنکه در احادیث امر بحکایت اذان علی العموم واقع شده است
چهارم اللهم صل علی محمد و آل محمد گفتن اگر اسم مبارکش مذکور شود و متخلی بشنود پنجم رد سلام که واجب است
اما سلام کردن کسی مکروه است ششم حمد الهی بعد از عطسه هفتم تسمیه کردن عاطس را یعنی دعای رحمت
از برای او کردن و یرحمک الله گفتن بعد از عطسه او هشتم هرگاه مهم ضروری واقع شود که بالضروره تکلم
باید کرد بیست و پنجم ارتیاد یعنی طلب موضعی که مناسب بوده باشد از برای تخلی و استنجا و طلب موضعی مرتفع از
برای بول که خاک نرم بسیار داشته باشد سنت است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این باب اهتمام تمام داشته است
و در توقی از بول بفتح واو و تشدید قاف است مبالغه شدید عظیم میفرموده است و امر را امر کرده است بارتیاد
از برای بول و ابو الحسن الرضا علیه السلام فرموده است من فقه الرجل ان یرتاد لبوله بیست و ششم ستر تمام بدن
از انظار ناظرین سنت است بدخول خانه یا خیمه یا ابعاد در صحرا اگر ممکن نشود یعنی دور رفتن از نظر خلق پنهان
شدن یا دور و به ده یا بحجره یا درختی یا بشته نشستن چنانچه سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم میکرده است
و امر بآن فرموده است و نیز سنت است تاخیر کشف عورتین کردن تا وقت جلوس و نزدیک شدن بزمین از ذکر
مذکور است که دلیل استحباب فعل و عادت صلی الله علیه و آله و سلم که بایستی عمل میکرده است بیست و هفتم ابتدا
کردن در دخول بپای چپ و در خروج بپای راست مستحب است در عکس مساجد و هر دو اماکن شریفه و اگر در صحرا باشد

اگر قدم را

اگر قدم را تا موضع جلوس پای چپ کند و در انصراف اول قدم را پای راست بیست و هشتم در نشستن اعتماد بر
پای چپ کردن و کشاده داشتن و دور ساختن پای راست سنت است بدلیل حدیث شریف نبوی بیست و نهم تغطیه
راس یعنی پوشیدن سر در بیت الخلا سنت است تا مانع باشد از وصول رایحه خبیثه بدماغ سی ام با تغطیه تقنع
راس در بیت الخلا مستحب است و آن عبارتست از قناع بکسر قاف یا چادر شب بر سر انداختن که تمام سر و گوش و
گردن را بگیرد و چون ابو عبدالله الصادق علیه السلام چنین میکرده است و مفید در مقنعه و محقق در معتبر ذکر کرده اند که
از سنن رسول الله بوده است صلی الله علیه و آله و سلم سی و یکم بعد از فراغ و انقطاع دریره بول استبرای از
بول سنت است علی الاصح و نهایه شیخ طوسی نور الله مرقده در استبصار و ظاهر روایتی که مستند او است وجوب
استبرا قبل از استنجا است و حمل آن بر استحباب متعین است سی و دوم تنحنح بضم ها و فتح نون و اسکان یا از ها
یعنی زمانی قلیل صبر نمودن بعد از فراغ پس بعد از آن استبرا کردن مستحب است چنانکه در حدیث از ابی
جعفر الباقر و ابو عبدالله الصادق علیهما السلام روایت شده است و طریق استبرا علی الاشهر آنست که انگشت وسطی را
از دست چپ بر مقعد گذاشته تا اصل قضیب و خصیتین بقوت تمام بکشد سه بار پس انگشت مسبحه را در زیر
قضیب و انگشت ابهام را بر بالا نهاده تا کنار حشفه سه بار دیگر بکشد پس حشفه را بفشرد و ذکر را بفشارند
سه بار که مجموع نه بار شود چنانچه مختار مبسوط و اختیار معتبر است و در استبصار و استبرا اتم و ابلغ است
و شیخ مفید روح الله روحه در مقنعه میگوید ما تحت انثیین را تا اصل قضیب یکبار و سطی دو بار یا سه بار
بکشد پس قضیب را از فوق و تحت میان ابهام و مسبحه گذاشته تمام از بیخ تا دو طرف دو بار یا سه بار باعتماد
تمام بکشد و سید مرتضی رضی الله عنه اکتفا بآن کرده است که تمام قضیب را از اصل تا طرف سه بار بقوت
بفشارند و بفشرد و مطلق حدیث سلیمان الباقر علیه السلام بطریق تهذیب و استبصار آنکه از اصل قضیب تا
طرف حشفه سه بار بفشرد و صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه کشیدن از مقعد تا انثیین با انگشت
سه بار و افشاندن تمام ذکر سه بار لازم و کافی میداند و در استبرا سه بار تنحنح مستحب است و ظاهر کلام ابن
لزوم بحث سی و سیوم استنجا بعد از فراغ و بعد از استبرا با تاخیر قبل از وضو تا تیمم سنت است و تقدیم

استنجا برو مهو و تیمم واجب نیست و صدوق در فقیه قایل بوجوب شده و چهارم اعداد نبل یعنی قرار دادن
و فراهم ساختن سنگ یا کلوخ بجهت استنجا و استنجا از مستحبات تخلی است بنص حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
اتقوا الملاعن و اعدوا النبل و اکثر محدثین نبل بفتح نون و بعضی بضم نون قبل از با مفتوحه روایت کرده اند و
اعداد آب از برای استنجا نیز از مستحبات خواهد بود بطریق اولی پنجم بعد از استبرا و استنجا دست کشیدن
کشیدن ایستاده است چنانچه مفید و شیخ علی و ابن البراج رحمهم الله تعالی ذکر کرده اند و در ذکری نیز
مذکور است ششم و هفتم استعاذه و تسمیه در وقت دخول بیت و دعا بطریق ماثور در چند موضع است
اول هر گاه خواهد که داخل شود بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَ بِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِیثِ الْمُخْبِثِ
الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ دوم بعد از دخول قبل از جلوس اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ الْحَافِظِ الْمُؤَدِّی اَللّٰهُمَّ اَمِطْ عَنِّی الْاَذیٰ وَ اَعِذْنِی مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ
و شارح لمعه در این مقام خبط نموده توهم کرده که محل این دعا و تحمید بعد از استعاذه و تسمیه است
نزد دخول سیوم حین الجلوس در وقت انفصال بگوید اَللّٰهُمَّ اَطْعَمْتَنِی طَیِّبًا فِی عَافِیَةٍ وَ اَخْرِجْ
مِنِّی خَبِیثًا فِی عَافِیَةٍ و صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم باین طریق میگفت اَللّٰهُمَّ کَمَا اَطْعَمْتَنِیهِ طَیِّبًا فِی عَافِیَةٍ فَاَخْرِجْهُ مِنِّی خَبِیثًا
فِی عَافِیَةٍ چهارم وقتی که نظر بر براز افتد اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی الْحَلَالَ وَ جَنِّبْنِی
الْحَرَامَ پنجم هنگام دیدن آب اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِسًا
ششم در وقت استنجا بگوید اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَ حَرِّمْهُمَا عَلَی النَّارِ
وَ وَفِّقْنِی لِمَا یُقَرِّبُنِی مِنْکَ یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ هفتم وقت بر خاستن و دست
دست بر شکم کشیدن اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَنَّانِی طَعَامِی وَ عَافَانِی مِنَ الْبَلْوَیٰ هشتم
در وقت خروج از بیت الخلا یا از مواضع تخلی در صحرا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی عَرَّفَنِی لَذَّتَهُ وَ
اَبْقَیٰ فِی جَسَدِی قُوَّتَهُ وَ اَخْرَجَ عَنِّی اَذَاهُ فَیَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ لَا یَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا

فی جسدی

و در روایتی فی جسدی بجای فی نسله بول کردن در آب مکروه نیست خواه جاری باشد و خواه ایستاده دیگر
در اخبار و روایت که نبی صلی الله علیه و آله و سلم را حجره مخصوص از برای آن بوده است اما باید که ظرفی را که بول
در آن باشد در منزل نگاه ندارند که نهی از آن وارد شده است و دعا و نماز در آن منزل مکروه است و ابو جعفر بابویه
رضوان الله تعالی علیه نیز از در خانه که بول یا خمر در آن خانه بوده باشد حرام میداند دهم مستحب است بعضی راه رفتن
در استبرا از خطر نیست و همچنین ایستادن و پای بر زمین زدن چنانچه مذهب بعضی از فقهای عامه است و استحباب آن
در استبرا نیز دلیلی ندارد در مسئله زنان را استبرا از بول لازم نیست و اگر قایل شویم باستحباب باید که زن در
جهت عرض استبرا کند بر خلاف مرد که استبرای او در جهت طول است و قول ابن الجنید آنست که زن را نیز تنحنح لازم
در استبرا است و مشهور آنست که وضو و تیمم بعد از استنجا بوده باشد و واجب نیست و تیمم مانند وضو قبل از
استنجا صحیح است علی الاقوی اگر در ضیق وقت واقع شده باشد یا در سعت وقت و عذری که مسوغ تیمم است
مرجو الزوال نبوده باشد و وقت بیان وضو و تیمم در تحکیم ضعیف است و ابن بابویه رحمه الله تعالی بخلاف آن حکم کرده
قبل از استنجا صحیح نمیداند و اگر واقع شده باشد اعاده آن را بعد از استنجا واجب میشمرد و دلیلی که صلاحیت
استدلال داشته باشد ندارد پس اهم استحباب اعاده است تتمه امام عسل علامه و علامه ابن فخر الدین
رازی در موضعی از کتاب نهایة العقول که سر جاده انصاف آمده بر امامیه تشنیع و اعتراض میکند که هر گاه
نبی علیه السلام در هدایت امت باین مقدار اهتمام داشته باشد که در باب بیت الخلا رفتن تنها سر و رسوم و ظیفه
تعلیم فرماید سوای واجبات و این امر سهل حقیر را برای امت مفوض ندارد چگونه تواند بود که از دنیا رحلت
کند و امیر و خلیفه و امامی که بعد از وفات آن نفس مقدس او حافظ احکام و شرع و مهد دین و مفیض اسلام و
سعادت امت بمتابعت و شقاوت ایشان بمخالفت او منوط بوده باشد نص نکرده و این چنین امر مهم و خطب عظیم
مرام مهمل گذارد و تعیین این مرتبه بلند پایه را که تالی نبوت و ثانی رسالت است باقتضای رای امت و مقتضای اختیار
ایشان تفویض نماید چنانکه طریقه اهل سنت است هیچ کسی که از نعمت عقل بهره داشته باشد هرگز این قول
باطل را باور ندارد و تجویز این احتمال محال را نهایت سخافت طبع و سفاهت نفس و منتهای مراتب سخافت و جهل

صراط مستقیم حکم کند که در اقوال حکمت بالغه و سنت عادت اولی و اجبست که امام خلق و خلیفه رسول الله
از جانب جناب مقدس نبوی منصوص و منصوص صریح رسول آنحضرت منصوص بحسب استحقاق ذاتی کمال جوهر نفس
قدسی در فطرت اولی و اتصاف باوصاف ملکات ملکیه و اصناف کمالات بشریه در فطرت ثانیه بابند درجه
عالیه مخصوص باشد چنانکه مذهب شیعه است و منکران تحقیق در نظر صاحب نظران از دایره بصیرت عقل خارج
و از جاده استقامت جبلی فطرت انسانی بیرون شتافته و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور باب
آداب الاستنجاء اسم استنجا بحسب لغت استفعالست یا از نجوه بفتح نون و اسکان جیم بمعنی زمین مرتفع
یا از نجو بمعنی قطع و ازاله یا بمعنی کشط و کشف و در اصطلاح فقها عبارتست از ازاله خبثیت بول و براز از
مخرجین بطریق متعارف و براز بفتح با بی موحده کنایتست از نجو بفتح نون و اسکان جیم و آن غایط است
و استنجا از بول بآب مطلق طاهر واجب و متعین است و بهیچ چیز دیگر جایز نیست و بغیر از آب چیز ازاله خبث
بول نمیکند بنص سید المرسلین و اوصیای معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و اجماع مجتهدین
فرقه ناجیه امامیه رضوان الله تعالی علیهم و اقل مقداری که مجزیست دو مثل بولست که بر حشفه مانده باشد
با تخلل انفصال که دو مرتبه آب ریختن متحقق شود چنانکه حدیث نشیط بن صالح از ابو عبد الله الصادق علیه السلام
افاده آن میکند و در فقیه لفظ مرتین بر بجای مثلین مذکور است و توقف علامه رحمة الله تعالی در منتهی در صحت حدیث
بجهت آنکه مذکور در سند جلیل القدر و معروف الحال و حالات و توثیق در علم رجال ثابت و مستبین است
و نیز منطوق روایات دیگر که ازاله نجاست بول از بدن یا از رخت بدو بار شستن میشود مخرج بول را شامل است
و ابو الصلاح حلبی رحمه الله تعالی نقل مقدار کرده میگوید ضابطه در استنجا از بول مقداریست که آب زایل کند
عین نجاست و اثر آن باشد و تعدد و تخلل انفصال در شستن لازم نیست و علامه نیز رحمه الله تعالی
در نهایه اختیار این قول کرده است و پس مرعمل و اعتماد بر قول مشهور است و استنجا از براز اگر از مخرج متعدی
شده حواشی و حوالی اطراف مخرج را آلوده ساخته باشد مثل استنجا از بولست که آب واجبست و بغیر آب
مجزی نیست و این حکم نیز اجماعی و منصوص علیه است و حد معتبر مقرر شرعی ازاله عین است و اثر و معنی اثر اجزای

صغیره است

صغیره است از رطوبت عین یا از بقایای نجاست که در محل بعد از زوال و انقلاع جرم و تنشیف رطوبات
باقی مانده و حس بصر ادراک آن نکند تا زمانی از محل بآب زایل نشود و دست بجانب لامسه ادراک خشونت
محل نکند بی آنکه محل باقی است طهارت حاصل نیست ضابطه طهارت محل منطوق حدیث ابی الحسن
الرضا علیه السلام در صحیحه عبد الله بن المغیره و ابو یعلی سلار بن عبد العزیز تصریح بآواز خشونت محل ابراط
و حصول صریر را حد ضابطه طهارت میداند و محقق در معتبر میگوید حصول صریر مختلف میشود بحسب اختلاف حرارت
و برودت آب پس آن را ضابطه طهارت ساختن منضبط نیست و اگر براز از اطراف حلقه مخرج تعدی نکرده باشد
و حواشی و حوالی آن آلوده نشده باشد مخیر است که استنجا باحجار کند یا بآب یا جمع کند میان احجار دو بار
اول باحجار و آخر بآب اما اختیار آب افضل است و جمع کردن میانه احجار و آب افضل و اکمل است و حکم
نیز اجماع مجتهدین از علمای خاصه و فقهای عامه منعقد و نصوص احادیث وارد است و اخص اصل آن
از افضل رکریمه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین یا از جهت اختیار آب بر احجار یا از جهت جمع
میانه هر دو در کتب اخبار و اصول روایات و تعیین صحیح و ثابت و قول سعد و قاسم و عبد الله بن الزبیر
که انکار استنجا بآب میکرده اند پیش جمهور فقهای عامه نیز باطل و از درجه اعتبار ساقط و مخالف
قول و فعل رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم مسئله اگر بر مخرج بول آب ریخته شود زاید بر قدر دو آب
لازم نمی آید که اجزای غسل بعضی از بعضی متمایز باشد اعتبار تخلل انفصال و تعدد و غسل ساقط میشود
علی الاظهر و احتمال وجوب فصل و تکرار غسل تا دو مرتبه شستن علی الحقیقه بفعل آید نیز وجهی دارد و مگر
آنکه زمان غسل امتداد تمام داشته باشد و جدی تحریر بن اعلی الله تعالی درجته در شرح قواعد بسقوط این
احتمال علی الاطلاق حکم قطعی کرده است مسئله اجماع اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم منعقد است که
اکتفا در ازاله نجاست بول ذلک محل بعضی ما لیدن بدست یا بچیز دیگر لازم نیست چه آن نجاست را جرم نیست
تا احتیاج بدست مالیدن باشد بلکه ازاله عین نجاست آب و بعد از زوال عین آب ریختن بر محل کافیست
و اگر آب مفقود باشد مسح مخرج بول و تنشیف رطوبت نجاست بجسم طاهر مانند سنگ و خرقه و مدر و امثال آن

واجبست تا نماز صحیح باشد و محل آن پاک نمیشود و بر خبثیت نجاست بول باقی میماند پس نزد وجدان آب
استنجای آن بآب بطریق معهود شرعی چنانچه مذکور شد واجبست تا نجاست خبث بول زایل و محل طاهر و تمکن
بنماز مشروع شود مسئله اغلف با عجام عین بعد از همزه و فا بعد از لام یعنی کسی که مختون نباشد و اجبست
کشف بسره بضم موحده و اسکان مهمله قبل از رای مفتوحه که عبارتست از راس حشفه اگر ممکن بوده باشد
تا آب بر مخرج بول وارد شود چه از بواطن نیست تا وجوب غسل ساقط باشد بلکه در حکم ظاهر و شستن آن
بحکم شرع واجبست و اگر مرتتق بضم میم و اسکان را و فتح تای اول و کسر تای ثانیه قبل از قاف یعنی غلاف با
بسره ملتصق و چسبیده باشد اشبه پس آنست که بقدر ممکن ایصال آب باتحت غلاف از بسره لازمست
همچنانکه جد متبحر من در شرح قواعد گفته است و علامه در منتهی و شهید محقق در ذکری الحاق آن بواطن کرده
میگویند حکم مختتن بر وجاری و ظاهر غلاف یکی بسره واجب الغسل و اعتبار وصول آب باتحت ساقطست
مسئله در استنجا مطلقا شستن باطن لازم نیست و در عدم وجوب غسل میان مرد و زن خواه بکر و خواه
ثیب فرق نیست و بر ثیب غسل آنچه از فرج ظاهر میشود در وقت جلوس بر قدمین واجبست و اگر داند که بول
بمخرج ذکر و مخرج ولد و حیض رسیده است شستن آنچه ظاهر باشد واجبست مسئله غسل احلیل و فرج از آنچه
بیرون آید سوای بول مثل منی و خون واجب نیست خواه جامد باشد مثل سنگریزه و کرم و خواه مایع باشد مثل ودی
و مذی و رطوبت فرج و سایر رطوبات اگر خالص باشد و آلوده نبوده باشد بنجاست و همچنین شستن دبر واجب
نیست از هرچه بیرون آید الا براز و چون مسئله در مطلق استنجا زوال عین و اثر معتبرست و در اینجا اعتبار بزوال
چنانچه در نص حدیث وارد شده است چه رایحه عرض است و مناط حکم نیست و در استنجا که عبارتست از استنجای
با حجار در براز غیر متعدی زوال اثر نیز معتبر نیست بلکه همین زوال عین با حجار لازم مسئله در استنجا
بسه سنگ معتبرست بالفعل یا بالقوه و یک سنگ که سه شعبه داشته باشد سه شعبه آن یک سنگ در اینجا مثل
سه سنگ متعدد بالفعلست علی الاقوی چه مقصود که ازاله نجاستست از محل با آن حاصل میشود و بلفظ مسحات
که در حدیث شریف نبوی وارد شده است شامل آن هست و ثلثة احجار که در احادیث وارد است منافی آن نیست

این قول

[illegible]

اینقول را اکثر اصحاب تحقیق اصح شمرده اند و قول نجم المحققین در معتبر آنست که سه شعبه یک سنگ کافی نیست
بلکه سه سنگ متعدد بالفعل میباید و بعضی از متاخرین تابع او شده اند و شیخ طوسی در مبسوط گفته این قول
احوط قولین است و من در غیر این کتاب کلام معتبر را نقل کرده جواب احتجاج او گفته ام مسئله خلافی که نقل کردم
قیاس یک تحصل است فاما نسبت با نواحی متعدده سه محل مختلفه یک سنگ بلا خلاف محسوب از احجار و استنجا
میشود قطعا و اگر یک شعبه مستعمل نجس شده باشد شعبه دیگر که طاهر باشد از احجار استنجا محسوب دیگر میشود بوده
بلا خلاف مسئله استجمار اختصاص بسنگ ندارد بلکه آجر و خزف که سفال است و مدر که کلوخ است و چوب و
خرقه که خشونت داشته باشد و هر جسمی صیقل که مزیل عین و قالع اجزای نجاست تواند بود و نهی از استعمال
آن وارد نشده باشد مجزی است و استنجا بکرسف یعنی پنبه از ثانی المبطلین ابو عبدالله الحسین عکبری للمیم
مرویست و سلار بن عبدالعزیز اعتبار کرده است که جسم ارضی باشد که اصل و ماده آن زمین بوده
باشد و ابن الجنید میگوید آجر و خزف مجزی نیست مگر آنکه ملابس طین یا تحت ملابس باشد و در حدیث
رسول الله صلی الله علیه و آله وارد است که و یستنطی بثلثة احجار او ثلثة اعواد او ثلث حثیات من تراب
استنطی صیغه امر است از استنطابه و آن طلب پاکی بودنست و اعواد جمع عود است یعنی پاره چوب و حثیات
جمع یک جای مهموده مثلث الحاء حثیه است یعنی پاره کف از خاک مسئله واجبست که اجسام استنجا طاهر بوده
باشد و نجس مجزی نیست بنص و اجماع مسئله استنجا بعظم و روث یعنی استخوان و سرگین حیوان مطلقا حرامست
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی تحریمی کرده و در بعضی از روایات فرموده است لا تستنجوا بالعظم
ولا بالروث فانه زاد اخوانکم من الجن یعنی مطعوم جن است و روایت کرده اند که فرموده است طعام
طعام جن و از روات طعام دواب ایشانست این حکم میان اصحاب ما محل اجماعست و از فقهای عامه ابو حنیفه
و مالک مخالفت کرده اند و هر گاه مطعوم جن استنجا حرام بوده باشد از جهت احترام پس مطعومات آدمی حرام بوده
بطریق اولی چه انس با حترام احق از جن است مسئله استنجا بجمیع مطعومات انسان حرامست خصوصا نان و گوشت
و فواکه و قند و نبات و ادویه و امثال آن چه احترام آنها مشترکست مسئله اگر کسی العیاذ بالله دانسته با ورق

مصحف مجید استنجی کند کافر و داخل کفار و حلیله او از جمله زوجه بیرون آمده بر او حرام و از او بائن می‌شود
هرچند این عمل بقصد استخفاف نکرده و هرچه اسمی از اسماء کریمه آلهیه و حسنی بر آن مکتوب یا منقور
بوده باشد همین حکم دارد و کتب علوم دینیه از احادیث و معرفة الله و فقه و تفسیر نیز در حکم تحریم
داخلست اما سبب ارتداد و کفر نیست الا بقصد استخفاف مسئله استنجی بتربت مبارکه مقدسه ابی
عبدالله الحسین علیه السلام که تریاق سموم و دوای امراض است حرام و بقصد استخفاف سبب کفر و ارتداد است
و تربت سایر مشاهد مقدسه معصومین نیز همین حکم دارد مسئله طهارت ادوات شرطست و استنجی
بجسمی که نجس یا متنجس بوده باشد مجزی نیست چنانکه آبی که طاهر نباشد استنجی با آن صحیح نیست اجماعا
و میان متنجسات باجناس نجاسات فرق نیست متنجس خواه بنجاست براز و خواه بنجاست دیگر از نجاسات
مزیل نجاست نمیتواند بود مطلقا مسئله اگر جسمی که طاهر بوده باشد مستعمل شود تطهیر محل با آن طاهر
متعین خواهد شد و استنجی با حجر طاهره بعد از آن قائل نخواهد داشت مطلقا علی الاصح علامه رحمه الله
تعالی در منتهی و نهایه میان نجاست غائط و سایر اجناس نجاسات فرق کرده میگوید اگر متنجس بنجاست
براز مستعمل شود مجزیست استعمالش سنگ طاهر بعد از آن کافی بوده باشد بنا بر آنکه جنس نجاست
یکیست و مختلف نیست و پس مر این فرق ضعیف است مسئله مستعمل مادام که نجس باشد مجزی نیست و حیض
بکارت که در احادیث وارد شده ندارد و بعد از ازاله نجاست از آن مجزیست و لازم نیست که آلات
استنجی در احدی الحالتین غیر مستعمل بوده باشد علی الاطلاق مسئله ادوات استنجا شرطست
که خشک بوده باشد و تا مبلول و با رطوبت باشد مجزی نیست هرچند که طاهر باشد و هرچند که رطوبت
آن از حد موضعی که بر آن واقع میشود تجاوز نکند و منتشر نشود چه اگر رطب باشد بملاقات محل نجس خواهد شد
و استعمال نجس صحیح نیست و نیز رطوبت آلت مانع از ازاله عین براز و سبب انتشار نجاست و تلویث می‌شود
و آنچه علامه در نهایه و شیخ شهید در ذکری گفته اند که در صورت عدم سرایت رطوبت محتمل که مجزی
بوده باشد ضعیف است مسئله شرطست که محل بنجاست دیگر غیر نجاست مخرج براز متنجس نبوده باشد

پس اگر براز

پس اگر براز با غیر ممتزج باشد یا نجاست دیگر عارض شود استجمار کافی نخواهد بود بلکه استنجا با آب
در این صورت متعین است مسئله خزف که ماده آن گل نجس بوده باشد چون در کوره آتش طبخ یابد و
آجر شود شیخ طوسی در مبسوط و علامه در نهایه گفته اند که طاهر میشود و استعمال آن آجر در استنجا
جایز است و پس جزا منقول ضعیف است و استنجا با آن آجر صحیح نیست مسئله اشبه آنست که جزوی از اجزا
یا عضوی از اعضای حیوان زنده که از آن حیوان منفصل شده باشد داخل محترمات نیست و استعمال
آن در استنجا جایز است و میان اجزای بدن منجی یا غیر او فرق نیست پس استنجا بدست یا عقب یعنی پاشنه
پای خود یا دیگری مجزیست و همچنین حیوان صغیر الجثه مانند عصفور یعنی گنجشک و امثال آن اگر تمامه در استنجا
مستعمل شود کافی و صحیحست مسئله شیخ شهید در ذکری با علامه در نهایه موافقت کرده میگوید طلا و نقره
و جواهر نفیسه معادن نزد اصحاب رضوان الله تعالی علیهم ملحق بمحترمات نیست و استعمال آنها در استنجا
جایز است و بعضی میگویند الحکم بعید است جواهر مذکوره چگونه بمحترمات ملحق نباشد با آنکه در ادویه قلبیه و
مطعومات محترمه داخلست و نیز در حدیث نزع انگشتری که نگین آن زمرد بوده باشد از دست در حال
استنجی وارد است بجهت احترام و احادیث تختم بخواتیم عقیق و یاقوت و فیروزه و زمرد دلالت بر کمال
احترام دارد و با جمله احوط و اشبه آنست که استعمال مذکورات در استنجی جایز نیست مسئله استنجی از زجاج
یعنی شیشه یا بجسمی که صیقل داشته باشد یا جسمی که زلق بوده باشد بتحریک زای و لام و قبل از جیم
یعنی لغزنده مجزی نیست چه قالع عین نجاست نمیتواند بود پس اگر جسم صیقل یا زلق مستعمل شود بعد از آن
استنجی با آب متعین خواهد بود اگر نجاست منتشر شده باشد مسئله جلد حیوان طاهر مجزیست خواه ماکول
اللحم و خواه غیر ماکول اللحم و میان مدبوغ و غیر مدبوغ فرق نیست مادام که مذکی باشد چه مذکی
علی الاطلاق طاهرست و علامه در نهایه میگوید غیر مذکی نیز هرگاه دباغت یافته باشد احتمال دارد که مجزی
نباشد مسئله مذهب سید مرتضی رضی الله تعالی عنه در مصباح و شیخ طوسی نور الله تعالی مرقده در مبسوط
و ابن ادریس رحمه الله تعالی در سرائر و بعض المحققین روح الله مضجعه در معتبر و جمعی دیگر از اصحاب آنست که

هرگاه سه جسم طاهر از اجسامی که استعمال آنها در استنجا حرامست مثل استخوان یا نان یا فاکهه یا غیر آن
از محترمات مستعمل شود بر وجهی که قالع نجاست از محل باشد آن استعمال هر چند مثمر اثم و عقوبت و خروج
از عهده تکلیف در باب استنجا با آن حاصل نیست بلکه بعد از آن استنجا با جسم جایز الاستعمال واجب است
اگر بسبب استعمال آن محترمات نجاست باز در حواشی محل منتشر نشده باشد و آب متعین است و استجمار کافی
نیست اگر نجاست انتشار یافته باشد بنا بر آنکه استنجا بطریقی مأموربه بفعلی منافی بوده است بلکه بروجه منهی
عنه واقع شده و نیز مشروعیت استجمار از باب رخصت و تخفیف است و معاصی مناط رخصت نمی باشد
مانند سفر معصیت که مسوغ قصر نیست و تعمد جنابت با علم بعدم امکان حصول آب که مناط صحت
تیمم نیست پس باید که بر مواقع اول و ترخیص شارع مقصور باشد و نزد علامه و فخر المحققین و شهید و محقق شیخ
وحید شیخ علی قدس الله تعالی اسرارهم اصح آنست که استعمال محترمات حرام و موجب اثم و عقاب است اما در
استنجا مجزی و سبب خروج از عهده تکلیف چه غرض شارع در این تکلیف مجرد هجران نجاست و زوال
خبثیت است و لهذا امر و طا بمقارنت نیت نیست پس نهی تحریمی در غیر عبادات مستلزم فساد نباشد
بجهت آنکه ایقاع آن بر وجه قربت مقصود و متعلق امر شارع نیست و پس ظاهرا معقول اقوی و قول اول
احوط است مسئله اگر در استنجا آب یا آلات استجمار مغصوب بوده باشد استعمال حرامست اما استنجا مجزی است
و این حکم موضع وفاق و محل اتفاق است و دلیل مصباح و [illegible] و سرایر و معتبر که در مسئله سابق منقول
شد بآن منتقض نمیشود از آنجهت که خصوصیت استنجا در نهی از استعمال آب یا آلت مغصوب مدخلیت
ندارد بلکه مطلق تصرف در مغصوب متعلق نهی است و این تصرف مخصوص از افراد آن مطلق و وفور افراد
طبیعت مطلق میباشد بخلاف نهی از استعمال محترمات که از حیثیت خصوص استنجا است پس قیاس احدهما بر
دیگری چنانچه مسلک محقق و منتهی و شرح قواعد و ذکری است قیاس مع الفارق و متضمن خلط ما بالعرض
بما بالذات و این بحث از سوانح وقت و از خواص این کتاب است مسئله اگر قلع عین نجاست از محل باستعمال
یک سنگ یا دو سنگ حاصل شود در اکتفا بعدد و استعمال سنگ سوم لازمست علی الاظهر و در ذکری [illegible]

کو فقها

کو فقها ما که لفظ اظهر حکم اصح بحسب اصطلاح فقها نسبت باین مقام موافق باشد بمقتضای ظاهر نص
فلیتمسح ثلث مسحات در حدیث شریف نبوی و بمدلول [illegible] لا یکتفی احدکم من الاستنجاء ثلثة احجار در حدیث ابی جعفر الباقر
علیه السلام و مفهوم حدیث ابی عبد الله الصادق علیه السلام که فرموده جرت السنة بثلثة احجار ابکار
و قول سلمان رضی الله عنه نهانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان نستنجی باقل من ثلثة احجار و مراد
از ابکار آنست که در حال استعمال بکر باشد پس مستعمل مادام که تطهیر نیافته باشد و بعد از تطهیر خشک
نشده باشد مجزی نیست چه در این استعمال بکارت ندارد مسئله اصحاب رضی الله تعالی عنهم در جواز توزیع
احجار ثلثه بر اجزای محل دو قول اختلاف کرده اند جمعی که بظاهر احادیث عمل میکنند میگویند استیعاب
تمامی محل بهر یک از احجار ثلثه واجب و توزیع کافی نیست و جمعی دیگر بتدقیق نظر کرده میگویند غرض
شارع از استجمار نیست الا زوال عین خبث پس اگر استعمال بسبیل توزیع مزیل عین باشد مجزی خواهد بود
چه ازاله خبث و امتثال امر و مصداق ثلث مسحات متحقق میشود و این قول اقوی و قول اول احوط است
و علامه در نهایه استشکال کرده است مسئله اگر احجار ثلثه ازاله عین نجاست نکند استعمال سنگ دیگر
تا بحدی که عین زایل شود واجبست اجماعا مسئله هرگاه بعد از زوال ثلثه عین نجاست زایل شود آنچه بعد از آن
بجهت اکمال نصاب ثلثه مستعمل شود طاهر خواهد بود و اشبه آنست که استعمال آن در استجمار مجزی باشد
و نهی از استعمال مستعمل شامل آن نباشد و علامه در قواعد نفی جواز کرده است مسئله اگر براز از غیر مسربه
بیرون آید بتشکیل سین مهمله بعد از میم مفتوحه و ضم را قبل از بای موحده یعنی مخرج طبیعی حکم استنجا
با حجار در او جاری خواهد بود بشرط انسداد مسربه یا اعتیاد خروج از آن موضع غیر طبیعی و بالجمله هرگاه
خروج از موضع غیر طبیعی بحدی رسد که ناقض وضو باشد احکام شرعیه استنجا بر آن مترتب میشود و مشکل
نیست که اشکال بوده باشد در تطهیر مسربه از استجمار بطریق مردان میکند و در استنجای از بول قبلین خنثی را
که عبارتست از احلیل و فرج آب متعین میشود و آن آب حکم آب استنجا دارد اگر خروج بول از قبلین معتاد باشد
مسئله مشهور از طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم آنست که استجمار با حجار و ما فی حکمها مانند استنجای

باب بطهر محلست واگر چیزی بعد از استنجا از غیر ملاقی محل شود تنجس نخواهد شد چه محل بعد از استنجا
طاهر است همچنانکه بعد از استنجا به آب طاهر است بمقتضای مفهوم قول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لا تستنجوا بالعظم والروث فانهما لا یطهران چه این مفهوم از اقوی مفاهیم است که حجیت وحجیت آن
در علم اصول فقه مبین شده است واز علمای خاصه بعضی واز فقهای عامه شافعی وحنفی میگویند بعد از
استعمال احجار ثلثه بطریقی مقرر عین محل بحال بر نجاست باقی میماند واحجار همین سبب جواز عفو از
نجاست محل میشود ومحل را طاهر نمیسازد چه عین نجاست اگرچه زایل است اما اثر باقیست مسئله رایحه اعتبار
ندارد وزوال آن در طهارت محل شرطیت مطلقا بدلیل نص واجماع در استنجا زوال عین ورطوبت بر از
معتبر است وبقای اثر ضرر ندارد ودر استنجای آب زوال عین واثر شرطست وبقای رایحه منافی حصول طهارت
نیست مسئله اگر باستعمال ادوات استنجا عین نجاست زایل گشته وبعد از زوال عین تا شرح هوا یا حرارت آفتاب
سبب زوال رطوبت نجاست ومنع حصول جفاف در محل باشد طهارت حاصل است ولازم نیست که استعمال
آلات سبب جفاف شود مسئله تحریم استقبال واستدبار قبله در حال استنجا همچنانکه در حال قضای حاجت
محل نظرات وجانب حکم تحریم اقوی است بدلیل قول ابی عبد الله الصادق علیه السلام لا تستقبل القبلة بغائط
وروایتی از عمر اسمعیل ... گشته در فقیه واز مسانید شیخ الطایفه در تهذیب ورئیس المحدثین در کافی مسئله اجماعی
است از خاصه وعامه معتقد است بر آنکه پیغمبر را علیه السلام زمین ابتلاع میکرده واز جمله معجزات آنحضرت
نجو ندیده صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه گفته است ولم یر للنبی علیه السلام قط نجو لان الله تبارک وتعالی
وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه ومشهور آنست که این خاصیت از خواص حضرت علیه السلام ووجه علامات
امام که در آخر فقیه روایت شده انجیه است از جمله علامات معدوده است ودر اخبار وارد است که در ایام حرب
معاویه زمین ابتلاع نجو امیر المومنین علیه السلام کرده است وابتلاع که ثبوت آن را اجماعیت مخصوص آنحضرت است
چه در حدیث وارد شده که ام ایمن بول انبیا را علیه السلام آشامیده است چنانچه تفصیل در باب نجاسات مذکور
خواهد شد انشاء الله العزیز **تنبیه** آنچه در اصول الاحادیث از طریق ابو جعفر ثلثه رئیس المحدثین وصدوق

وشیخ الطایفه

وشیخ الطایفه مرویست باسناد صحیح از داود بن فرقد که مولای ما ابو عبد الله الصادق علیه السلام فرموده
کان بنو اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاریض وقد وسع الله تعالی علیکم
باوسع ما بین السماء والارض وجعل لکم الماء طهورا فانظروا کیف تکونون مراد از آن غیر مخرج بول است واصر که
در تنزیل کریم واقعست ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا مفسرین آنرا بتکالیف شاقه تفسیر
کرده اند مثل قتل النفس در توبه وقطع موضع نجاست از بدن ودرخت بمقراض وپنجاه نماز در هر شبانروز
وصرف ربع مال در زکوة واجب وموضع نجاست که قطع میکرده اند ماعدای مخرج بول ومسر برابر بوده است
که آن هردو محل استنجاست استنجا پنج است چنانچه فیما سبق مذکور شد اول سنت است در برابر مخرج معدل
اختیار آب بر احجار در متعدی جمع میان هر دو وجمع میان هر دو مطلقا در استحباب افضل واکملست و
مستحب در مقام بمعنی افضل افراد واجب تخییریست چه وجوب تخییری با استحباب عینی معنی ندارد ومعنی
اصطلاحی که قسیم مطلق واجب و یکی از احکام خمسه است دوم دلک ومسح مخرج بول در استنجا وازاله عین خبث
بحجر طاهر اولا استحبابست بعد از استبرا وتجدید از شستن وآب ریختن واستحباب آن در بیان شهید
قدس الله نفسه مذکور است سیوم آب ریختن بر مخرج بول زاید بر قدر واجب که عبارتست از دو مثل ما علی الحشفه
سنت است چهارم تقدیم شستن هر دو دست از موضع زند براد خال آنها در اناء وآب برداشتن بجهت استنجا
داخل مستحبات استنجاست در مقنعه وتهذیب ودر فقیه تصریح شده که دو بار مطلقا ودر نفلیه گفته است که اظهر
که از برای وضو سنت است قبل از وضو مراد آنکه از برای بول یکبار واز برای براز دو بار چنانچه شارح در
شرح تقریر کرده است وپیش من تخریج این استحباب ابعد است زیرا که ادعای شمول اقوال باقر وصادق علیهما السلام
الحکم را چنانچه در ذکر مقصد آن شده مقام تامل است پنجم تقدیم استنجا از براز بر استبرا واستنجا از بول
بجهت آنکه بول بعد از اکمال استبرا بلا تأخیر مستحبست وعمار ساباطی از ابی عبد الله الصادق علیه السلام روایت
کرده است ششم تنحنح سه بار در استبرا افتاده است مطلقا مرد از اوزن را وفیما سبق ذکر کردیم که سلار بن عبد العزیز
بر مردان واجب میداند وابن الجنید بر زنان هفتم تجنب اعتبار خصوصیت استنجا مستحبات که آن اول

استنجا مباح بوده باشد و اگر مغصوب باشد استنجا بآن اعتبار که استنجا ست مکروه خواهد بود اگرچه
از جهت اعتبار تصرف در مغصوب حرام است مثل وضو از اناء مغصوب یا طلا یا نقره هشتم سنت است که
استنجا کننده مباشر استنجا باشد و اگر دیگری را متولی سازد مثل کنیزی که ملک او یا زوجه یا محلله او باشد
جایز است و حرام نیست نهم مستحب است که آلات استنجا مغصوب باشد بر زمین مثل سنگ یا کلوخی که مستحکم شده
باشد بکسر کاف بر صیغه اسم فاعل یا از نباتات زمین مثل چوب که صلابت و استحکام داشته باشد و چوب یا
خرقه یا خزف یا آجر و امثال آنها نبوده باشد دهم سنت است اکمال نصاب ثلثه احجار در صورتی که زوال
عین نجاست بکمتر از آن شدن باشد بجهت رعایت احتیاط و خروج از عهده خلاف یازدهم اکمال نصاب ثلثه
احجار در زوال عین بنا شد ایتار رعدد ما فوق ثلثه یعنی قطع استنجا بر عدد وتر کردن سنت است و اگر در عدد
زوج فوق ثلثه عین زایل شود اقتصار بر آن مکروه است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من استجمر
فلیوتر بهاء و ترا دوازدهم استعمال آب سرد در استنجا مستحب است ابو بصیر از صادق علیه السلام روایت کرده که
قطع بواسیر میکند سیزدهم ازاله اثر در استجمار از غیر متعدی سنت است چهاردهم ازاله رایحه مستحب است
و در استظهار ابلغست مطلق خواه در استجمار و خواه در استنجا بآب پانزدهم صبر کردن در استنجا
از برای مطلقا مستحب است و زیادتی تابع در قوت و شدت صبر هر گاه آب سرد و مستعمل باشد شانزدهم
وضع آلت استجمار را اول بر موضع طاهر از حول مقعد نزدیک بمحل نجاست سنت است بعد از آن تحریک آن
بجانب محل نجاست تا قلع عین کند از محل و نجاست را منتشر نسازد و قبل از ازاله عین نجاست از محل منتقل
نشود هفدهم استیعاب جمیع اجزای محل در قلع نجاست بهر یک از ادوات مستحب است بجهت خروج از عهده خلاف
و توزیع ادوات بر اجزای محل مکروه است هجدهم التقاط و اداره ادات یعنی بر بودن و بر داشتن
اجزای نجاست و ادات را حرکت دوری دادن بر محل نجاست سنت است تا بهر جزوی از اجزای ادات جزوی از
اجزای نجاست برداشته شود پس امرار ادات بر محل نجاست از جزوی از اجزای محل بجزوی دیگر منتقل
نشود مکروه است و اگر منتقل شود مجزی نیست و استجمار بعد از آن کافی نخواهد بود و استنجا بآب متعین خواهد

و علامه در نهایه

و علامه در نهایه و منتهی بطریق احتمال گفته بر تقدیر عدم انتقال نیز مجزی نیست از آن جهت که جزو ثانی
محل با جزو نجس آلت ملاقی خواهد شد و استعمال نجس جایز نیست نوزدهم سنت است که در استعمال سنگ
اول ابتدا از مقدم صفحه یمنی کرده تا مؤخر صفحه بکشد پس در صفحه یسری بحرکت دوری گردانیده از مؤخر صفحه
تا مقدم مسح کند و در سنگ ثانی بر عکس اول ابتدا از صفحه یسری کرده از مقدم تا مؤخر بکشد پس اداره
سنگ نموده صفحه یمنی را از مؤخر تا مقدم مسح کند و در ثالث از وسط ابتدا نموده مجموع صفحتین را جمله
واحده مسح کند و در هر مرتبه استیعاب اجزای محل را جمیعا بهر یک از احجار فوت نکنند و این طریق را چه
باید رعایت کردن خالی از عسری و شقتی نیست بیستم استنجا بآب سرد در ادا جهت طول مستحب است و زوال
در جهت عرض چنانکه در اخبار آمده بیست و یکم زنان را در استنجای بآب اهتمام داشتن و در شستن قبل و
دبر مبالغه تمام کردن مستحب است بمنطوق این حدیث شریف نبوی که باسناد متعدد مستفیض مروی است و صدوق
در فقیه مرسلا روایت کرده قال صلی الله علیه و آله و سلم لبعض نسائه مری النساء المؤمنات ان یستنجین
بالماء و یبالغن فانه مطهرة للحواشی و مذهبة للبواسیر مطهرة و مذهبة بفتح میم در هر دو لفظ بر صیغه
اسم مکان ابلغ و امتن است و بعضی بکسر میم محتمل دانسته اند بر صیغه اسم آلت و بعضی دیگر بضم میم ضبط کرده اند
بر صیغه اسم فاعل و در مذاق بلاغت مستعذب و گوارا نیست بیست و دوم استنجا در مکان نحو و محل قضای
حاجت مکروه است و مستحب است که محل استنجا غیر مکان نحو باشد بیست و سیوم سنگی که بعد از زوال عین مستعمل
شده باشد خواه از تتمه نصاب عدد ثلثه بجهت اکمال نصاب و خواه ما فوق نصاب از برای ایتار عدد
اگرچه طاهر است اما استعمال آن بار دیگر در استنجا مطلقا مکروه است آن شخص را و دیگری را خواه استعمال آن در
ازاله عین بوده باشد و خواه بجهت اکمال عدد ثلثه و خواه از برای ایتار عدد ما فوق ثلثه و حرام نیست اصلا
بیست و چهارم استنجا بآبی که مکروه الاستعمال باشد در وضو و غسل مکروه است مانند آب عیون حاره کبریتیه
و زاجیه چه در حدیث وارد است که آنها از فوح جهنم است بفتح فا و اهالی حاله بعد از زوال سکنه و ماند
آبی که در آفتاب گرم شده باشد چه در حدیث وارد شده که مورث برص است بیست و پنجم زوجه حره را

متولی استنجا ساختن که مباشر باشد مکروه است و مستند کراهت قول ابی عبدالله الصادق علیه السلام
و حرام است خواه بعقد دوام زوجه مستنجی بوده باشد و خواه بعقد منقطع و اما اگر زوجه مباشر آب ریختن
بر دست زوج و معین او در استنجا شود مثلا و زوج خود متولی استنجا باشد مکروه نیست پنجم
بدست راست استنجا کردن مطلقا مکروه است خواه بآب و خواه باحجار مگر بضرورت در موثقه سکونی از ابی عبدالله
الصادق علیه السلام وارد شده الاستنجاء بالیمین من الجفاء و معنی جفا دوریست از جاده دین و از طریق سنت
و در صحیح محمد بن عیسی عن یونس عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم ان یستنجی الرجل بیمینه و در اصول احادیث ثابت و مستفیض است ان رسول الله صلی الله علیه و آله
کانت الیمنی لطهوره و طعامه و الیسری لخلائه و ما کان من اذی فی ما استعانت بیمین در آب ریختن و لکن
دستی اما و امثال آن مکروه نیست پس ششم اگر در دست چپ انگشتری باشد که اسمی از اسمای حسنی
تجدیه و تقدیسه الله تعالی یا اسم نبی صلی الله علیه و آله یا اسم یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم
یا چیزی از آیات و الفاظ کریمه قرآن مجید بران منقوش باشد استنجا بدست چپ در این حال مکروه است
هرگاه از وصول نجاست بآن ایمن بوده باشد و الا حرام خواهد بود و در اسمی که میان یکی از انبیا یا ائمه
علیهم السلام و میان غیر ایشان مشترک باشد قصد کاتب و نقاش معتبر است چنانکه شیخ طوسی در تهذیب
ذکر کرده است در متن حدیث و عبارات اصحاب واقع است که در وقت استنجا آن خاتم را از دست چپ نزع کرده
بدست راست تحویل نماید و مراد آنست که بنزع و تحویل کراهت استنجا بدست چپ زایل میشود و این از آداب
استنجاست و اگرچه هنوز کراهت استصحاب آن با خود در بیت الخلا باقی میماند و آن از آداب خلوتست
چه استصحاب و ادخال آن در بیت الخلا مکروه است همچنانکه استصحاب آن با خود در حال مجامعت مکروه است و بالجمله
اگر در دست چپ باشد در استنجا دو مکروه بفعل میآید و اگر در دست راست یا موضع دیگر باشد همین
یک مکروه و آنچه شارح نفلیه توهم کرده که نزع و تحویل دفع کراهت نافی نیست ساقط است پس هفتم
خاتمی که نگین آن از حجاره زمزم باشد در دست چپ داشتن در حال استنجا مکروه است و در روایات امر بنزع آن

در وقت

در وقت استنجا علی سبیل الاستحباب وارد شده و همچنانکه استصحاب آن نیز با خود در بیت الخلا مکروه است و در نسخ
صحیحه کافی کلینی در مضمون این حدیث بجای لفظ زمزم لفظ زمرد واقع است بضم زای و میم و رای مشدده
قبل از دال مهمله و آن نوعیست نفیس از جواهر معدنی و انفس از زبرجد و شیخ الشهید قدس الله روحه در
ذکری گفته است و بمعنی مذاکره سید شیخ الشهید در نفلیه ذکر کرده است که استعمال منصرف است چه در استنجا
مستلزم است بعضی نهی منصرف یا وطلوع و محجه و ابهام نجاست بخلاف حال استبرا که استعمال منصرف [illegible] نیست
مسئله پس اصحاب را استنجا از خروج ریح و سنگ مثانه و کرم غیر متلطخ بنجاست و از خوارج که مظنه خروج
نجاست واجب نیست و سنت نیست اجماعا علامه رحمه الله تعالی در نهایه گفته است لقوله علیه السلام من استنجی
من ریح فلیس منا و در حدیثی از اوصیای معصومین صلوات الله علیهم نفی وجوب و استحباب آن متکرر است مسئله
آنچه بعد از استبرا از مخرج بول بیرون آید استنجا ندارد از آنجهت که نجس نیست و نقض وضو نمیکند در صحیحه
حریز از محمد بن مسلم از ابی جعفر الباقر علیه السلام در باب استبرا و کیفیت آن فرموده است فان خرج بعد
ذلک شیء فلیس من البول و لکنه من الحبائل و حبائل جمع حباله است و حباله جمع حبال [illegible] و مراد از او
که از جانب ظهر می آید و بمثانه که وعای بول است ارتباط ندارد مسئله استنجای مخرجین جمیعا وقتی لازم است که
خبث از [illegible] بیرون آمدن ثابت شده چه اگر بول یا براز تنها بیرون آید همان مخرج بخصوص اختصاص باستنجا
خواهد داشت لا غیر مسئله اگر مکلف نسیانا استنجا ناکرده وضو یا تیمم کند و نماز بجا آورد و چون متذکر شود
اعاده نماز بر او واجبست و اعاده وضو و تیمم مستحب چنانچه سابقا مذکور شد و میان استنجا از بول و استنجا
از براز در این حکم فرق نیست و ابن بابویه رضی الله تعالی عنه اعاده وضو و تیمم را نیز واجب میداند تنبیه
واجبات و محرمات تخلی و استنجا که ذکر کردیم شانزده است و مسنونات و مکروهات سی و چهار پس
[illegible] مجموع آداب خلوت و استنجا از واجب و حرام و مندوب و مکروه پنجاه باشد و الله سبحانه ولی
الفضل و التوفیق **باب سنن الاستطابة المطلقة** اساس استطابه استعمال طیب بکسر طا بمعنی
پاک و پاکیزگی و از جمله استطابه مطلقه است تطیب و استعمال طیب بکسر بمعنی مطلق عطریات و تقلیم اظفار

وجز شوارب یعنی ناخن گرفتن و از شارب چیزی قطع کردن در هر روز جمعه منشاء است که از خیر و استجلاب
ودر اصول حدیث از ابی عبد الله الصادق علیه السلام مرویست انهما ابلغ فی استنزال الرزق من التعقیب
فیما بین طلوع الفجر الی طلوع الشمس و هشام بن سالم از صادق علیه السلام روایت کرده که قلم اظفار در جمعه
امانست از جذام و جنون و برص و عمی و فرموده است وان لم تحتج فحکها حکا و در روایت دیگر وان لم تحتج
فامر علیها السکین و المقراض لعینه والا ناخن دراز باشد و احتیاج بگرفتن نداشته باشد بجهت تحصیل این فضیلت
کارد یا مقراض را مانند سوهان بر ناخنها کشیده اطراف را حک کند و در فقیه مرسلا از صادق علیه السلام
روایت کرده که اخذ شارب از جمعه امانست از جذام تا جمعه دیگر و حسین بن ابی العلا از صادق علیه السلام
پرسید که چیست ثواب آنکه اخذ شارب و قلم اظفار کند در هر جمعه قال علیه السلام لا یزال مطهرا الی الجمعة الاخری
و از مراسیل صدوق در فقیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یطولن احدکم شاربه فان الشیطان
یتخذه مخبأ یستتر به بتوسیط جیم مفتوحه میان میم مکسوره و نون شدده بمعنی سپر و در بعض از نسخ مخبأ — مجنأ
بتسکین خاء معجمه بعد از میم مفتوحه و فتح بای موحده قبل از همزه بر صیغه اسم مکان از خبأ و اختبأ
بمعنی ستر و استتار و خبا بکسر و مد فسطاط و خیمه را گویند که از شعر و صوف باشد و از طرق فقیه مرسلا
من قلم اظفاره یوم الجمعة لم تشعث انامله با هاء حای مفتوحه میان سین مهمله و فا از شعث تحریک بمعنی — تشعث
یبس و شقاق جلد یا لم تشعث با جیم سین و ثاء مثلثه از طرفین و اهمال عین مفتوحه در وسط از شعث
تحریک بمعنی انتشار و تفرق و تغیر جلد انامل حوالی اظفار و اصحاب استعمال آن بحسب لغت در تغیر و انتشار
متعارف است که از عدم مراعات ولقاء عارض میشود در صورت اولی که سین مهمله و فا باشد و فتح تای
مضارعه و ضم آن بر صیغه معلوم و مجهول احتمالست و در صورت ثانیه که سین معجمه و ثاء مثلثه باشد و بیان
فتح حرف مضارعه بر صیغه معلوم متعینست مسند ریش تراشیدن جایز نیست و حرام است و از زی مجوس بوده است
و کسی که ریش میتراشد از جمله و المغیرین خلق الله است چنانکه مفسرین گفته اند و از مراسیل صدوق است
رضوان الله تعالی علیه در فقیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان المجوس جزوا لحاهم و وفروا شواربهم

والا نحن

واما نحن نجز الشوارب و نعفی اللحی و هی الفطرة جز قطع است و لحی بکسر لام جمع لحیه است و توفیر شوارب
گذاشتن موی شارب بحال خود تا دراز شود و اعفاء لحیه بهمزه قطع باب افعال ترک جز لحیه و قطع ناکردن موی است
و فطرة عبارت از ملت اسلام و استوار خلق است و مراد از اعفاء در مقام مراعات حد اعتدال است بلکه
همچنین بگذار رسیدن و قطع کردن لحیه از شعار فطرت و طریق ملت بیرون آمدن و نیز نکوهیده و طریقه مجوس منع فی
و تشبه بودن است همچنین توفیر خارج از حد اعتدال و ترک اصلاح کردن و یکباره دراز گذاشتن شعر لحیه
تشبه بیهود و خروج از سنت و این احکام از احادیث مستفیضه اصول معتبره حدیث و از مراسیل مقبوله من لا
یحضره الفقیه است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا تشبهوا بالیهود
احفوا و اعفوا بفتح همزه قطع بنای فعال امر است از باب افعال احفاء عبارت از مبالغه کردن در ازاله و اعفاء
عبارت از ترک و باز گذاشتن امر است یعنی مبالغه کنید در جز شارب و ترک کنید قص لحیه را اما در اعفای لحیه
تشبه نکنید بیهود چه ایشان در اعفا و ترک اصلاح و تطویل لحیه مبالغه تمام دارند و در اکثر نسخ فقیه حفوا بضم
حاء مهمله و تشدید فا و فتحست و در ذکری نیز انچنان منقول شده از حف بمعنی نتف و قطع و ازاله شعر و لحیه و اولا
نقد کردیم اصح و اتم است و نیز از مراسیل فقیه است نظر رسول الله صلی الله علیه و آله الی رجل طویل اللحیة
فقال ما کان علی هذا لو هیأ من لحیته فبلغ الرجل ذلک فهیأ لحیته بین اللحیتین ثم دخل علی النبی صلی الله علیه و آله
فلما رآه قال هکذا فافعلوا هیأ بتشدید یا میان ها و همزه از تهیئه بمعنی اصلاح و استعمال آن با لام و من شایع است
و اللحیتین مثنیه لحیه است مانند البنین در مثنیه الیه و در بعض از نسخ اللحیین مکتوب است یعنی رسول الله صلی الله
علیه و آله نظر افتاد بر مردی طویل اللحیه پس فرمودند در اینچه مضرت رسد اگر لحیه خود را اصلاح کند و چیزی از
موی آن بگیرد پس آنچه سید المرسلین فرموده بود بآن مرد رسید و اصلاح کرده لحیه خود را میانه تطویل و تقصیر
توجه ساخت و بعد از آن داخل مجلس نبی علیه السلام شد چون سید المرسلین او را بهیئت اصلاح دید
فرمود اینچنین میباید همه چنین کنند و بالجمله تطویل لحیه داب یهود و حلق و جز زی مجوس و اقتصاد سنت
و دین اسلامست عامه محدثین اهل سنت در اصول صحاح خود روایت کرده اند که در مساجد که میان عامه

وعثمان گذشت در اوایل خلافت عثمان عایشه گفت انما سماک النبی علیه السلام باسم نعثل الیهودی وعثمان
گفت ان هذه الا عدوة لله و لرسوله ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح وامراة لوط پس عایشه
بمکه رفت وهمیشه با عثمان زشت میکفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا نعثل بفتح نون وسکون عین مهمله و
نون و ثاء مثلثه مفتوحتین قبل از لام اسم مردیست از یهود لمی یعنی طویل اللحیه که در مدینه مبارکه
بوده است وعثمان را از جهت طول لحیه شبیه او دیده نعثل میگفتند ورسول صلی الله علیه وآله وسلم او را باین
اسم خوانده است ابن الاثیر در نهایه باین عبارت گفته است کان اعداء عثمان یسمونه نعثلا تشبیها برجل مصری
کان طویل اللحیة اسمه نعثل وقیل النعثل الشیخ الاحمق وذکر الضباع ومنه حدیث عایشة اقتلوا نعثلا
تعنی عثمان وهذا کان منها لما غاضبته وذهبت الی مکه ومطرزی در مغرب گفته است نعثل اسم رجل من
اهل اصبهان کان طویل اللحیة فکان عثمان اذا نیل منه شبه بذلک الرجل لطول لحیته وفیروزآبادی
در قاموس گفته است النعثل کجعفر الذکر من الضباع والشیخ الاحمق ویهودی کان بالمدینة ورجل لحیانی
کان یشبه به عثمان اذا نیل منه مسئله حد اقتصار واعتدال در توفیر لحیه که زاید بران در آتش دوزخ خواهد
بود بنص حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مقدار یک قبضه است و در فقیه مرسلا از ابی عبدالله
الصادق علیه السلام روایت کرده وگفته و قال الصادق علیه السلام ما زاد فی اللحیة عن القبضة فهو فی النار
ونیز گفته است وقال الصادق علیه السلام تقبض بیدک علی لحیتک وتجز ما فضل مسئله قبضه که در مقدار
توفیر لحیه معتبر است ابتدای آن از ذقن است نه از ما تحت ذقن چه ما تحت ذقن را الجب لغت وجیب عرف و شرع
مسترسل لحیه میگویند ولحیه بکسر لام در لغت و در عرف شرع عبارت است از شعر نابت بر لحی بفتح لام و سکون حا
ولحی کرمنبت لحیه است استخوان ذقن و دو طرف ذقن است بر عظم فک اسفل که محاذی دندانهاست در قاموس گفته
اللحیة بالکسر شعر الخدین والذقن و در صحاح گفته اللحی منبت اللحیة من الانسان وغیره و در مغرب گفته است
اللحی العظم الذی علیه الاسنان پس بمقتضای نصوص احادیث ذقن وطرفین را ابتدا است کرفته آنچه از
مسترسل لحیه در جهت طول از قبضه بیرون افتد قص وجز آن لازم است مسئله اصلاح رعایت تدویر لحیه در

جهت عرض مستحب است و مستند حکم استحباب صحیحه محمد بن مسلم است از طریق فقیه واز طریق کافی قال رأیت ابا
جعفر الباقر علیه السلام یاخذ من لحیته فقال دورها مسئله موی سفید که در لحیه ظاهر شود کندن مکروه است و حرام
نیست و حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده الشیب نور فلا تنتفوه بر نهی تنزیهی محمول است
که مفاد آن کراهت است نه نهی تحریمی وانکه در حدیث دیگر فرموده است الشیب وقار بران دلالت دارد و دلالت
باین معنی که در احادیث اوصیای طاهرین علیهم الصلوة والتسلیم وارد است مقصود از آن بیان جواز است نه نفی
کراهت و پس مراد از آنست که کراهت متوقف شیب است بخصوص اما قص و جز مکروه نیست چنانچه صدوق
رضوان الله علیه در فقیه روایت کرده گفته است وکان علی علیه السلام لا یری بجز الشیب باسا ویکره نتفه
فالنهی عن نتف الشیب نهی کراهیة لا نهی تحریم لان الصادق علیه السلام یقول لا باس بجز الشمط ونتفه وجزه
احب الیّ من نتفه مسئله سنت است که قلم اظفار و قص شارب در هر روز جمعه بکند و صحیحه معتبره است
عبد الرحیم القصیر از ابی عبدالله جعفر ابن محمد علیه السلام روایت کرده انه قال من اخذ من اظفاره و شاربه
فی کل جمعة وقال حین یاخذه بسم الله وبالله وعلی سنة محمد وآل محمد صلوات الله علیه وعلیهم السلام لم تسقط
منه قلامة ولا جزازة الا کتب الله عز وجل له بها عتق نسمة ولم یمرض الا مرضه الذی یموت فیه قلامه و جزازه
بضم و تخفیف آن چیزیست که در تقلیم و جز از ناخن و موی ساقط میشود و نسمه بحرکت در اصل لغت از نسیم
ریح مأخوذ و از برای نفس انسان موضوع بوده و از آن نقل یافته اسم هر نفسی از نفوس انسانی شده است مسئله
تقلیم اظفار در روز پنجشنبه نیز مستحب است و دفع فقر و استجلاب غنا بران مترتب میشود بشرط آنکه یک ناخن
که در روز جمعه بگیرد چنانکه در فقیه و در کافی مرویست و در ذکری مذکور است قال الصادق علیه السلام من قص اظفاره
یوم الخمیس وترک واحدا لیوم الجمعة نفی الله عز وجل عنه الفقر و روایت شده که دفع رمد میکند مطلقا چنانچه در
صحیحه عبدالله بن ابی یعفور از صادق علیه السلام وتقلیم الاظفار یوم الخمیس یدفع الرمد ولیث و در
فقیه گفته است وقال ابو جعفر علیه السلام من اخذ من اظفاره کل خمیس لم یرمد ولده وقال رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم من قلم اظفاره یوم السبت ویوم الخمیس واخذ من شاربه عوفی من وجع الضرس ووجع العین مسئله

در قلم اظفار ابتدا از خنصر دست چپ و اختتام بخنصر دست راست مستحب است و آنکه صدوق در فقیه گفته
و روی فی خبر آخر انه من یقلم اظفاره یوم الجمعة یبدأ بالخنصر من الید الیسری و یختم بخنصر من الید الیمنی
اقتضای حصر این استحباب در روز جمعه نمیکند بلکه مقصود از یوم الجمعه بیان وقت فضیلت تقلیم است بلکه
توقیت تقلیم بروز جمعه و روز پنجشنبه کاهیست که ناخن بسیار دراز نباشد چه اگر دراز باشد تقلیم مستحب است
هر روز که بوده باشد چنانکه در فقیه روایت کرده قال موسی بن بکر للصادق علیه السلام ان اصحابنا یقولون
انما اخذ الشارب و الاظفار یوم الجمعة فقال سبحان الله خذها ان شئت یوم الجمعة وان شئت فی سایر
الایام و قال علیه السلام قصها اذا طالت و از آنچه گفته شد معلوم شد که آنکه از صادق علیه السلام روایت
قلموا اظفارکم یوم الثلثاء و استحموا یوم الاربعاء و اصیبوا من الحجامة حاجتکم یوم الخمیس و تطیبوا باطیب
طیبکم یوم الجمعة بر تقدیری محمولست که ناخن بسیار دراز شده باشد که بران تقدیر تقلیم سنت است
اگرچه روز سه شنبه باشد مسئله موی سر و شارب و لحیه و قلامه ناخن و خون فصد و حجامت و امثال آن را دفن
کردن سنت است و در فقیه مرسلا مرویست قال الصادق علیه السلام یدفن الرجل اظفاره و شعره اذا اخذ
منها و هی سنة و روی ان من السنة دفن الشعر و الظفر و الدم و از طریق رئیس المحدثین دیدکاف من ابی
کهمس عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا قال دفن الشعر و الظفر
مسئله بدانکه قلم ظفر مکروهست و مستحب است حک اظفار که ردیا بود ان بعد از قص یعنی از ریج کاغذ
و سیند بر ساختن و اطراف را از تفریقات بر راه آوردن و هموار و مستوی کردن سنت است و این سنن و
آداب همه در اخبار اهل البیت علیهم السلام وارد شده است مسئله صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه
میگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله للرجال قصوا اظافیرکم و للنساء اترکن من اظفارکن فانه ازین
لکن و مراد آنست که آنمقدار مبالغه که مردان را در قص اظفار است در هر پنجشنبه و جمعه مستحب است زنان را
مستحب نیست و آنکه ادخال لفظ من تبعیض کرده فرموده است اترکن من اظفارکن دلالت بر این معنی دارد
اسکن تسریح راس و لحیه بسی مهم است یعنی شانه بر موی زدن و تخلیل موی کردن بشانه و بعضی را از بعض جدا

جداست

جداست ختن سنت است خصوصا از برای هر نماز در فقیه و غیر آن از اصول حدیث مرویست که ابو الحسن
الرضا صلوات الله علیه در تفسیر خذوا زینتکم عند کل مسجد فرموده من ذلک التمشط عند کل صلوة و ابو
عبد الله الصادق علیه السلام فرموده است مشط الراس یذهب بالوباء و مشط اللحیة یشد الاضراس مشط
بالفتح میم مصدر است بمعنی تمشط و اتفاق اکثر استعمال مشط و مشط بضم میم آلت است بمعنی شانه و (بالوباء)
بعضی بکسر میم نیز نقل کرده اند و در قاموس تثلیث حرکت میم مذکور است وبا بنون و الف مقصور
بمعنی طاعونست و در فقیه از محدثین بالوباء بیای موحده و مد و همزه بعد از الف ممدود ضبط کرده اند و ابو
الحسن الکاظم علیه السلام فرموده است اذا سرحت لحیتک فامر المشط علی صدرک فانه یذهب بالوباء و الهم (بالوباء)
یعنی هرگاه لحیه خود را تسریح کنی مشط را فرود آورده بر سینه خود بکش که هم وبا یا وباء را میبرد و اندوه را میبرد
و هر وقت که تسریح کند هفت دفعه باز استبطال و هر بار بشمردن و ذکر شمردن و در تسریح تعدد کردن مستحب است در فقیه و کافی
و غیر هما مرویست قال الصادق علیه السلام من سرح لحیته سبعین مرة و عدها مرة مرة لم یقربه الشیطان
اربعین یوما و بعضی چهل مرتبه از جمله آن هفتاد در جهت تحت و سی مرتبه در جهت فوق روایت کرده اند مسئله
امشاط و تسریح لحیه بشانه که از استخوان فیل بوده باشد جایز است و جواز اتخاذ مشط از استخوان فیل از
ابی عبد الله الصادق و ابی الحسن الکاظم علیهما السلام مرویست و در صحاح احادیث عامه و خاصه ثابت است که
رسول الله صلی الله علیه و آله مشطی از عاج بوده است و عاج بمعنی استخوان فیل و ظروف غالیه و امثال آنها از استخوان
فیل جایز است و طهارت آن منصوص علیها و معتمد علیه امامیه است رضوان الله تعالی علیهم و شافعی
از نجس میگوید صدوق رضی الله تعالی عنه در فقیه گفته است لا باس بامشاط العاج و المکحل و المدهن
و قال موسی بن جعفر علیه السلام تمشطوا بالعاج فانه یذهب بالوباء و قال الصادق علیه السلام المشط یذهب بالوباء
و هو من و فی روایة احمد بن ابی عبد الله البرقی یذهب بالوباء و هو الضعف قال الله تعالی و لا تهنوا فی ذکری ای لا
تضعفوا مکحل بالکسر جمع مکحلات بضم میم و جای سرمه و آن سرمه دانست و مدهن جمع مداهن بضم میم و هاء ظرف
یعنی ظرف دهن و مراد در اینجا ظرف روغن است خوشبوی که بآن ادهان میکنند و در استخوان فیل است و الله اعلم

[illegible]

عاجست و بیاع آنرا عواج میگویند چنانچه در مجمل اللغة ابن فارس و صحاح و اساس زمخشری و جوهری و غیر آنها
مذکور است و از سیبویه نقل کرده اند که عواج صاحب عاج است و آنچه بعضی گمان کرده اند که عاج جمعست و
مفرد آن عاجه است وهمست غلط هم بحسب قیاس و هم بحسب سماع مسئله اکثر زنان بجهت تزیین موی دیگری را
با موی خود وصل میکنند حرامست و تحریم آن نسبت بفقها علما و قایلند در سنت نبویه و احادیث اوصیای معصومین
وارد و ثابت و مناط تحریم نجاست موی نیست بلکه از باب تغییر خلق الله و دخول در تحت عموم والمغیرین
خلق الله است شیخ الشهید در ذکری آورده است که بعضی چنین گفته اند که حکم تحریم از جهت نیست که اگر از
موی اجنبیه باشد نظر کردن بآن مورد احرام خواهد بود بلکه از جهت آنست که اگر زنیکه موی غیر را با موی خود وصل
کرده است مزوجه باشد محل تهمت خواهد شد و اگر مزوجه بوده باشد در مقام تدلیس خواهد بود بعد از آن
گفته است که بنابرین توهم کرده میشود که بسبب حرمت مزوجه را تدلیس نیست بر زوج خود لازم می آید که هر گاه از جانب
زوج اذن حاصل شود این عمل حرام نباشد پس حق آنست که گوییم مستند حکم تحریم اشتمال و رود نص بر عدم جواز
آن تغییر خلق الله و تدلیس در صبغة الله است مسئله در حدیث شریف نبوی وارد شده لعن الله الواصلة
والمستوصلة والواشمة والمستوشمة والواشرة والمستوشرة والنامصة والمتنمصة و در بعضی از روایات الواشرة
والموتشرة آمده است و در ذکری میگوید و فی روایة بدل الواشمة النامصة والمتنمصة ای الشعر و
عن البدن بابرة و اتباعه بخضاب و ترقیق الاسنان و تمص الشعر فی الف علاوالقابله لا النبی ره الشعر
و اصل از شرست که فاعل وصل موی زن با موی دیگر است و مستوصله زنیکه قابل این فعل و طالب و محل آن باشد
و همچنین واشمه فاعل فعل وشم و مستوشمه قابل آنست و وشم بفتح واو و اعجام شین ساکنه عبارتست از فرو بردن
سوزن در موضعی از بدن پس آن محل را سرمه یا وسمه یا نیل پر کردنست و بر همین قیاس واشره و مستوشره
فاعل و قابله وشر است بسکون شین معجمه بعد از واو مفتوحه و قبل از راء بمعنی باریک کردن و تیز کردن دندان
زن بسوهان یا با آلتی دیگر و معنی موتشره از باب افتعال و مستوشره از باب استفعال بجهت علمای لغو گفته اند
اصل وشر اشرست بهمزه مفتوحه و شین معجمه ساکنه و بعضی گفته اند اشر و وشر دو لغتست بیک معنی و همچنین

سفاد لغو

سفاد لغو نامصه و متنمصه از باب تفعل و مستنمصه از باب استفعال تاکید نهی است از فعلیت و قابلیت
فعل نمص با سکان میم متوسطه میان نون مفتوحه و صاد مهمله بمعنی نتف و کندن موی از ناصیه و جبین و صدغ
و خد و غیر آن یا آلت منماص و منقاش یا ریسمان یا آلتی دیگر از آلات نتف مسئله نتف موی داخل انف
بمنقاش سنت است و از ابو عبدالله الصادق علیه السلام در کافی و فقیه و غیرهما روایت شده که سبب حسن و
نضارت وجهست و استحباب آن عامست مردان و زنان را و اختصاص ببعضی دون بعضی ندارد مسئله
ختان از اصول سنن حنیفیه دین اسلام است در حق ذکور وجوب و در حق اناث از مکارم و آداب است و اصول
معتبره حدیث ثابت و در مکاتبه صحیحه عبدالله بن جعفر حمیری وارد است ان الارض تضج الی الله تعالی
من بول الاغلف تضج بضاد معجمه و جیم مشدده از ضجیج است بمعنی جزع و فریاد کردن و نالیدن و استغاثه
نمودن و بروایت دیگر ان الارض تنجس من بول الاغلف اربعین صباحا تنجس یا بصیغه مضارع معلوم
باب انفعال است بسکون نون و تشدید سین از حس بضم حای مهمله بمعنی شوم و شامت و سوء حال و
انقلاع و انهدام یا از حسیس بفتح بمعنی صوت خفی و نالش پنهانی یا بتشدید نون مفتوحه و کسر حا که
مضارع باب انفعال باشد از نجوات یا بصیغه مضارع مجهول از تنجس بفتح بای موحده و اسکان خای معجمه
بمعنی نقص حظ و حط در صوت و طایفه از نسخ کافی و کلینی تنجس بضم تای مضارعه و فتح نون و جیم مشدده
مضبوطست بر صیغه مجهول از باب تفعیل از نجاست و یقین اصح آنست که ختان صبی پیش از بلوغ
جایز نیست وفاقا للعلامة فی التحریر و اگر اما حین بلوغ تاخیر ختان کرده بر صبی بعد از بلوغ
واجب علی الفور که خود را مختون سازد بلا فصل مسئله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مختون و مطهر
متولد شده است و همچنین ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین علی الاصح در باب النوادر که آخر ابواب
کتاب من لا یحضره الفقیه است موثقه علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن مولانا ابی الحسن علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیه از علامات امام مفترض الطاعه مرویست و از جمله آن علامات معدوده اینست که فرموده و یلد
مختونا و یکون مطهرا ابدا بمعنی یولد است از باب مجاز لغوی یا در اسناد تجوز شده از باب مجاز عقلی مثل

بمطر المطر و بجری النهر چه معلوم است که در حقیقت ماطر سحابست نه مطر و جاری آب نهر است نه نهر و مجاز
عقلی در کلام ارباب بلاغت شایع و این تجوز عقلی بخصوص در احادیث متکرر الورود است
و نیز فرموده است و یکون محدثا و لیس بنبی علیه در ع رسول الله صلی الله علیه و آله و لا یری لهو بوا و لا
غایط لان الله عز و جل قد وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه محدث بفتح دال مشدده و صیغه مفعول است
که آواز ملایکه بشنود بدو اراکه در نظر او شخص مرئی و متمثل نشود و ائمه اعلام یا جز علیهم السلام شریک باشند در این
خاصیت که زمین نجو او را ابتلاع نماید چنانچه در این حدیث فرموده است مطابقت با منطوق بسیاری
از احادیث و در اصول اخبار اهل البیت علیهم السلام وارد است که در زمان حرب معاویه زمین نجو
امیر المومنین را علیه السلام ابتلاع نموده است و در تفسیر مشهور عسکری که بمولای ما صاحب العسکر علیه السلام
منسوبست حدیثی مطول مشتمل بر حکایت اتجال علی التفصیل مذکور شده و ما میگوییم صاحب آن تفسیر چنانچه محمد بن
علی بن شهرآشوب رحمه الله تعالی در معالم العلما آورده و من در حواشی کتاب نجاشی و کتاب رجال شیخ
تحقیق کرده ام حسن بن خالد برقی است برادر ابا عبد الله محمد بن خالد برقی و عم احمد بن ابی عبد الله برقی
و باتفاق علمای ثقه و مصنف کتب معتبره بوده است در معالم العلما گفته و هو اخو محمد بن خالد من کتبه
تفسیر العسکری من املاء الامام علیه السلام و اما تفسیر محمد بن القاسم المفسر الاسترابادی که از نسخه روایت ابا جعفر بن
بابویه است و علمای رجال او را ضعیف الحدیث شمرده اند تفسیریست که از دو مرد مجهول الحال روایت کرده است
و ایشان باید الحسن ثالث الهادی العسکری علیه السلام اسناد کرده اند و قاصران نامتمهران اسناد در امعتبر
می‌پندارند و تحقیق حال آنکه آن تفسیر موضوع و بابی محمد سهل بن احمد الدیباجی مستند و بر مناکیر احادیث
و اکاذیب اخبار محتوی و مشتمل و اسناد آن بامام معصوم علیه السلام مختلق و مفتری است و آنچه متوهم ایشان
توهم کرده بوده که شاید تفسیر عسکری علیه السلام تفسیر علی بن ابرهیم بن هاشم القمی بوده باشد نیز وهمیست کاذب و
خیالی باطل منبعث از قلت تفحص و نقصان مهارت و ضعف اطلاع بر کتب علم رجال و بباید دانست که
علمای عامه نیز تفسیر دارند که آن را تفسیر عسکری میگویند در تفاسیر خود از آن نقل میکنند و بر آن اعتماد میدارند

ومصنف

و مصنف آن ابو هلال عسکریست صاحب آن تفسیر و دیگر مصنفات چنانچه در معرب و مغرب و غیر هما مبین است
و عسکر محله و قریه است در مصر و محله در بصره و محله در نیشابور و موضعی در خوزستان و موضعی در نابلس
و اسم من عق بر این است مستفاد است که ختان مولود در روز هفتم واقع شود و همچنین تسمیه و حلق رأس و عقیقه
و سید مرتضی رضی الله تعالی عنه عقیقه را واجب دانسته است و اولی استحباب است چنانچه قول مشهور است
و حدیث ابی عبد الله الصادق علیه السلام العقیقة واجبة و کل مولود مرتهن بعقیقة محمولست بر تاکید استحباب
و اگر مولود بالغ شود و از برای او عقیقه نشده باشد مستحب است او که از برای خود عقیقه کند و همچنین اگر در وقوع
عقیقه شک داشته باشد چنانچه روایت عبد الله بن سنان از عمر بن یزید از ابی عبد الله الصادق علیه السلام
بآن ناطق است و بیان ترتیب آنست که ترتیب میان حلق رأس و ختان و عقیقه اهمالا معتبر نیست و آنچه معتبر است
علی الاولویه همین تقدیم تسمیه است بر عقیقه چنانچه از اخبار مستفاد میشود و صحیحه ابن ابی عمیر از طریق یکی
المحدثین در کافی عن جمیل بن دراج قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العقیقة و الحلق و التسمیة بایها
یبدا قال یصنع ذلک کله فی ساعة واحدة الحدیث در عدم اعتبار ترتیب صریحست و ابو جعفر بن بابویه رضی الله
تعالی عنه در فقیه گفته و فی روایة محمد بن مارد ثقة و صحیح الحدیث و بعضی گفته اند تقدیم حلق راس بر عقیقه مستحبست
و شارح لمعه رحمه الله تعالی حدیث اسحق بن عمار را از ابی عبد الله الصادق علیه السلام مدرک این حکم ساخته است
قال قلت له بای ذلک نبدا فقال تحلق رأسه و تعق عنه و تصدق بوزن شعره فضة یکون ذلک فی مکان واحد
و ما میگوییم این حدیث دلالت بر ترتیب ندارد بلکه مفاد منطوقش نفی ترتیب است و اتیان بحلق راس
و عقیقه معا فی وقت واحد با آنکه این خبر موثق است ظاهر صحیحه عبد الله بن سنان از طریق کافی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال عق عنه و احلق رأسه و صحیحه ابو بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام یعق عنه و یحلق رأسه
و حدیث حفص الکناسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الصبی اذا ولد عق عنه و حلق رأسه الحدیث و موثقه
سماعه قال قال ابو عبد الله علیه السلام الصبی یعق عنه و یحلق رأسه الحدیث و صحیحه معاویه عن ابی بصیر عن ابی
عبد الله علیه السلام فی المولود قال یسمی فی الیوم السابع و یعق عنه و یحلق رأسه و حدیث علی بن ابی حمزه عن ابی

مستقر

بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ولد لک غلام او جاریة فعق عنه یوم السابع شاة او جزورا و کل
منها واطعم وسم واحلق راسه یوم السابع وفی صحیحه محمد بن مارد وغیر ذلک من الاخبار مدلول اینها افاده تقدیم
عقیقه بر حلق میکند ولهذا ابو جعفر کلینی رضوان الله تعالی علیه عقیقه را مقدم داشته گفته است
باب انه یعق عن المولود یوم السابع ویحلق راسه وبالجمله عمل بروایات بر تخییر در تقدیم و تاخیر اولی
واولیست مسئله اگر مرد کافر بدین اسلام بیاید و مختون نبوده باشد ختان بر او واجب است اگرچه کبیر السن شده
باشد و اگر زن اسلام بیاورد خفض او مستحب است و اگر مسلم بالغ بوده باشد و غیر مختون فوت شود ختان
او واجب نیست اما در تغسیلات تتمه ایصال آب بباطن غلاف وظاهر بشره واجبست علی الاظهر مسئله قنزع بر موی
نمودن مسائی قفا و زای مضموم متین و قبل از عین مهمله یعنی کاکل گذاشتن در حلق سر اکثر مکروهست مطلقا صبیان را
و مردان را چنانچه از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام و نیز روایت شده
وفرموده صبیی از صبیان که قنازع داشت پیش رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند که از برای او دعا کند پس
نبی علیه السلام از دعای در حق او اباکرد و امر کرد به تراشیدن قنازع او مسئله اگر موی سر را تراشند و بگذارند که
دراز شود آن مقدار که از نرمه گوش بگذرد فرق او مستحبست و فرق شعر بفتح فا واسکان را عبارتست از موی را دو
شعبه کردن و هر شعبه را از دیگری جدا ساختن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرموده من اتخذ شعرا
فلیحسن ولایته او لیجزه و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام مرویست من اتخذ شعرا فلم یفرق فرقه الله بمنشار
من نار شعر سید المرسلین علیه و آله الصلوة والتسلیم بحدی نمیرسید که فرق باید کرد چه هرگز آن مقدار نمیبود که از
نرمه اذن مبارکش بگذرد صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه گفته است وکان شعر رسول الله صلی الله
علیه و آله وفرة لم یبلغ الفرق و وفره بفتح واو و سکون فا عبارتست از موی سر که مجتمع باشد تا نرمه اذن او
از حد نرمه اذن نگذشته باشد و آنرا جمه نیز گویند بجیم مضمومه و میم مشدده اساس مشهور و مروی از ائمه
امهات سنن حنیفیه که کلماتست را در آیه کریمه واذ ابتلی ابرهیم ربه بکلمات بان تفسیر کرده اند ده
امر است پنج در سر مضمضه و استنشاق و سواک و فرق شعر و قص شارب و پنج در بدن قص اظفار و حلق موی عانه

واز اله شعر الابطین و ختان و استنجا مضمضه و استنشاق و سواک در ابواب وضو و از اله شعر عانه و ابطین
در آداب استحمام مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز و خضاب نیز از سنن ثابتست و در باب استحمام بیاید و
اکتحال در وقت خوابیدن بسرمه که از سنگ اثمد بوده باشد و تر او تر اتباع بالنبی صلی الله علیه و آله وسلم
اثمد بکسر همزه و بروزن احمد و بضم میم لغات مختلفه صحیحه است و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام
در چشم راست چهار مرتبه و در چشم چپ سه مرتبه که مجموع هفت بار باشد روایت وارد شده است و فرامت
وجدت مرکوب از مستحبات است و نیز حسن و صباحت و نضارت وجه مملوک و مستحب و استحباب آن در روایات
ثابتست واظهار نعمت الهی و تزیین بزینت مباح که الله تعالی بانعام آن تفضل اظهار النعمة فرموده
سنت است و علما را تجمل کردن بجهت تعظیم علم و وقع دین در نظر عوام مستحبست و استعمال طیب و تطیب
بعطریات در اوقات نماز و دعا خصوصا در روز جمعه و در وقت دخول مسجد عملا بسنة رسول الله صلی الله علیه و آله
مستحبات و فضا اشکال زینت عبادت و استجلاب استجابت دعاست باب وظائف دخول
حمام و آداب الاستحمام و ما یرتبط بذلک اساس بنا و اتخاذ و بیع و ابتیاع و اجاره و استیجار حمام مکروه نیست
و هیچکس از فقهای خاصه و عامه غیر از احمد حنبل بنا و ابتیاع و اجاره آنرا مکروه نگفته است مولانا ابو جعفر الباقر
علیه السلام حمام ملک خود داشته است و استحمام سنت است چه ثابت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله استحمام
کرده و داخل حمام جحفه شده است و همچنین امیر المومنین صلوات الله علیه مواظبت بر دخول حمام داشته
و در ترغیب و حث بر آن فرموده نعم البیت الحمام تذکر فیه النار و یذهب بالدرن و تذکر بصیغه مونث مجهول
و نار آتش دوزخ و یذهب بصیغه مذکر مجهول و درن بتحریک وسخ و چرک بدن و نجاستست و همه حدث را نیز مشمل
جنابت و غیر آن شاملست و همچنین سید الساجدین علیه السلام مواظب استحمام بوده و ابو جعفر الباقر علیه السلام
داخل حمام ملک خود میشده و استحمام بآن حمام میکرده است در کافی صحیحه ابن ابی عمیر عن رفاعة بن موسی عن ابی عبد الله
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر و مرویست
و آنچه از امیر المومنین صلوات الله علیه و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام روایت شده بئس البیت الحمام یهتک

الستر ویذهب بالحیا ویبدی العورة مراد از آن نعت از دخول حمام بی ازار چنانکه تتمه حدیث معلوم از علی علیه السلام
از طریق فقیه که فرموده ونعم البیت الحمام یذکر حر النار بر آن دلالت میکند و ابو جعفر کلینی رضوان الله تعالی
علیه در کافی از صادق علیه السلام روایت کرده که بئس البیت الحمام یبدی العورة ویهتک الستر کلام امیر المؤمنین
علیه السلام نیست بلکه قول عمر است و معهم آن را بامیر المؤمنین نسبت کرده اند مسئله زنان از دخول حمام با ازاری
که ساتر عورت باشد در وقت عذری مثل جنابت و حیض و نفاس جایز است و مکروه نیست با جماع و همچنین
بعذر غیر جایز است از برای تنظیف و تحسین و احمد حنبل از فقهای عامه میگوید بعذر جایز نیست بنابر ظاهر
نهی که در حدیث شریف نبوی از آن وارد است و شیخنا الشهید قدس الله نفسه در ذکری گفته ولیمنع منه الا
الامن ذوات و علیه یحمل نهی النبی صلی الله علیه و آله مسئله قول شیخ طوسی رحمه الله تعالی در موضعی از مبسوط آنست
که زنان ذمیه از یهودیات و نصرانیات و مجوسیات جایز نیست که بدن زن مسلمه را ببینند حتی وجه و کفین
و بر مسلمه واجبست که وجه و کفین و جمیع بدن خود را از نظر زنان ذمیه بپوشاند چنانکه از مرد اجنبی بپوشاند بدن
و واجبست چه در تنزیل کریم در مقام استثنا او نسائهن فرموده است و ایشان اضافه زنان ذمیه اشاملست
چنانچه از ابن عباس مرویست و مشهور میان اصحاب سیما متاخرین آنست که حرام نیست بلکه جایز است اگرچه
مکروه باشد و شاید نهی عبارت از زنانی که اهل خدمت باشند از جوار و اما چون که در کتب فقه مذکور است
جد محقق مرحوم اعلی الله درجته در شرح قواعد گفته اصح قول مشهور است و شیخ قول مشهور اقوی و قول شیخ طوسی احوط
پس زنان مسلمات را در حمام با زنی یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه داخل شدن و با ایشان مجتمع بودن
بر قول شیخ حرام است و بر قول مشهور مکروه هر چند با ازار بوده باشند و میزر بسته باشند مسئله خنثی مشکل
بوده باشد دیدن هر مردی اجنبی و زن اجنبیه دیدن او حرام است اجماعا پس او را نه با مردان جایز در حمام
مجتمع بودن جایز است و نه با زنان اجنبیات مسئله بر ولی صبی ممیز غیر بالغ واجبست که در حمام میزر را او
ببندد و نگذارد که مکشوف العورة باشد چه عورت او بمنزله عورت حیوانات نیست مسئله اصح آنست که
خصی مطلق خواه مجبوب باشد و خواه ممسوح بر دیدن مالکه خود بلکه او دیدن او حرام است پس جایز نیست

کہ با مالکہ

که با مالکه خود داخل حمام شود هر چند هر دو با میزر و مستور العورة بوده باشند مسئله اشهر و اصح آنست که
بر مسلم دیدن عورت مسلم و کافر مطلقا حرام است و غض بصر از عورت کافر و مسلم واجبست همچنانکه ستر
عورت خود از نظر مسلم و کافر واجبست پس با کافر که بی میزر بوده باشد داخل حمام بودن حرامست
و در روایتی از ابی عبدالله الصادق علیه السلام وارد شده که کافر در منزله بهایم و نظر کردن بعورت او جایز است
قال فی الفقیه و روی عن الصادق علیه السلام انما اکره النظر الی عورة المسلم فاما النظر الی عورة من لیس بمسلم
مثل النظر الی عورة الحمار و در کافی نیز باسناد صحیح عن ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبدالله علیه السلام
قال النظر الی عورة من لیس بمسلم مثل نظرک الی عورة الحمار مسئله مکروه است که پدر و پسر خواه کبیر و خواه
صغیر ممیز با هم داخل حمام باشند اگرچه میزر بسته باشند و اینکه اخبار در باره غیر معصومین است چه ابو
جعفر الباقر با پدر معصوم خود سید الساجدین علیهما السلام در حمام بوده اند و حدیث سدیر صیرفی بر ذکر آن
مشتملست مسئله اگر قادر بر ستر متعمدا بادی العورة غسل کند در ذکری گفته که شبهه صحت غسلست
از جهت حصول امتثال و خروج منهی عنه از حقیقت غسل و بعضی حکم ببطلان غسل کرده اند و بیش خوبی
بر قول اول است مسئله در قلتین آب بی میزر بودن مکروهست و در میان آب بی ازار غسل کردن مکروه دیگر
و این کراهت بحمام و غیر حمام اختصاص ندارد بلکه در جمیع حیاض و انهار ثابت است بمقتضای حدیث ان للماء
اهلا و سکانا که در فقیه و غیر آن از رسول الله صلی الله علیه و آله مرویست و نیز خارج حمام در خلوتی
که هیچکس نبوده باشد بی ازار غسل کردن مکروه و استتار بمیزر سنت است چه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بی ازار غسل کرده است و فرموده فانه احق ان یستحیی من الناس و در فقیه گفته و نهی علیه السلام عن الغسل
تحت السماء الا بمیزر و نهی عن دخول الانهار الا بمیزر مسئله در ستر پوشانیدن فخذین از ناف تا زانو
قول ابی عبدالله الصادق علیه السلام بما فی العورة واصح آنست که از ناف تا زانو عورت نیست که ستر آن
و غض بصر از آن مامور به است و در حدیث وارد شده که هر عضوی را زنائی باشد الخ و دیدن زنای چشم
و بیان تر بودن زنا عورت در فقیه گفته و سئل الصادق علیه السلام عن قول الله عز و جل قل للمؤمنین یغضوا من

ابصارهم ویحفظوا فروجهم قال کلما کان فی کتاب الله تعالی من ذکر حفظ الفروج فهو من الزنا الا فی
هذا الموضع فانه الحفظ من ان ینظر الیه مسئله در ستر عورت معتبر است که لون و حجم مستور شود پس ثوب
رقیق که حاکی حجم و شکل بوده باشد کافی نیست و اسم ساتر بر عری بر آن صادق نمی‌آید علی الاشبه مسئله
در حدیث نهی وارد است از آنکه شخص در حمام بر کسی تسلیم کند و حمل نهی بر تخصیص بکسی که عریان و عدیم الازار
بوده باشد متعین است بدلیل آنکه کاظم علیه السلام در حمام تسلیم کرده در حالتی که موتزر بوده است فی الفقیه گفته
وقال عبد الرحمن بن مسلم المعروف بسعدان کنت فی الحمام فی البیت الاوسط فدخل ابو الحسن موسی بن
جعفر علیه السلام و علیه ازار فوق النورة فقال السلام علیکم فرددت علیه و دخلت البیت الذی فیه الحوض
فاغتسلت و خرجت و فی هذا اطلاق فی التسلیم فی الحمام لمن علیه میزر والنهی الوارد عن التسلیم فیه هو
لمن لا میزر علیه مسئله قرآت قرآن بقصد قربت و خلوص نیت در حمام کسی را که با میزر باشد و ترک
و ترجیع صوت نکند مجوز است و نهی امیر المومنین صلوات الله علیه از آن مخصوص است بکسی که عریان
بوده باشد یا ترجیع صوت کند ابو جعفر کلینی رضوان الله تعالی علیه بسندی صحیح روایت کرده
عن ربعی بن عبد الله عن محمد بن مسلم قال سالت ابا جعفر علیه السلام اکان امیر المومنین صلوات الله علیه
ینهی عن قرآة القرآن فی الحمام فقال لا انما نهی ان یقرا الرجل و هو عریان فاما اذا کان علیه ازار فلا باس
و بسندی صحیح روایت کرده عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس للرجل ان یقرا القرآن فی الحمام
اذا کان یرید به وجه الله ولا یرید ینظر کیف صوته مسئله ازاله نورت کردن در حمام مستحب است بدلیل
صحیحه علی بن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام اقرا القرآن فی الحمام و انکح قال لا باس مسئله
استحمام غبا مستحب و ادمان آن هر روز مکروه است رئیس المحدثین در جامع کافی روایت کرده باسنادی صحیح
عن عبد الله بن محمد الحجال عن سلیمان الجعفری قال مرضت حتی ذهب لحمی فدخلت علی الرضا علیه السلام فقال ا
یسرک ان یعود الیک لحمک قلت بلی قال الزم الحمام غبا فانه یعود الیک لحمک و ایاک ان تدمنه فان ادمانه
یورث السل و نیز روایت کرده فی الصحیح عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن علیه السلام قال الحمام یوم و یوم لا

یکثر اللحم و ادمانه یذیب شحم الکلیتین مسئله دخول حمام بر ریق یعنی ناشتا مکروه است و سند معلق
رئیس المحدثین ثبت است در کافی از علی بن الحکم عن رفاعة بن موسی عمن اخبره عن ابی عبد الله علیه السلام
انه کان اذا اراد دخول الحمام تناول شیئا فاکله قال قلت له ان الناس عندنا یقولون انه علی الریق
اجود ما یکون قال لا بل یوکل شی قبله یطفی المرار و یسکن حرارة الجوف و از سید فقیه است
وقال ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام لا تدخلوا الحمام علی الریق ولا تدخلوه حتی تطعموا شیئا مسئله
و همچنین با امتلای از طعام دخول حمام مکروه است بدلیل حسنه مثنی بن الولید الحناط از طریق جامع
کافی عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تدخلوا الحمام الا و فی جوفک شی یطفی عنک وهج
المعدة و هو اقوی للبدن ولا تدخله و انت ممتلئ من الطعام و در حدیث دیگر از صادق علیه السلام
دخوله علی البطنة یهدم البدن مسئله در حمام بر پشت خوابیدن و تکیه کردن مطلقا مکروه است و نیز کرده
را بسنگ از دو پا و دست با خزف مالیدن با اطلاق مکروه و سبب جذام و برص است در کافی از طریق
صحیح عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المومنین صلوات الله علیه الا لا یستلقین
احدکم فی الحمام فانه یذیب شحم الکلیتین ولا یدلکن رجلیه بالخزف فانه یورث الجذام و نیز از طریق
کافی عن ابن ابی یعفور عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تضطجع فی الحمام فانه یذیب شحم الکلیتین
و در من لا یحضره الفقیه از صادق علیه السلام لا تتکئ فی الحمام فانه یذیب شحم الکلیتین ولا تدلک بالخزف
فانه یورث الجذام

قال یستلقین

۴۹۲ برگ
۴۲۵ س

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

بعد از حمد و سپاس افزون از حد و مقدار و صلوة و سلام بیرون از عد و شمار چنین گوید
راقم این سطور عبد مأمور محمد مؤمن بن علی الحسینی عفی عنهما که چون قدر و مقدار بعضی اوزان و پیمانها
دانستنی است و جهت رعایت بعضی امور شرعیه و اعمال بعضی اعمال طبیه در السنه آنها و حد و ضبط و ترتیب آنها
درین باب چند کلمه که مناسب حال و مقتضای تحقیق مجال بوده باشد مرقوم و معروض میگردد و بحکم اشارت
واجب الامتثال نواب علیحضرت اشرف اقدس ارفع شاهنشاهی خلافت پناهی سکندر سپاهی سلیمان جاهی
سرور ... آیات معجز آیات نظم محمد قطب شاه آنکه هر باری دوال کامل
که ... از وجود ... بر همه خلقت یزدان فلک برگرد قطب حوالیش میگردد بصد نازش باین نسبت که همت
این قطب جهان بازا زهی قطب فلک قدری که گردون بار ... دین کانها ... او ... بجا امکان را
جهان با کمالش باد زیب و زینت دوران تا ... مهر تابنده ... چرخ گردان را ادام الله تعالی
ظل ظلیله و ... مادام فلک ... ثابتة و نجم الارض ثابتة والافلاک دائرة
والکواکب ... و چنین ترتیب در بیان مطلوبات آنچه اراده ذکر آن واقع شده انشاء الله تعالی در
ضمن مقدمه و فصول و خاتمه مبین میگردد مقدمه در بیان مجملی از مقصود بدانکه چون رساله
مقداریه بعضی اوزان را که در کتب عربیه و فارسیه از فقه و طب در مواضع احتیاج ... مذکور میگردد
... آنهاست ... اوزان را اصل ... بعضی دیگر اوزان که کمتر در کتب عربی و فارسی متعارف
... متعارف بوده ... در بعضی از کتب طب ... بوده
نقل آنها ... از اوزان و از غیر آن نیز که کمتر مستعمل میشود در ضمن اوزان که باصل ساختن
... انشاء الله ... غیر اصل ... اوزان اصل ... قدر
... میکنیم ... انشاء الله ظهور ...
... آنچه مذکور ... از کتب ... نقد طب ... صحاح جوهری و قاموس

فیروزآبادی

فیروزآبادی و مهذب الاسماء و مثل بعضی تصانیف علامه زمان شیخ جمال الدین مطهر حلی و شیخ الفقهاء
المتأخرین شیخ شهید عاملی و مثل قانون رئیس الحکما شیخ ابوعلی و ذخیره قدوة الاطباء سید اسمعیل
جرجانی و جوامع الادویه عمدة المتطببین المتبحرین صدر الدین ... و غیر ذلک انشاء الله در اثنای اشاره
بان عزیز واقع شود چون این معلوم شد میگوییم که مجموع مقداری که باصل ساختن آنها اشاره شده
دوازده است و آنچه در ضمن دوازده مذکور انشاء الله بتحقیق خواهد شد زیاده از دوازده است و سی و چهل
خواهد بود و از دوازده مذکور آنچه کمتر است مقدم داشته بعد از آن آنچه در زیادتی کمتر از ما بقی باشد
مذکور خواهیم ساخت و ذکر باقی نیز بهمین قیاس خواهد بود و اوزان دیگر غیر دوازده هر یک در ضمن بعضی از دوازده
که با او مناسبتر باشد چنانکه اشاره شد و بالله التوفیق فصل در بیان دوازده مقدار مشهور که باصل
ساختن آنها اشاره رفته و در بیان آنچه در ضمن دوازده مذکور اراده ذکر آن است اول از اوزان که بحسب
مشهور در اعتبار آورده اند که حبه است و وزن آن مقدار یک جو است چنانکه در صحاح و قاموس مذکور است
و ... در بیان ... مقدار وزنها مذکور ساخته ... مقصود از آن جو است که در بزرگی و کوچکی میانه باشد
دوم از دوازده ذکر طسوج است که بفارسی تسو گویند و وزن آن مقدار دو جو است چنانکه در صحاح
و قاموس ... پس حبه نیم تسو باشد و نسبت او ...
که زیاده بر وی معلوم خواهد شد سیوم قیراط است و آن مقدار چهار جو است چنانکه در قانون
شیخ و ذخیره خوارزمشاهی ذکر شده و در صحاح و قاموس نیز مذکور است پس حبه ربع قیراط ...
باشد تسو نصف او و نسبت او با باقی اوزان نیز از ملاحظه باقی معلوم خواهد شد ...
یکمثقال یعنی ... مثقال نیز مذکور ساخته اند چنانکه از ...
... استعمال نموده اند چنانکه در خاتمه انشاء الله ...
...
... جامع الادویه ...

بابن عبارت آورده که قیراط نزد ایشان یعنی طبیبان چهار جو است و در بعضی کتب طب **خرنوب** نیز
در اوزان بعضی داروها مذکور میگردد و خرنوب را در جامع الادویه و در ذخیره و غیر هما یک قیراط گفته اند
و گنکیج تقریباً که در بعضی بلاد دکن نزد زرگران و بعضی دیگر مستعمل است مانند آن از تسو قدری بیشتر و
از قیراط کمتر ظاهر شده به جو و نیم مانند نزدیک خواهد بود چهارم از وزنها که بحسب مشهور در اینجا آورده کند
دانق است که بفارسی دانگ گویند و آن مقدار هشت جو و حبه است چنانکه در صحاح و غیر آن مذکور است و در بعضی
کتب طب بی توجیه مذکور است که دانق نزد اهل یونان مقدار دو خرنوب است و آن نیز بنابر آنچه در بیان خرنوب
مذکور شد موافقت بکلام صاحب صحاح و قاموس پس نزد اهل یونان نیز دانق مقدار هشت جو خواهد بود
و دانق را بوزنهای گذشته نسبت ظاهر است بتوجه که حبه هشت یک او خواهد بود و تسو چهار یک او و قیراط
بمعنی مشهور نیز نصف او و نسبت او با وزان که هنوز مذکور نگردیده ان شاء الله ظاهر میشود و در بعضی کتب
طب **ترمسه** یا ترمس مذکور ساخته اند و در جامع و ذخیره مذکور است که آن دو قیراط است و در دو کتاب مذکور
و قانون **اوبولو** در اوزان مذکور است و مقدار سه قیراط گفته اند که دوازده جو باشد و در جامع الادویه
آورده که **غراما** یک بخش است از چهار بخش درهم که یک دانگ و نیم باشد و در ذخیره گفته که غراما یک دانگ و نیم است
یا ده دانگ و نیز در ذخیره گفته که **سامونا** یک غراما و نیم است و نزد بعضی سه قیراط است و ماسه در ذخیره
گفته که **نواة** هر دانگست بوزن زر و در جامع الادویه گفته که نواة سه مثقال است و بعضی گفته اند که نصف
درهم است و این قول احق و صواب نزدیکتر است و در ذخیره گفته که **بولوس** یک دانگست بوزن زر و در قرابادین
فاضل قلانسی مذکور است که **اوبولوس** شش یک مثقال است یا هفت یک مثقال و قول او بکر کذیب یا بداین اختلاف
نسبت باستعمال شهرها یا زمانها مختلف یا غیر آن باشد چنانکه در قیراط بعضی دیگر نیز گفته اند پنجم از اوزان
مذکور **درهم** است که بفارسی درم گویند و آن مقدار چهل و هشت حبه است که چهل و هشت جو باشد
چنانکه در صحاح و قاموس و دیگر کتب معتبره نیز مذکور است حضرت شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در قواعد فرموده
که اگر درهم بچند وزن مختلف بوده در اسلام بر این قرار گرفته که هر یک درم شش دانگ باشد که هر دانگی هشت حبه

باشد

باشد و اختلاف و قرارداد که شیخ اشاره فرموده بیان آن از بعضی کتب معتبره بر این وجه ظاهر شده که
زمان جاهلیت که زمان پیشتر از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و متصل با آن بوده در آن زمان چند
قسم درهم بوده از آنجمله یکقسم درهم را طبری میگفته اند بجهت نسبت آن بطبریه که بعضی از بلاد شامست و این قسم درهم
سبک بوده چنانکه هر درهمی چهار دانگ بوده است که هر دانگ هشت جو بوده باشد و یکقسم دیگر درهم سنگین بوده چنانکه
درهم از آن هشت دانگ بوده است این درهم را درهم بغلی میگفته اند و درهم بغلی که در بعضی احکام شرعیه مذکور
نموده اند عبارتست از این درهم هشت دانگست بعد از آن درهم سبک و سنگین را با هم جمع کرده وزن آنها
درهم را برابر مقرر داشته اند که شش دانگ باشد و نوع دیگر نیز بنظر رسیده اما چون مقام مقتضی تفصیل زیاده [نیست]
ترک نمودیم و از کتب ظاهر نشده که بعد از قرار در هر وجهی که مذکور کردیم در استعمال درهم میان علمای لغت و
شرع و طب اختلافی باشد پس درهم طبی و شرعی هر دو موافق آنست که از صحاح و قاموس نقل شد پس حبه
یک بخش باشد از چهل و هشت بخش درهم و ... یک بخش از جمله بیست و چهار بخش او و قیراط یک بخش از دوازده
بخش او چنانکه نیم دانگ درهم بود و دانق یک بخش است از شش بخش او و نسبت درهم با وزان که می آید
ان شاء الله معلوم خواهد شد و **باقلاة** یونانی نیز در ضمن بعضی اوزان کتب طب مذکور شده و در جامع الادویه
و ذخیره وزن او بیست و چهار جو بیان نموده اند که نصف درهم باشد و باقلاة مصری را در جامع مذکور
چهل و هشت جو گفته که برابر درهم طبی باشد و باقلاة اسکندریه را نه قیراط گفته که سی و شش جو باشد ششم
از اوزان اصطلاحی مشهوره **مثقال** است و آن بوزن شصت و هشت جو است و چهار حصه از یک جو که آنرا هفت حصه برابر کنند
و شیخ جمال الدین علیه الرحمه تقریب ذکر نموده اختلاف که در وزن درهم اشاره شده در قواعد فرموده
که مثقال در جاهلیت و اسلام اختلافی نیافته و درهم مختلف بوده و در اوایل اسلام بر وجهی که مذکور کردید
بوزن چهل و هشت جو قرار یافته و نسبت میان مثقال و درهم در کتب معتبره لغت و فقه و از طب نیز چون
جامع الادویه و ذخیره و غیر اینها بیان شده که یکدرم نیم مثقال و خمس مثقالست و مثقال
مقدار یکدرهم و سه بخش از هفت بخش یکدرهم است چنانکه ده درهم مقدار هفت مثقال شود بعد از اندک ملاحظه

واضح میگردد و در بعضی کتب طب **بندقه** در بیان اوزان مذکور میگردد و بندقه بنا بر آنچه در ذخیره و جوامع
الادویه نیز بحث فی مذکورست یکدرم است و ایضاً در ذخیره و جوامع الادویه مذکور آورده اند که بعضی بندقه را
یکمثقال گفته اند و در جوامع مذکور گفته که **جوزه بنطیه** که عبارت از بندقه است و در ذخیره گفته که جوزه
بنطیه یک مثقالست و در بعضی از کتب طب **درخمی** نیز در اوزان مذکور ساخته اند و در جوامع الادویه گفته که
آن یکمثقالست و نیز در جوامع الادویه آورده که بعضی گفته اند که درخمی فارسی درهمست بعضی درخمی را ع ب
ساخته اند و درهم گفته اند و شیخ در قانون بعد از آنکه بر نیز وجه بیان نموده که درخمی یکمثقالست و در
اواخر بیان اوزان درخمی را بر نیز وجه بیان نموده که شش اوبولوست و هر اوبولو سه قیراط است و هر قیراط
را چهار جو گفته اند چنانکه مذکور شد پس درخمی بنا بر این بیان هفتاد و دو جو باشد والله اعلم و در ذخیره
باین عبارت گفته که درخمی یکمثقالست و نزدیک بعضی یکدرمست و نیز در جوامع مذکور آورده که **فلنجون** دو
مثقالست و **جامی الکبیر** سه مثقالست و جامی الصغیر دو مثقال و در ذخیره نیز گفته که جاما الکبیر سه مثقالست
و جاما الصغیر دو مثقال و در بعضی اوزان طب **جرجه** نیز مذکور شده و در جوامع مذکور و بعضی دیگر از کتب طبیه
آنرا دو حصه از سه حصه مثقال بیان نموده اند **هفتم** از دوازده مذکور مشهورتر **استار** است که در کتب
طب آن نیز بسیار مذکور میگردد و صاحب صحاح و قاموس استار را چهار مثقال و نیم گفته اند و صاحب جوامع
الادویه گفته که استار شش درهم و دو دانگ است یا چهار مثقال و نیم بیان استار بر وجه مذکور از آن جهت
که بحسب درهم و مثقال هر دو معلوم شود و در قانون نیز بهمین وجه مذکورست و صاحب ذخیره در بیان
که بحسب مثقال نموده موافق کتب مذکوره آورده اما بجای دیگر هم فرموده که استار شش درم و سه بخش
از هفت بخش درمست و نیز در ذخیره گفته که بعضی گویند که یک استار شش درم و دو دانگست و تحقیق آنست
که شش درم و سه حصه از هفت حصه یکدرم باشد **وقانوس** نیز در بیان اوزان طب مذکور میگردد و در
جوامع الادویه آنرا شش درم و نیم گفته و نیز در جوامع آورده که **نبطل** شش درم و نیم و شیخ در قانون
فرموده که نبطل دو استار است و صاحب ذخیره گفته که نبطل هفت درمست و نزدیک بعضی دو استار است

وجوزه

وجوزه مطلقه بنا بر آنچه در جوامع الادویه و ذخیره نیز مذکورست نه درخمی است و در هر دو کتاب مذکور
این نیز نقل شده که نزدیک بعضی چهار مثقالست و **جوزه ملکیه** شش درخمی است و **مزمه** را در جوامع مذکور
چهار مثقال گفته و **ملعقه** را گفته که از معجونات و از عسل بقدر چهار مثقالست و از داروها بقدر یکمثقال
و ایضاً در جوامع گفته که ماتحمله ثلث اصابع در کلام اطبا دو درخمی است و ماتحمله الکف شش درخمی است و در
قرابادین قلانسی بهمین وجه مذکورست و **توله** که از اوزان مشهوره فی محروسه دکنست که هر او وزن بدویست و
پنجاه و دو جو موافق آمده و بجهت تفاوت جوها در بزرگی و کوچکی گاهی کمتر از این و گاهی بچند جو بیشتر نیز
موافق بوده بنا بر آنکه دویست و پنجاه و دو جو باشد یک توله یک درم و سه قیراط خواهد بود و بحساب مثقال
سه مثقال و نیم و سه قیراط **هشتم** از اوزان مشهورتر که سابقاً اشاره بآن واقع شده **اوقیه** است که آنرا
وقیه نیز گویند و اوقیه بنا بر آنچه در صحاح و قاموس مذکورست یک استارست و دو بخش از سه بخش یک استار
و در ذخیره و جوامع الادویه نیز بحث فی چنان مذکورست که اوقیه بحساب مثقال هفت مثقال و نیمست و بحساب
درم ده درم و پنج بخش از هفت بخش یکدرمست و خاتمة الاطباء المتاخرین مولانا نفیس الدین نیز در [illegible]
توضیح از شرح اسباب و علامات موافق این ذکر نموده و آنچه از ذخیره و جوامع الادویه و شرح اسباب نقل
شد در حساب موافق است با آنچه در صحاح و قاموس مذکورست و در صحاح این نیز گفته که اوقیه در حدیث
بمعنی چهل درم واقع شده و در زمان گذشته اینچنین بوده اما در این وقت آنچه در میان اهل عجم متعارفست
و مدار استعمال اطبا بر آنست یک اوقیه پیش ایشان بوزن ده درم و پنج حصه از هفت حصه یکدرمست و این
یک استار و دو حصه یک استارست و صاحب کتاب [illegible] الکافی گفته که اوقیه نزدیک طبیبان و روغن
گران ده درم سنگ است و بحساب او موافق نیست با آنچه از کتب معتبره اطبا نقل شد شاید بطریق تخمین گفته
باشد و در بعضی کتب طبیه **قوابوس** نیز در اوزان مذکورست و در جوامع نیز بحث فی گفته که قوابوس یک اوقیه
و نیم است و شیخ در قانون فرموده که قوابوس از روغن زیتون دوازده درخمی است و از شراب یک اوقیه و نیم
درخمی و ثلث است و از عسل دو اوقیه و ربع است و **اکسونافن** نیز در بعضی اوزان مذکورست و در قانون

در منهج نقل از بعضی کتب آن را استار ده درهم گفته و در ذخیره و در قرابادین قلانسی مذکور است که اکسوثافن
هم در کیل مستعمل شده و هم در وزن در کیل هشت درهم است و در وزن هشت قیراط و در جامع الادویه نیز
لفظ مذکور را ذکر نموده که هشت درهم است نهم از دوازده مذکور مشهورتر که اشاره شده رطل است
رطل صاحب قاموس دوازده اوقیه گفته اند و بنا بر آنچه در بیان اوقیه گذشته دوازده اوقیه بحساب مثقال
نود مثقال میشود و یا مقصد در صحاح ... پس از رطل که بوجه مذکور بیان نموده اند رطل عراقیست
که در بغداد و آن حدود مستعمل بوده زیراکه رطل مکی و مدنی زیاده برین بیان شده و ان شاء الله اشاره
بآن هر دو خواهد شد و شیخ در قانون فرموده که رطل بیست استار است و بیان شیخ نیز با رطل عراقی موافق
میآید و صاحب ذخیره گفته که رطل بغدادی دوازده اوقیه بود و بیست استار باشد و نود مثقال و صد و
بیست و هشت درم و چهار سبع یکدرم باشد یعنی چهار حصه از یکدرم که آنرا هفت بخش برابر کنند تفصیل مذکور
اشاره است به بیان رطل بحساب اوقیه و بحساب استار و بحساب مثقال و بحساب درم اگرچه در کلام صاحب
قاموس و صحاح اینقدر تفصیل نیست اما این تفصیل با بیان ایشان موافق است و در جامع الادویه رطل را
بحساب مثقال موافق ذخیره نود مثقال بیان نموده اما بحساب درهم یکصد و بیست و هشت درم و نیم گفته و تخمین
صاحب ذخیره درین باب صواب مینماید مگر آنکه بیان صاحب جامع بحسب تخمین باشد اینست کلام معتبرین
اهل لغت و کاملین اطبا در بیان رطل و فقهای عظام نیز رطل را در کتب فقه در مواضع متعدده مذکور
ساخته اند در کر آب که بملاقات نجاست مقرر داشته اند که آن نجس نمیشود و بیان برینوجه نموده اند که یکهزار
و دویست رطل عراقیست و رطل عراقی در کلام فقهای عظام چون حضرت شیخ جمال الدین مطهر در کتاب تحریر و شیخ
مقداد در تنقیح و شیخ زین الدین در شرح لمعه یکصد و سی درم بیان شده و بحساب مثقال نود و یک مثقال جاریست
رطل عراقی بتحقیق فقها اندکی بیشتر از آنست که اهل لغت و معتبرین اطبا گفته اند شاید فقهای عظام بجهت آن
زمان حضرت پیغمبر و بعضی ائمه علیهم السلام بوجه مذکور بیان نموده باشند و در بعضی دیگر از زمانها کمتر از آن
بوده باشد چنانکه اهل لغت و اطبا گفته اند و در کلام فقها دو رطل دیگر غیر از عراقی گاهی مذکور میگردد که در

کلام اطبا

کلام اطبا ذکر آن بنظر نرسیده و آن دو رطل یکرطل مکیست و یک مدنی و رطل مکی را دو برابر عراقی گفته اند
و رطل مدنی را یکرطل و نیم عراقی بیان نموده اند چنانکه یک رطل مدنی یکصد و نود و پنج درم باشد و در تنقیح
تصریح باین نموده و رطل عراقی بنا بر تعبیر اطبا و اهل لغت هرگاه توله متعارف دکن دو بیست و پنجاه و
دو جو میانه باشد چنانکه اشاره بآن واقع شده برین تقدیر یک سیر متعارف دکن است و ده درم و چهار
حصه از هفت حصه یکدرم و بنا بر تعبیر که فقهای شیعه رطل عراقی را نموده اند چنین اعتبار توله
بوجه مذکور باشد یک رطل عراقی یک سیر است و چهار درم والله اعلم و در بعضی کتب طب طوطلون یا طولون
در اوزان مذکور است و در ذخیره و جامع الادویه مذکور است که آن نه وقیه است همچنان قوطولی و قوطیلی مقدار
دو مثقالست و ایضا در جامع الادویه آورده که ناطل نصف رطل است و نصف رطل و سطون کبیر
سه وقیه است و سطون صغیر شش درهم و بیان سطون صغیر و کبیر در ذخیره و قانون نیز بهمانوجه مذکور شده
و نیز در جامع مذکور و در قرابادین قلانسی و غیرهما ذکر نموده اند سکرجه صغیره سه وقیه است و سکرجه کبیره
که آنرا معتدله نیز گویند شش وقیه است و سکرجه مطلقه شش استار است و چهار یک استار است و صاحب
ذخیره بهمین تفصیل اشاره نموده اما بجای سکرجه سکره مذکور ساخته سکره بزرگ و سکره مطلق و سکره
کوچک را بوجه مذکور بیان نموده و سکرجه و سکره ظرف و پیمانه خاص است که بزبان فرس آنرا سکره گفته اند
صاحب ذخیره بهمان عبارت زبان فرس مذکور ساخته و چنین بعید از آنکه لفظ مذکور را عربی ساخته اند
سکرجه گفته اند و در جامع الادویه و بعضی دیگر از کتابهای عربی بعبارت سکرجه نقل شده و قوطولی نیز از
اوزان کتب طب مذکور است و شیخ در قانون گفته که آن از روغن زیتون نه اوقیه است و از شراب ده اوقیه است
و از عسل سیزده اوقیه و نیم است و شیخ نیز در قانون بهمین تفصیل اشاره نموده در منهج بعضی از وزنها
و پیمانها که نقل آن از کتاب شاهد فرموده و در جامع الادویه نیز بهمین تفصیل مذکور ساخته درهم از وزنهای
مشهور که باعتبار ساختن آنها اشاره شده درم است که در زبان عربی مشهور آمده و بنا بر آنچه در صحاح
و قاموس و مهذب اللغه مذکور است در رطل و کلام اطبای معتبرین نیز برین موافق است شیخ در قانون فرموده که

من چهل استار است و صاحب ذخیره من را بحساب درهم دویست و پنجاه و شش درم و یک رطل را نصف من بحساب درم
گفته و بحساب مثقال یکصد و هشتاد مثقال و بحساب رطل دو رطل بغدادی گفته و بحساب استار چهل
استار است و بحساب اوقیه بیست و چهار اوقیه بیان نموده اند و در جامع الادویه رنجی نیز موافق همین
تفصیل مذکور است و در ذخیره من رومی را بیست و یک اوقیه گفته و من انطاکی و مصری را شانزده اوقیه و در
قرابادین قلانسی از قرابادین جنین نقل نموده که من رومی بیست اوقیه است و شیخ در قانون نیز از بعضی کتب رومیه
نقل نموده و ایضا در قرابادین قلانسی مذکور است که من یک دویست و نصف درم است و من انطاکی و مصری
شانزده اوقیه است این بیان من که در کلام اهل لغت و اطبا مذکور است و در کلام فقها بیان من ظاهر نیست
در کتب فقه مد را که پیمانه است برابر یکمن یا نزدیک بآن بتقریب تحقیق زکوة مال و زکوة فطره و تنویر بعضی
کفارات و غیر آن نیز مذکور میسازند و مد بنابر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است دو رطل عراقی و بعضی
فقها چون شیخ جمال الدین مطهر در ارشاد و شیخ شهید در دروس مد را دو رطل و ربع عراقی بیان نموده اند
پس من بنابر قول فقهای عظام دویست و نود و دو درهم [illegible] بود چنانکه از حساب رطل عراقی ظاهر است
و در دروس تصریح باین نیز نموده و بنابر تفسیر وصاف اهل لغت یکصد دویست و پنجاه و شش درهم و نیز بر
از من بخش یکدرهم است و این اختلاف مذکور که در بیان مد معلوم شد بجهت رطلها یا امر دیگر باشد چنانکه
در رطل اشاره باین واقع شد و صاحب قاموس در بیان مد آورده که آن پر کردن دو انگشتان او در بر کو
کوچک میانه باشد هرگاه هر دو دست خود را از غله پر سازد چنانکه انگشتان را دراز کرده باشد مقدار آنکه
مذکور است که مد باشد و دعوی نموده که من تجربه نموده ام و این را موافق یافته ام و جامع این رساله گوید که
آنچه صاحب قاموس آورده و دعوی تجربه نموده ملاحظه آن واقع شد در برنج و ذرت و بعضی اجناس موافق آنچه
گفته ظاهر شد و مقدار مذکور کمتر از دو رطل بود و بعضی نزدیک بیک سیر کمتر از دو رطل ظاهر شد و بعضی از آن
کمتر از آنچه گفته در گندم بقدر [illegible] چراکه معتاد است گندم که هر دو دست را از آن خوب پر کنند گاهی دو سیر و
دو تولچه و گاهی اندکی از آن بیشتر و گاهی اندکی کمتر ظهور یافت و دو رطل نیز نزدیک بآنست چنانکه سابقا بیان

شده پس

شده پس اگر در بیان صاحب قاموس اندک تقیید و تحقیق بسود او باو اوضح بود و از جمله اوزان نزدیک
بمن که در کتب طب ذکر نموده اند **دورق** است و در جامع الادویه رنجی دورق را سه رطل گفته که یکمن و
نیم باشد و شیخ نیز در قانون از بعضی کتب طب نقل نموده که دورق سه رطلست و قسط عسل دو رطل و ثمنست
و صاحب ذخیره گفته که قسط [illegible] نزدیک اهل یونان یک رطلست و نزدیک بعضی یک رطل و ثمنست و **کوز** که عبارت
از کوزه باشد آنرا نیز سه رطل گفته و نیز در جامع مذکور آورده که کوز الدهن چهل و هشت استار است
و کوز الطلاء آنچه شبیه بآنست نصف استار است و نیز گفته که **هامن** بیست و پنج استار است و صاحب ذخیره نیز
موافق جامع الادویه بیان معنی هامن نموده اما شیخ در قانون از بعضی کتب رومیه نقل نموده که هامن
پنج استار است و بیست درهم و چهار اولو و بیان اولو گذشته و هم در قانون نقل نموده که ابان عسل
دو رطل و ثمنست و ابان روغن یکمن و ثمنست و نیز در قانون نقل نموده که قسط نزد اهل روم نه رطل و نیم
و سدس است این بیست اوقیه باشد و قسط انطاکی یک رطل و ثمنست و من انطاکی و مصری شانزده اوقیه است
و نیز در قانون از بعضی کتب نقل نموده که قسط از روغن زیتون شانزده اوقیه است و از شراب بیست و دو
رطلست و از عسل یکصد و بیست رطلست و قلانسی در قرابادین خود گفته که قسط رومی یک رطل و ثمنست و بعضی گفته اند
بیست اوقیه است و قسط مصری شانزده اوقیه است و قسط انطاکی نیز اینچنین است و قسط قبطی بیست و چهار
اوقیه است و در جامع الادویه نیز در قسط بغیر قول یک رطل و نیم تمام آنچه از قرابادین قلانسی نقل شده ذکر نموده
و صاحب قاموس گفته که قسط پیمانه ایست که مقدار نصف صاع باشد و نیز در ضمن یازدهم از اوزان اهل
انشاء الله مذکور میگردد **یازدهم** از دوازده وزن که با منهای سخن آنها رفته **کیلجه** است
در بعضی کتب لغت گفته که آن پیمانه ایست که در عراق معروفست گویا مقصود عراق عرب باشد که بغداد
از آنجمله است و کیلجه بنابر آنکه در صحاح و قاموس تحقیق شده پیمانه ایست بقدر یکمن و هفت ثمن از یکمن که آنرا
بهشت بخش برابر کنند و از کلام صاحب ذخیره که در بیان قفیز انشاء الله نقل خواهیم کرد مقدار کیلجه که در
ذخیره بعبارت کیله ذکر شده موافق صحاح و قاموس ظاهر میشود و از ملاحظه مذکور است سابقه نسبت او

بنا بر قول اوزان ظهور می یابد و ابریق نیز در بعض کتب طب مذکور است و در جوامع الادویه گفته که آن مقدار دو من است و نیز در جوامع مذکور است که جره صغیره چهار قسط است و جره مطلقه هشت و چهار قسطات و معنی قسط بیان شده و جوس نیز در اوزان کتب طب مذکور است و شیخ در قانون فرموده که جوس از ذهب نه رطل است و از شراب ده رطل و از عسل بیست و سه رطل و نیم و صاع نیز پیمانه ایست که در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] بوده و در بعض احادیث نیز مذکور شده بنا بر این فقهای در بعض مباحث کتب فقه ذکر و تحقیق این نموده اند صاحب صحاح و قاموس صاع را چهار مد گفته اند و چون مد را در صحاح و قاموس دو رطل بیان نموده اند بنا برین صاع هشت رطل خواهد بود و در قرابادین قلانسی از کتب طب صاع را چهار من بیان نموده و چون من را در لغت و طب نیز دو رطل بیان نموده اند آنچه قلانسی در بیان صاع گفته موافق صحاح و قاموس خواهد بود و صاع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتب معتبره فقه چون ارشاد و دروس و غیرهما چنان تحقیق شده که چهار مد است و چون بنا برین قول فقهای امامیه رضوان الله علیهم دو رطل و ربع عراقیست چنانکه سابقا تحقیق شد پس صاع نه رطل عراقی باشد و بحسب درهم هزار و یکصد و هفتاد درهم میشود چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب دروس در مبحث زکوة فطره بیان نموده باین عبارت که الوجه صاع وزنه الف درهم و مائة و سبعون درهما شرعیة و بحساب مثقال هشتصد و نوزده مثقال و بحساب جو چهل و شش هزار و یکصد و شصت جو خواهد بود صاع که در زکوة فطره بجهت هر کس بمقدار یک از آن دادن واجبست نزد علمای عظام امامیه رضوان الله علیهم اجمعین با جمعیت شرایط و بعض تفصیلات که درین باب مطلوبست در محل خود مذکور است و قدر این صاع بحساب سیر متعارف دکن بنا بر آنچه در تحقیق و بیان توله مذکور گردید نه سیر است و هفت توله الا سه ربع یکدرم و چون در جوامع اتفاق تحقیق است بنا برین عدد جوهای میانه که در اعتبار رسیده شاید از حکمی مذکور اندک تفاوت پیدا کند و از جهت در صاع نیز بحساب سیر که مذکور شد اندک تفاوتی بکمی یا زیادتی محتمل است که راه یابد پس رعایت جانب احتیاط در ادای واجب متعین است که بجهت هر کس موازن ده سیر دهند بسیر متعارف دکن و بنا بر تحقیق که صاحب قاموس در باب صاع نبی صلی الله علیه و آله

از بعض علما نقل نموده و گفته که تحقیق مذکور را من بتجربه صحیح و موافق یافته ام صاع نبی صلی الله علیه و آله اینقدر نمیشود که مذکور شد اما اعتماد در مثل این ابواب بر قول فقهای امامیه است رضوان الله علیهم و تحقیق صاحب قاموس که بنا برین اشاره بآن واقع شد بر بیوت چهت که صاع نبی صلی الله علیه و آله آن مقدار است که آدمی پر کرد دستهای او در بزرگی و کوچکی معتدل باشد چهار مرتبه بدون تجربه را پر سازد والله اعلم

دوازدهم از اوزان دوازده که با صاحب ساختن آنها در مقدمه رساله اشاره شده مکوک است و مکوک بنا بر آنچه در صحاح و قاموس مذکور است پیمانه ایست بقدر سه کیلجه و کیلجه معلوم شد و در بعض لغت کتب مذکور است که مکوک پیمانه ایست بقدر دو صاع و نیم و ایضا ان بقدر سه کیلجه است و این تخمین محض نظرات و چون نسبت کیلجه با وزان سابقه ملاحظه شود نسبت مکوک نیز با وزان سابقه و تحقیق می باید چنانکه مکوک پنج من و پنج حصه از نه من شود که آن را هشت حصه برابر کنند و این یازده رطل و ربع از رطل عراقی شود و برین قیاس و قفیز نیز از جمله پیمانهای بزرگست در صحاح و قاموس گفته که آن هشت مکوک است و صاحب ذخیره گفته که قفیز نیز بزرگست لیکن هشت باشد و یکصد بیست و چهار کیلجه است و بنا بر آنچه از کتب لغت و طب در بیان قفیز نقل شد یک قفیز بعدد رطل عراقی خواهد بود و قنطار نیز از جمله وزنهای بزرگست که در طب و غیر طب نیز در تحقیق آن نموده اند صاحب صحاح گفته که بعضی گفته اند که قنطار یکهزار و دویست اوقیه است و بعضی گفته اند که یکصد و بیست رطلست و بعضی گفته اند که قنطار آنقدر رطلهاست که یک پوست گاو را از آن پر کنند و در صحاح این نیز گفته که قنطار را غیر این نیز گفته اند والله اعلم و در جوامع الادویه زنجفی و ذخیره و در قرابادین قلانسی در بیان معنی قنطار بهمین مذکور است که یکصد و هشت رطلست شاید نزد اطبا در غیر این معنی مستعمل باشد طالیطون نیز از وزنهای بزرگست که در کتب طب مذکور است و در جوامع زنجفی و قرابادین قلانسی و ذخیره گفته اند که آن یکصد و بیست و پنج رطلست از رطلی که هر یک دوازده اوقیه باشد و جو بهمین نیز از جمله اوزان بزرگست که در کتب طب مذکور میشود و جو بهمین در قانون و جوامع الادویه زنجفی و ذخیره بر نوعی بیان

بیان شده که نیش قسط رومی است و بنا بر آنچه شیخ در قانون قسط رومی را بیان نموده که بیست اوقیه است
و سابقا مذکور گردید که یک جو همین مقدار یکصد و بیست اوقیه خواهد بود و صد رطل العراقی نیز در اوزان
بزرگ که در کتب طب ذکر نموده اند در قانون و ذخیره و قرابادین قلانسی دو رطل العراقی را [illegible]
گفته اند و بنا بر آنچه در بیان جو همین دانسته شد دو رطل العراقی نهصد و شصت اوقیه خواهد بود و
وسق نیز از جمله اوزان بزرگ است که در [illegible] بتقریب نصاب غله که از آن زکوة و وسق از اوزان [illegible]
مقرر داشته اند مذکور میگردد و وسق را در صحاح و قاموس گفته که مقدار شصت صاع است [illegible]
از من متعارف بعضی ولایات دکن حرست عن الآفات والفتن خواهد بود بنا بر آنچه فقها در تفسیر صاع ذکر
نموده اند و سبق ذکر یافته و بنا بر آنچه اهل لغت در بیان صاع گفته اند و آن نیز گذشته بیش و کم
بحساب من دکن از آنچه مذکور شد جزوی کم میشود والله اعلم و وسق بمعنی مقدار بار یک شتر آمده
چنانکه در صحاح و قاموس نیز مذکور است در صحاح از [illegible] علمای لغت نقل نموده که وسق مقدار بار یک
شتر است و وقر مقدار بار یک شتر است یا حمار است آنچه میسر شد ذکر و بیان آن درین فصل از روی
استعجال والتوفیق من الله سبحانه والشکر و علیه التوکل فی کل الاحوال خاتمه در بیان فایده چند که
ذکر آن درین مقام مهم و مناسب و دانستن بعضی از آن بجهت رعایت بعضی از احکام شرعیه کاهی لازم و واجبست
فایده اول در بیان پنج وزن از سنگها هر چه مقرر نمایند که با این پنج سنگ با آنکه سنگ دیگر بجهت وزن
داخل سازند از یک تا صد از هر قسم وزنی که این پنج سنگ وزن را از آن قسم مقرر داشته باشند وزن
اجناس توان نمود مثلا اگر خواهند که از یکدرم تا صد درم به پنج سنگ وزن معین که از درم مقرر ساخته باشند
وزن توان نمود پنج وزن از اوزان درم که مذکور میگردد [illegible]
کرده اند برین وجه یکی بقدر یکدرم دوم بقدر سه درم سیوم بقدر نه درم چهارم بقدر بیست و هفت
درم پنجم بقدر هشتاد و یک درم چون این پنج سنگ حاضر باشند بدین پنج از یکدرم تا صد درم وزن توان نمود و
صد درم وزن مجموع پنج سنگ مذکور است و اگر خواهند که نیم درم را نیز جدا وزن توان نمود یا بعض

اعداد

اعداد درمها که از یک تا صد باشد شاید که با این زیاده کردن نیم درم حاجت باشد بنا برین یک
سنگ نیم درم بر پنج مذکور اضافه نمایند که با پنج مذکور مجموع شش سنگ باشد و مثقال و استار و توله و امثال آنرا
اگر خواهند که از یک تا صد به پنج سنگ معین وزن توان نمود پنج سنگ مذکور را از همین قسم بر آن قیاس کنند
[illegible] درم مذکور شد [illegible] بلکه میتواند بود که [illegible] از دانستن نسبت که مثقال و استار و توله
و بعضی دیگر بدرم دارند از پنج سنگ وزن مذکور که از درم [illegible] کرده باشند بسیاری از اوزان مثقال و استار
[illegible] آنرا نیز که در یک تا صد داخل باشند وزن توان نمود و اگر خواهد که حقیقت وزن نمودن بعضی
مقدارها که غیر آن پنج وزن متعارف است با آن پنج سنگ روشن گردد و در وزن نمودن پانزده درم
[illegible] باید که بیست و هفت درم را در یک جانب ترازو نهند و در جانب دیگر که جنس مطلوب باشد با جنس مطلوب
سنگ نه درم و سه درم گذارند بعد از آنکه این هر دو سنگ با جنس مطلوب باشد و جنس مطلوب با این
سنگ بیست و هفت درم برابر شود جنس مطلوب میان پانزده درم از جنس وزن نماید در همان جانب که
سنگ بیست و هفت درم گذاشته بوده سنگ یکدرم باید گذاشت و باقی عمل اگر در وزن پانزده درم مذکور
[illegible] بجا باید آورد برین تقدیر جنس مطلوب که در یکی از ترازو با سنگ نه درم و سه درم گذاشته باشند
[illegible] پانزده درم برابر است چنانکه بعد از اندک ملاحظه مخفی نیست و برین قیاس باید نمود باقی وزنها که از جمله
پنج مذکور نباشد و در نهم صد داخل باشد چون بیست و بیست و پنج و سی و سی و پنج و غیر ذلک والله اعلم فایده
دوم در بیان میل و فرسخ و برید و غیر آن که در بیان قدر مسافت راهها مذکور میگردد و دانستن مذکورات
از جمله اموریست که بجهت احکام شرعیه کاهی ضروریست میل اکثر از فرسخ و برید است پس اهل لغت
آنقدر مسافت که در زمین هموار نظر مردم که در دیدن ایشان قصوری نباشد و بسیار تیزبین نباشد
تا بآنجا تواند رسید در صحاح و قاموس و معرب اللغه و بعضی کتب معتبره فقه بر نوعی مذکور ساخته اند و شیخ
زین الدین علیه الرحمه در شرح شرایع مقدار رسیدن نظر را که مذکور شد چنان بیان نموده اند که میباید در
دیدن مذکور پیاده را از سوار فرق توان کرد و این نیز گفته که نظر مردم معتبر است که بصر ایشان در دیدن میانه

باشد چنانکه اشاره شد و در ابتدا و نهایت اینقدر مسافت نشانه و علامتی که گاهی مقرر میداشته‌اند
چنانکه بنگاه محل وطن و در بعضی راهها و غیره بسیار زده آنرا نیز میل میگفته‌اند باعتبار آنکه از علامات
مقدار مسافتی که بقدر یک میل است معلوم میشد چنین قدر میل را باوجهی که مذکور شد مشخص ساختن مخصوص است
بزمینی که هموار باشد بنابرین قدر مسافت که میرود از زمین هموار معلوم میگردد نه دیگر بحساب ذراع نیز
میل نموده‌اند تا مقدار مذکور در زمین ناهموار هم معلوم تواند شد و میل را بحساب ذراع
چنین بقدر چهار هزار ذراع یافته‌اند برین وجه مقرر نموده‌اند و میل هاشمی میگویند و از آن مقصود چهار هزار
ذراع است و نسبت بهاشمی گفتن را در کتاب مغرب اللغة و بعضی از کتب فقه برین وجه بیان نموده‌اند که میل را
بحساب ذراع ملاحظه نمودن و چهار هزار ذراع مقرر نمودن از فرزندان هاشم که جد حضرت پیغمبر است
علیه الصلوة والسلام واقع شده و ذراع که در بیان میل مذکور شد عبارت است از ابتدای ساعد دست که آنرا
در زبان عربی مرفق گویند و بزبان فارسی بعضی آرنج خوانند تا سر انگشتان و چنین گز را در قدیم بهمین مقدار مقرر
داشته‌اند ذراع را بمعنی گز نیز استعمال نموده‌اند چنانکه مشهور است و بعینه در کتاب مغرب اللغة و کلام
فقها نیز برین وجه واقع شده که مقدار شش قبضه است یعنی شش مشت که انگشتان غیر انگشت شهادت با یکدیگر
متصل ساخته بآن ملاحظه نمایند و این مجموع بقدر بیست و چهار انگشت خواهد شد که از جانب پهنا بیکدیگر
گذارند چنانکه شیخ جمال الدین علیه الرحمه در قواعد بیان نموده و پهنای هر انگشت نیز در کلام فقها بواسطه
زیادتی ضبط بیان شده در شرح لمعه و بعضی دیگر کتب نیز مذکور است که پهنای هر انگشت بقدر هفت جو است
که از جانب پهنا میانه آنها را بیکدیگر متصل سازند و بعضی مقدار شش جو گفته‌اند و نیز در شرح لمعه مذکور است
که پهنای هر جو بقدر هفت موست از اسبان یا بو و فرسخ که بلغت فارسی فرسنگ گویند بحساب میل سه میل است
چنانکه دوازده هزار ذراع باشد بطوری که مقدار آن بیان شده صاحب قاموس گفته که بعضی فرسخ را شش میل گفته‌اند
یا دوازده هزار ذراع یا ده هزار ذراع لیکن از کلام فقهای امامیه رضوان الله علیهم در بیان فرسخ ده
هزار ذراع بنظر نرسیده و در قواعد و شرایع و بعضی دیگر کتب متداوله برین وجه مذکور است که فرسخ سه میل است

و هر میل

و هر میلی چهار هزار ذراع و در کتب لغت نیز بغیر از قاموس در قدر فرسخ ده هزار ذراع بنظر نیامده
برید بقدر دوازده میل است چنانکه در صحاح مذکور است پس یک برید چهل و هشت هزار ذراع خواهد بود
که چهار فرسخ باشد و موافق این در کتب فقهیه چون شرایع و بعضی دیگر کتب نیز مذکور است چون میل و فرسخ و برید
مبین و معلوم گردید باید دانست که سفری که بحکم شرع شریف نزد فقهای امامیه رضوان الله علیهم در آن
روزه ماه رمضان نباید داشت و نماز چهار رکعتی را دو رکعت باید کرد با شرایطی که در محل خود مذکور است نزد
فقهای امامیه چنین باید که مسافت آن سفر که قصد نموده‌اند مقدار هشت فرسخ باشد از این فرسخ که بیان شد
و چنین هشت فرسخ مذکور بحساب میل بیست و چهار میل است و بحساب برید دو برید از جهت بیان مسافت
معتبره در باب قصر نماز و روزه در کلام فقها گاهی برین وجه وارد شده که دو برید است که بیست و چهار میل باشد
چنانکه در کتب شرایع ذکر نموده‌اند و چنین اینقدر مسافت بحساب ذراع نود و شش هزار ذراع است که همین بیان
مسافت مذکوره را برین وجه نموده‌اند که مقدار آن نود و شش هزار ذراع است چنانکه شیخ المتأخرین شیخ شهید علیه الرحمه
در لمعه دمشقیه فرموده و چنین فرسخ در بیان قدر مسافت فقهی بیشتر مذکور میکرد و در کلام اکثر فقها بیان مسافت
مذکوره بحساب فرسخ واقع شده چنانکه در قواعد در بیان مسافت مذکوره فرموده که هشت فرسخ است و هر فرسخ
دوازده هزار ذراع است و هر ذراع بیست و چهار انگشت است و چند بیان مذکور همه با یکدیگر در حساب موافق است
فایده سیوم در بیان وزن و مساحت کر آب که دانستن آن نیز کار آمد است که بجهت رعایت بسیاری از احکام
شرعیه ضرورت کر آب که بنابر اقوال معتبر علمای امامیه بحساب رطل یکهزار و دویست رطل عراقی است
چنانکه در بیان رطل اشاره بآن واقع شده و از آن باعتبار وزن که ضبط در آن بیشتر و اختلاف کمتر است
برین وجه است که بحساب درهم یکصد هزار درهم و پنجاه هزار درهم و شش هزار درهم است و بحساب مثقال یکصد هزار
مثقال و نه هزار و دویست مثقال است و وزن کر آب برین وجه مذکور شیخ مقداد علیه الرحمه در کتاب تنقیح و بعضی
دیگر از فقها نیز ذکر نموده‌اند و تحقیق حال مثقال و درهم سیوم آنست که از کلام فقهای معتبرین و اهل لغت و غیرهم
نیز سابق در بیان آمده و اگر خواهند که وزن کر آب بسنگ متعارف بعضی بلاد دکن حرست عن الآفات و الفتن

و مشهور باید چنان آن بر نوع جهت که هر یک تولهٔ متعارف دو گز بحدرم و یک دانگ و نیم مثقال صیرفی باشد
چنانکه سابقاً مذکور کردیم بنابرین مجموع یکصد هزار درهم و پنجاه هزار درهم و شش هزار درهم که در
بیان وزن کر آب فقها مذکور ساخته اند مقدار صد و سی و هشت سیر و دو توله است که متعارف در این زمان
است یا یکدرهم و نیم از درم متعارف صیرفی که بر او اضافه باشد و مجموع یکصد هزار مثقال و نه هزار و دویست
مثقال نیز همین قدر میشود ... زیاده و نقصان چنانکه بعد از ملاحظه حساب بروجه صواب مشهود و ظاهر
می باید لیکن در اعتبار توله اوسط تفاوت جواز که در تعیین مثقال و درهم ملاحظه میشود چه اندک زیادتی و
نقصان متصور است چنانکه در تحقیق تعیین نیز مذکور کردید بنابر آنچه که هر مقدار که در وزن اعتبار از آن
مقدار من و سیر و توله اند کم باز باد آید و در تعیین این قسم مقدارها بعد از ملاحظه و اعتبار ظاهر شده
اند که ثقه و مذکور است سازند که بر وجه چاره نیست والله اعلم آنچه مذکور شد ضبط و بیان کر آب بحسب وزن
و چون همیشه وزن نمودن میسر نیست پس طریق دیگر نیز در بیان کر نموده اند که بغیر وزن نمودن نیز تحقیق
حال معلوم توانند شد و آن طریق مساحت است که از بعض احادیث معلوم شده و طریق مساحت که از چیز
عمل اکثر مردم بر آنند این است که کر آب آنقدر آبست که چون آن مجموع در جائی باشد که پهنای آن جا یکوجب باشد
و عمق آن بعینه نیز آن یکوجب برابر بود مجموع آب در آنچنین جا مقدار چهل و دو وجب و هفت بخش باشد از
وجب که آنرا هشت بخش برابر کنند و بیان این سخن آنست که در باب بیان مقدار کر بیشتر از فقهای معتبرین با آن
عمل نموده اند بر این وجه واقع شده است که کر آب آنقدر آبست که درازی و پهنا و عمق هر کدام سه شبر و نیم باشد
و چون قدر مذکور را بقاعده ضرب و قسمت اهل حساب ملاحظه نمائیم بحساب شبر آنقدر میشود که مذکور کردیم
و طریق ضرب و قسمت که در این باب مشهور است چنانست چون از جانب طول و عرض که هر یک سه وجب و نیم بوده وجب
یکی را از سه وجب دیگر جانب ضرب نمائیم نه وجب حاصل میشود و بعد از آن چون نیم وجب را در نیم ... ضرب
دران واقع نشده ضرب نمائیم یکوجب و نیم حاصل خواهد شد بعد از آن در جانب که ضرب او واقع میشود
و سه وجب از آن برداشته ضرب کرده بودیم چون نیم وجب را نیز که در آن جانب بود ملاحظه ضرب او در سه وجب دیگر جانب

ضرب نمائیم

نمائیم از این ضرب یکوجب و نیم حاصل خواهد شد بعد از آن چون نیم وجب یکی نیز را در نیم وجب جانب
دیگر ضرب کنیم بنا بر قاعده حساب از این ضرب ربع وجب حاصل است پس از ضرب یکی از سه وجب و نیم جانب
طول در عرض در جانب دیگر دوازده وجب و ربع حاصل خواهد شد پس این مجموع را در سه وجب و نیم که در جانب
عمق داشتیم و هنوز ملاحظه ضرب نسبت با آن واقع نشده ضرب مینمائیم بر این وجه که اول دوازده وجب را از
مجموع دوازده و ربع مذکور در سه وجب از جمله سه وجب و نیم عمق ضرب مینمائیم از ضرب مذکور سی و شش حاصل
خواهد شد که سی و شش وجب باشد و بعد از آن دوازده مذکور را در نیم وجب عمق ضرب مینمائیم بنا بر قاعده
... شش وجب حاصل این ضرب است که با سی و شش وجب که حاصل ضرب سابق بود مجموع چهل و دو شبر
شد و بعد از آن ربع که در حاصل ضرب طول و عرض که از دوازده زیاده داشتیم آنرا نیز در سه وجب عمق
ضرب مینمائیم حاصل این ضرب سه ربع وجب است که شش بخش از یک وجب که آنرا هشت بخش برابر کنند و چون آن
ربع را در نیم وجب عمق که هنوز ضرب نموده ایم چون نیز ضرب مینمائیم و حاصل این ضرب ثمن یکوجب است یعنی
یک بخش از وجب ... یک ثمن باشش ثمن که پیش از این حاصل بود هفت ثمن وجب خواهد بود که بعد از چهل و دو
وجب حاصل شده پس مجموع آنچه از ضرب سه شبر و نیم طول و سه شبر و نیم عرض و سه شبر و نیم عمق حاصل گردید
چهل و دو شبر است و هفت ثمن از یک شبر یعنی هفت حصه را از جمله یک شبر که آنرا بهشت حصه برابر کنند
و مقصود از ضرب طول ... ساختن حقیقت همین حال بود و لله المستعان و وجبی که در بیان مذکور واقع
شده بنا بر آنچه در کلام بعضی از فقها مذکور است مقصود از آن وجبی است که در بزرگی و کوچکی میانه باشد
چنانکه وجب بیشتر مردم بر آن وجه است والله اعلم بالصواب

تمت الرساله بعون الملک المنان فی تاریخ
یوم الخمیس سادس عشر شهر جمادی
الآخر سنه ۱۰۲۶
من الهجره